



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



عُيُونُ أَحْبَابِ

رَضَا

شَيْخِ صَدُوقِ ارْدَا
تَرْجُمَهُ بَرَكَاتُ مَشْهُدِ مَقْدِسِ رَشِيدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عيون اخبار الرضا عليه السلام (ترجمه روغني قزويني)

نويسنده:

محمد بن علي بن بابويه شيخ صدوق

ناشر چاپي:

مسجد مقدس جمکران

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی غزوینی) جلد ۲ ۱۰
- مشخصات کتاب ۱۰
- ۳۱- باب فیما جاء عن الرضا علیه السلام من الأخبار المجموعه ۱۱
- اشاره ۱۱
- ۳۱- در باب دیگر هم، در آن چه از رضا علیه السلام منقول است از اخبار مجموعه ۱۱
- ۳۲- باب فی ذکر ما جاء عن الرضا علیه السلام من العلل ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- ۳۲- باب آنچه که از امام رضا علیه السلام در علت اشیاء وارد شده است ۱۷۹
- ۳۳- باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه السلام إلى محمد بن سنان فی جواب مسائله فی العلل ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
- ۳۳- در ذکر آنچه امام رضا علیه السلام به محقق بن سنان نوشته است در جواب سؤالات او از علل اشیاء و احکام ۲۰۷
- ۳۴- باب العلل التي ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها أنه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام مره بعده مره و شینا بعد شیء فجمعها و أطلق لعلی بن محمد بن قتیبه النیسابوری روایتها عنه عن الرضا علیه السلام ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- ۳۴- باب علی که فضل بن شاذان ذکر کرده است در آخر کسانی که سخنان را طی چند بار یکی بعد از دیگری از امام رضا علیه السلام شنیده، جمع کرده و علی ۲۲۷
- ۳۵- باب ما کتبه الرضا علیه السلام للمأمون فی محض الإسلام و شرائع الدین ۲۷۱
- اشاره ۲۷۱
- ۳۵- آن چه حضرت رضا علیه السلام به مأمون نوشته از اسلام خالص و شرائع دین ۲۷۱
- ۳۶- باب دخول الرضا علیه السلام بنیسابور و ذکر الدار التي نزلها و المحله ۲۹۵
- اشاره ۲۹۵
- ۳۶- ورود امام رضا علیه السلام به نیشابور و ذکر محله و خانه ای که در آن فرود آمد ۲۹۵
- ۳۷- باب ما حدث به الرضا علیه السلام فی مربعه نیشابور و هو یرید قصد المأمون ۲۹۸
- اشاره ۲۹۸
- ۳۷- آن چه از امام رضا علیه السلام در یک منزلی نیشابور روایت شده وقتی که قصد مأمون داشت ۲۹۸
- ۳۸- باب خبر نادر عن الرضا علیه السلام ۳۰۳
- اشاره ۳۰۳
- ۳۸- خبری است نادر از رضا علیه السلام ۳۰۳
- ۳۹- باب خروج الرضا علیه السلام من نیشابور إلى طوس و منها إلى مرو ۳۰۴
- اشاره ۳۰۴
- ۳۹- بیرون آمدن امام رضا علیه السلام از نیشابور به جانب طوس و از آن جا به مرو ۳۰۴
- ۴۰- باب السبب الذي من أجله قبل علی بن موسی الرضا علیه السلام ولاية العهد من المأمون و ذکر ما جرى فی ذلك و من کرهه و من رضی به و غیر ذلك ۳۰۹

- ۳۰۹ اشاره
- ۳۰۹ ۴۰- سبب قبولی حضرت رضا علیه السلام ولایت عهد را از مأمون و ماجرای آن و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در آن ماجرا
- ۳۷۱ ۴۱- باب استسقاء المأمون بالرضا علیه السلام و ما أراه الله عز و جل من القدره فی الاستجابه له و فی إهلاك من أنکر دلالته فی ذلك
- ۳۷۱ اشاره
- ۳۷۱ ۴۱- حکایت طلب باران از حضرت به درخواست مأمون و نشان دادن قدرت الهی در اجابت دعای او و هلاک منکران کرامت او
- ۳۸۱ ۴۲- باب ذکر ما أتاه المأمون من طرد الناس عن مجلس الرضا علیه السلام و الاستخفاف به و ما کان من دعائه علیه السلام
- ۳۸۱ اشاره
- ۳۸۱ ۴۲- در دور کردن مأمون مردم را از مجلس امام رضا علیه السلام و اهانت به آن حضرت و نفرین آن حضرت
- ۳۸۵ ۴۳- باب ذکر ما أنشد الرضا علیه السلام المأمون من الشعر فی الحلم و السکوت عن الجاهل و ترک عتاب الصديق و فی استجلاب العدو حتی یکون صديقا و فی کتمان السر
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۵ ۴۳- اشعاری که امام رضا علیه السلام برای مأمون در معنی حلم و سکوت در مقابل جاهلان و ترک عتاب دوستان و جذب دشمن فرموده تا دوست شوند و در پنهان داشتن رازها
- ۴۰۳ ۴۴- باب فی ذکر أخلاق الرضا علیه السلام الکریمه و وصف عبادته
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۳ ۴۴- ذکر اخلاق کریمه امام رضا علیه السلام و وصف عبادت آن بزرگوار
- ۴۱۷ ۴۵- باب ذکر ما یتقرب به المأمون إلى الرضا علیه السلام من مجادله المخالفین فی الإمامه و التفضیل
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۷ ۴۵- بحث و جدال مأمون با مخالفان در امامت امیر المؤمنین علیه السلام و تفضیل او برای تقرب به امام رضا علیه السلام
- ۴۴۸ ۴۶- باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الأئمه علیه السلام و الرد علی الغلاة و المفوضه لعنهم الله
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۸ ۴۶- آنچه از امام رضا علیه السلام مروی است در ادله امامان علیهم السلام و رد بر غلات و مقوضه لعنهم الله
- ۴۵۸ ۴۷- باب دلالات الرضا علیه السلام
- ۴۵۸ اشاره
- ۴۵۸ ۴۷- نشانه های امامت امام رضا علیه السلام
- ۴۹۹ ۴۸- باب دلالة الرضا علیه السلام فی إجابته الله عز و جلّ دعاءه علی بکار بن عبد الله بن مصعب بن الزبیر بن بکار لما ظلمه
- ۴۹۹ اشاره
- ۴۹۹ ۴۸- باب دلالت الرضا علیه السلام در اجابت نمودن خدای عز و جلّ دعای او را بر بکار بن عبد الله بن مصعب پدر زبیر بن بکار چون بر او ظلم کرد
- ۵۰۲ ۴۹- باب دلالتیه فیما أخبر به من أمره أنه لا یری بغداد و لا تراه فکان كما قال علیه السلام
- ۵۰۲ اشاره
- ۵۰۲ ۴۹- دلالت آن حضرت علیه السلام در آنچه خبر داد به امر خود که بغداد را نمی بیند و بغداد او را نمی بیند و چنان شد
- ۵۰۳ ۵۰- باب دلالتیه علیه السلام فی إجابته الله عز و جلّ دعاءه فی آل برمک و إخباره بما یرجر علیهم و بأنه لا یصل إلیه من الرشید مکروه
- ۵۰۳ اشاره
- ۵۰۳ ۵۰- دلالت آن حضرت علیه السلام بر اجابت نفرین او در آل برمک و خبر دادن او بر آنچه بر ایشان می گذرد و این که از جانب رشید به او مکروهی نیست

- ۵۰۷ - ۵۱- باب دلالت عليه التلام في أخباره بأنه يدفن مع هارون في بيت واحد
- ۵۰۷ - اشاره
- ۵۰۷ - ۵۱- دلالت حضرت عليه التلام در اخبار به اين كه با هارون در يك جا دفن مي شوند
- ۵۰۹ - ۵۲- باب إخباره عليه التلام بأنه سيقتل مسموماً و يقبر إلى جنب هارون الرشيد
- ۵۰۹ - اشاره
- ۵۰۹ - ۵۲- خبر دادن آن حضرت عليه التلام كه او به زهر كشته مي شود و در جنب هارون رشيد مدفون مي گردد
- ۵۱۱ - ۵۳- باب صحه فراسه الرضا عليه التلام و معرفته بأهل الإيمان و أهل النفاق
- ۵۱۱ - اشاره
- ۵۱۱ - ۵۳- در صحت فراست امام رضا عليه التلام و معرفت به اهل ايمان و اهل نفاق
- ۵۱۲ - ۵۴- باب معرفته عليه التلام بجميع اللغات
- ۵۱۲ - اشاره
- ۵۱۲ - ۵۴- در دانستن آن حضرت عليه التلام همه لغات و زبان ها را
- ۵۱۵ - ۵۵- باب دلالت عليه التلام في إجابته الحسن بن علي الوشاء عن المسائل التي أراد أن يسأله عنها قبل السؤال
- ۵۱۵ - اشاره
- ۵۱۵ - ۵۵- دلالت آن حضرت عليه التلام در جواب مسائل حسن بن علي وشاء قبل از آنكه بپرسد
- ۵۱۸ - ۵۶- باب جواب الرضا عليه التلام عن سؤال أبي قره صاحب الجائليق
- ۵۱۸ - اشاره
- ۵۱۸ - ۵۶- باب جواب امام رضا عليه التلام از سؤال ابي قره صاحب جائليق
- ۵۲۰ - ۵۷- باب ذكر ما تكلم به الرضا عليه التلام يحيى بن الضحاک السمرقندی في الإمامه عند المأمون
- ۵۲۰ - اشاره
- ۵۲۰ - ۵۷- در ذكر آن چه امام رضا عليه التلام نزد مأمون با يحيى بن ضحاک سمرقندی در باب امامت تكلم كرد
- ۵۲۳ - ۵۸- باب قول الرضا عليه التلام لأخيه زيد بن موسى حين افتخر على من في مجلسه و قوله عليه التلام فيمن يسيء عشره الشيعة من أهل بيته و يترك المراقبه
- ۵۲۳ - اشاره
- ۵۲۳ - ۵۸- گفتگوی امام رضا عليه التلام با برادرش زيد وقتي كه بر اهل مجلس او افتخار كرد و سخنان حضرت در باب معاشرت بد با شيعيان اهل بيت او و ترك تأسي جانب ايشان
- ۵۳۵ - ۵۹- باب الأسباب التي من أجلها قتل المأمون على بن موسى الرضا عليه التلام بالسم
- ۵۳۵ - اشاره
- ۵۳۵ - ۵۹- در اسبابي كه مأمون امام رضا عليه التلام را به زهر شهيد كرد
- ۵۴۱ - ۶۰- باب نص الرضا عليه التلام على ابنه أبي جعفر محمد بن علي عليه التلام بالإمامه و الخلافة
- ۵۴۱ - اشاره
- ۵۴۱ - ۶۰- تصريح و نص حضرت رضا عليه التلام بر پسر خود ابي جعفر محمد بن علي عليه التلام به امامت و خلافت
- ۵۴۲ - ۶۱- باب وفاه الرضا عليه التلام مسموماً باغتيال المأمون
- ۵۴۲ - اشاره
- ۵۴۲ - ۶۱- باب وفاه الرضا عليه التلام مسموماً باغتيال المأمون

- ۶۲- باب ذکر خبر آخر فی وفاه الرضا علیه السلام عن طریق الخاصه - - - - -
۵۴۴
- اشاره - - - - -
۵۴۴
- ۶۲- در ذکر خبری دیگری در وفات امام رضا علیه السلام از طریق خاصه - - - - -
۵۴۴
- ۶۳- باب ما حدث به أبو الصلت الهروی عن ذکر وفاه الرضا علیه السلام أنه سم فی عنب - - - - -
۵۴۷
- اشاره - - - - -
۵۴۷
- ۶۳- أن چه ابا ضلت هروی در شهادت امام رضا علیه السلام با انگور زهرآلود گفته است - - - - -
۵۴۷
- ۶۴- باب ما حدث به أبو حبيب هرمثه بن أعین من ذکر وفاه الرضا علیه السلام و أنه سم فی العنب و الرمان جميعا - - - - -
۵۵۵
- اشاره - - - - -
۵۵۵
- ۶۴- أن چه هرمثه بن اعین حدیث کرد از ذکر وفات امام رضا علیه السلام با انگور و انار مسموم - - - - -
۵۵۵
- ۶۵- باب ذکر بعض ما قيل من المراثی فی حق أبی الحسن الرضا علیه السلام - - - - -
۵۶۵
- اشاره - - - - -
۵۶۵
- ۶۵- در بعضی از مرثیه ها درباره حضرت رضا علیه السلام - - - - -
۵۶۵
- ۶۶- باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام - - - - -
۵۸۲
- اشاره - - - - -
۵۸۲
- ۶۶- در ذکر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام - - - - -
۵۸۲
- ۶۷- باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی ثواب زیاره فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام بقم - - - - -
۶۱۳
- اشاره - - - - -
۶۱۳
- ۶۷- أن چه از امام رضا علیه السلام نقل شده در ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قم مدفون است - - - - -
۶۱۳
- ۶۸- باب فی ذکر زیاره الرضا علیه السلام بطوس - - - - -
۶۱۴
- اشاره - - - - -
۶۱۴
- ۶۸- در کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام به طوس - - - - -
۶۱۴
- اشاره - - - - -
۶۱۴
- الوداع - - - - -
۶۲۱
- اشاره - - - - -
۶۲۱
- زیارت وداع - - - - -
۶۲۱
- ما یجزی من القول عند زیاره جمیع الأئمه علیهم السلام عن الرضا: - - - - -
۶۲۳
- اشاره - - - - -
۶۲۳
- از امام رضا علیه السلام در آن چه کفایت کند در زیارت جمیع ائمه علیهم السلام - - - - -
۶۲۳
- زیاره أخرى جامعه للرضا علی بن موسی علیهما السلام و لجمیع الأئمه علیهم السلام - - - - -
۶۲۵
- اشاره - - - - -
۶۲۵
- زیارت جامعه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و جمیع ائمه علیهم السلام - - - - -
۶۲۵

٦٣٥ اشاره

٦٣٥ زيارت وداع

٦٣٧ ٦٩- باب ذكر ما ظهر للناس في وقتنا من برکه هذا المشهد و علاماته و استجابہ الدعاء فيه

٦٣٧ اشاره

٦٣٧ ٦٩- آن چه ظاهر شد مردم را در زمان ما از برکت این مشهد و علامات آن و اجابت دعا در آن

٦٥٨ درباره مرکز

عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی غزوینی) جلد 2

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، 311 - 381 ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، 1389.

مشخصات ظاهری: 2 ج. : نمونه.

شابک: 475000 ریال: دوره 8-284-973-964-978 ؛ ج. 1 4-282-973-964-978 ؛ ج. 2 1-283-973-964-978 :

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. 1 (چاپ سوم).

یادداشت: ج. 2 (چاپ سوم: 1393).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4 ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن 11 ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP129/الف2ع 1393 9041

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 2106118

31- باب فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المجموعه

اشاره

باب فيما جاء عن الرضا عليه السلام من

الأخبار المجموعه

354 1

قال الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ نزيل الرّيّ قدّس الله روحه حدّثنا أبي رضی الله عنه و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد-رضی الله عنهما-قالا حدّثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميريّ قالا حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن الحسن بن الجهم قال: سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام يقول: صديق كلّ امرئ عقله وعدوّه جهله.

بسم الله الرحمن الرحيم

31- در باب دیگر هم، در آن چه از رضا عليه السلام منقول است از اخبار مجموعه

354 1

[شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي قدس سره ساکن ری گوید: [پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن وليد گویند: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری که گفتند:

روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از حسن بن جهم که گفت: از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود: دوست هرکس عقل او، و دشمن او جهل و نادانی اوست.

ص: 1

حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدَّقَّاق و محمد بن أحمد السنَّانِي و الحسين بن إبراهيم بن أحمد المكتَّب -رحمهم الله- قالوا: حدَّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنِي، عن محمود بن أبي البلاد، قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزَّ و جلَّ.

و بهذا الإسناد عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قال الرضا عليه السلام المؤمن: الذي إذا أحسن استبشر و إذا أساء استغفر، و المسلم الذي يسلم المسلمون من لسانه و يده، ليس منّا من لم يأمن جاره بوائقه.

علي بن احمد بن محمد بن عمران دَقَّاق و محمد بن احمد سنَّانِي و حسين بن ابراهيم بن احمد مکتب گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی از محمود بن ابی بلاد که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که شکر منعم از مخلوقات نگذارد، شکر خداوند جهان نگزارد است.

ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: مؤمن آن است که چون نیک کند، شاد شود و چون بد کند، استغفار کند و مسلمان آن است که سالم باشند مسلمانان از دست و زبان او. از ما نیست هرکسی که همسایه او از بلاهای او ایمن نباشد.

حدَّثنا أبو الحسن محمد بن علي بن الشَّاه الفقيه المروزيّ بمروود في داره قال: حدَّثنا أبو بكر بن محمد بن عبد الله النيسابوريّ قال: حدَّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر بن سليمان الطَّائِيّ بالبصره قال: حدَّثنا أبي في سنه ستين و مائتين قال: حدَّثني علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام سنه أربع و تسعين و مائه؛ و حدَّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوريّ بنيسابور قال: حدَّثنا أبو إسحاق إبراهيم بن هارون بن محمد الخوريّ قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن زياد الفقيه الخوريّ بنيسابور قال: حدَّثنا أحمد بن عبد الله الهرويّ الشَّيبانيّ، عن الرضا علي بن موسى عليهما السَّلام و حدَّثني أبو عبد الله الحسين بن محمد الأشنانيّ الرّازيّ العدل ببلخ قال: حدَّثنا علي بن محمد بن مهرويه القزوينيّ، عن داود بن سليمان الفراء، عن علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام قال:

حدَّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمد قال:

ابو الحسن محمد بن علي بن شاه فقيه مروزي در خانه اش در مرو چنین گوید: روایت کرد برای ما ابو بكر محمد بن عبد الله نيشابوري از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر بن سليمان طائي که گفت: پدرم در سال دويست و شصت برای ما روایت کرد و گفت: علي بن موسى الرضا در سال صد و نود و چهار برایم روایت فرمود. و در نيشابور روایت کرد برای ما احمد بن ابراهيم بن بكر خوري و گفت: روایت کرد برای ما ابو اسحاق ابراهيم بن هارون بن محمد خوري که گفت: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن زياد فقيه خوري که گفت:

روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله هروي شيباني از امام رضا عليه السَّلام و روایت کرد برای ما ابو عبد الله حسين بن محمد اشناني رازي که گفت: روایت کرد برای ما علي بن محمد بن مهرويه قزويني از داود بن سليمان فراء از علي بن موسى الرضا عليه السَّلام که فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسى بن جعفر عليه السَّلام که فرمود: روایت کرد پدرم جعفر بن محمد عليه السَّلام از پدرم محمد بن علي عليه السَّلام که فرمود: روایت کرد

حدّثني أبي محمد بن عليّ قال: حدّثني أبي الحسين بن عليّ قال: حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه وآله قال:

أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريّتي والقاضي لهم حوائجهم، والسّاعي لهم في أمورهم عند ما اضطرّوا إليه والمحبّ لهم بقلبه ولسانه.

3585

وبهذا الإسناد عن عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام قال: حدّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدّثني أبي جعفر بن محمد قال:

حدّثني أبي محمد بن عليّ قال: حدّثني أبي عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: [حدّثني] حدّثني أسماء بنت عميس قالت: حدّثني فاطمه عليها السّلام لما حملت بالحسن عليه السّلام وولده جاء النّبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: يا أسماء هلّميّ ابني فدفعته إليه في خرقة صفراء فرمى بها النّبيّ صلّى الله عليه وآله، وأذن في أذنه اليمنى وأقام في أذنه اليسرى، ثمّ قال لعليّ عليه السّلام: بأيّ شيء سمّيت ابني؟ قال: ما كنت أسبّك باسمه يا رسول الله وقد كنت أحبّ أن أسمّيه حربا پدرم علي بن حسين عليه السّلام از حسين بن علي عليه السّلام از پدرم علي بن ابی طالب عليه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله که فرمود: چهار گروه را روز قیامت شفیع خواهیم بود: یکی آن که اکرام کند ذریه مرا و دیگری آن که برآورد حاجت های ایشان را و دیگری آن که سعی کند در کارهای ایشان در زمانی که مضطر گردند و دیگری آن که دوستدار ایشان باشد به دل و زبان.

3585

علي بن موسى الرضا عليه السّلام فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسی بن جعفر عليه السّلام از پدرش جعفر بن محمد عليه السّلام از پدرش محمد بن علي عليه السّلام از پدرش علی بن الحسين عليهما السّلام که فرمود: اسماء بنت عميس به من گفت: آنگاه که فاطمه عليها السّلام حسن عليه السّلام را بزایید، پیغمبر صلّى الله عليه وآله بیامد و گفت: یا اسما پسر مرا بیاور. من او را در پارچه زردی پیچیده به او دادم، پیامبر پارچه را دور کرد و در گوش راست او اذان و در چپ اقامه گفت: پس به علی عليه السّلام فرمود: پسر مرا نام چه نهادی؟ گفت: من بر شما سبقت نکنم به نام نهادن او یا رسول الله، و دوست می دارم که او را حرب نام نهم.

ص:4

فقال النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله: ولا- أنا أسبق باسمه ربّي، ثم هبط جبرئيل عليه السّلام فقال: يا محمّد! العليّ الأعلى يقرئك السّلام و يقول: عليّ منك بمنزله هارون من موسى و لا نبيّ بعدك سمّ ابنك هذا باسم ابن هارون.

فقال النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله: و ما اسم ابن هارون؟

قال: شبّر قال النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله: لساني عربيّ قال جبرئيل عليه السّلام: سمّه الحسن، قالت أسماء:

فسمّاه الحسن، فلمّا كان يوم سابعه عقّب النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله عنه بكبشين أملحين و أعطى القابله فخذاه و ديناراه ثمّ حلق رأسه و تصدّق بوزن الشّعور و رقاه و طلى رأسه بالخلوق.

ثمّ قال: يا أسماء الدّم فعل الجاهليّه.

قالت أسماء: فلمّا كان بعد حول ولد الحسين عليه السّلام، و جاء النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله، فقال: يا أسماء هلّمّي ابني، فدفعته إليه في خرقة بيضاء فأذن في أذنه اليمنى، و أقام في اليسرى و وضعه في حجره فبكى، فقالت أسماء:

بأبي أنت و أمّي ممّ بكاؤك؟

قال: عليّ ابني هذا، قلت: إنّه ولد السّاعه يا رسول الله فقال: تقتله الفئة الباغيه من بعدى لا أنالهم الله شفاعتي، ثمّ قال:

بيغمبر صَلَّى اللهُ عليه وآله گفت: و من سبقت نكنم به پروردگار خود؛ پس جبرئيل عليه السّلام نازل شد و گفت:

يا محمد! اعلى اعلى سلامت مى رساند و مى گويد:

عليّ را به تو منزلت هارون است به موسى عليه السّلام و بعد از تو بيغمبري نيست. پسرت را نام پسر هارون بنه. گفت: پسر هارون چه نام داشت؟

گفت: شبّر. بيغمبر صَلَّى اللهُ عليه وآله فرمود: زبان من عربيّ است. جبرئيل عليه السّلام گفت: حسن نام بنه.

اسماء گويد: پس او را حسن ناميد، چون روز هفتم شد، آن حضرت صَلَّى اللهُ عليه وآله دو بره ابلق عقيقه کرد و قابله را راني از گوشت آنها و دينارى بداد.

سر او بتراشيد و به وزن مو، نقره تصدّق نمود و خلوق بر سرش بماليد.

پس فرمود: يا اسما خون ماليدن بر سر طريق جاهليت است. اسما گفت: چون يك سال بر آمد.

فاطمه عليها السّلام حسين را بزاييد. پيامبر صَلَّى اللهُ عليه وآله فرمود: يا اسما! پسر مرا بيار. او را در خرقة سفيد پيچيده آوردم در گوش راست او اذان گفت و در گوش چپ اقامه و در دامن خود نهاد و بگريست. عرض کردم:

فداى تو باد پدر و مادرم! از چه مى گريى؟

فرمود: بر این پسرم، گفتم: او اکنون به دنیا آمده یا رسول الله؟ فرمود: او را خواهند کشت گروه ستمکاران بعد از من، نرساند خداوند به ایشان

ص: 5

یا أسماء لا تخبری فاطمه بهذا فإنها قریبه عهد بولادته، ثم قال لعلی: أی شیء سمیت ابنی هذا؟

قال: ما كنت لأسبقک باسمه یا رسول الله، وقد كنت أحب أن أسمیه حربا، فقال النبى صلی الله علیه و آله: ولا أسبق باسمه ربی عزّ وجلّ، ثم هبط جبرئیل علیه السلام فقال:

یا محمّد! العلیّ الأعلى یقرئک السلام ویقول لک: علیّ منک کهارون من موسى، سمّ ابنک هذا باسم ابن هارون، قال النبى صلی الله علیه و آله: وما اسم ابن هارون؟

قال: شبیر. قال النبى صلی الله علیه و آله: لسانی عربیّ، قال جبرئیل علیه السلام: سمّه الحسین، فلما کان یوم سابعه عقّ عنه النبى صلی الله علیه و آله بکبشین أملحین و أعطى القابله فخذها و دینارا، ثم حلق رأسه و تصدّق بوزن الشّعر ورقا، و طلی رأسه بالخلوق. فقال: یا أسماء الدّم فعل الجاهلیّه.

3596

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

تحشر ابنتی فاطمه یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدمّ، فتعلّق بقائمه من شفاعة مرا. پس فرمود: اسما این خبر به فاطمه مگو که او قریب العهد است به ولادت.

به علی علیه السلام فرمود: چه نام نهادی پسر مرا؟

گفت: من بر تو سبقت نکنم به نام نهادن او یا رسول الله! اما دوست می دارم که حرب نام نهم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: و من نیز سبقت به پروردگار خود نکنم. پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت:

یا محمّد! العلیّ اعلی سلامت می رساند و می گوید علی را به تو منزلت هارون است به موسی علیه السلام، پسرت را نام پسر هارون بنه.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پسر هارون را چه نام بود؟ گفت: شبیر. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زبان من عربی است. جبرئیل علیه السلام گفت: حسین نام بنه.

و چون روز هفتم شد برای او دوبره ابلق عقیقه کرد و قابله را ران آنها و دیناری بداد؛ پس سرش بتراشید و به وزن مو، نقره صدقه داد و سرش را به خلوق طلا نمود. و گفت: ای اسما خون کار جاهلیت است.

3596

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود:

دختر من فاطمه محشور گردد روز قیامت و با او جامه های خونین باشد و به قائمه ای از

قوائم العرش فتقول: يا عدل احكم بيني وبين قاتل ولدي. قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

فيحكم الله تعالى لابنتي ورب الكعبة، وإن الله عز وجل يغضب بغضب فاطمه ويرضى لرضاها.

3607

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ جِبْرَائِيلُ بِيَدِي وَأَقْعَدَنِي عَلَى دَرَنُوكَ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ نَاولَنِي سَفْرَجَلَهُ فَأَنَا [أَقْبَلُهَا] إِذَا انْفَلَقَتْ فَخَرَجَتْ مِنْهَا جَارِيَةٌ حُورَاءٌ لَمْ أَرِ أَحْسَنَ مِنْهَا. فَقَالَتْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ! فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتِ؟ قَالَتْ: أَنَا الرَّاضِيَةُ الْمَرْضِيَّةُ، خَلَقَنِي الْجِبَّارُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ، أَسْفَلِي مِنْ مَسْكَ، وَوَسْطِي مِنْ كَافُورٍ، وَأَعْلَى مِنْ عَنَبٍ، وَعَجَنِي مِنْ مَاءِ الْحَيَوَانِ، وَقَالَ لِي الْجِبَّارُ: كُونِي! فَكُنْتُ خَلَقَنِي لِأَخِيكَ وَابْنِ عَمِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

3618

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

قوائم عرش بياویزد و گوید: ای عادل حکم کن میان من و قاتل فرزندم. پس رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله گفت: قسم به رب کعبه که خدای عز و جل برای او حکم کند و همانا خدای عز و جل در غضب شود به غضب فاطمه علیها السلام و راضی گردد به رضای او.

3607

همچنین رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فرمود: چون مرا به آسمان بردند جبرئیل علیه السلام دست من را گرفت و مرا بر فرشی از فرشهای جنت نشانید. پس دانه ای «به» به من داد و من آن را می گردانیدم که ناگاه بشکافت و حوریه ای زیبا از آن بیرون آمد. گفت: السلام عليك يا محمد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: منم راضیه مرضیه که جبار تعالی مرا از سه صنف آفرید.

پایین مرا از مشک و میانه از کافور و بالای از عبیر و تخمیر من از آب حیوان کرد. مرا به بودن فرمان داد پس بود شدم و مرا برای برادر و پسر عمّت علی بن ابی طالب آفرید.

3618

و به این اسناد از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله روایت

ص: 7

الولد ريحانه، وريحانتاي الحسن و الحسين.

362 9

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا عليّ إنّك قسيم الجنّه و النار، و إنّك لتقرع باب الجنّه و تدخلها بلا حساب.

363 10

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا، و من تخلف عنها زجّ في النار.

364 11

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اشتدّ غضب الله و غضب رسوله علي من أهرق دمي، و آذاني في عترتي.

365 12

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أتاني ملك فقال: يا محمد إنّ الله يقرئك السّلام و يقول لك: قد زوجت فاطمه من عليّ فزوجها منه و قد أمرت شجره طوبى کرده که فرمود: فرزند، ريحانه است، و دو ريحانه من «حسن» و «حسين» هستند.

362 9

و نیز از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله روایت کرده که فرمود: یا علی! تو قسیم بهشت و ناری [دوزخی] و درب بهشت را می کوبی و بی حساب داخل می شوی.

363 10

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: اهل بیت من چونان سفینه نوح علیه السّلام است که هر که سوار شد، نجات یافت و هر که تخلف نمود، در آتش انداخته شد.

364 11

و روایت شده که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

سخت است غضب خدا و غضب رسول او بر کسی که خون مرا بریزد، و با آزار عترت من مرا برنجاند.

365 12

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته آمد و مرا گفت: یا محمد! خدا سلامت می رساند و می فرماید که من تزویج کردم فاطمه را به علی، تو هم به او تزویج کن و امر کردم شجره طوبی را

ص: 8

أن تحمل الدرّ والياقوت والمرجان وإنّ أهل السّماء قد فرحوا بذلك و سيولد منهما ولدان سيّدا شباب أهل الجنّة و بهما تتزيّن أهل الجنّة فأبشّر يا محمّد! فإنّك خير الأوّلين و الآخرين.

366 13

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

ستّه من المروءة؛ ثلاثه منها في الحضر و ثلاثه منها في السّفرة؛ فأما التي في الحضر فتلاوه كتاب الله عزّ و جلّ؛ و عماره مساجد الله، و اتّخاذ الإخوان في الله، و أمّا التي في السّفرة فبذل الزّاد و حسن الخلق و المزاح في غير المعاصي.

367 14

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

التّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بيتي أمان لأمتي.

368 15

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: كان على خاتم محمّد بن عليّ عليهما السّلام كه درّ و ياقوت و مرجان حاصل کند و آسمانيان به آن شاد شدند و زود باشد از او متولد شود دو فرزند كه مهتران جوانان اهل جنّت و زينت ايشان باشند. پس بشارت باد تورا يا محمّد كه تو بهترين اولين و آخريني.

366 13

و هم گفت كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: شش چيز از مروت است: سه در حضر و سه در سفر، امّا در حضر تلاوت كتاب خداي سبحانه و عمارت مساجد خدا و برادر قرار دادن مردمان در راه خدا و امّا در سفر: بذل زاد و حسن خلق و مزاح در غير معاصي خدا.

367 14

و گفت رسول خدا صلّى الله عليه و آله: ستارگان امانند اهل آسمان را و اهل بيت من امانند امت مرا.

368 15

و به همين اسناد از حضرت جعفر بن محمّد عليهما السّلام روايت كرد كه فرمود: بر خاتم

مکتوب:

ظنی بالله حسن

و بالتبی المؤمن

و بالوصی ذی المنن

و بالحسین و الحسن

369 16

و بهذا الإسناد عن علی بن ابی طالب علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ «أکالون للسّحت»؛

قال هو الرّجل الذی یقضی لأخیه الحاجه ثم یقبل هدیته.

370 17

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

الإیمان إقرار باللسان، و معرفه بالقلب و عمل بالأركان.

371 18

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

یقول الله تبارک و تعالی: یا ابن آدم ما تنصفتنی أتحبّ إلیک بالتّعم و تتمقّت إلیّ بالمعاصی خیری إلیک منزل و شرک إلیّ محمّد بن علی علیهما السّلام منقوش بود:

گمان من به خداوند نیکوست

و نیز بر نبیّ مورد اطمینان او

و بر وصی او نیز اعتماد دارم

چنان که بر حسین و حسن علیهم السّلام.

369 16

و هم از علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث کرد در قول خدای تبارک و تعالی: «سخت خورندگان رشوه». که فرمود: آن برای کسی است

که حاجت مردمان روا کند؛ آن گاه هدیه ایشان قبول کند.

370 17

و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان اقرار به زبان، و معرفت به قلب و عمل با اعضا و جوارح است.

371 18

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خدای عزّ و جلّ می گوید: آدمیزاده! انصاف نمی ورزی؟ من با توبه نعمت ها دوستی می کنم و تو با گناهان با من دشمنی می نمایی؟ خیر من به سوی تو فرود

ص: 10

صاعد، و لا- یزال ملک کریم یأتینی عنک فی کلّ یوم و لیلہ بعمل قبیح منک، یا ابن آدم لو سمعت و صفک من غیرک و أنت لا تعلم من الموصوف لسارعت إلى مقتته.

372 19

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

اختنوا أولادکم یوم السّابع؛ فإنّه أطهر و أسرع لنبات اللّحم.

373 20

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

أفضل الأعمال عند الله عزّ و جلّ إيمان لا شکّ فيه و غزو لا غلول فيه و حجّ مبرور؛ و أوّل من یدخل الجنّه شهید و عبد مملوک أحسن عبادہ ربّه؛ و نصح لسیّدہ و رجل عقیف متعقّف ذو عیال؛ و أوّل من یدخل النّار أمیر متسلّط لم یعدل؛ و ذو ثروه من المال لم یعط المال حقّه و فقیر فخور.

می آید و شرّ تو به سوی من بالا می آید و مدام فرشته کریمی از جانب تو در هر روز و شب عمل قبیحی می آورد. آدمیزاده! اگر تو وصف خود را از دیگری بشنوی و ندانی که وصف که را می کند، بی توقف او را دشمن می داری.

372 19

و گفت رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: ختنه کنید اولاد خود را روز هفتم که آن پاکیزه تر است و زودتر گوشت او بروید.

373 20

و به این اسناد گفت: که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: بافضیلت ترین اعمال نزد خدای عزّ و جلّ ایمانی است که در آن شک نباشد و جهادی است که در آن خیانت نباشد و حجی است مبرور. و اول کسی که داخل بهشت می شود شهید است و عبدی مملوک که عبادت پروردگار خود نیکو کند و با سیّد خود طریق نصیحت پیش گیرد و مردی عقیف متعقّف صاحب عیال؛ و اول کسی که داخل آتش می گردد، امیری است مسلط که عدل نمی کند و صاحب مالی که حق مال را نمی دهد و فقیری است که استکبار می کند.

ص: 11

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

لا يزال الشيطان ذعرا من المؤمن ما حافظ على الصلوات الخمس؛ فإذا ضيَّعهنَّ تجرَّأ عليه و أوقعه في العظائم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من أذى فريضة؛ فله عند الله دعوه مستجاب.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

العلم خزائن و مفاتيحه السُّؤال فاسألوا -يرحمكم الله- فإنه يؤجر فيه أربعة:

السُّائل و المعلِّم و المستمع و المجيب له.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إنَّ الله عزَّ و جلَّ يبغض رجلا يدخل عليه في بيته و لا يقاتل.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: شیطان پیوسته هراسان است از مؤمن تا هنگامی که محافظت بر نماز پنجگانه می کند و چون آن را ضایع ساخت جرأت می یابد و او را در خطاهای بزرگ می افکند.

و به این اسناد گفت: که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هرکه فريضة [یک نماز واجب] بگذارد، او را نزد خدای دعایی مستجاب است.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: علم خزائن است و کلیدهای آن سؤال است. پس سؤال کنید-رحمت خدای بر شما- که در آن چهارکس اجر می یابند: سائل و متعلِّم و مستمع و مجيب.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ دشمن می دارد آن مرد را که بر خانه او روند و به غلبه داخل شوند و مقاتله نکند و مانع نشود.

ص: 12

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

لا- تزال أمتي بخير ما تحابوا و تهادوا و أدوا الأمانه و اجتنبوا الحرام؛ و قرءوا الصّيف؛ و أقاموا الصّلاه و أتوا الزّكاه؛ فإذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط و السنين.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ليس منّا من غشّ مسلماً أو ضرّه أو ما كره.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

قال الله تبارك و تعالی: یا ابن آدم لا یغرتک ذنب النّاس عن ذنبک، و لا نعمه النّاس عن نعمه الله علیک، و لا تقطّ النّاس من رحمه الله و أنت ترجوها لنفسک.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ثلاثه أخافهنّ علی أمتی من بعدی الضّلاله بعد المعرفه و مضلّات الفتن 378 25

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: پیوسته امت من در خیرند تا زمانی که با هم دوستی کرده، به یکدیگر هدیه دهند، امانت داری نموده، از حرام اجتناب کنند، مهمان را گرمی داشته، نماز برپا دارند و زکات دهند و اگر نکنند مبتلا به قحط و گرانی کردند.

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: نیست از ما کسی که با مسلمانی تقلّب ورزد، یا او را ضرر رسانده یا مکر و حيله کند.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: آدمیزاده! گناه مردمان، تو را از گناه خود غافل نسازد و نیز نعمت مردمان از نعمت های خدا بر تو، و نومید مگردان مردم را از رحمت خدا در حالی که تو امیدواری برای خود رحمت او را.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از سه چیز می ترسم بر امت خود، بعد از خود، از ضلالت بعد از معرفت و فتنه ها که گمراه کند

ص: 13

و شهوه البطن و الفرج.

382 29

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا سمّيتم الولد محمّدا فأكرموا و أوسعوا له في المجالس و لا تقبّحوا له وجهها.

383 30

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله ما من قوم كانت لهم مشوره فحضر معهم من اسمه محمّد و أحمد فأدخلوه في مشورتهم إلاّ خير لهم.

384 31

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ما من مائده وضعت و حضر عليها من اسمه أحمد أو محمّد إلاّ قدّس ذلك المنزل في كلّ يوم مرّتين.

385 32

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إنّا أهل بيت لا تحلّ لنا الصّدقه و قد أمرنا بإسباغ الطّهور؛ و أن لا ننزى حمارا على عتيقه.

و شهوت شكّم و گناهان جنسی.

382 29

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون فرزند را محمّد نام نهادید او را اکرام کنید و در مجلس برای او جا باز کنید و روی بر او ناخوش مکنید.

383 30

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هرگروهی که مشورت کنند و کسی را با نام محمّد یا احمد در مشورت داخل سازند، جز خیر و ثواب ایشان را پیش نیاید.

384 31

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هیچ مانده ای نگسترند و حاضر شود بر آن مانده کسی که نامش احمد یا محمّد باشد؛ مگر آن

که دوبار در روز بر آن منزل پاکی نازل شود.

385 32

و به این اسناد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیتیم که حلال نیست ما را صدقه و مأموریم به غسل و طهارت و ما نجهانیم
حمار بر عتیقه [اسب نجیب].

ص: 14

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

مثل المؤمن عند الله عزّ وجلّ كمثل ملك مقرب، وإنّ المؤمن عند الله أعظم من ذلك و ليس شيء أحبّ إلى الله من مؤمن تائب أو مؤمنه تائبه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من عامل الناس فلم يظلمهم؛ و حدّثهم فلم يكذبهم؛ و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممّن كملت مروّته؛ و ظهرت عدالته؛ و وجبت أخوّته و حرمت غيبته.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

يا علىّ إنّى سألت ربّي فيك خمس خصال فأعطاني؛ أمّا أولها فسألت ربّي أن أكون أوّل من تنشقّ عنه الأرض و أنفض التراب عن رأسى و أنت معى فأعطاني؛ و أمّا الثانيه فسألت ربّي أن [يقضى] يقفنى عند كفه الميزان و أنت معى فأعطاني، و أمّا 386 33

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: مثل مؤمن نزد خدای عزّ و جلّ چونان فرشته مقرب است و بلکه از آن نیز بزرگ تر است و هیچ چیز دوست تر نباشد نزد خدای تعالی از مرد مؤمن تائب و زن مؤمنه تائبه.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که با مردم معامله کند و بر ایشان ظلم نکند و سخن گوید و دروغ نگوید و وعده دهد و خلف آن نکند، از آنان است که مروّشان کامل، عدالتشان ظاهر، و اخوتشان واجب و غیبتشان حرام شده است.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

یا علی! از پروردگار خود درباره تو پنج خصلت مسألت نمودم و مرا عطا کرد. امّا اول آن ها سؤال کردم که من اوّل کسی باشم که زمین بشکافد از من و بپاشم خاک از سر خود و تو با من باشی، مرا عطا کرد. دوّم مسألت کردم که مرا نزد کفه میزان بدارد و تو با من باشی، مرا عطا کرد.

الثالثة فسألت ربّي أن تكون حامل لوائى و هو لواء الله الأكبر مكتوب عليه «المفلحون هم الفائزون بالجنّة» فأعطاني؛

و أمّا الرّابعة فسألت ربّي أن تسقى أمتى من حوضى بيدك، فأعطاني، و أمّا الخامسة فسألت ربّي أن يجعلك قائد أمتى إلى الجنّة، فأعطاني؛

فالحمد لله الذى منّ علىّ بذلك.

389 36

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

أتانى ملك فقال: يا محمّد إنّ ربك عزّ و جلّ يقرنك السّلام و يقول: إنّ شئت جعلت لك بطحاء مكّه ذهباً؛

قال: فرفع رأسه إلى السّماء و قال: يا ربّ أشبع يوماً فأحمدك، و أجوع يوماً فأسألك.

390 37

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يا علىّ إذا كان يوم القيامة كنت أنت و ولدك على خيل بلق متوجّين بالدّرّ و الياقوت فيأمر الله بكم إلى الجنّة و التّاس ينظرون.

سوّم مسألت کردم که تورا بردارنده لواء من گرداند و آن لواء اکبر است و بر او مکتوب است:

«المفلحون هم الفائزون بالجنّة»، پس عطا کرد مرا. چهارم مسألت کردم که امّت مرا آب دهد از حوض من به دست تو، عطا کرد. پنجم

مسألت کردم از پروردگار خود که تورا سپهسالار امّت من گرداند به سوی جنّت پس عطا کرد مرا، حمد خدای را که بر من منّت نهاد به

این عطاها.

389 36

و نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: فرشته آمد گفت: یا محمّد صلّى الله عليه و آله! پروردگار تو، تورا سلام می رساند و می

گوید. اگر خواهی بطحاء مکه را برای تو طلا کنم؟ راوی گفت: آن حضرت پس سر به آسمان برداشت و گفت: می خواهم یک روز سیر باشم

و تورا حمد کنم و روزی گرسنه باشم و از تو بخوام.

390 37

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! چون روز قیامت شود تو و فرزندانت بر اسبان ابلق سوار گشته، تاج ها از درّ و یاقوت بر

سر. امر کند خداوند تا به سوی جنّت روید و مردم نظر می کنند.

ص: 16

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

تحشر ابنتي فاطمه و عليها حلّه الكرامه و قد عجنت بماء الحيوان؛ فينظر إليها الخلائق فيتعجبون منها ثم تكسى أيضا من حلال الجنّه ألف حلّه مكتوب على كلّ حلّه بخط أخضر: أدخلوا بنت محمّد الجنّه على أحسن صورته و أحسن كرامته و أحسن منظر؛ فتزفّ إلى الجنّه كما تزفّ العروس فيوكلّ بها سبعون ألف جاريه.

392 39

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش: يا محمّد نعم الأب أبوك إبراهيم الخليل، و نعم الأخ أخوك عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.

393 40

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

كأنّي قد دعيت فأجبت، و إنّي تارك فيكم 391 38

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: محشور شود دختر من فاطمه و او را حلّه کرامت دربر باشد، که معجون گشته به آب حیوان؛ نظر کنند خلائق به آن و متعجب گردند از آن. پس پوشانند او را از حلّه های جنّت، هزار حلّه که بر هر حلّه مكتوب باشد به خط سبز: داخل گردانید دختر محمّد را به بهشت بر بهترین صورت و کرامت و منظری. پس او را سوی بهشت برند چنان که عروسی را به حجله برند و موکل باشد به او هفتاد هزار جاریه.

392 39

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، مرا ندا کنند از میانه عرش:

یا محمّد خوب پدری است پدر تو ابراهیم علیه السّلام و خوب برادری است برادر تو علی بن ابی طالب علیه السّلام.

393 40

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: گویا می بینم مرا خوانده اند و من اجابت کرده ام و من میان

الثقلین أحدهما أكبر من الآخر- کتاب الله- جبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتی- أهل بیتی- فانظروا كيف تخلفوننی فیهما.

394 41

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

علیکم بحسن الخلق فإنّ حسن الخلق فی الجنّه لا محاله، وإیاکم و سوء الخلق، فإنّ سوء الخلق فی النّار لا محاله.

395 42

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

من قال حين یدخل السوق «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت بیده الخیر، و هو علی کلّ شیء قدير» أعطی من الأجر عدد ما خلق الله إلى یوم القیامه.

396 43

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

إنّ لله عزّ و جلّ عمودا من یاقوت أحمر؛ شما می گذارم ثقلین را؛ یکی بزرگ تر است از دیگری- کتاب خدا- ریسمانی آویخته از آسمان به زمین و دیگری عترت من،- أهل بیت من- پس ببینید بعد از من با ایشان چسان سر می کنید.

394 41

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ملازم باشید بر حسن خلق، که حسن خلق در بهشت است حتما؛ البته حذر کنید از سوء خلق که سوء خلق در آتش است بی شک.

395 42

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکس آن گاه که داخل بازار می شود بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کلّ شیء قدير از آن چه خدا تا روز قیامت خلق کرده است، به عدد آن اجر عطا می شود.

396 43

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ را عمودی است از یاقوت سرخ؛ سر آن

رأسه تحت العرش و أسفله على ظهر الحوت في الأرض السابعة السّ فلى فإذا قال العبد لا إله إلا الله وحده لا شريك له اهتزّ العرش و تحرك العمود، و تحرك الحوت؛ فيقول الله عزّ و جلّ: اسكن يا عرشى؛ فيقول: يا ربّ كيف أسكن و أنت لم تغفر لقائلها؛ فيقول الله تبارك و تعالى: اشهدوا سگان سماواتى أنّى قد غفرت لقائلها.

397 44

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ الله عزّ و جلّ قدر المقادير و دبر التدابير قبل أن يخلق آدم بألفى عام.

398 45

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إذا كان يوم القيامة يدعى بالعبء؛ فأول شيء يسأل عنه الصّلاه فإن جاء بها تامّه و إلا زخّ به فى النار.

399 46

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

لا تضیعوا صلاتکم فإنّ من ضیع صلاته حشر زیر عرش و پایین آن بر پشت ماهی است در زمین هفتم. هرگاه بنده ای بگوید: «لا اله الاّ الله...»، عرش به جنبش درآید و عمود حرکت کند و ماهی حرکت کند. پس خدای عزّ و جلّ بگوید: ساکن شو ای عرش من! بگوید: یا ربّ؛ چگونه ساکن شوم در حالی که هنوز گوینده این کلمه را نیامرزیدی؟ گوید: گواه باشید ای ساکنان آسمان های من که من گوینده او را آمرزیدم.

397 44

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ مقادیر را تقدیر و تدابیر را تدبیر کرده است دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند.

398 45

و نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، بنده را بخوانند، اولین چیزی که از او پرسند، نماز باشد. اگر نماز تمام آورد خوب و اگر نه در آتش افکنندش.

399 46

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: ضایع مکنید نماز خود را که هرکه ضایع کند نماز خود را

مع قارون و هامان و كان حقًا على الله أن يدخله النار مع المنافقين فالويل لمن لم يحافظ على صلاته و أداء سنّه نبیّه.

400 47

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ موسى عليه السّلام سأل ربّه عزّ و جلّ فقال: يا ربّ اجعلنى من أمّه محمّد صلّى الله عليه و آله فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: يا موسى إنك لا تصل إلى ذلك.

401 48

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

لمّا أسرى بى إلى السّماء رأيت فى السّماء الثّالثة رجلا قاعدا، رجل له فى المشرق و رجل له فى المغرب و بيده لوح ينظر فيه و يحرك رأسه، فقلت: يا جبرئيل من هذا؟ قال: هذا ملك الموت.

402 49

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ الله سخّر لى البراق و هى دابه من دوابّ الجنّه ليست بالقصير و لا بالطويل محشور شود با قارون و هامان و حق باشد بر خدا كه او را در آتش داخل كند با منافقان. پس واى بر كسى كه محافظت نكند بر نماز و اداى سنّت نبىّ خود.

400 47

نيز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: موسى عليه السّلام مسألت كرد، پروردگار خود را و گفت: يا ربّ مرا از امتّ محمّد صلّى الله عليه و آله گردان. خدای عزّ و جلّ به او وحى كرد: اى موسى توبه اين حاجت نمى رسى.

401 48

نيز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، دیدم در آسمان سوّم، مردى نشسته، يك پاى او در مشرق و پاى ديگر در مغرب است و لوحى در دست دارد، در او نظر مى كند و سر خود مى جنباند. گفتم: اى جبرئيل! اين كيست؟ گفت: ملك الموت عليه السّلام است.

402 49

نيز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ مسخّر كرد براى من براق را و آن دابه اى است، از دوابّ جنّت، نه کوتاه و نه دراز،

فلو أنّ الله تعالى أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جريه واحده و هي أحسن الدوابّ لونا.

403 50

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

إذا كان يوم القيامة يقول الله عزّ وجلّ لملك الموت يا ملك الموت وعزّتى و جلالى و ارتفاعى فى علوى لأذيقنك طعام الموت كما أذقت عبادى.

404 51

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ قُلْتُ يَا رَبِّ أَمُوتِ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ وَبِئْسَ الْأَنْبِيَاءُ؟ فَنَزَلَتْ: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

405 52

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله اختاروا الجنة على النار و لا تبطلوا أعمالكم فتقدفوا فى النار منكبين خالدين فيها أبدا. اگر خدای عزّ و جلّ او را اذن دهد، جولان کند دنیا و آخرت را در یک تاختن و او از همه دابّه ها خوش رنگ تر است.

403 50

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خدای عزّ و جلّ با ملک الموت خطاب کند که ای ملک الموت! قسم به عزّت و جلال و بلندی مرتبه ام که تو را طعام مرگ بچشانم، چنان که بندگانم را چشانده ای!

404 51

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: چون آیه «تو می میری و ایشان نیز می میرند» نازل شد، گفتم: یا رب! آیا خلائق می میرند و انبیاء می مانند؟ نازل شد: «تمام موجودات طعام مرگ را خواهند چشید و آن گاه به سوى ما باز خواهید گشت».

405 52

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: اختیار کنید جنت را بر نار و باطل مگردانید اعمال خود را.

چراکه سرنگون و جاویدان در آتش انداخته شوید.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إِنَّ الله أمرني بحبِّ أربعه: عليّ عليه السَّلام و سلمان و أبا ذرّ و مقداد بن الأسود.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ما يتقلب جناح طائر في الهواء إلاّ و عندنا فيه علم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إذا كان يوم القيامة نادى مناد: يا معشر الخلائق غَضُّوا أبصاركم حتّى تجوز فاطمه بنت محمّد.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة و أبوهما خير منهما.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: خدای عزّ و جلّ مرا امر کرد به محبّت چهار کس:

علی علیه السَّلام، سلمان، ابوذر و مقداد بن اسود (رضوان الله عليهم).

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: بال مرغی در هوا نمی گردد، مگر آن که ما را درباره آن علمی هست.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای گروه خلائق، چشم ها فرو بندید تا فاطمه دختر محمّد صَلَّى الله عليه وآله بگذرد.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: حسن و حسین دو سیّد جوانان اهل بهشت هستند و پدر ایشان از ایشان بهتر است.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إذا كان يوم القيامة تجلّى الله عزّ وجلّ لعبده المؤمن، فيوقفه على ذنوبه ذنبا ذنبا ثمّ يغفر الله له، لا يطلع الله على ذلك ملكا مقربا ولا نبيا مرسلًا، ويستر عليه ما يكره أن يقف عليه أحد، ثمّ يقول لسَيِّئاته: كوني حسنة.

قال مصنف هذا الكتاب-رحمه الله-:

معنى قوله تجلّى الله لعبده أى ظهر له آية من آياته يعلم بها أن الله يخاطبه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من استدلّ مؤمنا أو حقّره لفقره أو قلّه ذات يده، شهره الله يوم القيامة ثمّ يفضحه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ما كان وما يكون إلى يوم القيامة مؤمن إلاّ و له جار يؤذيه.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عزّ و جلّ بر بنده مؤمن خود تجلّی کند. پس او را بر دانه دانه گناهانش واقف سازد.

آن گاه او را پیامرزد و بر آن مطلع نگرداند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل را و بپوشاند بر او آن چه نمی خواهد کسی بر آن واقف شود. پس بگوید به سیئات او: حسنة شویید.

مصنّف می گوید: معنی «تجلّی خدای عزّ و جلّ» آن است که بر او علامتی ظاهر شود که بداند خطاب کننده به او خداوند جهان است.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: کسی که مؤمنی را ذلیل کند یا به خاطر فقر و تنگدستی اش تحقیر نماید، روز قیامت خدا او را مشهور ساخته، سپس مفتضح سازد.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمنی نبوده و تا روز قیامت نخواهد بود مگر آن که او را همسایه ای باشد که برنجاندش.

ص: 23

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مِنْ أَحَدَثٍ دِينَا أَوْ غَضَبٍ أَجِيرًا أَوْ [رَجُلٍ] رَجُلًا بَاعَ حُرًّا.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ: يَدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمَامٍ زَمَانِهِمْ وَ كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِمْ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْرِفُ فِي السَّمَاءِ كَمَا يَعْرِفُ الرَّجُلَ أَهْلَهُ وَ وَلَدَهُ وَ إِنَّهُ لِأَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای تعالی آمرزنده است هرگناهی را؛ مگر کسی که دینی را احداث کند یا اجر مزدوری را غصب نماید یا آزاده ای را بفروشد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: در قول حق تعالی «روزی که هر گروهی را به امامشان بخوانیم» هر قومی خواننده شوند به امام زمان خود، به کتاب خدا و سنت پیامبرشان.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: مؤمن را در آسمان می شناسند چنان که مرد، خانواده و فرزندان خود را می شناسد و مؤمن نزد خدا از فرشتهٔ مقرب، گرامی تر است.

نیز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: کسی کہ بر مؤمن یا مؤمنه ای بهتان زند، یا در حق او ناروایی بگوید، خدای عزّ و جلّ او را بر پشته ای آتش قرار می دهد، تا از آن چه گفته، خارج شود.

ص: 24

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

أتاني جبرئيل عليه السلام عن ربي تبارك وتعالى وهو يقول: إن ربك يقرئك السلام ويقول:

يا محمد بشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات و يؤمنون بك و بأهل بيتك بالجنة فإن لهم عندى جزاء الحسنى، و سيدخلون الجنة.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

حرمت الجنة على من ظلم أهل بيتى و على من قاتلهم و على المعين عليهم و على من سبهم أولئك لا - خلاق لهم فى الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إن الله عزّ و جلّ يحاسب كلّ خلق إلاّ من أشرك بالله، فإنه لا يحاسب يوم القيامة و يؤمر به إلى النار.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام از جانب پروردگار متعال آمد و گفت: پروردگار من تو را سلام می رساند و می گوید: یا محمد! مؤمنانی را که اعمال صالحه می کنند و ایمان به تو و اهل بیت تو دارند به بهشت بشارت ده.

پس ایشان را نزد من نیکو پاداشی است و زود باشد داخل بهشت شوند.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: حرام است بهشت بر کسی که بر اهل بیت من ظلم کند، یا با ایشان بجنگد، یا دشمنان ایشان را یاری کند یا دشنام دهدشان. نصیبی از خیر در آخرت بر آنها نیست و خدا با ایشان سخن نگوید و به ایشان نظر نکند روز قیامت، و پاک نگرداند ایشان را و ایشان را عذابی الیم باشد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای تعالی حساب ستاند خلق را، مگر آن کس که مشرک به خدا باشد که از او حساب گرفته نشود و امر کرده شود که به آتش انداخته شود.

420 67

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

لا تسترضعوا الحمقاء ولا العمشاء، فإن اللبن يعدى.

421 68

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الَّذِي يَسْقُطُ مِنَ الْمَائِدَةِ مَهْرُ حُورِ الْعَيْنِ.

422 69

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ليس للصبّى لبن خير من لبن أمّه.

423 70

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من حسن فقهه فله حسنه.

424 71

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إذا أكلتم الثريد فكلوا من جوانبه فإنّ الدّروه فيها البركه.

420 67

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: دایه مگیرید زن احمق و زن ضعیف چشم را، چراکه شیر سراپت می کند.

421 68

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: آن چه از غذا می ریزد، مهریه حوریه های بهشتی است.

422 69

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله گفت:

طفل را شیری بهتر از شیر مادر نیست.

423 70

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که فقاهت خویش نیکو کند، او را حسنه ای باشد.

424 71

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

هرگاه ترید می خورید از جوانب آن بخورید که برکت در وسط ظرف است.

ص: 26

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

نعم الإدام الخَلّ لا يفتقر أهل بيت عندهم الخَلّ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

اللَّهُمَّ بارك لأمتي في بكورها يوم سبّتها و خميسها.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ادّهنوا بالبنفسج فإتّها بارد في الصّيف و حارّ في الشّتاء.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله التّوحيد نصف الدّين و استنزلوا الرّزق بالصدّقه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خوب نان خورشی است سرکه، خاندانی که نزد ایشان سرکه باشد، محتاج نشوند.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدايا! مبارک گردان برای امت من صبحگاهان روز شنبه و روز پنجشنبه را.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: روغن بنفشه به کار برید که آن سرد است در تابستان و گرم است در زمستان.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: توحید نصف دین است و رزق را به صدقه فرود آورید.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 27

اصطنع الخیر إلى من هو أهله وإلى من هو غیر أهله فإن لم تصب من هو أهله فأنت أهله.

430 77

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

رأس العقل بعد الإيمان بالله التّودّد إلى النّاس و اصطناع الخیر إلى کلّ برّ و فاجر.

431 78

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

سیّد طعام الدّنيا و الآخرة اللّحم، و سیّد شراب الدّنيا و الآخرة الماء، و أنا سیّد ولد آدم و لا فخر.

432 79

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

سیّد طعام أهل الدّنيا و الآخرة اللّحم ثمّ الأرزّ.

433 80

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

كلوا الرّمّان فلیست منه حبه تقع فی خیر و نیکی کن با کسی که اهل نیکی است و با کسی که اهل آن نیست، و اگر نیابی کسی که اهل آن باشد تو اهل آن هستی.

430 77

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سر عقل بعد از ایمان به خدا، دوستی با مردم و نیکی کردن است با هر نیکوکار و بدکاری.

431 78

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: برترین طعام دنیا و آخرت گوشت است و برترین شراب دنیا و آخرت آب است و من سیّد ولد آدمم و فخر نمی کنم.

432 79

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهترین طعام دنیا و آخرت گوشت است، سپس برنج.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انار بخورید که هیچ دانه از او در

ص: 28

المعدة إلا أنارت القلب وأخرجت الشيطان أربعين يوماً.

434 81

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

عليكم بالزيت فإنه يكشف المرّة ويذهب البلغم، ويشدّ العصب ويذهب بالضمّى، ويحسن الخلق ويطيب النفس ويذهب بالغم.

435 82

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

كلوا العنب حبّه حبّه فإنه أهنا وأمرأ.

436 83

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إن يكن في شيء شفاء ففي شرطه حجّام أو شربه عسل.

437 84

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله لا تردّوا شربه العسل على من أتاكم بها.

معه نيفتد مگر آن که دل را روشن کند و شیطان را بیرون کند تا چهل روز.

434 81

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: ملازم باشید روغن زیتون را که خلط سودا یا صفرا را بر می دارد، بلغم را می برد، پی را محکم می کند، خستگی را زایل می سازد، خلق را نیکو ساخته و نفس را خوش می کند و می برد غم را.

435 82

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: انگور دانه دانه بخورید که گواراتر و خوش تر است.

436 83

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: اگر در چیزی شفاست در بیشتر حجامت کننده و در شربت عسل است.

437 84

نیز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: رد مکنید شربت غسل را، از هر کس که آن را بیاورد.

ص: 29

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إذا طبختم فأكثرُوا القرع فإنه يسَلُّ القلب الحزين.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أنّه قال: عليكم بالقرع فإنه يزيد في الدّماغ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

أفضل أعمال أمتي انتظار فرج الله.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ضعفت عن الصّلاه و الجماع فنزلت عليّ قدر من السّماء فأكلت منها فزاد في قوّتي قوّه أربعين رجلا في البطش و الجماع و هو الهريس.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون طبخ غذا می کنید کدو در آن بسیار کنید که کدو غمگین را شاد می کند.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از کدو مگذرید که او زیاد می کند دماغ را.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: بهترین اعمال امت من انتظار فرج از سوی خدای عزّ و جلّ است.

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

ضعیف شدم از نماز و از جماع. پس نازل شد بر من دیگی از آسمان، از آن خوردم؛ پس افزود در قوّت من، قوّت چهل مرد در حمله و جهاد و جماع، و در آن دیگ هریس [حلیم] بود.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ليس شيء أبغض إلى الله من بطن ملآن.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا عليّ من كرامه المؤمن على الله أنّه لم يجعل لأجله وقتا حتّى يهّم ببائقه فإذا هم ببائقه قبضه إليه.

قال: وقال جعفر بن محمد عليهما السّلام تجنّبوا البوائق يمدّ لكم في الأعمار.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا لم يستطع الرّجل أن يصلّي قائما فليصلّ جالسا فإن لم يقدر أن يصلّي جالسا فليصلّ مستلقيا ناصبا رجليه بحيال القبلة يومئ إيماء.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من صام يوم الجمعة صبيرا و احتسابا 442 89

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

چیزی دشمن تر نیست نزد خدا از شکم پر.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! کرامت مؤمن بر خدای عزّ و جلّ این است که برای اجل او وقتی قرار ندهد تا آن که قصد کار بد و جفا کند. پس چون قصد کند او را سوی خود برد.

و جعفر بن محمد علیهما السّلام گفت: اجتناب کنید از بدی ها تا عمرهای شما کشیده شود.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هرگاه نتواند مرد ایستاده نماز گزارد، نشسته نماز کند و اگر نتواند نشسته نماز کند، بر پشت خفته

نماز کند، در حالی که دو پای او به جانب قبله باشد و اشاره کند.

445 92

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که روز جمعه روزه دارد به طلب مزد و ثواب، عطا

ص: 31

أعطى ثواب صيام عشره أيام غرّ زهر، لا تشاكل أيام الدنيا.

446 93

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من ضمن لي واحده ضمنت له أربعة:

يصل رحمه؛ فيحبّه الله و يوسّع عليه في رزقه و يزيد في عمره و يدخله الجنّه التي وعده.

447 94

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

اللهم ارحم خلفائي ثلاث مرّات قيل له:

و من خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون أحاديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدى.

448 95

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الدعاء سلاح المؤمن، و عماد الدين، و نور السماوات و الأرض.

کرده شود، ثواب ده روز روشن تابان که مانند نباشد با روزهای دنیا.

446 93

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که برای من یک خیر ضامن شود من برای او چهار خیر ضامن می شوم: چنانچه با رحم خود صله کند پس خدای عزّ و جلّ او را دوست دارد، رزق بر او وسیع سازد، عمر او بيفزاید و او را داخل جنتی که به او وعده داده است، بگرداند.

447 94

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله سه مرتبه فرمود:

«خداوندا! خلفای مرا رحمت کن». گفتند:

خلفای شما کیانند؟ گفت: آنان که بعد از من می آیند و احادیث و سنت مرا روایت می کنند و مردمان پس از من را به آن تعلیم می کنند.

448 95

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان و زمین است.

ص: 32

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الخلق السيئ يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إنّ العبد لينال بحسن خلقه درجة الصائم القائم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ما من شيء أثقل في الميزان من حسن الخلق.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من حفظ من أمّتي أربعين حديثاً ينتفعون بها؛ بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً.

و بهذا الإسناد قال: كان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله 449 96

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: خلق بد عمل را فاسد می کند؛ چنان که سرکه عسل را فاسد می سازد.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: بنده با اخلاق نیکو به درجه روزی نماز خوان می رسد.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: هیچ چیز در میزان، از اخلاق نیکوگران تر و سنگین تر نیست.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: هر که حفظ کند از امت من، 40 حدیث منتفع را، خدای عزّ و جلّ او را روز قیامت فقیه عالم

برانگیزانند.

453 100

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پنجشنبه

ص: 33

يسافر يوم الخميس ويقول: فيه ترفع الأعمال إلى الله و تعقد فيه الولاية.

454 101

وبهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: صَلَّى بنا رسول الله صَلَّى الله عليه وآله صلاة السفر، فقرأ في الأولى قل يا أيها الكافرون وفي الثانية قل هو الله أحد، ثم قال قرأت لكم ثلث القرآن وربعه.

455 102

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من قرأ سورة إذا زُلزِلَتِ الْأَرْضُ أَرَبْعَ مَرَّاتٍ كان كمن قرأ القرآن كله.

456 103

وبهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: لا اعتكاف إلا بالصوم.

457 104

وبهذا الإسناد قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: أكملكم إيماناً أحسنكم خلقاً.

سفر می کرد و می فرمود: در این روز اعمال به سوی خدا بالا می رود و ولایت در این روز بسته می شود.

454 101

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله نماز سفر با ما به جا آورد، در رکعت اول سورة مباركة کافرون و در رکعت دیگر سورة مباركة اخلاص تلاوت فرمود.

سپس فرمود: برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم.

455 102

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: هر که سوره إذا زُلزِلَتِ الْأَرْضُ را چهار بار بخواند چنان است که همه قرآن را خوانده باشد.

456 103

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اعتکاف نباشد؛ مگر با روزه.

457 104

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: کامل ترین شما در ایمان، نیکوترین شماست در خلق.

ص: 34

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: من كنوز البر إخفاء العمل و الصبر على الرزايا و كتمان المصائب.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: حسن الخلق خير قرين.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: سئل رسول الله صلى الله عليه و آله عن أكثر ما يدخل به الجنة؟ قال صلى الله عليه و آله: تقوى الله و حسن الخلق. و سئل عن أكثر ما يدخل به النار قال الأجوفان البطن و الفرج.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

أقربكم مني مجلسا يوم القيامة أحسنكم خلقا و خيركم لأهله.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از گنج های نیکوکاری است، پنهان کردن عمل و صبر بر بلا و کتمان مصیبت.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: حسن خلق، خوب همنشینی است.

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آنچه بیشتر به سبب آن داخل بهشت شوند، چیست؟ فرمود: تقوای خدا و حسن خلق. [و پرسیدند: آنچه بیشتر به سبب آن داخل جهنم شوند، چیست؟ فرمود:

دو میان تهی: شکم و زیر شکم]

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک ترین شما به مجلس من در روز قیامت، نیکوترین شما است در خلق و بهترین شما برای اهل خود.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَحْسَنُ النَّاسِ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خَلْقًا وَ أَلْطَفَهُمْ بِأَهْلِهِ، وَأَنَا أَلْطَفُكُمْ بِأَهْلِي.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ لَسْتُ لَنْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ قَالَ: الرِّطْبُ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: ثَلَاثَةٌ يَزِدُنَ فِي الْحِفْظِ وَ يَذْهَبُنَ بِالْبَلْغَمِ: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ الْعَسَلُ وَ اللَّبَانُ.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ - وَ لَا بَقَاءَ - فَلْيَبَاكِرِ الْغَدَاءَ وَ لِيَجُودِ الْحِذَاءَ وَ لِيَخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَ لِيَقَلِّ غَشِيَانَ النَّسَاءِ.

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

نیکوترین مردمان در ایمان، خوش خلق ترین و مهربان ترین ایشان با اهل خود است و من از شما مهربان ترم با اهل خود.

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام در قول خدای عزّ و جلّ: «سپس در آن روز از نعیم پرسیده خواهید شد.» فرمود: نعیم، رطّب و آب سرد است.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: سه چیز حافظه را زیاد کند و بلغم را ببرد: قرائت قرآن، عسل و کندر.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

هرکه بقاء خواهد- بقاء نمی باشد مگر آن که- بامداد غذا خورد، کفش راحت بپوشد و عبای سبک بر دوش بیندازد و با زنان کم پیامیزد.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: أتى أبو جحيفه النّبيّ صلّى الله عليه وآله وهو يتجشّد أ فقال صلّى الله عليه وآله: أكف جشاءك؛ فإنّ أكثر النّاس في الدّنيا شبعا أكثرهم جوعا يوم القيامة قال فما ملأ أبو جحيفه بطنه من طعام حتّى لحق بالله.

و بهذا الإسناد قال: قال الحسين بن عليّ عليهما السّلام: كان النّبيّ صلّى الله عليه وآله إذا أكل طعاما يقول: اللّهم بارك لنا فيه و ارزقنا خيرا منه و إذا أكل لبنا أو شربه يقول: اللّهم بارك لنا فيه و ارزقنا فيه.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: ثلاثة لا يعرض [لأحدكم] أحدكم نفسه لهنّ و هو صائم: الحمّام و الحمامة و المرأة الحسنة.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: ابو جحیفه به خدمت حضرت رسول صلّى الله عليه وآله آمد و آروغ می زد. آن حضرت فرمود: بازدار آروغ را که از مردمان آن که در دنیا سیرتر باشد در قیامت گرسنه تر باشد.

گفت: ابو جحیفه دیگر شکم از طعام پر نکرد تا به خدای عزّ و جلّ رسید.

و به این اسناد حسین بن علی علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله وقتی که طعامی می خورد، می فرمود: «خداوندا، بر ما در آن برکت قرار ده و از آن بهتر نصیب ما فرما» و هرگاه شیر یا شربتی می نوشید، می فرمود: «خداوندا بر ما در آن برکت قرار ده و از آن روزی مان فرما».

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: سه چیز است که باید روزه دار نفس خود را بر آن عرضه نکند: حمام و حجامت و زن باجمال.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: للمرأة عشر عورات فإذا زوّجت سترت لها عوره واحده و إذا ماتت سترت عوراتها كلّها.

470 117

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام سئل التّبيّ صَلَّى اللهُ عليه و آله عن امرأه قيل:

إنّها زنت، فذكرت المرأة أنّها بكر فأمرني التّبيّ صَلَّى اللهُ عليه و آله أن آمر النّساء أن ينظرن إليها فنظرن إليها [فوجدتها] فوجدنها بكرا فقال صَلَّى اللهُ عليه و آله ما كنت لأضرب من عليه خاتم من الله، و كان يجيز شهاده النّساء في مثل هذا.

471 118

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام قال إذا سئلت المرأة من فجر بك؟

فقالت: فلان، ضربت حدّين حدّا لفريتها على الرّجل و حدّا لما أقرت على نفسها.

469 116

و به این اسناد حضرت علی علیه السّلام فرمود: زن را ده عورت است؛ هرگاه به شوهر رفت یک عورت پوشیده گشت و چون بمیرد عورت ها همه پوشیده شود.

470 117

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از پیغمبر صَلَّى اللهُ عليه و آله پرسیدند درباره زنی که می گویند زنا کرده است؛ پس آن زن گفت: من باکره هستم. آن حضرت مرا فرمود که زنان را فرمایم تا در او نظر کنند. زنان نظر کردند، بکر بود. پس گفت: من نخواهم حد زدن کسی را که بر او مهری از خدای عزّ و جلّ هست. و آن حضرت جایز می داشتند شهادت زنان را در مثل این مواقع.

471 118

و به این اسناد از علی علیه السّلام فرمود: هرگاه از زن پرسند با تو چه کسی زنا کرد؟ گوید: فلانی.

آن زن را دو حدّ باید زد یکی برای افترا که بر آن مرد کرده است و دیگری برای اقرار که بر خود به زنا کرده است.

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام أنّه قال:

ليس في القرآن «يا أيّها الذين آمنوا» إلاّ وهي في التّوراه «يا أيّها النّاس» و في خبر آخر «يا أيّها المساكين».

473 120

و بهذا الإسناد قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام إنّ لو رأى العبد أجله و سرعته إليه لأبغض الأمل، و ترك طلب الدّنيا.

474 121

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: إنّ الحسن و الحسين كانا يلعبان عند النّبيّ صلّى الله عليه و آله حتّى مضى عامّه اللّيل ثمّ قال لهما: انصرفا إلى أمّكما، فبرقت برقه فما زالت تضىء لهما حتّى دخلا على فاطمه و النّبيّ صلّى الله عليه و آله ينظر إلى البرقه فقال: الحمد لله الّذي أكرمنا أهل البيت.

472 119

و به این اسناد از علی علیه السلام فرمود: در قرآن هیچ کجا «یا ایّها الذّین آمنوا» نیامده، مگر در تورات «یا ایّها النّاس» آمده و در خبری دیگر «یا ایّها المساکین» آمده است.

473 120

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

اگر بنده اجل و سرعت آن را به سوی خود ببیند، آرزو را دشمن دارد و طلب دنیا را ترک کند.

474 121

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: حسن و حسین علیهما السلام بازی می کردند نزد رسول الله علیه و آله تا بسیاری از شب رفت، سپس فرمود: بروید نزد مادر خود. پس برقی درخشید و پیوسته روشنی می داد برای ایشان تا داخل شدند بر فاطمه علیها السلام و رسول الله علیه و آله می دید آن برق را. پس گفت:

سپاس خداوندی را که ما اهل بیت را کرامت بخشید.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: ورثت عن رسول الله صلّى الله عليه وآله كتابين: كتاب الله و كتابي في قراب سيفي قيل: يا أمير المؤمنين و ما الكتاب الذي في قراب سيفك؟ قال: من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه فعليه لعنة الله.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كتّنا مع النّبيّ صلّى الله عليه وآله في حفر الخندق إذ جاءته فاطمه و معها كسره خبز؛ فدفعتها إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله، فقال النّبيّ عليه الصّلاه و السّلام: ما هذه الكسره؟ قالت:

قرصا خبزتها للحسن و الحسين جئتكم منه بهذه الكسره؛ فقال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: أما إنّه أوّل طعام دخل فم أيك منذ ثلاث.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: أتى النّبيّ صلّى الله عليه وآله بطعام فأدخل إصبعه فيه فإذا هو حارّ

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا دو کتاب به میراث یافتیم.

کتاب خدا و کتابی در غلاف شمشیرم. گفتند:

کتابی که در غلاف شمشیر توست کدام است؟ گفت: هر که بکشد غیر کشته خود را یا بزند غیر زنده خود را پس بر او باد لعنت خدای.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: در حفر خندق با پیغمبر صلّى الله عليه وآله بودیم، فاطمه بیامد و با او پاره نانی بود. به آن حضرت داد. فرمود: این پاره نان چیست؟ گفت:

قرصی برای حسن و حسین پخته بودم، این پاره را از آن برای تو آوردم. فرمود: این اوّل طعامی است که داخل دهان پدرت شد در این سه روز.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام که فرمود: طعامی نزد رسول خدا صلّى الله عليه وآله آوردند، انگشت در آن کرد دید، داغ است.

فقال: دعوه حتى يبرد فإنه أعظم بركه وإن الله تعالى لم يطعمنا الحارّه.

478 125

وبهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: إذا أراد أحدكم الحاجه فليبكر في طلبها يوم الخميس و ليقرأ إذا خرج من منزله آخر سورة آل عمران، وآيه الكرسيّ وإنا أنزلناه في ليله القدر و أمّ الكتاب فإنّ فيها قضاء حوائج الدّنيا والآخرة.

479 126

وبهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام: قال الطّيب نشره، و العسل نشره و الرّكوب نشره و التّنظر إلى الخضره نشره.

480 127

وبهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كلوا خلّ الخمر فإنّه يقتل الدّيدان في البطن، وقال: كلوا خلّ الخمر ما فسد و لا تأكلوا ما أفسدتموه أنتم.

گفت: بگذارید تا سرد شود که برکتش بیشتر است.

خدای عزّ و جلّ ما را گرم نخورانیده است.

478 125

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: هرگاه هریک از شما حاجتی می خواهد باید بامداد روز پنجشنبه برای طلب آن رود. هرگاه از منزل بیرون رود آخر سوره آل عمران و آیه الكرسي و القدر و امّ الكتاب یعنی فاتحه بخواند که در آن برآمدن حاجت های دنیا و آخرت است.

479 126

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

بوی خوش حرز است و شستن حرز است و سواری حرز است و نظر به سبزه نیز حرز.

480 127

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: بخورید سرکه شراب را که می کشد کرم ها را در شکم و گفت: بخورید سرکه خمیری را که خود فاسد شده است و مخورید آنچه شما فاسد ساخته اید.

ص: 41

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: حباني رسول الله صلّى الله عليه وآله بالورد بكتلتا يديه، فلما أدنيتّه إلى أنفي، قال: إنّه سيّد ريحان الجنّه بعد الآس.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: عليكم باللّحم، فإنّه ينبت اللّحم، و من ترك اللّحم أربعين يوماً ساء خلقه.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: ذكر عند النّبىّ صلّى الله عليه وآله اللّحم و الشّحم، فقال: ليس منهما بضعة تقع في المعده إلاّ أنبتت مكانها شفاء و أخرجت من مكانها داء.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كان النّبىّ صلّى الله عليه وآله لا يأكل 481 128

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که فرمود: مرا پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله به هر دو دست گل داد؛ چون نزدیک بینی بردم، فرمود:

این سیّد ریحان بهشت است بعد از «مورد».

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بر شما باد به خوردن گوشت که او گوشت می رویاند. هر که چهل روز گوشت را ترک کند بدخو شود.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: نزد نبی صلّى الله عليه وآله ذکر گوشت و چربی شد؛ فرمود: از این دو، پاره ای در معده نیفتد؛ مگر به جای خود شفا برویاند و از مکان خود درد را بیرون کند.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پیغمبر صلّى الله عليه وآله از دو گرده (قلوه) گوسفند

الکلیتین من غیر آن یحرّمهما و یقول لقربهما من البول.

485 132

و بهذا الإسناد قال: قال علی بن أبی طالب علیه السّلام قال دخل طلحه بن عبید الله علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و فی ید رسول الله صلّی الله علیه و آله سفر جله قد جاء بها إليه و قال: خذها یا أبا محمّد فإنّها تجمّ القلب.

486 133

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال: من أكل إحدى و عشرين زبیه حمراء علی الرّیق لم یجد فی جسده شیئا یکرهه.

487 134

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال کان النّبی صلّی الله علیه و آله إذا أكل التّمر یطرح النّوی علی ظهر کفّه ثمّ یقذف به.

488 135

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام نمی خورد، بی آن که آن را حرام کند برای نزدیکی آن به محل ادرار.

485 132

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت: طلحه داخل شد بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و در دست آن حضرت «به» بود؛ و آن را به سوی او غلطانید و فرمود: بستان این را یا ابا محمّد که این آسایش می بخشد دل را.

486 133

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: هر که بیست و یک دانه مویز سرخ به ناشتا بخورد، بر تن خود نیابد حالتی که آن را ناخوش دارد.

487 134

و ایضا فرمود: رسول صلّی الله علیه و آله هرگاه خرما می خورد دانه آن را بر پشت کف خود می نهاد سپس آن را می انداخت.

488 135

و به این اسناد علی بن ابیطالب علیه السّلام

ص: 43

قال: جاء جبرئيل عليه السلام إلى النبي فقال صلى الله عليه وآله:

عليكم بالبرني فإنه خير تموركم يقرب من الله عز وجل ويبعد من النار.

489 136

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم بالعدس فإنه مبارك مقدس يرفق القلب ويكثر الدمعه وقد بارك فيه سبعون نبيًا آخرهم عيسى ابن مريم عليهما السلام.

490 137

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: إنه قال عليكم بالقرع فإنه يزيد في الدماغ.

491 138

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه دعا رجل فقال له: علي عليه السلام قد أجبته على أن تضمن لي ثلاث خصال، قال: وما هي يا أمير المؤمنين؟ قال لا تدخل علي شيئًا من خارج، ولا تدخر عني شيئًا في البيت ولا تجحف بالعيال، قال: ذاك لك يا أمير المؤمنين فأجابه علي بن أبي طالب عليه السلام.

فرمود: جبرئیل نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برنی بخورید که بهترین خرماهای شماسست، شما را نزدیک می کند به خدای عز و جل و دور می کند از آتش.

489 136

و علی بن ابی طالب فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله [به من] فرمود: عدس بخورید که آن مبارک و مقدس است و دل را نازک کند و اشک بسیار کند و هفتاد پیغمبر در آن برکت نهاده اند که آخر ایشان عیسی بن مریم است.

490 137

و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بر شما باد مصرف کدو که در دماغ می افزاید.

491 138

و نیز از علی علیه السلام روایت است که او را مردی به مهمانی دعوت کرد. فرمود که به سه شرط اجابت می کنم. آن مرد گفت: کدام است؟ فرمود: چیزی از بیرون خانه برای من نیاوری و چیزی از خانه از من دریغ نداری و به عیال زحمت روا نداری. گفت: چنین باشد ای امیر المؤمنین. پس به مهمانی او رفت.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: الطّاعون ميتة و حيّته.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: إني أخاف عليكم استخفافا بالدين و بيع الحكم، و قطيعه الرّحم و أن تتخذوا القرآن مزامير و تقدّمون أحدكم و ليس بأفضلكم في الدّين.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: عليكم بالزّيّت فكله و ادهن به، فإنّ من أكله و ادهن به لم يقربه الشّيطان أربعين يوما.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعليّ عليه السّلام عليك بالملح، فإنّه شفاء من

و به این اسناد علی علیه السّلام فرمود: طاعون مردنی سریع است.

و علی علیه السّلام فرمود: شنیدم پیغمبر صلّى الله عليه و آله می فرمود: من می ترسم بر شما که استخفاف کنید به دین و بفروشید حکم را به رشوه و قطع رحم کنید و این که قرآن را مزامیر [مایه لهو و لعب] خود گردانید و مقدّم سازید از میان خود یکی را که فاضل تر از شما در دین نباشد.

و علی علیه السّلام فرمود که پیغمبر صلّى الله عليه و آله فرمود:

روغن زیتون را بخورید و به خود بمالید که هر که آن را بخورد و به خود مالد، شیطان تا چهل روز نزدیک او نشود.

و به این اسناد رسول الله صلّى الله عليه و آله به علی علیه السّلام فرمود: نمک را ترک مکن که در آن شفای

سبعین داء أدناها الجذام و البرص و الجنون.

496 143

و بهذا الإسناد عن علی بن ابی طالب علیه السّلام قال: إنّ التّبیّ صلی الله علیه و آله أتى ببطيخ و رطب، فأكل منهما و قال: هذان الأطيبان.

497 144

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من بدأ بالملح أذهب الله عنه سبعون داء أقلها الجذام.

498 145

و بهذا الإسناد عن الحسن بن علی علیهما السّلام أنّه سمی حسنا يوم السّابع و اشتقّ من اسم الحسن حسينا، و ذکر أنّه لم یکن بینهما إلاّ الحمل.

499 146

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد علیهما السّلام قال: السّبت لنا، و الأحد لشیعتنا و الإثنين لبنی أمیّه و الثّلاثاء لشیعتهم، و الأربعاء هفتاد درد است که کمترین آن خوره، پیسی و دیوانگی است.

496 143

و علی علیه السّلام فرمود: به نزد رسول صلی الله علیه و آله هندوانه و خرما آوردند و از هر دو بخورد و فرمود: این دو نیکوتر و خوشبوترند از همه چیزها.

497 144

و به این اسناد از علی علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس غذا را به نمک آغاز کند، خداوند هفتاد درد را که کمترین آنها پیسی است از او بردارد.

498 145

و به این اسناد از امام حسن علیه السّلام از امام علی علیه السّلام فرمود: او را روز هفتم حسن نام نهادند و از نام او حسین را اشتقاق نمودند و فرمود که میان ایشان بیش از زمان حمل نبود.

499 146

و به این اسناد جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمود:

شنبه از ماست، یک شنبه از شیعهٔ ما، دوشنبه از بنی امیه، سه شنبه از شیعهٔ ایشان، چهارشنبه

ص: 46

لبنی العباس و الخمیس لشیعتهم و الجمعه لسائر الناس جمیعا، و لیس فیہ سفر، قال اللہ تعالیٰ: فَإِذَا قُضِيََتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يَوْمَ السَّبْتِ.

500 147

و بهذا الإسناد عن علی بن الحسین علیهما السلام أنه قال: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَذَّنَ فِي أُذُنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالصَّلَاةِ يَوْمَ وَلَدَ.

501 148

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد علیهما السلام قال: دعا أبي بدهن ليدهن به رأسه فلمّا ادهن به قلت: ما الذي ادهنت؟ قال: إنّه البنفسج، قلت: و ما فضل البنفسج؟ قال:

حدّثني أبي عن جدّي الحسين بن علی عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: فضل البنفسج على الأدهان كفضل الإسلام على سائر الأديان.

502 149

و بهذا الإسناد عن علی بن ابی از بنی عباس، پنج شنبه از شیعه ایشان و جمعه از دیگر مردم و در آن روز سفر نمی باشد و خدای عزّ و جلّ فرمود: «هرگاه نماز ادا شد، پس در زمین پراکنده شده و از فضل خدا بهره مند شوید» منظور روز شنبه است.

500 147

و به این اسناد امام سجاد علیه السلام فرمود:

رسول صلّى الله عليه و آله اذان گفت در گوش حسن علیه السلام به نماز، روزی که به دنیا آمد.

501 148

و به این اسناد حضرت صادق علیه السلام فرمود:

پدرم روغنی طلبید تا بر خود مالید. چون بمالید، گفتم: چه روغنی مالیدی؟ فرمود: این بنفشه بود. گفتم: بنفشه را چه فضیلت است؟ فرمود: پدرم از جدم حسین از پدرش از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روایت کرد که فرمود: فضل بنفشه بر دیگر روغن ها چونان فضل اسلام بر دیگر دین ها می باشد.

502 149

و به این اسناد امام علی بن ابی طالب علیه السلام

طالب عليه السلام أنه قال: لا دين لمن دان بطاعه المخلوق و معصيه الخالق.

503 150

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال: كلوا الرّمّان بشحمه فإنّه دباغ للمعدة.

504 151

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: قال أبو عبد الله الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام: إنّ عبد الله بن عباس كان يقول: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان إذا أكل الرّمّان لم يشرك أحدا فيها و يقول:

في كلّ رّمّانه حبّه من حبّات الجنّه.

505 152

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام أنّه قال: دخل رسول الله صلّى الله عليه وآله على عليّ بن أبي طالب عليه السلام و هو محموم فأمره بأكل الغبيراء.

506 153

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام فرمود: دين نيست کسی را که اطاعت مخلوق را در معصيت خالق بنمايد.

503 150

و به این اسناد علی علیه السلام فرمود: انار را با پیه خودش بخورید که معده را پالایش کند.

504 151

به این اسناد امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت کرد که عبد الله بن عباس می گفت: رسول خدا صلّى الله عليه وآله چون انار می خورد کسی را با خود شریک نمی کرد و می فرمود: در هر اناری دانه ای از دانه های بهشت است.

505 152

و از حسین علیه السلام منقول است که رسول خدا صلّى الله عليه وآله داخل شد بر علی علیه السلام در حالی که او را تب گرفته بود، فرمود که سنجد بخورد.

506 153

و حسین علیه السلام فرمود: دو مرد نزد علی علیه السلام

أنه قال: اختصم إلى علي بن أبي طالب عليه السلام رجلان أحدهما باع الآخر بعيرا واستثنى الرأس و الجلد، ثم بدا له أن ينحره؟ قال:

هو شريكه في البعير على قدر الرأس و الجلد.

507 154

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام أنّه دخل المستراح فوجد لقمه ملقاه، فدفعا إلى غلام له فقال: يا غلام اذكرني بهذه اللّقمه إذا خرجت، فأكلها الغلام، فلمّا خرج الحسين بن عليّ عليهما السلام قال: يا غلام أين اللّقمه قال أكلتها يا مولاي، قال: أنت حرّ لوجه الله تعالى، قال له رجل: أعتقته يا سيدي؟ قال: نعم، سمعت جدّي رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: من وجد لقمه ملقاه فمسح منها أو غسل ما عليها ثمّ أكلها لم تستقرّ في جوفه إلاّ أعتقه الله من النار.

508 155

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام:

خمسه لو رحّلتهم فيهنّ المطايا لم [يقدروا] به مخاصمت آمدند. یکی به دیگری شتری فروخته بود و سر و پوست آن را استثنا کرده بود. بعد از آن به خاطر مشتری رسید که آن را نحر کند. حضرت فرمود: او شریک این است در شتر به قدر سر و پوست آن.

507 154

و روایت شده که حسین بن علی علیهما السلام به مستراح رفت، لقمه ای نان دید. آن را به غلام خود داد و فرمود: این لقمه به یاد من آور، چون بیرون آیم. غلام آن را بخورد. چون حضرت بیرون آمد، فرمود: یا غلام! لقمه نان را بیاور. غلام گفت: آن را خوردم یا مولا. فرمود: تو در راه خدا آزادی! مردی گفت: سرور من! او را آزاد کردی؟ فرمود: آری شنیدم از رسول خدا صلّى الله عليه و آله که می فرمود که هر که لقمه نانی بیابد پس آن را پاک گرداند یا بشوید و بخورد، قرار نگیرد در شکمش مگر خدای تعالی از او آتش را بگرداند و من کسی نیستم که بنده گیرم مردی که خدا او را از آتش آزاد کرده است.

508 155

و علی علیه السلام فرمود: پنج چیز است که اگر در طلب آن همه جا را بگردید بر مثل آن دست

ص: 49

تقدروا علی مثلهنّ: لا- یخاف عبد إلاّ ذنبه، و لا یرجو إلاّ ربّه، و لا یستحیی الجاهل إذا سئل عمّا لا یعلم أن یقول: لا أعلم و لا یستحیی أحدکم إذا لم یعلم أن یتعلّم؛ و الصّبر من الإیمان بمنزله الرّأس من الجسد، و لا إیمان لمن لا صبر له.

509 156

و بهذا الإسناد عن الحسین بن علیّ علیه السّلام قال: إنّ أعمال هذه الأمّه ما من صباح إلاّ و تعرض علی الله تعالی.

510 157

و بهذا الإسناد عن الحسین بن علیّ علیه السّلام أنّه قال: من سرّه أن ینسأ فی أجله و یزاد فی رزقه فلیصل رحمه.

511 158

و بهذا الإسناد عن الحسین بن علیّ علیه السّلام أنّه قال وجد لوح تحت حائط مدینه من المدائن فیہ مکتوب أنا الله لا إله إلاّ أنا و محمّد نبیّ و عجت لمن أیقن بالموت کیف یفرح؟ و عجت لمن أیقن بالقدر کیف نیابید: این که نترسد بنده مگر از گناه خود، و امید ندارد مگر به خدای خود و حیا نکند نادان چون از او پرسند از این که بگوید نمی دانم، و حیا نکند آن که نمی داند از این که تعلّم نماید و صبر نسبت به ایمان چون سر است نسبت به تن و ایمان نیست کسی را که صبر ندارد.

509 156

و از امام حسین علیه السّلام روایت شده که فرمود:

صبحگاهی نیست مگر این که اعمال این امت بر خدای تعالی عرضه می شود.

510 157

و حسین بن علی علیهما السّلام فرمود: هر که از آن شاد گردد که در اجلش تأخیر شود و رزقش افزوده گردد، باید صلّه رحم خود کند.

511 158

و نیز امام حسین علیه السّلام فرمود: زیر دیوار شهر مداین لوحی یافتند که بر آن نگاشته بود: من آن خدایی هستم که جز من نیست و محمد پیامبر من است؛ عجب دارم از کسی که به مرگ ایمان دارد، چسان شادی می کند؟ و کسی که به قدر ایمان دارد،

ص: 50

یحزن؟ و عجت لمن اختبر الدنیا کیف یطمئن و عجت لمن یقن بالحساب کیف یدنب؟

512 159

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد علیهما السّلام أنّه سئل عن زیاره قبر الحسین بن علیّ علیهما السّلام قال: أخبرنی أبی علیه السّلام أنّ من زار قبر الحسین بن علیّ علیهما السّلام عارفا بحقّه کتبه الله فی علیّین. ثمّ قال: إنّ حول قبر الحسین علیه السّلام سبعین ألف ملک شعثناء غبراء یتکون علیه إلى یوم القیامه.

513 160

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد علیهما السّلام أنّه قال: أدنی العقوق أفّ و لو علم الله شیئا أهون من الأفّ لنهی عنه.

514 161

و بهذا الإسناد عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام أنّه قال: حدّثنی أسماء بنت عمیس قالت:

كنت عند فاطمه علیها السّلام إذ دخل علیها رسول الله صلّی الله علیه و آله و فی عنقها قلاده من ذهب کان چسان محزون می شود؟ و کسی که دنیا را آزموده، چسان به آن اطمینان می کند و کسی که به حساب ایمان دارد، چسان گناه می کند؟

512 159

و از جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند درباره زیارت قبر امام حسین علیه السّلام فرمود: پدرم مرا خبر داد که هر که زیارت قبر حسین کند در حالتی که عارف باشد به حق او، حق تعالی او را در علین نویسد. بعد از آن فرمود: در اطراف قبر حسین علیه السّلام هفتاد هزار فرشته ژولیده موی غبار گرفته هست که بر او می گریند تا روز قیامت.

513 160

و امام صادق علیه السّلام فرمود: کمتر عقوق والدین افّ گفتن است و اگر خدای عزّ و جلّ چیزی از اف سهل تر می دانست از آن نهی می کرد.

514 161

و علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: اسماء مرا گفت: من نزد فاطمه علیها السّلام بودم که رسول صلّی الله علیه و آله بر او داخل شد و در گردن او گردنبندی از طلا بود که آن را علی علیه السّلام برای او خریده بود از

ص: 51

اشتراها لها علي بن أبي طالب عليه السلام من فيء فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: يا فاطمه لا يقول الناس إن فاطمه بنت محمد تلبس لبس الجبابره. فقطعتها وباعتها واشترت بها رقبه فأعتقتها فسرّ بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله.

515 162

وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السلام أنه قال في قول الله عزّ وجلّ: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ قَالَ: قامت امرأه العزيز إلى الصنم فألقت عليه ثوبا فقال لها يوسف: ما هذا؟ قالت: أستحيي من الصنم أن يرانا فقال لها يوسف: أتعجبين ممن لا يسمع ولا يبصر ولا يفقه ولا يأكل ولا يشرب، ولا أستحيي أنا ممن خلق الإنسان وعلّمه فذلك قوله عزّ وجلّ: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ .

516 163

وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السلام أنه كان إذا رأى المريض قد برأ من العله قال: يهنّيك الطهور من الذنوب.

مال غنيمت، رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: يا فاطمه! نگویند مردم که فاطمه دختر محمد لباس جبابره می پوشد. پس فاطمه علیها السلام آن را پاره کرد و بفروخت و به آن بنده ای خرید و آزاد نمود و رسول الله صلى الله عليه وآله به آن شاد شد.

515 162

و علی بن الحسین علیهما السلام در قول حق تعالی «اگر نمی دید برهان پروردگارش را» فرمود:

زن عزیز جامه ای بر روی بت انداخت، یوسف علیہ السلام فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از بت شرم کردم. یوسف علیہ السلام فرمود: آیا تو شرم می کنی از آن که نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمی خورد و نمی آشامد و من شرم نکنم از خداوندی که انسان را آفرید و او را تعلیم نمود. این معنای قول خدای عزّ و جلّ است که می گوید: اگر نمی دید او برهان پروردگارش را.

516 163

و علی بن الحسین علیهما السلام هرگاه بیماری را می دید که صحّت یافته است، می فرمود:

«گوارا باد تو را پاک شدن از گناهان».

ص: 52

517 164

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: أخذ النَّاس ثلاثة من ثلاثة أخذوا الصّبر عن أيّوب عليه السّلام و الشّكر عن نوح عليه السّلام و الحسد من بني يعقوب.

518 165

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: سئل محمّد بن عليّ عليهما السّلام عن الصّلاه في السّفر، فذكر أنّ أباه عليه السّلام كان يقصّر الصّلاه في السّفر.

519 166

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: لا تجد في أربعين أصلع رجل سوء و لا تجد في أربعين كوسجا رجلا صالحا و صلح سوء خير من كوسج صالح.

520 167

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام أنّه قال: رأيت النّبىّ صلّى الله عليه و آله أنّه كبر على حمزه خمس تكبيرات و كبر على الشّهداء بعد 517 164

و امام سجاد عليه السّلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس فرا گرفتند:

صبر را از أيّوب، شکر را از نوح و حسد را از پسران يعقوب.

518 165

و امام صادق عليه السّلام فرمود: از امام باقر عليه السّلام درباره نماز در سفر پرسیدند.

فرمود: پدر او نماز را در سفر شکسته می خواند.

519 166

و به این اسناد علی بن ابی طالب عليه السّلام فرمود:

در بین چهل مرد طاس، یک مرد بد نیایی و در بین چهل مرد کوسه، یک مرد صالح نیایی و طاس بد نزد من بهتر است از کوسه خوب.

520 167

و به این اسناد حسین بن علی عليه السّلام فرمود:

دیدم نبی صلی الله علیه و آله را تکبیر کرد به حمزه پنج تکبیر و تکبیر کرد بر شهدا بعد از حمزه هر

ص: 53

وبهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام أنّه قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السّلام فقال:

سيأتى على النّاس زمان عضوض يعصّ المؤمن على ما فى يده و لم يؤمن بذلك قال الله تعالى: **وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** و سيأتى زمان يقدّم فيه الأشرار و ينسى فيه الأخيار و يبايع المضطرّ و قد نهى رسول الله صلّى الله عليه و آله عن بيع المضطرّ و عن بيع الغرر فاتّقوا الله يا أيّها النّاس و أصلحوا ذات بينكم و احفظوني فى أهلى.

وبهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام، عن أبيه قال: سئل عليّ بن الحسين عليهما السّلام لم أؤتم التّبيّ صلّى الله عليه و آله من أبويه؟ قال: لئلاّ يجب عليه حقّ لمخلوق.

يك را پنج تكبير؛ پس لاحق شد حمزه را هفتاد تكبير.

امام حسين عليه السّلام فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام بر ما خطبه خواند و فرمود: بر مردمان، زمانى سخت بيايد كه مؤمن بر آن چه در دست دارد بخل و رزد، در حالى كه به آن مأمور نيست؛ چه حق تعالى مى فرمايد: «فراموش نكنيد تفصل را در ميان خودتان، همانا خداوند به اعمال شما بيناست» و بيايد زمانى كه بدكاران بر نيكوكاران مقدم شوند و بيع مضطر شايع شود، حال آن كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله از بيع مضطر و غرر نهى فرموده.

پس ای مردمان! از خدا بپرهيزيد و اصلاح كنيد احوال ميان خود را و اهل مرا پاس داريد.

و به اين اسناد جعفر بن محمد عليهما السّلام از پدرش عليه السّلام روايت کرده كه فرمود: از حضرت علي بن الحسين عليهما السّلام پرسيدند: چرا پيغمبر از پدر و مادر يتيم شد؟ فرمود: تا بر او حق مخلوقى ثابت نباشد.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال إنّ فاطمه عليها السّلام عقت عن الحسن و الحسين عليهما السّلام و أعطت القابله رجل شاه و ديناراً.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: من أنعم الله تعالى عليه نعمه فليحمد الله تعالى و من استبطئ عليه الرّزق فليستغفر الله و من حزنه أمر فليقل: لا حول و لا قوه إلاّ بالله.

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال: إنّ يهوديّاً سأل عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فقال: أخبرني عمّا ليس لله، و عمّا ليس عند الله و عمّا لا يعلمه الله تعالى قال عليّ عليه السّلام: أمّا ما لا يعلمه الله فذلك قولكم يا معشر اليهود عزيز ابن الله و الله لا يعلم له ابنا

علي بن حسين عليهما السّلام فرمود: فاطمه عليها السّلام برای حسنين عليهما السّلام عقيقه کرد و یک پای گوسفند عقيقه را با یک دينار به قابله داد.

و به این اسناد علی بن الحسين از پدرش عليهما السّلام از علی بن ابی طالب عليه السّلام مروی است که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: کسی که حق تعالی نعمتش را بر او فراوان کند باید حمد کند خدا را و کسی که روزی او تنگ شود، باید استغفار کند خدا را و کسی که به جهت امری محزون شود باید بگوید: «لا حول و لا قوه الاّ بالله».

حسین بن علی عليهما السّلام فرمود: مردی یهودی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: خبر ده مرا از آنچه خدای را نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمی داند، فرمود: آنچه خدا آن را نمی داند قول شما یهود است که می گویند عزیر پسر خداست و خدا برای خود

وَأَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ لِلَّهِ فُلَيْسُ لَهُ شَرِيكٌ وَأَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ فُلَيْسُ عِنْدَ اللَّهِ ظَلَمَ لِلْعِبَادِ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

526 173

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

527 174

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مِنْ أَحَبِّهَا مِنَ النَّارِ.

528 175

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ: يَا رَبِّ أَبْعِدْ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ فَأُوحِيَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِنِي.

پسر نمی داند و اما آن چه مر خدای را نیست خدای را شریک نیست و اما آن چه نزد خدای نیست، نزد خدای ظلم بر بندگان نیست. یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله.

526 173

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که فتوی دهد مردمان را بی علم، لعنت کنند بر او فرشتگان آسمان ها و زمین.

527 174

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی من نامیدم دختر خود را فاطمه، زیرا که خدا بازگرفت او را و هر که او را دوست داشت از آتش.

528 175

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی علیه السلام سؤال کرد از پروردگار که یا رب! آیا تو دوری از من، پس تو را ندا کنم یا نزدیکی پس با تو راز گویم؟ خدای جل جلاله به او وحی کرد: یا موسی بن عمران! من جلیس آن کسم که مرا یاد کند.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: إِنَّ الله تعالى يغضب لغضب فاطمه و يرضى لرضاها.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الويل لظالمى أهل بيتى كأتى بهم غدا مع المنافقين فى الدرك الأسفل من النار.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إن قاتل الحسين بن علىّ عليهما السلام فى تابوت من نار عليه نصف عذاب أهل الدنيا و قد شدت يداه و رجلاه بسلاسل من نار منكس فى النار حتى يقع فى قعر جهنم و له ريح يتعوذ أهل النار إلى ربهم من شدته نته و هو فيها خالد ذائق العذاب الأليم مع جميع من شايع على قتله كلما نضجت جلودهم بدّل الله عزّ و جلّ عليهم الجلود حتى يذوقوا العذاب الأليم لا يفتر عنهم ساعة و يسقون من حميم جهنم فالويل لهم من عذاب الله تعالى فى النار.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: همانا خدا غضب می کند برای غضب فاطمه و راضی می شود به رضای فاطمه علیها السلام.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: وای بر ظالمان اهل بیت من! گویا می بینم ایشان را که فردا با منافقان در درک اسفل از آتشند.

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: قاتل امام حسین علیه السلام در تابوتی از آتش بوده، بر اوست نصف عذاب اهل دنیا، دست و پای او به زنجیرهایی از آتش بسته شده، سرنگون در آتش بوده و برای او بویی باشد که اهل آتش استعاده نمایند به پروردگار خود از سختی آن و او در آتش جاودان ماند و عذاب الیم چشد با جمیع آنان که متابعت بر قتل او کرده اند، هرگاه پخته شود پوست های ایشان خدای عزّ و جلّ تبدیل کند آن پوست ها را به دیگر پوست ها، تا بچشند عذاب الیم را، سست نشود آن عذاب از ایشان ساعتی و آشامیده شوند از حمیم جهنم؛ پس وای بر ایشان از عذاب آتش.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ موسى بن عمران سأل ربّه عزّ و جلّ فقال: يا ربّ إنّ أخى هارون مات فاغفر له.

فأوحى الله تعالى إليه يا موسى لو سألتنى فى الأوّلين و الآخريّن لأجبتك ما خلا قاتل الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام فإتّى أنتم له من قاتله.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

تختّموا بالعقيق فإنّه لا يصيب أحدكم غمّ ما دام ذلك عليه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من قاتلنا آخر الزّمان فكأنّما قاتلنا مع الدّجال.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا علىّ إنّ الله تعالى قد غفر لك و 532 179

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: به درستی موسى بن عمران عليه السّلام سؤال کرد از پروردگار خود و گفت: یا رب! برادرم هارون مرد او را پیامرز.

وحی کرد خدای جلّ جلاله که یا موسى! اگر مسئلت کنی از من درباره اولین و آخرین هرآینه اجابت کنم تو را؛ مگر قاتل حسین بن علىّ علیهما السّلام؛ زیرا که انتقام می ستانم برای او از قاتل او.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: انگشتر عقیق در انگشت کنید؛ زیرا مادامی که انگشتر به دست دارید، غمی به شما نمی رسد.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که جنگ کند با ما در آخر زمان، چنان است که جنگ کرده باشد با ما به همراه دجال.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! به درستی خدای تعالی آمرزیده است تو را

ص: 58

لأهلك ولشيعتك و محبّي شيعتك و محبّي شيعتك فأبشر فإنك الأنزع البطين منزوع من الشّرك بطين من العلم.

536 183

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

من كنت مولاة فعلىّ مولاة اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

537 184

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

المغبون لا محمود و لا مأجور.

538 185

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

كلوا التّمر على الرّيق فإنّه يقتل الدّيدان فى البطن.

قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله يعنى بذلك كل التمور إلا البرنى فإنّ أكله على الريق يورث الفالج.

و اهل بيت تورا و شيعة تورا و دوستان شيعة تورا. پس بشارت باد تورا؛ زیرا که شرک بر طرف شده از تو و قلب تو مملوّ از علم است.

536 183

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: هرکه من مولای اویم علی مولای اوست، پروردگار! دوست دار دوستدار او را و دشمن دار دشمن او را و یاری ده آن را که او را یاری کند و خوار کن هرکه او را یاری نکند.

537 184

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: مغبون نه پسندیده شده و نه اجر داده شده است.

538 185

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خرما را ناشتا بخورید که آن کرم های شکم را می کشد.

مصنّف کتاب می گوید: همه نوع خرما اینجا مراد است، غیر خرمای برنی که خوردن آن به ناشتا باعث فلج می شود.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: الحنّاء بعد التّوره أمان من الجذام و البرص.

540 187

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ لولاك لما عرف المؤمنون بعدى.

541 188

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ إنك أعطيت ثلاثا لم يعطها أحد من قبلك، قلت: فداك أبى و أمى و ما أعطيت؟ قال: أعطيت صهرا مثلى و أعطيت مثل زوجتك و أعطيت مثل ولديك الحسن و الحسين.

542 189

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ ليس فى القيامة راكب غيرنا و نحن أربعة فقام إليه رجل من الأنصار فقال:

فداك أبى و أمى و من هم؟ قال: أنا على دابّة الله: البراق و أخى صالح على ناقه الله 539 186

و به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

حنا بعد از نوره امان است از جذام و پیسی.

540 187

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: یا علی! اگر تو نمی بودی مؤمنان بعد از من شناخته نمی شدند.

541 188

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: یا علی! سه چیز تو را عطا شده که به احدی پیش از تو داده نشده است، عرض کردم: پدرم و مادرم فدای تو باد چیست که به من عطا شده؟

گفت: پدرزنی مثل من، همسری مثل فاطمه و دو فرزندی مثل حسن و حسین علیهما السّلام.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در قیامت کسی غیر از ما سواره نیست و ما چهار نفریم، مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: منم که بر براق، دابه خداوند سوار

ص: 60

الَّتِي عَقَرْتُ وَعَمِّي حَمْزُهُ عَلَيَّ نَاقَتِي الْعَضْبَاءُ وَأَخِي عَلِيٌّ عَلَيَّ عَلِيٌّ نَاقَهُ مِنْ نَوَاقِ الْجَنَّةِ وَبِيَدِهِ لُؤَاءُ الْحَمْدِ يَنَادِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

فَيَقُولُ الْآدَمِيُّونَ: مَا هَذَا إِلَّا مَلِكٌ مَقْرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ حَامِلُ الْعَرْشِ.

فَيَجِيبُهُمْ مَلِكٌ مِنْ تَحْتِ بَطْنَانِ الْعَرْشِ: يَا مَعْاشِرَ الْآدَمِيِّينَ لَيْسَ هَذَا مَلِكٌ مَقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ وَلَا حَامِلُ عَرْشِ هَذَا الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

543 190

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شَيْدْتُ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَأَنِّي بِالْحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ، وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يَسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مَلِكِ بَنِي مُرْوَانَ.

هستم، برادرم صالح بر ناقه خدا که پی کرده شده؛ و عم من حمزه بر ناقه من عضبا و برادرم علی بر شتری از شترهای بهشتی و لوای حمد در دست او است و ندا می کند «لا اله الا الله محمد رسول الله»

آدمیان گویند: این نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش؛ فرشته ای از وسط عرش در جوابشان گوید: ای گروه آدمیان! این نه فرشته مقرب، نه نبی مرسل و نه حامل عرش است، این صدیق اکبر است، این علی بن ابی طالب علیه السلام است.

543 190

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: گویا می بینم عمارتها و قصرهایی که ساخته شده در اطراف قبر حسین علیه السلام و گویا می بینم محمل هایی که بیرون می آید از کوفه به سوی قبر حسین علیه السلام و بسی نگذرد از روزها و شبها که روانه شوند مردم به سوی او از آفاق جهان و آن وقتی است که منقطع شود پادشاهی بنی مروان.

ص: 61

حدَّثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي في مسجد الكوفة قال: حدَّثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي قال:

حدَّثنا محمد بن ظهير قال: حدَّثنا أبو الحسن محمد بن الحسين ابن أخي يونس البغدادي ببغداد قال: حدَّثنا محمد بن يعقوب التَّهشلي قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عن جبرئيل، عن ميكائيل، عن إسرافيل، عن الله تعالى جلَّ جلاله أنه قال: أنا الله لا إله إلا أنا خلقت الخلق بقدرتي فاخترت منهم من شئت من أنبيائي واخترت من جميعهم محمدا حبيبا و خليلا و صفييا، فبعثته رسولا إلى خلقي و اصطفيت له عليا فجعلت له أخا و وصيا و وزيرا و مؤديا عنه من بعده إلى خلقي و خليفتي إلى عبادي، بيّن لهم كتابي و يسير فيهم بحكمي و جعلته العلم الهادي من الضلالة 544 191

حسن بن محمد بن سعيد هاشمی در مسجد کوفه گفت که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به توسط آبای گرامی خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده است و آن جناب از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از خداوند جلَّ جلاله روایت کرده که خداوند علی اعلی فرمود: منم خدا، نیست خدایی غیر از من، خلق را به قدرت خود آفریدم؛ پس اختیار نمودم از ایشان هرکسی را که خواستم از پیغمبران خود برگزیدم و از میان جمیع پیغمبران محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را حبيب و خلیل و صفی خود برگزیدم، پس او را به رسالت به سوی آفریدگان مبعوث گردانیدم. و علی را برای او برگزیدم و او را برادر و وصی و وزیر و ادا کننده احکام من بعد از محمد بر خلق من و خلیفه من بر بندگانم قرار دادم. اوست که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و سیر کند در میان ایشان با علم و حکمت من، و او را راهنما قرار دادم که گمراهان را هدایت کند و او را باب خود قرار دادم که خلق من از آن درآیند و او را خانه خود قرار دادم که هرکس در آن داخل شود

و بابتی الّذی اوتی منه و بیتی الّذی من دخله کان آمناً من ناری، و حصنی الّذی من لجأ إلیه حصّنته من مکروه الدّنیاء و الآخره، و وجهی الّذی من توجّه إلیه لم أصرف وجهی عنه و حجّتی فی السّماوات و الأرض علی جمیع من فیهنّ من خلقی لا أقبل عمل عامل منهم إلاّ بالإقرار بولایته مع نبوّه محمّد رسولی و هو یدی المبسوطه علی عبادی و هو التّعمه الّتی أنعمت بها علی من أحبّته من عبادی فمن أحبّته من عبادی، و تولّیته عزّفته و لایته و معرفته و من أبغضته من عبادی أبغضته لعدوله عن معرفته و لایته، فبعزّتی حلفت و بجلالی قسمت إینه لا یتولّی علیّاً عبد من عبادی إلاّ زحزحته عن النّار و أدخلته الجنّه و لا یبغضه عبد من عبادی و یعدل عن ولایته إلاّ أبغضته و أدخلته النّار و بسّ المصیر.

اللّهمّ ثبّتی علی ولایته و ولایه الأئمّه من ولده صلوات الله علیهم أجمعین.

از آتش ایمن گردد، و او را ملجأ خود قرار دادم که هرکسی به او پناه برد او را از سختی دنیا و آخرت محفوظ دارد و او را وجه خود قرار دادم که هرکس به او توجه کند از او روی نگردانم و او را حجّت خود در آسمان ها و زمین ها قرار دادم بر جمیع کسانی که در آسمان زمین باشند، عمل احدی را قبول نکنم مگر آن که به ولایت او و نبوّت محمّد، رسول من اقرار کند. اوست دست گشاده من بر بندگانم و نعمت من که آن را به هرکس از بندگانم که دوست دارم عطا کنم، پس هرکس از بندگانم را که دوست داشتیم و او را می خواستیم آموختم به او ولایت و معرفت علی را و هرکس او را دشمن دارد، من او را دشمن دارم زیرا که از معرفت و ولایت علی عدول نموده است، به عزّت و جلال خودم قسم که ولایت علی را بنده ای از بندگانم قبول نکند مگر آن که او را از آتش خودم دور کرده وارد بهشت کنم و دشمن ندارد او را بنده ای از بندگانم مگر آن که او را از بهشت دور ساخته و داخل آتش کنم و چه بد جایگاهی است جهنم.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا أبو سعيد سهل بن زياد الأدمي قال: حدَّثنا الحسن بن علي بن النعمان، عن محمد بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت فداك ما حدّ التوكّل؟ فقال لي: أن لا تخاف مع الله أحدا. قال: قلت:

فما حدّ التواضع؟ قال: أن تعطي الناس من نفسك ما تحبّ أن يعطوك مثله. قال:

قلت: جعلت فداك أشتهي أن أعلم كيف أنا عندك؟ قال: انظر كيف أنا عندك.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد السديّاري، عن علي بن نعمان، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام قال: قلت له: جعلت فداك إن بي ثأليل كثيرة قد اغتممت بأمرها فأسألك أن تعلمني شيئا أنتفع به فقال عليه السلام: خذ لكلّ ثؤلول سبع شعيرات 545 192

حسين بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از سهل بن زیاد آدمی از حسین بن نعمان از علی بن اسباط از حسن بن جهم که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

فدای شما شوم حدّ توکل چیست؟ فرمود:

این که نترسی با خدا از کسی. گفتم: حدّ تواضع و فروتنی چیست؟ فرمود: این که به مردم آن دهی که دوست می داری که مثل آن را به تو دهند. گفتم: فدایت شوم می خواهم بدانم من نزد شما چگونه ام؟ فرمود: بنگر من نزد تو چگونه ام.

محمد بن حسین بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما عبد الله بن حمیری از احمد بن محمد سیّاری از علی بن نعمان که گفت:

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم در تن من زگیل بسیار برمی آید و از این امر غمگینم، از شما می خواهم که چیزی مرا تعلیم کنی تا به آن منتفع شوم. فرمود: برای هرزگیل هفت دانه جو بردار و بر هر جو هفت

و اقرأ على كل شعيره سبع مرات إذا وقعت الواقعة إلى قوله فكانت هباءً منبثاً وقوله عز وجل وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا تَأْخُذُ الشَّعِيرِ شَعِيرَهُ فَامْسَحْ بِهَا عَلَى كُلِّ تَوَلُّوْلٍ ثُمَّ صَيَّرَهَا فِي خَرْقَةٍ جَدِيدَةٍ فَارْبَطْ عَلَى الْخَرْقَةِ حَجْرًا وَأَلْقَهَا فِي كَنِيْفٍ. قال:

ففعلت فنظرت إليها يوم السابع فإذا هي مثل راحتي. وينبغي أن يفعل ذلك في محاق الشهر.

547 194

حدّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ بن عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من كان مسلماً فلا يمكر ولا يخذع، فإني سمعت جبرئيل عليه السلام يقول: إن المكر والخديعة في النار. ثم قال عليه السلام: ليس منّا من غش مسلماً، و ليس منّا من خان مسلماً. ثم قال عليه السلام:

مرتبه بخوان از اول «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» تا قول حق تعالی: «فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» و هم چنین این آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» پس بگیر آن جوها را و بر هر یک از آن زگیل ها بمال، سپس در پارچه نویی بنه و سنگی بر آن ببند و در کنیف انداز.

راوی گوید: چنان کردم و در روز هفتم در آن زگیل ها نظر کردم دیدم هموار شده، هم چون کف دستم. و سزاوار آن است که این کار در محاق ماه شود.

547 194

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به توسط آبای گرامی خود از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: کسی که مسلمان است مکر نمی کند و فریب نمی دهد؛ زیرا که من شنیدم از جبرئیل علیه السلام که می گفت: مکر و فریب در آتش است. بعد از آن فرمود: نیست از ما کسی که غش کند با مسلمانی و خیانت کند با مسلمانی. سپس فرمود:

ص: 65

إِنَّ جِبْرِئِيلَ الرُّوحِ الأَمِينِ نَزَلَ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَبِّ العَالَمِينَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عَلَيْكَ بِحَسَنِ الخَلْقِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالأُخْرَى، أَلَا وَإِنَّ أَشْبَهَكُمْ بِي أَحْسَنَكُمْ خَلْقًا.

548 195

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنِ موسىِ بنِ المتوكِّلِ قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بنِ يحيىِ العطارِ قال:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بنِ عيسىِ بنِ عبيدٍ، عنِ أحمدِ بنِ عبدِ اللهِ قال: سألتُ أبا الحسنِ الرِّضا عليه السَّلَامُ عنِ ذِي الفقارِ سيفِ رسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه و آله من أين هو؟ فقال: هبطَ به جبرئيلُ عليه السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ وَ كانَ عليه حليَّةٌ من فضَّةٍ وَ هو عندي.

549 196

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنِ الحسنِ بنِ أحمدِ بنِ الوليدِ رضی اللهُ عنه قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بنِ الحسنِ الصِّفَّارِ، عنِ إبراهيمِ بنِ هاشمٍ، عنِ عليِّ بنِ معبدٍ، عنِ الحسينِ بنِ خالدٍ، عنِ أبي الحسنِ عليِّ بنِ موسىِ الرِّضا عليهما السَّلَامُ قال: النَّظَرُ إِلى ذرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ. فقيلَ له: يا ابنَ رسولِ اللهِ النَّظَرُ إِلى الأئمَّةِ منكم عِبَادَةٌ أَو النَّظَرُ جِبْرِئِيلُ نازلٌ شَدَّ وَ كَفَّتْ: يا مُحَمَّدُ! برِ تُو بادِ حَسَنِ خَلْقِ كَهِ خَيْرِ دُنْيَا وَ أُخْرَى بِأَنَّ اسْتِ.

آگاه باشید که شبیه ترین شما به من نیکوترین شما در خلق است.

548 195

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار از محمد بن عیسی بن عبید از احمد بن عبد الله که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: ذو الفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا بود؟ فرمود:

جبرئیل علیه السلام آن را از آسمان فرود آورد و زیور او از نقره بود و آن نزد من است.

549 196

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: نظر کردن به ذریه و فرزندان ما عبادت است.

عرض کردند: یا بن رسول الله! نظر کردن به ائمه از شما عبادت است یا نظر کردن

ص: 66

إلى جميع ذرّيه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قال: بل النَّظَرُ إلى جميع ذرّيه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عبادَه ما لم يفارقوا منهاجَه ولم يتلوّثوا بالمعاصي.

550 197

حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثني أحمد بن عليّ التّفليسيّ، عن أحمد بن محمّد الهمدانيّ، عن محمّد بن عليّ الهاديّ، عن عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام، عن الإمام موسى بن جعفر، عن الصّادق جعفر بن محمّد، عن الباقر محمّد بن عليّ، عن سيّد العابدين عليّ بن الحسين، عن سيّد شباب أهل الجنّه الحسين بن عليّ، عن سيّد الأوصياء عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن سيّد الأنبياء محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لا تنظروا إلى كثرة صلّاتهم و صومهم و كثرة الحجّ و المعروف و طنطنتهم بالليل و لكن انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمانة.

551 198

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ قال: حدّثني أبي قال: حدّثني أحمد بن عليّ الأنصاريّ، عن عبد السّلام بن صالح به جميع ذرّيه بيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فرمود: نظر کردن به جميع ذرّيه بيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مادام که از طريقه بيغمبر بيرون نرود و به گناهان آلوده نگردد.

550 197

حدیث کرد مرا پدرم گفت: حدیث کرد مرا احمد بن علی تفلیسی از احمد بن محمد همدانی از محمد بن علی هادی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از موسی بن جعفر علیه السّلام از جعفر بن محمد علیه السّلام از محمد بن علی علیه السّلام از علی بن حسین علیه السّلام از سید جوانان بهشت حسین بن علی علیه السّلام از سید اوصیاء علی بن ابی طالب علیه السّلام از سید انبیاء محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده اند که آن جناب فرمود: نظر نکنید به بسیار نماز خواندن مردم و بسیار روزه گرفتن و زیاد حج کردن آنها و زمزمه آنها در شب، بلکه نظر کنید به راستگویی و ادای امانت آنها.

551 198

تمیم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش از احمد بن علی انصاری حدیث کرد که عبد السّلام بن صالح هروی گوید: در روز جمعه

ص: 67

الهروری قال: دخلت على أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام في آخر جمعه من شعبان فقال لي: يا أبا الصّلمت إن شعبان قد مضى أكثره وهذا آخر جمعه منه فتدارك فيما بقي منه تقصيرك فيما مضى منه و عليك بالإقبال على ما يعينك و ترك ما لا يعينك و أكثر من الدّعاء و الاستغفار و تلاوه القرآن و تب إلى الله من ذنوبك ليقبل شهر الله إليك و أنت مخلص لله عزّ و جلّ و لا تدعنّ أمانه في عنقك إلاّ أديتها و لا في قلبك حقدا على مؤمن إلاّ نزعته و لا ذنبا أنت مرتكبه إلاّ قلعت عنه و اتق الله و توكل عليه في سرّ أمرك و علانيتك و من يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكلّ شيء قدرًا، و أكثر من أن تقول فيما بقي من هذا الشهر: اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا في ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقي منه.

فإنّ الله تبارك و تعالی يعتق في هذا الشهر رقابا من التّار لحرمة شهر رمضان.

آخر ماه شعبان بر امام رضا عليه السّلام وارد شدم، فرمود: يا ابا صلت! بیشتر ماه شعبان گذشت و این جمعه آخر است، هرچه از عبادت در این ماه کوتاهی کرده ای در باقی آن تلافی کن، بر تو باد اهتمام نمودن در امور مهم و ترک آن چه مهم نباشد. زیاد دعا و استغفار کن و قرآن را تلاوت کن و از گناهان توبه کن تا این که ماه خدا به تو رو کند و تو از مخلصین باشی، امانتی در گردن خود مگذار مگر آن که ادا کنی، در قلب خود کینه بر مؤمنی جای نده مگر آن که بیرون بری، قصد نکن ارتکاب مناهی را مگر آن که خود را بازداری، از خدا پرهیز کن و در امور پوشیده و آشکار بر او توکل کن. همانا آن که بر خدا توکل کند، خداوند او را کافی است، خداوند امر خویش را به پایان خواهد برد، همانا خداوند برای هرامری زمانی قرار داده است. و در باقی مانده این ماه بسیار بگو: «اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا في ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقي منه» همانا خداوند تبارک و تعالی در این ماه بسیاری را به حرمت ماه مبارک رمضان از آتش جهنم آزاد می کند.

حدّثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسّر الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی، عن الحسن بن علی، عن أبيه علی بن محمد، عن أبيه محمد بن علی، عن أبيه علی الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السّلام قال: سئل الصادق عليه السّلام عن الزّاهد في الدّنيا؟ قال الذی یترک حلالها مخافه حسابہ و یترک حرامها مخافه عذابہ.

و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبيه عليهما السّلام قال: رأى الصادق عليه السّلام رجلاً قد اشتدّ جزعه علي ولده فقال: يا هذا أجزعت للمصيبة الصّغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى لو كنت لما صار إليه ولدك مستعدّاً لما اشتدّ جزعك عليه فمصائبك بترک الاستعداد له أعظم من مصائبك بولدك.

ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن حسن حسنی از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از محمد بن علی از علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر عليهم السّلام که فرمود: از امام صادق عليه السّلام پرسیده شد: زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: زاهد کسی است که حلال دنیا را به جهت ترس از حساب آن و حرام آن را به جهت ترس از آتش ترک کند.

حضرت رضا عليه السّلام از پدر بزرگوارش روایت کرده که آن جناب فرمود: حضرت صادق عليه السّلام مردی را دید که بر فرزندش سخت جزع می نمود. فرمود: ای مرد جزع می کنی برای مصیبت کوچک و غافل گشته ای از مصیبت بزرگ، اگر آماده بودی از برای آن مکان که فرزندت رفته است، سخت بر او جزع نمی کردی. مصیبت تو به سبب ترک مهیا شدن سفر آخرت بزرگتر است از مصیبت فرزندت.

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه قال: حدَّثني عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه عن الرِّيّان بن الصّلت، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام، عن أبيه، عن آباءه، عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: شيعه عليّ هم الفائزون يوم القيامة.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدَّثنا أبي، عن جعفر بن محمّد بن مالك الكوفي، قال: حدَّثني محمّد بن أحمد المدائني، عن فضل بن كثير، عن عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام قال: من لقي فقيرا مسلما فسلم عليه خلاف سلامه على الأغنياء لقي الله عزّ وجلّ يوم القيامة وهو عليه غضبان.

حدَّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمّد بن هارون الصّوفي قال: حدَّثنا أبو تراب عبید الله 201 554

حسين بن إبراهيم بن تاتانه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از ریّان بن صلت از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: شیعان علی رستگاران روز قیامت هستند.

حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از جعفر بن مالک کوفی از محمّد بن احمد مدائنی از فضل بن كثير از علی بن موسی الرضا علیه السّلام که آن جناب فرمود:

هرکس ملاقات کند فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند به خلاف سلام کردن بر غنی، خداوند او را در روز قیامت غضبناک ملاقات کند.

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از ابو تراب عبید الله بن موسی رویانی از

بن موسیٰ الرّویانیّ قال: حدّثنا عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنیّ، عن الإمام محمّد بن علیّ، عن أبیه الرّضا علیّ بن موسیٰ، عن أبیه موسیٰ بن جعفر، عن أبیه الصّادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیهم السّلام قال: دعا سلمان أبا ذرّ -رحمه الله علیهما- إلى منزله فقدم إليه رغیفین فأخذ أبو ذرّ الرّغیفین فقلبهما فقال سلمان: یا أبا ذرّ لائی شیء تغلب هذین الرّغیفین قال خفت أن لا یكونا نضیجین فغضب سلمان من ذلك غضبا شديدا، ثمّ قال: ما أجرأک حیث تغلب هذین الرّغیفین فوالله لقد عمل فی هذا الخبز الماء الّذی تحت العرش، و عملت فیہ الملائکة حتّی ألقوه إلى الرّیح و عملت فیہ الرّیح حتّی ألقته إلى السّحاب، و عمل فیہ السّحاب حتّی أمطره إلى الأرض و عمل فیہ الرّعد و البرق و الملائکة حتّی وضعوه مواضعه و عملت فیہ الأرض و الخشب و الحید و البهائم و التّار و الحطب و الملح و ما لا أحصیه أكثر، فكیف لك أن تقوم بهذا الشّکر؟ فقال أبو ذرّ: إلى الله أتوب و أستغفر إلیه ممّا أحدثت و إلیک أعترذ ممّا کرهت.

عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام محمد تقی علیه السلام به توسط ابای گرامی خود از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: سلمان ابا ذر را به منزل خود خواند، دو نان پیش او آورد ابا ذر آن دو نان را برگرفت و به هر جانب گردانید. سلمان گفت: ای ابا ذر برای چه این دو نان را زیر و رو می کنی و به پشت آن ها می نگری؟ گفت: ترسیدم که پخته نباشد، سلمان از آن سخن ناراحت شد و گفت: تو سخت با جرأتی که این دو گرده نان را می گردانی، به خدا قسم در این نان آبی که در زیر عرش الهی است عمل کرده و در آن آب ملائکه عمل کرده اند که آن را به باد رسانیده اند و باد در این نان عمل کرده و آب را به ابر رسانیده و ابر در این نان عمل کرده است که آب را بارانیده، رعد و برق و ملایکه در این نان عمل کرده اند تا ابر را در محل خود گذاشته اند، زمین و چوب و آهن و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک در این نان عمل کرده اند و آن چه نشمردم بیشتر از آن است که شمردم. پس چگونه می توانی از عهده شکر این همه نعمت بر آیی؟ ابا ذر گفت: به سوی خدا توبه می کنم و آمرزش می خواهم از او از این کار که کردم و معذرت می طلبم از آن چه ناخوش آمد تو را.

قال: و دعا سلمان أبا ذر رحمه الله ذات يوم إلى ضيافته فقدم إليه من جرابه كسره يابسه و بلها من ركوته فقال أبو ذر: ما أطيب هذا الخبز لو كان معه ملح فقام سلمان و خرج و رهن ركوته بملح و حمله إليه فجعل أبو ذر يأكل ذلك الخبز و يذرّ عليه ذلك الملح و يقول: الحمد لله الذي رزقنا هذا القناعه.

فقال سلمان: لو كانت قناعه لم تكن ركوتي مرهونه.

557 204

حدّثنا عليّ بن أحمد بن عمران الدقاق قال: حدّثنا محمد بن هارون الصّوفيّ قال:

حدّثني أبو تراب عبيد الله بن موسى الرّويانيّ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ قال: قلت لأبي جعفر محمد بن عليّ الرضا عليهما السّلام: يا ابن رسول الله حدّثني بحديث عن آبائك عليهم السّلام فقال: حدّثني أبي عن جدّي عن آباءه عليهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لا يزال النّاس بخير ما تفاوتوا فإذا استتوا هلكوا. قال: فقلت له:

زدني يا ابن رسول الله. قال: حدّثني أبي، گفت: روزی سلمان ابو ذر را به ضیافت خواند و از توشه دان پاره ای نان خشک پیش آورد و از ظرف آب آن را تر ساخت. اباذر گفت: چه خوب هست اگر با او نمکی می بود. سلمان بیرون رفت و ظرف آب خود را به گرو گذاشته، نمک گرفت، ابا ذر نان می خورد و بر آن نمک می پاشید و می گفت: حمد خدای را که ما را این قناعت روزی کرد.

سلمان گفت: اگر قناعت می بود ظرف آب من به گرو نرفتی.

557 204

علی بن احمد بن عمران دقاق گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از ابو تراب عبيد الله بن موسى روياني از عبد العظيم بن عبد الله حسني که گفت: به امام محمد تقی علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! حدیثی از پدران خود از برای من بیان فرما.

فرمود: پدر بزرگوام از پدران خود روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردم با همدیگر به اندک خوبی تفاوت دارند چون مساوی گردند، هلاک شوند. گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما، فرمود: پدرم از پدرانش روایت کرده که

ص: 72

عن جدی، عن آبائه علیهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لو تكاشفتهم ما تدافتم.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله.

قال: حدّثني أبي، عن جدی، عن آبائه علیهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بطلاقه الوجه و حسن اللقاء، فإني سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، قال:

حدّثني أبي، عن جدی، عن آبائه علیهم السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: من عتب على الزمان طالت معتبه. فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، فقال: حدّثني أبي عن جدی، عن آبائه علیهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

مجالسه الأشرار تورث [السوء] سوء الظنّ بالأخيار.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله. قال:

حدّثني أبي، عن جدی، عن آبائه علیهم السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: بئس الرّاد إلى المعاد العدوان على العباد.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله فقال: حدّثني أبي، عن جدی، عن آبائه علیهم السلام امام على عليه السلام فرمود: اگر بعضی از شما از ضمیر بعض دیگر آگاه بود، جنازه یکدیگر را به خاک نمی سپردید.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما. فرمود:

پدرم از پدرانش روایت کرده امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شما به اموال خود وسعت نمی دهید مردم را پس به گشاده رویی آن ها را وسعت دهید، شنیدم رسول خدا صلّى الله عليه و آله می فرمود: هر یک از شما که نمی توانید وسعت دهید مردم را به اموال خود، پس وسعت دهید آنها را به اخلاق خود.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: خبر داد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که ملامت کند روزگار را ملامت او زیاد شده است. گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: همنشینی با بدان مورث بدگمانی به نیکان است.

گفتم: یا بن رسول الله صلّى الله عليه و آله! زیاده از این بفرما. فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ظلم و ستم بر بندگان برای سفر آخرت بد توشه ای است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السلام که

ص: 73

قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قيمه كل امرئ ما يحسنه.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

المرء مخبوء تحت لسانه.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما هلك امرؤ

عرف قدره.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله قال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: التدبير قبل العمل

يؤمنك من الندم.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من وثق بالزمان

صرع.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

خاطر بنفسه من استغنى.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله امير المؤمنين عليه السلام فرمود: ارزش مرد به اندازه عملی است که نیک انجام می دهد.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مرد در زیر زبان خود پنهان است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هلاک نشد کسی که قدر خود را شناخت.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تدبیر پیش از کار ایمن سازد تو را از پشیمانی.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که بر زمانه اعتماد کند بر خاک افتد.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که خود را بی نیاز بیند خود را در مخاطره

افکنند.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

ص: 74

فقال: حدّثنی اُبی، عن جدّی، عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام: قلّه العیال أحد الیسارین.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال:

حدّثنی اُبی عن جدّی عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام من دخله العجب هلك.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال: حدّثنی اُبی عن جدّی عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام من أیقن بالخلف جاد بالعطیه.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال: حدّثنی اُبی عن جدّی عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام من رضی بالعافیة ممّن دونه رزق السّلامه ممّن فوقه قال: فقلت له: حسبی.

558 205

و بهذا الإسناد عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال: سألت محمّد بن علی الرّضا علیهما السّلام، عن قوله عزّ و جلّ اُولی لک فأُولی ثمّ اُولی لک فأُولی قال: يقول الله عزّ و جلّ: بعدا لک من خیر الدّنيا بعدا و بعدا لک من خیر الآخرة.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

کمی عیال یکی از دو توانگری است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما. فرمود:

حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که را خودستایی فراگیرد هلاک شود.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما، فرمود:

حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که یقین داند که هر چه بخشد، خدا او را عوض بخشد، پس عطا کند.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد پدرم مرا از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که به عافیت و سلامت زبردست خود راضی شود، روزی شود او را سلامت از برتر خود. گفتم: بس است مرا.

558 205

و به همین اسناد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت شده که گفت از امام جواد علیه السّلام در مورد آیه شریفه «اُولی لک فأُولی ثمّ اُولی لک فأُولی» پرسیدم، فرمود: خداوند عزّ و جلّ گوید: بر توباد دوری از خیر دنیا و خیر آخرت.

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي الكوفي، عن الحسن بن أبي العقب الصيرفي، عن الحسين بن خالد الصيرفي قال: قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام: الرجل يستنجي و خاتمه في إصبغه و نقشه لا إله إلا الله.

فقال: أكره ذلك، فقلت له: جعلت فداك أو ليس كان رسول الله صلى الله عليه وآله و كل واحد من آبائك عليهم السلام يفعل ذلك و خاتمه في إصبغه؟ فقال: بلى، و لكن كانوا يتختمون في اليد اليمنى، فاتقوا الله و انظروا لأنفسكم. قلت:

و ما كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السلام؟ قال:

و لم لا تسألني عمّا كان قبله؟ قلت: فأنا أسألك، قال: نقش خاتم آدم عليه السلام: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» هبط به معه و إن نوحا عليه السلام لمّا ركب السفينة أوحى الله عزّ و جلّ إليه: يا نوح إن خفت الغرق فهلّلتني ألفا، ثمّ سلني النّجاه أنجيك من الغرق و من آمن معك. قال: فلمّا استوى نوح و من معه في السفينة و رفع القلس 559 206

حسین بن خالد صیرفی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که مردی در حالت استنجا انگشتی در انگشت او است که نقش آن «لا اله الا الله» است، فرمود: من این کار را ناخوش دارم. عرض کردم: فدایت شوم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و هریک از پدران تو چنین نمی کردند و حال آن که انگشت در انگشت مبارک آنها بود؟ فرمود: بلی! و لیکن ایشان انگشت در دست راست می کردند. پس بپرهیزید از خدا و منظور دارید مصلحت امر خود را.

گفتم: نقش انگشت امیر المؤمنین علیه السلام چه بود؟ فرمود: چرا سؤال از آنان که پیش از او بودند نمی کنی؟ عرض کردم: سؤال می کنم.

فرمود: نقش انگشت آدم علیه السلام «لا اله الا الله محمد رسول الله» بود که از بهشت با خود فرود آورده بود، نوح چون سوار کشتی شد خدای تعالی به او وحی کرد یا نوح اگر از غرق شدن ترسانی هزار بار «لا اله الا الله» بگو، بعد از آن از من نجات بخواه تا از غرق شدن نجات دهم تو را و آنان را که با تو اند. فرمود: چون نوح علیه السلام و آنان که با او بودند در کشتی قرار گرفتند لنگر کشتی را برداشتند،

و عصفت الرّيح عليهم فلم يأمن نوح عليه السّلام الغرق و أعجلته الرّيح، فلم يدرك له أن يهّلل الله ألف مرّه فقال بالسّريانيّه:

«هیلولیا» ألفا ألفا «یا ماریا یا ماریا ایقن» قال: فاستوی القلس و استقرّت السّ فینیه، فقال نوح علیه السّلام: إنّ کلاما نجّانی الله به من الغرق لحقیق أن لا یفارقنی، قال: فنقش فی خاتمه «لا إله إلاّ الله ألف مرّه یا ربّ أصلحنی».

قال: و إنّ ابراهیم علیه السّلام لما وضع فی کفه المنجیق غضب جبرئیل علیه السّلام فأوحی الله عزّ و جلّ ما یغضبک یا جبرئیل؟ قال جبرئیل: یا ربّ خلیلک، لیس من یعبدک علی وجه الأرض غیره، سلّطت علیه عدوّک و عدوّه، فأوحی الله عزّ و جلّ إلیه اسکت إنّما یعجل العبد الّذی یخاف الفوت مثلك، فأما أنا فإنه عبدي آخذه إذا شئت، قال: فطابت نفس جبرئیل علیه السّلام فالتفت إلی ابراهیم علیه السّلام فقال: هل لك من حاجه؟ قال: أمّا إلیک فلا، فأهبط الله عزّ و جلّ عنده خاتما فیّه سته أحرف: «لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، لا حول و لا قوه إلاّ بالله، فوّضت امری إلی الله [اشتدت] أسندت باد سختی وزیدن گرفت و نوح علیه السّلام از غرق شدن ترسید و باد به او مهلت نداد و توانست هزار مرتبه تهلیل کند، به زبان سریانی گفت:

«هیلولیا الف الف یا ماریا، یا ماریا ایقن». چون نوح این سخن را گفت موج دریا فرونشست و کشتی آرام شد، نوح گفت: کلامی که خدای عزّ و جلّ مرا به آن از غرق برهانید سزاوار است که از من جدا نشود پس نقش کرد در خاتم خود «لا إله إلاّ الله الف مرّه یا ربّ اصلحنی».

فرمود: چون ابراهیم علیه السّلام را در کفه منجیق نهادند جبرئیل در غضب شد، خداوند وحی کرد چه چیز تو را در غضب آورد یا جبرئیل! گفت: یا رب! این خلیل توست و غیر او روی زمین کسی نیست که تو را عبادت کند، آیا بر او مسلّط کردی دشمن او و خودت را، خدا وحی کرد آرام باش یا جبرئیل! کسی شتاب می کند که چون تو از فوت بترسد؛ ابراهیم بنده من است هر زمان خواهم او را می گیرم. خاطر جبرئیل خوش شد؛ ملتفت ابراهیم علیه السّلام شد و گفت: تو را حاجتی هست؟ گفت: به تو نه. در این حال خداوند فرو فرستاد انگشتی که بر آن شش نقش بود: «لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله، لا حول و لا قوه إلاّ بالله، فوّضت امری إلی الله، اشتدت

ظهري إلى الله حسبي الله» فأوحى الله عز وجل إليه أن يتختم بهذا الخاتم فإني أجعل النار عليك بردا و سلاما.

قال: و كان نقش خاتم موسى عليه السلام حرفين اشتقهما من التوراه «اصبر تؤجر، اصدق تنج» قال: و كان نقش خاتم سليمان عليه السلام: «سبحان من أجمع الجن بكلماته».

و كان نقش خاتم عيسى عليه السلام حرفين اشتقهما من الإنجيل: «طوبى لعبد ذكر الله من أجله، و ويل لعبد نسي الله من أجله» و كان نقش خاتم محمد صلى الله عليه و آله: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السلام: «الملك لله» و كان نقش خاتم الحسن بن عليّ عليهما السلام: «العزّه لله» و كان نقش خاتم الحسين عليه السلام: «إن الله بالغ أمره» و كان عليّ بن الحسين عليهما السلام يتختم بخاتم الحسين عليه السلام، و كان محمد بن عليّ عليهما السلام يتختم بخاتم الحسين بن عليّ عليهما السلام، و كان نقش خاتم جعفر بن محمد عليهما السلام: «إنه وليّ و عصمتي من خلقه» و كان نقش خاتم أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام: «حسبي الله».

ظهري الى الله، حسبي الله» و حق تعالى وحي فرمود كه اي ابراهيم اين انگشتر را در دست خود كن تا آتش را بر تو سرد و سلامت گردانم. و حضرت فرمود: نقش خاتم موسى عليه السلام دو حرف بود كه از تورات برداشته بود «اصبر تؤجر اصدق تنج» و حضرت فرمود: نقش خاتم سليمان عليه السلام «سبحان من أجمع الجن بكلماته» بود.

و نقش خاتم عيسى عليه السلام دو حرف بود كه از انجيل برداشته بود «طوبى لعبد ذكر الله لاجله و ويل لعبد نسي الله من اجله». و نقش خاتم محمد صلى الله عليه و آله «لا إله إلا الله محمد رسول الله» بود و نقش خاتم امير المؤمنين عليه السلام «الملك لله» بود و نقش خاتم حسن بن علي عليه السلام «العزّه لله» بود و نقش خاتم حسين بن علي عليه السلام «ان الله بالغ امره» بود و علي بن حسين عليهما السلام انگشتر پدر خود حسين بن علي عليه السلام را به انگشست می كرد و محمد بن علي عليهما السلام به انگشتر حسن بن علي عليه السلام متختم بود و نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام «الله ولي و عصمتي من خلقه» بود و نقش خاتم موسى بن جعفر عليه السلام «حسبي الله» بود.

قال الحسين بن خالد: وبسط أبو الحسن الرضا عليه السلام كفه و خاتم أبيه عليهم السلام في إصبعه حتى أراني النقش.

وروى في غير هذا الحديث أنه كان نقش خاتم علي بن الحسين عليهما السلام: «خزي و شقى قاتل الحسين بن علي عليهما السلام».

560 207

حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن علي بن أسباط قال: سمعت علي بن موسى الرضا عليهما السلام يحدث عن آبائه، عن علي عليه السلام أنّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله قال:

لم يبق من أمثال الأنبياء عليهم السلام إلا قول الناس: إذا لم تستحي فاصنع ما شئت.

561 208

حدّثنا أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن أبيه حسين بن خالد گوید که حضرت رضا عليه السلام دست مبارکش را گشود و خاتم پدر بزرگوارش در انگشش بود و نقش «حسبی اللّٰه» را به من نمایاند.

در غیر این حدیث روایت شده که نقش انگشتر علی بن حسین علیه السلام «خزی و شقی قاتل الحسين بن علی علیه السلام» بود.

560 207

سعد بن عبد اللّٰه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از علی بن اسباط که گفت: شنیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام که حدیث می کرد از پدران خود که رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله فرمود: باقی نمانده است از مثل های انبیا؛ مگر این قول مردمان که «چون شرم نمی کنی، پس هرچه خواهی بکن».

561 208

احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از جدّم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام

ص: 79

علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، عن أبیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

أخبرنی جبرئیل عن الله عزّ و جلّ أنّه قال:

علی بن ابی طالب حجّتی علی خلقی، و دیان دینی، أخرج من صلبه أنمّه یقومون بأمری و یدعون إلی سبیلی، بهم أذفع البلاء عن عبادی و إمائی، و بهم أنزل من رحمتی.

562 209

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال:

حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن إبراهیم بن هاشم، عن الرّیّان بن الصّلت، قال: قلت للرّضا علیه السّلام: یا ابن رسول الله ما تقول فی القرآن؟ فقال: کلام الله لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلّوا.

563 210

حدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی، قال أخبرنا علی بن الحسن بن از پدرش امام حسین علیه السّلام از پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خبر داد جبرئیل از جانب خدای جلّ جلاله که خدای یگانه فرمود: علی بن ابی طالب حجّت من است بر خلق من و رواج دهنده دین من است، از صلب او بیرون می آورم پیشوایانی که قیام می کنند به امر من و خلق را به راه من دعوت می کنند، به ایشان دفع می کنم بلاها را از بندگان و کنیزان خود، و به واسطه ایشان فرو می فرستم رحمت خود را.

562 209

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن حمیری از پدرش از ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می فرمایی درباره قرآن. فرمود:

قرآن کلام خداست از آن درمگذرید و از غیر او هدایت مجوید که گمراه می شوید.

563 210

محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از

علی بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام أنه قال: نحن سادة في الدنيا و ملوك في الأرض.

564 211

حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه، و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم، و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه-رضي الله عنهم-قالوا:

حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن علي التميمي قال: حدّثني سيدي علي بن موسى الرضا عليهما السلام عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال: من سرّه أن ينظر إلى القضيب الياقوت الأحمر الذي غرسه الله بيده و يكون مستمسكا به فليتولّ عليّا و الأئمّه من ولده فإنّهم خيرهم الله عزّ و جلّ و صفوته، و هم المعصومون من كلّ ذنب و خطيئه.

565 212

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الرّيان بن الصّلت قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام يقول:

أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كه آن جناب فرمود: ما بزرگان و مهتران در دنيا و پادشاهان در آخرت هستيم.

564 211

محمد بن علي ماجيلويه گوید: روایت کرد برای ما احمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم از حسين بن إبراهيم بن تاتانه از علي بن إبراهيم بن هاشم از علي التميمي كه گفت: حضرت رضا عليه السلام از پدرانش از رسول خدا صلى الله عليه و آله روایت کرده كه آن جناب فرمود: هر كه را خوش آيد كه نظر كند به قضيب ياقوت سرخ كه خدای عز و جل به دست خود نشانده است و به آن متمسك گردد باید به علي و امامان از ولد او تولّي نماید؛ زیرا كه ایشان پسندیدگان خدا و برگزیدگان اویند و ایشان معصومند از هر گناه و خطا.

565 212

حسين بن إبراهيم بن تاتانه گوید: روایت کرد برای ما علي بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از ريان بن صلت كه گفت: از حضرت رضا عليه السلام شنيدم كه فرمود: هر كس در هر روز از شعبان

ص: 81

من قال فی کلّ یوم من شعبان سبعین مرّه «استغفر الله و أسأله التّوبه» كتب الله تعالى له براءه من النار و جوازاً على الصّراط، و أحله دار القرار.

566 213

حدّثنا أبو علیّ أحمد بن أبی جعفر البیهقیّ بقیّد بعد منصرفی من حجّ بیت الله الحرام فی سنه أربع و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا علیّ بن جعفر المدنيّ قال:

حدّثنی علیّ بن محمّد بن مهروه القزوينیّ قال: حدّثنی داود بن سلیمان، قال: حدّثنی علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام، عن أبیه موسی بن جعفر، عن أبیه جعفر بن محمّد، عن أبیه محمّد بن علیّ، عن أبیه علیّ بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علیّ، عن أبیه علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: إذا كان یوم القیامه و لینا حساب شیعتنا فمن كانت مظلّمته فیما بیننا و بین الله عزّ و جلّ حکمنا فیها فأجابنا، و من كانت مظلّمته فیما بیننا و بین الناس استوهبناها فوهبت لنا، و من كانت مظلّمته بیننا و بیننا کنا أحقّ ممّن عفی و صفح.

هفتاد مرتبه «استغفر الله و أسأله التّوبه» بگوید، خدای تعالی برات دوری از آتش و گذشتن از صراط را برای او بنویسد و او را در خانه قرار و ثبات داخل کند.

566 213

احمد بن ابی جعفر بیهقی در سال سیصد و پنجاه و چهار بعد از بازگشت از حجّ بیت الله الحرام چنین گوید: روایت کرد برای ما علی بن جعفر مدنی از علی بن محمد بن مهروه قزوینی از داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش جعفر بن محمد علیه السّلام از پدرش محمد بن علی علیه السّلام از علی بن حسین علیه السّلام از حسین بن علی علیه السّلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود ما را بر حساب شیعه ما والی گردانند؛ پس هرکه مظلّمه ای میان او و خدای تعالی باشد، حکم کنیم در آن و خدای تعالی ما را اجابت کند و هرکه مظلّمه ای میان او و مردمان باشد برای او بخشش خواهیم به ما ببخشید، هرکه مظلّمه ای میان او و ما باشد ما سزاوارتریم از آنکه عفو کرده و ببخشیم.

ص: 82

حدَّثنا محمد بن عمر بن محمد بن [سلم] سالم بن البراء الجعابی قال: حدَّثني أبو محمد الحسن بن عبد الله بن محمد بن العباس الرازي التميمي قال: حدَّثني سيدي علي بن موسى الرضا عليهما السلام قال:

حدَّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمد بن محمد بن علي قال: حدَّثني أبي علي بن الحسين قال:

حدَّثني أبي علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات وليس له إمام من ولدي مات ميتة جاهليّة و يؤخذ بما عمل في الجاهليّة و الإسلام.

و بإسناده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا و هذا- يعني عليًا- يوم القيامة كهاتين - و ضمّ بين إصبعيه- و شيعتنا معنا، و من أعان مظلومنا كذلك.

محمد بن عمر بن محمد بن سلم بن براء جعابی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن عبد الله بن محمد بن عباس رازی تمیمی از علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود:

رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: هر که بمیرد و او را امامی از فرزندان من نباشد به مرگ جاهلیت مرده است. مؤاخذه گردد به آن چه انجام داده است در جاهلیت و اسلام.

نیز رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: من و این- یعنی علی علیه السلام- روز قیامت همچو این دو هستیم- و دو انگشت را به هم چسبانند- و شیعه ما با ما هستند و نیز هر کس که مظلوم ما را یاری دهد.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقَى فَلْيَتَمَسَّكَ بِحَبِّ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِي.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

الْأَثْمَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، هُمُ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى، وَ هُمُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ وَلَدَايَ خَيْرُهُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.

نیز رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر که دوست دارد به «عروه الوثقی» چنگ زند به محبت علی و اهل بیت من چنگ زند.

نیز رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: امامان از فرزندان حسین علیه السلام هستند هر که ایشان را اطاعت کند، اطاعت خدای کرده و هر که ایشان را معصیت کند، خدای را معصیت کرده، ایشان عروه الوثقی و وسیله به سوی خدای عز و جل هستند.

نیز رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: یا علی! تو و فرزندان من برگزیدگان خلق خدا هستید.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من و علی از یک نور خلق شده ایم.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: من أحبنا أهل البيت حشره الله تعالى آمنة يوم القيامة.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله لعليّ: من أحبّك كان مع النّبیین فی درجتهم يوم القيامة، و من مات و هو يبغضك فلا يبالي مات يهوديًا أو نصرانيًا.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله في قول الله عزّ و جلّ: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ قال: عن ولاية عليّ عليه السّلام.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله لعليّ و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السّلام و العباس بن عبد المطلب و عقيل: أنا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که ما اهل بیت را دوست دارد، خدای تعالی او را روز قیامت در حالی که ایمن است، محشور فرماید.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله علی را فرمود: هر که تو را دوست دارد روز قیامت با پیغمبران و در پایه ایشان باشد و هر که بمیرد و تو را دشمن دارد پس باکی نیست که یهودی یا نصرانی بمیرد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله در قول خدا «باز دارید ایشان را همانا ایشان سؤال شدگانند» فرمود: از ولایت علی پرسیده می شوند.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السّلام و عباس بن عبد المطلب و عقيل را فرمود: من در جنگم با کسی که با شما جنگ کند و صلحم با کسی که با شما صلح کند.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: ذكر عقيل وعباس غريب في هذا الحديث لم أسمعته إلا عن محمد بن عمر الجعابي في هذا الحديث.

577 224

وبهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أنت متّي وأنا منك.

578 225

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ أنت خير البشر لا يشكّ فيك إلاّ كافر.

579 226

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

ما زوجت فاطمه إلاّ لما أمرني الله بتزويجها.

580 227

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، وأعن من أعاناه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، واخذل عدوّه وكن له ولولده، واخلفه مصنّف كتاب مي گوید: ذکر عباس و عقیل در این حدیث غریب است و نشنیده ام آن را مگر از محمد بن عمر الجعابی در این حدیث.

577 224

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله علی را فرمود: تواز من هستی و من از توام.

578 225

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: ای علی! تو بهترین آدمیانی، شک نمی کند در تو مگر کافر.

579 226

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: تزویج نکردم فاطمه را مگر از آن رو که خدای مرا امر به تزویج او کرد.

580 227

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، خدایا دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن؛ یاری کنندگانش را یاری فرما و ناصرائش را نصرت ده.

خوارکنندگان و دشمنانش را خوار ساز، برای او

ص: 86

فیهم بخیر، و بارک لهم فیما تعطیهم، و أیدهم بروح القدس، و احفظهم حیث توجّهوا من الأرض، و اجعل الإمامه فیهم و اشکر من أطاعهم و أهلك من عصاهم، إنک قریب مجیب.

581 228

و یاسناده قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: علیّ أوّل من اتّبعنی و هو أوّل من یصافحنی بعد الحقّ.

582 229

و بهذا الإسناد قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: یا علیّ أنت تبرئ ذمّتی، و أنت خلیفتی علی امتی.

583 230

و یاسناده قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا تقوم الساعه حتّی یقوم قائم للحقّ منّا، و ذلك حین یأذن الله عزّ و جلّ له، و من تبعه نجا، و من تخلف عنه هلك الله عباد الله فأتوه و لو علی الثلج، فإنّه خلیفه الله عزّ و جلّ و خلیفتی.

و فرزندانش دوست باش و آنها را جاننشین خیر او گردان، عطایای خود را بر ایشان مبارک ساز و با روح القدس یاریشان کن و ایشان را در هر جای زمین حفظ فرما، امامت را در ایشان قرار ده، هرکه اطاعتشان کند سپاس دار، هرکه نافرمانیشان کند هلاک کن، که تو نزدیک و اجابت کننده ای.

581 228

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی اوّل کسی است که مرا متابعت نمود و او اوّل کسی است که حق تعالی با او مصافحه کند.

582 229

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو ذمّه مرا بری می سازی و خلیفه من بر امت من هستی.

583 230

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برپا نمی شود قیامت تا قائم بر حق ما قیام کند و این وقتی باشد که خدا او را اذن دهد؛ هرکه او را تابع شود، نجات یابد و هرکه از او جدا شود هلاک گردد. خدای را، خدای را، ای بندگان خدا به سوی او بیایید، اگرچه بر برف باشد که او خلیفه خدا است و خلیفه من.

ص: 87

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَهُوَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَجْتَنِي وَلَا يَحِبُّ هَذَا فَقَدْ كَذَبَ.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

توضع يوم القيامة منابر حول العرش لشيعة آل بيتي المخلصين في ولايتنا، ويقول الله عزَّ وجلَّ: هلمَّوا يا عبادي إليَّ لأنشرنَّ عليكم كرامتي، فقد أوديتم في الدنيا.

و یاسناده عن عليِّ قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خلقت يا عليُّ من شجرة خلقت منها، أنا أصلها و أنت فرعها و الحسين و الحسن أغصانها و محبونا و ورقها، فمن تعلق بشيء منها أدخله الله عزَّ وجلَّ الجنَّة.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حالی که دست علی علیه السَّلَام را گرفته بود فرمود: هر که گمان کند مرا دوست دارد و این را دوست ندارد دروغ گفته است.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: روز قیامت منابری بر گرد عرش نهند برای شیعه من و شیعه اهل بیت من که مخلصانند در ولایت ما، و خدای عزَّ و جلَّ گوید: بیایید ای بندگان من به سوی من تا پخش کنم بر شما کرامت خود را، به تحقیق آزار رسید به شما در دنیا.

نیز علی علیه السَّلَام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: تو از درختی خلق شدی که من از آن خلق شدم و من اصل آن درختم و تو فرع آن و حسین و حسن شاخه های آن و دوستان ما برگ های آن؛ هر که در چیزی از آن آویزد، داخل کند او را خدای در بهشت.

587 234

و بإسناده عن الحسن بن عليّ، عن أبيه عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يبغضك من الأنصار إلاّ من كان أصله يهوديًا.

588 235

و بإسناده قال: قال عليّ عليه السّلام: إنّه لعهد النّبىّ الأمّى صلّى الله عليه وآله إلىّ أنّه لا يحبّنى إلاّ مؤمن، ولا يبغضنى إلاّ منافق.

589 236

و بإسناده قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: لا يحلّ لأحد يجنب فى هذا المسجد إلاّ أنا وعليّ وفاطمه والحسن والحسين و من كان من أهلى فإنّهم منّى.

590 237

و بإسناده قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: لا يرى عورتى غير عليّ إلاّ كافر.

587 234

و نیز به اسناد از حسن بن علی از پدرش علی علیه السّلام فرمود که نبیّ صلّى الله علیه و آله فرمود: دشمن نمی دارد تو را از انصار، مگر کسی که اصل او یهودی باشد.

588 235

و به اسناد علی علیه السّلام فرمود که نبیّ امّی صلّى الله علیه و آله فرمود: که دوست نمی دارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مرا مگر منافق.

589 236

نیز رسول خدا صلّى الله علیه و آله فرمود: حلال نیست کسی را که در این مسجد جنب شود، مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که از اهل بیت من باشد زیرا که ایشان از من هستند.

590 237

و به اسناد او گفت: نبیّ صلّى الله علیه و آله فرمود:

نمی بیند عورت مرا غیر از علی مگر کافر.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: ترد شیعتک یوم القیامه رواء غیر عطاش، و یرد عدوّک عطاشا یرتسقون فلا یسقون.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: بغض علیّ کفر و بغض بنی هاشم نفاق.

و یاسناده قال: قال علیّ علیه السّلام: دعا لی النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله فقال: اللّٰهم اهد قلبه و اشرح صدره، و ثبت لسانه و قه الحرّ و البرد.

و یاسناده قال: قال علیّ علیه السّلام: أمرت بقتال التّاکثین و القاسطین و المارقین.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: تعوّذوا باللّٰه من حبّ الحزن.

و علی علیه السّلام چنین فرمود که نبی صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: وارد کنند شیعه تو را روز قیامت سیراب و نه تشنه، و بازگردانند دشمن تو را تشنه، آب خواهند و ندهندشان.

و به اسناد او نبی صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: بغض علی کفر است و بغض بنی هاشم نفاق.

علی علیه السّلام فرمود: نبی صلّی اللّٰه علیه و آله برای من به دعا فرمود: خداوندا قلبش را هدایت، سینه او را فراخ، زبانش را ثابت و از گرما و سرما او را حفظ فرما.

علی علیه السّلام فرمود: مأمور شدم به قتال پیمان شکنان و ستمکاران و بیرون شدگان از دین.

نیز علی علیه السلام فرمود نبی صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا پناه برید از لباس حزن.

ص: 90

596 243

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: لا یؤدّی عنی إلاّ علیّ، و لا یقضی عداتی إلاّ علیّ.

597 244

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام، عن النّبیّ صلیّ الله علیه و آله أنّه قال لابی هاشم: أنتم المستضعفون بعدی.

598 245

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: خیر مال المرء و ذخائره الصّدقه.

599 246

و یاسناده عن النّبیّ صلیّ الله علیه و آله قال: عفوت لكم عن صدقه الخیل و الرّقیق.

600 247

و یاسناده عن النّبیّ صلیّ الله علیه و آله أنّه قال: خیر إخوانی علیّ، و خیر أعمامی حمزه، و العباس صنو أبی.

596 243

نیز علی علیه السّلام فرمود که نبی صلیّ الله علیه و آله فرمود: ادا نمی کند از من مگر علی و عمل نمی کند وعده های مرا مگر علی.

597 244

نیز علی علیه السّلام فرمود نبی صلیّ الله علیه و آله با بنی هاشم گفت: شما را بعد از من تضعیف خواهند کرد.

598 245

نیز علی علیه السّلام فرمود که نبی صلیّ الله علیه و آله فرمود:

بهترین مال و ذخیره مردمان صدقه است.

599 246

نیز رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: عفو کردم شما را از صدقه اسب و بنده.

600 247

نیز رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: بهترین برادران من علی است و بهترین عموهایم حمزه و عباس از ریشه پدرم است.

601 248

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

الاثنان و ما فوقهما جماعه.

602 249

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

المؤذنون أطول النَّاسِ أعناقًا يوم القيامة.

603 250

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: المؤمن ينظر بنور الله.

604 251

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

باكروا بالصّدقه، فمن باكر بها لم يتخطاه الدعاء.

605 252

و بإسناده قال النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الحسن و الحسين خير أهل الأرض بعدى و بعد أبيهما، و أمّهما أفضل نساء أهل الأرض.

601 248

علي عليه السّلام فرمود نبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: دو كس و بالاتر از آن جماعت اند.

602 249

نيز علي عليه السّلام از نبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت فرمود:

گردنهای مؤذنان در روز قيامت از ديگر مردمان بلندتر است.

603 250

نيز علي عليه السّلام از نبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت فرمود:

مؤمن به واسطه نور خدا باطن كارها را مي بيند.

و به اسناد او از علی علیه السلام که فرمود: نبی صلی الله علیه و آله فرمود: بامدادان صدقه دهید که هر که بامداد صدقه دهد دعای او به خطا نرود.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین بهترین اهل زمین اند بعد از من و بعد از پدرشان، و مادرشان بهترین زنان اهل زمین است.

و یاسناده عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: خَيْرُ نِسَاءِ رُكْبَنِ الْإِبِلِ نِسَاءُ قُرَيْشٍ أَحْنَاهُ عَلَى زَوْجٍ.

و یاسناده عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ جَاءَكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَفْرُقَ الْجَمَاعَةَ وَيَغْضِبَ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا وَيَتَوَلَّى مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَدْنَى ذَلِكَ.

و یاسناده عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فِي عِلِّيٍّ.

و یاسناده عن عليّ عليه السلام قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَعَيَّبَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَبَهَا قَالَ: دَعَاكَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بهترین زنانی که بر شتر سوار شدند زنان قریش اند، شیفتگان بر شوهر.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر که بیاید در میان شما و بخواهد در اجتماع شما جدایی افکند و امر امت را به غضب مالک شود و متولّی امر شود بی مشورت، او را بکشید که خدای عزّ و جلّ اذن داده است در آن.

و به اسناد او گفت: آیه «کسانی که اموال خود را در شب و روز و آشکار و پنهان صدقه می دهند» درباره علی علیه السلام نازل شد.

نیز علی علیه السلام از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت فرمود: در آیه «و حفظ و ضبط می کند آن را گوش نگهدارنده»، دعا کردم از خدا که آن را گوش تو گرداند یا علی!

610 257

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: ما رأیت أحدا أبعد ما بین المنکبیین من رسول اللّٰه.

611 258

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: أوّل ما یسأل عنه العبد حبّنا أهل البیت.

612 259

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّٰه و عترتی، و لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.

613 260

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: کان النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله یضحّی بکبشین أملحین أقرنین.

614 261

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام: دعا لی النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله أن یقینی اللّٰه عزّ و جلّ الحرّ و البرد.

610 257

نیز علی علیه السّلام فرمود: ندیدم کسی را که میان دو شانه او فراختر و از هم دورتر باشد از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله.

611 258

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت فرمود: اوّل چیزی که از بنده پرسیده شود محبّت ما اهل بیت است.

612 259

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت فرمود: من وامی گذارم میان شما دو چیز گران بها را، کتاب خدا و عترت من، و از هم جدا نشوند تا نزد من آیند بر لب حوض کوثر.

613 260

نیز علی علیه السّلام فرمود: نبی صلّی اللّٰه علیه و آله قربانی می کرد به دو بره نر زیبای شاخ دار.

614 261

و نیز علی علیه السّلام فرمود: دعا کرد برای من نبی صلی الله علیه و آله که نگهدار خدای عزّ و جلّ من را از سرما و گرما.

ص: 94

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: أنا عبد الله، و أخو رسوله، لا یقولها بعدی إلاّ کذاب.

[و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله:

أنت منّی بمنزله هارون من موسى علیه السّلام.]

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال لی النّبیّ صلّی الله علیه و آله: فیک مثل من عیسیٰ أحبّه النّصارى حتّی کفروا، و أبغضه الیهود حتّی کفروا فی بغضه.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّیتها علی التّار.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: محبّک محبّی و مبغضک مبغضی.

و نیز علی علیه السّلام فرمود: من بنده خدایم و برادر رسول او. نگوید این سخن را بعد از من مگر کذاب.

[نیز علی علیه السّلام روایت فرمود: نبی صلّی الله علیه و آله به من فرمود: تو برای من به منزله هارونی برای موسی.]

نیز علی علیه السّلام فرمود: نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: در تو مثلی است از عیسیٰ علیه السّلام، دوست داشتند او را نصارا تا کافر شدند و دشمن داشتند یهود تا کافر شدند در دشمنی او.

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: به درستی که فاطمه علیها السّلام دامن از آلودگی بازداشت، پس حرام ساخت خدای عزّ و جلّ ذریّه او را بر آتش.

نیز علی علیه السلام فرمود که نبی صلی الله علیه و آله به من فرمود: دوست دار تو دوست دار من و کینه ورز به تو دشمن من است و کینه ورز به من دشمن خداست.

ص: 95

620 267

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: لا يحبّ عليّا إلّا مؤمن ولا يبغضه إلّا كافر.

621 268

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: التّاس من أشجار شتّى وأنا وأنت يا عليّ من شجره واحده.

622 269

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: إنّ النّبىّ صلّى الله عليه وآله يتختم في يمينه.

623 270

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: تقتل عمّارا الفنّه الباغيه.

624 271

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: من تولّى غير مواليه فعليه لعنه الله والملائكه و التّاس أجمعين.

620 267

نيز علي عليه السّلام از نبى صلّى الله عليه وآله روایت فرمود:

دوست ندارد علي را مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر كافر.

621 268

نيز علي عليه السّلام گفت: نبى صلّى الله عليه وآله فرمود:

مردمان از درختان پراکنده اند و من و تو، ای علي! از یک درختیم.

622 269

نيز علي عليه السّلام فرمود: نبى صلّى الله عليه وآله انگشتر به دست راست می کرد.

623 270

نيز علي عليه السّلام از نبى صلّى الله عليه وآله روایت فرمود:

عمار را گروه جفاكار می كشند.

نیز علی علیه السلام از نبی صلی الله علیه و آله روایت فرمود: هر که مولا گیرد به غیر موالی او، بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان
جمیعا.

ص: 96

625 272

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: نهی النَّبِیَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عن وطيء الحبالی حتّی یضعن.

626 273

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الأئمّه من قریش.

627 274

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

من كان آخر كلامه الصّلاه علیّ و علیّ علیّ دخل الجنّه.

628 275

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: إنکم ستعرضون علی البراءه منّی، فلا تتبرّءوا منّی، فإتی علی دین محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

629 276

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال لقد علم المستحفظون من أصحاب محمّد أنّ أهل صفّین قد لعنهم الله علی لسان نبیّه و قد خاب من افتری.

625 272

نیز علی علیه السّلام فرمود: نهی کرد نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از نزدیکی زنان آبستن تا بزایند.

626 273

نیز علی علیه السّلام از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت فرمود:

امامان از قریش اند.

627 274

نیز علی علیه السّلام از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت فرمود: هر که آخر کلام او درود بر من و علی باشد در جنّت درآید.

628 275

نیز علی علیه السّلام فرمود: زود باشد که شما را الزام کنند بر براءت از من، بری مشوید از من که من بر دین محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

نیز علی علیه السلام فرمود: هر آینه می دانند آنان که نزد ایشان اخبار محفوظ است از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که اهل صفین را خدای بر زبان پیامبر خود لعنت کرده است و زیان کار شد هر که افترا کرد.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال لى التّبيّ صَلَّى الله عليه وآله: ما سلكت طريقاً ولا فجّاً إلاّ سلكت الشّيطان غير طريقك وفجّك.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال التّبيّ صَلَّى الله عليه وآله: يقتل الحسين شرّ الأئمّه، ويتبرّأ من ولده من يكفر بى.

حدّثنا محمّد بن عمر الحافظ قال:

حدّثنا الحسن بن عبد الله التّميميّ قال:

حدّثنى أبى قال: حدّثنى سيّدى عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن فاطمه بنت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: أنّ التّبيّ عليه الصّلاه و السّلام قال لعليّ عليه السّلام: من كنت وليّه فعليّ وليّه و من كنت إمامه فعليّ إمامه.

نيز على عليه السّلام از نبى صَلَّى الله عليه وآله روایت فرمود: تو از هيچ طريقى و گذرى نروى؛ مگر شيطان غير آن طريق و گذر رود.

نيز على عليه السّلام از نبى صَلَّى الله عليه وآله روایت فرمود:

حسين را بدترين امت بکشد و برى گردد از فرزندان او هرکه به من کافر شود.

محمّد بن عمر حافظ گوید: روایت کرد برای ما حسن بن عبد الله تمیمی از پدرش که گفت: روایت کرد برای من مولایم علی بن موسی الرّضا عليه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از فاطمه عليها السّلام دختر رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله که نبى صَلَّى الله عليه وآله به علی عليه السّلام فرمود: هرکه را من وليّ او بودم على وليّ اوست و هرکه من امام او بودم على امام اوست.

633 280

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: دفع النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله الرّایه یوم خیبر إلیّ، فما برحت حتّیّ فتح اللّٰه علیّ یدیّ.

634 281

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: أمرت أن أقاتل النّاس حتّیّ یقولوا: «لا إله إلاّ اللّٰه»، فإذا قالوها فقد حرّم علیّ دماؤهم و أموالهم.

635 282

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: ما شبع النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله من خبز برّ ثلاثه آیام حتّیّ مضی لسبیله.

636 283

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: سلمان منّا أهل البيت.

637 284

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: أبو ذرّ صدیق هذه الأمّه.

633 280

نیز علیّ علیه السّلام فرمود: نبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله روز خیبر پرچم را به من داد، نرفتم از آن جا تا خدای عزّ و جلّ بر دست من آن را فتح کرد.

634 281

و نیز رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: من مأمور شدم که مقاتله کنم با مردم تا بگویند «لا اله الاّ اللّٰه» و هرگاه این گفتند، به تحقیق که حرام گردد بر من خون ها و مال های ایشان.

635 282

نیز علیّ علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله سیر نشد از نان گندم سه روز متوالی تا وفات یافت.

636 283

نیز علیّ علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

637 284

نیز علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرمود: ابوذر صدیق امت است.

ص: 99

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: من قتل حيّه فقد قتل كافرا.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: يا عليّ لا تتبع النظرة النظرة فليس لك إلا أوّل نظره.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: إنّ النّبىّ صلّى الله عليه وآله لما وجّهنى إلى اليمن قال: إذا تقوضى إليك فلا تحكم لأحد الخصمين دون أن تسمع من الآخر، قال: فما شككت فى قضاء بعد ذلك.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: لعن الله الذين يجادلون فى دينه، أولئك ملعونون على لسان نبيّه صلّى الله عليه وآله.

نيز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله روایت فرمود: هر که ماری بکشد گویا کافری کشته است.

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله روایت فرمود: یا علی! از پی نظر، نظری دیگر میفکن که حلال نیست تو را مگر نظر اوّل.

نیز علی علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّى الله عليه وآله وقتی که مرا به یمن می فرستاد فرمود: هرگاه محاکمه آورند نزد تو حکم مکن برای یکی از دو خصم تا از آن دیگر سخن نشنوی. امام فرمود: بعد از آن در هیچ قضاوتی شک و تردید نکردم.

و به اسناد او از علی علیه السّلام گفت: لعنت کند خدای بر آنان که مجادله می کنند در دین او، ایشان لعن شده بر زبان نبی هستند.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال:

و السّابِقُونَ السّابِقُونَ فِی نَزَلَتْ، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ فِی نَزَلَتْ.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیہ و آله: من قرأ آیه الكرسيّ مائه مرّه كان كمن عبد اللّٰه طول حياته.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و آله: خیرکم من أطاب الكلام و أطمع الطّعام و صلّی باللیل و التّاس نیام.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام أنّه ذکر الكوفه، فقال: يدفع عنها البلاء كما يدفع عن أخیه النّبیّ صلّی اللّٰه علیہ و آله.

نیز علی علیه السّلام فرمود: آیه و السّابِقُونَ السّابِقُونَ در حق من نازل شده و آیه:

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در حق من نازل شده است.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیہ و آله فرمود: هرکس صد مرتبه آیه الكرسي را تلاوت کند، مانند کسی است که تمام عمر خود خدا را عبادت کرده است.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیہ و آله فرمود: بهترین شما کسی است که کلامش را پاکیزه کرده و اطعام کند و در شب نماز بخواند در حالی که مردم خواب باشند.

علی علیه السّلام ذکر کوفه کرد و فرمود: خداوند دفع کند بلا را از آن، چنان که دفع کند از خیمه های پیغمبر صلّی اللّٰه علیہ و آله.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: من کذّب بشفاعه رسول الله لم تنله.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: لا تذهب الدّنيا حتّیّ يقوم رجل من ولد الحسین یملؤها عدلا کما ملئت ظلما و جورا.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام، أنّه شرب قائما و قال: هکذا رأیت النّبیّ صلیّ الله علیه و آله فعل.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: العلم ضالّه المؤمن.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: من غشّ المسلمین فی مشوره فقد برئت منه.

علی علیه السّلام فرمود: هرکس شفاعت رسول خدا صلیّ الله علیه و آله را تکذیب کند به شفاعت او نرسد.

رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: نگذرد دنیا تا این که قیام کند مردی از فرزندان حسین علیه السّلام که پر کند دنیا را از عدل، چنان که پر شده باشد از ظلم.

روایت شده که علی علیه السّلام ایستاده آب خورد و فرمود: دیدم که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله چنین آب می خورد.

و به این اسناد از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: علم گمشده مؤمن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با مؤمنین در مشورت خیانت کند، من از او بیزارم.

ص: 102

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: نحن أهل البيت لا یقاس بنا أحد، فینا نزل القرآن و فینا معدن الرّسالة.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: إنّ الله عزّ و جلّ اطّلع علی أهل الأرض اطّلاعه فاخترنی، ثمّ اطّلع الثّانیه فاخترک بعدی، فجعلک القیمّ بأمر امتی من بعدی، و لیس أحد بعدنا مثلنا.

و بهذا الإسناد عن علیّ علیه السّلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِی الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ قال: السّفن.

و علی علیه السّلام فرمود: ما اهل بیتیم که با ما کسی را قیاس نتوان کرد، قرآن در شأن ما نازل شد و در ما است معدن رسالت.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.

از علی علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ نظر کرد در اهل زمین و مرا اختیار کرد؛ پس دوم بار نظر کرد و تورا اختیار کرد بعد از من. پس گردانید تورا قیمّ به امر امت بعد از من، و بعد از ما کسی مثل ما نیست.

و به این اسناد روایت شده که علی علیه السّلام درباره وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِی الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فرمود: مقصود از «جوار» کشتیها است.

655 302

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: عمّار علی الحقّ حین یقتل بین الفئتين، إحدى الفئتين علی سبیلی و سنتی؛ و الأخری مارقه من الدّین خارجه عنه.

656 303

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: سدّوا الأبواب الشّارعه فی المسجد إلّا باب علی علیه السّلام.

657 304

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: إذا متّ ظهرت لك ضغانن فی صدور قوم یتمالئون علیک و یمنعونک حقّک.

658 305

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: كفّ علیّ کفّی.

655 302

از امام علی علیه السّلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

عمار بر حق است تا وقتی که کشته می شود میان دو گروه: یکی از آن دو به راه و سنت من است و دیگری از سنت من بیرون رفته و از آن خارج شده.

656 303

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: درهایی که به مسجد راه دارد، ببندید مگر درب خانه علی علیه السّلام.

657 304

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرگاه من بمیرم آشکار شود برای تو کینه ها در سینه های قومی که منع می کنند از تو حقّ تو را.

658 305

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دست علی دست من است.

ص: 104

و یاسناده عن الحسین بن علیّ علیه السّلام قال:

ما کتّا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله إلاّ بیغضهم علیّا و ولده علیهم السّلام.

و یاسناده عن الحسین بن علیّ علیهما السّلام قال:

قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله: الجنّه تشتاقر إلیک و إلی عمّار و سلمان و أبی ذرّ و المقداد.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: إنّ أمّتی ستغدر بک بعدی و یتبع ذلک برّها و فاجرّها.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: من سبّ علیّا، فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّٰه.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: أنت یا علیّ فی الجنّه و أنت ذوقر نیها.

حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: ما نمی شناختیم منافقین زمان رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را مگر به دشمنی ایشان با علی و اولاد او علیهم السّلام.

از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: جنّت مشتاق است به تو و به عمار و سلمان و ابو ذر و مقداد.

از علیّ علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: به زودی امت من بعد از من، با تو مکر کنند و نیکوکار و بدکار امت از این امر پیروی کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که دشنام دهد علی را، مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده.

663 310

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو در بهشتی و تو صاحب دو طرف بهشت هستی.

ص: 105

664 311

و یاسناده عن الحسین بن علیّ علیهما السّلام قال: خطبنا امیر المؤمنین علیه السّلام فقال: سلونی عن القرآن أخبرکم عن آیاته فیمن نزلت و این نزلت.

665 312

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال التّبیّ صلیّ الله علیه و آله: إتیّ أحبّ لک ما أحبّ لنفسی و أکره لک ما أکره لها.

666 313

و یاسناده عن الحسین بن علیّ علیه السّلام قال:

قال لی بریده: أمرنا رسول الله صلیّ الله علیه و آله أن أسلم علیّ أبیک بامرہ المؤمنین.

667 314

و یاسناده عن الحسین بن علیّ علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلیّ الله علیه و آله لعلیّ: بشر لشیعتك أنّی الشفیع لهم یوم القیامه، یوم لا ینفع إلاّ شفاعتی.

664 311

از حسین بن علیّ علیه السّلام روایت شده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیرسید از من از قرآن تا خبر دهم شما را از آیات آنکه در کجا نازل شده و در حق چه کسی نازل شده.

665 312

رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: [یا علیّ!] دوست می دارم برای تو آن چه دوست دارم برای خودم و ناخوش دارم برای تو آن چه را که ناخوش دارم برای خودم.

666 313

حسین بن علیّ علیه السّلام فرمود: بریده با من گفت که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله ما را امر کرد تا بر پدر بزرگوارت سلام کنیم به امیر بودن او بر مؤمنان.

667 314

از حسین بن علیّ علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: [یا علیّ!] بشارت ده شیعه خود را که من شفیع ایشانم روز قیامت وقتی که نفع ندهد در آن؛ مگر شفاعت من.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: وسط الجنّة لى ولأهل بيتى.

حدّثنا محمّد بن عمر الجعابيّ الحافظ البغداديّ قال: حدّثنى أبو جعفر محمّد بن عبد الله بن عليّ بن الحسين بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: حدّثنى أبي عليّ بن موسى الرضا قال: حدّثنى أبي موسى قال:

حدّثنى أخى إسماعيل عن عليّ، عن أبيه، عن أبائه، عن الحسين بن عليّ عليهم السّلام، عن النّبىّ صلّى الله عليه وآله، عن جبرئيل، عن الله تعالى قال:

من عادى أوليائى فقد بارزنى بالمحاربة، و من حارب أهل بيت نبىّ فقد حلّ عليه عذابى و من تولّى غيرهم فقد حلّ عليه غضبى، و من أعزّ غيرهم فقد آذانى، و من آذانى فله النّار.

على عليه السّلام فرمود كه رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود:

وسط بهشت از آن من و اهل بيت من است.

محمد بن عمر جعابى حافظ بغدادى گوید:

روایت کرد برای ما ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام كه گفت: علی بن موسى الرضا علیه السّلام از پدرش موسى علیه السّلام از برادرش اسماعیل از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیه السّلام از نبى صلّى الله عليه وآله و از جبرئیل علیه السّلام از خدای عزّ و جلّ روایت کرده كه فرمود: هر كه دشمنى كند با دوستان من به جنگ من بیرون آمده است و هر كه جنگ كند با اهل بيت پیامبر من، عذابم بر او فرود آمده و هر كه به غیر ایشان تولّى كند، غضبم من بر او فرود آمده و هر كه عزیز دارد غیر ایشان را مرا رنجانده، و هر كه مرا برنجاند در آتش است.

حدَّثنا محمد بن عمر الحافظ البغدادي قال: حدَّثني أبو عبد الله جعفر بن محمد الحسيني قال: حدَّثني عيسى بن مهران قال: حدَّثني أبو الصلت عبد السلام بن صالح قال: حدَّثني علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه محمد، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا لم يستطع الرجل أن يصلّي قائما فليصلّ جالسا، فإن لم يستطع أن يصلّي جالسا فليصلّ مستلقيا ناصبا رجله حيال القبلة يومئ إيماء.

حدَّثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف بن زريق البغدادي قال: حدَّثني علي بن محمد بن عيينه مولى الرشد قال: حدَّثني دارم بن قبيصة بن نهشل بن مجمع النهشلي الصغاني - بسر من رأى - قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليهما السلام عن أبيه، عن جدّه، عن محمد

محمد بن عمر حافظ بغدادی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد حسنی از عیسی بن مهران از ابا صلت عبد السلام بن صالح که گفت: امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام و او از پدرش از پدرانش که علی علیه السلام روایت می کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هرگاه مرد را توان نماز گزاردن به صورت ایستاده نباشد، نشسته نماز کند و اگر آن را نیز توان ندارد، خوابیده نماز کند، چنان که پاهای او به طرف قبله باشد و به صورت اشاره نماز گزارد.

ابو بكر محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بن زريق بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد بن عیینه از دارم بن قبیصه بن نهشل بن مجمع نهشلی در سر من رأى که گفت: امام رضا علیه السلام، از پدرانش از جدش امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که

بن علی، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ عليهم السّلام عن النّبىّ صلّى الله عليه وآله قال: اصطنع المعروف إلى أهله وإلى غير أهله فإن كان أهله فهو أهله وإن لم يكن أهله فأنت أهله.

672 319

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

من أرضى سلطانا بما يسخط الله خرج عن دين الله عزّ وجلّ.

673 320

و بهذا الإسناد عن عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام قال: سمعت أبا يحدّث عن أبيه عن جدّه عليهم السّلام، عن جابر بن عبد الله قال: كان رسول الله صلّى الله عليه وآله في قبه آدم و رأيت بلال الحبشيّ وقد خرج من عنده و معه فضل وضوء رسول الله فابتدره الناس فمن أصاب منه شيئا يمسح به وجهه و من لم يصب منه شيئا أخذ من يدي صاحبه فمسح به وجهه و كذلك فعل بفضل وضوء أمير المؤمنين عليه السّلام.

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: با اهل و نااهل نیکی کن، که اگر اهل باشند، که هستند و اگر اهل نباشند، تو اهل خیر و نیکی هستی.

672 319

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: کسی که سلطانی را به وسیله چیزی که خدا را به خشم آورد، راضی سازد، از دین خدا خارج شده است.

673 320

نیز حضرت رضا علیه السّلام از پدرش از جدّش از جابر بن عبد الله روایت می کند که رسول خدا صلّى الله عليه وآله در خیمه ای از پوست بودند و بلال حبشی را دیدم که از نزد آن حضرت خارج شد و زیادی آب وضوی حضرت را به دست داشت.

مردم به او هجوم آورده، هرکه از آن آب یافت، به چهره مالید و هرکه نیافت، دست به دست دوستی که آب یافته بود زد و به چهره مالید و همین گونه با اضافه آب امیر المؤمنین علیه السّلام کردند.

ص: 109

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله:

اغسلوا صبيانكم من الغمر فإنَّ الشيطان يشمُّ الغمر فيفزع الصَّبِيَّ في رقاده و يتأذَى بها الكاتبان.

675 322

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله: ما أخلص عبد لله عزَّ و جلَّ أربعين صباحا إلاَّ جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.

676 323

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله:

حَسَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حَسَنًا و قَرَأَ و اللّهُ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ .

677 324

حدَّثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف زريق البغدادي قال:

حدَّثنا علي بن محمد بن عيينه مولى الرّشيد قال: حدَّثنا دارم و نعيم بن صالح 674 321

نيز رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: کودکان خویش را از چربی طعام بشوید، چراکه شیطان آن را می بوید و در بستر خواب، کودکانتان را می ترساند و دو موکل او نیز آزار می بینند.

675 322

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: هیچ بنده ای خود را تا چهل روز برای خدا خالص نکرد، مگر آن که چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شد.

676 323

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: قرآن را با صدای نیکوی خویش تلاوت کنید که صدای زیبا، نیکی قرآن را می افزایشد، سپس آیه و اللّهُ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ را تلاوت کردند.

677 324

ابو بكر محمد بن احمد بن حسين بن يوسف زريق بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد بن عيينه از دارم از نعيم بن صالح طبری که گفتند: روایت کرد برای ما علی

الطَّبْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: مَنْ حَقَّ الصَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ.

678 325

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُوسُفَ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْنِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعُلَوِيِّ وَ دَارِمِ بْنِ قَبِيصَةَ النَّهْشَلِيِّ قَالَا:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: إِنَّمَا سَمَّوُا الْأَبْرَارَ لِأَنَّهُمْ بَرُّوْا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنََاءَ وَ الْإِخْوَانَ.

679 326

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: مَنْ حَقَّ الصَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ.

678 325

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُوسُفَ الْبَغْدَادِيِّ كَتَبَ: رَوَيْتُ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعُلَوِيِّ وَ دَارِمِ بْنِ قَبِيصَةَ النَّهْشَلِيِّ كَمَا كَتَبَ: عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْدُ:

شَنِيْدَمِ پَدْرَمِ حَدِيثِ مِي كَرْدِ از پَدْرَشِ از جَدِّشِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: مَنْ حَقَّ الصَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ.

679 326

رَوَيْتُ كَرْدِ بَرَاءِ مَ عَ لِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ

ص: 111

جعفر العلوی و دارم بن قبیصه النهشلی قال: حدّثنا علی بن موسی الرضا علیهما السلام قال:

سمعت ابي يحدث عن ابيه عن جدّه محمد بن علی، عن علی بن الحسین، عن ابيه و محمد بن الحنفیه، عن علی بن ابي طالب علیهم السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: تختموا بالعقیق فإنه أول جبل أقرّ لله تعالی بالوحدانیه و لی بالتبوّه و لك یا علی بالوصیّه و لشیعتك بالجنّه.

680 327

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

أكثرنا من ذكر هادم اللذات.

681 328

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من أذلّ مؤمنا أو حقره لفقره و قلّه ذات یده شهره الله علی جسر جهنّم يوم القیامه.

682 329

حدّثنا محمد بن أحمد بن الحسین بن یوسف البغدادی قال: حدّثنا علی بن محمد علوی و دارم بن قبیصه نهشلی که گفتند: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: شنیدم پدرم حدیث می کرد از پدرش از جدّش محمد بن علی از علی بن حسین از پدرش و محمد بن حنفیه از علی بن ابي طالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: خاتم انگشتری خویش را از عقیق قرار دهید، چراکه آن اول کوهی بود که به وحدانیت خدا اقرار کرد و به نبوّت من و به وصایت تو، و برای شیعیان تو به بهشت.

680 327

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از آنچه لذّت ها را از بین می برد (مرگ) بسیار یاد کنید.

681 328

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را خوار سازد یا تحقیر کند مؤمنی را به خاطر فقر و تنگدستی اش، خدا او را بر روی پل جهنم رسوا کند.

682 329

محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد

بن عیینہ قال: حدّثنی أبو الحسن بکر بن أحمد بن محمّد بن إبراهیم بن زیاد بن موسی بن مالک الأشجّ [العصری] القصری قال: حدّثنا فاطمه بنت علی بن موسی علیهما السّلام قالت: سمعت أبا علیّا یحدّث عن أبیه، عن جعفر بن محمّد، عن أبیه و عمّه زید، عن أبیہما علی بن الحسین، عن أبیه و عمّه عن علی بن ابی طالب علیہم السّلام قال: لا یحلّ لمسلم أن یروّع مسلماً.

683 330

و بهذا الإسناد عن النّبی صلی اللّٰہ علیہ و آلہ قال: من کفّ غضبه کفّ اللّٰہ عنه عذابه و من حسن خلقه بلّغہ اللّٰہ درجہ الصّائم القائم.

684 331

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسین بن یوسف البغدادی قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عیینہ قال: حدّثنا دارم بن قبیصہ قال:

حدّثنا علی بن موسی الرضا علیہما السّلام قال: حدّثنا ابی موسی بن جعفر عن أبیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب علیہم السّلام قال: کان رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ إذا رأى الهلال قال: أيّها الخلق المطیع الدّائب عیینہ از ابو الحسن بکر بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن زیاد بن موسی بن مالک اشج عصری کہ گفت: فاطمه دختر علی بن موسی الرضا علیہ السّلام گفت: شنیدم پدرم علی حدیث کرد از پدرش و عمّش زید از پدر ایشان علی بن الحسین از پدرش و عمّش از امیر المؤمنین علیہم السّلام کہ فرمود: حلال نیست مسلمان را این کہ بترساند مسلمانی را.

683 330

نیز رسول خدا صلی اللّٰہ علیہ و آلہ فرمود: هرکہ خشم خود فرو شوید، خدای تعالی از وی عذاب بازدارد و هرکہ خلقش نیکو کند، خدای او را درجۀ روزه دار نمازگزار بدهد.

684 331

محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمّد بن عیینہ از دارم بن قبیصہ از امام رضا علیہ السّلام روایت کرده کہ فرمود:

پدرم از پدرانش از علی بن ابی طالب علیہ السّلام روایت کرده کہ رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ هرگاه ماه نو را می دید. می گفت: «ای مخلوق فرمان برنده رنج کشندۀ شتابنده، تصرف و آمد شد در

ص: 113

السَّريع المتصَرِّف في ملكوت الجبروت بالتَّقدير، رَبِّي وَرَبِّكَ اللَّهُ اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِحْسَانِ وَكَمَا بَلَّغْتَنَا أَوَّلَهُ فَبَلِّغْنَا آخِرَهُ وَاجْعَلْهُ شَهْرًا مَبَارَكًا تَمَحُّو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَتَثْبُتْ لَنَا فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَتَرْفَعْ لَنَا فِيهِ الدَّرَجَاتِ يَا عَظِيمَ الْخَيْرَاتِ.

685 332

و بهذا الإسناد قال: كان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله إذا دخل شهر شعبان يصومه في أوله ثلاثا وفي وسطه ثلاثا وفي آخره ثلاثا وإذا دخل شهر رمضان يفطر قبله بيومين ثم يصوم.

686 333

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

رجب شهر الله الأصمَّ يصبُّ الله فيه الرَّحْمَةَ على عباده و شهر شعبان تنشعب فيه الخيرات و في أول ليله من شهر رمضان تغلُّ المردة من الشَّيَاطِين و يغفر في كلِّ ليله سبعين ألفا فإذا كان في ليله القدر غفر الله بمثل ما غفر في رجب ملكوت جبروت كئنده به تقدیر، پروردگار من و پروردگار تو الله است، هلال را بر ما امن و ایمان و اسلام و سلامت و احسان گردان و چنان که ما را به اول آن رسانیدی پس به آخر آن برسان و او را ماهی مبارک گردان، که در آن سیئات ما محو کنی و حسنات برای ما در او ثابت سازی و درجات ما را در او بلند گردانی، ای صاحب خیرات عظیم».

685 332

به این اسناد روایت کرده: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله در هر ماه شعبان، سه روز ابتدا، سه روز وسط و سه روز انتها را روزه می داشت و چون ماه رمضان می شد، دو روز قبل از آن افطار کرده، آنگاه روزه می گرفت.

686 333

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: رجب ماه اصمّ خداست؛ می ریزد خدای تعالی در او رحمت را بر بندگان خود، و ماه شعبان در او خیرات مجتمع می شود و در اول روز از ماه رمضان شیاطین مارد در غل نهاده می شوند و در هر شب از آن هفتاد هزار نفر آمرزیده می شوند و در شب قدر خدای تعالی مثل آن که در رجب

ص: 114

و شعبان و شهر رمضان إلى ذلك اليوم إلا رجلا بينه و بين أخيه شحناء فيقول الله عزّ و جلّ أنظروا هؤلاء حتّى يصطلحوا.

687 334

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يوحى الله عزّ و جلّ إلى الحفظة الكرام البرره لا تكتبوا على عبدى و أمتى ضجرهم و عثرتهم بعد العصر.

688 335

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ لله عزّ و جلّ ديكا عرفه تحت العرش و رجلاه فى تخوم الأرض السابعة السّفلى إذا كان فى الثّلاث الأخير من اللّيل سبح الله تعالى ذكره بصوت يسمعه كلّ شىء ما خلا الثّقلين الجنّ و الإنس فتصيح عند ذلك ديكه الدّنيا.

689 336

و بإسناده قال: كان النّبى صلّى الله عليه و آله يأكل الطّلع و الجّمّار بالتمر و يقول: إنّ إبليس لعنه الله يشتدّ غضبه و يقول: عاش ابن آدم حتّى أكل العتيق بالحديث.

و شعبان و ماه رمضان آمرزیده، بیامرزد، مگر مردی که میان او و برادرش دشمنی باشد.

خدای گوید: مهلت دهید آنان را تا صلح کنند.

687 334

و به این اسناد گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود:

خدای عزّ و جلّ وحی می کند به ملائکه کاتب اعمال که ننویسید بر بنده و کنیز من دل تنگی ها و لغزش هاشان را بعد از عصر.

688 335

و به این اسناد گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود:

خدای را خروسی است زیر عرش و دو پای او در آخر زمین هفتم رفته، هرگاه ثلث آخر شب شود آن خروس خدای را تسبیح کند به آوازی که همه چیز آن را بشنوند غیر از جنّ و انس؛ پس در آن وقت خروس های دنیا به آواز آیند.

689 336

و به این اسناد گفت: پیامبر صلّى الله عليه و آله شکوفه و پیه را با خرما می خورد و می فرمود: ابلیس غضبش سخت می شود و می گوید

ابن آدم چندان زیست که کهنه را با تازه خورد.

ص: 115

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كنت جالسا عند الكعبه و إذا شيخ محدودب قد سقط حاجباه على عينيه من شدّه الكبر و في يده عكّازه و على رأسه برنس أحمر و عليه مدرعه من الشّعر فدنا إلى النّبيّ صلّى الله عليه و آله و هو مسند ظهره إلى الكعبه فقال: يا رسول الله ادع لي بالمغفره. فقال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: خاب سعيك يا شيخ و ضلّ عملك فلمّا تولّى الشّيخ قال: يا أبا الحسن أ تعرفه؟ قلت: اللّهم لا، قال: ذلك اللّعين إبليس. قال عليّ عليه السّلام:

فعدوت خلفه حتّى لحقته و صرعته إلى الأرض و جلست على صدره و وضعت يدي في حلقه لأخنقه فقال لي: لا تفعل يا أبا الحسن فإنّي من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم، و والله يا عليّ إنّي لأحبّك جدّا و ما أبغضك أحد إلاّ شركت أباه في أمّه فصار ولد الزّناء فضحكت و خلّيت سبيله.

به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: نزد کعبه نشسته بودم، شیخی خمیده قامت بیامد که ابروانش بر دو چشمش از غایت پیری افتاده بود و در دست عصایی داشت که آهنی در سر دارد و بر سرش کلاه دراز سرخ بود و لباسی از پشم دربر داشت. نزدیک نبی صلّى الله عليه و آله شد و نبی پشت بر کعبه داشت گفت: یا رسول الله صلّى الله عليه و آله دعا کن برای من به مغفرت، نبی صلّى الله عليه و آله گفت: سعی تو بی فایده است. چون برفت، نبی صلّى الله عليه و آله با من گفت: یا ابا الحسن! شناختی؟ گفتم: نه. گفت: این لعین ابلیس است. علی علیه السّلام گفت: پس دویدم تا به او رسیده، بر زمینش زدم و بر سینه اش نشستم و دست در حلقش نهادم تا خفه اش کنم. گفت: مکن یا ابا الحسن که مرا خدا تا وقت معلوم مهلت داده است.

و الله يا علي من دوستت می دارم و هیچ کس تو را دشمن نداشت، مگر با پدر او در مادرش شریک شدم. پس زنازاده شد. پس من خندیدم و رهایش کردم.

حدَّثنا محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدَّثنا علي بن محمد بن عيينه قال: حدَّثنا دارم بن قبيصة النهشلي قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليهما السلام و محمد بن علي عليهما السلام قال:

سمعنا المأمون يحدث عن الرشيد عن المهدي عن المنصور عن أبيه عن جدّه قال: قال ابن عباس لمعاوية: أتدرى لم سميت فاطمه قال: لا، قال: لأنّها فطمت هي و شيعتها من التار سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقوله.

حدَّثنا محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدَّثنا علي بن محمد بن عيينه قال: حدَّثنا الحسن بن سليمان المطلبي في مشهد علي بن أبي طالب عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن القاسم بن العباس بن موسى العلوي بقصر ابن هبيرة و دارم بن قبيصة بن نهشل النهشلي قالوا:

حدَّثنا علي بن موسى بن جعفر عن أبيه 691 338

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي از علي بن عيينه از دارم بن قبيصة از علي بن موسى الرضا و محمد بن علي عليهم السلام روايت کرده که فرمودند: از مامون شنيديم نقل می کرد از هارون الرشيد، او از مهدي او از منصور او از پدرش او از جدش که گفت: ابن عباس به معاويه گفت: آیا می دانی چرا فاطمه عليها السلام، فاطمه نامیده شده؟ گفت:

نمی دانم. گفت: برای آن که او و شيعه او از آتش بازگرفته شده اند و گفت: زیرا شنيدم از رسول الله صلّى الله عليه و آله که این گونه می فرمود.

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روايت کرد برای ما علي بن محمد بن عيينه از حسن بن سليمان بن مطلبي در مشهد علي بن ابی طالب عليه السلام که گفت: روايت کرد برای ما محمد بن قاسم بن عباس بن موسى علوي در قصر ابن هبيرة و دارم بن قبيصة نهشلي که گفتند: روايت کرد برای ما امام رضا عليه السلام از پدرش از پدرانش از

عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي ما سألت أنا ربّي شيئاً إلا سألت لك مثله غير أنه قال:

لا نبوّه بعدك أنت خاتم النبيّين و عليّ خاتم الوصيّين.

693 340

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصه قال: حدّثني عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن [أبيه] محمّد عن أبيه عليّ عن أبيه الحسين عن أبيه عليّ عليه السلام قال: دخلت علي رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً وفي يده سفرجله فجعل يأكل و يطعمني و يقول كل يا عليّ فإنّها هديّة الجبار إليّ و إليك قال: فوجدت فيها كلّ لذه فقال: يا عليّ من أكل السنّ فرجله ثلاثه أيّام على الرّيق صفا ذهنه و امتلأ جوفه حلما و علما و وقى من كيد إبليس و جنوده.

امير المؤمنين علي عليه السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: يا علي! سؤال نکردم از پروردگار خود چیزی مگر آن که برای تو نیز مثل آن را سؤال کردم، غیر این که حق تعالی گفت: بعد از تو نبوت نیست، تو خاتم انبیایی و علی خاتم اوصیاء.

693 340

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از دارم بن قبیصه که گفت: روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرانش علیهما السلام که فرمود: داخل شدم بر رسول الله صلى الله عليه وآله روزی و در دست او «به» بود.

پس آن را خورد و به من هم خورانید و می فرمود: بخور یا علی! که این هدیه خدای جبار است به سوی من و تو. علی علیه السلام فرمود:

یافتم در آن هر لذتی را. سپس به من فرمود:

یا علی! هر که سه روز ناشتا «به» بخورد، ذهنش صاف گردد و درویش از علم و حلم پر گردد و از کید ابلیس و جنود او محفوظ ماند.

ص: 118

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال التّبيّ صَلَّى اللهُ عليه و آله: يا عليّ إذا طبخت شيئاً فأكثر المرقه فإنّها أحد اللّحمين و اغرف للجيران فإن لم يصيبوا من اللّحم يصيبوا من المرق.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله: يا عليّ خلق النّاس من شجر شتّى و خلقت أنا و أنت من شجره واحده أنا أصلها و أنت فرعها و الحسن و الحسين أغصانها و شيعتنا أوراقها فمن تعلق بغصن من أغصانها أدخله الله الجنّه.

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا الحسن بن سليمان الملقب و نعيم بن صالح الطّبريّ و دارم بن قبيصه التّهشليّ قالوا: حدّثنا عليّ بن موسى 694 341

به این اسناد امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: يا عليّ! هرگاه خواستی طبخ کنی، آب گوشت را بسیار کن که به جای گوشت است و به همسایگان بده که اگر به گوشت برنخورند به آب گوشت بر می خورند.

به این اسناد امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: يا عليّ! مردم از درختان مختلف هستند و من و تو از یک درخت مخلوق شدیم. من اصل آنم و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه های آن و شیعۀ ما برگ آن؛ هر که چنگ زند به شاخه ای از شاخه های آن خدای عزّ و جلّ او را داخل جنّت گرداند.

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از حسن بن سلیمان ملطی و نعیّم بن صالح مطیری و دارم بن قبیصه نهشلی که گفتند:

امام رضا علیه السّلام حدیث کرد از پدرانش از حضرت

الرّضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر عن أبيه محمّد بن عليّ عليهم السّلام عن جابر بن عبد الله الأنصاريّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله أنا خزانه العلم وعلّيّ مفتاحها و من أراد الخزانه فليأت المفتاح.

697 344

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عيينه قال:

حدّثني نعيم بن صالح الطّبريّ قال: حدّثني عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: نعم الشّيء الهدية و هي مفتاح الحوائج.

698 345

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

الهدية تذهب الصّغائر من الصّدور.

699 346

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصة قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام عن أبيه باقر عليهم السّلام از جابر بن عبد الله انصاريّ که گفت:

رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است. هر که قصد خزانه علم می کند، بایستی نزد کلید آید.

697 344

محمد بن احمد بن حسين يوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از نعییم بن صالح مطیری از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خوب چیزی است هدیه، و آن کلید حاجت هاست.

698 345

و به این اسناد روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: هدیه کینه ها را از سینه ها می برد.

699 346

نیز محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی به اسناد خود از علی بن عیینه از دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام

عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اطلبوا الخير عند حسان الوجوه فإن فعالهم أحرى أن تكون حسنا.

700 347

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أنا خاتم النبيين وعلّي خاتم الوصيين.

701 348

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لا تفردوا الجمعه بصوم.

702 349

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

التائب من الذنب كمن لا ذنب له.

703 350

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أطفئوا المصابيح بالليل لا تجرّها الفويسقه فتحرق البيت و ما فيه.

روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیر را طلب کنید نزد خوب روایان که افعال ایشان لایق تر است که نیکو باشد.

700 347

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خاتم انبیایم و علی خاتم اوصیا.

701 348

و به این اسناد گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود:

جمعه را برای روزه مخصوص نکنید.

702 349

به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

توبه کار از گناه چون کسی است که او را گناه نباشد.

703 350

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چراغ ها را شب خاموش کنید، مباد فویسقه (موش، حیوان موذی) فتیله آن را بکشد و خانه با آنچه در اوست بسوزد.

ص: 121

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الكمأه من المنّ الذي أنزله الله على بنى إسرائيل وهي شفاء للعين والعجوة التي في البرني من الجنة وهي شفاء من السم.

705 352

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه ورث الخنثى من موضع مبالته.

704 351

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: كمأه (سماروق یا ترنجبین) از «منّ» است که خدا بر بنی اسرائیل فرستاد و شفای چشم است و عجوة برنی (نوعی خرماى برنی) از بهشت است و شفای زهر است.

705 352

و به این اسناد روایت شده از امیر المؤمنین علیه السلام که ایشان ارث خنثی را از موضع بول او مشخص می نمود.

ص: 122

باب فی ذکر ما جاء عن الرضا عليه السلام

من العلل

1 706 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ عَلَى أَنْوَاعٍ شَتَّى وَلَمْ يَخْلُقْهُنَّ نَوْعًا وَاحِدًا فَقَالَ: لئَلَّا يَقَعَ فِي الْأَوْهَامِ أَنَّهُ عَاجِزٌ فَلَا تَقَعُ صُورُهُ فِي وَهْمٍ مَلْحُدٍ إِلَّا وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا خَلْقًا وَلَا يَقُولُ قَائِلٌ هَلْ يَقْدِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ عَلَى صُورِهِ كَذَا وَكَذَا إِلَّا وَجَدَ ذَلِكَ فِي خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَعْلَمُ بِالتَّنْظُرِ إِلَى أَنْوَاعِ خَلْقِهِ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

32-باب آنچه که از امام رضا عليه السلام در علت اشياء وارد شده است

باب آنچه که از امام رضا عليه السلام در

علت اشياء وارد شده است

706 1

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعيد کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت کرده که به امام رضا عليه السلام عرض کردم: چرا خدای تعالی خلق را به انواع مختلف آفرید و یک نوع نیافرید؟ فرمود: تا در اندیشه ها نیفتد که او عاجز است و هیچ صورت در اندیشه ملحدی نیفتاد مگر خدای تعالی بر آن صورت خلقی آفریده است و تا هیچ گوینده ای نگوید که آیا خدای قادر است که بر صورت چنین و چنان خلقی کند، مگر آن را در خلق او تبارک و تعالی ببیند. پس به سبب نظر در انواع خلق او بداند که او البته بر همه چیز قادر است.

ص: 123

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدَّثنا إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهرويّ، عن الرضا عليه السلام قال: قلت له: يا ابن رسول الله لأىّ علّه أغرق الله عزّ وجلّ الدنيا كلّها فى زمن نوح عليه السلام و فيهم الأطفال و فيهم من لا ذنب له فقال: ما كان فيهم الأطفال لأنّ الله عزّ وجلّ أعقم أصلاب قوم نوح و أرحام نسائهم أربعين عاما فانقطع نسلهم فغرقوا و لا طفل فيهم و ما كان الله عزّ وجلّ ليهلك بعدابه من لا ذنب له و أمّا الباقون من قوم نوح فأغرقوا لتكذيبهم لنبيّ الله نوح عليه السلام و سائرهم أغرقوا برضاهم بتكذيب المكذّبين و من غاب عن أمر فرضى به كان كمن شهده و أتاه.

احمد بن زياد بن جعفر همدانى از ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروى گفت: از امام رضا عليه السلام پرسيدم كه به چه علّت خداى عزّ و جلّ دنيا را غرق كرد در زمان نوح عليه السلام در حالى كه بعضى از ايشان اطفال بودند و بعضى گناه نداشتند؟ فرمود: در ايشان اطفال نبودند؛ زيرا كه خداى عزّ و جلّ عقيم گردانيد اصلاب قوم نوح و ارحام زنانشان را چهل سال؛ پس نسلشان منقطع بود؛ پس همه غرق شدند و در ايشان طفلى نبود، خداى عزّ و جلّ بى گناه را به عذاب خود هلاك نكند، امّا باقى قوم نوح براى آن غرق شدند كه تكذيب مى كردند نبيّ خدا را و بعضى ديگر هم كه غرق شدند راضى بودند به تكذيب ايشان.

و هر كه غايب باشد از كارى و راضى باشد به آن كار، مانند آن است كه حاضر باشد نزد آن كار و آن را انجام داده باشد.

حدَّثنا أبي رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا سعد بن عبد اللہ عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی الوشاء، عن الرضا علیه السلام قال: سمعته يقول: قال أبي عليه السلام قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الله عزَّ وجلَّ قال لنوح: يا نوح إنَّه ليس من أهلك لأنَّه كان مخالفا له و جعل من أتبعه من أهله قال: وسألني كيف يقرءون هذه الآية في ابن نوح فقلت: يقرؤها النَّاس على وجهين إنَّه عمل غير صالح وإنَّه عمل غير صالح فقال: كذبوا هو ابنه و لكنَّ الله عزَّ وجلَّ نفاه عنه حين خالفه في دينه.

709 4

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سمعت أبي يحدث عن أبيه عليه السلام أنَّه قال: إنَّما اتَّخذ الله عزَّ وجلَّ إبراهيم خلیلا لأنَّه لم يردَّ أحدا و لم يسأل أحدا قطَّ غير الله عزَّ وجلَّ.

708 3

پدرم از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از امام صادق علیه السلام فرمود: حق تعالی به نوح فرمود: «فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد»؛ زیرا مخالف عقیده او بود. و خداوند هرکه را تابع نوح بود از اهل او قرار داد. راوی گوید آن حضرت از من سؤال کرد که چگونه قرائت می کنند آیه شریفه «یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» گفتیم: بر دو وجه می خوانند، «آن عمل شخص غیر صالح بود» و بعضی دیگر می خوانند «او عمل غیر صالحی انجام داد». حضرت فرمود: دروغ گفتند: او پسر نوح است؛ لیکن خدای عزَّ وجلَّ او را نفی کرد از نوح وقتی که مخالفت نمود او را در دین او.

709 4

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید، روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: شنیدم از پدرم از پدرش می فرمود: خدای عزَّ وجلَّ ابراهیم علیه السلام را برای آن خلیل خود قرار داد زیرا که ابراهیم هیچ کس را اراده نکرد و جز از خدای عزَّ وجلَّ هرگز از کسی چیزی نخواست.

ص: 125

حدَّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رضي الله عنه قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه قال: حدَّثنا أحمد بن عبد الله العلوي قال: حدَّثني علي بن محمد العلوي العمري قال: حدَّثني إسماعيل بن همام قال: قال الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل قالوا إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل فأسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم قال كانت لإسحاق النبي عليه السلام منطقه يتوارثها الأنبياء الأكابر وكانت عند عمه يوسف وكان يوسف عندها وكانت تحبّه فبعث إليها أبوه وقال ابعثيه إليّ وأردّه إليك فبعثت إليه دعه عندي الليلة أشمه ثم أرسله إليك غدوه قال: فلما أصبحت أخذت المنطقه فربطتها في حقوه وألبسته قميصا وبعثت به إليه فلما خرج من عندها طلبت المنطقه وقالت سرقت المنطقه فوجدت عليه وكان إذا سرق أحد في ذلك الزمن دفع إلى صاحب السرقة فكان عبده.

مظفر بن جعفر بن مظفر علوي سمرقندي گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن مسعود از پدرش از احمد بن عبد الله علوي از علی بن محمد علوي عمري از اسماعیل بن همام که گفت: حضرت رضا علیه السلام درباره قول حق تعالی «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که میراث می بردند آن را پیغمبران بزرگ تر و آن نزد عمه یوسف علیه السلام بود که یوسف هم نزد او می بود و دوست می داشت یوسف را. پدرش پیغام فرستاد به او که یوسف را بفرست، باز به تو می فرستم، پیغام داد، امشب نزد من باشد و او را ببویم و صبح بفرستم؛ چون صبح شد کمر بند را برگرفت و در کمر یوسف زیر جامه ها بست و نزد پدر فرستاد. چون از پیش او بیرون آمد به ساختگی کمر بند را می جست تا در کمر او بیافت و در آن زمان مقرر آن بود که هر که چیزی بدزد او را به صاحب مال بدهند و بنده او گردد [و مقصود آن است که عمه اش این حيله کرد تا یوسف را به او سپارند].

حدَّثنا المظفر بن جعفر بن مظفر العلوي قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، عن عبيد الله بن محمد بن خالد قال: حدَّثني الحسن بن عليّ الوشاء قال: سمعت عليّ بن موسى الرضا عليه السلام يقول: كانت الحكومه في بني إسرائيل إذا سرق أحد شيئا استرق به و كان يوسف عليه السلام عند عمته و هو صغير و كانت تحبه و كانت لإسحاق عليه السلام منطقه ألبسها أباه يعقوب فكانت عند ابنته و إنَّ يعقوب طلب يوسف يأخذه من عمته فاغتمت لذلك و قالت له دعه حتى أرسله إليك فأرسلته و أخذت المنطقه و شدتها في وسطه تحت الثياب فلما أتى يوسف أباه جاءت فقالت سرقت المنطقه ففتشته فوجدتها في وسطه فلذلك قال إخوه يوسف حين جعل الصاع في وعاء أخيه إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل فقال لهم يوسف ما جزاء من وجد في رحله قالوا هو جزاؤه كما جرت السنه التي تجرى فيهم فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء أخيه ثم 7116

مظفر بن جعفر بن مظفر علوي روایت کرده که جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از عبيد الله بن محمد بن خالد روایت کرده که حسن بن علی بن وشاء از حضرت رضا علیهما السلام روایت کرده که فرمود: حکومت در بنی اسرائیل چنین بود که هرکس چیزی می دزدید به سبب آن بنده می گردید. یوسف کوچک بود و نزد عمه اش بود، و عمه اش او را دوست می داشت. اسحاق را کمربندی بود که آن کمر بند را به یعقوب پوشانیده بود و آن نزد دختر اسحاق می بود و یعقوب، یوسف را از عمه اش می خواست، او از این غمگین شد و گفت: بگذار برای تو می فرستم؛ پس کمر بند در کمر او زیر جامه ها بست و بفرستاد. چون نزد پدر آمد، از پی او پیامد و گفت: کمر بند را دزدیده اند و تفتیش کرد، در کمر یوسف بیافت. از این جهت است که چون صاع پادشاه را در میان اسباب و ظروف برادران یوسف پنهان کردند، یوسف به ایشان فرمود: جزای کسی که مال دزدیده و در راحله او پیدا شده چیست؟ گفتند: خودش جزای آن است؛ از

استخرجها من وعاء أخيه و لذلك قال إخوه يوسف: إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل يعنون المنطقه فأسرّها يوسف في نفسه و لم يبدها لهم.

7127

حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس التّيسابورىّ العطار رضى الله عنه قال:

حدّثنا علىّ بن محمّد بن قتيبه عن [جذان] حمدان بن سليمان التّيسابورىّ قال:

حدّثنى إبراهيم بن محمّد الهمدانىّ قال:

قلت لأبى الحسن علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام: لأىّ علّه أغرق الله عزّ و جلّ فرعون و قد آمن به و أقرّ بتوحيده قال:

لأنّه آمن عند رؤيه البأس و الإيمان عند رؤيه البأس غير مقبول و ذلك حكم الله تعالى في السّلف و الخلف قال الله عزّ و جلّ: فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنّا به مشركين فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا و قال عزّ و جلّ: يوم يأتى بعض آيات ربك لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا و هكذا فرعون لما اين جهت برادران يوسف گفتند: اگر او دزدى کرده، وى را پيش از اين برادرى بوده که او نيز دزدى کرده بود. در آن حال يوسف واقعه را در قلب خود پنهان داشت و برای ايشان اظهار نکرد.

7127

ابراهيم بن محمد همدانى گوید به حضرت رضا عليه السّلام عرض کردم: چرا خدای تعالی فرعون را غرق کرد، در حالی که ایمان آورد و به توحید اقرار نمود؟ فرمود: ایمان او وقتی بود که عذاب بدید و ایمان در آن گاه مقبول نبود و این است حکم خداوند در سلف و خلف، حق تعالی فرمود: «و آن گاه که شدت عقاب ما را به چشم دیدند گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به همه آنچه شریک خدا گرفتیم کافر شدیم اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و عذاب ما بر آنها هیچ سودی نبخشید» و نیز خدای تعالی فرمود: «روزی که بعضی آیات خدای توبه آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر پيش از آن ایمان نیاورده و یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشند». فرعون نیز چون غرق می شد، گفت: «شهادت می دهم حقا جز کسی که

ص: 128

أدرکه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذي آمنت به بنوا إسرائيل و أنا من المسلمين فقليل له الآن و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين فاليوم ننجيك ببدنك لتكون لمن خلفك آيه و قد كان فرعون من قرنه إلى قدمه في الحديد و قد لبسه على بدنه فلما أغرق ألقاه الله على نحوه من الأرض ببدنه لتكون لمن بعده علامه فيرونه مع تثقله بالحديد على مرتفع من الأرض و سبيل التقييل أن يرسب و لا يرتفع و كان ذلك آيه و علامه و لعله أخرى أغرق الله عزّ و جلّ فرعون و هي أنه استغاث بموسى لما أدرکه الغرق و لم يستغث بالله فأوحى الله عزّ و جلّ إليه يا موسى لم تغث فرعون لأنك لم تخلقه و لو استغاث بي لأغثته.

7138

حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب القرشيّ قال: حدّثنا منصور بن عبد الله الأصفهانيّ الصّوفيّ قال: حدّثني عليّ بن مهرويه القزوينيّ قال: حدّثنا داود بن سليمان الغازي قال: سمعت عليّ بن موسى بن إسرائيل به او ايمان دارند، خدایي نیست و من هم تسليم فرمان او هستم». به او گفتند:

«ایمان آوردی و حال آن که پیش از این معصیت کردی و از مفسدان بودی؟ پس امروز بدن تو را در مکان بلندی اندازیم تا برای آیندگان علامت باشد». فرعون که سر تا پا در آهن بود؛ چون در دریا غرق شد، بدن او را خداوند بر بلندی انداخت تا او را ببینند که با آن همه آهن بر زمین بلندی افتاده در حالی که چیز سنگین در آب فرورود و بر نیاید؛ پس این نشانی باشد. علّت دیگر که خدا او را غرق نمود این که او هنگام غرق شدن به موسی علیه السّلام پناه برد و به خدا استغاثه نکرد، خدا وحی کرد:

یا موسی تو به فریاد او نرسیدی؛ زیرا تو او را خلق نکرده بودی، اگر به من استغاثه می نمود، به فریاد او می رسیدم.

7138

عبد الله بن محمد بن وهاب قرشي گوید:

روایت کرد برای ما منصور بن اصفهانی صوفی از علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان غازی که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که از جدّ گرامی اش جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت

ص: 129

الرّضا عليه السّلام يقول عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد عليهما السّلام في قوله عزّ و جلّ فتبسّم ضاحكا من قولها وقال لَمّا قالت التّملة يا أيّها التّمّل ادخلوا مساكنكم لا يحطمننكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون حملت الرّيح صوت التّملة إلى سليمان عليه السّلام و هو ماّر في الهواء و الرّيح قد حملته فوقف و قال: عليّ بالتّملة فلمّا أتى بها قال: سليمان يا أيّها التّملة أما علمت أنّي نبيّ الله و أنّي لا أظلم أحدا قالت التّملة:

بلى قال سليمان عليه السّلام: فلم حدّرتهم ظلمي فقلت: يا أيّها التّمّل ادخلوا مساكنكم قالت التّملة: خشيت أن [ينظر] ينظروا إلى زينتك فيفتنوا بها فيبعدون عن ذكر الله تعالى ثمّ قالت التّملة: أنت أكبر أم أبوك داود قال سليمان: بل أبي داود قالت التّملة: فلم زيد في حروف اسمك حرف علي حروف اسم أبيك داود قال سليمان:

ما لي بهذا علم قالت التّملة: لأنّ أباك داود عليه السّلام داوى جرحه بودّ فسّمى داود و أنت يا سليمان أرجو أن تلحق بأبيك.

قالت التّملة: هل تدري لم سخرت لك الرّيح من بين سائر المملكه قال مى كرد كه آن جناب در باب قول خداوند «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِنْ قَوْلِهَا» فرمود: هنگامی که ملکه مورچه ها گفت: «ای مورچگان داخل خانه های خود شوید که سليمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند» باد صدای مورچه را به گوش سليمان عليه السّلام رسانید در حالی که باد او را برداشته و در هوا عبور می داد؛ پس بایستاد و فرمود: آن مورچه را نزد من بیاورید؛ چون بیاوردند، فرمود:

ای مورچه! آیا نمی دانی که من نبی خدایم و ظلم نمی کنم؟ مورچه گفت: بلی می دانم! فرمود: پس چرا ایشان را از ظلم من ترسانیدی و گفتی ای مورچگان داخل خانه ها شوید، گفت: ترسیدم که زینت تو را ببینند و فریفته شوند و از خدا دور افتند.

سپس مورچه گفت: یا سليمان تو بزرگ تری یا پدرت داود عليه السّلام؟ گفت: بلکه پدرم داود! مورچه گفت: پس چرا در حروف نام تو حرفی زاید است بر حروف پدر تو؟ سليمان گفت: من به این علم ندارم.

مورچه گفت: برای آن است که پدر تو مداوا نمود جراحت خود را به «وَدّ» - دوستی - پس از آن عدّت داود نامیده شد و تو ای سليمان! امیدوارم که به پدرت ملحق شوی!

مورچه گفت: آیا می دانی که چرا باد را مسخر تو کردند از میان سایر مملکت؟

سليمان: ما لى بهذا علم قالت التَّملة: يعنى عزّ و جلّ بذلك لو سَخَّرت لك جميع المملكه كما سَخَّرت لك هذه الرِّيح لكان زوالها من يدك كزوال الرِّيح فحينئذ تبسم ضاحكا من قولها.

7149

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن على بن أحمد بن أشيم، عن سليمان الجعفرى، عن أبى الحسن الرضا عليه السلام قال: أتدرى لم سمى إسماعيل صادق الوعد؟ قال: قلت: لا أدري، فقال: وعد رجلا فجلس له حولا ينتظره.

71510

حدّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضى الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفى قال: حدّثنا على بن الحسن بن على بن فضال، عن أبيه قال: قلت لأبى الحسن الرضا عليه السلام لم سمى الحواريين الحواريين قال: أمّا عند الناس فإنهم سموا حواريين لأنهم كانوا قصّة ارين يخلّصون الثياب من الوسخ بالغسل و هو گفت: نه. مورچه گفت: خدای عزّ و جلّ آن خواست که اگر تمام مملکت را برای تو مسخّر کنم، چنانچه باد را برای تو مسخّر کردم، هرآینه از چنگ تو بیرون رود و از تو همچو بادی بجهد؛ پس در این وقت سليمان عليه السلام بخندید از گفتار او.

7149

سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از على بن اشيم از سليمان جعفرى از حضرت رضا عليه السلام روايت کرده که فرمود: می دانی که چرا اسماعیل، «صادق الوعد» نامیده شد؟ گفتیم:

نه! فرمود: مردی را وعده داد پس یک سال نشسته، انتظار او می برد.

71510

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعيد کوفى از حسن بن على بن فضال از پدرش روايت می کند که گفت: از على بن موسى الرضا عليهما السلام پرسیدم:

چرا حواريون به این نامیده شدند؟ فرمود:

برای آن که نزد مردم جامه شوی بودند؛ یعنی گذر جامه ها از چرک پاک می کردند و این نام از خبز [نان] حواری یعنی گندم خالص و سپید

ص: 131

اسم مشتق من الخبز الحوار و أمّا عندنا فسمّى الحواريّون الحواريّين لأنّهم كانوا مخلصين في أنفسهم و مخلصين لغيرهم من أوساخ الذنوب بالوعظ و التذكير قال:

فقلت له: فلم سمّى النصارى نصارى قال لأنّهم من قريه اسمها ناصره من بلاد الشام نزلتها مريم و عيسى عليهما السلام بعد رجوعهما من مصر.

716 11

حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله، عن غير واحد عن أبي طاهر بن أبي حمزه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: الطّبائع أربعة فمنهنّ البلغم و هو خصم جدل و منهنّ الدّم و هو عبد زنجی و ربّما قتل العبد سيّده و منهنّ الرّيح و هو ملك يدارى و منهنّ المرّه و هيّات هيّات هي الأرض إذا ارتجّت بما عليها.

717 12

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر قال مشتق است و امّا نزد ما برای آن حواریین نامیده شدند که خالص و پاک می ساختند نفس های خود و دیگران را از چرک های گناهان به وعظ و تذکیر. گفت: گفتم: چرا نصارا به این نامیده شدند؟

فرمود: برای آن که ایشان از دهی ناصره نام، از بلاد شام که مريم و عيسى عليهما السلام آن جا فرود آمدند بعد از آن که از مصر بازگشتند.

716 11

سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از واحد از ابی طاهر بن ابی حمزه روایت کرده که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: طبایع چهارند، بلغم و او خصمی جدل کننده است؛ خون و او عبد است و بسیار باشد که عبد سیّد را بکشد؛ باد او ملکی است و باید به او مدارا کردن؛ و مرّه غالباً سودا امر او است. هیّات! هیّات! او زمین است، هرگاه به لرزه درآید هرچه بر سر اوست بلرزد.

717 12

جعفر بن محمّد بن مسرور از حسین بن محمّد بن عامر از ابو عبد الله سیاری از ابن

ص: 132

حدّثنا أبو عبد الله السّیاری، عن أبي يعقوب البغداديّ قال: قال ابن السّکّیت لأبي الحسن الرّضا عليه السّلام: لماذا بعث الله عزّ وجلّ موسى بن عمران بالعصا و يده البيضاء و آله السّحر و بعث عيسى عليه السّلام بالطّبّ و بعث محمّدا صلّى الله عليه و آله بالكلام و الخطب فقال له أبو الحسن عليه السّلام: إنّ الله تبارك و تعالیّ لمّا بعث موسى عليه السّلام كان الأغلب على أهل عصره السّحر فأتاهم من عند الله عزّ و جلّ بما لم يكن عند القوم و فی وسعهم مثله و بما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجّه عليهم و إنّ الله تبارك و تعالیّ بعث عيسى عليه السّلام فی وقت ظهرت فيه الزّمانات و احتاج النّاس إلى الطّبّ فأتاهم من عند الله عزّ و جلّ بما لم يكن عندهم مثله و بما أحيا لهم الموتی و أبرأ لهم الأكمه و الأبرص بإذن الله تعالیّ و أثبت به الحجّه عليهم و إنّ الله تبارك و تعالیّ بعث محمّدا صلّى الله عليه و آله فی وقت كان الأغلب على أهل عصره الخطب و الكلام و أظنّه قال: و السّعر فأتاهم من كتاب الله عزّ و جلّ و مواعظه و أحكامه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجّه عليهم فقال ابن السّکّیت:

يعقوب بغدادی روایت کرده که گوید: ابن سکیت به حضرت رضا علیه السّلام عرض کرد: به چه سبب خدای عزّ و جلّ موسی علیه السّلام را به ید بیضا و عصا و آلت سحر مبعوث کرد و عیسی را به طب و محمّد صلّى الله علیه و آله را به کلام فصیح و خطبه های بلیغه مبعوث کرد؟ فرمود: خدای عزّ و جلّ چون موسی علیه السّلام را مبعوث کرد، اغلب افعال اهل زمان او جادوگری بود؛ پس از جانب حق تعالیّ چیزی برای آنها آورد که وسع قوم نرسد مثل آن بیاورند و سحر ایشان به آن ابطال نمود، حجّت بر ایشان اثبات کرد. عیسی را در وقتی فرستاد که امراض مزمنه در مردم ظاهر و بسیار شده بود و به طب احتیاج تمام داشتند، پس برای ایشان از جانب خداوند چیزی آورد که مثل آن نزد ایشان نبود، مرده زنده کرد و نابینای مادرزاد را و ابرص را به اذن خدا شفا داد و به آن حجّت بر ایشان ثابت کرد.

و حق تعالیّ محمّد صلّى الله علیه و آله را در وقتی مبعوث ساخت که اغلب افعال اهل عصر او خطبه و سخنوری بود و گمان دارم که فرمود شعر بود. پس آورد برایشان از کتاب خدا و مواعظ و احکام او آن چه باطل کرد به آن قول منکر آن را و حجّت ثابت کرد بر ایشان. ابن سکیت گفت:

تالله ما رأيت مثلك اليوم قطّ فما الحجّه على الخلق اليوم فقال عليه السّلام: العقل يعرف به الصّادق على الله فيصدّقه و الكاذب على الله فيكذّبه فقال ابن السّكّيت هذا والله الجواب.

718 13

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الكوفيّ الهمدانيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام قال: إنّما سمّي أولو العزم أولى العزم لأنّهم كانوا أصحاب الشّرائع و العزائم و ذلك أنّ كلّ نبيّ بعد نوح عليه السّلام كان على شريعته و منهاجه و تابعا لكتابه إلى زمن إبراهيم الخليل عليه السّلام و كلّ نبيّ كان في أيام إبراهيم و بعده كان على شريعته و منهاجه و تابعا لكتابه إلى زمن موسى عليه السّلام و كلّ نبيّ كان في زمن موسى و بعده كان على شريعته و منهاجه و تابعا لكتابه إلى أيام عيسى عليه السّلام و كلّ نبيّ كان في أيام عيسى عليه السّلام و بعده كان على منهاج عيسى و شريعته به خدا قسم مانند شما را در این زمانه ندیدم، پس حجّت بر خلق امروز چیست؟ فرمود: عقل که به آن می شناسی کسی را که بر خدا راست می گوید و او را تصدیق می کنی و به آن می شناسی کسی را که نسبت به خدا دروغ می گوید و او را تکذیب می کنی. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که جواب، همین است.

718 13

علی بن حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود:

«اولو العزم» را «اولو العزم» نامیدند، زیرا ایشان که صاحبان عزایم و شرایع بودند و این از آن جهت است که هر پیغمبری بعد از نوح علیه السّلام بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بودند تا زمان ابراهیم خلیل علیه السّلام و هر پیغمبری که در ایّام ابراهیم و بعد از آن بودند بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بودند تا زمان موسی علیه السّلام و هر پیغمبری که در زمان موسی و بعد از او بودند بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بودند تا ایّام عیسی علیه السّلام و هر نبيّ که در ایّام عیسی علیه السّلام و بعد از آن بودند بر طریقت و شریعت او و تابع کتاب او بودند تا زمان نبيّ ما محمّد صلی الله علیه و آله؛ پس این پنج نفر اولو العزم و فاضل ترین انبیاء هستند و شریعت

ص: 134

و تابعا لكتابه إلى زمن نبينا محمد صلى الله عليه وآله فهؤلاء الخمسة أولو العزم فهم أفضل الأنبياء والرسل عليهم السلام و شريعته محمد صلى الله عليه وآله لا تتسخ إلى يوم القيامة و لا نبى بعده إلى يوم القيامة فمن ادعى بعده نبوه أو أتى بعد القرآن بكتاب فدمه مباح لكل من سمع ذلك منه.

719 14

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه أبي النصر محمد بن مسعود العياشي قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال قال: حدثنا محمد بن الوليد، عن العباس بن هلال، عن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه محمد، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خمس لا أدهن حتى الممات الأكل على الحضيض مع العبيد و ركوبى الحمار مؤكفا و حلبى العنز بیدی و لبس الصوف و التسليم على الصبيان ليكون سنه من بعدى.

محمد صلى الله عليه وآله منسوخ نمی گردد و پیغمبری بعد از او تا روز قیامت نیست؛ پس هرکه بعد از او نبوتی ادعا کند یا کتابی بعد از قرآن بیاورد خون او مباح است برای هرکس که این ادعا را از او بشنود.

719 14

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن مسعود از پدرش ابی النصر محمد بن مسعود عیاشی از علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن ولید از عباس بن هلال از علی بن موسی علیه السلام از پدرش موسی علیه السلام از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش محمد علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت است که من آنها را تا هنگام مردن ترک نکنم؛ غذا خوردن با غلامان روی زمین، سوار شدن بر حمار پالان دار و دوشیدن بز به دست خود و پوشیدن لباس پشمینه و سلام کردن بر کودکان، این پنج خصلت را ترک نکنم تا بعد از من سنت شود.

ص: 135

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال: حدَّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن أمير المؤمنين عليه السلام: كيف مال الناس عنه إلى غيره وقد عرفوا فضله وسابقته ومكانه من رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال: إنَّما مالوا عنه إلى غيره وقد عرفوا فضله لأنَّه قد كان قتل من آبائهم وأجدادهم وإخوانهم وأعمامهم وأخوالهم وأقربائهم المحاذين لله ولرسوله عددا كثيرا، فكان حقدهم عليه لذلك في قلوبهم فلم يحبوا أن يتولَّى عليهم، ولم يكن في قلوبهم على غيره مثل ذلك، لأنَّه لم يكن له في الجهاد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله مثل ما كان له، فلذلك عدلوا عنه و مالوا إلى سواه.

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبو سعيد الحسين 720 15

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

چگونه مردم از امیر المؤمنین علیه السلام اعراض کردند و حال آن که فضل و سابقه و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند؟ فرمود: آری مردم اعراض کردند از او و حال آن که فضل او را می شناختند از این جهت بود که آن جناب بسیاری از پدران و اجداد و برادران و عموها و دایی ها و خویشاوندان ایشان را که با خدا و رسول مخالف بودند، کشته بود، از این رو کینه علی در قلب هایشان بود و دوست نداشتند که او بر آنها ولایت داشته باشد، و به غیر علی کینه ای نداشتند، زیرا برای جهاد علی در مقابل رسول خدا ماندی نبود، از این جهت بود که از او اعراض کرده و به غیر او مایل شدند.

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی روایت کرده و می گوید: روایت کرد برای ما

بن علیّ العدویّ قال: حدّثنا الهیثم بن عبد الله الرّمائی قال: سألت علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام فقلت له: یا ابن رسول الله أخبرنی عن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام لم لم یجاهد أعداءه خمساً وعشرین سنة بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله ثمّ جاهد فی ایّام ولایتیه فقال: لأنّه اقتدی برسول الله صلّی الله علیه و آله فی ترکة جهاد المشرکین بمکّه بعد التّبوّه ثلاث عشره سنة و بالمدينة تسعه عشر شهراً و ذلك لقلّه أعرانهم، و كذلك علیّ علیه السّلام ترک مجاهدته أعدائه لقلّه أعرانهم، فلما لم تبطل نبوّه رسول الله صلّی الله علیه و آله مع ترکة الجهاد ثلاث عشره سنة و تسعه عشر شهراً، فکذلك لم تبطل إمامه علیّ مع ترکة الجهاد خمساً وعشرین سنة، إذا كانت العلّه المانع لهما واحده.

722 17

حدّثنا علیّ بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ رضی الله عنه قال:

حدّثنا أبی عن جدّی أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن أبی یعقوب البلخیّ قال: سألت ابو سعید حسین بن علیّ عدوی از هیثم بن عبد الله رمانی که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! بگو به من که علی بن ابی طالب علیه السّلام چرا با دشمنان خود بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در بیست و پنج سال جهاد نکرد و بعد از آن در ایّام ولایت خود جهاد نمود؟ فرمود: زیرا او به رسول خدا صلّی الله علیه و آله اقتدا کرد که او با مشرکان در مکه سیزده سال و در مدینه نوزده ماه جهاد نمود و این به جهت کمی انصار و اعوان بود و علی علیه السّلام نیز به جهت کمی یاوران جهاد را ترک کرد، پس چنان چه نبوّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله با ترک جهاد سیزده سال و نوزده ماه باطل نشد؛ امامت علی علیه السّلام نیز با ترک جهاد بیست و پنج سال باطل نشود، زیرا که مانع جهاد برای هردو بزرگوار یکسان است.

722 17

علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی گوید: پدرم از جدم ابی عبد الله برقی از محمد بن عیسی از محمد بن یعقوب بلخی روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: به چه علت امامت در فرزندان

ص: 137

أبا الحسن الرضا عليه السلام فقلت له: لأئى عله صارت الإمامه فى ولد الحسين عليه السلام دون ولد الحسن عليه السلام فقال: لأن الله عز و
جل جعلها فى ولد الحسين عليه السلام و لم يجعلها فى ولد الحسن و الله لا يسئل عما يفعل.

723 18

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنى سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى عن درست عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبى الحسن
عليه السلام قال: دخل رسول الله صلّى الله عليه و آله على عائشه و قد وضعت قمقمتهما على الشّمس فقال: يا حميراء ما هذا قالت أغسل
رأسى و جسدى قال لا تعودى فإنه يورث البرص.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: أبو الحسن صاحب هذا الحديث يجوز أن يكون الرضا، و يجوز أن يكون موسى بن جعفر عليهما السلام
لأن إبراهيم بن عبد الحميد قد لقيهما جميعا و هذا الحديث من المراسيل.

حسين عليه السلام استقرار یافت نه فرزندان حسن عليه السلام؟ فرمود: زیرا خدای تعالی امامت را در فرزندان حسین علیه السلام نهاد نه
فرزندان حسن علیه السلام و حق تعالی از آن چه کند سؤال نشود.

723 18

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عيسى از ابراهيم بن عبد الحميد که گفت: حضرت رضا عليه السلام فرمود: رسول خدا
صلّى الله عليه و آله بر عايشه وارد شد؛ در حالتى که او ظرف آب خود را در آفتاب گذاشته بود، فرمود: يا حميراء! اين ظرف چیست؟ گفت: مى
خواهم سر و تن خود را بشویم. فرمود: ديگر اين کار را نکن زیرا که اين کار موجب بيمارى برص و پيسى شود.

مصنّف گوید: ابو الحسن صاحب اين حديث مى تواند امام رضا عليه السلام باشد و مى تواند امام موسى عليه السلام؛ زیرا راوى که ابراهيم
است به هردو برخورد کرده است و اين حديث از مرسله است.

ص: 138

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی اللہ عنہ قال: أخبرنا أبي، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن النضر قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن القوم يكونون في السفر فيموت منهم ميت و معهم جنب و معهم ماء قليل قدر ما يكتفي أحدهما به أيهما يبدأ به قال يغتسل الجنب و يترك الميت لأن هذا فريضة و هذا سنه.

725 20

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن النضر قال: قلت للرّضا عليه السلام: ما العله في التّكبير على الميت خمس تكبيرات قال رووا أنّها اشتقت من خمس صلوات فقال:

هذا ظاهر الحديث فأما في وجه آخر فإنّ الله عزّ و جلّ قد فرض على العباد خمس فرائض الصّلاه و الزّكاه و الصّيام و الحجّ و الولاية فجعل للميت من كلّ فريضة تكبيره 724 19

حسين بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما احمد بن عیسی از حسین بن نصر که گفت: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم از جماعتی که در سفر باشند و از ایشان یکی بمیرد و با ایشان جنبی باشد و اندک آب با ایشان یافت شود که یکی از آن دو را کفایت کند، به کدام ابتدا کنند؟ فرمود: جنب غسل کند و میت رها شود؛ زیرا غسل جنب، فريضة و غسل میت، سنت است.

725 20

محمد بن حسن بن احمد بن وليد رضی اللہ عنہ گوید:

محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از حسن بن نصر روایت کرده که گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: علت این که بر میت پنج تکبیر گفته می شود چیست؟ عرض کردم: روایت کرده اند که آن مشتق است از پنج نماز. فرمود: این ظاهر حدیث است و اما وجه دیگر این است که خدای عزّ و جلّ بر بندگان پنج فريضة واجب کرده است؛ نماز و زکات و روزه و حج و ولایت؛ پس برای میت از هر فريضة یک تکبیر گفته می شود؛ هر که ولایت

ص: 139

واحدہ فمن قبل الولاية كبر خمسا و من لم يقبل الولاية كبر أربعا فمن أجل ذلك تكبرون خمسا و من خالفكم يكبر أربعا.

726 21

حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسديّ، عن سهل بن زياد الأدميّ، عن جعفر بن عثمان الدارميّ، عن سليمان بن جعفر قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السّلام عن التّلبيه وعلّتها فقال إنّ النّاس إذا أحرّموا ناداهم اللّٰه عزّ و جلّ فقال: عبادي وإمائي لأحرمنكم على النّار كما أحرمتم لي فيقولون لبيك اللّٰهم لبيك إجابة لله عزّ و جلّ على ندائه إيّاهم.

727 22

حدّثنا أبي رحمه اللّٰه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن عليه السّلام قال: قلت له: عن كم تجزى البدنه قال: عن نفس واحدہ قلت: فالبقره؟ قال: تجزى عن خمسہ إذا كانوا يأكلون پیذیرفت، پنج تکبیر و هرکه پیذیرفت، چهار تکبیر از پنج تکبیر گفته شود، از این جهت است که شما شیعیان در نماز میّت پنج تکبیر گوید و مخالفین شما چهار تکبیر گویند.

726 21

علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقاق گوید: ... سلیمان بن جعفر گوید: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم از لیبیک گفتن در حال احرام و علّت آن؟ فرمود: مردم هرگاه احرام بستند، خدای تعالی ایشان را بخواند و بگوید: بندگان و کنیزان من هرآینه حرام گردانم بر شما آتش را چنان که شما احرام بستید از برای من. پس بندگان خدا بگویند: «لبيك اللهم لبيك»؛ این در جواب خدای عزّ و جلّ است که ایشان را می خواند.

727 22

حسین بن خالد گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: چون حاجیان یک شتر قربانی کنند از چند کس کفایت کند؟ فرمود: از یک نفس. عرض کردم: گاو چه؟ فرمود: آن از پنج کس بس باشد، هرگاه این پنج نفر شریک خرج بوده و از یک سفره غذا بخورند. عرض

ص: 140

على مائده واحده قلت كيف صارت البدنه لا تجزى إلا عن واحده و البقره تجزى عن خمسه قال: لأن البدنه لم تكن فيها من العله ما كان فى البقره إن الذين أمروا قوم موسى عليه السلام بعباده العجل كانوا خمسه أنفس و كانوا أهل بيت يأكلون على خوان واحد و هم أذنيه و أخوه مبذويه و ابن أخيه و ابنته و امرأته هم الذين أمروا بعباده العجل و هم الذين ذبحوا البقره التى أمر الله تبارك و تعالى بذبحها.

728 23

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: لأبى شىء صار الحاج لا يكتب عليه ذنب أربعة أشهر قال: لأن الله تعالى أباح للمشركين الحرم أربعة أشهر إذ يقول فسيحوا فى الأرض أربعة أشهر فمن ثم وهب لمن حج من المؤمنين البيت الذنوب أربعة أشهر.

کردم: چگونه است که شتر بیشتر از یک کس را کفایت نکند و گاو از پنج کس بس است؟ فرمود: به جهت این که در شتر علتی است که در گاو نیست، زیرا کسانی که قوم موسی را به گوساله پرستیدن امر کردند، پنج کس بودند و در یک سفره غذا می خوردند و ایشان اذینونه و برادرش مبذونه و پسر برادرش و دخترش و زنش بودند و ایشان بودند که به گوساله پرستیدن امر کرده و گاو را که خدا به ذبح آن امر کرده بود ذبح کردند.

728 23

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از حسین بن خالد که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برای چه حاجیان را تا چهار ماه گناه نوشته نشود؟ فرمود: زیرا خداوند مهلت داد مشرکین را در چهار ماه حرام، چه خدای تعالی می فرماید: «ای مشرکان! سیر کنید در زمین و هر جا که خواهید بروید» پس به همین جهت هر که از مؤمنین حج بگذارد تا چهار ماه گناهایش بخشوده می شود.

ص: 141

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن محمد بن معروف، عن أخيه عمر، عن جعفر بن عيينه، عن أبي الحسن عليه السلام قال: إنَّ عليًّا عليه السلام لم يبت بمكَّه بعد إذ هاجر منها حتَّى قبضه الله عزَّ وجلَّ إليه قال: قلت له: و لم ذاك؟ قال: كان يكره أن يبيت بأرض قد هاجر منها و كان يصلِّي العصر و يخرج منها و يبيت بغيرها.

730 25

حدَّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه قال:

حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن مهر السنَّه كيف صار خمس مائه درهم فقال إنَّ الله تبارك و تعالی أوجب علی نفسه أن لا یكثِّره مؤمن مائه تكبيره و یحمِّده مائه تحمیده و یسبِّحه مائه تسبیحه و یهلِّله مائه تهلیله و یصلِّي علی محمد و آله مائه مرَّه ثمَّ یقول اللهمَّ زوّجنی من الحور 729 24

احمد بن ادريس از جعفر بن عيينه از حضرت رضا عليه السلام روايت کرده که آن جناب فرمود: علی عليه السلام بعد از آن که از مکه مهاجرت نمود، شب در مکه نمی ماند تا زمانی که خدای او را نزد خود برد. راوی گوید، عرض کردم: این از چه جهت بود؟ فرمود: خوش نمی داشت که شب بماند در زمینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن مهاجرت کرده است و چون نماز عصر می کرد، بیرون می رفت از آن جا و به جای دیگر شب به سر می برد.

730 25

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: چگونه مهر السنَّه پانصد درهم شد؟ فرمود: خدای تعالی واجب ساخته بر خود که هر مؤمنی که صد تکبیر گوید و صد تحمید و صد تسبیح و صد تهلیل و صلوات فرستد بر محمد و آل او صد بار، پس بگوید: «اللهمَّ زوّجنی بحور العین» او را خدای تعالی تزویج کند حوری از جنّت و آن را مهر او

ص: 142

العین إلا زوجه الله حوراء من الجنه و جعل ذلك مهرها فمن ثم أوحى الله عز و جل إلى نبيّه صلى الله عليه و آله أن يسنّ مهر المؤمنات خمسمائه درهم ففعل ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله.

731 26

حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي نصر، عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: جعلت فداك كيف صار مهر النساء خمسمائه درهم اثنتي عشرة أوقيه و نش قال: إن الله عز و جل أوجب على نفسه ألا يكبره مؤمن مائه تكبيره و يسبّحه مائه تسبيحه و يحمّده مائه تحميده و يهلّله مائه تهليله و يصلّي على النبيّ صلى الله عليه و آله مائه مرّه ثم يقول اللهمّ زوّجني من الحور العين إلا زوجه الله حوراء فمن ثم جعل مهر النساء خمسمائه درهم و أيما مؤمن خطب إلى أخيه حرمة و بذل له خمسمائه درهم و لم يزوجه فقد عقّه و استحق من الله عز و جلّ ألا يزوجه حوراء.

کند. از این جهت است که حق تعالی به پیغمبر خود وحی کرد که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنّت سازد و آن حضرت چنان کرد.

731 26

حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از ابن ابی نصر از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: فدای تو شوم! چگونه مهر زنان پانصد درهم گردید که دوازده اوقیه و نصف اوقیه می شود؟ فرمود: زیرا خدا واجب ساخته بر خود که تکبیر نگوید مؤمنی مگر صد بار و تسبیح نکند خدا را مگر صد بار و حمد نگوید مگر صد بار و تهلیل نگوید مگر صد بار و صلوات بر محمد و آل محمد صد بار، سپس نگوید: «اللهم زوّجني بحور العين» مگر خدا حورالعین تزویج او کند؛ از آن جهت مهر زنان پانصد درهم شد و هر مؤمنی از برادر خود زنی را خواستگاری کند و بخواهد پانصد درهم مهر او کند و او را تزویج نکند، او را آزرده است و شایسته است که خدا برای او حورالعین تزویج نکند.

ص: 143

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانیّ، عن علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضّال، عن أبيه قال: سألت الرّضا علیه السّلام عن العله التي من أجلها لا تحلّ المطلّقه للعدّه لزوجها حتّى تنكح زوجا غيره فقال: إنّ اللّٰه تبارک و تعالیٰ إنّما أذن فی الطّلاق مرّتين فقال عزّ و جلّ الطّلاق مرّتان فإمساک بمعروفٍ أو تسريحٍ بإحسانٍ یعنی فی التّطليقه الثالثه و لدخوله فيما کره اللّٰه عزّ و جلّ له من الطّلاق الثالث حرّمها اللّٰه عليه فلا تحلّ له من بعد حتّى تنكح زوجا غيره لئلاّ یوقع النّاس الاستخفاف بالطّلاق و لا تضارّ النّساء.

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه قال:

حدّثنا محمّد بن یحیی العطار، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن جعفر بن محمّد الأشعریّ، عن أبيه قال: سألت أبا الحسن 732 27

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم:

چه علت دارد که حلال نمی شود مطلقه به طلاق عدّه برای شوهرش مگر آن که به غیر او شوهر کند؟ فرمود: جز این نیست که خدا در طلاق دوبار اذن داده است و در مرتبه سوم یا او را نگه دارد و با یکدیگر سازش داشته باشد، یا او را طلاق دهد که دیگر نتواند بگیرد و چون در طلاق سوم که خدا آن را ناخوش دارد، داخل شود پس بر وی حرام شود تا شوهری دیگر کند و این از آن جهت است که مردم استخفاف نکنند طلاق را و به زنان ضرر نرسانند.

محمد اشعری گوید: از حضرت رضا علیه السّلام درباره تزویج زنانی که سه طلاقه هستند سؤال کردم. فرمود: سه طلاقه کردن زنان، آنها را به غیر شما حلال نمی کند و طلاق دادن

الرّضا عليه السّلام عن تزويج المطلّقات ثلاثا فقال لى إنّ طلاقكم الثّلاث لا يحلّ لغيركم و طلاقهم يحلّ لكم لأنكم لا ترون الثّلاث شيئا و هم يوجبونها.

734 29

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن أبيه قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام فقلت له: لم كتّى النّبىّ صلّى الله عليه وآله بأبى القاسم فقال: لأنّه كان له ابن يقال له قاسم فكتّى به قال: فقلت له:

يا ابن رسول الله فهل ترانى أهلا للزياده فقال: نعم أما علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال:

أنا و عليّ أبوا هذه الأّمّه قلت: بلى قال:

أما علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أب لجميع أّمته و عليّ عليه السّلام منهم قلت: بلى قال: أما علمت أنّ عليّا عليه السّلام قاسم الجنّه و النّار قلت: بلى قال: فقيل له: أبو القاسم لأنّه أبو قسيم الجنّه و النّار فقلت له و ما معنى ذلك قال: إنّ شفقه النّبىّ صلّى الله عليه وآله و آله على أّمته شفقه الآباء على الأولاد و أفضل أّمته عليّ عليه السّلام و من بعده مخالفين زنان را برای شما حلال می کند، به این علت که شما سه طلاقه را سبب حرمت نمی دانید ولی ایشان آن را سبب حرمت می دانند.

734 29

حسن بن علی بن فضال از پدرش گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: چرا کنیه رسول خدا صلّى الله عليه وآله ابو القاسم بود؟ فرمود: برای آن که او را پسری بود قاسم نام، پس به ابی القاسم مکنی شد. گفتم: یا بن رسول الله! آیا مرا شایسته زیاده از این می دانی؟ فرمود: آری! آیا نمی دانی که رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: من و علی پدران این امتیم. عرض کردم: بلی! فرمود: آیا نمی دانی که علی علیه السّلام مقسّم بهشت و جهنم است. عرض کردم: بلی! فرمود: به این سبب آن حضرت به ابو القاسم مکنی شد؛ زیرا که او پدر تقسیم کننده بهشت و جهنم است. گفتم: معنی این چیست؟ فرمود: شفقت پیغمبر صلّى الله عليه وآله بر امت او مانند شفقت پدران است بر فرزندان، و افضل امت او علی علیه السّلام است. بعد از آن حضرت شفقت علی علیه السّلام بر امت چون شفقت پیغمبر صلّى الله عليه وآله و آله است؛ زیرا که وصی و خلیفه او است و امام بعد از او

ص: 145

شفقه علی علیه السلام علیهم کشفقته صلی الله علیه و آله لأنه وصیّه و خلیفته و الإمام بعده فلذلك قال:

أنا و علیّ أبوا هذه الأّمّه و صعد النّبیّ صلی الله علیه و آله المنبر فقال: من ترک دینا أو ضیاعا فعلیّ و إلیّ و من ترک مالا فلورثته فصار بذلك أولى بهم من آبائهم و أمّهاتهم و أولى بهم بأنفسهم و كذلك أمير المؤمنین علیه السلام بعده جرى ذلك له مثل ما جرى لرسول الله صلی الله علیه و آله.

735 30

حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشیّ قال: حدّثنی أبی، عن أحمد بن علیّ الأنصاریّ، عن أبی الصّلت الهرویّ قال: قال المأمون یوما للرّضا علیه السلام: یا ابا الحسن أخبرنی عن جدّک أمير المؤمنین بأیّ وجه هو قسیم الجنّه و التّار و بأیّ معنی فقد کثر فکری فی ذلك فقال له الرّضا علیه السلام: یا أمير المؤمنین ألم تر و عن أبیک، عن آبائه، عن عبد الله بن عباس أنّه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: حبّ علیّ ایمان و بغضه کفر؟ فقال: بلی فقال الرّضا علیه السلام: فقسّمه الجنّه و التّار إذا کانت است. از این جهت فرمود: من و علی، پدران این امتیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر شد و فرمود: کسی که قرضی یا عیالی داشته باشد، قرضش را باید من ادا کنم و عیالش را من باید نفقه دهم و هرکس که مال واگذاشته باشد، مال وارث اوست، پس از این جهت پیغمبر به مؤمنین از خودشان و پدران و مادرانشان سزاوارتر است و چنین است امام علی علیه السلام بعد از پیغمبر که از برای آن جناب جریان یافت آنچه از برای پیغمبر جریان یافته بود.

735 30

تمیم بن عبد الله قرشی به اسناد خود از ابو الصّلت هروی گفت: مأمون روزی به امام رضا علیه السلام گفت: یا ابا الحسن با من بگو جد تو علی بر چه وجهی قسیم جنّت و نار است و به چه معنی است، زیرا فکر من در این باب بسیار شده. امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین آیا تو روایت نکرده ای از پدرت از پدرانش از عبد الله بن عباس که گفت: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می گفت: حبّ علی ایمان است و بغض او کفر؟ گفت: بلی! امام رضا علیه السلام فرمود: پس چون قسمت جنّت و نار بر محبّت و عداوت او بود، پس او قسیم جنّت

ص: 146

على حبه و بغضه فهو قسيم الجنة و النار فقال المأمون لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن أشهد أنك وارث علم رسول الله صلى الله عليه و آله قال أبو الصّلت الهروي: فلما انصرف الرضا عليه السلام إلى منزله أتته فقلت له: يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله ما أحسن ما أجبت به أمير المؤمنين فقال الرضا عليه السلام: يا أبا الصّلت إنما كلمته من حيث هو و لقد سمعت أبي يحدث عن آبائه عن عليّ عليه السلام أنّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا عليّ أنت قسيم الجنة يوم القيامة تقول للنار هذا لي و هذا لك.

736 31

حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن أمير المؤمنين عليه السلام لم لم يسترجع فدك لِمَا ولي أمر النَّاس فقال:

لأنّ أهل بيت إذا و لانا الله عزّ و جلّ لا يأخذ لنا حقوقنا ممّن ظلمنا إلّا هو و نحن أولياء المؤمنين إنّما نحكم لهم و نأخذ لهم حقوقهم ممّن يظلمهم و لا نأخذ لأنفسنا.

و نار است. مأمون گفت: مرا خدا بعد از تو باقی ندارد، گواهی می دهم که تو وارث علم رسول خدایی صلی الله علیه و آله. ابو الصّلت گفت: چون امام رضا علیه السلام به خانه بازگشت نزد او آمدم و به او گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چه خوب او را جواب دادی؟ گفت: یا ابا الصّلت! با او سخن از آن جا کردم که او بود؛ یعنی سخن مناسب اعتقاد و رأی او گفتم. من از پدرم شنیدم که از پدران خود حدیث می کرد از علی علیه السلام که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! تو قسیم جنت و ناری، روز قیامت می گویی یا نار، این مرا و این تورا.

736 31

احمد بن حسن قطان به اسناد خود از علی بن فضال روایت می کند از پدرش که گفت، از ابو الحسن رضا علیه السلام پرسیدم چرا امیر المؤمنین علیه السلام فدک را باز پس نگرفت وقتی که والی شد بر مردمان؟ فرمود: زیرا که ما اهل بیته هستیم که خدای عزّ و جلّ بر ما والی است یا ما را والی ساخته است، حقوق ما را از ظالم بر ما جز او نستاند و ما اولیای مؤمنانیم، حکم از برای ایشان کنیم و حقوق ایشان از ظالم بر ایشان بازستانیم اما برای خود بازستانیم.

ص: 147

وقد أخرجت لذلك علل في كتاب علل الشرائع و الأحكام و الأسباب، و اقتصرت في هذا الكتاب على ما روى فيه عن الرضا عليه السلام.

737 32

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني القاسم بن إسماعيل أبي ذكوان قال: سمعت إبراهيم بن العباس يحدث عن الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عليهما السلام إنّ رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام: ما بال القرآن لا يزداد عند النّشر و الدّراسه إلاّ غضاضه فقال: لأنّ الله لم ينزله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو في كلّ زمان جديد و عند كلّ قوم غضّ إلى يوم القيامة.

738 33

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني محمد بن موسى بن نصر الرّازيّ قال: حدّثني أبي قال: سئل و من دلايليّ از برای این در کتاب علل الشرائع بیرون آورده ام و در این کتاب فقط اختصار کردم به آن چه از حضرت رضا عليه السلام مروی است.

737 32

حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه است که قرآن هر چند به روزگار آن خوانده می شود همان تازگی از او برجاست و می افزاید؟ فرمود: زیرا خداوند آن را نه برای زمانی معین کرده و نه برای مردمی معین؛ بلکه برای همه زمان ها و همه مردمان قرار داده؛ پس او همه زمانی و نزد همه قومی تازه است و مکرر نمی شود تا روز قیامت.

738 33

راوی گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «اصحاب من چون ستارگان آسمانند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می یابید» و نیز قول او «اصحاب

ص: 148

الرّضا عليه السّلام عن قول النّبيّ صلّى الله عليه وآله أصحابي كالنّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم و عن قوله عليه السّلام دعوا لي أصحابي فقال عليه السّلام: هذا صحيح يريد من لم يغيّر بعده و لم يبدّل قيل و كيف يعلم أنّهم قد غيّرُوا أو بدّلُوا قال: لمّا يروونه من أنّه صلّى الله عليه وآله قال: ليذادنّ رجال من أصحابي يوم القيامة، عن حوضي كما تذاذ غرائب الإبل، عن الماء فأقول يا ربّ أصحابي أصحابي فيقال لي:

إنّك لا تدري ما أحدثوا بعدك فيؤخذ بهم ذات السّمال فأقول بعدا لهم و سحقا لهم أفترى هذا لمن لم يغيّر و لم يبدّل.

739 34

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أحمد بن محمّد بن إسحاق الطالقانيّ قال: حدّثني أبي قال:

حلف رجل بخراسان بالطلاق أنّ معاويه ليس من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله أيّام كان الرّضا عليه السّلام بها فأفتى الفقهاء بطلاقها فسئل الرّضا عليه السّلام فأفتى أنّها لا تطلق فكتب الفقهاء رقعه و أنفذوها إليه و قالوا له من من را به من واگذاريد؟ امام عليه السّلام فرمود: این صحیح است؛ اما کسانی را اراده کرده که بعد از او تغییر و تبدیل [در دین] نداده باشند. گفتند:

چسان بدانیم که تغییر کرده اند یا نه؟ فرمود: از آن جهت که نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: مردانی از اصحاب من روز قیامت از حوض رانده شوند، چنانچه شتران غریب را از آب می رانند. پس می گویم:

یا رب اینان اصحاب منند. گفته می شود: تو ندانی بعد از تو چه احداث کردند؟ پس ایشان را بگیرند و به جانب چپ بکشند. پس من بگویم:

«خدایا برایشان آتش باد!» چه گمان می بری، آیا این حال کسی است که تغییر و تبدیل نداده باشد.

739 34

ابن اسحاق طالقانی گوید: مردی در خراسان به طلاق قسم خورده بود که معاویه از اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله نیست در آن ایّام که حضرت رضا علیه السّلام در خراسان بود؛ پس فقها فتوی داده بودند که زن او مطلقه است. پس آن مسئله از امام رضا علیه السّلام پرسیدند؛ فتوی داد که زن مطلقه نیست. فقها رقعه به خدمت او نوشته فرستادند: از کجا گفتی یا بن رسول الله که مطلقه نیست؟ در رقعه ایشان نوشت که از

ص: 149

أين؟ قلت: يا ابن رسول الله إنها لم تطلق فوقع عليه السلام في رقعتهم قلت: هذا من روايتكم عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لمسلمه يوم الفتح: وقد كثروا عليه أنتم خير وأصحابي خير ولا هجره بعد الفتح فأمطل الهجره ولم يجعل هؤلاء أصحابا له قال: فرجعوا إلى قوله.

740 35

حدَّثنا محمد بن يحيى الصَّوْلِيَّ قال:

حدَّثنا عون بن محمد قال: حدَّثنا سهل بن القاسم قال: سمع الرضا عليه السلام عن بعض أصحابه يقول: لعن الله من حارب أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: قل إلا من تاب وأصلح ثم قال: ذنب من تخلف عنه ولم [يبت] أعظم من ذنب من قاتله ثم تاب.

روایت شما گفتم که از ابو سعید خدری روایت کرده اید: رسول الله صلى الله عليه وآله با مسلمانان بعد از فتح مکه گفت در حالی ایشان بر او مجتمع و انبوه شده بودند: شما خیرید و اصحاب من خیرند و بعد از فتح هجرت نیست؛ پس هجرت را باطل کرد و ایشان را اصحاب خود نساخت. پس فقها قول آن حضرت را قبول کردند.

740 35

و به اسناد او سهل بن القاسم گفت: امام رضا علیه السلام شنید از اصحاب که می گفتند: لعنت خدا بر آنان که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگیدند.

با او فرمود: بگو مگر آنان که توبه کردند و اصلاح شدند. بعد از آن فرمود: گناه آنان که تخلف از او نمودند و توبه نکردند بزرگ تر است از گناه آنان که جنگ کردند با او، بعد از آن توبه کردند.

ص: 150

باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه السلام

إلى محمد بن سنان فی جواب مسائله

فی العلل

1 741 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَاجِيلُوهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكْتَبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّحَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْمَجَاوِرُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ

33- در ذکر آنچه امام رضا علیه السلام به محمد بن سنان نوشته است در جواب سؤالات او از علل اشياء و احكام

در ذکر آنچه امام رضا علیه السلام به محمد

بن سنان نوشته است در جواب

سؤالات او از علل اشياء و احكام

1

741

محمد بن ماجيلويه روايت کرد از عموی خود محمد بن ابی القاسم که گفت: روايت کرد برای ما محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان و نیز علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب روايت کردند از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل از علی بن عباس که گفت: روايت کرد برای ما قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان و روايت کرد برای ما علی بن احمد بن عبد الله برقی و علی بن عیسی مجاور در مسجد کوفه و ابو جعفر محمد بن موسی برقی در ری،

ص: 151

موسی البرقیّ بالرّیّ رحمهم الله قالوا:

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن محمّد بن سنان أنّ علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام كتب إليه في جواب مسأله:

علّه غسل الجنابه التّظافه و تطهير الإنسان نفسه ممّا أصاب من أذاه و تطهير سائر جسده لأنّ الجنابه خارجه من كلّ جسده فلذلك وجب عليه تطهير جسده كلّّه.

وعلّه التّخفيف في البول و الغائط لأنّه أكثر و أدوم من الجنابه فرضی فيه بالوضوء لكثرة و مشقّته و مجيئه بغير إرادة منهم و لا شهوه و الجنابه لا تكون إلاّ باستلذاذ منهم و الإكراه لأنفسهم.

وعلّه غسل العیدین و الجمععه و غیر ذلك من الأغسال لما فيه من تعظیم العبد ربّه و استقباله الکریم الجلیل و طلب المغفره لذنوبه و لیكون لهم يوم عيد معروف یجتمعون فيه علی ذکر الله تعالی فجعل فيه الغسل تعظیما لذلك اليوم و تفضیلا له علی سائر الأيام و زیاده فی التّوافل و العباده و لتكون تلك طهاره له من الجمععه إلى الجمععه.

که گفتند: روایت کرد برای ما محمد بن علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان که گفت: ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در جواب مسایل او نوشته است:

علّت غسل جنابت نظافت است و پاک شدن از آن چه او را رسیده است از ناخوشی. و تطهیر تمام تن از آن است که جنابت از همه تن برمی آید، از این جهت واجب شده تطهیر همه تن.

وعلّت تخفیف در بول و غایت آن است که آن از جنابت بیشتر است، پس به خاطر بیشتر بودن و مشقّت آن به وضو اکتفا شد؛ زیرا غیر ارادی و بدون لذّت است اما جنابت از راه لذّتی است که می جویند و خود را به آن به زحمت می دارند.

علّت غسل عید و جمععه و غیر آن از غسل ها آن است که در آن تعظیم پروردگار است و روی آوردن به حضرت کریم جلیل و مغفرت خواستن برای گناهان و برای آن که برای مردم عیدی معروف باشد و در او مجتمع شوند بر ذکر خدای تعالی؛ پس غسل معین شد برای تعظیم آن روز و تفضیل او بر دیگر روزها و زیادتی نوافل و عبادت و تا آن طهارتی باشد او را، از جمععه تا جمععه.

وَعَلَّه غَسَلَ الْمَيِّتَ أَنَّهُ يَغْسَلُ لِأَنَّهُ يَطَهَّرُ وَيَنْظِفُ مِنْ أَدْنَسِ أَمْرَاضِهِ وَمَا أَصَابَهُ مِنْ صَنُوفِ عِلَلِهِ لِأَنَّهُ يَلْقَى الْمَلَائِكَةَ وَيَبَاشِرُ أَهْلَ الْآخِرَةِ فَيَسْتَحِبُّ إِذَا وَرَدَ عَلَى اللَّهِ وَلَقِيَ أَهْلَ الطَّهَارَةِ وَيَمَاسُونَهُ وَيَمَاسَهُمْ أَنْ يَكُونَ طَاهِرًا نَظِيفًا مَوْجَّهًا بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِيَطْلُبَ بِهِ وَيَشْفَعَ لَهُ.

وَعَلَّه أُخْرَى أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْهُ الْمَنِيُّ الَّذِي مِنْهُ خَلِقُ فَيَجْنِبُ فَيَكُونُ غَسَلُهُ لَهُ.

وَعَلَّه اغْتِسَالُ مَنْ غَسَلَهُ أَوْ مَسَّهُ فَطَهَّرَهُ لَمَّا أَصَابَهُ مِنْ نَضْحِ الْمَيِّتِ لِأَنَّ الْمَيِّتَ إِذَا خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْهُ بَقِيَ أَكْثَرُ أَفْتِهِ فَلِذَلِكَ يَتَطَهَّرُ مِنْهُ وَيَطَهَّرُ.

وَعَلَّه الْوَضُوءُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ غَسَلُ الْوَجْهِ وَالذَّرَاعَيْنِ وَمَسْحُ الرَّأْسِ وَالرَّجْلَيْنِ فَلِقِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتِقْبَالِهِ إِيَّاهُ بِجَوَارِحِهِ الطَّاهِرَةِ وَمَلَاقَاتِهِ بِهَا الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ فَيُغْسَلُ الْوَجْهَ لِلسَّجُودِ وَالْخُضُوعِ وَغَسَلَ الْيَدَيْنِ لِيَقْلِبَهُمَا وَيَرْغَبَ بِهِمَا وَيَرْهَبَ وَيَتَبَتَّلَ وَمَسْحَ الرَّأْسِ وَالْقَدَمَيْنِ لِأَنَّهُمَا ظَاهِرَانِ مَكْشُوفَانِ يَسْتَقْبَلُ بِهِمَا فِي كُلِّ حَالَاتِهِ وَلَيْسَ فِيهِمَا مِنَ الْخُضُوعِ وَالتَّبَتُّلِ مَا فِي الْوَجْهِ وَالذَّرَاعَيْنِ.

وَعَلَّتْ غَسَلَ مَيِّتٍ أَيْنَ اسْتَبَدَّتْ مِنْهُ أَلْوَدُغِي أَمْرَاضٍ شَسْتَةٍ وَبَاطِكِ شُودِ وَأَنْ چِهْ از انوع علل به او رسیده، زیرا ملائیکه را ملاقات و با اهل آخرت مباشرت می کنند، پس چون به خدا وارد می شود و با پاکان ملاقات و همدیگر را لمس می کنند، لایق آن است که پاک و نظیف او را نزد خدا روانه سازند برای درخواست رحمت و شفاعت.

وَعَلَّتْ دِیْگَرِ آنکه از او بیرون می آید «اذی» که از آن خلق شده، پس جنب شده بدان جهت غسلش می دهند.

عَلَّتْ وَجُوبَ غَسَلِ بَرِ غَسَلِ دِهِنْدِهْ یَا لَمَسِ کِنْنِدِهْ آن است که پاک سازد از خود آن چه از میّت به او تراوش نموده است، زیرا که چون جان از میت بیرون شد، آفت از او می ماند، از آن روی از او خود را پاک می کند.

عَلَّتِي كِهْ بَاعْثُ شُدْ دَرِ وُضُو، چهره و دستها را شسته و سر و پاها را مسح کنند آن است که به واسطه آنها نزد خدا می ایستد و به او روی می آورد و با کرام الکاتبین ملاقات می کند. پس شستن روی برای سجود و خضوع است و شستن دو دست برای آن که به آن خواهش و مسألت می نماید و مسح سر و دو قدم برای آن که آن ها پیدا هستند و به آن ها روی می کند، اما آن خضوعی که در چهره و دستها هست در آن ها نیست.

وَعَلَّه الزَّكَاةَ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينَ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالْبَلْوَى كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي أَمْوَالِكُمْ بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَفِي أَنْفُسِكُمْ بِتَوَطُّبِ الْأَنْفُسِ عَلَى الصَّبْرِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ أَدَاءِ شُكْرِ نِعْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالطَّمَعِ فِي الزِّيَادَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ لِأَهْلِ الصَّعْفِ وَالْعَطْفِ عَلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَالْحَثِّ لَهُمْ عَلَى الْمَوَاسَاةِ وَتَقْوِيَةِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَعُونَةِ عَلَى أَمْرِ الدِّينِ وَهُمْ عِظَةٌ لِأَهْلِ الْغِنَى وَعِبْرَةٌ لَهُمْ لِيَسْتَدَلُّوا عَلَى فُقَرَاءِ الْآخِرَةِ بِهِمْ وَ مَا لَهُمْ مِنَ الْحَثِّ فِي ذَلِكَ عَلَى الشُّكْرِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَا خَوَّلَهُمْ وَأَعْطَاهُمْ وَالِدَّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ وَالْخَوْفِ مِنْ أَنْ يَصِيرُوا مِثْلَهُمْ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ فِي أَدَاءِ الزَّكَاةِ وَالصَّدَقَاتِ وَصَلَةِ الْأَرْحَامِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ.

وَعَلَّه الْحَجَّ الْوَفَادَةَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَطَلَبَ الزِّيَادَةَ وَالْخُرُوجَ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ وَليكون تائبًا مِمَّا مَضَى مُسْتَأْنَفًا لِمَا يَسْتَقْبَلُ وَ مَا فِيهِ مِنْ اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَتَعَبِ عِلَّتْ زَكَاتٍ بِرَأْيِ رُوزِي فَقَرَا وَمَحْفُوظِ سَاخْتِنِ أَمْوَالِ اغْنِيَاةٍ؛ زِيْرَاكِهِ خَدَا تَكْلِيْفِ كَرْدِهِ صَاِحْبَانِ صَحْتِ رَا كِه قِيَامِ كِنَنْدِ بِه حَالِ مِبْتَلَايَانِ امْرَاضِ وَ آفَاتِ؛ چنان كه فرمود:

امتحان کرده می شوید در مال هایتان به زکات و نفس هایتان به صبر و در آن شکر نعمت های حق تعالی و طمع در زیادتی نعمت است. و در آن رحمت و رأفت با ضعیفان و بینوایان و مهربانی با مسکینان و برانگیختن مردمان است بر مواسات فقیران و تقویت و کمک به ایشان بر امر دین است چراکه ایشان پند توانگران و عبرت آنهایند تا استدلال کنند به فقر آنها در روز قیامت و در آن ترغیب است بر شکر خدا که نعمت بخشیده، و تشویق به دعا و تضرع نموده و بترسد از آن که مثل ایشان فقیر شود، در مصلحت های بسیار و منافع بی شمار که حاصل است خلق را از گذاردن زکات و صدقات و صله ارحام و نیکی کردن با یکدیگر.

عِلَّتْ حَجَّ أَنْ اسْتِ كِه بِه دِرْگَاةِ خَدَا رُوندِ وَ بِه زِيَارْتِ او گرايند و از گناهان و امور باطل بیرون آیند و توبه کنند و عمل نیکو از سر گیرند و اغراض دیگر؛ چون استخراج مال

الأبدان و حظرها عن الشهوات و اللذات و التقرب بالعبادة إلى الله عزّ و جلّ و الخضوع و الاستكانة و الدّلّ شاخصا إليه في الحرّ و البرد و الأمن و الخوف دائبا في ذلك دائما و ما في ذلك لجميع الخلق من المنافع و الرّغبة و الرّهبه إلى الله عزّ و جلّ و منه ترك قساوه القلب و جساره الأنفس و نسيان الذّكر و انقطاع الرّجاء و [العمل] الأمل و تجديد الحقوق و حظر النّفس عن الفساد و منفعه من في شرق الأرض و غربها و من في البرّ و البحر ممّن يحجّ و ممّن لا يحجّ من تاجر و جالب و بائع و مشتر و كاسب و مسكين و قضاء حوائج أهل الأطراف و المواضع الممكن لهم الاجتماع فيها كذلك ليشهدوا منافع لهم.

وعلّه فرض الحجّ مرّه واحده لأنّ الله عزّ و جلّ وضع الفرائض على أدنى القوم قوه فمن تلك الفرائض الحجّ المفروض واحد ثمّ رغب أهل القوه على قدر طاقتهم.

وعلّه وضع البيت وسط الأرض أنّه الموضع الّذي من تحته دحيت الأرض و سختی بدن و دوری از شهوات و لذّات و تقرب جستن به عبادت حق و خضوع و افتادگی و تحمّل ذلّت و سختی و دوری از اهل و وطن، و گرما و سرما، و ایمنی و خوف، پیوسته رنج کشیدن و گداختن و در آن کار جمیع خلق را منفعت ها است و در آن رغبت و رهبت و خوف و طمع به حضرت عزّت است و موجب ترک قساوت دل و جسارت نفس ها و فراموشی از یاد خداست و سبب انقطاع آرزوها و تازه کردن حقوق و بازداری نفوس از فساد، و نفع می رسد از آن اکثر اهل جهان را، هرکه در مشرق و مغرب است و در خشکی و دریا، چه حج گزارد یا نه، از تاجر و جالب، و فروشنده و خریدار، و کاسب و مسکین، و نیز برآمدن حاجات جماعتی که در اطرافند و می توانند آن جا اجتماع کنند. قال تعالی: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ .

علّت این که حج یک بار واجب است آن است که خدا فرائض را به قدر طاعت ضعیف ترین وضع کرده، از این جهت حج مفروض یک بار است، پس آن را که قدرت بر بیشتر است، به آن رغبت نمود.

علّت این که خانه کعبه را وسط زمین نهاد آن است که زمین از تحت آن گسترده شده

و كل ریح تهب فی الدنیا فإنها تخرج من تحت الركن الشامی و هی اول بقعه وضعت فی الأرض لأنها الوسط لیكون الفرض لأهل الشرق و الغرب فی ذلك سواء.

و سمیت مكّه مكّه لأنّ الناس كانوا یمكنون فیها و كان یقال لمن قصدھا قد مكّا و ذلك قول الله عزّ و جلّ و ما كان صلاتهم عند البیت إلاّ مكاء و تصدیه فالكاء و التصدیه صفق الیدین.

و علّه الطواف بالبیت أنّ الله تبارك و تعالی قال رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ فَرَدَّوْا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى هَذَا الْجَوَابُ فَنَدَمُوا وَ لاذوا بالعرش و استغفروا فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يتعبّد بمثل ذلك العباد فوضع فی السماء الرابعه بیتا بحذاء العرش یسمی الضّراح ثمّ وضع فی السماء الدنیا بیتا یسمی المعمور بحذاء الضّراح ثمّ وضع هذا البیت بحذاء البیت المعمور ثمّ أمر آدم علیه السّلام فطاف به فتاب الله عزّ و جلّ علیه و جرى ذلك فی ولده إلی یوم القیامه.

است و هربادی که در دنیا وزد از زیر رکن شامی برآید و آن اول بقعه ای است که در زمین نهاده شد و از این روی مکّه در وسط قرار داده شد تا فریضه برای اهل شرق و غرب در آن به صورت یکسان باشد.

و از آن رو مکّه نام گرفت که مردم در او صغیر می زدند و قاصد مکّه را می گفتند: قدمکا، یعنی به صغیر زدن رفت و این است که خدای عزّ و جلّ گفت: «و نبود صلات [نیایش] ایشان نزد بیت، مگر مکاء و تصدیه» مکاء صغیر کردن است و تصدیه دست به هم زدن.

و علّت طواف بیت این است که حق تعالی به ملائک فرمود: من در زمین خلیفه ای خواهم نهاد، گفتند آیا در آن کسی را می گماری که فساد کند و خون ها بریزد؛ چون این جواب گفتند، نادم شده، به عرش پناه برده، استغفار نمودند.

پس خدا دوست داشت که بندگان مثل آن عبادت کنند. پس در آسمان چهارم خانه ای وضع کرد برابر عرش مسمی به ضّراح بعد از آن در آسمان دنیا خانه نهاد مسمی به معمور برابر ضّراح بعد از آن این خانه را برابر بیت المعمور نهاد؛ پس آدم را امر به طواف آن کرد. پس خدای عزّ و جلّ توبه او پذیرفت و این طواف در فرزندان او مستمر شد تا روز قیامت.

وَعَلَّهِ اسْتِلامَ الحِجرِ أَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ التَّقَمَةَ الحِجرِ فَمَنْ ثَمَّ كَلَّفَ النَّاسَ تَعَاهِدَ ذَلِكَ المِيثَاقِ وَ مَنْ ثَمَّ يُقَالُ عِنْدَ الحِجرِ أَمَانَتِي أَدَّتِيهَا وَ[مِيثَاق] مِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالمَوْفَاةِ وَ مِنْهُ قَوْلُ سَلْمَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ لِيُحْيِيَنَّ الحِجرَ يَوْمَ القِيَامَةِ مِثْلَ أَبِي قَبِيصٍ لَهُ لِسَانٌ وَ شَفَتَانِ يَشْهَدُ لِمَنْ وَفَاةً بِالمَوْفَاةِ.

وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمَّيْتُ مَنِي مَنِي أَنَّ جَبْرئِيلَ قَالَ: هُنَاكَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمَنَّى عَلَى رَبِّكَ مَا شِئْتَ فَتَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ فِي نَفْسِهِ أَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ كَبِشَا يَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَاعْطَى مَنَاهُ.

وَعَلَّهِ الصَّوْمُ لِعِرْفَانَ مَسِّ الجُوعِ وَ العَطَشِ لِيَكُونَ العَبْدُ ذَلِيلًا مَسْكِينًا مَأْجُورًا مُحْتَسِبًا صَابِرًا فَيَكُونُ ذَلِكَ دَلِيلًا لَهُ عَلَى شِدَائِدِ الآخِرَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الانْكَسَارِ لَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاعْظَا لَهُ فِي العَاجِلِ دَلِيلًا عَلَى الآجَلِ لِيَعْلَمَ شِدَّةَ مَبْلَغِ ذَلِكَ مِنْ أَهْلِ الفَقْرِ وَ المَسْكَنِ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ.

وَ حَرَّمَ اللّٰهُ قَتْلَ النَّفْسِ الَّتِي لِعَلَّةِ فسادِ الخَلْقِ فِي تَحْلِيلِهِ لَوْ أَحَلَّ وَ فَنَانَهُمْ وَ فسادِ التَّدْبِيرِ.

عَلَّتْ اسْتِلامَ حِجرِ اَيْنِ اسْتِ كه خِدا چُونِ از بَنِي آدَمِ مِيثَاقِ بَگَرَفْتِ، حِجرِ اَيْنِ را در خُودِ فَرُوبَرِدِ، از اَيْنِ جَا مَرْدَمَانَ مَكَلَّفِ شَدَنْدِ كه اَيْنِ مِيثَاقِ را تَعَاهِدِ كَنْنَدِ وَ از اَيْنِ رُويِ نَزْدِ حِجرِ كَافْتَهِ مِي شُودِ: اَمَانَتِ خُودِ كَذارِدمِ وَ مِيثَاقِ خُودِ اِنْجَامِ دَادَمِ تا تُو بَرَايِ مَنِ كُواهِيِ دَهِيِ كه وَفا كَرْدَمِ وَ اَيْنِ اسْتِ مَعْنِي قَوْلِ سَلْمَانَ كه مِي كُويِدِ: رُوزِ قِيَامَتِ حِجرِ چُونانِ كُوهِ اَبُو قَبِيصِ مِي آيِدِ در حَالِيِ كه دَسْتِ وَ پا وَ زَبانِ دَارِدِ وَ بَرَايِ هَرَكِهِ بَهِ او وَفا كَرْدَه، شَهادَتِ مِي دَهَدِ.

عَلَّتْ اَيْنِ كه مَنِي، مَنِي نَامِيْدَه شَدِ اَيْنِ اسْتِ كه جَبْرئِيلِ اَيْنِ جَا اِبْرَاهِيمِ را كَافْتِ: تَمَنَّا كُنْ از خِدا اِنْچِهِ كُواهِيِ؛ او در ضَمِيرِ خُودِ از خِدا تَمَنَّا كَرْدِ كه بَجا يِ اسْماعِيلِ كَبِشِي عَطَا كَنْدِ كه بَهِ فَدِيَهٗ اسْماعِيلِ ذَبِحِ كَنْدِ وَ خِدا آرُزُويِ او بَدادِ.

عَلَّتْ رُوزَهِ اَيْنِ اسْتِ كه بَنْدَهِ گَرَسَنَگِيِ وَ تَشَنَگِيِ بَدانَدِ وَ ذَلِيلِ وَ مَسْكِينِ كَرْدَدِ وَ اَجْرِ يابَدِ وَ صَبُورِيِ وَ رَزْدِ وَ ثُوابِ طَلَبِ كَنْدِ، وَ اَيْنِ نِشانِيِ باشَدِ او را بَرِ سَخْتِيِ هَايِ آخِرَتِ با اَيْنِ كه در او اِنْكَسارِ اسْتِ از شَهَوَاتِ، وَ تا وَاعِظِ باشَدِ در دُنْيا وَ دَلِيلِ باشَدِ بَرِ آخِرَتِ، وَ تا بَدانَدِ كه از گَرَسَنَگِيِ وَ بِيْنَوايِيِ چِهِ سَخْتِيِ مِي رُودِ بَرِ فُقْرا وَ مَساكِينِ در دُنْيا وَ آخِرَتِ.

قَتْلِ نَفْسِ حَرَامِ شَدِ، چِرا كِهِ در حَلِيَّتِ اَيْنِ فسادِ خَلْقِ وَ تَباهِيِ ايشانِ وَ نيزِ فسادِ تَدْبِيرِ بُوَدِ.

و حرّم الله عزّ و جلّ عقوق الوالدين لما فيه من الخروج عن التّوقير لطاعه الله عزّ و جلّ و التّوقير للوالدين و تجنّب كفر التّعمه و إبطال الشّكر و ما يدعو في ذلك إلى قلّه السّسل و انقطاعه لما في العقوق من قلّه توقير الوالدين و العرفان بحقّهما و قطع الأرحام و الزّهد من الوالدين في الولد و ترك التّربيه لعلّه ترك الولد برّهما.

و حرّم الزّناء لما فيه من الفساد من قتل الأنفس و ذهاب الأنساب و ترك التّربيه للأطفال و فساد المواريث و ما أشبه ذلك من وجوه الفساد.

و حرّم أكل مال اليتيم ظلماً لعلل كثيره من وجوه الفساد؛ أوّل ذلك أنّه إذا أكل الإنسان مال اليتيم ظلماً فقد أعان على قتله إذ اليتيم غير مستغن و لا محتمل لنفسه و لا عليم بشأنه و لا له من يقوم عليه و يكفيه كقيام و الديه فإذا أكل ماله فكأنّه قد قتله و صيره إلى الفقر و الفاقه مع ما خوف الله عزّ و جلّ و جعل من العقوبه في قوله عزّ و جلّ: وَ لِيُنْخَسَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ و لقول أبي جعفر عليه السّلام إنّ الله و حرام کرد عقوق والدين را زیرا که در آن بیرون شدن از تعظیم طاعت خداوند و تعظیم والدين و کفران نعمت و ابطال شکر است که موجب کمی نسل و انقطاع آن شود؛ زیرا عقوق مستلزم این است که حرمت ایشان نگه داشته نشود و حق ایشان شناخته نگردد و قطع رحم گردد و رغبت والدين در فرزند کم شود و تربیت را کم کنند چرا که فرزندان با ایشان نیکی نکنند.

زنا از آن رو حرام شد که موجب فساد و قتل مردمان و برطرف شدن نسب ها و ترک تربیت اطفال و تباه شدن میراث ها و مانند این ها از فساد است.

خوردن مال یتیم از روی ظلم به جهت فساد بی شمار حرام شد؛ اوّل: هرگاه کسی مال یتیم را بخورد، به قتل او کمک کرده، زیرا یتیم بی نیاز نیست و از نگهداری خود عاجز است، به حال خود علم ندارد و کسی نگهبان نیست که کار او به انجام رساند، چنان که والدين نگهداری می کنند.

چون مال او خورد چنان است که او را کشته و به فقر مبتلا ساخته، با آنکه خدا در گفتار خود به عقوبت تهدید کرده: «باید پروا کنند کسانی که اگر از ایشان فرزندان ضعیف باقی بماند، پس از خدا بترسند و گفتار به صلاح گویند» و چون قول ابو جعفر علیه السّلام

عزّ و جلّ و عدّ فی اکل مال الیتیم عقوبتین عقوبه فی الدنیا و عقوبه فی الآخرة ففی تحریم مال الیتیم استبقاء الیتیم و استقلاله بنفسه و السلامه للعقب أن یصیبه ما أصابه لما وعد الله فیہ من العقوبه مع ما فی ذلك من طلب الیتیم بثأره إذا أدرك و وقوع الشّحناء و العداوه و البغضاء حتّی یتفانوا.

و حرّم الله الفرار من الرّحف لما فیہ من الوهن فی الدّین و الاستخفاف بالرّسل و الأئمّه العادله علیهم السّلام و ترک نصرتهم علی الأعداء و العقوبه لهم علی إنکار ما دعوا إلیه من الإقرار بالرّبویّیه و إظهار العدل و ترک الجور و إماتة الفساد لما فی ذلك من جرأه العدو علی المسلمین و ما یكون فی ذلك من السّبی و القتل و إبطال دین الله عزّ و جلّ و غیره من الفساد.

و حرّم التّعرب بعد الهجره للرّجوع عن الدّین و ترک مؤازره الأنبیاء و الحجج علیهم السّلام و ما فی ذلك من الفساد و إبطال حقّ کلّ ذی حقّ لا لعلّه سکنی البدو.

که خدا وعده داده در خوردن مال یتیم دو عقوبت را: عقوبت دنیا و عقوبت آخرت. پس ثمره تحریم آن این است که یتیم بی نیاز شده و استقلال یابد و سلامت فرزندان، از آن که چون ایشان شوند، زیرا خدا بر آن وعده به عقوبت کرده است و با این ها یتیم انتقام خود از او بخواهد چون به بلوغ رسد و دشمنی و نزاع در میان برخیزد تا به فنای ایشان کشد.

حرام کرد خدا فرار از جهاد را چون در آن سستی دین و سبک شمردن پیغمبران و امامان عادل است و نصرت نکردن بر دشمنان و عقوبت باشد ایشان را بر انکار آن چه گفته اند به آن، از اقرار به ربویّت و اظهار عدل و ترک جور و میراندن آن و بر آن فساد بزرگ مترتب است، زیرا دشمن دلیر گردد و کار به آن کشد که مسلمانان کشته و اسیر گشته و دین خدا باطل شود و غیر این فسادها.

علّت حرام شدن بازگشت به تعرب بعد از هجرت آن است که در آن رجوع است از دین و ترک اعانت انبیا و حجّت های خدا، و در آن فساد و باطل شدن حق هر صاحب حق است و این نه محض از برای ساکن شدن بادیه است.

و كذلك لو عرف بالرجل الدّين كاملا لم يجز له مساكنه أهل الجهل و الخوف عليهم لأنّه لا يؤمن أن يقع منه ترك العلم و الدّخول مع أهل الجهل و التّمادى فى ذلك.

و حرّم ما أهلّ به لغير الله للذى أوجب الله عزّ و جلّ على خلقه من الإقرار به و ذكر اسمه على الذّبائح المحلّله و لئلا يسوّى بين ما تقرّب به إليه و بين ما جعل عباده للشّياطين و الأوثان لأنّ فى تسميه الله عزّ و جلّ الإقرار بربوبيّته و توحیده و ما فى الإهلال لغير الله من الشّرك به و التّقرب به إلى غيره ليكون ذكر الله و تسميته على الذّبيحه فرقا بين ما أحلّ الله و بين ما حرّم الله.

و حرّم سباع الطّير و الوحش كلّها لأكلها من الجيف و لحوم النّاس و العذره و ما أشبه ذلك فجعل الله عزّ و جلّ دلانل ما أحلّ من الوحش و الطّير و ما حرّم كما قال أبى ع كلّ ذى ناب من السّباع و ذى مخلب من الطّير حرام و كلّ ما كانت له قانصه من الطّير فحلال و علّه أخرى يفرّق بين ما أحلّ من الطّير و ما حرّم قوله عليه السّلام كل ما دفّ و لا تأكل ما صفّ.

و همچنين اگر مردى دين را بشناسد، جايز نيست او را همنشيني با اهل جهل؛ زيرا كه بيم آن است كه علم را ترك گفته و در جمله ايشان درآيد و بر آن حال متمادى گردد.

علّت حرام شدن آن قربانى كه نام غير خدا بر آن برده باشند آن است كه خدا واجب ساخته است كه اقرار به او كنند و نام او بر ذبايح برند كه حلال شود، تا يكسان نسازند ميان قربانى كه براى حق تعالى كنند و آن چه در عبادت شياطين و بتان كنند؛ زيرا كه در نام خدا بردن، اقرار به ربوبيّت و توحيد اوست، و نام غير خدا بردن شرك است و تقرّب به غير خدا است و تا نام خدا بردن بر ذبيحه جدا كند ميان آن چه حلال کرده و آن چه حرام کرده است.

حرام كرد تمامى درندگان را كه آنها مردار و بدن آدمى و نجاست مى خورند. پس خدا نشانى نهاد ميان حلال گوشتان و حرام گوشتان. چنان كه پدرم گفت: هر صاحب نيشى از درندگان و هر صاحب چنگالى از پرندگان حرام است و از مرغان هر چه سنگدان دارد حلال است. و علتى ديگر كه جدا مى كند ميان حلال و حرام مرغان قول او عليه السّلام است كه بخور آنچه وقت پرواز بال ها بر هم زند و مخور آن چه در پرواز بال مرتب دارد.

و حرّم الأرنّب لأنها بمنزله السّنّور و لها مخاليب كمخاليب السّنّور و سباع الوحش فجرت مجراها مع قدرها في نفسها و ما يكون منها من الدّم كما يكون من السّنّاء لأنها مسخ.

و علّه تحريم الرّبا إنّما نهى الله عنه لما فيه من فساد الأموال لأنّ الإنسان إذا اشترى الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهما و ثمن الآخر باطلا فبيع الرّبا و كس على كلّ حال على المشتري و على البائع فحرّم الله تبارك و تعالى الرّبا لعلّه فساد الأموال كما حظر على السّف فيه أن يدفع ماله إليه لما يتخوّف عليه من إفساده حتّى يؤنس منه رشده فلله العله حرّم الله الرّبا و بيع الدرهم بالدرهمين يدا بيد.

و علّه تحريم الرّبا بعد البيّنه لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرّم و هي كبيره بعد البيان و تحريم الله تعالى لها و لم يكن ذلك منه إلاّ استخفاف بالتّحريم للحرام و الاستخفاف بذلك دخول في الكفر.

علّت حرام کردن خرگوش آن است که او جای گربه است و چنگال دارد همچو چنگال گربه و درندگان، پس در حکم ایشان است و فی نفسها نیز قدر و پلید است. از جمله این که همچون زنان حایض خون بیند، زیرا که مسخ شده است.

علّت تحريم ربا و این که نهی کرد از آن حق تعالی، زیرا در آن تباهی اموال است؛ آدمی هرگاه درهمی به دو درهم بخورد بهای آن درهم یک درهم باشد و بهای آن دیگر باطل شود؛ دادن و گرفتن ربا نقصان است بر مشتری و بایع. پس حرام کرد حق تعالی ربا را برای آن که فاسد می سازد اموال را، چنان چه حرام کرده بر سفیه که مال او بر دست او نهد چون بیم آن است که فاسد سازد، تا آن وقت که از او اثر رشد دیده شود. پس از این جهت حرام کرد ربا را و یک درهم به دو درهم فروختن دست به دست کردن را.

علّت تحريم ربا بعد از بیّنه، استخفاف به حرام و حرام کننده است بعد از بیان و حرام گردانیدن خداوند، و آن جرأت از او از راه آن است که سبک می کند امر خداوند را که حرام کننده آن است و این در حدّ کفر و داخل شدن در کفر است.

وعلّه تحریم الرّبا بالتّسویه لعلّه ذهاب المعروف و تلف الأموال و رغبه التّاس فی الرّبح و ترکهم القرض و الفرض و صنائع المعروف و لما فی ذلك من الفساد و الظلم و فناء الأموال.

و حرّم الخنزیر لآئه مشوّه جعله الله عزّ و جلّ عظه للخلق و عبره و تخویفا و دلیلا علی ما مسخ علی خلقته و لأنّ غذاءه أفذر الأقدار مع علل کثیره و كذلك حرّم القرد لآئه مسخ مثل الخنزیر و جعل عظه و عبره للخلق و دلیلا علی ما مسخ علی خلقته و صورته و جعل فیها شبها من الإنسان لیدلّ علی أنّه من الخلق المغضوب علیهم.

و حرّمت المیتة لما فیها من فساد الأبدان و الآفه و لما أراد الله عزّ و جلّ أن یجعل تسمیته سببا للتّحلیل و فرقا بین الحلال و الحرام.

و حرّم الله عزّ و جلّ الدّم کتحریم المیتة لما فیها من فساد الأبدان و لآئه یورث الماء الأصفر و یبخر الفم و ینتن الرّیح و یسیء الخلق و یورث القسوه للقلب و قلّه الرّأفه و الرّحمة حتّی لا یؤمن أن یقتل والده و صاحبه.

علّت تحریم ربای نسیه آن است که ترحم از میان مردم برداشته، اموال تلف شده و مردم در سود بردن راغب می شوند و قرض کردن و قرض دادن و کارهای نیک ترک می شوند. نیز در آن فساد و ظلم و ضایع شدن اموال است.

علّت تحریم گوشت خوک آن است که قبیح الوجه است و خدای عزّ و جلّ آن را مایه پند و عبرت و خوف قرار داد تا دلیل باشد برای مسخ شدگان از خلق، دیگر آنکه غذای خوک پلیدترین پلیدی هاست و علل دیگر. هم چنین حرام کرد بوزینه را که مانند خوک مسخ گشته و آن را پند و عبرت قرار داد تا دلیل باشد بر آنکه مسخ شده به صورت او بوده و در او شباهتی با آدمی نهاد تا دلالت کند که انسانی بوده که حق تعالی بر آنها غضب کرده است.

و مردار از آن رو حرام شد که در آن فساد بدن و مرض است، لذا خدا بردن نام خود را سبب حلیّت آن و فرق میان حلال و حرام قرار داد.

علّت حرام کردن خون که همچون مردار است؛ زیرا موجب فساد ابدان است و هم موجب زردآب گردد و تن بدبوی و آدمی بدخوی کند و قساوت قلب آورد و رحمت و رأفت کم کند، تا آن که از او ایمن نباشی که ولد خود را بکشد یا والد و صاحب خود را.

و حرّم الطّحال لما فيه من الدّم و لأنّ علته و علّه الدّم و الميته واحده لأنّه يجرى مجراها في الفساد.

و علّه المهر و وجوبه على الرّجال و لا- يجب على النّساء أن يعطين أزواجهنّ لأنّ للرّجل مئونه المراه و لأنّ المراه بئعه نفسها و الرّجل مشتر و لا يكون البيع إلاّ بثمن و لا الشّراء بغير إعطاء الثّمن مع أنّ النّساء محظورات عن التّعامل و المتجر مع علل كثيره.

و علّه التّزويج للرّجل أربعة نسوه و تحريم أن تتزوّج المراه أكثر من واحد لأنّ الرّجل إذا تزوّج أربع نسوه كان الولد منسوباً إليه و المراه لو كان لها زوجان و أكثر من ذلك لم يعرف الولد لمن هو إذ هم مشتركون في نكاحها و في ذلك فساد الأنساب و المواريث و المعارف.

و علّه [التّزويج] تزويج العبد اثنتين لا أكثر منه لأنّه نصف رجل حرّ في الطّلاق و النّكاح لا يملك نفسه و لا له مال إنّما ينفق مولاه عليه و ليكون ذلك فرقا بينه و بين الحرّ و ليكون أقلّ لاشتغاله عن خدمه موالیه.

علّت حرام گردانیدن طحال آن است که در او خون است و علّت آن و علّت خون و ميته یکی است و در فساد همچو آن ها است.

علّت مهریه و وجوب آن بر مردان که مهر به زنان بدهند نه آن که زنان مهر به مردان دهند، زیرا خرج زن بر مرد است و زن خود را می فروشد و مرد می خرد و خریدن بی بها دادن و فروختن بی بها گرفتن نباشد. و آن که زنان را رخصت نیست که مرتکب معامله شوند، یا به دنبال کار روند و علّت های بسیار.

علّت این که روا است مرد چهار زن بخواهد و زن را بیش از یک شوهر روا نیست، آن است که اگر مرد چهار زن داشته باشد فرزند به او منسوب شود، برخلاف زن که اگر او را دو شوهر یا بیشتر باشد، معلوم نشود فرزند از کیست که ایشان در نکاح او مشترک اند و این سبب تباهی انساب و میراث و خاندان ها می شود.

علّت این که عبد دو زن بیشتر اختیار نکند این است که او نصف مرد آزاد است در طلاق و نکاح، مالک خود و مال خود نیست، خرج او با مولی است و باز برای این که فرق باشد میان بنده و آزاد، و دیگر آیه مشغولی و مانعی از خدمت مولی کمتر باشد.

وَعَلَّه الطَّلَاقُ ثَلَاثًا لَمَا فِيهِ مِنَ الْمَهْلَةِ فِيمَا بَيْنَ الْوَاحِدَةِ إِلَى الثَّلَاثِ لِرَغْبَةِ تَحَدُّثِ أَوْ سَكُونِ غَضَبِهِ إِنْ كَانَ وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ تَخْوِيفًا وَ تَأْدِيبًا لِلنِّسَاءِ وَ زَجْرًا لِهِنَّ عَنِ مَعْصِيَةِ أَزْوَاجِهِنَّ فَاسْتَحَقَّتِ الْمَرْأَةُ الْفِرْقَةَ وَ الْمُبَايَنَةَ لِدُخُولِهَا فِيهَا لَا يَنْبَغِي مِنَ مَعْصِيَةِ زَوْجِهَا.

وَعَلَّه [تَرْحِيمٌ] تَحْرِيمَ الْمَرْأَةِ بَعْدَ تَسْعِ تَطْلِيقَاتٍ فَلَا تَحِلُّ لَهُ أَبَدًا عَقُوبُهُ لِثَلَاثِ تَطْلِيقَاتٍ بِالطَّلَاقِ وَ لَا يَسْتَضْعَفُ الْمَرْأَةُ وَ لِيَكُونَ نَظَرًا فِي أُمُورِهِ مَتَّقِيًا مَعْتَبَرًا وَ لِيَكُونَ يَأْسًا لِهَمَا مِنَ الْاجْتِمَاعِ بَعْدَ تَسْعِ تَطْلِيقَاتٍ.

وَعَلَّه طَّلَاقُ الْمَمْلُوكِ اثْنَتَيْنِ لِأَنَّ طَّلَاقَ الْأَمَةِ عَلَى النِّصْفِ فَجَعَلَهُ اثْنَتَيْنِ احْتِيَاظًا لِكَمَالِ الْفَرَائِضِ وَ كَذَلِكَ فِي الْفِرْقِ فِي الْعِدَّةِ لِلْمَتَوَقِّفِ عَلَيْهَا زَوْجِهَا.

وَعَلَّه تَرَكَ شَهَادَةَ النِّسَاءِ فِي الطَّلَاقِ وَ الْهَلَالِ لَضَعْفِهِنَّ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ مُحَابَاتِهِنَّ فِي النِّسَاءِ الطَّلَاقِ فَلِذَلِكَ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُنَّ إِلَّا فِي مَوْضِعِ ضَرُورَةٍ مِثْلَ شَهَادَةِ الْقَابِلَةِ وَ مَا لَا يَجُوزُ لِلرِّجَالِ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيْهِ كَضَرُورَةٍ تَجْوِيزُ شَهَادَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِذَا لَمْ يَوْجَدْ غَيْرَهُمْ وَ فِي عِلَّتِ أَيْنَ كَمَا أَنَّ طَّلَاقَ سَهٍ بَاشَدٍ وَ بَعْدَ مِنْ سَهٍ مُحَلَّلٍ لَازِمٌ أَنَّ كَمَا أَوْ رَا مَهْلَتٌ بَاشَدٍ مِثْلَ سَهٍ تَا سَهٍ، شَايِدٌ رَغِبَتِ حَادِثٌ شُودُ يَا غَضَبِشَ أَكْرَ بَاشَدٍ، سَاكِنٌ شُودُ وَ بَا زِ تَا أَنْكَه تَخْوِيفٌ وَ تَأْدِيبٌ زَنَانٌ وَ زَجْرٌ إِيشَانِ بَاشَدُ مِنْ نَافْرْمَانِي شُوهَر؛ پَسَ مِنْ أَنْ زَنَ مَسْتَحَقٌّ جَدَا شُدْنِ مِي شُودُ؛ زِيْرَا دَاخِلٌ أَنْ شُدِه كَمَا سَزَاوَارِ نَبُودُ وَ أَنْ نَافْرْمَانِي شُوهَرِ اسْتِ.

عَلَّتْ تَحْرِيمَ زَنٍ بَعْدَ مِنْ طَّلَاقٍ كَمَا دِيْگَرِ هَرْگَزِ بَرِ أَوْ حَلَالِ نَشُودِ بَرَايِ عَقُوبَتِ اسْتِ، تَا بَا طَّلَاقِ بَا زِي نَكْنَدُ وَ زَنَ رَا ضَعِيفٌ وَ خَوَارِ نَكْغِيرِدُ وَ دَرِ كَارِهَائِي خُودِ نَظَرِ كَنْدُ وَ بِيْدَارِ بَاشَدُ وَ تَا اَيْنَ كَمَا هَرْدُو بَعْدَ مِنْ نَه طَّلَاقِ مِنْ جَمْعِ شُدْنِ مَأْيُوسِ بَاشَدْنِ.

عَلَّتْ اَيْنَ كَمَا طَّلَاقِ مَمْلُوكِ دُو بَارِ اسْتِ؛ زِيْرَا كَمَا طَّلَاقِ كَنْبِزِ بَرِ نِصْفِ اسْتِ، بَرَايِ احْتِيَاظِ كَمَالِ فَرَائِضِ دُو شُدُ؛ هَمْ چِنِينِ اسْتِ فَرْقِ دَرِ عِدَّةِ زَنِ كَمَا شُوهَرِشِ مَرْدِه اسْتِ.

عَلَّتْ اَيْنَ كَمَا زَنَانِ رَا شَهَادَتِ دَرِ طَّلَاقِ وَ رُؤْيَتِ هَلَالِ نَبَاشَدِ أَنْ اسْتِ كَمَا إِيشَانِ ضَعِيفِ اَنْدُ مِنْ دِيْدِنِ وَ بَا زَنَانِ دَرِ طَّلَاقِ هَمْرَاهِي كَنْدُ، بَه اَيْنَ عِلَّتْ شَهَادَتِ إِيشَانِ نَشُونُدُ؛ مَگَرِ دَرِ ضَرُورَتِ هَمْچُونِ شَهَادَتِ قَابِلَةِ وَ اَمُورِي كَمَا مَرْدَانِ دَرِ أَنْ نَظَرِ نَتَوَانَدُ كَرْدُ، چُونِ شَهَادَتِ اَهْلِ كِتَابِ هَرْگَاهِ غَيْرِ إِيشَانِ يَافَتِ نَشُونُدُ

کتاب الله عزّ و جلّ اثنان ذوا عدل منکم مسلمین أو آخران من غیرکم کافرین و مثل شهاده الصّبیان علی القتل إذا لم یوجد غیرهم.

و العله فی شهاده أربعه فی الزّناء و اثین فی سائر الحقوق لشده حدّ المحصن لأنّ فی القتل فجعلت الشّهاده فی مضاعفه مغلّظه لما فیه من قتل نفسه و ذهاب نسب ولده و لفساد المیراث.

و عله تحلیل مال الولد لوالده بغير اذنه و لیس ذلك للولد لأنّ الولد مولود للوالد فی قول الله عزّ و جلّ یهب لمن یشاء إناثا و یهب لمن یشاء الذّکور مع أنّه المأخوذ بمؤنّته صغیرا أو کبیرا و المنسوب إلیه أو المدعوّ له لقول الله عزّ و جلّ ادعوهم لأبائهم هو أفسط عند الله و قول النّبی صلی الله علیه و آله أنت و مالک لأبیک و لیس للوالده كذلك لا تأخذ من ماله إلاّ بإذنه أو بإذن الأب لأنّ الأب مأخوذ بنفقه الولد و لا تؤخذ المرأه بنفقه ولدها.

و العله فی أنّ السبینه فی جمیع الحقوق علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه ما خلا- الدّم لأنّ المدعی علیه جاحد و در کتاب خداست: «دو شاهد عادل از خودتان (از مسلمین) یا غیر خودتان (از کافرین)» و همچو شهادت کودکان بر قتل، هرگاه غیر ایشان یافت نشوند.

علّت این که در زنا چهار شاهد و در دیگر حقوق دو شاهد لازم است؛ زیرا حد محصن، قتل است. پس شهادت در آن مضاعف و غلیظتر است که در آن قتل نفس و ضایع ساخت نسب ولد و فساد میراث است.

علّت این که مال فرزند بر پدر بی اذن او حلال است و نه برعکس، زیرا فرزند به پدر بخشیده شده در گفتار خداوند: «هرکه را اراده کند، دختر و هرکه را اراده کند پسر می بخشد.» و آن که مؤونه او در کودکی و بزرگی بر پدر و هم به او منسوب است، زیرا قول خداست: «ایشان را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خدا به عدل نزدیکتر است» و پیامبر فرمود: تو و مالت از پدرت است و مادر را چنین حقی نیست و نتواند از مال پسر برگرفت، مگر به اذن او یا اذن پدر؛ زیرا نفقه پسر بر پدر است و از زن نفقه فرزند نخواهند.

علّت این که بیّنه در جمیع حقوق بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه است غیر خون؛ زیرا که مدعی علیه منکر می باشد

و لا- يمكنه إقامة البيّنه على الجحود و لأنّه مجهول و صارت البيّنه في الدّم على المدّعى عليه و اليمين على المدّعى لأنّه حوط يحتاط به المسلمون لئلاّ يبطل دم امرئ مسلم و ليكون ذلك زاجرا و ناهيا للقاتل لشده إقامه البيّنه عليه لأنّ من يشهد على أنّه لم يفعل قليل.

و أمّا علّه القسامه أن جعلت خمسين رجلا فلما في ذلك من التّغليظ و التّشديد و الاحتياط لئلاّ يهدر دم امرئ مسلم.

و علّه قطع اليمين من السّارق لأنّه يباشر الأشياء بيمينه و هي أفضل أعضائه و أنفعها له فجعل قطعها نكالا و عبره للخلق لئلاّ يتغوا أخذ الأموال من غير حلّها و لأنّه أكثر ما يباشر السّرقه بيمينه.

و حرّم غصب الأموال و أخذها من غير حلّها لما فيه من أنواع الفساد و الفساد محرّم لما فيه من الفناء و غير ذلك من وجوه الفساد.

و حرّمه السّرقه لما فيه من فساد الأموال و قتل الأنفس لو كانت مباحه و لما يأتي في التّغاصب من القتل و التّنازع و التّحاسد و ما يدعو إلى ترك التّجارات و نتوان بيّنه بر منكر آورد چراکه آن مجهول است؛ امّا در خون بیّنه بر مدعی علیه است که منکر است و قسم بر مدعی که او را قاتل می داند برای احتیاط تا خون مسلمانی ضایع نشود و تا موجب زجر و نهی باشد از کشتن، زیرا که بیّنه آوردن بر آن دشوار است و کم دست دهد که کسی شهادت دهد که او نکرده است.

امّا علّت قسامه که پنجاه مرد معین شده برای تغلیظ و تشدید و احتیاط است تا هدر و باطل نشود خون شخص مسلمانی.

علّت قطع دست راست دزد، زیرا کارها را به دست راست می کند و بهتر و نافع ترین اعضای او دست راست است. پس قطع آن برای عبرت خلق است، تا مردم، مال از غیر حلال نجویند و نیز دست راست در دزدی بیشتر به کار آید.

حرام شده غصب اموال و به دست آوردن از غیر حلال را؛ زیرا انواع فساد در آن است و فساد حرام است چرا که به فنا می کشد و غیر این از ضررها و تباهی ها.

و دزدی حرام شد زیرا در آن تباه شدن مال و قتل نفوس است و دیگر این که مال یکدیگر به غیر حق بردن به جنگ و قتل و تنازع و فتنه و تحاسد و به حالاتی که مانع تجارات

و الصناعات في المكاسب واقتناء الأموال إذا كان الشيء المقتنى لا يكون أحد أحق به من أحد.

وعله ضرب الزاني على جسده بأشد الصّرب لمباشرته الزّناء واستلذاذ الجسد كلّ به فجعل الصّرب عقوبه له وعبره لغيره وهو أعظم الجنايات.

وعله ضرب القاذف وشارب الخمر ثمانين جلده لأنّ في القذف نفى الولد وقطع النّفس وذهاب النّسب وكذلك شارب الخمر لأنّه إذا شرب هذى وإذا هذى افتري فوجب عليه حدّ المفترى.

وعله القتل بعد إقامه الحدّ في الثالثه على الزّاني والزّانية لاستحقاقهما وقله مبالا تهما بالضرب حتّى كأنّهما مطلق لهما ذلك الشيء وعله أخرى أنّ المستخفّ بالله وبالحدّ كافر فوجب عليه القتل لدخوله في الكفر.

وعله تحريم الذّكران للإناث بالإناث لما ركّب في الإناث وما طبع عليه الذّكران ولما في إتيان الذّكران والإناث الإناث من انقطاع النّسل وفساد التّدبير وخراب الدّنيا.

وصناعات گردد و مكاسب و جمع آوری اموال دست ندهد، هرگاه مردم مالی جمع کنند و ذخیره نهند، یکی به دیگری از آن سزاوارتر نباشد.

علّت اینکه زانی را حدّ سخت تر زنند؛ زیراکه مباشرت زنا کرده است و تمام تن از آن لذت برده است پس آن زدن عقوبت او و عبرت دیگران باشد و این بزرگ ترین جنایت ها است.

علّت این که قاذف و شراب خوار را هشتاد تازیانه زنند؛ زیراکه در تهمت زنا نفی فرزند، قطع نسل و ضایع شدن نسب است و هم چنین شراب خوار، چون شراب خورد هذیان گوید و افترا نهد. پس واجب شد بر او حدّ افترا.

علّت قتل بعد از سه بار حدّ بر زانی و زانیه این که سبک شمردند و مبالاتی به زدن نکردند، پس لازم آمد کشتن، و علّت دیگر این که سبک شمارنده امر خدا و حدّ واجب او کافر است؛ پس قتل آن که در کفر داخل شود، واجب است.

علّت حرام شدن مردان برای مردان و زنان برای زنان از آن روست که زنان با مردان ترکیب شده و بر طبع مردان آفریده شده اند و نیز ایتیان مردان به مردان و زنان به زنان موجب انقطاع نسل و فساد تدبیر و خرابی دنیاست.

و أحلّ الله تبارك و تعالی لحوم البقر و الغنم و الإبل لكثرتها و إمكان وجودها و تحليل بقر الوحش و غيرها من أصناف ما يؤكل من الوحش المحلله لأنّ غذاءها غير مكروه و لا محرّم و لا هی مضرّه بعضها ببعض و لا مضرّه بالإنس و لا فی خلقتها تشویه.

و كره كلّ لحوم البغال و الحمير الأهلّیه لحاجه الناس إلى ظهورها و استعمالها و الخوف من قلتها لا لقدر خلقتها و لا لقدر غذائها.

و حرّم النظر إلى شعور النساء المحجوبات بالأزواج و إلى غیرهنّ من النساء لما فيه من تهییج الرجال و ما يدعو التهیج إليه من الفساد و الدّخول فیما لا یحلّ و لا یجمل و كذلك ما أشبه الشّعور إلاّ الذی قال الله تعالی وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ أَيْ غير الجلباب فلا بأس بالنّظر إلى شعور مثلهنّ.

و علّه إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث لأنّ المرأه إذا تزوّجت أخذت و الرجل يعطى فلذلك وفرّ على و خدا حلال کرد گوشت گاو و گوسفند و شتر را زیراکه بسیارند و آسان به دست آیند و اما گاو وحشی و غیر آن از اصناف وحش که ماکول هستند، حلال شدند؛ زیرا غذای آن ها ناخوش و حرام نیست و نه آن ها مضرّند یکدیگر را و نه مضرّند آدمی را و در خلقت آن ها قبح نیست.

و مکروه شد خوردن گوشت استر و خر، چرا که مردم محتاج اند به سواری آنها و کار کشیدن از آنها و بیم آن است که فانی شوند و از جهت پلیدی و ناخوشی خلقت با غذای آن ها نیست.

و حرام شد نظر به موی زنانی که در حجاب شوهرانند و سایر زنان زیرا که موجب هیجان مردان است و آن به فساد کشاند و در حرام اندازد و نیز هرچه به موی ماند، مگر آن زنان که خدای عزّ و جلّ ذکر ایشان کرده است، به قول تعالی: «و سالخوردهگان و قاعده شدگان از زنان که امید نکاح ندارند، بر ایشان نیست اگر لباس خود بگذارند به شرطی که آراسته نباشند» به غیر زینت باشند. پس باک نیست که در موی امثال ایشان نظر کنند.

علّت این که زنان را میراث نصف مردان باشد این است که چون زن شوهر کرد، مهر می ستاند و مرد می دهد، از این روی فرق برای

الرَّجَالِ وَعَلَهُ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلِي مَا يُعْطَى الْأُنْثَى لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ الذَّكَرِ إِنْ احتاجت وعلیه آن یعولها وعلیه نفقتها و لیس علی المرأه أن تعول الرجل ولا تؤخذ بنفقتها إن احتاج فوَقَّرَ اللهُ تعالی علی الرجال لذلك و ذلك قول الله عزَّ و جلَّ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ .

وعلیه المرأه أنها لا ترث من العقار شيئاً إلاَّ قيمه الطَّوب و التَّقْضُ لِأَنَّ العقار لا يمكن تغييره و قلبه و المرأه يجوز أن ينقطع ما بينها و بينه من العصمه و يجوز تغييرها و تبديلها و لیس الولد و الوالد كذلك لِأَنَّهُ لا يمكن التَّقْصِي مِنْهُمَا و المرأه يمكن الاستبدال بها فما يجوز أن يجيء و يذهب كان ميراثه فيما يجوز تبديله و تغييره إذا أشبهه و كان الثَّابِتُ المقيم على حاله كمن كان مثله في الثَّبات و القيام.

مردان شد. و علّت دیگر این که حقّ مرد دو برابر زن است این که زن هنگام احتیاج، عیال مرد است و نفقه او بر مرد واجب است و نفقه مرد هنگام احتیاج بر زن واجب نیست. از این رو خداوند حق مرد را دو برابر قرار داد چنانچه می فرماید: «مردان بر زنان قائم اند، از آن رو که خداوند بعضی را بر بعضی فضیلت داد و از آن رو که از اموال خویش نفقه می دهند.»

علّت این که زن را از عقار و املاک میراث نرسد، مگر قیمت آن چه درهم شکند از بناها این است که عقار را تغییر نتوان دادن و از جای گردانیدن و زن می تواند عصمت و پیوندی که میان او و مرد است، بگسلد، و جدا شود، و امّا فرزند و پدر چنین نیست؛ زیرا که جدا شدن از ایشان و تبدیل صورت نبندد و زن ممکن است که تبدیل یابد. پس هرچه جایز است و ممکن که بیاید و برود و مبدّل گردد نیز فقط از چیزهایی است که می توان تغییر و تبدیل کرد چون شبیه آن است و آن چه ثابت و مقیم است، برای کسی است که مثل آن است در ثبات و قیام.

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدَّثنا علي بن الحسين السَّعدآبادي قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول:

حرَّم الله الخمر لما فيها من الفساد و من تغييرها عقول شاربِها و حملها إِيَّاهم على إنكار الله عزَّ و جلَّ و الفرية عليه و على رسله و سائر ما يكون منهم من الفساد و القتل و القذف و الزَّناء و قلَّه الاحتجاز من شيء من الحرام فبذلك قضينا على كلِّ مسكر من الأثربة أنَّه حرام محرَّم لأنَّه يأتي من عاقبتها ما يأتي من عاقبه الخمر فليجتنبه من يؤمن بالله و اليوم الآخر و يتولَّنا و ينتحل مودَّتنا كلَّ شراب مسكر فإنَّه لا عصمه بيننا و بين شاربِها.

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان که گفت: شنیدم از ابا الحسن رضا علیه السلام که می فرمود: حرام کرد خدای تعالی خمر را، زیرا که مایهٔ فساد است و عقل را بگرداند و فاسد سازد و باعث انکار حق عزَّ و جلَّ و افترا بر خدا و بر پیغمبران شود و دیگر خلل ها و فسادها و قتل و قذف و زنا و بی ملاحظگی از حرام، از این روی حکم کردیم که مشروب مسکر حرام است؛ زیرا که بر آن ها آن مفسدی مترتب شود که بر خمر است؛ پس باید اجتناب کند کسی که ایمان دارد به خدا و روز قیامت و به ولایت ما متمسک است و مودت به ولایت می کند از هر شراب مسکر؛ زیرا عصمت و نگاهداشتی نیست میان ما و میان هر که آن ها را آشامید.

34- باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى عليهما السلام مره بعده مره و شيئا بعد شيء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبه النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام

اشاره

باب العلل التي ذكر الفضل بن

شاذان في آخرها أنه سمعها من

الرضا علي بن موسى عليهما السلام مره بعده

مره و شيئا بعد شيء فجمعها و أطلق

لعلي بن محمد بن قتيبه النيسابوري

روايتها عنه عن الرضا عليه السلام

1

743

حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوريّ العطار بنيسابور في شعبان سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثني أبو الحسن عليّ بن محمّد بن قتيبه النّيسابوريّ قال: قال أبو محمّد الفضل بن شاذان النّيسابوريّ و حدّثنا الحاكم أبو محمّد جعفر بن نعيم بن شاذان عن عمّه أبي عبد الله محمّد بن شاذان قال:

قال الفضل بن شاذان إن سألت سائل

34- باب عليّ كه فضل بن شاذان ذكر كرده است در آخر كسانی كه سخنان را طی چند بار یکی بعد از دیگری از امام رضا عليه السلام شنیده، جمع كرده و علي

بن محمّد بن قتيبه نيشابوري را اجازه داده تا روايت كند از او از حضرت رضا عليه السلام

باب عليّ كه فضل بن شاذان ذكر

كرده است در آخر كسانی كه سخنان

را طی چند بار یکی بعد از دیگری از

امام رضا عليه السلام شنیده، جمع كرده و علي

بن محمد بن قتیبه نیشابوری را

اجازه داده تا روایت کند از او از

حضرت رضا علیه السلام

1

743

ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در نیشابور در شعبان سال 352 روایت کرد از ابو الحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری که گفت: روایت کرد برای ما ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری که گفت:

روایت کرد برای ما حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش ابو عبد الله محمد بن شاذان که گفت: فضل بن شاذان چنین روایت کرده و گفت: اگر پرسد کسی که آیا

ص: 171

فقال: أخبرني هل يجوز أن يكلف الحكيم عبده فعلا- من الأفعال لغير عله و لا- معنى قيل له: لا يجوز ذلك لأنه حكيم غير عاثر و لا جاهل فإن قال قائل: فأخبرني لم كلف الخلق قيل: لعلل كثيره.

فإن قال قائل: فأخبرني عن تلك العلل معروفه موجوده هي؟ أم غير معروفه و لا موجوده قيل: بل هي معروفه موجوده عند أهلها.

فإن قال: أتعرفونها أنتم أم لا تعرفونها قيل لهم: منها ما نعرفه و منها ما لا نعرفه فإن قال قائل: فما أول الفرائض قيل له:

الإقرار بالله و برسوله و حجته و بما جاء من عند الله عزّ و جلّ.

فإن قال قائل: لم أمر الخلق بالإقرار بالله و برسوله و بحججه و بما جاء من عند الله عزّ و جلّ قيل: لعلل كثيره منها أنّ من لم يقرّ بالله عزّ و جلّ و لم يجتنب معاصيه و لم ينته عن ارتكاب الكبائر و لم يراقب أحدا فيما يشتهي و يستلذّ عن الفساد و الظلم و إذا فعل الناس هذه الأشياء و ارتكب كلّ إنسان ما يشتهي و يهواه من غير مراقبه لأحد كان في ذلك فساد الخلق حكيم مي تواند تكليف كند بنده را به كاري از كارهاي بي علت و بي معنى، گفته مي شود:

نه از يرا كه حكيم است نه هرزه كار و نه جاهل.

اگر بگويد پس چرا خلق را تكليف كرد؟

بگو: به سبب علت هاي زياد.

اگر بگويد: مرا از آن علتها آگاه كن كه آيا آن علتها معروف است و موجود يا غير معروف و ناموجودند؟ بگو: معروف و موجود است نزد اهل آن.

اگر بگويد: شما مي شناسيد يا نه؟

بگو: بعضي را مي دانم و بعضي را نه!

اگر بگويد: پس اول فرائض چيست؟

بگو: اقرار به خدا و رسول و حجت او و اقرار به آن چه آمده است از نزد خدای عزّ و جلّ.

اگر بگويد: چرا خلق مأمور شدند به اقرار خدای عزّ و جلّ و به رسولان او و حجّت هاي او و به آنچه آمده است از نزد او؟ بگو: براي علت هاي بسيار. از آن جمله اين كه هر كه اقرار به خدا نكند از معاصي او اجتناب نكند و از ارتكاب كبائر باز نايستد و خدای را پاس ندارد و منظور نسازد در چيزي كه دلش خواهد كه بي ملاحظه و پاس كسي اين به فساد امر تمامي خلق كشد، بعضي بر جهند بر

أجمعين و وثوب بعضهم على بعض فغضبوا الفروج و الأموال و أباحوا الدماء و النساء و قتل بعضهم بعضا من غير حقّ و لا جرم فيكون في ذلك خراب الدنيا و هلاك الخلق و فساد الحرث و التسلسل و منها أنّ الله عزّ و جلّ حكيم و لا يكون الحكيم و لا يوصف بالحكمه إلاّ الذي يحظر الفساد و يأمر بالصّلاح و يزرع عن الظلم و ينهى عن الفواحش و لا يكون حظر الفساد و الأمر بالصّلاح و التّهي عن الفواحش إلاّ بعد الإقرار بالله عزّ و جلّ و معرفه الأمر و التّاهي و لو ترك التّاس بغير إقرار بالله عزّ و جلّ و لا معرفته لم يثبت أمر بصلاح و لا نهى عن فساد إذ لا أمر و لا ناهي و منها أنّا وجدنا الخلق قد يفسدون بأمر باطنه مستوره عن الخلق فلو لا الإقرار بالله و خشيته بالغيب لم يكن أحد إذا خلا بشهوته و إرادته يراقب أحدا في ترك معصيه و انتهاك حرمه و ارتكاب كبيره إذا كان فعله ذلك مستورا عن الخلق غير مراقب لأحد فكان يكون في ذلك خلاف الخلق أجمعين فلم يكن قوام الخلق و صلاحهم إلاّ بالإقرار منهم بعضى و فروج را غصب كنند و خون ها و اموال و زنان و كودكان را مباح سازند و يكديگر را به غير حق و بى جرم بكشند و اين به خراب دنيا و هلاك خلق و تباه شدن كشت و زرع و نسل انجامد. و از آن جمله است اين كه خدای عزّ و جلّ حكيم است و حكيم نيست مگر کسی كه از فساد منع كند و به صلاح امر كند و از ظلم زجر كند و از فواحش نهی كند. اين كار راست نيابد تا اين كه بندگان اقرار نمايند به خداوند جهان و بشناسند امركننده و نهی كنده را و اگر ايشان رها كنند و اقرار به خدا و معرفت حق تعالی از ايشان نخواهند، امر به صلاح و نهی از فساد ثابت نشود چون امر و ناهي را نشناسند.

و از آن جمله آن كه ما اين خلق را می بينيم كه تباهي و فساد به ايشان راه می يابد از جهت امري چند پنهان و مستور از خلق. پس اگر اقرار به خدا و بيم از او در باطن و غيب نباشد کسی كه در خلوت ها، معصيت و شهوتي او را پيش آيد، از ارتكاب كبيره، در پشت پرده ها حرمت ها را ملاحظه نکنند؛ زیرا كه چشم کسی بر او نيست و از خلق مستور و مخفی است و امر خلق از اين تباه گردد. پس معلوم شد كه قوام امر خلق و صلاح حال ايشان به آن است كه اقرار نمايند

بعليم خبير يعلم السرّ وأخفى أمر بالصّلاح ناه عن الفساد ولا تخفى عليه خافيه ليكون في ذلك انزجار لهم عمّا يخلون به من أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلم وجب عليهم معرفه الرّسل و الإقرار بهم و الإذعان لهم بالطّاعه قيل: لأنّه لمّا أن لم يكن في خلقهم و قواهم ما يكملون به مصالحهم و كان الصّانع متعاليا عن أن يرى و كان ضعفهم و عجزهم عن إدراكه ظاهرا لم يكن بدّ لهم من رسول بينه و بينهم معصوم يؤدّي إليهم أمره و نهيه و أدبه و يقفهم على ما يكون به اجترار منافعهم و مضارّهم فلو لم يجب عليهم معرفته و طاعته لم يكن لهم في مجيء الرّسول منفعه و لا سدّ حاجه و لكان يكون إتيانه عبثا لغير منفعه و لا صلاح و ليس هذا من صفه الحكيم الذي أتقن كلّ شيء.

فإن قال قائل: فلم جعل أولى الأمر و أمر بطاعتهم قيل: لعل كثيره منها أنّ الخلق لمّا وقفوا على حدّ محدود و أمروا أن لا يتعدّوا ذلك الحدّ لما فيه من فسادهم لم يكن يثبت ذلك و لا يقوم إلّا بأن يجعل به خداوند دانا و آگاه، عالم به آشکار و نهان، که امر به صلاح و نهی از فساد کرده و بر او هیچ چیز پوشیده نماند تا این سبب انزجار آدمیان گردد از جرأت بر فسادها و معصیت ها در خلوت ها.

اگر بگویند: معرفت رسولان و اقرار به ایشان و اطاعت فرمان ایشان چرا واجب شد؟ گفته می شود: زیرا که در خلق و قول و قوای آدمیان آن استعداد نیست که مصالح خود به انجام رسانند و خداوند از آن برتر است که او را عیان بینند و ضعف و عجز آدمی از ادراک خدا ظاهر است. پس چاره نبود از رسول معصوم که واسطه شوند میان خدا و آدمیان و برسانند امر و نهی و آداب الهی را به ایشان و واقف گردانند بر آنچه سبب گردآوری منفعت ها و دفع مضرات است. پس اگر بر ایشان واجب نمی شد معرفت رسولان و اطاعت ایشان فایده ای نخواستنی بود، در آمدن رسولان و کاری ساخته نمی شد از ایشان و عبث بود آمدنشان بی نفعی و صلاحی و این نه صفت و طریقت حکیم است که هرکار بر وجه صواب کند.

و اگر بگویند چرا اولوالامر را به طاعت ایشان امر نمود؟ بگو: به علل بسیار، از آن جمله این که خلق را حدّی معین نمودند و گذر از آن را ممنوع کردند، زیرا که در آن فساد ایشان است، پس این ممکن نیست مگر با حاکمی امین تا ایشان را از تعدّی و تجاوز

عليهم فيه أميناً يمنعهم من التّعدي و الدّخول فيما حظر عليهم لأنّه لو لم يكن ذلك لكان أحد لا يترك لذّته و منفعتة لفساد غيره فجعل عليهم قيماً يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الأحكام.

و منها أنّ لا نجد فرقه من الفرق و لا ملّة من الملل بقوا و عاشوا إلاّ بقيم و رئيس و لما لا بدّ لهم منه في أمر الدّين و الدّنيا فلم يجز في حكمه الحكيم أن يترك الخلق ممّا يعلم أنّه لا بدّ له منه و لا قوام لهم إلاّ به فيقاتلون به عدوّهم و يقسمون فيهم و يقيم لهم جمّهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم.

و منها أنّه لو لم يجعل لهم إماماً قيماً أميناً حافظاً مستودعاً لدرست الملّة و ذهب الدّين و غيرت السنن و الأحكام و لزد فيه المبتدعون و نقص منه الملحّدون و شبّهوا ذلك على المسلمين لأنّنا وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير كاملين مع اختلافهم و اختلاف أهوائهم و تشتّت أنحائهم فلو لم يجعل لهم قيماً حافظاً لما جاء به الرّسول صلّى الله عليه و آله لفسدوا على نحو ما بيّنا و غيرت الشّرائع و السنن و الأحكام منع كند و نگذارد در محظور داخل شوند؛ زیرا که اگر چنین نباشد مردم ترک لذّت و منفعت خود ندهند برای ضرر و فساد دیگری، پس خدا قيّمی صاحب فرما بر ایشان گماشت تا از فساد مانع شود و حدود و احکام را میان ایشان بر پای دارد.

و این که هیچ گروهی از خلق و هیچ ملتی نمی بینیم که بقا و منفعتشان مستقیم گردد؛ مگر به قيّمی که ناگزیرند به او در امر دین و دنیا، پس از حکمت حکیم جایز نیست که خلق را بدون قيّمی که ملت نیازمند اویند، وانهد و امورشان بدون او قوام نیابد، به امر او به جنگ قیام و غنائم را بین خود تقسیم کنند، جمعه و جماعت برای ایشان اقامه کند و دست ظلم به مظلوم را ببندد.

و از جمله این که اگر بر خلق امام، قيّم، امین و نگاهبان گماشته نشود، ملّت و دین از دست رفته و سنت ها و احکام تغییر کرده و صاحبان بدعت در دین زیاد و ملحّدان از آن کم کنند و امر را بر مسلمانان مشتبه کنند؛ زیرا که ما خلق را ناقص و محتاج و غیر کامل یافته ایم با اختلاف ایشان و اختلاف هواهای نفسانی و تشتت مقاصدشان، پس اگر میان ایشان قيّمی نباشد که احکام و قواعد پیامبر صلّى الله عليه و آله را اجرا کند، هر آینه فاسد شوند؛ چنان چه بیان کردیم و شرایع

و الإيمان و كان في ذلك فساد الخلق أجمعين.

فإن قال قائل: فلم لا يجوز أن لا يكون في الأرض إمامان في وقت واحد و أكثر من ذلك قيل: لعل منها أن الواحد لا يختلف فعله و تدبيره و الاثنان لا- يتفق فعلهما و تدبيرهما و ذلك أتا لم نجد اثنين إلا مختلفي الهمم و الإرادة فإذا كانا اثنين ثم اختلفت هممهما و إرادتهما و تدبيرهما و كانا كلاهما مفترضى الطاعة لم يكن أحدهما أولى بالطاعة من صاحبه فكان يكون في ذلك اختلاف الخلق و الشجر و الفساد ثم لا يكون أحد مطيعا لأحدهما إلا و هو عاص للآخر فتعم معصية أهل الأرض ثم لا يكون لهم مع ذلك السبيل إلى الطاعة و الإيمان و يكونون إنما أتوا في ذلك من قبل الصانع الذي وضع لهم باب الاختلاف و الشجر و الفساد إذ أمرهم باتباع المختلفين.

و منها أنه لو كانا إمامين لكان لكل من الخصمين أن يدعو إلى غير الذي يدعو إليه صاحبه في الحكومه ثم لا يكون أحدهما أولى بأن يتبع صاحبه فيبطل الحقوق و الأحكام و الحدود.

و سنتها و احكام و قوانين دگرگون شوند و همه امت به فساد کشیده شوند.

اگر بگویند: چرا جایز نیست در زمین در یک زمان یا بیشتر دو امام باشد؟ گفته می شود: به خاطر عللی؛ از جمله این که یک امام فعل و تدبیرش مختلف نشود بر خلاف دو امام که فعل و تدبیرشان متفق نشود؛ زیرا که ما دو شخص را نمی یابیم مگر آن که اندیشه ها و اراده هایشان مختلف باشد؛ پس اگر دو امام باشد و اراده ها و تدبیرشان مختلف شود و طاعت هر دو واجب باشد، یکی از آن دو به طاعت سزاوارتر از دیگری نخواهد بود. پس موجب اختلاف خلق و تنازع و فساد آن ها خواهد بود و هرکس که این یک را اطاعت کند، آن دیگر را مخالف و عاصی باشد. پس معصیت همه اهل زمین را شامل گردد و با وجود این مردم را راهی به ایمان نباشد و این امر از جانب صانع تعالی باشد که برای ایشان راه اختلاف و تنازع و فساد گشاده باشد؛ چون ایشان را امر کرده به طاعت دو شخص که با هم اختلاف دارند.

و دیگر، اگر دو امام باشند هر یک از دو خصم خواهد که ادعای خود را نزد امامی برد غیر آن امامی که دیگری خواهد که هیچ یک اولی تر به متابعت از آن دیگر نباشند. پس حقوق و احکام و حدود باطل گردد.

و منها آنه لا يكون واحد من الحجّتين أولى بالتّطق والحكم والأمر والنّهى من الآخر وإذا كان هذا كذلك وجب عليهما أن يبتديا بالكلام وليس لأحدهما أن يسبق صاحبه بشيء إذا كانا في الإمامه شرعا واحدا فإن جاز لأحدهما السّكوت جاز للسّكوت للآخر وإذا جاز لهما السّكوت بطلت الحقوق والأحكام وعظمت الحدود وصار النّاس كأنّهم لا إمام لهم.

فإن قال قائل: فلم لا يجوز أن يكون الإمام من غير جنس الرّسول قيل: لعلل منها أنّه لمّا كان الإمام مفترض الطّاعة لم يكن بدّ من دلاله تدلّ عليه ويتميّزه بها من غيره وهى القرابه المشهوره والوصيّه الظّاهره ليعرف من غيره ويهتدى إليه بعينه.

و منها أنّه لو جاز في غير جنس الرّسول لكان قد فضّل من ليس برسول على الرّسل إذ جعل أولاد الرّسول أتباعا لأولاد أعدائه كأبى جهل و ابن أبى معيط لأنّه قد يجوز بزعمهم أن ينتقل ذلك في أولادهم إذا كانوا مؤمنين فيصير أولاد الرّسول تابعين وأولاد أعداء الله وأعداء و دیگر، هیچ یک از آن دو حجّت سزاوارتر به سخن گفتن و حکم کردن و امر و نهی نمودن از آن دیگری نباشد؛ پس هرگاه چنین است باید هر دو یک بار ابتدا کنند به سخن و هیچ یک را نرسد که بر آن دیگری سبقت گیرد، هرگاه در امامت و پیشوایی یکسانند و اگر جایز باشد یکی را که ساکت باشد، آن دیگر را نیز جایز باشد و هرگاه هر دو را جایز باشد که ساکت شوند باطل شود حقوق و احکام و حدود، و مردم بی امام و صاحب فرما بمانند.

اگر بگویند چرا جایز نیست که امام غیر از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله باشد؟ گفته شود: برای عللی؛ از جمله این که چون امام مفترض الطّاعة است، ناچار است از دلالتی و نشانی که او را جدا کند از دیگران، و آن قرابت مشهوره و وصیّت ظاهره است تا او از دیگران ممتاز گردد و مردم او را بشناسند و به او راه برند و در شبهه و حیرت نمانند.

و از آن علل این که اگر امامت غیر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله جایز باشد، تفضیل غیر رسول بر رسولان لازم آید؛ زیرا که اولاد رسول صلی الله علیه و آله تابع اولاد دشمنان او شوند، همچون ابو جهل و ابن ابی معیط که معتقد به امامت در اولاد خود بودند؛ زیرا که از جمله مؤمنان شدند. پس اولاد رسول صلی الله علیه و آله تابع باشند و اولاد دشمنان

رسوله متبوعین فکان الرسول أولى بهذه الفضیله من غیره و احق.

و منها انّ الخلق اذا اقرّوا للرسول بالرساله و اذعنوا له بالطاعه لم یتکبر احد منهم عن ان یتبع ولده و یطیع ذریّته و لم یتعاضم ذلك فی انفس الناس و اذا کان ذلك فی غیر جنس الرسول کان کلّ واحد منهم فی نفسه انّهم أولى به من غیره و دخلهم من ذلك الکبر و لم تسنح انفسهم بالطاعه لمن هو عندهم دونهم فکان [لکون] یكون ذلك داعیه لهم إلى الفساد و التّفاق و الاختلاف.

فإن قال قائل: فلم وجب علیهم الإقرار و المعرفه بأنّ الله واحد أحد قیل: لعلل منها أنّه لو لم یجب علیهم الإقرار و المعرفه لجاز لهم أن یتوهّموا مدبّرین أو أكثر من ذلك و اذا جاز ذلك لم یهتدوا إلى الصّانع لهم من غیره لأنّ کلّ إنسان منهم کان لا یدری لآته إنّما یعبد غیر الآدی خلقه و [یطیع] یطیع غیر الآدی أمره فلا یكونون علی حقیقه من صانعهم و خالقهم و لا یثبت عندهم أمر آمر و لا نهی ناه إذا لا یعرف الأمر بعینه و لا التّاهی من غیره.

خدا و رسول او متبوع؛ پس معلوم شد که رسول سزاوارتر است به این فضیلت از غیر.

و از آن علل این که هرگاه خلائق اقرار به رسالت رسول و اذعان طاعت او کردند، سر از طاعت اولاد نیچند و در دل های مردمان، بزرگ و بر خاطرهای ایشان، گران نیاید و اگر امامت در غیر جنس رسول صلی الله علیه و آله باشد، هرکس از ایشان در خاطر خود، خود را سزاوارتر داند از دیگران و کبر در نفس ایشان داخل شود و خاطرهایشان به اطاعت رضا ندهد و فرمان نبرند از خود خردتر را و این داعی فساد و نفاق و اختلاف باشد.

اگر بگوید: چرا واجب شد بر خلق اقرار و معرفت به این که خدای عزّ و جلّ واحد، أحد است؟ گفته می شود: برای علّت ها، از جمله اگر این واجب نباشد، جایز بود ایشان را که دو مدبر یا بیشتر توهم کند، هرگاه این جایز باشد راه به صانع خود نبرند و از دیگری فرق نکنند؛ زیرا انسان نداند شاید غیر خالق را که او را آفریده عبادت و غیر آن خداوندی که او را امر کرده، اطاعت نماید. لذا از شناخت صانع خود بر حقیقت نباشند و نزد ایشان ثابت نشود که آمر و ناهی کیست؛ زیرا که آمر را به عینه نمی شناسد و ناهی را از غیر تمیز نمی کند.

و منها آنه لو جاز ان يكون اثنين لم يكن أحد الشريكين أولى بأن يعبد و يطاع من الآخر وفي إجازة أن يطاع ذلك الشريك إجازة أن لا يطاع الله و في إجازة أن لا يطاع الله كفر بالله و بجميع كتبه و رسله و إثبات كل باطل و ترك كل حق و تحليل كل حرام و تحريم كل حلال و الدخول في كل معصية و الخروج من كل طاعة و إباحة كل فساد و إبطال كل حق.

و منها آنه لو جاز ان يكون أكثر من واحد لجاز لإبليس أن يدعى أنه ذلك الآخر حتى يضاد الله تعالى في جميع حكمه و يصرف العباد إلى نفسه فيكون في ذلك أعظم الكفر و أشد التفاق.

فإن قال قائل: فلم وجب عليهم الإقرار بالله بأنه ليس كمثله شيء قيل: لعل منها أن لا يكونوا قاصدين نحوه بالعبادة و الطاعة دون غيره غير مشتبه عليهم أمر ربهم و صانعهم و رازقهم.

و منها أنهم لو [لا] لم يعلموا أنه ليس كمثله شيء لم يدروا لعل ربهم و صانعهم هذه الأصنام التي نصبها لهم آباؤهم و الشمس و القمر و الثيران إذا كان جائزاً أن و علت دیگر این که اگر دو خدا باشد، یکی از آن دو سزاوارتر از دیگری در عبادت نیست و اگر جایز بدانیم که آن شریک اطاعت شود بایستی جایز دانسته باشیم که خدا اطاعت نشود و این کفر به خدا و جمیع کتب و رسولان اوست و اثبات هر باطلی و ترک هر حقی و حلال کردن هر حرامی و حرام گشتن هر حلالی و داخل شدن در هر معصیت و بیرون شدن از هر طاعت و مباح ساختن هر فساد و باطل کردن هر حق است.

و علت دیگر این که اگر جایز باشد خدا بیش از یکی باشد، ابلیس می تواند ادعا کند که من آن دیگرم و شریکم به خدای تعالی تا ضدیت و مخالفت کند با خدا در همه احکام او، و عباد را سوی خود گرداند و در این، بزرگ ترین کفر و سخت ترین نفاق مندرج است.

اگر گوید: چرا واجب شد که اقرار کنند که هیچ چیز مثل خداوند نیست؟ گفته می شود:

برای علت ها، از جمله اینکه رو سوی او کنند به عبادت و طاعت؛ نه غیر او در حالتی که بر ایشان مشتبه نباشد امر پروردگار و خالق و رازقشان.

و علت دیگر این که اگر ندانند که چیزی مانند او نیست، شاید تجویز کنند که پروردگارشان و صانعشان بتهایی هستند که پدرانشان برای ایشان برپا کرده اند و نیز آفتاب و ماه و آتش؛

يكون عليهم مشتبّه و كان يكون في ذلك الفساد و ترك طاعاته كلّها و ارتكاب معاصيه كلّها على قدر ما يتناهى إليهم من أخبار هذه الأرباب و أمرها و نهياها.

و منها أنّه لو لم يجب عليهم أن يعرفوا أن ليس كمثله شيء لجاز عندهم أن يجري عليه ما يجري على المخلوقين من العجز و الجهل و التّغيير و الزّوال و الفناء و الكذب و الاعتداء و من جازت عليه هذه الأشياء لم يؤمن فناؤه و لم يوثق بعدله و لم يحقّ قوله و أمره و نهيه و وعده و وعيده و ثوابه و عقابه و في ذلك فساد الخلق و إبطال الرّبوبيّه.

فإن قال قائل: لم أمر الله تعالى العباد و نهاهم قيل: لأنّه لا يكون بقاؤهم و صلاحهم إلّا بالأمر و التّهي و المنع من الفساد و التّغاصب.

فإن قال قائل: فلم تعبدهم قيل: لئلاّ يكونوا ناسين لذكره و لا تاركين لأدبه و لا لاهين عن أمره و نهيه إذا كان فيه صلاحهم و قوامهم فلو تركوا بغير تعبّد لطلّ عليهم الأمد فقسست قلوبهم.

زيراکه جایز خواهد بود که این ها بر ایشان مشتبّه گردند و در این فساد است و ترک همه طاعت و ارتكاب همه معاصی به قدر آن چه به ایشان برسد از این اربابهای باطل و امر و نهی ایشان.

و نیز اگر واجب نباشد که بدانند که هیچ چیز چون او نیست بنابراین جایز باشد نزد ایشان که جاری گردد بر خداوند جهان آن چه جاری می گردد بر مخلوقات، از عجز و جهل و تغییر و زوال و فنا و کذب و تعدی، و هرکه بر او جایز باشد این اشیا، شاید فانی گردد و به قول او وثوق نباشد و گفتار و امر و نهی، و وعده و وعید، و ثواب و عقاب او محقق نشود و استوار نباشد و این موجب تباهی خلق و ابطال ربوبیت است.

اگر بگوید: چرا خدای تعالی بندگان را امر و نهی کرد؟ گفته می شود: زیرا که بقا و صلاح ایشان جز به امر و نهی، و منع از فساد و غضب اموال نباشد.

اگر بگوید: چرا از آن ها عبادت خواست؟ گفته می شود: تا یاد او را فراموش، و ادب او را ترک نکرده و از امر و نهی او غافل نشوند؛ زیرا صلاح و قوام ایشان در آن است و اگر ایشان را بدون بندگی بخواهند، درازی آرزو دلهايشان را سیاه کند.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالصلاة قيل:

لأن في الصلاة الإقرار بالربوبية وهو صلاح عام لأن فيه خلع الأنداد والقيام بين يدي الجبار بالذل والاستكانة والخضوع والخشوع والاعتراف وطلب الإقالة من سالف الذنوب ووضع الجبهة على الأرض كل يوم وليله ليكون العبد ذاكرا لله غير ناس له ويكون خاشعا وجلال متذلا طالبا راغبا في الزيادة للدين والدنيا مع ما فيه من الانزجار عن الفساد وصار ذلك عليه في كل يوم وليله لئلا ينسى العبد مدبره وخالقه فيبطر ويطغى ويكون في طاعه خالقه والقيام بين يدي ربه زاجرا له عن المعاصي وحاجزا ومانعا له عن أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالوضوء وبدئ به قيل له: لأن يكون العبد طاهرا إذا قام بين يدي الجبار وعند مناجاته إياه مطيعا له فيما أمره نقيًا من الأدناس والتجاسه مع ما فيه من ذهاب الكسل وطرده التّعاس وتزكيه الفؤاد للقيام بين يدي الجبار.

فإن قال قائل: فلم وجب ذلك على اگر بگوید: چرا به نماز مأمور شدند؟ گفته می شود: زیرا که در نماز اقرار به ربوبیت است و این صلاح عام است؛ زیرا که نماز متضمن نفی اضداد و انداد است و قیام در برابر حضرت جبار است به خواری و افتادگی و خضوع و اعتراف به تقصیر و درخواست عفو از گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر زمین هر روز و شب، تا بنده خدا را یاد کرده و فراموش نکند و خاشع و متذلل باشد و طالب و راغب در خیرات دین و دنیا، علاوه بر آنکه در نماز انزجار است از فساد. نماز در هر روز و شب واجب شد تا بنده مدبر و خالق خود را فراموش نکند و در کبر و طغیان نیفتد و تا این که یاد خالق و حضور پیش خدا، او را از معاصی و انواع فساد مانع باشد.

اگر بگوید: چرا به وضو امر شد پیش از نماز؟ گفته می شود: برای آن که عبد طاهر باشد وقتی که پیش جبار بایستد برای مناجات، و مطیع باشد خدای را در فرمان او و پاک باشد از چرک ها و نجاسات، و نیز وضو موجب برطرف شدن کاهلی و خمیازه و پاکی قلب و دل است برای قیام در خدمت جبار.

اگر گوید: چرا وضو بر روی دو دست و سر

لأنَّ العبد إذا قام بین یدی الجبَّار فإتَّما ینکشف عن جوارحه و ینظر ما وجب فیہ الوضوء و ذلك بأنَّه بوجهه ینسجد و ینخض و ینسأل و یرغب و یرهب و یتبتَّل و ینسک و برأسه ینستقبل فی رکوعه و سجوده و برجلیه یقوم و یقعد.

فإن قال قائل: فلم وجب الغسل علی الوجه و الیدين و جعل المسح علی الرأس و الرجلین و لم یجعل ذلك غسلاً کلَّه أو مسحاً کلَّه قیل: لعل شتی منها أنَّ العباده العظمی إتَّما هی الرُّکوع و السَّجود و إتَّما ینسجد بالوجه و الیدين لا بالرأس و الرجلین.

و منها أنَّ الخلق لا یطیقون فی کلِّ وقت غسل الرأس و الرجلین و یشتدُّ ذلك علیهم فی البرد و السَّفر و المرض و أوقات من اللیل و النَّهار و غسل الوجه و الیدين أخفَّ من غسل الرأس و الرجلین و [إذا] إتَّما وضعت الفرائض علی قدر أقلِّ النَّاس طاقه من أهل الصَّحَّه ثمَّ عمَّ فیها القویّ و الضَّعیف.

و منها أنَّ الرأس و الرجلین لیس هما و دو پا معین شد؟ گفته می شود: زیرا که عبد هرگاه در خدمت خداوند جبَّار می ایستد، این اعضا در آن حال منکشف می گردد، چرا که به روی خود سجده می کند و به دست، سؤال و رغبت و زاری می کند و به سر، در رکوع و سجود استقبال می کند و به دو پا می ایستد و می نشیند.

اگر بگوید: چرا شستن صورت و دو دست واجب شده و برای دو پا و سر مسح لازم آمد و همه را شستن یا مسح کردن تنها دستور نیامد؟ گفته می شود: برای علت های مختلف؛ از جمله آن که عبادت بزرگ تر، رکوع و سجود است و آن به وسیله صورت و دو دست می باشد نه به وسیله سر و دو پا.

و از جمله این که همه خلق نمی توانند سر و دو پا را بشویند و برایشان سخت باشد شستن سر و پاها در سفر و سرما و مرض و وقت های مختلف از شب و روز، و شستن روی و دو دست سزاوارتر است از سر و دو پا. همانا فرایض برای ضعیف ترین مردم وضع شده که طاقت و قوتشان از دیگران کمتر است، بعد از آن در قوی و ضعیف عمومیت یافته است.

و از جمله این که سر و دو پا، همه وقت

فی کلّ وقت بادیان ظاهران کالوجه و الیدین لموضع العمامه و الخفّین و غیر ذلک.

فإن قال قائل: فلم وجب الوضوء ممّا خرج من الطّرفین خاصّه و من التّوم دون سائر الأشياء قیل: لأنّ الطّرفین هما طریق النّجاسه و لیس للإنسان طریق تصیبه النّجاسه من نفسه إلاّ منهما فأمروا بالطّهاره عند ما تصیبهم تلك النّجاسه من أنفسهم و أمّا التّوم فلأنّ التّائم إذا غلب علیه التّوم یفتح کلّ شیء منه و استرخی فکان أغلب الأشياء علیه فی الخروج منه الرّیح فوجب علیه الوضوء لهذه العلّه.

فإن قال قائل: فلم لم یؤمروا بالغسل من هذه النّجاسه كما أمروا بالغسل من الجنابه قیل: لأنّ هذا شیء دائم غیر ممکن للخلق الاغتسال منه کلّما یصیب ذلک و لا یکلّف اللّهُ نفساً إلاّ وسعها و الجنابه لیست هی أمر دائم إنّما هی شهوه تصیبهها إذا أراد و یمکنه تعجیلها و تأخیرها الاّیام الثّلاثه و الأقلّ و الأكثر و لیس ذلک هكذا.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالغسل من الجنابه و لم یؤمروا بالغسل من الخلاء ظاهر و آشکار نیست، همچون چهره و دو دست به خاطر عمامه و کفش و غیر اینها که می پوشند.

اگر بگویند: چرا وضو واجب شد به سبب ادرار و مدفوع و به سبب خواب نه غیر آن ها؟ گفته می شود: زیرا که این دو طرف دو طریق نجاستند و انسان را طریقی دیگر نیست از خودش که از آن طریق او را نجاست رسد جز این دو. پس مأمور شد به طهارت، هرگاه که از این نجاستات به او رسید و امّا خواب به این دلیل که چون شخصی بخفت همه اعضا و قوای او سست گردد و اغلب در این وقت است که از او باد برآید و از این سبب وضو واجب شد.

اگر بگوید: چرا از این نجاست به غسل مأمور نشدند همچون جنابت؟ گفته می شود:

این همیشگی است و ممکن نیست هرگاه او را نجاست رسید غسل کند «و خدا نفس را مگر به اندازه تکلیف نمی کند» برخلاف جنابت که همیشگی نیست و شهوتی است که شخص هرگاه خواهد، به او می رسد، ممکن است او را در آن تعجیل و تأخیر کند، سه روز کمتر و بیشتر، و آن هم چو این نیست.

اگر گوید: چرا از جنابت غسل واجب است

و هو أنجس من الجنابه وأقذر قيل: من أجل أن الجنابه من نفس الإنسان و هو شيء يخرج من جميع جسده و الخلاء ليس هو من نفس الإنسان إنما هو غذاء يدخل من باب و يخرج من باب.

فإن قال قائل: أخبرني عن الأذان لم أمروا قيل: لعل كثيره منها أن يكون تذكيرا للسهى و تنبيها للغافل و تعريفا لمن جهل الوقت و اشتغل عن الصلاه و ليكون ذلك داعيا إلى عباده الخالق مرغبا فيها مقرّا له بالتوحيد مجاهرا بالإيمان معلنا بالإسلام مؤذنا لمن نسيها و إنما يقال مؤذن لأنه يؤذن بالصلاه.

فإن قال قائل: فلم بدأ فيه بالتكبير قبل التهليل قيل: لأنه أراد أن يبدأ بذكره و اسمه لأن اسم الله تعالى في التكبير في أول الحرف و في التهليل اسم الله في آخر الحرف فبدأ بالحرف الذي اسم الله في أوله لا في آخره.

فإن قال قائل: فلم جعل مثنى مثنى قيل:

لأن يكون مكررا في أذان المستمعين مؤكدا عليهم إن سها أحد عن الأول لم يسه عن الثاني و لأن الصلاه ركعتان ركعتان و لذلك جعل الأذان مثنى مثنى.

و نه از خلا و این نجس تر از جنابت است؟ گفته می شود: از این روی که جنابت از نفس انسان است و او چیزی است که از همه تن برمی آید و خلا از نفس انسان نیست، جز این نیست که غذا از دری داخل و از دری بیرون می رود.

اگر بگوید: چرا به اذان امر شده؟ گفته می شود:

برای علل بسیار از جمله این که فراموش کار را به یاد آورد و غافل را متنبه سازد و کسی که وقت نداند و مشغول باشد را اعلام کند و به سبب آن به عبادت خالق بخواند و ترغیب کند و اقرار کند به توحید و آشکار کند ایمان را و هویدا سازد اسلام را و اعلام کند فراموش کاران را و برای آن مؤذن نامند که اعلام به نماز کند.

اگر بگوید: چرا ابتدا شده است در اذان به تکبیر پیش از تهلیل؟ گفته می شود: زیرا که خواسته است حق تعالی ابتدا به نام او شود؛ نام خدا در تکبیر در حروف اول و در تسبیح و تهلیل و تحمید در آخر آمده است، پس شروع می شود به جمله ای که نام خدا در اول آمده است.

اگر بگوید: چرا فصول اذان هریک دو بار مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا که به گوش ها مکرر برسد و تأکید کند اگر کسی از اول غافل شود، از دوم نشود.

برای آن که نماز دو رکعت دو رکعت است؛ پس اذان نیز دو دو مقرر شد.

فإن قال قائل: فلم جعل التكبیر فی أوّل الأذان أربعاً قيل: لأنّ أوّل الأذان إنّما يبدأ غفله و ليس قبله كلام ینبئه المستمع له فجعل ذلك تنبیها للمستمعین لما بعده فی الأذان.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد التكبیر شهادتین قيل: لأنّ أوّل الإیمان إنّما هو التّوحید و الإقرار لله عزّ و جلّ بالوحدانیة و الثّانی الإقرار للرّسول بالرّسالة و أنّ طاعتهما و معرفتهما مقرونتان و أنّ أصل الإیمان إنّما هو الشّهادة فجعل الشّهادتین فی الأذان كما جعل فی سائر الحقوق شهادتین فإذا أقرّ لله تعالی بالوحدانیة و [الإقرار] أقرّ للرّسول بالرّسالة فقد أقرّ بجملة الإیمان لأنّ أصل الإیمان إنّما هو الإقرار باللّه و برسوله.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد الشّهادتین الدّعاء إلى الصّلاة قيل: لأنّ الأذان إنّما وضع لموضع الصّلاة و إنّما هو النّداء إلى الصّلاة فجعل النّداء إلى الصّلاة فی وسط الأذان فقدّم المؤذّن قبلها أربعاً التّکبیرتین و الشّهادتین و آخر بعدها أربعاً يدعو إلى الفلاح حتّی علی البرّ و الصّلاة ثمّ دعا إلى اگر بگوید: چرا تکبیر در اول اذان چهار بار است؟ گفته می شود: زیرا اول اذان مردم غافل اند و پیش از آن کلامی نیست که مستمعین را آگاه کند، پس تنبیهی برای شنوندگان قرار داده شد که به پس از آن توجه کنند.

اگر بگوید: بعد از دو تکبیر چرا دو شهادت است؟ گفته می شود: زیرا که اوّل ایمان، توحید است و اقرار به وحدانیت خدا و دوّم اقرار به رسالت رسول و طاعت خدا و رسول است و معرفت ایشان به هم پیوسته اند؛ و اصل ایمان شهادت است و دو شهادت در اذان قرار شد، چرا که در سایر حقوق دو شهادت در کار است. پس هرگاه اقرار کرد به وحدانیت خدا و رسالت رسول صلیّ اللّه علیه و آله اقرار کرد، بالجملة به ایمان اقرار کرده زیرا اصل ایمان، دو اقرار است.

اگر بگوید: چرا بعد از دو شهادت، دعوت به نماز را قرار داد؟ گفته می شود: زیرا که اذان از برای نماز معین شده و آن ندای به نماز است؛ پس ندای به نماز در وسط اذان مقرر شده و پیش از اذان دو تکبیر و دو شهادت است و پس از آن چهار جمله یکی به فلاح خواند که نیکوی نماز است و جمله بعد از آن به بهترین عمل دعوت کند، پس به نماز و گزاردن آن

خير العمل مرغبا فيها و في عملها و في أدائها ثم نادى بالتكبير و التهليل ليتيم بعدها أربعا كما أتم قبلها أربعا و ليختم كلامه بذكر الله كما فتحه بذكر الله تعالى.

فإن قال قائل: فلم جعل آخرها التهليل و لم يجعل آخرها التكبير كما جعل في أولها التكبير قيل: لأن التهليل اسم الله في آخره فأحب الله تعالى أن يختم الكلام باسمه كما فتحه باسمه.

فإن قال قائل: فلم لم يجعل بدل التهليل التسبيح و التحميد و اسم الله في آخرهما قيل: لأن التهليل هو إقرار لله تعالى بالتوحيد و خلع الأنداد من دون الله و هو أول الإيمان و أعظم من التسبيح و التحميد.

فإن قال: فلم بدأ في الاستفتاح و الركوع و السجود و القيام و القعود بالتكبير قيل: لعله التي ذكرناها في الأذان.

فإن قال: فلم جعل الدعاء في الركعة الأولى قبل القراءة و لم جعل في الركعة الثانية القنوت بعد القراءة قيل: لأنه أحب أن يفتح قيامه لربه و عبادته بالتحميد و التقديس و الرغبة و الرهبه و يختمه بمثل ترغيب مي كند و بعد از آن ندا كند به تكبير و تهليل تا چهار جمله تمام شود. بعد از آن چنان که چهار است قبل از آن و باید كلام خود را به ذكر خدا ختم نماید؛ چنان که به آن فتح نموده بود.

اگر بگويد: پس چرا آخر آن جمله ها تهليل است نه تكبير؛ چنان که اول است؟ گفته می شود: زیرا که تهليل نام خدا در آخر دارد.

پس دوست داشت خداوند که كلام به نام او ختم شود؛ چنان که به نام او فتح شده بود.

اگر بگويد: چرا بدل تهليل، تسبيح يا تحميد نهد و اسم خدا در آخر آن هاست؟ گفته می شود: زیرا که تهليل اقرار است به يگانگی خداوند و نفی اضداد و انداد غير او و اين اول ايمان است و از تسبيح و تحميد بزرگ تر است.

اگر بگويد: چرا در نماز و ركوع و سجود و قيام و قعود ابتدا تكبير گوید؟ گفته می شود:

به آن علل که در اذان گفته شد.

اگر بگويد: چرا دعا در ركعت اول پیش از قرائت است و در ركعت دوم قنوت است بعد از قرائت؟ گفته می شود: زیرا که خدا خواست قيام نماز کننده را برای خود به تحميد و تقديس و رغبت و رهبت، و ختم کند به مثل

ذلك و ليكون في القيام عند القنوت [أطول] طول فأحرى أن يدرك المدرك الركوع و لا يفقه الركعة في الجماعه.

فإن قال: فلم أمروا بالقراءة في الصلاة قيل: لئلا يكون القراءه مهجورا مضيعا و ليكون محفوظا فلا يضمحل و لا يجهل.

فإن قال: فلم بدأ بالحمد في كل قراءة دون سائر السور قيل: لأنه ليس شيء في القرآن و الكلام جمع فيه جوامع الخير و الحكمة ما جمع في سورة الحمد و ذلك أن قوله تعالى الحمد لله إنما هو أداء لما أوجب الله تعالى على خلقه من الشكر و شكره لما وفق عبده للخير رب العالمين تمجيد له و تحميد و إقرار [و أنه] بأنه هو الخالق المالك لا غيره الرحمن الرحيم استعطاف و ذكر لآلانه و نعمائه على جميع خلقه مالك يوم الدين إقرار له بالبعث و النشور و الحساب و المجازاه و إيجاب له ملك الآخرة كما أوجب له ملك الدنيا إياك نعبد رغبه و تقرب إلى الله عز و جل و إخلاص بالعمل له دون غيره و إياك نستعين استزاده من توفيقه و عبادته و استدامته لما أنعم الله عليه و بصره اهدنا آنچه در قيام به سبب قنوت زمانی توقف شود که اگر کسی لاحق شود رکوع را دریابد و آن رکعت به جماعت از او فوت نگردد.

اگر بگوید: چرا قرائت در نماز واجب شد؟ گفته می شود: تا قرآن ترک نشود و ضایع نگردد و محفوظ ماند و از بین نرود و مجهول نشود.

اگر بگوید: چرا در ابتدای هر قرائت حمد خوانده شود، نه دیگر سوره ها؟ گفته می شود:

زیرا که نیست در قرآن و کلام حق چیزی که در آن خیر و حکمت جمع شده باشد به قدر آن چه در سوره حمد جمع شده است؛ زیرا «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گزاردن شکر واجب خدای عز و جل و شکر توفیق کار خیر است؛ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» تمجید و تحمید پروردگار است و اقرار به خالق و مالک بودن او نه دیگری؛ «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» طلب عطوفت و رحمت است و یادآوری نعمت هایی که خداوند فرفرستاده؛ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار به برگشت و حساب و مکافات اعمال و اثبات ملک آخرت برای حضرت عزت چنان که اثبات کرده ملک دنیا را؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» تمنا و نزدیکی جستن به حضرت او و خالص ساختن عمل برای او نه غیر او؛ «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» طلب توفیق عبادت او و دوام نعمت هایی که داده؛ «اهْدِنَا

الصَّراطِ الْمُسْتَقِيمِ اسْتِرْشَادَ لَأَدْبِهِ وَاعْتِصَامَ بِحَبْلِهِ وَاسْتِزَادَهُ فِي الْمَعْرِفَةِ بِرَبِّهِ وَبِعَظَمَتِهِ وَبِكَبْرِيائِهِ صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ توكيد في السَّوَالِ وَالرَّغْبَةَ وَذَكَرَ لَمَّا تَقَدَّمَ مِنْ أَيْدِيهِ وَنِعْمِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَرَغْبَةَ فِي مِثْلِ تِلْكَ النَّعْمِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ اسْتِعَاذَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمَعَانِدِينَ الْكَافِرِينَ الْمُسْتَخْفِينَ بِهِ وَبَأْمَرِهِ وَنَهْيِهِ وَلا الضَّالِّينَ اعْتِصَامَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الضَّالِّينَ الَّذِينَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسِنُونَ صَنَعًا فَقَدْ اجْتَمَعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَالحِكْمَةِ فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا مَا لَا يَجْمَعُهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ جَعَلَ التَّسْبِيحَ فِي الرُّكُوعِ وَالسَّجُودِ قِيلَ: لَعَلَّ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مَعَ خُضُوعِهِ وَخُشُوعِهِ وَتَعَبُّدِهِ وَتَوَرُّعِهِ وَاسْتِكَانَتِهِ وَتَذَلُّلِهِ وَتَوَاضَعِهِ وَتَقَرُّبِهِ إِلَى رَبِّهِ مَقْدَسًا لَهُ مَمَجَّدًا مَسْبُوحًا مَطْبُوعًا مَعْظَمًا شَاكِرًا لِخَالِقِهِ وَرَازِقَهُ فَلَا يَذْهَبُ بِهِ الْفِكْرُ وَالْأَمَانِيُّ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ جَعَلَ أَصْلَ الصَّلَاةِ رَكْعَتَيْنِ وَ لَمْ يَزِدْ عَلَى بَعْضِهَا رَكْعَةً وَعَلَى بَعْضِهَا رَكْعَتَانِ وَ لَمْ يَزِدْ عَلَى بَعْضِهَا شَيْءً قِيلَ:

الصَّراطِ الْمُسْتَقِيمِ» طَلَبَ رَاحَةَ رَاسٍ وَ طَرِيقَ ادِّبِ مِي كُنْدِ وَبِهِ حَبْلَ مَتِينِ چَنگ زده وَ خَوَاهَانِ اَفزایش مَعْرِفَتِ پَروردگارِ وَ عَظَمَتِ وَ كَبْرِيایِ اُو؛ «صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» تَأْكِيدُ فِي سَؤَالِ وَ رَغْبَتِ وَ ذَكَرَ نِعْمَتِ هَايِ گَذِشْتَه كِه خَدَاوَنْدِ اَرزَانِي دَاشْتَه؛ «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» مِي گَرِيزدِ اَز مَعَانَدَانِي كِه نَاجِيزِ شَمَارَنْدِ خَدَاوَنْدِ وَ اَمْرِ وَ نَهْيِ اَوْرَا؛ «وَ لا الضَّالِّينَ» پَنَاهِ مِي بَرْدِ بَه خَدَاوَنْدِ اَز اَيْنِ كِه اَز گَمْرَاهَانِ رَاحَةَ مَعْرِفَتِ بَاشَدِ كِه بَه خُودِ گَمَانِ خُوبِ دَارَنْدِ؛ پَسِ اَيْنِ مَقْدَارِ اَز خَيْرِ وَ حَكْمَتِ دَرِ اَمْرِ آخِرَتِ وَ دُنْيَا دَرِ اَيْنِ سُورَه جَمْعِ شَدَه كِه دَرِ هِيچِ كَلَامِي جَمْعِ نَشَدَه.

اگر بگويد: چرا تسبیح در رکوع و سجود نهاده شد؟ گفته می شود: از برای عللی؛ از جمله این که بنده با خضوع و خشوع و نهایت بندگی و مسکنت و تذلل و تواضع و تقرب به سوی پروردگار خود باشد؛ در حالتی که تقدیس و تمجید و تسبیح و اطاعت و شکرگزاری خالق و رازق خود کند؛ پس فکر و آرزوها و اندیشه های او به غیر خدای تعالی نباشد.

اگر بگويد: چرا اصل نماز دو رکعت شد و چرا بر بعضی یک رکعت افزود و بر بعضی دو رکعت و بر بعضی هیچ نیفزود؟ گفته می شود:

لأنَّ أصل الصَّلاه إنّما هي ركعه واحده لأنَّ أصل العدد واحد فإنَّ نقصت من واحده فليست هي صلاه فعلم الله عزَّ و جلَّ أنَّ العباد لا يؤدُّون تلك الرُّكعه الواحده الّتي لا صلاه أقلَّ منها بكمالها و تمامها و الإقبال عليها فقرن إليها ركعه أخرى ليتِمَّ بالثَّانيه ما نقص من الأوّلي ففرض الله عزَّ و جلَّ أصل الصَّلاه ركعتين ثمَّ علم رسول الله صلّى الله عليه و آله أنَّ العباد لا- يؤدُّون هاتين الرُّكعتين بتمام ما أمروا به و كماله فضمَّ إلى الظَّهر و العصر و العشاء الآخره ركعتين ركعتين ليكون فيها تمام الرُّكعتين الأوّليين ثمَّ إنَّه علم أنَّ صلاه المغرب يكون شغل النَّاس في وقتها أكثر للانصراف إلى الإفطار و الأكل و الشَّرب و الوضوء و التَّهيئه للمبيت فزاد فيها ركعه واحده ليكون أخفَّ عليهم و لأنَّ تصير ركعات الصَّلاه في اليوم و اللَّيله فردا ثمَّ ترك الغداه على حالها لأنَّ الاشتغال في وقتها أكثر و المبادره إلى الحوائج فيها أعمَّ و لأنَّ القلوب فيها أخلى من الفكر لقلَّه معاملات النَّاس بالليل و لقلَّه الأخذ و الإعطاء فالإنسان فيها أقبل على صلاته زیراكه اصل نماز یک رکعت است چون که اصل عدد یک است که اگر یکی گزارده نشود نمازی نخواهد بود، خدای عزَّ و جلَّ دانست که بندگان این یک رکعت را که از آن کمتر نمی شود به تمام و کمال نمی گزارند و توجهی در رکعات نمی کنند، پس رکعتی دیگر بر آن مقرون ساخت تا به این زیادتی، کمی آن رکعت اصل تمام گردد؛ پس اصل نماز را دو رکعت فرض کرد، بعد از آن رسول خدا صلّى الله عليه و آله دانست که بندگان این دو رکعت را با شرایط و آداب نمی گزارند، پس به ظهر و عصر و خفتن، به هریک دو رکعت افزود تا آن دو رکعت نقصان نیابد. پس چون دانست که مردم در وقت نماز شام مشغولی بیشتر دارند که می خواهند به خانه های خود بازگردند برای افطار و غذا و طهارت و استراحت، پس یک رکعت بیفزود تا برایشان سبک تر باشد تا رکعت های نماز شبانه روزی طاق شود و نماز صبح را بر حال خود گذاشت؛ زیراکه اشتغال مردم در آن وقت بیشتر است و اکثر مردم می خواهند سوی کارها و حاجت ها شتابند و دیگر دل ها در آن وقت خالی تر است از فکر، به سبب شب که معاملات و دادوستد مردم را در او کم می باشد. پس آدمی در آن وقت به نماز

منه في غيرها من الصلوات لأنّ الفكر أقلّ لعدم العمل من الليل.

فإن قال: فلم جعلت التّكبير في الاستفتاح سبع تكبيرات قيل: إنّما جعل ذلك لأنّ التّكبير في الرّكعه الأولى التي هي الأصل سبع تكبيرات تكبيره الاستفتاح و تكبيره الرّكوع و تكبيرتان للسهو و تكبيره أيضا للرّكوع و تكبيرتان للسهو فإذا كثر الإنسان أوّل الصّلاه سبع تكبيرات فقد أحرز التّكبير كلّها فإن سها في شيء منها أو تركها لم يدخل عليه نقص في صلاته.

فإن قال: فلم جعل ركعه و سجدة في قيل: لأنّ الرّكوع من فعل القيام و السّجود من فعل القعود و صلاه القاعد على النّصف من صلاه القائم فضوعف السّجود ليستوى بالرّكوع فلا يكون بينهما تفاوت لأنّ الصّلاه إنّما هي ركوع و سجود.

فإن قال: فلم جعل التّشهُد بعد الرّكعتين قيل: لأنّه كما تقدّم قبل الرّكوع و السّجود الأذان و الدّعاء و القراءه فكذلك أيضا أمر بعدها التّشهُد و التّحميد و الدّعاء.

بهتر اقبال می کند از دیگر نمازها؛ زیرا که فکر آن از شب داشته است.

اگر بگوید: چرا در نماز هفت مرتبه تکبیر مقرر گردید؟ گفته می شود: زیرا تکبیرات رکعت اول که اصل است هفت تکبیر است؛ تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و دو تکبیر از سجده اول و یک تکبیر نیز از برای رکوع و دو تکبیر از برای سجده دوم، پس هرگاه شخصی در نماز هفت تکبیر گوید تمام تکبیرات را درک کرده است و اگر در چیزی از آن ها سهوی حاصل شود یا ترک کند نقصی در نماز داخل نمی شود.

اگر بگوید: چرا رکوع یکی و سجود دو تا مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا رکوع کار ایستادن است و سجود کار نشستن، و نماز نشسته نصف نماز ایستاده است، از این روی سجود دو چندان شد تا با رکوع مساوی شود و متفاوت نباشد؛ زیرا که نماز رکوع است و سجود.

اگر بگوید: چرا تشهُد بعد از دو رکعت است؟ گفته می شود: چنان که اذان و دعا و قرائت مقدم شد پیش از رکوع و سجود در رکعت، نیز مؤخر شد بعد از آن تشهُد و تحمید و دعا.

فإن قال: فلم جعل التسليم تحليل الصلاه و لم يجعل بدله تكبيرا أو تسبيحا أو ضربا آخر قيل: لأنه لما كان في الدخول في الصلاه تحريم الكلام للمخلوقين و التوجه إلى الخالق كان تحليلها كلام المخلوقين و الانتقال عنها و ابتداء المخلوقين في الكلام إنما هو بالتسليم.

فإن قال: فلم جعل القراءة في الركعتين الأوليين و التسبيح في الأخيرتين قيل:

للفرق بين ما فرض الله عز و جل من عنده و ما فرضه من عند رسوله.

فإن قال: فلم جعل الجماعه قيل: لئلا يكون الإخلاص و التوحيد و الإسلام و العباده لله إلا ظاهرا مكشوبا مشهورا لأن في إظهاره حجه على أهل الشرق و الغرب لله وحده عز و جل و ليكون المنافق و المستخف مؤديا لما أقر به بظاهر الإسلام و المراقبه و ليكون شهادات الناس بالإسلام بعضهم لبعض جائزه ممكنه مع ما فيه من المساعدة على البر و التقوى و الزهد عن كثير من معاصي الله عز و جل.

فإن قال: فلم جعل الجهر في بعض اگر بگوید: چرا سلام تحلیل نماز شد و بدل از سلام، تکبیر، تسبیح و یا چیز دیگر قرار داده نشد؟ گفته می شود: چون در نماز داخل شود حرام شود کلام با مخلوق و باید همه توجه به خالق کند از این سبب تحلیل نماز و فراغ از آن، به کلام مخلوق شد و خلق در ابتدای سخن گفتن با یکدیگر، سلام گویند.

اگر بگوید: چرا قرائت در دو رکعت اول است و تسبیح در دو رکعت آخر؟ گفته می شود: تا فرق باشد میان آن چه خداوند واجب کرده و آن چه از نزد رسول صلی الله علیه و آله واجب شده است.

اگر بگوید: چرا جماعت در نماز مقرر شد؟ گفته می شود: تا اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خداوند ظاهر و مکشوف و مشهود باشد؛ زیرا که در اظهار آن، حجت خدا ثابت شود بر اهل مشرق و غرب، و آن که منافق بوده و در صدد سبک شمردن دین خداست، آن چه را اقرار کند ادا کرده است و به ظاهر اسلام و خوف از خدا را ظاهر کند و از برای آن است که شهادت دادن بعضی از مردم برای بعضی دیگر جایز باشد.

علاوه بر این که در نماز جماعت سبقت بر کارهای نیک و دوری از معاصی خداوند باشد.

اگر بگوید: چرا در بعضی نمازها به جهر

الصَّلوات و لم يجعل في بعض قيل: لأنَّ الصَّلوات التي يجهر فيها إنّما هي صلوات تصلّى في أوقات مظلمه فوجب أن يجهر فيها لأن يمرّ المارّ فيعلم أنّ هاهنا جماعه فإذا أراد أن يصلّى صلّى و لأنّه إن لم ير جماعه تصلّى سمع و علم ذلك من جهه السّماع و الصّلاتان اللّتان لا يجهر فيهما فإنّما هما بالنّهار و في أوقات مضيئه فهي تدرك من جهه الرّؤيه فلا يحتاج فيها إلى السّماع.

فإن قال: فلم جعل الصَّلوات في هذه الأوقات و لم تقدّم و لم تؤخّر قيل: لأنّ الأوقات المشهوره المعلومه التي تعمّ أهل الأرض فيعرفها الجاهل و العالم أربعة غروب الشّمس معروف مشهور يجب عنده المغرب و سقوط الشّفق مشهور معلوم يجب عنده العشاء الآخره و طلوع الفجر مشهور معلوم يجب عنده الغداه و زوال الشّمس مشهور معلوم يجب عنده الظّهر و لم يكن للعصر وقت معلوم مشهور مثل هذه الأوقات فجعل وقتها عند الفراغ من الصّلاه التي قبلها.

و علّه أخرى أنّ الله عزّ و جلّ أحبّ أن يبدأ النّاس في كلّ عمل أوّلا بطاعته خواندن مقرر شده و در بعضی دیگر مقرر نشده است؟ گفته می شود: نمازی که به جهر است در اوقات تاریک گزارده می شود؛ پس واجب شد که جهر کنند تا کسی که می گذرد، بداند آن جا جماعت برپاست، اگر اراده نماز دارد، درآید؛ چه اگر جماعت را نبیند آوازشان بشنود و نمازی که در او جهر نمی شود، نمازهای روز است که عالم روشن است و می بیند و حاجت به شنیدن ندارد.

اگر بگوید: چرا نمازها در این اوقات معین شدند و پیش و پس نشده اند؟ گفته می شود:

زیرا اوقات مشهوره معلومه که همه اهل زمین آن را درک کنند و جاهل و عالم آن را شناسند چهار است، غروب شمس که معروف و مشهور است در آن وقت، نماز مغرب واجب شد و سقوط شفق مشهور است در آن وقت، نماز عشا معین شد و طلوع فجر مشهور و معلوم است در آن وقت نماز صبح معین شد، زوال شمس مشهور و معلوم است، نماز ظهر در آن وقت معین شد اما از برای عصر وقتی مشهور و معلوم نبود مثل این چهار وقت، از پس نماز ظهر معین شد.

دیگر این که خدای عزّ و جلّ خواست که مردم ابتدا کنند در هر عمل اوّل به طاعت

و عبادته فأمّهم أوّل النهار أن يبدءوا بعبادته ثمّ ينتشروا فيما أحبّوا من مرّمه دنياهم فأوجب صلاه الغداه عليهم فإذا كان نصف النهار وتركوا ما كانوا فيه من السّغل و هو وقت يضع النّاس فيه ثيابهم و يستريحون و يشتغلون بطعامهم و قيلولتهم فأمّهم أن يبدءوا أوّلا بذكره و عبادته فأوجب عليهم الظّهر ثمّ يتفرّغوا لما أحبّوا من ذلك فإذا قضوا و طهرهم و أرادوا الانتشار فى العمل لآخر النهار بدءوا أيضا بطاعته ثمّ صاروا إلى ما أحبّوا من ذلك فما [وجب] فأوجب عليهم العصر ثمّ ينتشرون فيما شاءوا من مرّمه دنياهم فإذا جاء اللّيل و وضعوا زينتهم و عادوا إلى أوطانهم ابتدءوا أوّلا بعباده ربّهم ثمّ يتفرّغون لما أحبّوا من ذلك فأوجب عليهم المغرب فإذا جاء وقت التّوم و فرغوا ممّا كانوا به مشغولين أحبّ أن يبدءوا أوّلا بعبادته و طاعته ثمّ يصيرون إلى ما شاءوا أن يصيروا إليه من ذلك فيكونوا قد بدءوا فى كلّ عمل بطاعته و عبادته فأوجب عليهم العتمه فإذا فعلوا ذلك لم ينسوه و لم يغفلوا عنه و لم تقس قلوبهم و لم تقلّ رغبتهم.

و عبادت او؛ پس امر کرد اوّل روز که او را عبادت کنند بعد از آن پراکنده شوند در آن چه بخواهند از اصلاح امور دنیای خود، پس از این جهت نماز صبح را برایشان واجب کرد. پس چون نیمه روز شد و از شغل ها دست برداشتند که وقت استراحت و جامه کندن و خوردن و خفتن است، پس امر کرد که اوّل به ذکر و عبادت او ابتدا کنند، پس ایشان را مأمور کرد به نماز ظهر و پس از آن به امور خود پردازند. پس چون رفع حاجت خود کنند و بخواهند پراکنده شوند و به عمل خود مشغول شوند، در آخر روز ابتدا کنند به عبادت او و پس از آن مشغول شوند در عمل خود، پس از این جهت نماز عصر را برایشان واجب کرد و پس از آن در جهت اصلاح امور دنیایی خود داخل شوند. و چون شب درآید و از کار دست کشیده و به خانه هایشان مراجعت کنند اول عبادت پروردگار کنند و بعد به آن چه دوست دارند مشغول شوند، پس نماز مغرب را برایشان واجب کرد و چون وقت خواب درآید و از اعمال خود فارغ شوند چون خدا دوست داشت که اول ابتدا کنند به عبادت او، پس نماز عشاء را واجب کرد و چون چنین کنند خدای را فراموش نکنند و غافل نگردند و دل هاشان قساوت نگیرد و رغبت هاشان کم نشود.

فإن قال: فلم إذا لم يكن للعصر وقت مشهور مثل تلك الأوقات أوجبها بين الظهر والمغرب ولم يوجبها بين العتمه والغداه وبين الغداه و الظهر قيل: لأنه ليس على الناس أخف ولا أيسر ولا أخرى أن يعمّ فيه الضعيف والقوى بهذه الصلاه من هذا الوقت وذلك أن الناس عامتهم يشتغلون في أول النهار بالتجارات والمعاملات والذّهاب في الحوائج وإقامه الأسواق فأراد أن لا يشغلهم عن طلب معاشهم و مصلحه دنياهم.

و ليس يقدر الخلق كلّهم على قيام الليل ولا يشعرون به ولا ينتبهون لوقته لو كان واجبا ولا يمكنهم ذلك فخفف الله عنهم و لم يجعلها في أشدّ الأوقات عليهم و لكن جعلها في أخفّ الأوقات عليهم كما قال الله عزّ و جلّ يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر.

فإن قال: فلم يرفع اليدين في التّكبير قيل: لأنّ رفع اليدين هو ضرب من الابتهاال و التّبّتل و التّضرّع فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يكون العبد في وقت ذكره له متبّتلا متضرّعا مبتهالا و لأنّ في رفع اليدين إحضار التّيّه و إقبال القلب على ما قال و قصده.

اگر بگوید: اگر عصر را وقتی مشهور در میان وقت ها نبود، چرا آن را میان ظهر و مغرب واجب کرد و میان عشاء و صبح و یا صبح و ظهر واجب نکرد؟ گفته می شود: زیرا وقتی بر مردمان سبک تر و آسان تر از این وقت نیست و اولی تر به این که ضعیف و قوی را فراگیرد؛ زیرا عامّه مردم در اوّل روز مشغول تجارت و معاملات و آمد و شد در کارها و بازارها هستند، خواست که مشغولیتی در آن وقت ایشان را از طلب معاش و مصالح دنیاشان مانع نباشد.

اما شب همه کس نتوانند برپا باشند و آگاه نشوند و بیدار نشوند، اگر در آن وقت واجب گردد و این عمل برایشان ممکن نباشد، پس حق تعالی ایشان را تخفیف داد و در سخت ترین اوقات ایشان را تکلیف نکرد، بلکه در سبک ترین اوقات نهاد، چنان که فرمود: «خداوند برای شما راحتی و آسایش خواهد نه سختی».

اگر بگوید: چرا دو دست در هنگام تکبیر گفتن بلند کرد؟ گفته می شود: زیرا بلند کردن دو دست نوعی از تضرّع و زاری است. پس خداوند خواست که بنده، وقت ذکر او زاری کند و جزع کند و دیگر آن که در بلند کردن دو دست، حاضر ساختن نیت و اقبال قلب است به آن چه می گوید و قصد می کند.

فإن قال: فلم جعل صلاه السنّه أربعاً و ثلاثين ركعه قيل لأنّ الفريضة سبع عشره ركعه فجعلت السنّه مثلى الفريضة كامالا للفريضة.

فإن قال: فلم جعل صلاه السنّه فى أوقات مختلفه و لم يجعل فى وقت واحد قيل: لأنّ أفضل الأوقات ثلاثه عند زوال الشّمس و بعد المغرب و بالأسحار فأحبّ أن يصلّى له فى كلّ هذه الأوقات الثلاثه لأنّه إذا فرّقت السنّه فى أوقات شتى كان أداؤها أيسر و أخفّ من أن تجمع كلّها فى وقت واحد.

فإن قال: فلم صارت صلاه الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين و إذا كانت بغير إمام ركعتين و ركعتين قيل: لعل شتى منها أنّ الناس يتخطّون إلى الجمعة من بعد فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يخفّف عنهم لموضع التعب الذى صاروا إليه.

و منها أنّ الإمام يحبسهم للخطبه و هم منتظرون للصلاه و من انتظر الصلاه فهو فى صلاه فى حكم التّمام.

و منها أنّ الصلاه مع الإمام أتمّ و أكمل لعلمه و فقهه و عدله و فضله و منها أنّ الجمعة عيد و صلاه العيد ركعتان و لم تقصّر لمكان الخطبتين.

اگر بگويد: چرا نماز مستحب سی و چهار رکعت شد؟ گفته می شود: زیرا که فريضة هفده رکعت است؛ پس مستحب دوچندان فريضة شد تا فريضة کامل گردد.

اگر بگويد: چرا نماز سنّت را در اوقات مختلفه نهاد و در یک وقت نهاد؟ گفته می شود:

زیرا که پر فضيلت ترين اوقات سه وقت است:

وقت زوال و بعد از مغرب و سحرها؛ پس خداوند دوست می داشت که در این سه وقت نماز گزارند، چرا که نماز گزاردن در چند وقت، آسان تر و سبک تر باشد از آن که در یک وقت جمع کنند.

اگر بگويد: چرا نماز جمعه با امام دو رکعت باشد و بی امام دو رکعت، دو رکعت؛ يعنى چهار رکعت دو اصل و دو فرع؟ گفته می شود: برای علّت ها از جمله این که مردم برای جمعه از راه دور می آیند. پس خداوند خواست سبک سازد برای تعبی که کشیده اند.

و از آن جمله این که امام ایشان را واداشت برای خطبه، در حالتی که منتظر نمازند و هر که انتظار نماز برد، او در نماز است.

و از آن جمله این که نماز با امام تمام تر و کامل تر است به سبب علم و فقه و عدل و فضل او؛ و نیز این که جمعه عيد است و نماز عيد دو رکعت است و به خاطر دو خطبه، دو رکعت را قصر نکرده اند.

فإن قال: فلم جعلت الخطبه قيل: لأن الجمعه مشهد عام فأراد أن يكون للإمام سببا لموعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم عن المعصيه و توقيفهم على ما أراد من مصلحه دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليه من الأوقات و من الأحوال التي لهم فيها المضره و المنفعه.

فإن قال: فلم جعلت خطبتين قيل: لأن تكون واحده للثناء و التّحميد و التّقدیس لله عزّ و جلّ و الأخرى للحوائج و الإعداز و الإنذار و الدّعاء و ما يريد أن یعلمهم من أمره و نهيه بما فيه الصّلاح و الفساد.

فإن قال: فلم جعلت الخطبه يوم الجمعه قبل الصّلاه و جعلت في العیدین بعد الصّلاه قيل: لأنّ الجمعه أمر دائم يكون في الشّهر مرارا و في السنّه نه كثيرا فإذا أكثر ذلك على النّاس صلّوا و تركوه و لم یقیموا علیه و تفرّقوا عنه فجعلت قبل الصّلاه لیحتبسوا على الصّلاه و لا یتفرّقوا و لا یذهبوا و أمّا العیدان فإنّما هو في السنّه مرّتان و هي أعظم من الجمعه و الزّحام فيه أكثر و النّاس منهم أرغب فإن تفرّق بعض النّاس بقی عامّتهم و ليس هو بكثير فیملوا و یتخفّوا به.

اگر بگوید: چرا خطبه وضع شد؟ گفته می شود: زیرا که جمعه محضر عام است. پس خواست خداوند که امام سبب موعظه و ترغیب ایشان در طاعت و تحذیر از معصیت شود، و مصلحت دین و دنیایشان را اعلام کند و از آفات و احوالی که در آن ایشان را نفع و ضرر است ایشان را خبر نماید.

اگر بگوید: چرا دو خطبه شد؟ گفته می شود: تا یکی برای ثنا و ستایش و تمجید و تقدیس خدا باشد و دیگری برای حوایج و عذر و بیم دادن و خواندن و امر و نهی مردمان در چیزهایی که صلاح و فساد ایشان در آن است.

اگر بگوید: چرا خطبه روز جمعه پیش از نماز است و در دو عید بعد از نماز؟ گفته می شود: زیرا جمعه امری دایمی است در هر ماه چند بار و در سالی بسیار واقع می شود و هرگاه بسیار شود مردم نماز کنند و خطبه را رها کرده و برای شنیدن آن نایستند و متفرق شوند؛ پس پیش از نماز نهاده شد تا بمانند و نروند و اما نماز دو عید در سالی دوبار واقع شود که از جمعه بزرگ تر است و ازدحام در او بیشتر و مردم در آن راغب تر، اگر بعضی بروند اکثر بمانند و مانند جمعه زیاد نیست تا مردم ملول شوند و آن را سبک گیرند.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: جاء هذا الخبر هكذا و الخطبتان في الجمعة و العيد بعد الصلاه لأنهما بمنزله الركعتين الأخيرتين و إن أول من قدم الخطبتين عثمان بن عفان لأنه لما أحدث ما أحدث لم يكن الناس يقفون على خطبه و يقولون ما نصنع بمواعظه و قد أحدث ما أحدث فقدم الخطبتين ليقف الناس انتظارا للصلاه و لا يتفرقوا عنه.

فإن قال لم وجبت الجمعة على من يكون على فرسخين لا أكثر من ذلك قيل:

لأن ما يقصر فيه الصلاه بريدان [ذاهب] ذاهبا أو بريد [ذاهب] ذاهبا و [جائي] جائيا و البريد أربعة فراسخ فوجبت الجمعة على من هو على نصف البريد الذي يجب فيه التقصير و ذلك أنه يجيء على فرسخين و يذهب فرسخين فذلك أربعة فراسخ و هو نصف طريق المسافر.

فإن قال: فلم زيد في الصلاه السنه يوم الجمعة أربع ركعات قيل: تعظيما لذلك اليوم و تفرقه بينه و بين سائر الأيام.

فإن قال: فلم قصرت الصلاه في السفر قيل: لأن الصلاه المفروضه أولا إنما هي مصنف رحمه الله كتاب گوید: این خبر چنین نیز آمده است که دو خطبه در جمعه و دو عید بعد از نماز است؛ زیرا که به جای دو رکعت آخر است و اول کسی که دو خطبه را مقدم داشت عثمان بن عفان بود؛ زیرا زمانی که بدعت گذاشت مردم بر خطبه او توقف نمی کردند و می گفتند: ما به مواعظ او گوش نمی دهیم زیرا بدعت نموده است، پس دو خطبه را بر نماز مقدم داشت تا مردم برای نماز مانده و متفرق نشوند.

اگر بگوید: چرا جمعه واجب شد بر کسی که دو فرسخ راه دارد، نه بیشتر؟ گفته می شود:

زیرا مسافت موجب قصر نماز دو بريد است یک بريد رفتن و یک بريد آمدن، بريد چهار فرسخ است. پس جمعه واجب شد بر کسی که مسافت او نصف دو بريد باشد که موجب قصر می شود؛ چرا که دو فرسخ می آید و دو فرسخ می رود و چهار فرسخ نصف راه مسافری است که نماز او قصر می شود.

اگر بگوید: چرا بر نماز مستحبی روز جمعه چهار رکعت افزوده شد؟ گفته می شود: برای تعظیم آن و فرق میان آن روز و سایر روزها.

اگر بگوید: چرا نماز در سفر قصر شد؟ گفته می شود: نماز واجب در اول امر ده رکعت بود،

عشر ركعات و السبع إنما زيدت عليها بعد فحفف الله عنهم تلك الزيادة لموضع السفر و تعب و نصبه و اشتغاله بأمر نفسه و طعنه و إقامة
لئلا يشتغل عما لا بد له من معيشه رحمه من الله عز و جل و تعطفاً عليه إلا صلاة المغرب فإنها لم تقصر لأنها صلاة مقصوره في الأصل.

فإن قال: فلم وجب التقصير في ثمانية فراسخ لا أقل من ذلك و لا أكثر قيل: لأن ثمانية فراسخ مسيره يوم للعامة و القوافل و الأتقال فوجب
التقصير في مسيره يوم.

فإن قال: فلم وجب التقصير في مسيره يوم لا أكثر قيل: لأنه لو لم يجب في مسيره يوم لما وجب في مسيره سنه و ذلك أن كل يوم يكون بعد
هذا اليوم فإنما هو نظير هذا اليوم فلو لم يجب في هذا اليوم لما وجب في نظيره إذ كان نظيره مثله و لا فرق بينهما.

فإن قال قد يختلف السير فلم جعلت مسيره يوم ثمانية فراسخ قيل: لأن ثمانية فراسخ مسير الجمال و القوافل و هو سير الذي تسيره الجمالون
و المكارون.

هفت ركعت افزوده شد، پس خداوند تخفیف داد از ایشان زیادی را برای سفر و سختی سفر و به سبب اشتغال مسافر به امور خود، از کوچ
کردن و فرود آمدن، تا دست نکشد از اموری که در سفر ناچار از آن هاست و این مرحمت و ترحمی است از خداوند بر مسافر، مگر نماز
مغرب که قصر نشد؛ زیرا که در اصل مقصور بود.

اگر بگوید: چرا قصر نماز در هشت فرسخ واجب شد نه کمتر و نه بیشتر؟ گفته می شود:

زیرا هشت فرسخ سیر یک روزه عامه مسافران، کاروانیان و قافله ها است.

اگر بگوید: چرا قصر کردن نماز در پیمودن یک روز راه مقرر شد؟ گفته می شود: اگر در پیمودن یک روز راه قصر واجب نمی شد پس در
پیمودن یک سال راه نیز واجب نشود؛ زیرا که هر روز بعد از روز سابق یک روز است که اگر در روز سابق واجب نشود در روز لاحق نیز
واجب نشود که فرقی در آنها نیست.

اگر بگوید: پیمودن راه برای مردم مختلف است، چرا معیار هشت فرسخ مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا هشت فرسخ معیار پیمودن شتر و
قافله است که جمالیان و مکاریان می روند.

فإن قال: فلم ترك تطوع النهار و لم يترك تطوع الليل قيل: لأن كل صلاة لا تقصير فيها فلا تقصير في تطوعها و ذلك أن المغرب لا تقصير فيها فلا تقصير فيما بعدها من التطوع و كذلك الغداة لا تقصير فيما قبلها من التطوع.

فإن قال: فما بال العتمه مقصوره و ليس تترك ركعته قيل: إن تلك الركعتين ليستا من الخمسين و إنما هي زياده في الخمسين تطوعا لیتم بها بدل كل ركعه من الفريضة ركعتين من التطوع.

فإن قال: فلم جاز للمسافر و المريض أن يصليا صلاة الليل في أول الليل قيل:

لاشغاله و ضعفه ليحرز صلاته فليستريح المريض في وقت راحته و يشتغل المسافر باشتغاله و ارتحاله و سفره.

فإن قال: فلم أمروا بالصلاة على الميت قيل: ليشفعوا له و يدعوا له بالمغفرة لأنه لم يكن في وقت من الأوقات أحوج إلى الشفاعة فيه و الطلب و الاستغفار من تلك الساعة.

فإن قال: فلم جعلت خمس تكبيرات دون أن يكبر أربعا أو ستا قيل: إن الخمس إنما أخذت من الخمس الصلوات في اليوم و الليله.

اگر بگوید: چرا نماز نافله روز در سفر متروک است و نماز نافله شب متروک نیست؟ گفته می شود: زیرا نمازی که در آن قصر نیست نافله آن نیز قصر نشود لذا مغرب در سفر قصر نبود، در نافله بعد از این هم قصر نشود و هم چنین است صبح که در نافله پیش از او قصر نشود.

اگر بگوید: پس چرا عشا قصر می شود و دو رکعت نافله آن قصر نمی شود؟ گفته می شود:

آن دو رکعت جزء پنجاه رکعت فريضة و نافله نیست بلکه زیادتی است برای آن که بدل از هر یک رکعت فريضة، دو رکعت نافله تمام شود.

اگر بگوید: چرا جایز است مسافر و مريض نماز شب را در اول شب ادا کنند؟ گفته شود: به خاطر مشغله مسافر و ضعف مريض، تا هر دو نماز را درک کرده و مريض در وقت، استراحت کند و مسافر به تهیه اسباب و مسافرت پردازد.

اگر بگوید: چرا مردم به نماز میت مأمور شدند؟ گفته می شود: برای این که شفیع میت شوند و از خدا آمرزش خواهند که او را در هیچ وقت به شفاعت دعا و استغفار محتاج تر از این وقت نباشد.

اگر بگوید: چرا پنج تکبیر معین شد نه چهار و یا شش؟ گفته می شود: زیرا این پنج، از پنج نماز شبانه روزی مأخوذ است.

فإن قال: فلم لم يكن فيها ركوع أو سجود قيل: لأنه إنما أريد بهذه الصلاه الشفاعة لهذا العبد الذي قد تخلى عما خلف واحتاج إلى ما قدم.

فإن قال: فلم أمر بغسل الميت قيل:

لأنه إذا مات كان الغالب عليه التجاسه والآفه والأذى فأحب أن يكون طاهرا إذا باشر أهل الطهاره من الملائكه الذين يلونه ويماسونه فيما بينهم نظيفا موجها به إلى الله عز وجل وليس من ميت يموت إلا خرجت منه الجنابه فلذلك أيضا وجب الغسل.

فإن قال: فلم أمروا بكفن الميت قيل:

ليلقى ربه عز وجل طاهر الجسد ولئلا تبدو عورته لمن يحمله ويدفنه ولئلا يظهر الناس على بعض حاله وقبح منظره وتغير ريحه ولئلا يقسو القلب من كثرة النظر إلى مثل ذلك للعاهه والفساد ويكون أطيب لأنفس الأحياء ولئلا يبغضه حميم فيلقى ذكره ومودته فلا يحفظه فيما خلف وأوصاه وأمره به واجبا كان أو ندبا.

اگر بگوید: چرا رکوع و سجود در او نیست؟ گفته می شود: مقصود این نماز شفاعت است برای آن بنده که آن چه برای او عقب افتاده و واگذاشته است و محتاج به آن اعمالی است که از پیش فرستاده است.

اگر بگوید: چرا امر شد به غسل دادن میت؟ گفته می شود: زیرا انسان چون بمیرد نجاست و آفت بر او غالب آید؛ پس خواست هنگامی که با پاکان و فرشتگان همنشینی می کند، پاک و پاکیزه باشد و چون او را به جانب خداوند برند پاک باشد و هیچ کس نیست که چون مرد، جنابت از او بیرون نیاید از این جهت غسل واجب شد.

اگر بگوید: چرا امر به کفن کردن میت شد؟ گفته می شود: تا با تن پاک خدا را ملاقات کند و عورتش بر کسانی که او را برداشته و دفن می کنند، ظاهر نشود و بعضی احوال و قبح منظر او را مطلع نشوند و از کثرت دیدن میت قساوت نگیرند، چراکه او را آفت رسیده و فاسد شده است و دیگر آن که در قلب بندگان نیکو باشد و مبعوض خویشان قرار نگیرد تا محبت او را از یاد ببرند و حفظ نکنند او را در آنچه در پی گذاشته و وصیت کرده؛ چه واجب و چه مستحب.

فإن قال: فلم أمر بدفنه قيل: لئلا يظهر الناس على فساد جسده و قبح منظره و تغیر ریحہ و لا يتأذى به الأحياء بريحه و بما يدخل عليه من الآفه و الفساد و ليكون مستورا عن الأولياء و الأعداء فلا يشمت عدوه و لا يحزن صديقه.

فإن قال: فلم أمر من يغسله بالغسل قيل: لعلة الطهاره مما أصابه من نضح الميت لأن الميت إذا خرج منه الروح بقي منه أكثر آفته.

فإن قال: فلم لم يجب الغسل على من مس شيئا من الأموات غير الإنسان كالطير و البهائم و السباع و غير ذلك قيل: لأن هذه الأشياء كلها ملبسه ريشا و صوفا و شعرا و وبرا هذا كله زكى طاهر و لا يموت و إنما يماس منه الشيء الذى هو زكى من الحي و الميت.

فإن قال: فلم جوزتم الصلاه على الميت بغير وضوء قيل: لأنه ليس فيها ركوع و لا سجود و إنما هي دعاء و مسأله و قد يجوز أن تدعو الله و تسأله على أى حال كنت و إنما يجب الوضوء فى الصلاه التى فيها الركوع و السجود.

اگر بگوید: چرا به دفن کردن امر شد؟ گفته می شود: تا مردم مطلع نشوند بر تباهی اندام و قبح منظر و تغییر بوی او، و زندگان آزار نینند از بوی بد او و آن آفت که به او رسیده تا از چشم دوستان و دشمنان پنهان باشد که دشمنش او را شماتت نکند و دوستش محزون نگردد.

اگر بگوید: چرا امر شد که غسل دهنده او غسل کند؟ گفته می شود: زیرا تا پاک شود از آلودگی که از میت به او رسیده است؛ زیرا میت چون جان از او برفت اکثر آفتش بماند.

اگر بگوید: چرا واجب نشد غسل بر کسی که مس کند مرده ای از غیر آدمی؛ مثل مرغان و چهارپایان و درندگان و غیر آن؟ گفته می شود: زیرا که این ها همه تنشان پوشیده است به پر یا پشم و مو و این ها همه پاک است و نمی میرد، پس کسی مس این ها کند، مس چیزی کرده که پاک است از زنده و مرده.

اگر بگوید: چرا تجویز کردند نماز بر مرده بی وضو؟ گفته می شود: زیرا که در این نماز رکوع و سجود نیست و دعا و مسألت است و جایز است که تو دعا کنی و از خدا مسألت نمایی به هر حالی که باشی، و جز این نیست که وضو در نمازی واجب شد که در او رکوع و سجود باشد.

فإن قال: فلم جَوِّزتم الصَّلاه عليه قبل المغرب و بعد الفجر قيل: لأنَّ هذه الصَّلاه إنَّما تجب في وقت الحضور و العله و ليست هي موقَّته كسائر الصَّلوات و إنَّما هي صلاه تجب في وقت حدوث الحدث ليس للإنسان فيه اختيار و إنَّما هو حقَّ يؤدِّي و جائز أن تؤدِّي الحقوق في أيِّ وقت إذا لم يكن الحقَّ موقَّتا.

فإن قال: فلم جعلت للكسوف صلاه قيل: لأنَّه آيه من آيات الله عزَّ و جلَّ لا يدري لرحمه ظهرت أم لعذاب فأحبَّ النَّبيُّ صَلَّى اللهُ عليه و آله أن يفرغ أُمَّته إلى خالقها و راحمها عند ذلك ليصرف عنهم شرَّها و يقيهم مكروهها كما صرف عن قوم يونس عليه السَّلام حين تضرَّعوا إلى الله عزَّ و جلَّ.

فإن قال: فلم جعلت عشر ركعات قيل:

لأنَّ الصَّلاه التي نزل فرضها من السَّماء إلى الأرض أوَّلا في اليوم و اللَّيله فإنَّما هي عشر ركعات فجمعت تلك الرُّكعات هاهنا و إنَّما جعل فيها السَّجود لأنَّه لا يكون صلاه فيها ركوع إلاَّ و فيها سجود و لأنَّ يختتموا أيضا صلواتهم بالسَّجود و الخضوع و إنَّما جعلت أربع سجعات لأنَّ كلَّ اگر بگويد: چرا تجویز کرده اید نماز میت را قبل از مغرب و پس از صبح؟ گفته می شود: زیرا این نمازی است که واجب می شود وقت حضور میت و تحقُّق علَّت، و مانند دیگر نمازها وقت معینی ندارد و نمازی است که هنگام حدوث واقعه و مرگ واجب گردد و کسی را در آن اختیار نیست، حقی است که ادا می شود و می توان حقوق را در هر وقت ادا کرد، اگر برای آن وقتی معین نبود.

اگر بگوید: چرا برای کسوف نماز معین شد؟ گفته می شود: زیرا آن آیتی از آیات خداست و معلوم نیست برای رحمت است یا عذاب؟ پس دوست داشت نبی صَلَّى اللهُ عليه و آله که امت به سوی خالق و راحمشان بگریزند تا از ایشان شرِّ آن را بگردانند و از مکروه آن حفظ کند، چنان که از قوم یونس بلا را گردانید، آنگاه که تضرَّع کردند به خداوند.

اگر بگوید: چرا ده رکوع قرار داده شد؟ گفته می شود: زیرا که نمازی که در ابتدا از آسمان فرض آن نازل شد، در شبانه روزی ده رکعت بود؛ پس آن ده، در این نماز مجموع شد و برای آن سجود را معین کردند که هر نمازی که رکوع دارد، البته سجود دارد و برای آن که ختم کنند نماز را به سجود و خضوع، چهار سجده برای آن تعیین شد که هر نمازی که سجود آن از

صلاه نقص [سجود] سجودها من أربع سجديات لا يكون صلاه لأن أقل الفرض من السجود في الصلاه لا يكون إلا على أربع سجديات.

فإن قال: فلم لم يجعل بدل الركوع سجودا قيل: لأن الصلاه قائما أفضل من الصلاه قاعدا و لأن القائم يرى الكسوف و الانجلاء و الساجد لا يرى.

فإن قال: فلم غيّرت عن أصل الصلاه التي افترضها الله قيل: لأنه صلى لعله تغير أمر من الأمور و هو الكسوف فلما تغيّرت العلة تغير المعلول.

فإن قال: فلم جعل يوم الفطر العيد قيل:

لأن يكون للمسلمين مجمعا يجتمعون فيه و يبرزون إلى الله عزّ و جلّ فيحمدونه على ما منّ عليهم فيكون يوم عيد و يوم اجتماع و يوم فطر و يوم زكاه و يوم رغبه و يوم تصرّع و لأنه أول يوم من السنه يحلّ فيه الأكل و الشرب لأن أول شهور السنه عند أهل الحق شهر رمضان فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يكون لهم في ذلك اليوم مجمع يحمدونه فيه و يقدّسونه.

چهار رکعت کمتر باشد آن نماز نباشد که کمتر چیزی که واجب است در نماز، چهار سجده است.

اگر بگوید: چرا به جای رکوع، سجود قرار داده نشد؟ گفته می شود: زیرا که نماز ایستاده از نشسته بهتر است و نیز ایستاده کسوف و انجلاى آن را می بیند و ساجد نمی بیند.

اگر بگوید: چرا هیأت این نماز تغییر یافت از اصل نماز واجب؟ گفته می شود: زیرا اصل نماز به سبب تغییر یکی از امور که همان کسوف است واجب شده و چون علت تغییر کرد معلول نیز تغییر می کند.

اگر بگوید: چرا روز فطر عيد شد؟ گفته می شود: تا مسلمانان در او مجتمع شوند و به سوی خدا بیرون روند و حمد کنند برای نعمت و منتّ که با ایشان کرد. پس روز عيد و اجتماع و افطار و زکات و روز خواهشگری و تصرّعشان باشد؛ زیرا اول روزی است از سال که حلال است در او اکل و شرب، چه اول ماه های سال نزد اهل حقّ، ماه رمضان است؛ پس دوست داشت خداوند که بندگان را در آن روز مجمعی باشد که در او حمد کنند و تقدیس او نمایند.

فإن قال: فلم جعل التَّكْبِيرِ فيها أكثر منه في غيرها من الصَّلَاة قِيلَ: لأنَّ التَّكْبِيرَ إنما هو تَكْبِيرُ اللَّهِ و تَمَجِيدُ عَلِيٍّ ما هَدَى و عَافَى كما قال اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ وَ لِيَتَّكِمُوا الْعِدَّةَ وَ لِيَتَّكَبَّرُوا اللَّهُ عَلَيَّ ما هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

فإن قال: فلم جعل فيها اثنتا عشرة تكبیره قیل: لأنَّه یكون فی كلِّ ركعتین اثنتا عشرة تكبیره فلذلك جعل فیها اثنتا عشرة تكبیره.

فإن قال: فلم جعل سبع تكبیرات فی الأولى و خمس فی الثَّانِیة و لم یسَوِّ بينهما قیل: لأنَّ السَّنة فی صلاه الفریضه أن یستفتح بسبع تكبیرات فلذلك بدئ هاهنا بسبع تكبیرات و جعل فی الثَّانِیة خمس تكبیرات لأنَّ التَّحْرِیم من التَّكْبِيرِ فی الیوم و اللَّیلة خمس تكبیرات و لیكون التَّكْبِيرِ فی الرُّكْعَتین جمیعا و ترا و ترا.

فإن قال: فلم أمر بالصَّوْم قیل: لكی یعرفوا ألم الجوع و العطش فلیستدلُّوا علی فقر الآخره و لیكون الصَّائم خاشعا ذلیلا مستكینا مأجورا محتسبا عارفا صابرا علی ما أصابه من الجوع و العطش اگر بگوید: چرا تكبیر آن بیش از دیگر نمازها است؟ گفته می شود: زیرا تعظیم خداست و مجد او بر هدایت و عافیتی که بخشیده؛ چنان که خدا فرمود: «ایام را تمام کنید و خدای را بزرگ دانید برای هدایتش، شاید او را شکر گوید».

اگر بگوید: چرا در او دوازده تكبیر معین شد؟ گفته می شود: زیرا که هر دو ركعت دوازده تكبیر دارد و لذا در آن نیز دوازده تكبیر قرار داده شد.

اگر بگوید: چرا هفت تكبیر در ركعت اوّل و پنج در دوم معین شد و مساوات نشد؟ گفته می شود: زیرا که سنّت در نماز فریضه آن است که استفتاح به هفت تكبیر کنند، از این جهت این جا در ركعت اول، هفت تكبیر شد و در دوم پنج تكبیر شد؛ زیرا که تكبیر احرام در نماز پنجگانه پنج است و نیز تا این که تكبیر هر دو ركعت طاق باشد.

اگر بگوید: چرا امر به روزه شد؟ گفته می شود: تا مردم گرسنگی و تشنگی را بدانند و به پریشانی و فقر آخرت استدلال نمایند و تا شخص به سبب روزه، خاشع و ذلیل و مسکین گردد و مزد ثواب، چشم دارد و شناسا و صابر

فيستوجب الثواب مع ما فيه من الانكسار عن الشهوات و ليكون ذلك واعظا لهم في العاجل و رائضا لهم على أداء ما كلفهم و دليلا لهم في الآجل و ليعرفوا شدته مبلغ ذلك على أهل الفقر و المسكنه في الدنيا فيؤدّوا إليهم ما افترض الله لهم في أموالهم.

فإن قال: فلم جعل الصوم في شهر رمضان خاصه دون سائر الشهور قيل: لأن شهر رمضان هو الشهر الذي أنزل الله تعالى فيه القرآن و فيه فرق بين الحق و الباطل كما قال الله عزّ و جلّ شهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدىِ وَ الْفُرْقانِ وَ فِيهِ نَبِيُّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَ فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ هُوَ رَأْسُ السَّنَةِ يَقْدَرُ فِيهَا مَا يَكُونُ فِي السَّنَةِ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مُضَرٍّ أَوْ مَنْفَعَةٍ أَوْ رِزْقٍ أَوْ أَجَلٍ وَ لِذَلِكَ سَمَّيْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ.

فإن قال: فلم أمروا بصوم شهر رمضان لا أقلّ من ذلك و لا أكثر قيل: لأنّه قوّه العباده الّذى يعمّ فيها القويّ و الضّعيف و إنّما أوجب الله الفرائض على أغلب باشد بر زحمت روزه؛ پس مستوجب ثواب گردد.

علاوه بر آنکه شکستگی نفس است از شهوات، تا واعظ باشد در این جهان و ریاضت و عادت دهد خود را بر گذاردن تکالیف، و دلیل باشد بر احوال آخرت تا بدانند که بر فقرا و مساکین از فقر و گرسنگی چه می گذرد؛ پس حقوق ایشان را از اموال ادا نمایند.

اگر بگویند: چرا روزه در ماه رمضان شد، نه دیگر ماه ها؟ گفته می شود: زیرا ماه رمضان ماهی است که خدا در آن قرآن را نازل کرده و در آن ماه میان اهل حق و باطل فرق کرده؛ چنان که فرموده: «ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شد برای هدایت مردمان و بیانی از هدایت و نیز فرقان» و در آن محمد صلی الله علیه و آله را نبوت داد و ليله القدر که بهتر از هزار ماه است در اوست «در آن هرامری با حکمت معین می گردد» و او ابتدای سال است که تقدیر کرده می شود در او آن چه در سال می شود از خیر و شرّ، یا ضرر و منفعت، یا رزق و اجل، و از این جهت ليله القدر نامیده شد.

اگر گویند: چرا مأمور شدند به روزه ماه رمضان نه کمتر و بیشتر؟ گفته می شود: زیرا این اندازه قوت بندگان است که شامل ضعیف و قوی است و خدا فرایض را بر اغلب اشیا و اعم قوی

الأشياء وأعمّ القوى ثم رخص لأهل الضعف ورغب أهل القوه في الفضل ولو كانوا يصلحون على أقل من ذلك لنقصهم ولو احتاجوا إلى أكثر من ذلك لزادهم.

فإن قال: فلم إذا حاضت المرأة لا تصوم ولا تصلي قيل: لأنها في حد نجاسه فأحب الله أن لا تعبده إلا طاهرا ولأنه لا صوم لمن لا صلاه له.

فإن قال: فلم صارت تقضى الصوم ولا تقضى الصلاه قيل: لعل شتى فمنها أن الصيام لا يمنعها من خدمه نفسها وخدمه زوجها وإصلاح بيتها والقيام بأمرها والاشتغال بمرمه معيشتها والصلاه تمنعها من ذلك كله لأن الصلاه تكون في اليوم والليله مرارا فلا تقوى على ذلك والصوم ليس كذلك ومنها أن الصلاه فيها عناء وتعب واشتغال الأركان وليس في الصوم شيء من ذلك وإنما هو الإمساك عن الطعام والشرب وليس فيه اشتغال الأركان ومنها أنه ليس من وقت يجيء إلا تجب عليها فيه صلاه جديده في يومها وليلتها وليس الصوم كذلك لأنه ليس كلما حدث يوم وجب عليها الصوم وكلما حدث وقت الصلاه وجب عليها الصلاه.

واجب ساخت، پس ضعفا مرخص در زياده و صاحبان قوت ترغيب به زياده شده اند و اگر صلاح ایشان در کمتر از اين می بود، کمتر می گردید و اگر بیشتر در کار می بود بیشتر.

اگر گوید: چرا حایض، روزه و نماز نگذارد؟ گفته می شود: چون او در حد نجس است و خدا دوست دارد عبادت پاک را. و به همین جهت روزه نیست برای کسی که نماز نیست.

اگر بگوید: چرا نماز قضا نکند و روزه را قضا نماید؟ گفته می شود: برای علت ها؛ از جمله این که روزه مانع نمی شود او را از خدمت خود و خدمت شوهر و امور مربوط به خانه و امور خویش و نماز از تمامی این امور مانع می شود، زیرا نماز در شبانه روز پشت سر هم است و او طاقت آن ندارد و روزه چنین نیست. و از جمله این که در نماز تعب و مشغولی جوارح هست و در روزه این اشتغال نیست و روزه خودداری از خوراکی و آشامیدنی است و اعضای بدن به کار اشتغال ندارد و از جمله این که هر وقت جدیدی که بیاید، نماز جدیدی بر شخص واجب آید و در روزه چنین نیست که در هر روز آن، روزه جدیدی واجب باشد چنان که در وقتهای نماز، نماز واجب پدید می آید.

فإن قال: فلم إذا مرض الرجل أو سافر في شهر رمضان فلم يخرج من سفره أو لم يفق من مرضه حتى يدخل عليه شهر رمضان آخر وجب عليه الفداء للأول وسقط القضاء فإذا أفاق بينهما أو أقام ولم يقضه وجب عليه القضاء و الفداء قيل: لأن ذلك الصوم إنما وجب عليه في تلك السنة في ذلك الشهر فأما الذي لم يفق فإنه لما أن مرت عليه السنة كلها وقد غلب الله تعالى عليه فلم [يجعله] يجعل له السبيل إلى أدائه سقط عنه و كذلك كلما غلب الله عليه مثل المغمی عليه الذي يغمی عليه يوما و ليله فلا يجب عليه قضاء الصلوات كما قال الصادق عليه السلام كلما غلب الله عليه العبد فهو أعذر له لأنه دخل الشهر و هو مريض فلم يجب عليه الصوم في شهره و لا سنته للمرض الذي كان فيه و وجب عليه الفداء لأنه بمنزله من وجب عليه صوم فلم يستطع أداءه فوجب عليه الفداء كما قال الله عز و جل فصية يوم شهريين متتابعين.. فمن لم يستطع فإطعام ستين مسكينا و كما قال الله عز و جل ففدية من صيام أو صدقة أو نسك فأقام الصدقة مقام الصيام إذا عسر عليه.

اگر بگویند: چرا مرد که در ماه رمضان بیمار شود یا سفر رود و در آن سفر و بیماری بماند تا ماه رمضان آینده داخل شود، واجب است آن ماه را فدیة دهد و قضا ساقط است و لیکن اگر در این میانه صحت یابد یا مقیم شود و قضای آن ماه ندارد تا ماه دیگر بیاید، هم قضا واجب است و هم فدیة؟ گفته می شود: زیرا روزه واجب بود بر او در آن سال و در آن ماه؛ پس آن کسی که تمام سال سلامتی حاصل نکند، چون تمام سال خدای تعالی ناخوشی را بر او غلبه داده است، پس راه برای ادای تکلیف او قرار نداده و از این جهت تکلیف از او ساقط می شود و هم چنین است حکم هر چیزی که خدا بر او غلبه دهد، مانند شخصی که یک شبانه روز بیهوش شود پس قضای نمازها بر او واجب نباشد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خدای به بنده فروگیرد اولی تر است به عذر؛ زیرا ماه داخل شده است و او بیمار بوده است و تمام سال بر آن حال گذشته، پس قضای روزه واجب نیست و لیکن فدیة دهد. چنان که خداوند فرمود: «دو ماه پیایی... روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند» و نیز فرمود: «باید فدیة و کفاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد» پس صدقه را به جای روزه نهاد هرگاه دشوار باشد.

فإن قال: فلم فإن لم يستطع إذ ذاك فهو الآن فيستطيع قيل له: لأنه لما دخل عليه شهر رمضان آخر وجب عليه الفداء للماضي لأنه كان بمنزله من وجب عليه صوم في كفاره فلم يستطعه فوجب عليه الفداء وإذا وجب الفداء سقط الصوم والصوم ساقط والفداء لازم فإن أفاق فيما بينهما ولم يصمه وجب عليه الفداء لتضييعه والصوم لاستطاعته.

فإن قال: فلم جعل الصوم السنه قيل:

ليكمل فيه الصوم الفرض.

فإن قال: فلم جعل في كل شهر ثلاثة أيام وفي كل عشرة أيام يوماً قيل: لأن الله تبارك وتعالى يقول مَنْ جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا فَمَنْ صَامَ فِي كُلِّ عَشْرَةٍ أَيَّامٍ يَوْمًا وَاحِدًا فَكَأَنَّمَا صَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ كَمَا قَالَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ صَوْمَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي شَهْرِ صَوْمِ الدَّهْرِ كُلِّهِ فَمَنْ وَجَدَ شَيْئًا غَيْرَ الدَّهْرِ فَلْيَصِّمِهِ.

فإن قال: فلم جعل أول خميس من العشر الأول وآخر خميس في العشر الآخر وأربعاء في العشر الأوسط قيل: أمّا الخميس فإنه قال الصادق عليه السلام يعرض في اگر بگوید: آن وقت استطاعت نداشته، الآن که ناخوشی از او رفع شده استطاعت دارد، گفته می شود: چون رمضان دیگر بر او داخل شده است، فدیة برای رمضان گذشته واجب است زیرا مانند کسی است که روزه كفاره بر او واجب باشد و استطاعت نداشته، فدا دهد و روزه ساقط شود، اگر در میانه سال بهبود یابد و تا رمضان دیگر روزه ندارد فدیة به جهت ضایع گذاشتن قضا و قضا به جهت استطاعت واجب گردد.

اگر بگوید: چرا روزه مستحبی معین شد؟ گفته می شود: تا روزه واجب به آن کامل گردد.

اگر بگوید: چرا در هر ماه سه روز است و در هر ده روز یک روز؟ گفته می شود: زیرا حق تعالی می فرماید: «هرکه یک حسنه آورد او را ده برابر آن پاداش باشد» پس هرکه در هر ده روز یک روز روزه دارد گویا همه عمر روزه داشته است هم چنان که سلمان فارسی گفت: روزه سه روز در هر ماه مانند روزه تمام روزگار است؛ پس هرکه غیر روزگار زمانی بیابد روزه دارد.

اگر بگوید: چرا در دهه اول روز پنجشنبه اول در دهه آخر روز پنجشنبه آخر و در دهه وسط روز چهارشنبه معین شد؟ گفته می شود:

أمّا پنجشنبه اول امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلَّ خَمِيسٍ أَعْمَالَ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَحَبُّ أَنْ يَعْرِضَ عَمَلَ الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ صَائِمٌ.

فإن قال: فلم جعل آخر [الخميس] خميس قيل: لأنه إذا عرض عليه عمل ثمانيه أيام و العبد صائم كان أشرف و أفضل من أن يعرض عمل يومين و هو صائم و إنما جعل الأربعاء في العشر الأوسط لأن الصادق عليه السلام أخبر بأن الله عزَّ و جلَّ خلق النَّارَ في ذلك اليوم و فيه أهلک القرون الأولى و هو يوم نحس مستمرّ فأحبّ أن يدفع العبد عن نفسه نحس ذلك اليوم بصومه.

فإن قال: فلم و جب في الكفّارة على من لم يجد تحرير رقبه الصّيام دون الحجّ و الصّلاه و غيرهما قيل: لأنّ الصّلاه و الحجّ و سائر الفرائض مانعه للإنسان من التّقلب في أمر دنياه و مصلحه معيشته مع تلك العلل التي ذكرناها في الحائض التي تقضى الصّيام و لا تقضى الصّلاه.

فإن قال: فلم و جب عليه صوم شهرين متتابعين دون أن يجب عليه شهر واحد أو ثلاثة أشهر قيل: لأنّ الفرض الذي فرض الله در هر پنج شنبه اعمال عباد بر خدای تعالی عرضه می شود، پس دوست داشت که بنده روزه دار باشد در وقتی که اعمال او عرضه می شود.

اگر بگویند: چرا پنج شنبه آخر معین شد؟ گفته می شود: زیرا هرگاه عمل هشت روز او بر خدای تعالی عرضه شود و بنده روزه باشد، افضل است از اینکه عمل دو روز عرضه شود و بنده روزه باشد و روز چهارشنبه دهه وسط از این رو معین شد که امام صادق علیه السلام فرمود: آتش در این روز خلق شده و در این روز خدا امتهای گذشته را هلاک کرد و روز نحسی است، خداوند خواست بنده با روزه نحوست را دفع کند.

اگر گویند چرا در كفاره برکسی که نتواند بنده آزاد کند واجب شد روزه بگیرد نه اینکه حجّ کند یا نماز به جا آرد و غیر آن؟ گفته می شود: زیرا نماز و حج و دیگر فرائض انسان را مانع است از کاروبار و مصلحت و معیشت دنیا به آن علّت هایی که گفتیم در حق حایض که روزه را قضا کند نه نماز را.

اگر بگویند چرا واجب شد دو ماه پی درپی روزه بدارد و واجب نشد که یک ماه یا سه ماه روزه بدارد؟ گفته می شود: زیرا که روزه واجب

على الخلق و هو شهر واحد فضوعف في هذا الشهر في كفارته توكيدا و تغليظا عليه.

فإن قال: فلم جعلت متتابعين قيل: لئلا يهون عليه الأداء فيستخف به لأنه إذا قضاه متفرقا هان عليه القضاء.

فإن قال: فلم أمر بالحجّ قيل: لعلّه الوفاة إلى الله عزّ و جلّ و طلب الزّيادة و الخروج من كلّ ما اقترف العبد تائباً ممّا مضى مستأنفا لما يستقبل مع ما فيه من إخراج الأموال و تعب الأبدان و الاشتغال عن الأهل و الولد و حظر الأنفس عن اللذات [شاخص] [شاخصا] في الحرّ و البرد [ثابت] [ثابتا] ذلك عليه [دائم] [دائما] مع الخضوع و الاستكانة و التذللّ مع ما في ذلك لجميع الخلق من المنافع في شرق الأرض و غربها و من في البرد و الحرّ ممّن يحجّ و ممّن لا يحجّ من بين تاجر و جالب و بائع و مشتري و كاسب و مسكين و مكار و فقير و قضاء حوائج أهل الأطراف في المواضع الممكن لهم الاجتماع فيها مع ما فيه من التّفقه و نقل أخبار الأئمة عليهم السّلام إلى كلّ صقع و ناحيه كما قال الله تعالى: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا يَكِ مَاهِ اسْتِ و در كفاره يك ماه به جهت تأكيد و سختی بر آن افزوده شد.

اگر بگويد چرا پی در پی قرار داده شد؟ گفته می شود: برای آن که ادای آن بر او آسان نباشد و آن را کوچک نشمارد.

اگر بگويد چرا به حج امر شد؟ گفته شود:

برای رفتن به سوی خدا و طلب کردن ثواب و بیرون رفتن بنده از گناهان، در حالی که از گذشته توبه کند و بندگی را آغاز کند، با آن که در حج مال ها بیرون شده و بدن ها تعب می بیند و از خویشان دور شده و به حق مشغول می شوند و نفوس از لذات بازمانده و گرما و سرما را تحمل می کند، مدتی چنین کند تا با خضوع و تذللّ باشد، علاوه بر این در حج، همه خلق را در مشرق و مغرب و در خشکی و دریا منافی است چه حج گذارند یا نگذارند، از تاجر و جالب و بائع و مشتری و کاسب و مسکین و مکاری و فقیر و حوائج اهل اطراف در مکانهای عمومی ادا شود، و برای آنها و حاجیان است از پیدا کردن دانش و نقل اخبار ائمه عليهم السّلام به هر ناحیه ای، چنان چه حق عزّ و جلّ فرمود: «چرا از هر طایفه ای جمعی برای جنگ گروهی برای آموختن علم

فی الدّین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلّهم يحذرون و ليشهدوا منافع لهم.

فإن قال: فلم أمروا بحجّه واحده لا- أكثر من ذلك قيل له: لأنّ الله تعالى وضع الفرائض على أدنى القوم مرّه كما قال الله عزّ و جلّ: فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ يعنى شاه ليسع له القويّ و الصّعب و كذلك سائر الفرائض إنّما وضعت على أدنى القوم قوّه فكان من تلك الفرائض الحجّ المفروض واحدا ثمّ رغب بعد أهل القوّه بقدر طاقتهم.

فإن قال: فلم أمروا بالتمتّع بالعمره إلى الحجّ قيل: ذلك تخفيف من ربّكم و رحمه لأنّ يسلم النّاس من إحرامهم و لا يطول عليهم ذلك فتداخل عليهم الفساد و لأنّ يكون الحجّ و العمره واجبين جميعا فلا تعطلّ العمره و لا تبطل و لأنّ يكون الحجّ مفردا من العمره و يكون بينهما فصل و تمييز و قال التّبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دخلت العمره فى الحجّ إلى يوم القيامة و لو لا أنّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله كان ساق الهدى و لم يكن له أن يحلّ حتّى يبلغ الهدى محلّه لفعل كما أمر النّاس و لذلك قال لو استقبلت من أمرى ما مهيا نباشند و آن علمى كه آموخته اند به قومشان بياموزند شايد خدا ترس شده و از نافرمانى حذر کنند تا برای خود منافع بسيار فراهم کنند».

اگر بگويد چرا به يك حج امر شد نه بيشتر؟ گفته مى شود: زيرا حق تعالى فرايض را به ملاحظه ضعيف ترين مردم از نظر قوت معين كرد چنان چه فرمود: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» يعنى يك گوسفند برای آن كه ضعيف و قوى وسعت داشته باشند، در ساير واجبات ملاحظه ضعيف ترين مردم شده و لذا حج يك بار واجب شد و آنان كه طاقت بيشتر دارند ترغيب نمود تا بيشتر حج کنند.

اگر بگويد چرا مامور شدند كه متمتع شوند به عمره حج؛ گفته شود: اين تخفيف و رحمتى از پروردگار است تا مردم از احرام سالم مانند و احرام طول نكشد تا آفتى به عمره وارد نشود، و حج و عمره هر دو واجب باشد و عمره باطل و معطل نگردد و حج از عمره جدا گردد و در اين ميان تميز باشد و پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:

عمره در حج داخل است تا روز قيامت اگر آن حضرت قربانى نياورده بود، محلّ نمى شد تا آن هدى به محل برسد، هر آينه چنان مى كرد كه مردم را گفته بود، لذا فرمود: اگر بيشتر مى دانستم آن چه پس از آن دانستم چنان مى كردم

استدبرت لفعلت كما أمرتكم و لكنى سقت الهدى و ليس لسائق الهدى أن يحلّ حتى يبلغ الهدى محلّه فقام إليه رجل فقال يا رسول الله نخرج حجّاجا و رءوسنا تقطر من ماء الجنابه فقال إنك لن تؤمن بهذا أبدا.

فإن قال: فلم جعل وقتها عشر ذى الحجه قيل: لأنّ الله تعالى أحبّ أن يعبد بهذه العباده فى أيام التشريق و كان أوّل ما حجّت إليه الملائكه و طافت به فى هذا الوقت فجعله سنّه و وقتا إلى يوم القيامة فأما النّبيون آدم و نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمّد صلّى الله عليه و عليهم أجمعين و غيرهم من الأنبياء إنّما حجّوا فى هذا الوقت فجعلت سنّه فى أولادهم إلى يوم القيامة.

فإن قال: فلم أمروا بالإحرام قيل: لأنّ يخشعوا قبل دخول حرم الله عزّ و جلّ و آمنه و لنلاّ يلها و يشتغلوا بشىء من أمر الدنيا و زينتها و لذاتها و [يكون] يكونوا جادّين فيما هم فيه قاصدين نحوه مقبلين عليه بكلّيتهم مع ما فيه من التعظيم لله تعالى و لسببته و التذلل لأنفسهم عند قصدهم إلى الله تعالى و وفادتهم إليه راجين ثوابه راهبين من عقابه ماضين كه شما را فرمودم و ليكن من سياق هدى كرده ام و هر كه سياق هدى كرد، محلّ نگرده تا آن هدى به محل برسد مردى گفت: يا رسول الله! ما بيرون مى آيم براى عمره و آب جنابت از سرهاى ما مى چكد؛ فرمود: هرگز به حج ايمان نياوردى.

و اگر بگويد چرا وقت حج دهه ذى الحجه است؟ گفته مى شود: زيرا حق عزّ و جلّ دوست داشت كه به اين عبادت در ايام تشريق عبادت كرده شود و اول حجّ و طواف كه ملايكة كردند در اين وقت بود. پس آن را سنّت ساخت و آن را وقت آن عبادت قرار داد تا روز قيامت و اما انبيا مثل آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام و محمّد صلّى الله عليه و آله و غير ايشان از پيغمبران حج در اين وقت گذارند.

پس اين سنّت و قانون شد در اولادشان تا روز جزا.

اگر گويد چرا مأمور به احرام شدند؟ گفته مى شود: تا پيش از دخول به حرم خداوند و محل امن او خاشع شوند و به كار لهو و شواغل دنيا و زينت و لذات آن مشغول نشوند و اهتمام نمايند در عملى كه از براى آن آمده اند و قصد كنند آن عمل را و رو سوي او آورند به تمام همّت و احرام مشتمل است بر تعظيم خداوند و پيغمبر او و خود را خوار داشتن، چون به جانب حق تعالى مى روند و روى به درگاه او مى آورند در حالى

حدّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار رضی الله عنه قال:

حدّثنا علی بن محمد قتیبه النیسابوری قال قلت للفضل بن شاذان لما سمعت منه هذه العلل أخبرنی عن هذه العلل التي ذكرتها عن الاستنباط و الاستخراج و هي من نتائج العقل أو هي ممّا سمعته و رويته فقال لي ما كنت لأعلم مراد الله تعالى بما فرض و لا مراد رسول الله صلّی الله عليه و آله بما شرع و سنّ و لا أعلل ذلك من ذات نفسی بل سمعتها من مولای أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام المرّه بعد المرّه و الشیء بعد الشیء فجمعتها فقلت فأحدّث بها عنک عن الرضا علیه السلام قال نعم.

حدّثنا الحاکم أبو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان النیسابوری رضی الله عنه عن عمّه أبي عبد الله محمد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان أنّه قال سمعت هذه العلل من مولای أبي الحسن بن موسی الرضا علیه السلام فجمعتها متفرّقه و ألّفتها.

که به ثواب او امیدوار و از عقاب او هراسانند و از روی کنندگان به او باشند با خضوع و تذلل.

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمه الله از علی بن قتیبه نیشابوری روایت کرده که فضل بن شاذان گفتیم: وقتی که این علّت ها از او شنیدم که به من بگو این علّت ها که گفتمی استنباط و استخراج و از زادهای عقل است یا این ها را شنیده و روایت می کنی، گفت: من چه می دانم مراد حق عزّ و جلّ به آن چه فرض کرده چیست؟ یا مراد رسول الله صلّی الله علیه و آله از شریعت و سنّت چیست؟ این علّت ها را از پیش خود نمی گویم بلکه این ها را از مولایم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام چند مرتبه شنیده ام حصّه حصّه جمع کرده ام. گفتیم: پس این ها را به توسط تو از حضرت رضا علیه السلام روایت کنم؟ گفت: آری.

حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمّش ابی عبد الله محمد بن شاذان و او از فضل بن شاذان که گفت: شنیدم علّت ها را از مولای خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام و آن ها را متفرق جمع کردم و تألیف نمودم.

باب ما كتبه الرضا عليه السلام للمؤمن في

محض الإسلام و شرائع الدين

745 1

حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوريّ العطار رضى الله عنه بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبه النّيسابوريّ، عن الفضل بن شاذان قال سألت المأمون عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام أن يكتب له محض الإسلام على سبيل الإيجاز و الاختصار فكتب عليه السّلام له أنّ محض الإسلام شهادة أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له إلها واحدا فردا صمدا قيّوما سميعا بصيرا قديرا قديما قائما باقيا عالما لا يجهل قادرا لا يعجز غنيا لا يحتاج عدلا لا يجور و أنّه خالق كلّ شيء و ليس كمثله شيء لا شبه له و لا ضدّ له و لا ندّ له و لا كفاء له

35- آن چه حضرت رضا عليه السلام به مأمون نوشته از اسلام خالص و شرايع دين

آن چه حضرت رضا عليه السلام به مأمون

نوشته از اسلام خالص و شرايع دين

745 1

ما را روايت کرد عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابوري عطار در نيشابور در سال 352 از علي بن محمد بن قتيبه نيشابوري از فضل بن شاذان که گفت: مأمون از حضرت رضا عليه السلام درخواست کرد که برای او محض اسلام را بر وجه ايجاز بنويسد. چنین نوشت:

محض اسلام گواهی به این است که جز الله، خدایی نیست و تنها و بی شریک است، یکتا، بسیط، بی نیاز، قایم، شنوا، توانا، بی مبداء، بی منتها ایستاده بی پای، دانایی که جاهل نگردد، توانایی که عاجز نشود و بی نیازی که محتاج نمی گردد، عادل که جور نکند، آفریدگار همه چیز اوست و چیزی مثل او نیست، بی شبیه، بی ضد، بی همتا، بی شریک و بی همسر است.

ص: 214

وأنه المقصود بالعبادة والدعاء والرغبة والرهبه وأن محمداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله وأمينه وصدقته وشفوته من خلقه وسيد المرسلين وخاتم النبيين وأفضل العالمين لا نبي بعده ولا تبديل لميثته ولا تغيير لشريعته وأن جميع ما جاء به محمد بن عبد الله هو الحق المبين والتصديق به وجميع من مضى قبله من رسل الله وأنبيائه وحججه والتصديق بكتابه الصادق العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد وأنه المهيم على الكتب كلها وأنه حق من فاتحته إلى خاتمته تؤمن بمحكمه و متشابهه وخاصه وعمه ووعده ووعيدته وناسخه ومنسوخه وقصصه وأخباره لا يقدر أحد من المخلوقين أن يأتي بمثله وأن الدليل بعده والحججه على المؤمنين والقائم بأمر المسلمين والتأطيق عن القرآن والعالم بأحكامه أخوه وخليفته وصيه وليه والذي كان منه بمنزله هارون من موسى علي بن أبي طالب عليه السلام أمير المؤمنين وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين او مقصود به عبادت و دعا و رغبت و رهبت است و اين كه محمد بنده، رسول، امين و برگزيده اوست از خلق او و مهتر پيغمبران و آخر انبيا و بهترين عالميان است. بعد از او پيغمبری نيست و ملت او مبدل به ملت ديگر نشود و تغيير به قواعد شريعت او راه نيابد. و نيز اين كه جميع آن چه محمد بن عبد الله آورده است، آن حق معلوم و آشكار است. و نيز تصديق نمودن به كتاب صادق عزيز او كه باطل از پيش و از پس او راه نيابد. فرستاده خداوند حكيم حميد و آن كتاب گواهي است بر همه كتاب ها و حق است از ابتدا تا انتها. ايمان داريم به محكم و متشابه آن و خاص و عام و وعده و وعيد و ناسخ و منسوخ و قصص و اخبار آن. نتواند هيچ كس از مخلوقان كه مانند آن بياورد.

و نيز اين كه دليل بعد از او و حجت بر مؤمنان و قايم به امر مسلمانان و سخن گواز جانب قرآن و دانا به احكام آن، برادر و خليفه و وصي و ولي اوست كه او را با پيامبر صلى الله عليه وآله منزلت هارون است به موسى عليه السلام و او علي بن ابى طالب است، امير المؤمنين و امام المتقين و قائد الغر المحجلين

و أفضل الوصیین و وارث علم التبیین و المرسلین و بعده الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة ثم علی بن الحسین زین العابدین ثم محمد بن علی باقر علم التبیین ثم جعفر بن محمد الصادق وارث علم الوصیین ثم موسی بن جعفر کاظم ثم علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم الحجّه القائم المنتظر صلوات الله علیهم أجمعین أشهد لهم بالوصیّه و الإمامه و أنّ الأرض لا تخلو من حجّه الله تعالی علی خلقه فی کلّ عصر و أوان و أنّهم العروه الوثقی و أنّهم الهدی و الحجّه علی أهل الدنیا إلى أن یرث الله الأرض و من علیها و أنّ کلّ من خالفهم ضالّ مضلّ باطل تارک للحقّ و الهدی و أنّهم المعبرون عن القرآن و التاطقون عن الرسول صلی الله علیه و آله بالبیان و من مات و لم یعرفهم مات میتة جاهلیة و أنّ من دینهم الورع و العفّه و الصدق و الصّلاح و الاستقامه و الاجتهاد و أداء الأمانه إلى البرّ و الفاجر و طول السّجود و صیام النّهار و قیام اللیل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصّبر و حسن و فاضل ترین اوصیا و وارث علم انبیا و بعد او حسن و حسین، مهتر جوانان اهل جنّت؛ آنگاه علی بن الحسین زین العابدین؛ آنگاه محمد بن علی باقر علم الاولین؛ آنگاه جعفر بن محمد الصادق وارث علم الوصیین؛ آنگاه موسی بن جعفر کاظم؛ آنگاه علی بن موسی الرضا؛ آنگاه محمد بن علی؛ آنگاه علی بن محمد؛ آنگاه حسن بن علی و سپس حجّت قائم منتظر، فرزند او که رحمت های خدا بر تمامی ایشان باد. گواهی می دهم که ایشان اوصیا و امامانند و این که زمین خالی نمی شود از حجّت خدا بر خلق در هر زمان و ایشان ریسمان محکم، ائمه هدی و حجّت بر اهل دنیا تا زمانی که زمین و آن چه بر اوست نزد خدا بازگردد. و نیز مخالف ایشان، گمراه و گمراه گر است و راه حق و هدایت را رها کرده و این که ایشان معبر قرآن و بیان کننده سخن رسولند. هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بر جاهلیت مرده است و نیز این که از جمله دین ایشان تقوی و عفت و صدق و صلاح و استقامت و اجتهاد و برگرداننده امانت به نیکوکار و بدکار است و طول سجود و صیام روز و قیام شب و اجتناب از حرام ها و انتظار فرج به صبر

العزاء و كرم الصَّحبه ثمَّ الوضوء كما أمر الله تعالى في كتابه غسل الوجه و اليدين من المرفقين و مسح الرَّأس و الرَّجلين مرَّه واحده و لا يتقض الوضوء إلاَّ غائط أو بول أو ريح أو نوم أو جنابه و أنَّ من مسح على الخفَّين فقد خالف الله تعالى و رسوله صَلَّى الله عليه و آله و ترك فريضته و كتابه و غسل يوم الجمعة سنَّه و غسل العيدين و غسل دخول مكَّه و المدينه و غسل الزَّياره و غسل الإحرام و أوَّل ليله من شهر رمضان و ليله سبع عشره و ليله تسع عشره و ليله إحدى و عشرين و ليله ثلاث و عشرين من شهر رمضان هذه الأُغسال سنَّه و غسل الجنابه فريضه و غسل الحيض مثله و الصَّلاه الفريضه الظَّهر أربع ركعات و العصر أربع ركعات و المغرب ثلاث ركعات و العشاء الآخره أربع ركعات و الغداه ركعتان هذه سبع عشره ركعه و السنَّه أربع و ثلاثون ركعه ثمان ركعات قبل فريضه الظَّهر و ثمان ركعات قبل العصر و أربع ركعات بعد المغرب و ركعتان من جلوس بعد العتمه تعدَّان بركعه و ثمان ركعات في السَّحر و الشَّفع و الوتر و حسن تعزيت و نيكي صحبت. و ديگر وضو چنان چه خدای عزَّ و جلَّ در كتاب خود فرموده است، شستن رو و دو دست تا مرفق و مسح سر و دو پا يك بار و نمی شكند وضورا مگر غايط يا بول يا ريح يا نوم و جنابت و اين كه هر كه مسح بر موزه كند، مخالفت خدا و رسول او را نموده است و ترك کرده فريضه و كتاب او را و غسل روز جمعه سنَّت است و غسل دو عيد و غسل دخول مكَّه و مدينه و غسل زيارت و غسل احرام و اول شب از ماه رمضان و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بيست و يكم و شب بيست و سوم از ماه رمضان اين غسل ها سنَّت است و غسل جنابت و غسل حيض واجب است و نماز فريضه ظُهر چهار ركعت و عصر چهار ركعت است و مغرب سه ركعت و عشا چهار ركعت است و نماز صبح دو ركعت است، اين هفده ركعت؛ اما نماز سنت سي و چهار ركعت، هشت ركعت پيش از فريضه ظُهر و هشت پيش از عصر و چهار ركعت بعد از مغرب و دو ركعت نشسته بعد از خفتن كه يك ركعت شمرده می شود و هشت ركعت در سحر و شفع و وتر

ثلاث ركعات يسلم بعد الركعتين وركعتا الفجر والصلاه في اول الوقت افضل وفضل الجماعه على الفرد أربع وعشرون ولا صلاه خلف الفاجر ولا يقتدى إلا بأهل الولاية ولا يصلّي في جلود الميتة ولا في جلود السباع ولا يجوز أن يقول في الشهد الأول السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين لأن تحليل الصلاه التسليم فإذا قلت هذا فقد سلمت والتقصير في ثمانية فراسخ وما زاد وإذا قصرت أفطرت ومن لم يفطر لم يجزئ عنه صومه في السفر وعليه القضاء لأنه ليس عليه صوم في السفر والقنوت سنّه واجبه في الغداه والظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والصلاه على الميت خمس تكبيرات فمن نقص فقد خالف سنّه والميت يسأل من قبل رجله ويرفق به إذا أدخل قبره والإجهار بسم الله الرحمن الرحيم في جميع الصلوات سنّه والزكاة الفريضة في كل مائتي درهم خمسه دراهم ولا يجب فيما دون ذلك شيء ولا تجب الزكاة على المال حتى يحول عليه الحول ولا يجوز أن يعطى الزكاة غير أهل الولاية المعروفين والعشر من الحنطه والشعير وسه ركعت بعد از دو ركعت سلام می دهی و دو ركعت فجر و نماز در اول وقت فاضل تر است و فضل نماز جماعت بر فرد بیست و چهار است و نماز در پس فاجر نباشد و اقتدا نبود مگر به اهل ولایت؛ یعنی دوستان اهل بیت و ائمه علیهم السلام و نماز در پوست درندگان نیست و جایز نیست که در تشهد اول بگوید:

«السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين»؛ زیرا که نماز به تسلیم پایان پذیرد هرگاه آن را گفتی سلام داده ای و در هشت فرسخ و زیاد از آن نماز تقصیر شود و چون نماز تقصیر شود، روزه نیز افطار گردد و هرکه افطار نکند روزه اش در سفر جایز نباشد و باید قضا کند؛ زیرا که در سفر روزه نیست و قنوت سنّت واجب است در نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز میت پنج تکبیر است، هرکه کم کند خلاف سنّت کرده است و مرده را از جانب پاها بیرون برند و هنگام در قبر گذاردن مدارا کنند و بسم الله در همه نمازها بلند گفتن سنّت است و زکات در دو بیست درهم، پنج درهم و در کمتر چیزی واجب نیست و واجب نشود زکات بر مال تا سال بر او بگردد، و جایز نیست زکات به غیر اهل ولایت که معروف به آن باشند و زکات گندم و جو

و التمر و الزبيب إذا بلغ خمسه أوساق و الوسق ستون صاعا و الصاع أربعة أمداد و زكاه الفطر فريضة على كل رأس صغير أو كبير حرّ أو عبد ذكر أو أنثى من الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب صاع و هو أربعة أمداد و لا يجوز دفعها إلا إلى أهل الولاية و أكثر الحيض عشرة أيام و أقله ثلاثة أيام و المستحاضه تحتشى و تغتسل و تصلّى و الحائض تترك الصّلاه و لا تقضى و تترك الصّوم و تقضى و صيام شهر رمضان فريضة يصام للرؤيه و يفطر للرؤيه و لا يجوز أن يصلّى التطوّع في جماعه لأنّ ذلك بدعه و كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله في التّار و صوم ثلاثة أيام من كلّ شهر سنّه في كلّ عشره أيام يوم الأربعاء بين خمسين و صوم شعبان حسن لمن صامه و إن قضيت فوائت شهر رمضان متفرّقه أجزاء و حجّ البيت فريضة على من استطاع إليه سبيلا و السّبيل الزّاد و الرّاحله مع الصّحّه و لا يجوز الحجّ إلا تمتّعا و لا يجوز القران و الأفراد الّذي يستعمله العامّه إلا لأهل مكّه و حاضريها و لا يجوز الإحرام دون الميقات قال الله و خرما و مويز ده يك بود هرگاه به پنج وسق برسد و هر وسق شصت صاع و هر صاع چهار مدّ است و زكات فطر فريضة بر همه آدمي است، خرد يا بزرگ آزاد يا بنده، نر يا ماده از گندم و جو و خرما و مويز يك صاع و آن چهار مدّ است و نتوان داد مگر به اهل ولايت؛ و اكثر حيض ده روز است و اقل او سه روز و مستحاضه به خود بر مي دارد و غسل و نماز مي كند و حائض ترك مي كند نماز را و آن را قضا نمي كند و ترك مي كند روزه را و آن را قضا مي كند و روزه ماه رمضان فريضة است. به دیدن هلال روزه مي گیرند و به دیدن هلال افطار مي کنند و جایز نیست نماز مستحب به جماعت گذاردن که آن بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و روزه سه روز در هر ماه سنّت است و در هر ده روز يك روز چهارشنبه میان دو پنج شنبه و روزه شعبان نيكو است برای هر كه بدارد و اگر روزه ماه رمضان را متفرقا قضا كند جایز است و حج خانه خدا واجب است بر آن كه استطاعت دارد و آن زاد و راحله و صحّت است و جایز نیست حج مگر تمتع و جایز نیست قران و افراد كه عامه مي كنند؛ مگر اهل مكه و حاضران او را و جایز نیست احرام خارج از ميقات كه خدا فرمود:

تعالی: وَ اتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَضْحَى بِالْخَصِيِّ لِأَنَّهُ نَاقِصٌ وَ لَا يَجُوزُ الْمَوْجُوعُ وَ الْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ الْإِمَامِ الْعَدْلِ وَ مِنْ قَتْلِ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ لَا يَجُوزُ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ وَ النَّصَابِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ إِلَّا قَاتِلٌ أَوْ سَاعٍ فِي فِسَادٍ وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ وَ عَلَى أَصْحَابِكَ وَ التَّقِيَّةُ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ وَ لَا - حَنْثٌ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِهَا ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ وَ الطَّلَاقُ لِلسَّيِّئَةِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةُ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا يَكُونُ طَلَاقٌ لِغَيْرِ سُنَّةٍ وَ كَلَّ طَلَاقٌ يَخَالَفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِطَلَاقٍ كَمَا أَنَّ كَلَّ نِكَاحٌ يَخَالَفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِنِكَاحٍ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَكْثَرِ مِنْ أَرْبَعِ حَرَائِرٍ إِذَا طَلَّقَتِ الْمَرْأَةُ لِلْعَدَّةِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ تَحَلَّ لِزَوْجِهَا حَتَّى تَنْكَحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقُوا تَرْوِيجَ الْمُطَلَّقاتِ ثَلَاثًا فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ فَإِنَّهُنَّ ذَوَاتُ أَزْوَاجٍ وَ الصَّلَوَاتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَاجِبَةٌ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ عِنْدَ الْعَطَاسِ وَ الذَّبَائِحِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبٌ وَ كَذَلِكَ بَغْضُ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ «وَ بِهِ پَايَانُ بَرِيدِ حَجِّ وَ عُمْرَةِ خُودِ رَا بَرَايِ خُودِ» وَ جَايِزٌ نَيْسَتْ قَرْبَانِي خُصِي زِيْرَاكِهِ نَاقِصٌ اسْتِ وَ جَايِزٌ اسْتِ وَ جِي وَ جِهَادٌ وَاجِبٌ اسْتِ هَمْرَاهُ اِمَامِ عَادِلٍ وَ هَرَكَةُ بَرِ سَرِ مَالِ خُودِ كَشْتِ شُودِ، شَهِيدٌ اسْتِ وَ حَلَالٌ نَيْسَتْ كَشْتِ كُفَّارِ وَ نَصَابِ دَرِ مَحَلِّ تَقِيَّةٍ مَكْرَ قَاتِلِ يَا سَاعِي دَرِ فِسَادِ، اَنِّ گَاهِ كِه نَتْرَسِي بِه نَفْسِ خُودِ وَ يَارَانَتِ وَ تَقِيَّةٍ وَاجِبٌ اسْتِ وَ حَنْثٌ نَيْسَتْ بَرِ قَسْمِ خُورِنْدِه بِه تَقِيَّةٍ وَ بِهِ اَنِّ ظَلْمِي اَزِ خُودِ رَفْعِ كَنْدِ؛ وَ طَلَاقٌ سُنَّتِ بَرِ اَنِّ وَجِهِ اسْتِ كِه خُودِ يَادِ كَرْدِه اسْتِ دَرِ كِتَابِ خُودِ وَ سُنَّتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَوِ وَ طَلَاقٌ غَيْرِ سُنَّتِ نَمِي بَاشَدِ وَ هَرِ طَلَاقٌ بَرِ خِلَافِ كِتَابِ خُودِ بَاشَدِ، طَلَاقٌ نَيْسَتْ چِنَانِ چِه هَرِ نِكَاحِ كِه مَخَالَفِ كِتَابِ بَاشَدِ، نِكَاحٌ نَيْسَتْ وَ جَايِزٌ نَيْسَتْ بِيَشْتَرِ اَزِ چِهَارِ زَنِّ اَزَادِ بَا هَمِ دَرِ حِبَالِه يَكِ مَرْدِ وَ هَرِ گَاهِ زَنِّ سِه طَلَاقِ عِدِه دَادِه شُدِ، حَلَالٌ نَشُودِ بَرِ شُوهَرِ تَا بِه نِكَاحِ شُوهَرِ دِيگَرِ رُودِ وَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُود: پَرِهِيْزِ كَنِيدِ اَزِ تَرْوِيجِ زَنَانِي كِه دَرِ يَكِ مَوْضِعِ سِه طَلَاقِ دَادِه شُدِه اَنْدِ كِه ايشَانِ شُوهَرِ دَارِنْدِ؛ وَ صِلُوهِ بَرِ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَاجِبٌ اسْتِ دَرِ هَرِ مَقَامِ وَ هَنگَامِ عَطْسِه وَ ذَبِيحِ وَ غَيْرِ اَنِّ وَ مَحَبَّتِ اَوْلِيَا وَ نِيْزِ دَشْمَنِي اَعْدَايِ خُودِ وَاجِبٌ وَ بِيْزَارِي اَزِ ايشَانِ

و من أنمتهم و برّ الوالدين واجب و إن كانا مشركين و لا طاعه لهما في معصيه الله عزّ و جلّ و لا لغيرهما فإنه لا طاعه لمخلوق في معصيه الخالق و ذكاه الجنين ذكاه أمّه إذا أشعر و أوبر و تحليل المتعتين اللّتين أنزلهما الله تعالى في كتابه و سنّهما رسول الله صلّى الله عليه و آله متعه النّساء و متعه الحجّ و الفرائض على ما أنزل الله تعالى في كتابه و لا عول فيها و لا يرث مع الولد و الوالدين أحد إلاّ الزوج و المرأه و ذو السّمهم أحقّ ممّن لا سهم له و ليست العصبه من دين الله تعالى و العقيقه عن المولود للذكر و الأنثى واجبه و كذلك تسميته و حلق رأسه يوم السّابع و يتصدّق بوزن الشّعير ذهباً أو فضّه و الختان سنّه واجبه للرجال و مكرمه للنّساء و أنّ الله تبارك و تعالى لا يكلف الله نفساً إلاّ وُسْعها و أنّ أفعال العباد مخلوقه لله تعالى خلق تقدير لا خلق تكوين و الله خالق كلّ شيء و لا تقول بالجبر و التّفويض و لا يأخذ الله البريء بالسّقيم و لا يعذب الله الأطفال بذنوب الآباء و لا تزر وازره وزر أخرى و امامانشان واجب است و نیز نیکی با پدر و مادر هرچند مشرک باشند و نباید اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدای عزّ و جلّ که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست و تذکیه جنین به تذکیه مادرش است هرگاه آن جنین مو و وبر بر آورده است؛ و تحلیل دو متعه که خدا در کتاب فرستاد و رسول صلّى الله عليه و آله او مبین کرد، متعه زنان و متعه حج؛ و فرایض آن گونه است که خدا در کتاب خود نازل کرده است و بازگشتی در آن نیست و میراث نبرد با فرزند و پدر و مادر کسی مگر همسر و صاحب سهم سزاوارتر است از آن که سهم ندارد و عصبه از دین خدای عزّ و جلّ نیست و عقیقه از مولود نر و ماده واجب است و هم چنین نام نهادن و سر تراشیدن او در روز هفتم و به وزن مو تصدّق کنند زر یا سیم و ختنه سنّت واجب است مردان را و کرامت است زنان را و خدای تعالی تکلیف نکند کسی را مگر به قدر طاقت و این که افعال عباد مخلوق خداست به خلق تقدیر نه تکوین و خدا خالق همه چیز است و به جبر و تفویض هیچ یک نگوید و خدا بی گناه را به جای گناهکار نگیرد و اطفال را به گناه پدرانشان عذاب نکند و هیچ صاحب وبال، وبال دیگری بر ندارد

وَأَنْ لَيْسَ لِلإِنسَانِ إِلاَّ مَا سَعَى وَلِلَّهِ أَنْ يَغْفِرَ وَيُفَضِّلَ وَلا يَجُورَ وَلا يَظْلِمَ لِأَنَّهُ تَعَالَى مَنْزَهُ عَنِ ذَلِكَ وَلا يَفْرُضُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَضِلُّهُمْ وَيُغْوِيهِمْ وَلا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَلا يَصْطَفِي مَنْ عِبَادَهُ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَبِعِبَادَتِهِ وَيَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ وَأَنَّ الإِسْلَامَ غَيْرَ الإِيْمَانِ وَكُلَّ مُؤْمِنٍ مُسْلِمٌ وَلا يَسْرِقُ السَّارِقَ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلا يَزْنِي الزَّانِيَ حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَأَصْحَابُ الحُدُودِ مُسْلِمُونَ لا مُؤْمِنُونَ وَلا كَافِرُونَ وَاللَّهُ تَعَالَى لا يَدْخُلُ النَّارَ مُؤْمِنًا وَقَدْ وَعَدَهُ الجَنَّةَ وَلا يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ كَافِرًا وَقَدْ أَوْعَدَهُ النَّارَ وَالخُلُودَ فِيهَا وَلا يَغْفِرُ أَنْ يَشْرِكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَذْنُوبُ أَهْلِ التَّوْحِيدِ لا يَخْلُدُونَ فِي النَّارِ وَيَخْرُجُونَ مِنْهَا وَالشَّفَاعَةُ جَائِزَةٌ لَهُمْ وَإِنَّ الدَّارَ اليَوْمَ دَارَ تَقِيَّةٍ وَهِيَ دَارُ الإِسْلَامِ لا دَارَ كُفْرٍ وَلا دَارَ إِيمَانٍ وَالأَمْرُ بِالمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِئَةُ عَنِ المُنْكَرِ وَاجِبَانِ إِذَا أَمَكْنَ وَلم يَكُنْ خِيفَةُ عَلَيِ التَّنَسُّسِ وَالإِيْمَانِ هُوَ أَدَاءُ الأَمَانَةِ وَاجْتِنَابُ جَمِيعِ الكِبَائِرِ وَهُوَ مَعْرُوفَةٌ بِالقَلْبِ وَإِقْرَارٌ وَآدَمِيٌّ رَأْيُهَا نَيْسْتٌ، مَگر آن چِه سَعَى كَرْدِ وَخِدا را رَسِدِ كِه عَفْوِ وَتَفَضُّلِ كِنْدِ وَجورِ وَظَلْمِ نَكِنْد؛ زِيرا كِه بِي نِيازِ اسْتِ از آن وَاجِبِ نَكِنْدِ اطاعَتِ كَسِي كِه بَدانَدِ خَلقِ را گِمرِاهِ وَبِيرِاهِ مِي كِنْدِ وَاو را بَرایِ رِسالَتِ اِختِيارِ نَكِنْدِ وَبِرَنگِزِينَدِ از بِنْدِگانِ خُودِ كَسِي كِه بَدانَدِ بِهِ او كَافِرِ شُدِهِ وَشِيطانِ را مِي پَرِستَدِ نِهِ او را وَاين كِه اسْلَامِ غَيرِ اِيْمانِ اسْتِ وَهَرِ مُؤْمِنِ مُسْلِمِ اسْتِ وَنِيسْتِ كِه هَرِ مُسْلِمِي مُؤْمِنِ باشَدِ وَسارِقِ دزدِي وَزاني، زنا نَكِنْدِ در حالي كِه مُؤْمِنِ باشَدِ وَصاحبانِ حُدُودِ مُسْلِمانانَدِ نِهِ مُؤْمِنِ وَنِهِ كَافِرِ وَخِدايِ عَزَّ وَجَلَّ داخِلِ نَمِي كِنْدِ در آتَشِ مُؤْمِنِي را، در حالي كِه بِهِ او وَعَدَةُ بَهِشتِ دادِهِ وَبِيرِونِ نَمِي كِنْدِ از آتَشِ كَافِرِ را وَحالِ آنكِهِ او را وَعِيدِ آتَشِ وَخُلُودِ در آن دادِهِ اسْتِ وَمَشْرِكِ را نَمِي آمْرُزدِ وَمِي آمْرُزدِ از آن فَرُوتَرِ را بَرایِ هَرِكِهِ خِواهِدِ وَگِناهِ كارانِ اهلِ تَوْحِيدِ در آتَشِ مَخْلُودِ نمانانَدِ وَبِيرِونِ آينَدِ وَشِفاعَتِ بَرایِ ايشانِ رِواستِ وَاين كِه سَرایِ كِنُونِي، سَرایِ تَقِيَّةِ اسْتِ، وَسَرایِ اسْلَامِ، نِهِ سَرایِ كُفْرِ وَنِهِ سَرایِ اِيْمانِ وَامْرِ بِهِ مَعْرُوفِ وَنَهِيِ از مُنْكَرِ وَاجِبِ اسْتِ اِگرِ مُمْكِنِ باشَدِ وَخُوفِ بَرِ نَفْسِ نَبُودِ وَاِيْمانِ اَمانَتِ گِذارِيِ اسْتِ وَاجْتِنابِ از جَمِيعِ كِبائِرِ وَآنِ مَعْرُوفَتِ بِهِ دِلِ وَاقْرارِ

باللسان وعمل بالأركان والتكبير في العيدين واجب في الفطر في دبر خمس صلوات ويبدأ به في دبر صلاة المغرب ليله الفطر وفي الأضحى في دبر عشر صلوات ويبدأ به من صلاة الظهر يوم النحر وبنى في دبر خمس عشره صلاة والتفساء لا تعدد عن الصلاة أكثر من ثمانية عشر يوماً فإن طهرت قبل ذلك صلت وإن لم تطهر حتى تجاوز ثمانية عشر يوماً اغتسلت و صلت و عملت ما تعمل المستحاضه و يؤمن بعذاب القبر و منكر و نكير و البعث بعد الموت و الميزان و الصراط و البراءه من الذين ظلموا آل محمد صلى الله عليه و آله و هموا بإخراجهم و سننوا ظلمهم و غيروا سننه نبيهم صلى الله عليه و آله و البراءه من الناكثين و القاسطين و المارقين الذين هتكوا حجاب رسول الله صلى الله عليه و آله و نكثوا بيعه إمامهم و أخرجوا المرأه و حاربوا أمير المؤمنين عليه السلام و قتلوا الشيعه المتقين رحمه الله عليهم و اجبه و البراءه ممن نفى الأختيار و شردهم و آوى الطرداء اللعناء و جعل الأموال دوله بين الأغنياء و استعمل السفهاء مثل معاويه و عمرو بن العاص به زبان و عمل به اعضاست و تكبير در عيدين واجب است، در عيد فطر در پس پنج نماز که ابتدای آنها نماز مغرب شب فطر است و در عيد اضحى در پس ده نماز که ابتدا از نماز ظهر روز دهم شود و اگر در منى باشد در پس پانزده نماز و وزن نفسا، ترك نماز، زياده از هجده روز نمى كند اگر پيش از اين پاك شود نماز نمى كند و اگر پاك نشود تا هجده روز بگذرد غسل مى كند و نماز مى گزارد و آن چه مستحاضه مى گزارد، مى كند و ايمان داريم به عذاب قبر و منكر و نكير و بعث بعد از موت و ميزان و صراط و بيزارى از آنان كه ظلم كردند بر آل محمد صلى الله عليه و آله و قصد اخراج ايشان نمودند و ظلم بر ايشان را سنت نهاده و سنت نبى خود را تغيير دادند و بيزارى از ناكثين و قاسطين و مارقين كه حرمت حرم رسول خدا صلى الله عليه و آله نداشتند و بيعت امام خود شكستند و آن زن را بيرون آورده و با امير المؤمنين عليه السلام حرب كردند و شيعيان را كشتند كه رحمت خدا بر ايشان باد، واجب است و نيز بيزارى از آنان كه نيكان را بيرون كردند و آواره ساختند و ملعونان مطرود را پناه دادند و اموال را ميان توانگران رايج ساختند و سفيهان را به كار گماشتند مثل معاويه و عمرو بن عاص

لعینی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و البراءہ من أشیاعہم و الذین حاربوا امیر المؤمنین علیہ السلام و قتلوا الأنصار و المهاجرین و أهل الفضل و الصّلاح من السابقین و البراءہ من أهل الاستیثار و من أبی موسی الأشعریّ و أهل ولایتہ الذین ضلّ سعیہم فی الحیاء الدنیا و ہم یحسبون أنّہم یحسنون صنعا أولئک الذین کفروا بآیات ربّہم و بولایہ امیر المؤمنین علیہ السلام و لقائه کفروا بأن لقوا اللہ بغير إمامتہ فحبطت أعمالہم فلا نقیم لہم یوم القیامہ و زنا فہم کلاب أهل الثّار و البراءہ من الأنصاب و الأزلام أمّہ الصّلالہ و قاده الجور کلّہم أولہم و آخرہم و البراءہ من أشباہ عاقری النّاقہ أشقیاء الأولین و الآخرین و ممّن یتولّاہم و الولایہ لأمیر المؤمنین علیہ السلام و الذین مضوا علی منہاج نبیہم صلی اللہ علیہ وآلہ و لم یغیروا و لم یبدّلوا مثل سلمان الفارسیّ و أبی ذرّ الغفاریّ و المقداد بن الأسود و عمّار بن یاسر و حذیفہ الیمانیّ و أبی الہیثم بن التّیہان و سهل بن حنیف و عبادہ بن الصّامت و أبی ایوب الأنصاریّ و خزیمہ بن ثابت ذی الشّہادتین و أبی سعید الخدریّ کہ ہردو را رسول صلی اللہ علیہ وآلہ لعن کرد و بیزاری از پیروان ایشان کہ با امیر المؤمنین علیہ السلام محاربه نمودند و انصار و مهاجرین و سابقین از اهل فضل و صلاح را کشتند و بیزاری از آنان کہ نعمت را مخصوص خود ساختند و از ابو موسی اشعری و موالیانش کہ ناچیز شد سعیشان در زندگانی دنیا، ایشان می پندارند کہ نیکوکارند، و ایشان بہ آیات پروردگارشان و ولایت امیر المؤمنین علیہ السلام و بہ لقای او کافر شدند چراکہ ملاقات خدا نمودند بہ غیر امامت او؛ «پس اعمال ایشان سوخت و روز قیامت برای ایشان وزنی قایل نخواہیم شد» و ایشان سگان آتش جہنم اند و واجب است بیزاری از انصاب و از لام کہ امامان ضلالت و سالاران جورند تمام ایشان از اوّل و آخرشان و بیزاری از عاقران ناقہ کہ بدبختان اولین و آخرین اند و از آنان کہ ایشان را دوست می دارند و واجب است ولایت امیر المؤمنین علیہ السلام و آنان کہ بر طریق روشن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ خود رفتند، تغییر و تبدیل در دین ندادند مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمّار و حذیفہ بن یمان و ابو الہیثم بن تیہان و سهل بن حنیف و عبادہ بن صامت و ابو ایوب انصاری و خزیمہ بن ثابت ذی الشّہادتین و ابو سعید خدری

و أمثالهم رضی اللہ عنہم و رحمہ اللہ علیہم و الولایہ لأتباعہم و أشیاعہم و المہتدین بہداهم و السالکین منہاجہم رضوان اللہ علیہم و
تحریم الخمر قلیلہا و کثیرہا و تحریم کلّ شراب مسکر قلیلہ و کثیرہ و ما أسکر کثیرہ فقلیلہ حرام و المضطرّ لا یشرب الخمر لأنّہا تقتلہ و
تحریم کلّ ذی ناب من السّبّاع و کلّ ذی مخلب من الطّیر و تحریم الطّحال فإنّہ دم و تحریم الجرّیّ و السّمک و الطّافیّ و المارماہیّ و
الرّمیر و کلّ سمک لا- یكون له فلس و اجتناب الكبائر و ہی قتل النّفس الّتی حرّم اللہ تعالیّ و الرّناء و السّرّقہ و شرب الخمر و عقوق
الوالدین و الفرار من الرّحف و أکل مال الیتیم ظلما و أکل المیتہ و الدّم و لحم الخنزیر و ما أہلّ لغير اللّٰہ بہ من غیر ضرورہ و أکل الرّبا بعد
البیّئہ و السّحت و المیسر و القمار و البخس فی المکیال و المیزان و قذف المحصنات و اللّواط و شہادہ الزّور و الیأس من روح اللّٰہ و الأمن
من مکر اللّٰہ و القنوط من رحمہ اللّٰہ و معونہ الطّالمین و الرّکون إلیہم و الیمین الغموس و حبس الحقوق من غیر العسرہ و امثال ایشان کہ
خدا از ایشان راضی باد و واجب است دوستی پیروان و شیعیان ایشان و آنان کہ با ہدایت ایشان، ہدایت شدند و بہ طریق ایشان می روند
رضوان و رحمت خدا بر ایشان و واجب است تحریم خمر کم و بسیار آن و ہر شراب کہ مست کند، کم و بسیار آن حرام است و مضطر
خمر نمی خورد زیرا کہ می کشد او را و حرام بودن درندگان و از مرغان ہرچہ چنگال دارد و حرام است سپرز؛ زیرا کہ او خون است و حرام
است ماہی کہ بر روی آب مردہ باشد و جرّیّ و مارماہیّ و ماہی آبنوس و ہرماہی کہ فلس نداشتہ باشد و اجتناب از گناہان کبیرہ کہ
ریختن خون بہ حرام و زنا و دزدی و شرب خمر و عقوق والدین و فراز از جنگ و اکل مال یتیم بہ ظلم و اکل میتہ و خون و گوشت خوک و
آن چہ نام غیر خدا بر آن بردہ اند؛ بی ضرورت و اکل ربا بعد از بیّئہ و سحت و میسر کہ قمار است و کم کردن پیمانہ و ترازو و افترا بر زنان
صاحب شوہر و لواط و شہادت بہ دروغ و یأس از روح خدا و امن از مکر او و نومیدی از رحمتش و یاری ظالمان و تکیہ کردن و دل
نہادن بر ایشان و سوگند فروبرندہ در گناہ و حبس حق مردمان بدون عسر

و الكذب و الكبر و الإسراف و التّبذير و الخيانه و الاستخفاف بالحجّ و المحاربه لأولياء الله تعالى و الاشتغال بالملاهي و الإصرار على الذّنوب.

746 2

حدّثني بذلك حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:

حدّثني أبو نصر قنبر بن عليّ بن شاذان عن أبيه، عن الفضل بن شاذان، عن الرّضا عليه السّلام إلّا أنّه لم يذكر في حديثه أنّه كتب ذلك إلى المأمون و ذكر فيه الفطره مدّين من حنطه و صاعا من الشعير و التّمرة و الزّبيب و ذكر فيه أنّ الوضوء مرّه مرّه فريضة و اثنتان إسباج و ذكر فيه أنّ ذنوب الأنبياء عليه السّلام صغائرهم موهوبه و ذكر فيه أنّ الزّكاه على تسعه أشياء على الحنطه و الشعير و التّمرة و الزّبيب و الإبل و البقر و الغنم و الذهب و الفضة.

و حديث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس رضی الله عنه عندی أصح و لا قوّه إلّا بالله.

و كذب و كبر و اسراف و تبذير و خيانت و كوچك شمردن حج و جنگ با اولیای خداوند عزّ و جلّ و اشتغال به ملاهي و اصرار بر گناهان.

746 2

و نیز ما را همین گونه حدیث کرد حمزه بن محمد بن ابی جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از ابو نصر قنبر بن علی بن شاذان از پدرش از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام مگر آن که در حدیث نبود که این ها را امام برای مأمون نوشته و نیز در آن حدیث چنین بود که: فطره دو مدّ از گندم دهد و یک صاع از جو و خرما و مویز و در آن جا مذکور است که وضو یکبار، یکبار فريضة است و دو، دو مستحب است و ایضا مذکور است که گناهان كوچك انبياء عليهم السّلام بخشیده است و مذکور است که زکات بر نه چیز است:

گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره.

و روایت عبد الواحد بن محمد بن عبدوس (روایت اول) نزد من صحیح تر است.

ص: 226

و حدَّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی اللہ عنہ عن عمہ أبي عبد اللہ محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام مثل حديث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس

و من اخباره عليه السلام

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني المبرّد قال: حدَّثني الرّياشيّ قال: حدَّثنا أبو عاصم و رواه عن الرّضا عليه السلام أنّ موسى بن جعفر عليه السلام تكلم يوما بين يدي أبيه عليه السلام فأحسن فقال له يا بنيّ الحمد لله الذي جعلك خلفا من الآباء و سرورا من الأبناء و عوضا عن الأصدقاء.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد الكنديّ 747 3

و نیز حاکم ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از عموی خود ابو عبد اللہ محمد بن شاذان از فضل بن شاذان روایت کرده، همان گونه که عبد الواحد بن محمد بن عبدوس روایت نموده است.

و از خبرهای آن حضرت عليه السلام

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از مبرد از ریاشی روایت می کند از ابو عاصم از امام رضا عليه السلام که فرمود: روزی جعفر عليه السلام نزد پدر سخنی گفت که او را خوش آمد و فرمود: ای پسرک من! حمد خدای را که تو را جانشین نیکوی پدران و نور چشم از میان پسران و عوض از دوستان قرار داد.

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد کندی روایت کرده از محمد بن ابی عباد و او

قال: حدّثنی أبو الحسین محمّد بن أبی عبّاد و كان مشتهراً بالسّماع و بشرّب التّبید قال سألت الرّضا علیه السّلام عن السّماع قال لأهل الحجاز رأی فیهِ و هو فی حیّز الباطل و اللّهُ أَمَا سمعت اللّهُ تعالیّ یقول و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً.

7506

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ قال: حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنا عون بن محمّد الکندیّ قال: حدّثنا سهل بن القاسم النّوشجانیّ قال: قال لی الرّضا علیه السّلام بخراسان:

إنّ بیننا و بینکم نسبا قلت و ما هو ایّها الأمير قال: إنّ عبد اللّهِ بن عامر بن کرزیز لَمّا افتتح خراسان أصاب ابنتین لیزدجرد بن شهريار ملک الأعاجم فبعث بهما إلى عثمان بن عفّان فوهب إحداهما للحسن و الأخری للحسین علیه السّلام فماتتا عندهما نفسا وین و كانت صاحبه الحسین علیه السّلام نفست بعلیّ بن الحسین علیه السّلام فکفل علیّا علیه السّلام بعض أمّهات ولد أبیه فنشأ و هو لا یعرف أمّا غیرها ثمّ علم أنّها مولاته فكان التّاس یسمونها أمّه مشتهر بود به سماع و خوردن نبیذ، گفت که از رضا علیه السّلام پرسیدم که سماع چون است؟ گفت:

اهل حجاز در او رأیی دارند و آن خبر باطل و لهو است. آیا نشنیدی که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «هرگاه به امری لغو و باطل گذرند کریمانه می گذرند».

7506

سهل بن القاسم النّوشجانیّ گفت: امام رضا علیه السّلام در خراسان به من گفت: میان ما و شما نسبتی هست. گفتم: کدام است ای امیر؟! گفت: عبد اللّهِ بن عامر بن کرزیز وقتی که خراسان را فتح کرد و دختر یزدجرد بن شهريار ملک اعاجم به دست او افتاد به نزد عثمان بن عفّان فرستاد و او یکی را به حسن علیه السّلام داد و دیگری را به حسین علیه السّلام بخشید. هر دو نزد ایشان هنگام وضع حمل مردند و کنیز حسین علیه السّلام در تولد علی بن الحسین علیهما السّلام برفت و علی را یکی از کنیزان پدرش که خود فرزند داشت، کفالت نمود. پس بزرگ شد و جز آن امّ ولد مادر را نمی دانست، بعد از آن دانست که مملوک او است و مردم او را مادر وی می دانستند و گمان کردند که او

ص: 228

وزعموا أنه زوج أمه و معاذ الله إنما زوج هذه علي ما ذكرناه و كان سبب ذلك أنه واقع بعض نسائه ثم خرج يغتسل فلقيته أمه هذه فقال لها إن كان في نفسك من هذا الأمر شيء فأتق الله و أعلميني فقالت نعم فزوجها فقال الناس زوج علي بن الحسين عليه السلام أمه و قال لي عون قال لي سهل بن القاسم ما بقي طالبٍ عندنا إلا كتب عني هذا الحديث عن الرضا عليه السلام.

7517

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد قال:

حدَّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عباد قال سمعت الرضا عليه السلام يقول يوماً: يا غلام ائتي الغداء فكأني أنكرت ذلك فتبين الإنكار في فقرأ قال لفتاه آتنا غداءنا فقلت الأمير أعلم الناس و أفضلهم.

7528

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ مادر خود را به همسری گرفت و سبب آن بود که با بعضی از زنان خود موافقت نمود، بیرون آمد تا غسل کند. این مادر مریّه به او برخورد. با او فرمود: اگر در خاطرات از این امر چیزی هست از خدا پرهیز و مرا اعلام کن. گفت: آری! پس او را به همسری گرفت و مردم گفتند: علی بن الحسين مادر خود را به همسری گرفت. او گفت که سهل با من گفت: هیچ طالبی نزد ما نماند؛ مگر این حدیث از روایت من از رضا علیه السلام را بنوشت.

7517

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از محمد بن ابی عباد که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام روزی با غلام خود گفت:

«چاشت برای ما بیار» گویا من این لفظ نپسندیدم. آن حال از من دریافت. پس بخواند از قرآن «[موسی به یوشع] گفت: بیاور چاشت ما را» گفتم: امیر عالم ترین و فاضل ترین مردمان است.

7528

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان قاسم بن اسماعیل در

ص: 229

قال: حدّثنا أبو ذكوان القاسم بن إسماعيل بسيراف سنة خمس وثمانين و مائتين قال:

حدّثنا إبراهيم بن عباس الصّوليّ الكاتب بالأهواز سنة سبع وعشرين و مائتين قال: كنّا يوما بين يدي عليّ بن موسى عليه السّلام فقال لي:

ليس في الدّنيا نعيم حقيقيّ فقال له بعض الفقهاء ممّن يحضره فيقول الله عزّ و جلّ: **ثُمَّ لَسْتُمْ مَلَكٌ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** أما هذا التّعيم في الدّنيا و هو الماء البارد فقال له الرّضا عليه السّلام و علا صوته كذا فسّرتموه أنتم و جعلتموه على ضرور فقلت طائفه هو الماء البارد و قال غيرهم هو الطّعام الطّيب و قال آخرون هو النّوم الطّيب قال الرّضا عليه السّلام و لقد حدّثني أبي عن أبيه أبي عبد الله الصّادق عليه السّلام أنّ أقوالكم هذه ذكرت عنده في قول الله تعالى **ثُمَّ لَسْتُمْ مَلَكٌ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** فغضب عليه السّلام و قال إنّ الله عزّ و جلّ لا يسأل عباده عمّا تفضّل عليهم به و لا- يمنّ بذلك عليهم و الامتنان بالإنعام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف إلى الخالق عزّ و جلّ ما لا يرضى المخلوق به و لكنّ التّعيم حبّنا أهل البيت و موالاتنا يسأل الله عباده عنه بعد التّوحيد و التّبوّه لأنّ العبد إذا و في ذلك أداه إلى نعيم الجنّه الذي لا يزول.

سال دويست و هشتاد و پنج در سيراف روايت کرده که ابراهيم بن عباس صولي کاتب در سال دويست و بيست و هفت در اهواز روايت کرد که روزی نزد حضرت علي بن موسى الرضا عليهما السّلام نشسته بوديم گفت: در دنيا نعيم حقيقي نبود بعضی از فقها که آن جا حاضر بودند، گفتند: خدا می گوید: «سپس از نعيم پرسیده خواهيد شد» و اين نعيم در دنيا است و آن آب سرد است.

امام رضا عليه السّلام گفت و آوازش بلند شد و فرمود: شما چنین تفسير کردید و چند نوع گفتید، طایفه ای گفتند: آب سرد است و دیگران گفتند: طعام نیکو و دیگران گفتند: خواب خوش است. و مرا حديث کرد پدرم از پدرش که این قول های شما نزد امام صادق عليه السّلام مذکور شد در آیه مذکوره و او در غضب شد و گفت: خدای عزّ و جلّ از بندگان نمی پرسد و بازخواست نمی کند از آن چه تفضیل نموده است بر ایشان به آن و منتّ نمی نهند به آن بر ایشان و منتّ نهادن بر نعمت قبیح است از مخلوقات چگونه نسبت توان دادن به خداوند جهان؛ بلکه نعيم محبّت ما اهل بیت است و موالاات ما. خدای عزّ و جلّ می پرسد بنده خود را از آن بعد از توحيد و نبوّت؛ زیرا بنده هرگاه به آن وفا نمود او را بکشاند به نعيم جنّت که زایل نمی شود.

و لقد حدّثنی بذلك أبي، عن أبيه، عن آباءه، عن أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا عليّ إنّ أوّل ما يسأل عنه العبد بعد موته شهادته أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّدا رسول الله صلّى الله عليه وآله و أنّك وليّ المؤمنين بما جعله الله و جعلته لك فمن أقرّ بذلك و كان يعتقدّه صار إلى التّعيم الذي لا زوال له.

فقال لي أبو ذكوان بعد أن حدّثني بهذا الحديث مبتدئا من غير سؤال أحدّثك بهذا من جهات منها لقصدك لي من البصره و منها أنّ عمّك أفادنيه و منها أنّي كنت مشغولا باللّغه و الأشعار و لا أعوّل على غيرهما فرأيت النّبىّ صلّى الله عليه وآله في النّوم و التّاس يسلمون عليه و يجيبهم فسلمت فما ردّ عليّ فقلت أما أنا من أمّتك يا رسول الله قال لي بلى و لكن حدّث التّاس بحديث التّعيم الذي سمعته من إبراهيم قال الصّوليّ و هذا حديث قد رواه التّاس عن النّبىّ صلّى الله عليه وآله إلاّ أنّه ليس فيه ذكر التّعيم و الآيه و تفسيرها إنّما رووا أنّ أوّل ما يسأل عنه العبد يوم القيامة الشّهاده و النّبوه و موالاه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.

و این حدیث با من پدرم کرد از پدرش از پدرانش علیهم السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام که حضرت رسول صلّى الله علیه و آله فرمود: یا علی! اوّل سوّالی که از بنده بعد از موت می کنند، شهادت به یکتایی خدا و رسالت محمد صلّى الله علیه و آله است و این که تو ولیّ مؤمنانی به خاطر آن چه خدا و نیز من برای تو مقررّ نموده ایم. پس هر که اقرار کند به آن و معتقد باشد، بازگردد سوی نعیمی که زوال ندارد.

پس ابن ذکوان پس از ذکر این حدیث و قبل از پرسش من با من گفت که این حدیث با تو به چند سبب گفتم. یکی آن که از بصره به خاطر من آمدی؛ دیگر آن که عموی تو این حدیث به من رسانیده و نیز این که من مشغول لغت اشعار بودم و به امری دیگر غیر آن دل نمی نهادم در خواب حضرت رسول صلّى الله علیه و آله را دیدم که مردمان به او سلام می کردند، و جواب می گفت، من سلام کردم، جواب نگفت.

گفتم: من از امّت تو نیستم یا رسول الله؟! گفت: بلی و لیکن با مردم بگو حدیث نعیم را که از ابراهیم شنیده ای! صولی گفت: این حدیث را مردم از پیامبر صلّى الله علیه و آله روایت کرده اند اما ذکر نعیم آیه و تفسیر آن در آن نیست. این قدر روایت کرده اند که اوّل چیزی که بنده از آن پرسیده می شود روز قیامت شهادت و نبوت و موالات علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا محمد بن موسى الرّازيّ قال: حدَّثني أبي قال: ذكر الرّضا عليه السّلام يوما القرآن فعظّم الحجّه فيه والآيه والمعجزه في نظمه قال هو جبل اللّهُ المتين و عروته الوثقى و طريقته المثلى المؤدّى إلى الجنّه و المنجى من النّار لا يخلق على الأزمنه و لا يغيث على الألسنه لأنّه لم يجعل لزمان دون زمان بل جعل دليل البرهان و الحجّه على كلّ إنسان لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

754 10

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني سهل بن القاسم النّوشجانيّ قال: قال رجل للرّضا عليه السّلام: يا ابن رسول اللّهِ إنّه يروى عن عروه بن الزّبير أنّه قال توفّي رسول اللّهِ صلّى اللّهُ عليه و آله و هو في تقيّه.

753 9

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ از محمد بن يحيى صولى از محمد بن موسى رازى از پدرش روايت كرد كه امام رضا عليه السّلام روزى حرف قرآن را مذکور ساخت و از بزرگى شأن و حجّت او و علامتى كه معجزه است در نظم او ياد كرد و فرمود: او جبل المتين الهى است و عروه الوثقى و طريق برگزيده اى است كه به جنّت كشاند و از آتش برهاند؛ در طول ازمنه كهنه نگردد و بر زبان ها بى قدر و مكرر نشود، زيرا قرآن براى زمانى خاص معيّن نشده، بلكه دليل و برهان و حجّت است بر همه آدميان، باطل او را نيابد نه از پيش و نه از پس او و ارسال شده است از جانب خداوند حكيم حميد.

754 10

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ از محمد بن يحيى صولى از سهل بن قاسم نوشجانيّ روايت کرده كه گفت: مردى به امام رضا عليه السّلام گفت: يا ابن رسول اللّهِ! روايت مى كنند از عروه بن زبير كه او گفت: رسول خدا صلّى اللّهُ عليه و آله وفات نمود در حالى كه در تقيه بود.

ص: 232

فقال: أما بعد قول الله تعالى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُمْكٍ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّهُ أزال كلَّ تقيِّه بضمان الله عزَّ وجلَّ وبيَّن أمر الله تعالى ولكن قريشا فعلت ما اشتهدت بعده واما قبل نزول هذه الآية فلعلَّه.

755 11

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني القاسم بن إسماعيل قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال: حدَّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه عن جعفر بن محمد عليهم السّلام أنّه قال إذا أقبلت الدّنيا على إنسان أعطته محاسن غيره و إذا أدبرت عنه سلّبتة محاسن نفسه.

756 12

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا أبو ذكوان قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال سمعت عليّ بن امام فرمود: بعد از نزول آیه «ای رسول! آنچه از خدای به تو نازل شده را ابلاغ کن که اگر نکنی رسالت خویش نرسانده ای و خدا تو را از مردمان محفوظ خواهد کرد» هر تقيّه ای برطرف شد چراکه خدا ضامن او شد و بیان کرد امر خدای را و لکن قريش بعد از او هرچه خواستند، کردند و اما قبل از نزول این آیه شاید.

755 11

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صوليّ از قاسم بن اسماعيل از ابراهيم بن عباس از علي بن موسى الرضا عليهما السّلام از پدرش از امام جعفر صادق عليه السّلام روایت کرد که فرمود: هرگاه دنیا بر کسی روی آورد نیکی های دیگری را به او بخشد و هرگاه بر او پشت کرد نیکی های او را از او برکند و سلب نماید.

756 12

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صوليّ از ابو ذكوان از ابراهيم بن عباس روایت کرده که از امام رضا عليه السّلام شنیدم که فرمود: دوستی بیست ساله

ص: 233

موسی الرضا علیه السلام يقول مودّه عشرين سنه قرابه و العلم أجمع لأهله من الآباء.

757 13

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثني الحسين بن أحمد بن الفضل إمام جامع أهواز قال:

حدّثنا بكر بن أحمد بن محمّد بن إبراهيم القصريّ غلام الخليل المحلّميّ قال: حدّثنا الحسن بن عليّ عن محمّد بن عليّ بن موسى، عن عليّ بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر بن محمّد عليه السلام قال: لا يكون القائم إلّا إمام بن إمام و وصيّ بن وصيّ.

758 14

و بهذا الإسناد، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ عليه السلام قال: أوصى النّبىّ صلّى الله عليه وآله إلى عليّ و الحسن و الحسين عليه السلام ثمّ قال: في قول الله عزّ و جلّ يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم قال: الأئمّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السلام إلى أن تقوم السّاعه.

خویشی است و علم اهل خود را جامع تر است از پدران.

757 13

روایت کرده محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی از حسين بن فضل امام جامع اهواز از بكر بن احمد بن محمد بن ابراهيم قصري غلام خليل محلمی از حسن بن علي از محمد بن علي بن موسى عليهما السلام از علي بن موسى از جعفر عليهما السلام که فرمود:

نباشد قايم مگر امام پسر امام و وصی پسر وصی.

758 14

و به همین اسناد از امام صادق از پدرش که گفت: وصیت کرد نبی صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیهم السلام بعد از آن درباره آیه «ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا و رسول را و اولی الامر از خودتان را» فرمود: ایشان (اولوالامر) امامان از فرزندان علی و فاطمه تا قیام ساعت.

ص: 234

و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لَيْلَهُ أُسْرَى بِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ رَأَيْتُ فِي بَطْنَانَ الْعَرْشِ مَلَكًا بِيَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نُورٍ يَلْعَبُ بِهِ كَمَا يَلْعَبُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَذَى الْفَقَارِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا اشْتَاقُوا إِلَيَّ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرُوا إِلَيَّ وَجْهَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ هَذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ عَمَّتِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا مَلِكٌ خَلَقْتَهُ عَلِيٌّ صَوْرَهُ عَلِيُّ يَعْبُدُنِي فِي بَطْنَانَ عَرْشِي تَكْتُبُ حَسَنَاتِهِ وَتَسْبِيحُهُ وَتَقْدِيسُهُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

760 16

و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَلِيمَانَ 759 15

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی از احمد بن فضل از بكر بن احمد قصری از ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن موسی علیهم السّلام از پدرانش روایت کرد که می فرمود: از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: شبی که به معراج رفتم، درون عرش ملکی دیدم که در دست شمشیری از نور داشت و به آن بازی می کرد چنان چه علی علیه السّلام با ذوالفقار بازی می کند و ملائکه هرگاه مشتاق می شوند به علی بن ابی طالب، نظر به روی آن ملک می کنند. گفتم: یا ربّ این برادر من علی بن ابی طالب و پسر عمّ من نیست؟ گفت: یا محمد! این ملکی است که او را بر صورت علی آفریده ام، عبادت می کند من را درون عرش من و نوشته می شود حسنات و تسبیح و تقدیس او برای علی علیه السّلام تا روز قیامت.

760 16

محمد بن احمد بن حسین بغدادی گوید:

علی بن عیینة از حسن بن سلیمان ملطی روایت کرده که امام رضا علیه السّلام از آبای گرامی

ص: 235

المملطی قال: حدّثنا علی بن موسی الرضا علیه السّلام قال: حدّثنا أبی موسی بن جعفر عن أبیه عن أبائه عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله كاد الحسد أن يسبق القدر.

761 17

و حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصه التّهشلي قال: حدّثني علی بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبیه، عن أبائه، عن علی بن أبی طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا علی لا يحفظني فيك إلا الأتقياء الأبرار الأصفياء و ما هم في أمّتي إلا كالشعره البيضاء في الثور الأسود في الليل الغابر.

762 18

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد العلويّ بالجحفه قال: حدّثنا علی بن موسى الرضا عليه السّلام، عن أبیه، عن أبائه، عن علی بن أبی طالب عليه السّلام قال: خرج علينا خود از امير المؤمنين عليه السّلام روايت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: نزدیک است حسد بر قدر سبقت گیرد.

761 17

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روايت کرد برای ما علی بن عيينه از دارم بن قبيصه نهشلي که گفت:

حضرت رضا عليه السّلام به توسط آبای گرامی خود روايت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: يا علی حفظ نمی کند مرا در حق تو؛ مگر پرهيزکاران، پاکان و نيکان برگزیدگان و نيستند ایشان در میان امت من مگر همچو موی سفيد در گاو سياه در شب تاریک.

762 18

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روايت کرد برای ما علی بن عيينه از حسين بن محمّد علوي جحفه که گفت: امام رضا عليه السّلام از پدرش از آبای گرامی خود روايت کرده که امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله با ما بيرون آمد و در دست او

ص: 236

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي يَدِهِ خَاتَمُ فَصِّهِ جَزَعُ يَمَانِيٍّ فَصَلَّى بِنَا فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَقَالَ يَا عَلِيُّ تَخْتَمُ بِهِ فِي يَمِينِكَ وَصَلِّ فِيهِ.

أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الصَّلَاةَ فِي الْجَزَعِ سَبْعُونَ صَلَاةً وَأَنَّهُ يَسْبِيحُ وَيَسْتَغْفِرُ وَأَجْرُهُ لِمَالِكِهِ وَبِاللَّهِ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ.

انگشتی نقره بود، نگینش جزع یمانی بود و با ما نماز گزارد، چون نماز تمام کرد، آن را به من داد و فرمود: یا علی! این انگشت را در دست راست کن و با آن نماز گزار.

آیا نمی دانی که نماز خواندن در جزع یمانی هفتاد نماز است و آن مهره یمانی تسبیح و استغفار می کند و اجر آن برای صاحب او مقرر خواهد شد.

ص: 237

باب دخول الرضا عليه السلام بنيسابور

و ذكر الدار التي نزلها و المحله

1

763

حدّثنا أبو واسع محمّد بن أحمد بن إسحاق التيسابوريّ قال: سمعت جدّتي خديجه بنت حمدان بن بسنده قالت لما دخل الرضا عليه السلام بنيسابور نزل محله الغربيّ ناحيه تعرف بلاشباباد في دار جدّي بسنده و إنّما سمّي بسنده لأنّ الرضا عليه السلام ارتضاه من بين الناس و بسنده إنّما هي كلمه فارسيّه معناها مرضيّ فلمّا نزل عليه السلام دارنا زرع لوزه في جانب من جوانب الدار فنبتت و صارت شجره و أثمرت في سنه فعلم الناس بذلك فكانوا يستشفون بلوز تلك الشجره فمن أصابته علّه تبرّك بالتناول من ذلك اللوز مستشفيا فعوفى به و من أصابه رمد جعل ذلك اللوز على عينيه فعوفى

36- ورود امام رضا عليه السلام به نيشابور و ذكر محله و خانه ای که در آن فرود آمد

ورود امام رضا عليه السلام به نيشابور

و ذكر محله و خانه ای که در آن

فرود آمد

1

763

خديجه بنت عمران بن پسنده گوید: چون امام رضا عليه السلام داخل نيشابور شد، در محله «غربي» معروف به «لاش آباد» در خانه جدّه [مادربزرگ] من پسنده وارد شد و او را پسنده گویند به این سبب که حضرت رضا عليه السلام از میان مردم او را پسندیده است و پسنده كلمه ای فارسی است که معنای آن به عربی مرضی است.

پس چون آن بزرگوار در خانه فرود آمد، در طرفی از اطراف خانه بادامی کاشت و آن بار آورد و در یک سال بادام آورد، مردم از این واقعه آگاه شدند و به بادام درخت شفا می بردند، هرکه را علّتی می رسید به تبرک از آن بادام برای شفا تناول می نمود و عافیت می یافت و هرکه درد چشم داشت آن بادام بر چشم می نهاد بینا می شد

و كانت الحامل إذا عسر عليها ولادتها تناولت من ذلك اللوز فتخفّ عليها الولادة و تضع من ساعتها و كان إذا أخذ دابّه من الدوابّ القولنج أخذ من قضبان تلك الشجره فأمرّ على بطنها فتعافى و يذهب عنها ريح القولنج ببركه الرضا عليه السلام فمضت الأيام على تلك الشجره فيست فجاء جدّى حمدان و قطع أغصانها فعمى و جاء ابن حمدان يقال له أبو عمرو و فقطع تلك الشجره من وجه الأرض فذهب ماله كلّه بباب فارس و كان مبلغه سبعين ألف درهم إلى ثمانين ألف درهم و لم يبق له شىء و كان لأبى عمرو هذا ابنان و كانا يكتبان لأبى الحسن محمّد بن إبراهيم بن سمجور يقال لأحدهما أبو القاسم و للآخر أبو صادق فأرادا عماره تلك الدار و أنفقا عليها عشرين ألف درهم و قلعا الباقي من أصل تلك الشجره و هما لا يعلمان ما يتولّد عليهما من ذلك تولّى أحدهما ضياعا لأمير خراسان فردّ إلى نيسابور فى محمل قد أسودّت رجله اليمنى فشرحت رجله فمات من تلك العلّه بعد شهر و أمّا الآخر و هو الأكبر فإنّه كان فى ديوان و زن أبستن كه زادن بر او دشوار مى شد از آن بادام مى خورد و زاييدنش آسان مى شد و همان ساعت مى زاييد و اگر چهارپای را قولنج مى شد از شاخه آن درخت مى گرفتند و بر شکم او مى کشيدند شفا مى يافت و باد قولنج از او مى رفت به برکت امام رضا عليه السلام روزگارى بگذشت. پس آن درخت خشک شد جد من حمدان بيامد و شاخ های آن ببريد؛ پس کور شد و پسرش بيامد و او را ابو عمر مى گفتند و آن درخت از روى زمين ببريد مالش كه مبلغ آن هفتاد هزار درهم تا هشتاد هزار بود از دست او رفت و برای او هيچ نماند و ابو عمر دو پسر داشت كه هردو نويسنده و كاتب محمد بن ابراهيم بن سمجور بودند يکى را ابو القاسم و ديگرى را ابو صادق مى گفتند، خواستند كه آن خانه را عمارت کنند، بيست هزار درهم بر آن عمارت صرف کردند و ريشه آن درخت را كه مانده بود بکنند و نمى دانستند كه چه اثر از آن مى زايد. پس يکى ضابط املاک امير خراسان بود او را به نيشابور باز آوردند گوشت پای راستش سياه شده و قطعه قطعه شد و مدتى بر اين مرض بود تا با آن بمرد، و آن ديگرى كه بزرگ تر بود، در ديوان

سلطان نیشابور یکتب کتابا و علی رأسه قوم من الکتّاب وقوف فقال واحد منهم دفع اللّٰه عین السّوء بمن کاتب هذا الخَطّ فارتعشت یده من ساعته و سقط القلم من یده و خرجت بیده بثره و رجع إلى منزله فدخل إليه أبو العباس الکتّاب مع جماعه فقالوا له هذا الّذی أصابک من الحراره فیجب أن تقصد الیوم فافتصد ذلک الیوم فعادوا إليه من الغد و قالوا له یجب أن تقصد الیوم أيضا ففعل فاسودّت یده فتشرّحت و مات من ذلک و کان موتهما جمیعا فی أقلّ من سنه.

سلطان نیشابور، کاتب بود. روزی جماعتی از کاتبان بالای سرش ایستاده بودند، یکی گفت:

خدای تعالی چشم بد از کاتب این خط دور کند همان ساعت دستش بلرزید و قلم از دستش بیفتاد و ریش خوردی در دست او بیرون آمد و به منزل خود بازگشت. ابو العباس کاتب با جماعتی نزد او آمدند و گفتند: این ناخوشی که به تو رسیده از جهت حرارت است و بر تو لازم است که فصد کنی پس فصد کرد، روز بعد جماعت به عیادت او آمدند و به او گفتند که لازم است فصد کنی، پس آن روز را فصد کرد دست او سیاه شد و گوشت آن قطعه قطعه شد و آن روز بمرد و مرگ این دو در کمتر از یک سال واقع شد.

اشاره

باب ما حدث به الرضا عليه السلام في

مربعه نيسابور

و هو يريد قصد المأمون

764 1

حدَّثنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن إسحاق المذكر النيسابوري بنيسابور قال: حدَّثني أبو علي الحسن بن علي الخزرجي الأنصاري السعدي قال:

حدَّثنا عبد السلام بن صالح أبو الصلت الهروي قال: كنت مع علي بن موسى الرضا عليه السلام حين رحل من نيسابور و هو راكب بغله شهباء فإذا محمد بن رافع و أحمد بن الحرث و يحيى بن يحيى و إسحاق بن راهويه و عدّه من أهل العلم قد تعلقوا بلجام بغلته في المربعه فقالوا بحق أبائك الطاهرين حدَّثنا بحديث سمعته من أبيك فأخرج رأسه من العمارية و عليه

37- آن چه از امام رضا عليه السلام در يك منزلی نيشابور روايت شده وقتی که قصد مأمون داشت

آن چه از امام رضا عليه السلام در يك

منزلی نيشابور روايت شده وقتی که

قصد مأمون داشت

764 1

ابو سعيد محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذکر نيشابوري در نيشابور از ابو علي حسن بن علي خزرجي انصاري سعدي از عبد السلام بن صالح ابو صلت هروي روايت می کند که عبد السلام بن الصالح المروي گفت:

من با علي بن موسى الرضا عليهما السلام بودم وقتی که از نيشابور می رفت و بر استر سفيد سوار بود در آن وقت محمد بن رافع و احمد ابن حرب و اسحق ابن راهويه و يحيى بن يحيى و چندی از اهل علم لجام استر آن حضرت در چهار سو بگرفتند و گفتند: به حق آباء طاهرين خود که ما را حدیثی که از پدر خود شنیده باشی، بگو از عماري سر بر آورد و ردای خز دو روی در بر

ص: 241

مطرف خزّ ذو وجهین و قال: حدّثنا أبی العبد الصّالح موسی بن جعفر قال: حدّثنی أبی الصّادق جعفر بن محمّد قال: حدّثنی أبی أبو جعفر بن علیّ باقر علوم الأنبیاء قال: حدّثنی أبی علیّ بن الحسین سیّد العابدین قال: حدّثنی أبی سیّد شباب أهل الجنّه الحسین قال: حدّثنی أبی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قال سمعت النّبیّ صلّی الله علیه و آله یقول سمعت جبرئیل یقول قال الله جلّ جلاله:

إنی أنا الله لا إله إلاّ أنا فاعبدونی من جاء منکم بشهادة أن لا إله إلاّ الله بالإخلاص دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی أمن من عذابی.

765 2

حدّثنا أبو الحسین محمّد بن علیّ بن الشّاه الفقیه المرورودی فی منزله بمرورود قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن العامر الطّائیّ بالبصره قال:

حدّثنی أبی قال: حدّثنی علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام قال: حدّثنی أبی موسی بن جعفر علیه السّلام قال: حدّثنی أبی جعفر بن محمّد قال: حدّثنی أبی محمّد بن علیّ علیهم السّلام داشت و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمود: پدرم صادق، جعفر بن محمّد علیهما السّلام فرمود: پدرم ابو جعفر، محمّد بن علی علیهما السّلام باقر علم انبیا فرمود: پدرم علی بن الحسین علیهما السّلام زین العابدین فرمود: پدرم مهتر جوانان اهل جنّت، حسین علیه السّلام فرمود: پدرم علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: شنیدم از نبی صلّی الله علیه و آله که می فرمود: شنیدم از جبرئیل که فرمود خدای عزّ و جلّ فرمود:

همانا من الله هستم که جز من معبودی نیست پس مرا عبادت کنید، هر که شهادت دهد به لا اله الاّ الله به اخلاص درآید در حصن من و هر که در حصن من درآید از عذاب من ایمن شود.

765 2

ابو حسین محمد بن علی بن فقیه مرورودی در مرورود از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طایبی در بصره از پدرش از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام مرا حدیث کرد و فرمود: پدرم جعفر بن محمد علیهما السّلام مرا حدیث کرد و فرمود:

پدرم محمد بن علی علیهما السّلام مرا حدیث کرد و فرمود: پدرم علی بن حسین علیهما السّلام مرا حدیث

ص: 242

قال: حدّثني أبي عليّ بن الحسين قال:

حدّثني أبي الحسين بن عليّ قال: حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول الله عزّ وجلّ: لا إله إلاّ الله حصني فمن دخله أمن من عذابي.

7663

حدّثنا أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبید الضّبّي قال: حدّثنا أبو القاسم محمّد بن عبید الله بن بابويه الرّجل الصّالح قال: حدّثنا أبو محمّد أحمد بن محمّد بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثنا الحسن بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر أبو السّيد المحجوب إمام عصره بمكّه قال: حدّثني أبي عليّ بن محمّد النّقيّ قال: حدّثني أبي محمّد بن عليّ النّقيّ قال: حدّثني أبي عليّ بن موسى الرضا قال: حدّثني أبي موسى بن جعفر الكاظم قال: حدّثني أبي جعفر بن محمّد الصادق قال: حدّثني أبي محمّد بن عليّ الباقر قال: حدّثني أبي عليّ بن الحسين السّجاد زين العابدين قال: حدّثني أبي الحسين بن عليّ سيّد شباب أهل الجنّه کرد و فرمود: پدرم مرا روایت کرد و فرمود:

پدرم امام علی علیه السّلام مرا روایت کرد فرمود: رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: خدای جل جلاله می فرماید: کلمه «لا إله إلاّ الله» حصن من است پس هرکه داخل شود در آن ایمن گردد از عذاب من.

7663

ابو نصر احمد بن حسين بن احمد بن عبید الضّبّي از مرد صالح ابو القاسم عبید الله بن بابويه، از ابو محمد احمد بن محمد از ابراهیم بن هاشم از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام پدر بزرگوار امام مخفی امام عصر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: پدرم علی بن محمد نقی علیهما السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم محمد بن علی تقی علیهما السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم علی بن موسی الرضا علیهما السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم موسی بن جعفر کاظم علیهما السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم محمد بن علی باقر علیهما السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم علی بن حسین سجاد، زين العابدين علیهما السّلام فرمود: پدرم حسین بن علی علیهما السّلام سید جوانان اهل بهشت فرمود:

ص: 243

قال: حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب سيّد الأوصياء قال: حدّثني محمّد بن عبد الله سيّد الأنبياء صلّى الله عليه وآله قال: حدّثني جبرئيل سيّد الملائكة قال: قال الله سيّد السّادات عزّ وجلّ إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن أقرّ لي بالتوحيد دخل حصني ومن دخل حصني أمن من عذابي.

7674

حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسديّ قال: حدّثنا محمّد بن الحسين الصّوليّ قال: حدّثنا يوسف بن عقيل عن إسحاق بن راهويه قال: لمّا وافى أبو الحسن الرضا عليه السّلام نيسابور وأراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع عليه أصحاب الحديث فقالوا له يا ابن رسول الله ترحل عنّا ولا تحدّثنا بحديث فنستفيده منك وكان قد قعد في العماريّة فأطلع رأسه وقال: سمعت أبي موسى بن جعفر يقول: سمعت أبي جعفر بن محمّد يقول: سمعت أبي محمّد بن عليّ يقول:

سمعت أبي عليّ بن الحسين يقول: سمعت پدرم علي بن ابی طالب سید اوصیا علیه السّلام فرمود:

سید انبیا محمد بن عبد الله صلّى الله عليه وآله فرمود:

جبرئیل سید ملائکه فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: من «الله» هستم و هیچ معبودی جز من نیست، هرکس به وحدانیت من شهادت دهد در حصن من داخل می شود و هرکه داخل حصن من شود از عذاب من ایمن می گردد.

7674

از اسحاق بن راهویه مروی است که گفت:

چون ابو الحسن رضا علیه السّلام به نیشابور آمد و خواست از نیشابور به سوی خراسان به نزد مأمون بیرون رود اصحاب حدیث نزد او مجتمع شدند و گفتند: یا بن رسول الله از پیش ما می روی و حدیثی به ما نمی گویی که از تو مستفید شویم؟ آن جناب در میان عماری نشسته بود سر بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: از پدر بزرگوارم جعفر بن محمد علیه السّلام شنیدم که می فرمود از پدر بزرگوارم محمّد بن علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود از پدر بزرگوارم حسین بن علی شنیدم که می فرمود از پدر بزرگوارم

ص: 244

أبي الحسين بن عليّ يقول: سمعت أبي أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام يقول:

سمعت النّبىّ صلّى الله عليه وآله يقول: سمعت الله عزّ وجلّ يقول: لا إله إلاّ الله حصنى فمن دخل حصنى أمن من عذابي قال فلما مرّت الرّاحله نادانا بشروطها وأنا من شروطها.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: من شروطها الإقرار للرضا عليه السّلام بأنه إمام من قبل الله عزّ وجلّ على العباد مفترض الطاعة عليهم.

ويقال: إن الرضا عليه السّلام لما دخل نيسابور نزل في محله يقال لها الفرويني فيها حمام وهو الحمام المعروف اليوم بحمام الرضا عليه السّلام وكانت هناك عين قد قل مأوها فأقام عليها من أخرج ماءها حتى توفّر وكثر واتخذ من خارج الدرب حوضا ينزل إليه بالمراقى إلى هذه العين فدخله الرضا عليه السّلام واغتسل فيه ثم خرج منه وصلى على ظهره والناس يتناوبون ذلك الحوض ويغتسلون فيه ويشربون منه التماسا للبركة ويصلون على ظهره ويدعون الله عزّ وجلّ في حوائجهم فتقضى لهم وهي العين المعروفة بعين كهلان يقصدها الناس إلى يومنا هذا.

علي بن ابى طالب شنيدم كه مي فرمود از رسول خدا صلّى الله عليه وآله شنيدم كه مي فرمود از جبرئيل شنيدم كه مي گفتم از خداوند عزّ وجلّ شنيدم كه مي فرمود: «لا اله الاّ الله» قلعه من است پس هر كه داخل شود در قلعه من ايمن است از عذاب من چون راحله قدرى راه پيمود فرمود: به شروط «لا اله الاّ الله» و من از شروط آن هستم.

مصنّف گوید از شروط است اقرار کردن به امامت رضا عليه السّلام از جانب خدا بر بندگان و واجب است طاعت او بر ایشان و گویند چون امام رضا عليه السّلام داخل نیشابور شد، در محله ای فرود آمد كه آن را فروینی می گفتند در آن جا حمامی بود و آن حمام امروز به حمام امام رضا عليه السّلام معروف است و آن جا چشمه ای بود، آبش كم شد، كسى را واداشت كه آب آن بیرون آورد تا بسیار شد و از بیرون راه آن چشمه حوضی بود كه آب از آن چشمه فرود می آمد و در آن حوض می ریخت، حضرت رضا عليه السّلام داخل شد در آن حوض و غسل كرد و در کنار حوض نماز گزارد و مردم به آب آن حوض غسل می كردند و از آن می آشامیدند برای طلب برکت و در کنار آن حوض نماز می گزاردند و دعا می كردند و حاجت ها از خدا می خواستند و حاجاتشان برآورده می شد و آن چشمه را امروز «عين كهلان» می نامند و تا حال مردم به آب آن چشمه استشفای می كنند.

باب خبر نادر عن الرضا عليه السلام

1

768

حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا عبد الرحمن بن محمد الحسيني قال: حدّثني محمد بن إبراهيم بن محمد الفزاري قال: حدّثنا عبد الرحمن بن بحر الأهوازي قال: حدّثني أبو الحسن علي بن عمرو قال: حدّثنا الحسن بن محمد بن جمهور قال: حدّثنا علي بن بلال، عن علي بن موسى الرضا عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه وآله، عن جبرئيل، عن ميكائيل، عن إسرافيل، عن اللوح، عن القلم، قال: يقول الله عزّ وجلّ: ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي.

38- خبری است نادر از رضا عليه السلام

خبری است نادر از رضا عليه السلام

1

768

احمد بن حسن بن قطان از عبد الرحمن بن محمد حسینی و او از ابراهیم بن محمد فزاری و او از عبد الرحمن بن بحر اهوازی روایت کرده که علی بن هلال از علی بن موسی الرضا علیه السلام از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن حسین از حسین بن علی از علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم مروی است که گفت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام قلعه من است، هر که در قلعه من داخل شود از عذاب من ایمن باشد.

ص: 246

باب خروج الرضا عليه السلام من نيسابور

إلى طوس و منها إلى مرو

1

769

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال: حدّثنا عبد السلام بن صالح الهرويّ قال لمّا خرج عليّ بن موسى الرضا عليه السلام إلى المأمون فبلغ قرب قرية الحمراء قيل له: يا ابن رسول الله قد زالت الشمس أفلا تصلّي فنزل عليه السلام فقال ايتوني بماء فقيل ما معنا ماء فبحث عليه السلام بيده الأرض فنبع من الماء ماء توضع به هو و من معه و أثره باق إلى اليوم فلمّا دخل سناباد استند إلى الجبل الذي تنحت منه القدور فقال اللهم أنفع به و بارك فيما يجعل فيه و فيما ينحت منه ثمّ أمر عليه السلام فنحت له قدور من الجبل و قال

39- بيرون آمدن امام رضا عليه السلام از نيشابور به جانب طوس و از آن جا به مرو

بيرون آمدن امام رضا عليه السلام از

نیشابور به جانب طوس و از آن جا

به مرو

1

769

عبد السلام بن صالح هروی گوید: چون امام رضا عليه السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت نزدیک قریه حمراء رسید به او عرض کردند: یابن رسول الله! زوال شد، آیا نماز نمی گزاری؟ فرود آمد و فرمود: آبی برای من بیاورید. گفتند: آب با ما نیست، آن جناب به دست مبارک زمین را حفر کرد و آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن تا امروز باقی است و چون آن جناب داخل سناباد شد، تکیه بر کوهی کرد که از سنگ آن دیگ ها می تراشیدند. پس فرمود: خدایا فایده رسان و پربرکت ساز در چیزی که قرار داده می شود در آنچه از کوه می تراشند. و امر فرمود دیگی

ص: 247

لا يطبخ ما آكله إلا فيها و كان عليه السلام خفيف الأكل قليل الطعم فاهتدى الناس إليه من ذلك اليوم فظهرت برکه دعائه فيه ثم دخل دار حميد بن قحطبه الطائي و دخل القبه التي فيها قبر هارون الرشيد ثم خط بيده إلى جانبه ثم قال: هذه تربتي و فيها أدفن و سيجعل الله هذا المكان مختلف شيعتي و أهل محبتي و الله ما يزورني منهم زائر و لا يسلم عليّ منهم مسلم إلا و جب له غفران الله و رحمته بشفاعتنا أهل البيت ثم استقبل القبلة فصلّى ركعات و دعا بدعوات فلما فرغ سجد سجده طال مكثه فيها فأحصيت له فيها خمسمائه تسبيحه ثم انصرف.

7702

حدثنا أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبيد الصّبيّ قال: سمعت أبي الحسين بن أحمد يقول: سمعت جدّي يقول: سمعت أبي يقول: لما قدم عليّ بن موسى الرضا عليه السلام نيسابور أيام المأمون قمت في حوائجه و التّصرّف في أمره ما دام بها فلما خرج إلى مرو شيعته إلى سرخس فلما چند برای او تراشيدند و فرمود: غذای او را فقط در آن بيزند و آن حضرت کم خوراک بود و مردم از آن روز باز به آن کوه راه بردند و برکت دعای او ظاهر شد، بعد از آن داخل سرای حميد بن قحطبه و قبر هارون شد و به جانی اشاره کرد و فرمود: این خاک من است و این جا مدفون شوم و به زودی این مکان را خدای محل آمد و شد شيعه و دوستان من گرداند. و الله که زیارت نکند مرا از ایشان زیارت کننده و سلام ندهد بر من از ایشان سلام دهنده، مگر واجب شود برای او غفران خدا و رحمت او به شفاعت ما اهل بیت؛ پس رو به قبله کرد و رکعتی چند نماز بگزارد و دعاها کرد و بعد از فراغ به سجده رفت که طولانی شد و ما در آن سجده، پانصد تسبیح از او شمردیم و بعد از آن برفت.

7702

ابو نصر ضبی گفت: شنیدم از پدر خود که می گفت: شنیدم از جدّم که می گفت: شنیدم از پدرم می گفت: چون امام رضا علیه السلام به نیشابور آمد، من به کارهای او ایستادگی نمودم تا زمانی که آن جا بود و چون به جانب مرو او را بیرون بردند تا سرخس مشایعت نمودم و چون از سرخس بیرون رفت، خواستم او را

ص: 248

خرج من سرخس أردت أن أشيعه إلى مرو فلهما سار مرحله أخرج رأسه من العمارة و قال لي يا أبا عبد الله انصرف راشدا فقد قمت بالواجب و ليس للتشييع غايه قال قلت بحق المصطفى و المرتضى و الزهراء لما حدثتني بحديث تشفيني به حتى أرجع فقال: تسألني الحديث و قد أخرجت من جوار رسول الله و لا- أدرى إلى ما يصير أمرى قال: قلت بحق المصطفى و المرتضى و الزهراء لما حدثتني بحديث تشفيني حتى أرجع فقال: حدثني أبي عن جدّي عن أبيه أنه سمع أباه يذكر أنه سمع أباه يقول: سمعت أبي علي بن أبي طالب عليه السلام يذكر أنه سمع النبي صلى الله عليه و آله يقول:

قال الله جلّ جلاله: لا إله إلا الله اسمى من قاله مخلصا من قلبه دخل حصنى و من دخل حصنى أمن من عذابي.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله أن يحجزه هذا القول عما حرم الله عزّ و جلّ.

7713

حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن را مشايحت نمايم تا مرو چون يك منزل برفت سر از عماري بيرون كرد با من گفت: يا عبد الله! بازگرد كه به واجب قيام نمودی و مشايحت نهايتی ندارد. گفت كه گفتم: به حق مصطفى و مرتضى و زهرا كه حديثی با من بگو كه شفا دهی مرا به آن تا بازگردم، گفت: از من حديث می طلبی و بيرون آورده اند مرا از جوار رسول خدا و نمی دانم كار من به كجا می كشد. گفت:

گفتم: به حق مصطفى و مرتضى و زهرا حديثی با من بگو كه به آن شفایم بخشی تا به آن بازگردم. گفت: حديث كرد مرا پدرم از جدّم از پدرش از پدر خود از پدرش از پدر خود علی بن ابی طالب عليهم السلام كه می گفت: از نبی صلی الله عليه و آله شنید كه می گفت: خدای فرمود: «لا- إله إلا الله» نام من است هر كه به اخلاص از دل خود بگوید در حصن من درآید و هر كه در حصن من درآید از عذاب من ایمن شود.

مصنّف این كتاب گوید: رحمت خدا بر کسی كه این گفتار او را از حرام خدا بازدارد.

7713

محمد بن موسى بن متوكل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از یاسر خادم

ص: 249

أبيه، عن ياسر الخادم قال لما نزل أبو الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام قصر حميد بن قحطبه نزع ثيابه وناولها حميدا فاحتملها وناولها جاريه له لتغسلها فما لبثت أن جاءت و معها رقعه فناولتها حميدا و قالت وجدتها في جيب أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فقلت جعلت فداك إنّ الجاريه وجدت رقعه في جيب قميصك فما هي قال يا حميد هذه عوده لا تفارقها فقلت لو شرفتنى بها قال عليه السلام هذه عوده من أمسكها في جيبه كان مدفوعا عنه و كانت له حرزا من الشيطان الرجيم و من السلطان ثم أملى علي حميد العوده و هي:

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا أو غير تقى أخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرك لا سلطان لك عليّ و لا على سمعي و لا بصرى و لا على شعري و لا على بشرى و لا على لحمى و لا على دمي و لا على منخى و لا على عصبى و لا على عظامى و لا على أهلى و لا على مالى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستره النبوه الذى استتر به أنبياء الله من سلطان الفراعنه روايت مى كند كه گفت: ابو الحسن رضا عليه السلام چون به قصر حميد بن قحطبه فرود آمد، لباس از تن برون كرد و به حميد داد، برگرفت و به جاريه داد تا بشويد. پس باز آمد و كاغذى بياورد و به حميد داد و گفت: در جيب ابو الحسن يافتم. من گفتم: فدای تو شوم جاريه در جيب پيراهن تو رقعه يافته است، چه چيز است؟ فرمود: يا حميد! تعويذى است كه ما از آن جدا نشويم. گفتم: اگر شرف بخشى مرا به آن. فرمود: اين دعائى است كه هر كه در جيب نگهدارد، محفوظ ماند از شيطان رجيم و از سلطان پس بر حميد تعويذ را بخواند و آن اين است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا أو غير تقى أخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرك لا سلطان لك عليّ و لا على سمعي و لا على بصرى و لا على شعري و لا على بشرى و لا على لحمى و لا على دمي و لا على منخى و لا على عصبى و لا على عظامى و لا على أهلى و لا على مالى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستر النبوه الذى استتر به أنبياء الله من سلطان

جبرئيل عن يميني و ميكايل عن يساري و اسرافيل من ورائي و محمد صلى الله عليه و آله امامي و الله مطلع على ما يمنعك و يمنع الشيطان مني اللهم لا يغلب جهله اناك ان يستفزني و يستخفني اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت.

الفراعنه جبرئيل، عن يميني و ميكايل، عن يساري و اسرافيل من ورائي و محمد صلى الله عليه و آله امامي و الله مطلع على يمنعك مني و يمنع الشيطان مني اللهم لا يغلب جهله اناك ان يستفزني و يستخفني اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت.

40- باب السبب الذي من أجله قبل على بن موسى الرضا عليه السلام ولايه العهد من المأمون و ذكر ما جرى في ذلك و من كرهه و من رضی به و غير ذلك

اشاره

باب السبب الذي من أجله قبل على

بن موسى الرضا عليه السلام ولايه العهد من

المأمون و ذكر ما جرى في ذلك و من

كرهه و من رضی به و غير ذلك

1

772

حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلويّ السمرقنديّ رضی الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشيّ، عن أبيه قال: حدّثنا محمد بن نصير، عن الحسن بن موسى قال روى أصحابنا عن الرضا عليه السلام أنّه قال له رجل: أصلحك الله كيف صرت إلى ما صرت إليه من المأمون و كأنّه أنكر ذلك عليه فقال له أبو الحسن الرضا عليه السلام يا هذا أيّهما أفضل النبيّ أو الوصيّ فقال لا بل النبيّ قال فأيّهما أفضل مسلم أو مشرك قال لا بل مسلم قال فإنّ العزيز عزيز مصر كان مشركا و كان يوسف عليه السلام نبيا

40- سبب قبولی حضرت رضا عليه السلام ولايت عهد را از مأمون و ماجرای آن و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در آن ماجرا

سبب قبولی حضرت رضا عليه السلام

ولايت عهد را از مأمون و ماجرای آن

و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در

آن ماجرا

1

772

مظفر بن جعفر بن مظفر علوي سمرقندي از جعفر بن محمد بن مسعود عياشي از پدرش از محمد بن نصير از حسن بن موسى از بعضی از اصحاب روایت کرد که شخصی به امام رضا عليه السلام خطاب کرد:

اصلحك الله، چرا از مأمون پذیرفتی آن چه پذیرفتی و گویا آن را ناخوش می داشت.

امام علیه السّلام فرمود: ای مرد! کدام فاضل ترند نبی یا وصیّ؟ گفت: بلکه نبی. فرمود: کدام بهترند مسلم یا مشرک؟ گفت: بلکه مسلم.

فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف علیه السّلام پیامبر و مأمون مسلمان است و من

ص: 252

وإنّ المأمون مسلم و أنا وصيّ و يوسف سأل العزيز أن يولّيه حين قال:

اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ .

و أنا أجبرت على ذلك.

و قال عليه السّلام في قوله تعالى اجعلني على خزائن الأرض إنّني حفيظ عليهم قال حافظ لما في يدى عالم بكلّ لسان.

773 2

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الرّيان بن الصّلت قال: دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام فقلت له: يا ابن رسول الله الناس يقولون إنّك قبلت ولاية العهد مع إظهارك الرّهد في الدّنيا فقال عليه السّلام: قد علم الله كراهتي لذلك فلمّا خيّرت بين قبول ذلك و بين القتل اخترت القبول على القتل و يحهم أما علموا أنّ يوسف عليه السّلام كان نبيا و رسولا فلمّا دفعته الصّروره إلى تولّي خزائن العزيز قال:

اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ و دفعتنى الصّروره إلى قبول وصی پیامبر و يوسف عليه السّلام از عزیز درخواست کرد که او را والی سازد وقتی که گفت:

«من را بر گنج های زمین بگمار که من حافظ و امین هستم».

و من بر این کار مجبور شدم.

و گفت امام علیه السّلام یعنی مرا بر خزینه های زمین بگمار که من نگهدارنده ام آن چه در دست من است و دانا هستم به همه زبانی.

773 2

احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشمی از ریان بن صلت روایت می کند که ریان بن الصّلت گفت: بر امام رضا علیه السّلام داخل شدم و گفتم: یا بن رسول الله! مردم می گویند که تو ولایت عهدی را قبول کردی با آن که اظهار بر زهد در دنیا می کردی.

گفت: خداوند می داند که من در قبول آن مجبور بودم و چون مخیر شدم میان قبول آن و قتل اختیار کردم قبول آن را بر کشته شدن. وای بر ایشان! آیا نمی دانند که یوسف علیه السّلام نبی و رسول بود چون ضرورت باعث بود که خزاین عزیز در چنگ او باشد؟ گفت: «مرا بر گنج های زمین بگمار که من حافظ و امین هستم» و مرا ضرورت

ص: 253

ذلك على إكراه وإجبار بعد الإشراف على الهلاك على أتى ما دخلت في هذا الأمر إلا دخول خارج منه فإلى الله المشتكى وهو المستعان.

774 3

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن أبي الصّلت الهروي قال: إنّ المأمون قال للرّضا عليه السّلام: يا ابن رسول الله قد عرفت علمك وفضلک وزهدک وورعک وعبادتک و أراک أحقّ بالخلافه منّي فقال الرّضا عليه السّلام: بالعبوديّه لله عزّ وجلّ أفخر و بالزهد في الدّنيا أرجو النّجاه من شرّ الدّنيا وبالورع عن المحارم أرجو الفوز بالمغانم وبالتواضع في الدّنيا أرجو الرّفعة عند الله عزّ وجلّ فقال له المأمون:

فإني قد رأيت أن أعزل نفسي عن الخلافه و أجعلها لك و أبايعك فقال له الرّضا عليه السّلام:

إن كانت هذه الخلافه لك و الله جعلها لك فلا يجوز لك أن تخلع لباسا ألبسك الله و تجعله لغيرك و إن كانت الخلافه ليست واداشت به قبول این عمل از روی اجبار، بعد از آن که مشرف بر هلاکت شدم، با آن که من داخل نشدم بر این امر؛ مگر داخل شدن کسی که خارج باشد، به سوی خدا شکوه می کنم و او یاری کننده بندگان است.

774 3

ابی الصّلت هروی گوید: مأمون به حضرت رضا علیه السّلام گفت: یا بن رسول الله! من فضل و علم و زهد و ورع و عبادت تو می دانم و تو را به خلافت از خود سزاوارتر می بینم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: من به بندگی خدای عزّ و جلّ افتخار می کنم و به زهد از دنیا امید می دارم که از شر دنیا نجات یابم و به ورع از محارم امیدوارم که به مغانم برسم و به تواضع در دنیا امیدوارم رفعت و بلندی نزد خداوند را. مأمون گفت: من چنین پسندیده ام که خود را از خلافت عزل کنم و از برای تو تعیین کنم و با تو بیعت کنم، حضرت رضا علیه السّلام فرمود: اگر این خلافت از تو است و خدای عزّ و جلّ از آن تو کرده، جایز نیست که برکنی از خود لباسی که خدای تعالی به تو پوشانیده و برای دیگری کنی، اگر خلافت از آن تو نیست، جایز نیست تو بدهی آن چه از آن تو نیست. مأمون گفت: یا بن رسول الله! ناگزیری از

ص: 254

لك فلا يجوز لك أن تجعل لى ما ليس لك فقال له المأمون: يا ابن رسول الله فلا بد لك من قبول هذا الأمر فقال: لست أفعل ذلك طائعا أبدا فما زال يجهد به أياما حتى يئس من قبوله فقال له: فإن لم تقبل الخلافة و لم تجب مبايعتى لك فكن ولى عهدى لتكون لك الخلافة بعدى فقال الرضا عليه السلام: و الله لقد حدثنى أبى، عن أبائه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، عن رسول الله صلى الله عليه و آله أتى أخرج من الدنيا قبلك مسموما مقتولا بالسّم مظلوما تبكى على ملائكة السماء و ملائكة الأرض و أدفن فى أرض غربه إلى جنب هارون الرّشيد فبكى المأمون ثمّ قال له: يا ابن رسول الله و من الذى يقتلك أو يقدر على الإساءة إليك و أنا حتىّ فقال الرضا عليه السلام: أما إنى لو أشاء أن أقول لقلت من الذى يقتلنى. فقال المأمون: يا ابن رسول الله إنما تريد بقولك هذا التّخفيف عن نفسك و دفع هذا الأمر عنك ليقول الناس إنك زاهد فى الدنيا فقال الرضا عليه السلام: و الله ما كذبت منذ خلقتنى ربّى عزّ و جلّ و ما زهدت فى الدنيا للدنيا و إنى لأعلم ما تريد فقال المأمون: و ما أريد؟ قال: الأمان على الصّدق أن كه قبول كنى اين كار را. فرمود: اين را هرگز به اختيار خود انجام ندهم و چند روز مأمون در آن مطلب سعى كرد تا نوميد شد. پس گفت: اگر خلافت را قبول نمى كنى و اجابت نمى كنى كه من با تو بيعت كنم؛ پس ولى عهد من شو تا خلافت بعد از من تو را باشد. حضرت رضا عليه السلام فرمود: و الله حديث كرد پدرم از پدران من از امير المؤمنين عليهم السلام از رسول صلى الله عليه و آله كه من پيش از تو به زهر جفا از دار دنيا بيرون شوم، بر من فرشتگان آسمان و زمين بگريند و مدفون گردم در زمين غربت به پهلوى هارون الرّشيد؛ پس مأمون بگريست و گفت: يا بن رسول الله! كه تو را بكشد يا قدرت دارد كه با تو بدى كند و من زنده باشم. حضرت رضا عليه السلام فرمود: اگر خواهى كه بگويم مرا كه مى كشد، مى گفتم، مأمون گفت:

يا بن رسول الله! مراد تو از اين سخن آن است كه تواضع كنى و اين امر از خود دفع نمايى تا مردم بگويند كه تو زاهدى در دنيا. حضرت رضا عليه السلام فرمود: و الله دروغ نگفته ام از آن وقت كه پروردگار مرا آفريده است و زاهد نشدم از دنيا براى دنيا و من مى دانم كه تو چه اراده دارى.

مأمون گفت: چه اراده دارم؟ فرمود: اگر راست گويم امان باشد مرا؟ گفت: امان است تو را.

قال لك الأمان قال تريد بذلك أن يقول الناس إن علي بن موسى الرضا عليه السلام لم يزهّد في الدّنيا بل زهدت الدّنيا فيه ألا ترون كيف قبل ولاية العهد طمعا في الخلافه فغضب المأمون ثم قال إنك تتلقاني أبدا بما أكرهه وقد أمنت سطوتي فبالله أقسم لئن قبلت ولاية العهد وإلا أجبرت على ذلك فإن فعلت وإلا ضربت عنقك فقال الرضا عليه السلام:

قد نهاني الله تعالى أن ألقى بيدي التهلكه فإن كان الأمر على هذا فافعل ما بدا لك و أنا أقبل ذلك على أني لا أولى أحدا و لا أعزل أحدا و لا أنقض رسما و لا سنّه و أكون في الأمر من بعيد مشيرا فرضي منه بذلك و جعله وليّ عهده على كراهه منه عليه السلام بذلك.

7754

حدّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل البرمكي، عن محمد بن عرفة قال: قلت للرّضا عليه السلام:

يا ابن رسول الله ما حملك على الدّخول في ولاية العهد فقال: ما حمل جدّي أمير المؤمنين عليه السلام على الدّخول في الشّورى.

فرمود: آن اراده داری که مردم بگویند علی بن موسی الرضا از دنیا زاهد نبود، دنیا از او زاهد بود، نمی بینید چگونه ولایت عهدی را به طمع خلافت قبول کرد. پس مأمون در غضب شد و گفت:

تو همیشه با من آن سان رفتار می کنی که از آن می رنجم و تو از سطوت من ایمن گشته ای؛ به خدا قسم یا از من ولایت عهدی را به اجبار می پذیری وگرنه تو را گردن می زنم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند نهی کرده است مرا که خود را در هلاکت اندازم، اگر چنین است، هرچه خواهی کن، من قبول می کنم این کار را به این شرط که کسی را نصب و عزل نکنم و رسم و سنت نشکنم و از دور اشارت کنم؛ مأمون به این راضی شد و او را ولی عهد خود ساخت در حالی که آن جناب به شدت کراهت داشت.

7754

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن ابی الکوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از محمد بن عرفة روایت کرده که گفت: با امام رضا علیه السلام گفتم: یا بن رسول الله! چه باعث شد تو را که داخل شدی در ولایت عهدی؟ گفت: آن چه باعث شد جدّم امیر المؤمنین علیه السلام داخل شود در شورا.

ص: 256

حدَّثنا عليّ بن عبد الله الوراق رضی الله عنه قال:

حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهرويّ قال: والله ما دخل الرضا عليه السلام في هذا الأمر طائعا و لقد حمل إلى الكوفة مكرها ثم أشخص منها على طريق البصره و فارس إلى مرو.

777 6

حدَّثنا أبو محمّد الحسن بن يحيى العلويّ الحسينيّ رضی الله عنه بمدینه السلام قال:

أخبرني جدّي يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد الله بن الحسين قال: حدّثني موسى بن سلمه قال كنت بخراسان مع محمّد بن جعفر فسمعت أنّ ذا الرّئاستين الفضل بن سهل خرج ذات يوم و هو يقول:

و اعجبا لقد رأيت عجبا سلوني ما رأيت فقالوا: ما رأيت أصلحك الله قال: رأيت أمير المؤمنين يقول لعليّ بن موسى الرضا قد رأيت أن أفلدك أمر المسلمين و أفسخ ما في رقبتى و أجعله في رقبتك و رأيت عليّ بن موسى يقول له الله الله لا 776 5

علي بن عبد الله وراق از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام هروی روایت کرده که گفت: و الله امام رضا علیه السلام در این امر به اختیار داخل نشد و او را با اکراه به کوفه آوردند و از آن جا از راه بصره به فارس و سپس به مرو بردند.

777 6

ابو محمد حسن بن يحيى علوى حسيني در بغداد از جدش يحيى بن حسن بن جعفر بن عبيد الله بن حسين از موسى بن سلمه نقل می کند که در خراسان با محمد بن جعفر بودم، شنیدم که ذو الرّیاستین، فضل بن سهل روزی بیرون آمده و می گفت: ای عجب که عجب چیزی دیدم. از من پرسید که چه دیدم؟ گفتند: چه دیدی، اصلحك الله؟! گفت:

دیدم که امیر المؤمنین با علی بن موسی الرضا علیهما السلام می گفت: رأی آن کرده ام که تو را متقلّد امور مسلمانان کنم و آن چه در گردن من است برکنم، دور گردن تو نهم و دیدم علی بن موسی با او گفت: مرا طاقت آن نیست و نه

ص: 257

طاقه لی بذلک و لا قوه فما رأیت خلفه قَطَّ کانت اُضیع منها امیر المؤمنین یتفصّی فیها و یرضها علی علیّ بن موسی و علیّ بن موسی یرفضها و یأبی.

7787

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ قال: حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنی أحمد بن إسماعیل بن الخصیب قال: لمّا ولی الرّضا علیه السّلام العهد خرج إلیه ابراهیم بن العباس و دعبل بن علیّ و کانا لا یفترقان و رزین بن علیّ أخو دعبل فقطع علیهم الطّریق فالتجّئوا إلی أن رکبوا إلی بعض المنازل حمیرا کانت تحمل الشّوک فقال ابراهیم و أنشد:

أعیدت بعد حمل الشّوک أحمالا من الخزف

نشاوی لا من الخمر بل من شدّه الضّعف ثمّ قال لرزین بن علیّ: أجز هذا فقال:

فلو کنتم علی ذاک تصیرون إلی القصف تساوت حالکم فیهِ و لم تبقوا علی الخصف ثمّ قال لدعبل: أجز یا با علیّ فقال:

إذا فات الّذی فات فکونوا من ذوی الظّرف و خفّوا نقصف الیوم فإتی بائع [خف] خفی قوّت آن. پس ندیدم، هرگز خلافتی از این ضایع تر که امیر المؤمنین از او پهلو خالی می کند و بر علی بن موسی الرضا علیهما السّلام عرضه می کند و او دور می افکند و ابا می کند.

7787

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از احمد بن اسماعیل بن خصیب روایت کرده که گفت: چون امام رضا علیه السّلام ولی عهد شد، ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی که هیچ گاه از هم جدا نمی شدند و رزین بن علی، برادر دعبل به دیدار امام رفتند، در راه راهزنان به ایشان حمله کردند. پس در بعضی منزل ها به ضرورت خری از خارکش گرفته بر او سوار شدند. ابراهیم گفت:

این ماده خر بعد از خارکشی، شترانی سوار کرده، همه مستان نه از شراب بلکه از ضعف پس به رزین گفت: بیت را ادامه ده، گفت:

اگر شما بر این حالید به شادی خواهید رسید، حال شما یکسان است و بر سختی نمانید.

پس با دعبل گفت: این بیت را کامل کن، گفت:

آنچه از دست رفت، رفت، شما سبکبار باشید که من پای افزار خویش خواهم فروخت.

ص: 258

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني هارون بن عبد الله المهلبيّ قال لما وصل إبراهيم بن العباس و دعبل بن عليّ الخزاعيّ إلى الرضا عليه السّلام و قد بويع له بالعهد أنشده دعبل

مدارس آيات خلت من تلاوه

و منزل وحي مقفر العرصات

و أنشده إبراهيم بن العباس

أزالت عناء القلب بعد التّجلّد

مصارع أولاد النّبىّ محمّد

فوهب لهما عشرين ألف درهم من الدّراهم الّتي عليها اسمه كان المأمون أمر بضربها في ذلك الوقت قال فأما دعبل فصار بالعشره آلاف الّتي حصّته إلى قمّ فباع كلّ درهم بعشره دراهم فتخلّصت له مائه ألف درهم و أمّا إبراهيم فلم يزل عنده بعد أن أهدى بعضها و فرق بعضها على أهله إلى أن توفّي رحمه الله و كان كفنه و جهازه منها.

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ گفت: محمد بن يحيى صولى گفت: هارون بن عبد الله مهلبى گفت: چون ابراهيم بن العباس و دعبل خزاعى به خدمت امام رضا عليه السّلام رسيدند و قتي که با او بيعت به ولايت عهد شده بود، دعبل اين قصيده از گفته خود بخواند:

«مدرسه های قرآنی از تلاوت خالی شده بود و منازل وحي چون بیابانی بی آب و علف خالی بود.»

ابراهيم بن عباس بخواند:

«ناراحتی دل ما را پس از سختی ها، جایگاه کنونی اولاد پیامبر، زایل کرد.»

حضرت ایشان را بیست هزار درهم بداد از آن دراهم که نام او بر آن منقوش بود و مأمون امر کرده بود در آن وقت زده بودند. دعبل ده هزار از آن را که حصّه او بود، برداشته به قم رفت که هر درهم به ده درهم بفروخت، صد هزار درهم او را حاصل شد. امّا ابراهيم آن دراهم همیشه با او بود، بعضی از آنها را هدیه داده و بعضی بر اهل خود خرج کرده بود تا وفات یافت و تکفین و تجهیز او به آن دراهم کردند.

حدّثنا أحمد بن يحيى المكتّب قال:

حدّثنا أبو الطيّب أحمد بن محمّد الوراق قال: حدّثنا عليّ بن هارون الحميريّ قال:

حدّثنا عليّ بن محمّد بن سليمان التوفليّ قال إنّ المأمون لما جعل عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام وليّ عهده وإنّ الشّعراء قصدوا المأمون ووصلهم بأموال جمّه حين مدحوا الرضا عليه السّلام وصبّوا رأى المأمون في الأشعار دون أبي نواس فإنّه لم يقصده ولم يمدحه ودخل على المأمون فقال له يا بن نواس قد علمت مكان عليّ بن موسى الرضا منّي و ما أكرمته به فلما ذا أخرت مدحه و أنت شاعر زمانك و قريع دهرک فأنشد يقول:

قيل لي أنت أوحّد النّاس طرّا

في فنون من الكلام التّبيه

لك من جوهر الكلام بدیع

يثمر الدّرّ في يدي مجتنيه

فعلى ما تركت مدح ابن موسى

و الخصال التي تجمّعن فيه

قلت لا أهتدي لمدح إمام

كان جبرئيل خادما لأبيه

احمد بن يحيى مكتّب از ابو الطيب از علي بن هارون از علي بن محمّد بن سليمان نوفلي روايت کرده که گفت: مأمون چون حضرت رضا عليهما السّلام را ولي عهد خود گردانيد، شعرا به سوي مأمون آمدند و ايشان را مال های بسيار داد که مدح علي بن موسى الرضا عليهما السّلام کردند و رأی مأمون را در آن کار صواب دانستند. در ضمن اشعارشان به غير ابي نواس که او نيامد و مدح نگفت تا روزی نزد مأمون آمد، مأمون گفت: يا ابا نواس تو دانی که علي بن موسى الرضا عليهما السّلام نزد من چه منزلت دارد و من او را اکرام کردم. پس چرا در مدح او تأخير کردی و تو شاعر زمان خود و مهتر روزگار خودی؛ پس چنين سرود و بخواند:

به من گفتند که تو تکتاز فنون کلام نیکویی

تورا جوهری از کلام بدیع است که در دست چيننده آن در می پرورد.

پس از چه رو ترک کردی مدح فرزند موسی و خصلت‌های اجتماع یافته در او را؟

گفتم چگونه راه بیابم به مدح امامی که جبرئیل خادم پدر او بود!

ص: 260

فقال المأمون أحسنت و وصله من المال بمثل الذي وصل به كافة الشعراء و فضله عليهم.

781 10

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدّثنا أبو الحسن محمد بن يحيى الفارسيّ قال نظر أبو نواس إلى أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام ذات يوم و قد خرج من عند المأمون على بغله له فدنا منه أبو نواس فسلم عليه و قال يا ابن رسول الله قد قلت فيك أبياتا فأحبّ أن تسمعها مني قال هات فأنشأ يقول:

مطهرون نقيات ثيابهم

تجرى الصّلاه عليهم أينما ذكروا

من لم يكن علويّا حين تنسبه

فما له من قديم الدّهر مفتخر

فالله لَمّا برا خلقا فأثقنه

صفاكم و اصطفاكم أيّها البشر

فأنتم الملاء الأعلى و عندكم

علم الكتاب و ما جاءت به السّور

مأمون گفت: نیکو گفتمی و او را چندان مال وصله داد که تمام آن را به شعرا داده بود و بر ایشان فزونی داد.

781 10

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب از ابراهیم بن هشام و او از پدرش روایت کرده که محمد بن یحیی فارسی گوید: ابو نواس روزی حضرت رضا علیه السّلام را بدید، از نزد مأمون بیرون آمده و بر استر خویش سوار است، نزدیک رفت و سلام داد و گفت: یا بن رسول الله! بیتی چند در مدح تو گفتم، می خواهم بشنوی از من؟ فرمود:

بخوان؛ پس بخواند:

شما بیید پاکیزه و از کسانی که جامه هایشان از ارجاس پاک است و در هر مکانی اسم ایشان برده شود مردم بر ایشان درود می فرستند، هرکس که علوی نسب نباشد برای او افتخاری نیست، حق تعالی چون خلقی را از عدم به عرصه وجود آورد و آنها را متقن ساخت، ای کسانی که از جنس بشر هستید پس شما را از میان خلق برگزید، شما بیید طایفه اعلی که شما را بر جمیع مخلوقات الهی برتری هست و نزد شماست علم قرآن و آن مطالب که سوره های قرآنی بر آن دلالت دارد.

فقال الرضا عليه السلام: قد جئتنا بأبيات ما سبقك إليها أحد ثم قال: يا غلام هل معك من نفقتنا شيء فقال ثلاثمائة دينار فقال أعطها إياه ثم قال عليه السلام: لعله استقلها يا غلام سق إليه البغله ولما كانت سنه إحدى و مائتين حج بالناس إسحاق بن موسى بن عيسى بن موسى و دعا للمأمون و لعلي بن موسى الرضا عليه السلام من بعده بولايه العهد فوثب إليه حمدويه بن علي بن عيسى بن همام فدعا إسحاق بسواده فلم يجده فأخذ علما أسود فالتحف به و قال أيها الناس إني قد أبلغتكم ما أمرت به و لست أعرف إلا أمير المؤمنين المأمون و الفضل بن سهل ثم نزل و دخل عبد الله بن مطرف بن همام على المأمون يوما و عنده علي بن موسى الرضا عليه السلام فقال له المأمون ما تقول في أهل البيت فقال عبد الله ما قولی فی طینه عجنت بماء الرسالة و غرست بماء الوحي هل ينفخ منه إلا مسك الهدى و عنبر التقى قال فدعا المأمون بحقه فيها لؤلؤ فحشا فاه.

حضرت رضا عليه السلام فرمود: بیتی چند ما را آوردی که پیش از تو کسی نگفته است. سپس به غلام خود فرمود: از خرجی ما چیزی با تو هست؟ گفت: سیصد دینار. فرمود: به او عطا کن.

پس از آن فرمود: شاید اینها را کم شمارد، استر را نیز به او عطا کن. چون سال دویست و یک رسید اسحاق بن موسى بن عيسى بن موسى با مردم حج کرد و برای مأمون و علی بن موسى عليه السلام دعا کرد به عنوان ولایت عهدی، پس از آن حمدويه بن علي بن عيسى بن ماهان به طرف اسحاق برجست، اسحاق از بیم جامه سیاه بطلبید تا بپوشد، نیافت و علم سیاهی برگرفت بر خود پیچید و گفت: ای مردمان من به شما رسانیدم آن چه به آن مأمور شده بودم و من غیر امیر المؤمنین علیه السلام مأمون و فضل بن سهل کسی را نمی شناسم. پس فرود آمد. عبد الله بن مظفر بن ماهان روزی بر مأمون داخل شد و امام رضا علیه السلام نزد او بود، مأمون به او گفت: چه می گویی در حق اهل بیت؟ عبد الله گفت: چه گویم در طینتی که به آب رسالت سرشته شده و درختی که به آب وحی کشته شده، آیا از آن جز مشک هدایت و عنبر تقوی چه بوی آید؟ پس مأمون حقه طلب کرد که در او مروارید بود و دهان او را پر از مروارید کرد.

حدّثنا أبو نصر محمّد بن الحسن بن إبراهيم الكرخيّ الكاتب بإيلاق قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن صقر الغسانی قال: حدّثنا أبو بكر محمّد بن يحيى الصّولی قال: سمعت أبا العباس محمّد بن یزید المبرّد يقول: خرج أبو نواس ذات یوم من داره فبصر براكب قد حاذاه فسأل عنه و لم یر وجهه فقيل إنّه علی بن موسی الرضا علیه السّلام فأنشأ يقول:

إذا أبصرتک العین من بعد غایه

وعارض فیک الشکّ أثبتک القلب

ولو أنّ قوما أمموک لقادهم

نسیمک حتّی یستدلّ بک الرّکب

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقی قال: حدّثنا محمّد بن یحیی الصّولی قال:

حدّثنا محمّد بن یزید المبرّد قال: حدّثنی الحافظ عن ثمامه بن أشرس قال: عرض المأمون یوما للرّضا علیه السّلام بالامتنان علیه بأن ولاّه العهد فقال له إنّ من أخذ برسول الله صلّی الله علیه و آله لحقیق أنّ یعطی به. و لعلی بن الحسین علیه السّلام کلام فی هذا التّحو.

ابو نصر محمد بن حسن بن ابراهیم کرخی کاتب از حسن بن محمد صقر غسانی روایت کرده که محمد بن یحیی صولی گفت: از ابا العباس محمد بن یزید مبرّد شنیدم که می گفت: روزی ابو نواس از سرای خود برآمد و سواری بدید، از حال او پرسید و روی او ندید، به او گفتند: علی بن موسی الرضا علیه السّلام است، پس این دو بیت را سرود:

هرگاه چشم تو را ببیند از مسافت دور، و شک درباره تو معارضه کند، دل تو را اثبات کند و اگر قومی تو را به پیشوایی گزینند ایشان را نسیم روح بخش تو پیشرو گردد تا سواران به تو راه یابند.

و ثمامه بن اشرس گوید: روزی مأمون با ولیعهد کردن حضرت رضا علیه السّلام به او تعریض کرد و منت گذاشت، حضرت فرمود: کسی که به طریقه رسول صلی الله علیه و آله عمل کند سزاوار است که ولایتعهدی به او عطا شود.

و برای علی بن حسین علیهما السّلام نیز کلامی در این معنی هست.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا محمد بن زكريّا الغلانيّ قال: حدَّثنا أحمد بن عيسى بن زيد بن عليّ و كان مستترا ستين سنه قال:

حدَّثنا عمّي قال: حدَّثنا جعفر بن محمد الصادق عليه السّلام قال: كان عليّ بن الحسين عليه السّلام لا يسافر إلّا مع رفقّه لا يعرفونه و يشترط عليهم أن يكون من خدم الرّفقه فيما يحتاجون إليه فسافر مرّه مع قوم فرآه رجل فعرفه فقال لهم أتدرون من هذا قالوا: لا قال هذا عليّ بن الحسين عليه السّلام فوثبوا فقبّلوا يده و رجله و قالوا يا ابن رسول الله أردت أن تصلينا نار جهنّم لو بدرت منّا إليك يد أو لسان أما كنّا قد هلكنا آخر الدهر فما الذي يحملك على هذا فقال إنّي كنت قد سافرت مرّه مع قوم يعرفونني فأعطوني برسول الله صلّى الله عليه و آله ما لا أستحقّ به فإني أخاف أن تعطوني مثل ذلك فصار كتمان أمرى أحبّ إليّ.

از جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام مروی است که فرمود: علی بن حسین علیهما السّلام سفر نمی کرد مگر با رفیقانی که او را شناسند و شرط می کرد با ایشان که او از خادمان رفیقان باشد در کارها و حاجت ها، پس یک بار با قومی سفر کرد، مردی آن جناب را بدید و بشناخت و به ایشان گفت: می شناسید که این کیست؟ گفتند: نمی دانیم، گفت: این علی بن الحسین علیهما السّلام است. همه برجستند و دست و پایش ببوسیدند و گفتند: یا بن رسول الله! می خواستی که ما در آتش جهنم در آییم، اگر از دست و زبان ما نسبت به تو خطایی می جست، نزدیک است که در آخر عمر هلاک شویم، چه چیز شما را بر این امر واداشت؟ فرمود: من یک بار با قومی سفر کردم که مرا می شناختند پس برای خاطر رسول صلی الله علیه و آله مرا بخشیدند آن چه مستحق نبودم و خدمت و احترام تمام نمودند، پس ترسیدم که شما نیز با من چنان رفتار نمایید از این روی دوست تر داشتم که امر خود پنهان دارم.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا المغيرة بن محمّد قال:

حدَّثنا هارون الفرويّ قال لمّا جاءتنا بيعه المأمون للرّضا عليه السّلام بالعهد إلى المدينة خطب بها النّاس عبد الجبّار بن سعيد بن سليمان المساحقيّ فقال في آخر خطبته أتدرون من وليّ عهدكم فقالوا لا قال هذا عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام:

سبعة أبأؤهم ما هم

هم خير من يشرب صوب الغمام

786 15

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا أحمد بن القاسم بن إسماعيل قال: سمعت إبراهيم بن العباس يقول: لمّا عقد المأمون البيعه لعليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام قال له الرّضا عليه السّلام يا أمير المؤمنين إنّ التّصح لك واجب والغشّ 785 14

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولی از مغیره بن محمد از هارون فروی که گفت: چون خبر آمد که مأمون با حضرت رضا علیه السّلام به ولایتعهدی بیعت کرده است، عبد الجبّار بن سعيد بن سليمان مساحقی بر مردمان در آن باب خطبه خواند و در آخر آن گفت: می دانید که ولی عهد شما کیست؟! اعلی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام.

پدرانش هفت نفر مردانی که بهترین آشامندگان آب باران بر زمین هستند.

786 15

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولی از احمد بن قاسم بن اسماعیل که گفت: از ابراهیم بن عباس شنیدم که می گفت، چون مأمون از مردم برای علی بن موسی الرضا علیه السّلام بیعت گرفت، حضرت رضا علیه السّلام به او فرمود: یا مأمون! نصیحت با تو واجب است و سزاوار نیست مر مؤمن را که حيله

ص: 265

لا ينبغي لمؤمن إن العامه تكره ما فعلت بي و الخاصه تكره ما فعلت بالفضل بن سهل و الرأى لك أن تبعدنا عنك حتى يصلح لك أمرك قال إبراهيم فكان و الله قوله هذا السبب فى الذى آل الأمر إليه.

787 16

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا محمد بن يزيد النّحويّ قال: حدّثني ابن أبي عبدون عن أبيه قال لمّا بايع المأمون الرضا عليه السّلام بالعهد أجلسه إلى جانبه فقام العباس الخطيب فتكلّم فأحسن ثمّ ختم ذلك بأن أنشد:

لا بدّ للنّاس من شمس و من قمر

فانت شمس و هذا ذلك القمر

788 17

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أحمد بن محمد بن إسحاق قال: حدّثنا أبي قال لمّا بويع الرضا عليه السّلام بالعهد اجتمع النّاس إليه يهتّونه كند، عامه مردم به آنچه با من كردى راضى نيستند و خواص خوش ندارند آنچه با فضل بن سهل نمودى، رأى آن است كه دور كنى ما را از خود تاكه امر تو به صلاح باز آيد. ابراهيم گفّت: به خدا كه اين سخن سبب شد از براى اين كه امر بالاخره به او رجوع كرد.

787 16

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقى از محمد بن يحيى صولى از محمد بن يزيد نحوى از ابن ابى عبدون و او از پدرش روايت کرده كه گفّت: وقتى مأمون با امام رضا عليه السّلام به ولايت عهدى بيعت كرد، او را پهلوى خود نشانيد و عباس خطيب برخاست و سخن گفّت و خوب گفّت و در آخر بخواند:

مردم ناچارند از شمس و قمر، اى مأمون تو شمس و اين (امام رضا عليه السّلام) قمر است.

788 17

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقى گويد:

محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن اسحاق از پدرش گويد: وقتى با امام رضا عليه السّلام به ولايت عهدى بيعت نمودند و مردم جهت تبريك مجتمع شدند، به ايشان اشاره كرد

ص: 266

فأومى إليهم فأنصتوا ثم قال بعد أن استمع كلامهم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفعّال لما يشاء لا معقّب لحكمه ولا رادّ لقضائه يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصّدور و صلّى الله على محمّد في الأوّلين و الآخرين و على آله الطّيبين الطّاهرين أقول و أنا علىّ بن موسى بن جعفر عليه السّلام إنّ أمير المؤمنين عضده الله بالسّداد و وفقه للرّشاد عرف من حقّنا ما جهله غيره فوصل أرحاما قطعت و آمن نفوسا فرعت بل أحيها و قد تلفت و أغناها إذا افتقرت مبتغيا رضى ربّ العالمين لا يريد جزاء إلاّ من عنده و سيجزى الله الشّاكرين و لا يضيع أجر المحسنين و إنّ جعل إلىّ عهده و الإمرة الكبرى إنّ بقيت بعده فمن حلّ عقده أمر الله تعالى بشدّها و قضم عروه أحبّ الله إيثاقها فقد أباح حرّيمه و أحلّ محرّمه إذا كان بذلك زاريا على الإمام منتهكا حرّمه الإسلام بذلك جرى السّالف فصبر منه على الفلتات و لم يعترض بعدها على الغرّات خوفا على شتات الدّين و ساكت شديدا، بعد از استماع سخن ایشان فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدایی را که آن چه خواهد، می کند و کسی ردکننده حکم و قضای او نیست، خیانت چشم ها و اسرار سینه ها را می داند و درود فرستد خدا بر محمد صلّى الله علیه و آله در میان سلف و خلف و بر آل او که از پاکیزگانند، منم علی بن موسی جعفر، که امیر المؤمنین «عضده الله بالسداد و وفقه للرّشاد» حق ما را که نزد دیگران مجهول بود، شناخت، صله ارحام کرد و نفوس را ایمن گردانید، بلکه زنده کرد چراکه تلف گشته بودند و بی نیاز ساخت آنها را که از ظلم محتاج بودند و در راه کسب رضایت خداوند عالمیان و مزدی چشم نداشت مگر از جانب او و به زودی خدا پاداش شاکرین را عطا فرماید، و اجر نیکوکاران را ضایع نگذارد. همانا ولایت عهدی را بر من قرار داده و امارت را واگذار کرده اگر بعد از او بمانم. هرکه بگشاید گرهی را که خدا امر به بستن آن کرده و بگسلاند ریسمانی که خدا دوست دارد اتصالش را، پس مباح ساخته حرمت او را و حلال کرده حرام او را، زیرا عیب جوینده بر امام و هتک کننده حرمت اسلام خواهد بود و به آن کار جاری شد عمل سلف، پس علی علیه السّلام بر لغزشها صبر کرد و بر عاملان کار ناصواب اعتراض نکرد، از ترس تفرق

و اضطراب حبل المسلمین و لقرب أمر الجاهلیّه و رصد المنافقین فرصه تنتهز و بانقه تبتدر و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم... إن الحکم إلا لله یقضی الحقّ و هو خیر الفاصلین.

789 18

حدّثنا أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ الحاکم قال: حدّثنی محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنا الحسن بن الجهم قال: حدّثنی أبی قال: صعّد المأمون المنبر لمّا بايع علیّ بن موسى الرضا علیه السّلام فقال: أيّها النّاس جاءکم بیعه علیّ بن موسى بن جعفر بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و الله لو قرأت هذه الأسماء علی الصّمّ البکم لبرءوا بإذن الله عزّ و جلّ.

790 19

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ قال: حدّثنی محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنی عبید الله بن عبد الله بن طاهر قال: أشار الفضل بن سهل علی المأمون أن یتقرّب إلى الله عزّ و جلّ و إلى رسول الله علیه و آله بصله رحمه بالبقیّه بالعهد دین و مسلمین، زیرا جاهلیت نزدیک بود و منافقان در کمین حادثه، تا بر اسلام بتازند و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، حکم برای خداست که به حق حکم می کند و بهترین جداکننده حق و باطل است.

789 18

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از حسن بن جهم از پدرش که گفت: چون مأمون از برای امام رضا علیه السّلام بیعت اخذ نمود و او را ولیعهد خود کرد، برفراز منبر رفت و گفت: ای مردم! به شما آمد بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السّلام به خدا سوگند که اگر این نام ها خوانده شود برکران و گنگان شفا یابند از آن به اذن خدای عزّ و جلّ.

790 19

از ابو علی حسین بن احمد از محمد بن یحیی از عبید الله بن طاهر مروی است که گفت: فضل بن سهل اشاره کرد به مأمون که تقرّب جوید به خدای عزّ و جلّ و رسول او به صله کردن رحم خود به این که بیعت کند با علی بن موسی الرضا علیه السّلام و او را ولی عهد سازد تا به آن تدارک کرده باشد آن جفا را

ص: 268

لعليّ بن موسى الرضا عليه السّلام ليّمحو بذلك ما كان من أمر الرّشيد فيهم و ما كان يقدر على خلافه في شيء فوجّه من خراسان بر جاء بن أبي الصّدّحّاك و ياسر الخادم ليّشخصا إليه محمّد بن جعفر بن محمّد و عليّ بن موسى بن جعفر عليه السّلام و ذلك في سنه مائتين فلمّا وصل عليّ بن موسى عليه السّلام إلى المأمون و هو بمر و ولاء العهد من بعده و أمر للجند برزق سنه و كتب إلى الأفاق بذلك و سمّاه الرضا و ضرب الدرهم باسمه و أمر التّاس بلبس الخضره و ترك السّواد و زوجه ابنته أم حبيب و زوج ابنة محمّد بن عليّ عليه السّلام ابنته أم الفضل بنت المأمون و تزوّج هو ببوران بنت الحسن بن سهل زوجه بها عمّها الفضل و كان كلّ هذا في يوم واحد و ما كان يحبّ أن يتمّ العهد للرّضا عليه السّلام بعده.

قال الصّوليّ و قد صحّ عندي ما حدّثني به أحمد بن عبيد الله من جهات منها أنّ عون بن محمّد حدّثني عن الفضل بن سهل التّوبختيّ أو عن أخ له قال لمّا عزم المأمون على العقد للرّضا عليه السّلام بالعهد قلت و الله لأعتبرنّ ما في نفس المأمون من هذا الأمر أيحبّ كه هارون الرشيد با ايشان کرده و مأمون با او در هيچ کار مخالفت نمی کرد. پس از خراسان رجاء بن ابی الصّدّحّاک و ياسر خادم را روانه ساخت تا محمد بن جعفر بن محمد عليهما السّلام را و علي بن موسى عليه السّلام را حاضر کنند و اين واقعه در سنه دويست رخ داد، چون امام رضا عليه السّلام به مرورسيد، مأمون او را وليّ عهد کرد و لشکريان را مؤنه یک ساله عطا کرد و اين خير به آفاق جهان نوشت و به نام او سکه زد و مردم را امر کرد لباس سبز بپوشند و سياه را ترک کنند و دختر خود ام حبيب را به آن جناب و ام الفضل را به پسر بزرگوار آن حضرت تزويج کرد و خودش توران دختر حسن بن سهل را بخواست، عامل اين تزويج عم دختر فضل شد، اين ها همه در یک روز واقع شد و دوست نمی داشت که ولايت عهد برای رضا عليه السّلام تمام شود بعد از او! صولي گفت: به صحت رسیده است نزد من، آن چه احمد بن عبد الله مرا حديث کرد از چند جهت: یکی آن که عون بن محمد مرا حديث کرد از فضل بن ابی سهل نوبختی، یا از برادر او که گفت: وقتی مأمون عزم کرد ولايت عهد را برای امام رضا عليه السّلام منعقد سازد. گفتيم: و الله خواهیم فهميد آن چه در خاطر مأمون است از اين که می خواهد

إتمامه أو هو تصنّع به فكتبت إليه على يد خادم له كان يكاتبني بأسراره على يده وقد عزم ذو الرّئاستين على عقد العهد و الطّالع السّرطان و فيه المشتري و السّرطان و إن كان شرف المشتري فهو برج منقلب لا يتمّ أمر ينعقد فيه و مع هذا فإنّ المريخ في الميزان الّذي هو الرّابع و وتد الأرض في بيت العاقبه و هذا يدلّ على نكبه المعقود له و عرّفت أمير المؤمنين ذلك لئلاّ يعتبّ عليّ إذا وقف على هذا من غيري فكتب إليّ إذا قرأت جوابي إليك فاردده إليّ مع الخادم و نفسك أن يقف أحد على ما عرّفتنيه أو أن يرجع ذو الرّئاستين عن عزمه فإنّه إن فعل ذلك ألحقت الذّنوب بك و علمت أنّك سببه قال فضاقت علىّ الدّنيا و تمنّيت أنّي ما كنت كتبت إليه ثمّ بلغني أنّ الفضل بن سهل ذا الرّئاستين قد تنبّه على الأمر و رجع عن عزمه و كان حسن العلم بالنّجوم فخفت و اللّهُ على نفسي و ركبت إليه فقلت له أتعلم في السّماء نجما أسعد من المشتري قال: لا قلت: أتعلم أنّ في الكواكب نجما يكون في حال أسعد منها في شرفها قال: لا قلت:

این کار تمام شود یا ساختگی است، نوشته ای به خادم مأمون دادم، نوشتم که ذو الریاستین عزم نموده بر بستن عهد و حال این که طالع به برج سرطان است و مشتری در اوست و هرچند سرطان شرف مشتری است اما برج منقلب است، و امری که در او بسته شود، تمام نمی شود. با این حال مریخ که نحس اکبر است در برج میزان است که خانه عاقبت است و دلالت کند بر نکبت کسی که برای او امر منعقد کرده اند و من امیر المؤمنین را به آن اعلام نمودم تا بر من اعتراض نکند، هرگاه از جانب دیگری به آن آگاه شود. در جواب نوشت:

هرگاه جواب خواندی، نوشته را با خادم بازپس فرست و از جان خود بترس که کسی بر این سخن که اعلام کردی واقف نشود و ذو الریاستین از این عزم برنگردد که اگر این کار کند دانم که تو سبب آن بوده ای. گفت: چون این خواندم دنیا بر من تنگ شد و آرزو کردم کاش این سخن به او نمی نوشتم، به من رسید که ذو الریاستین از آن راز آگاه شده و از عزیمت خود بازگشته چه او علم نجوم را خوب می دانست؛ بر جان خود به خدا ترسیدم و سوار شده نزد او رفتم و گفتم: آیا ستاره ای سعیدتر از مشتری می دانی؟ گفت: نه! گفتم: آیا ستاره ای حالتی سعیدتر از آن دارد که در برج شرف خود باشد؟ گفت: نه! گفتم:

[فأَمْضَى] فَأَمْضَى الْعِزْمَ عَلَى ذَلِكَ إِذْ كُنْتَ تَعْقِدُهُ وَ سَعِدَ الْفَلَكَ فِي أَسْعَدِ حَالَاتِهِ فَأَمْضَى الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ فَمَا عَلِمْتَ أَنْتَى مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى وَقَعَ الْعَهْدَ فِرْعَا مِنَ الْمَأْمُونِ.

791 20

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَاتِ أَبُو الْعَبَّاسِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقَطَانِيُّ قَالَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ صَدِيقًا لِإِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَخِي زَيْدَانَ الْكَاتِبِ الْمَعْرُوفِ بِالرِّزْمِ فَنَسَخَ لَهُ شِعْرَهُ فِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقْتَ مَنْصَرَفِهِ مِنْ خِرَاسَانَ وَ فِيهِ شَيْءٌ بِخَطِّهِ وَ كَانَتْ النُّسخَةُ عِنْدَهُ إِلَى أَنْ وُلِّيَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ دِيوَانَ الصُّيَاعِ لِلْمَتَوَكَّلِ وَ كَانَ قَدْ تَبَاعَدَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِي زَيْدَانَ الْكَاتِبِ فَعَزَلَهُ عَنِ الصُّيَاعِ كَانَتْ فِي يَدِهِ وَ طَالِبُهُ بِمَالٍ وَ شَدَّدَ عَلَيْهِ فِدْعَا إِسْحَاقَ بَعْضُ مَنْ يَثِقُ بِهِ وَ قَالَ لَهُ امْضُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ فَأَعْلَمَهُ أَنَّ شِعْرَهُ فِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّهُ عِنْدِي بِخَطِّهِ وَ غَيْرَ خَطِّهِ وَ لَنْ لَمْ يَتْرَكَ بِالْمَطَالِبَةِ عَنِّي لِأَوْصَلْتَهُ بِسِ اسْتَمْتِ امْضَا كُنْ، دَرِ اَيْنِ وَقْتِ چُونِ تُو خَوَاهِي عَقْدِ كَرْدَنِ وَ سَعِدَ فَلَكَ دَرِ سَعِدْتَرِ حَالَتِي اسْتَمْتِ. بِسِ اَنِ عَزْمِ امْضَا كَرْدَنِ وَ مِنْ دَانَسْتَمِ كِهِ اَزِ اَهْلِ دُنْيَايِمِ.

791 20

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی روایت کرده که گوید:

احمد و حسین مرا حدیث کردند که ابراهیم بن العباس دوست اسحاق بن ابراهیم بود، برادر زیدان نویسنده معروف زمان به وقت بازگشت از خراسان اشعار خود را برای او که در مدح امام رضا علیه السلام گفته بود نسخه کرده و بعضی را به خط خود نوشته بود و آن نسخه نزد اسحاق بوده تا ابراهیم را متوکل صاحب دیوان ضیاع خود کرد؛ در آن وقت میان او و برادر زیدان رنجشی پدید آمده بود، ابراهیم را از ضیاعی که در دست او بود عزل نمود و مطالبه کرد و سخت گرفت، اسحاق معتمد خود را طلبید و گفت: نزد ابراهیم برو و او را اعلام کن از اشعاری که در مدح امام رضا علیه السلام گفته که تماما نزد من است به خط او و خط غیر او و اگر از مطالبه این مال دست بردارد آن ها را نزد

ص: 271

إلى المتوكل فصار الرجل إلى إبراهيم برسالة فضاقته به الدنيا حتى أسقط المطالبه عنه وأخذ جميع ما عنده من شعره بعد أن حلف كل واحد منهما لصاحبه-قال الصولي حدثني يحيى بن علي المنجم قال: قال لي أنا كنت السفير بينهما حتى أخذت [الشعره] شعره فأحرقه إبراهيم بن العباس بحضرتي.

قال الصولي وحدثني أحمد بن ملحان قال كان لإبراهيم بن العباس ابنان اسمهما الحسن والحسين يكتبان بأبي محمد وأبي عبد الله فلما ولي المتوكل سمي الأكبر إسحاق وكناه بأبي محمد وسمي الأصغر عباسا وكناه بأبي الفضل فزعا.

قال الصولي حدثني أحمد بن إسماعيل بن الخصيب قال ما شرب إبراهيم بن العباس ولا موسى بن عبد الملك النبيذ قط حتى ولي المتوكل فشرباه وکانا يتعمدان أن يجمعا الكراعات والمختئين ويشربا بين أيديهم في كل يوم ثلاثا ليشيع الخبر بشربهما.

وله أخبار كثيرة في توقيه ليس هذا موضع ذكرها.

متوكل می فرستم. آن مرد پیام را به ابراهیم رسانید، دنیا بر او تنگ شد و آن مال را از او مطالبه نکرد و جمیع شعر او که نزد وی بود بگرفت و هریک سوگند خوردند برای آن دیگری. صولی گفت: یحیی بن علی منجم با من گفت: من میان ایشان سفیر بودم و در آن باب آمد و شد می نمودم تا آن شعرها از او بگرفتم و ابراهیم آن ها را نزد من سوزاند.

صولی گفت: احمد بن ملحان گفت:

ابراهیم بن العباس دو پسر داشت یکی را نام حسن و دیگری حسین و کنیتشان ابو محمد و ابو عبد الله، وقتی که متوکل خلیفه شد نام بزرگ تر را اسحاق و کنیه ابو محمد نهاد و خردتر را عباس و کنیه اش ابو الفضل کرد از ترس.

صولی گفت: با من گفت احمد بن اسماعیل که نه ابراهیم بن العباس و نه موسی بن عبد الملک هرگز نبیذ نخوردندی تا متوکل والی شد هر دو بنخوردند و با علم و آگاهی مجلس می آراستند و فاحشه ها را جمع می کردند و با ایشان نبیذ می خوردند در هر روز سه مرتبه تا خبر شایع شود که ایشان نبیذ می خورند.

و اخبار بسیار مذکور است در حذر و احتراس او که این جای ذکر آن ها نیست.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتَّب وعلیّ بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا: حدَّثنا علیّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثني یاسر الخادم لَمَّا رجع المأمون من خراسان بعد وفاه أبي الحسن الرضا عليه السلام بطوس بأخباره كلَّها قال علیّ بن إبراهيم و حدَّثني الرِّيان بن الصَّلْت و كان من رجال الحسن بن سهل و حدَّثني أبي، عن محمد بن عرفه و صالح بن سعيد الكاتب الرّاشديّ كلَّ هؤلاء حدَّثوا بأخبار أبي الحسن الرضا عليه السلام و قالوا لَمَّا انقضى أمر المخلوع و استوى أمر المأمون كتب إلى الرضا عليه السلام يستقدمه إلى خراسان فاعتلَّ عليه الرضا عليه السلام بعلل كثيرة فما زال المأمون يكاُتبه و يسأله حتَّى علم الرضا عليه السلام أنّه لا يكفّ عنه فخرج و أبو جعفر عليه السلام له سبع سنين فكتب إليه المأمون لا تأخذ على طريق الكوفة و قمّ فحمل على طريق البصره و الأهواز و فارس حتَّى وافى مرو فلَمَّا وافى مرو 792 21

احمد بن زياد بن جعفر همداني و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و علي بن عبد الله و راق رضی الله عنهم از علی بن ابراهيم بن هاشم روایت کرده اند که گفت: پس از وفات حضرت رضا عليه السلام یاسر خادم هنگامی که مأمون از خراسان بازگشت همه قضایایی که در این مدت اتفاق افتاده بود برایم نقل کرد.

علی بن ابراهیم گفت: ریان بن صلت که از کارگزاران حسن بن سهل بود و نیز پدرم از محمد بن عرفه راشدی و صالح بن سعید راشدی که تمامی اینان اخبار ابی الحسن علیه السلام را برای ما شرح دادند و گفتند: چون امین خلع شد و مأمون مستقر شد، به امام رضا علیه السلام نامه نوشت و او را به خراسان خواند.

آن جناب بهانه های بسیار می آورد ولی مأمون مکرر می نوشت و او را می طلبید تا امام دانست که دست از او بر نمی دارد، متوجه خراسان شد و ابو جعفر در آن وقت هفت ساله بود، مأمون به او نوشت که راه کوفه و قم مگیر. پس از راه بصره و اهواز و فارس آن جناب را آوردند تا به مرورسیده

عرض عليه المأمون يتقلد الإمرة و الخلافه فأبى الرضا عليه السلام ذلك و جرت في هذا مخاطبات كثيره و بقوا في ذلك نحو من شهرين كل ذلك يأتي أبو الحسن الرضا عليه السلام أن يقبل ما يعرض عليه فلمّا كثرت الكلام و الخطاب في هذا قال المأمون فولايه العهد فأجابه إلى ذلك و قال له على شروط أسألها فقال المأمون سل ما شئت قالوا فكتب الرضا عليه السلام إني أدخل في ولايه العهد على أن لا أمر و لا أنهي و لا أفضى و لا أغير شيئاً ممّا هو قائم و تعفيني من ذلك كلّ فأجابه المأمون إلى ذلك و قبلها على هذه الشروط و دعا المأمون الولاه و القضاء و القواد و الشاكرية و ولد العباس إلى ذلك فاضطربوا عليه فأخرج أموالاً كثيره و أعطى القواد و أرضاهم إلا ثلاثة نفر من قواده أبوا ذلك أحدهم عيسى الجلودى و على بن أبي عمران و أبو يونس فإنهم أبوا أن يدخلوا في بيعه الرضا عليه السلام فحبسهم و بوع الرضا عليه السلام و كتب ذلك إلى البلدان و ضربت الدنانير و الدراهم باسمه و خطب له على المنابر و أنفق المأمون في و مأمون بر آن حضرت امارت را عرضه کرد و امام عليه السلام ابا نمود و در این باب مخاطبات بسیار میانشان گذشت و دو ماه کشید چون گفتگو بسیار شد. مأمون گفت: پس ولایت عهدی را قبول کن، اجابت نمود و فرمود: به شرطی چند که از تو می خواهم. مأمون گفت:

بگو آنچه خواهی. پس به او نوشت: به این شرط که در آن امر و نهی نکنم و حکمی تبدیل ندهم در آنچه جاری است و مرا از آن ها معاف سازی. مأمون قبول کرد و امرا و حکام و چاکران و بنی عباس را به این عمل دعوت کرد، آنها از باب اضطرار قبول کردند، پس مالی بسیار بر ایشان صرف کرده و سرداران را عطا داد و راضی ساخت؛ مگر سه نفر که ابا نمودند، عیسی الجلودی و علی بن عمران و ابن یونس که قبول نکردند بیعت کنند، ایشان را محبوس ساخت و سایر مردم بیعت کردند و نامه ها به شهرها فرستاد و دینار و درهم به نام او نقش کردند و به نام او خطبه بر منابر خواندند و مأمون مالی بسیار خرج کرد و چون عید شد مأمون شخصی فرستاد و درخواست کرد که به عید حاضر گردد و خطبه بخواند تا دل های مردمان به باور آید و فضیلت او بر ممکنان

ذلك أموالا كثيره فلما حضر العيد بعث المأمون إلى الرضا عليه السلام يسأله أن يركب ويحضر العيد ويخطب ليطمئن قلوب الناس و يعرفوا فضله و تقرّ قلوبهم على هذه الدوله المباركه فبعث إليه الرضا عليه السلام و قال قد علمت ما كان بيني و بينك من الشدروط في دخولي في هذا الأمر فقال المأمون إنما أريد بهذا أن يرسخ في قلوب العامه و الجند و الشاكرية هذا الأمر فطمئن قلوبهم و يقرّوا بما فضّلك الله به فلم يزل يرده الكلام في ذلك فلما ألحّ عليه قال يا أمير المؤمنين إن أعفيتني من ذلك فهو أحبّ إليّ و إن لم تعفني خرجت كما كان يخرج رسول الله صلّى الله عليه و آله و كما خرج أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال المأمون اخرج كما تحبّ و أمر المأمون القواد و الناس أن يبيّكروا إلى باب أبي الحسن الرضا عليه السلام فقعد الناس لأبي الحسن الرضا عليه السلام في الطرقات و السطوح من الرجال و النساء و الصبيان و اجتمع القواد على باب الرضا عليه السلام فلما طلعت الشمس قام الرضا عليه السلام فاغتسل و تعمّم بعمامة بيضاء من قطن و ألقى طرفا معلوم گردد و دل ها بر آن دولت مباركه استوار گردد. امام عليه السلام پیغام داد تو می دانی میان من و تو آن شرطها گذشت در قبول این امر.

مأمون گفت: می خواهم این امر در دل های عامه و لشکریان و چاکران راسخ گردد و مطمئن شوند و اقرار کنند به آن فضیلت که تو را خدای عزّ و جلّ داده است و پیوسته در این باب سخن مکرر می کرد. چون اصرار و الحاح بیشتر شد، امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین اگر معاف داری مرا از این کار آن دوست داشتی تر است نزد من، اگر نه چنان بیرون آیم که رسول خدا صلّى الله عليه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون می آمدند. مأمون گفت:

هرنوع خواهی بیرون آی و دستور داد تا سرداران و سایر مردمان صبحگاه به در خانه امام رضا علیه السلام گرد آیند و مردم در راه ها و بام ها جمع آمده و منتظر بودند. مرد وزن، خرد و بزرگ، و سرداران بر در خانه آن حضرت مجتمع گشتند، چون آفتاب طالع شد، آن حضرت برخاست و غسل کرد و عمامه سفید از پنبه بر سر بست و طرفی از آن بر سینه فرو گذاشت و طرفی دیگر میان دو دوشش و میان کمر بست. سپس به جمیع همراهان منزل خود

منها علی صدره و طرفا بین کتفه و تشمّر ثم قال لجميع موالیه افعلوا مثل ما فعلت ثم أخذ بيده عكازه و خرج و نحن بین یدیه و هو حاف قد شمّر سراويله إلى نصف الساق و عليه ثياب مشمّره فلما قام و مشينا بین یدیه رفع رأسه إلى السماء و کبر أربع تکبیرات فخیل إلینا أنّ الهواء و الحیطان تجاوبه و القواد و الناس علی الباب قد تزینوا و لبسوا السلاح و تهيّئوا بأحسن هیئته فلما طلعتنا علیهم بهذه الصوره حفاه قد تشمّرنا و طلع الرضا علیه السلام وقف وقفه علی الباب قال الله أكبر الله أكبر الله أكبر علی ما هدانا الله أكبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام و الحمد لله علی ما أبلانا و رفع بذلك صوته و رفعنا أصواتنا فتزعزعت مرو من البكاء و الصّیاح فقالها ثلاث مرّات فسقط القواد عن دوابّهم و رموا بخفافهم لّمّا نظروا إلى أبی الحسین علیه السلام و صارت مرو ضجّه واحده و لم یتمالك الناس من البكاء و الضّجیح و كان أبو الحسن علیه السلام یمشی و یقف فی كلّ عشر خطوات وقفه فكبر الله أربع مرّات فتحیل إلینا أنّ السماء و الأرض و الحیطان فرمود: شما نیز چنین کنید که من کردم؛ پس عصا به دست گرفت و بیرون آمد و ما همه پیش روی او بودیم و او پابرهنه بود و سراویل تا نصف ساق بالا زده و جامه های بالا زده شده دربر کرد، چون ایستاد سر بر آسمان برداشت و چهار تکبیر گفت، چنان مخیل شد ما را که هوا و دیوارها آن جناب را جواب می دادند. سرداران و مردمان همه بر در بودند. مزین گشته و صلاح پوشیده و به بهتر هیئاتی مهیا گشته و چون ما به این صورت بیرون آمدیم پابرهنه و دامن های برزده و امام رضا علیه السلام برآمد و بر در ایستاد و فرمود: «الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا» و صوت خود را بلند کرد و ما نیز آوازه ها بلند کردیم، یک باره تمام شهر مرو به صدا در آمد و همه با گریه و فغان به گفتن تکبیرات ناله سردادند، پس آن جناب سه مرتبه این تکبیرات را بگفت، سرداران با دیدن این منظره همه از اسب خود بر زمین آمده و چکمه ها از پا بیفکندند و همه شهر مرو یکپارچه فغان و ناله گشت و مردم نتوانستند از گریه و ناله خودداری کنند و ابو الحسن علیه السلام می رفت بر هرده گام می ایستاد و چهار تکبیر می گفت، چنان مخیل شد ما را که آسمان و زمین

تجاوبه و بلغ المأمون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرئاستين يا أمير المؤمنين إن بلغ الرضا المصلّي على هذا السبيل افتتن به الناس فالرأي أن تسأله أن يرجع فبعث إليه المأمون فسأله الرجوع فدعا أبو الحسن عليه السلام بخفه فلبسه ورجع.

793 22

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثني عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن الرّيان بن الصّلت قال أكثر النّاس في بيعه الرّضا من القوّاد و العامّة و من لم يحبّ ذلك و قالوا إنّ هذا من تدبير الفضل بن سهل ذى الرّئاستين فبلغ المأمون ذلك فبعث إليّ في جوف اللّيل فصرت إليه فقال يا ريان بلغني أنّ النّاس يقولون إنّ بيعه الرّضا عليه السّلام كانت من تدبير الفضل بن سهل فقلت يا أمير المؤمنين يقولون ذلك قال ويحك يا ريان أيجسر أحد أن يجيء إلى خليفه و ابن خليفه قد استقامت له الرّعيّه و القوّاد و استوت له الخلافة فيقول له ادفع الخلافة من يدك و در و ديوار آن حضرت را جواب می دهند. این خبر به مأمون رسید، ذو الرئاستین گفت: یا امیر! اگر حضرت رضا با این وضع به مصلّی برسد تمامی مردم از تو برمی گردند و به فتنه می افتند، صلاح آن است که از او بخواهی تا بازگردد، مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که بازگردد امام رضا علیه السّلام کفشهای خود را طلب کرد و پوشید و به منزل بازگشت.

793 22

احمد بن زياد بن جعفر همداني از علي بن ابراهيم بن هاشم از ريان بن صلت مروی است که گفت: بیشتر مردم از سرداران و عامه و کسانی که دوست نمی داشتند بیعت امام رضا علیه السّلام را، بیعت کردند و گفتند که این از تدبیر فضل بن سهل است. این خبر به مأمون رسید و در میان شب مرا بطلبید گفت: یا ریان می شنوم که مردمان می گویند که بیعت امام رضا علیه السّلام از تدبیر فضل است. گفتم: یا امیر می گویند، گفت: وای بر تو ای ریان! آیا کسی جرأت می کند نزد کسی آید که خود خلیفه زمان و پسر خلیفه باشد که جمیع رعیت و مردم نزد او سر اطاعت فرود آوردند و خلافت او برقرار باشد و به او بگویند که خلافت را از دست خود رها کن

ص: 277

إلى غيرك أيجوز هذا في العقل قال قلت له لا- والله يا أمير المؤمنين ما يجسر على هذا أحد قال لا والله ما كان كما يقولون ولكني سأخبرك بسبب ذلك إنه لما كتب إلي محمد أخى يأمرني بالقدوم عليه فأبیت عقد لعلي بن عيسى بن همام وأمره أن يقيدني بقيد ويجعل الجامعه في عنقي فورد علي بذلك الخبر وبعث هرثمه بن أعين إلى سجستان وكرمان وما والاها فأفسد علي أمري فانهزم هرثمه وخرج صاحب السريير و غلب علي كور خراسان من ناحيه فورد علي هذا كله في أسبوع فلما ورد ذلك علي لم يكن لي قوه في ذلك ولا كان لي مال أتقوى به ورأيت من قوادى ورجالى الفشل والجبن أردت أن ألحق بملك كابل فقلت في نفسي ملك كابل رجل كافر وبيذل محمد له الأموال فيدفعني إلى يده فلم أجد وجهاً أفضل من أن أتوب إلى الله تعالى من ذنوبي وأستعين به على هذه الأمور وأستجير بالله تعالى وأمرت بهذا البيت وأشار إلى بيت فكنس وصببت علي الماء ولبست ثوبين أبيضين و صليت أربع و به دیگری واگذار، آیا نزد عقل جایز است؟ گفتم: نه والله یا امیر! هیچ کس بر این کار جرأت نمی کند. گفت: نه والله! چنین نیست که مردم می گویند اما من به تو می گویم سبب این را، وقتی که محمد برادرم به من نوشت و مرا امر کرد که نزد او روم و من نرفتم، علی بن عیسی بن ماهان را سپهدار کرد و فرمود که مرا مقید کند و زنجیر در گردن من نهاده و ببرد. این خبر به من رسید و من هرثمه بن اعین را به جانب سجستان و کرمان و آن حوالی فرستادم و کار مرا تباه کرد و شکست خوردم و صاحب سربیر خروج کرد و بر ولایت خراسان از ناحیه خود متولی شد این خبرها همه در یک هفته به من رسید. چون این خبرها رسید و من قوت آن نداشتم و نه مالی که به آن قوت گیرم و از لشکریان و سران سپاه خود سستی و بددلی دیدم، خواستم که به ملک کابل پیوندم، با خود گفتم: او مرد کافری است و محمد مال ها به او می دهد؛ پس مرا به دست او می سپارد، طریقی از این بهتر ندیدم که توبه کنم و بازگردم سوی خدای عزّ و جلّ از گناهان خود و یاری خواهم بر این امور و به او پناه برم. پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و خود را پاکیزه کردم و دو جامه سفید پوشیدم و چهار رکعت نماز گزاردم

ركعات فقرأت فيها من القرآن ما حضرني و دعوت الله تعالى و استجرت به و عاهدته عهدا و ثيقا بنّيه صادقاً إن أفضى الله بهذا الأمر إليّ و كفاني عاديّه هذه الأمور الغليظه أن أضع هذا الأمر في موضعه الآدى وضع الله فيه ثم قوى فيه قلبى فبعثت طاهرا إلى على بن عيسى بن هاسان فكان من أمره ما كان و رددت هرثمه بن أعين إلى رافع بن أعين فظفر به و قتله و بعثت إلى صاحب السّرير فهاديته و بذلت له شيئا حتّى رجع فلم يزل أمرى يتقوى حتّى كان من أمر محمّد ما كان و أفضى الله إليّ بهذا الأمر و استوى لى فلمّا وفى الله تعالى بما عاهدته عليه أحببت أن أفى الله بما عاهدته فلم أر أحدا أحقّ بهذا الأمر من أبى الحسن الرضا عليه السّلام فوضعتها فيه فلم يقبلها إلاّ على ما قد علمت فهذا كان سببها فقلت و قدّ الله أمير المؤمنين فقال يا ريّان إذا كان غدا و حضر الناس فاقعد بين هؤلاء القوّاد و حدّثهم بفضل أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السّلام فقلت يا أمير المؤمنين ما أحسن من الحديث شيئا إلاّ ما سمعته منك فقال و از قرآن آن چه حاضر داشتم خواندم و خدای را خواندم و دعا کردم و در پناه او شدم و عهد کردم با خدا عهدى محکم، به تیت صادق که اگر این کار را از من دور کند و آن وقایع عظیمه از من کفایت گرداند این امر را در موضع خود نهم که خدای عزّ و جلّ در او نهاده است؛ پس دلم در آن کار قوى شد و طاهر را به مقابل على بن عيسى فرستادم و کار او آن شد که شد؛ و هرثمه را به سوى جنگجویى از محمد بازگرداندم بر او ظفر یافت و او را بکشت و نزد صاحب سرير کس فرستادم و با او صلح کردم و چیزی بخشیدم تا بازگشت. پس پیوسته کار من قوّت مى گرفت تا کار محمّد چنان شد که شد؛ و خدای عزّ و جلّ این کار به من کشانید و خلافت به من قرار گرفت چون خدای عزّ و جلّ وفا نمود به آن چه عهد کردم با او بر آن دوست داشتم که وفا کنم با خدای به عهد خود و ندیدم کسی را سزاوارتر به این کار از ابو الحسن رضا عليه السّلام. پس خلافت در او نهادم و او قبول نکرد؛ مگر بر آن وجه که مى دانى، این بود سبب آن. ريّان گوید، گفتم: خدا توفيق دهد امير المؤمنين را. گفت: يا ريّان! فردا که مردم بر درگاه مجتمع شوند میانشان بنشین و احاديث فضيلت امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السّلام بگو. گفتم: يا امير! من از حديث چیزی خوب نمى دانم؛ مگر آن چه از تو شنیده ام. گفت:

سبحان الله ما أجد أحدا يعينني على هذا الأمر لقد هممت أن أجعل أهل قم شعاري و دثاری فقلت يا أمير المؤمنين أنا أحدث عنك بما سمعته منك من الأخبار فقال نعم حدث عني بما سمعته مني من الفضائل فلما كان من الغد قعدت بين القواد في الدار فقلت حدثني أمير المؤمنين عن أبيه عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال من كنت مولاه فهذا علي مولاه و حدثني أمير المؤمنين عن أبيه عن آباءه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله علي مني بمنزله هارون من موسى و كنت أخلط الحديث بعضه ببعض لا أحفظه على وجهه و حدثت بحديث خبير و بهذه الأخبار المشهورة فقال عبد الله بن مالك الخزاعي رحم الله عليا كان رجلا صالحا و كان المأمون قد بعث غلاما إلى مجلسنا يسمع الكلام فيؤديه إليه قال الریان فبعث إلي المأمون فدخلت إليه فلما رأني قال يا ريان ما أرواك للأحاديث و أحفظك لها قال قد بلغني ما قال اليهودي عبد الله بن مالك في قوله رحم الله عليا كان رجلا صالحا و الله لأقتلنه إن شاء الله و كان سبحان الله! كس نمی یابم که مرا به این کار یاری کند، قصد آن کردم که اهل قم را شعار و دثار خود کنم؛ گفتم: یا امیر المؤمنین! من حدیث می کنم از جانب تو به آن چه از تو شنیده ام. گفت: آری، از جانب من حدیث کن آن چه از من شنیده ای از فضایل. چون فردا نشستیم میان سرداران در سرای.

گفتم: حدیث کرد مرا امیر المؤمنین از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که من مولای او هستم علی مولای اوست» و امیر المؤمنین حدیث کرد مرا از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی نسبت به من به منزله هارون است به موسی». من احادیث را به هم خلط می کردم زیرا هر حدیثی را از راه آن حفظ نبودم، حدیث خبیر در آن میان گفتم و احادیث مشهور را بیان کردم. عبد الله بن مالک خزاعی گفت: خدا رحمت کند علی را مرد خوبی بود و مأمون غلامی فرستاده بود برای جاسوسی تا آن چه می بیند به او برساند. ریان گفت: مأمون فرستاد و مرا طلبید چون مرا دید، گفت: یا ریان چه خوب روایت احادیث داری و چه خوب حفظ کرده ای احادیث را، بعد از آن گفت: به من رسید سخن آن یهودی عبد الله بن مالک که گفته است «رحم الله علیا کان رجلا صالحا» و الله که او را خواهم کشت.

هشام بن ابراهیم الراشدی الهمدانی من أخصّ النَّاس عند الرّضا عليه السّلام من قبل أن يحمل و كان عالما أدبيا لبيبا و كانت أمور الرّضا عليه السّلام تجرى من عنده و على يده و [تصيره] تصير الأموال من التّواحي كلّها إليه قبل حمل أبي الحسن عليه السّلام فلمّا حمل أبو الحسن اتّصل هشام بن ابراهیم بذی الرّئاستین و قرّبه ذو الرّئاستین و أدناه فكان ينقل أخبار الرّضا عليه السّلام إلى ذی الرّئاستین و المأمون فحظي بذلك عندهما و كان لا يخفي عليهما من أخباره شيئا فولّاه المأمون حجاب الرّضا عليه السّلام فكان لا يصل إلى الرّضا عليه السّلام إلّا من أحبّ و ضيق على الرّضا عليه السّلام و كان من يقصده من موالیه لا يصل إليه و كان لا يتكلم الرّضا عليه السّلام في داره بشيء إلّا أوردته هشام على المأمون و ذی الرّئاستین و جعل المأمون العباس ابنه في حجر هشام و قال له أذبه فسّمی هشام العباسی لذلك قال و أظهر ذو الرّئاستین عداوه شديده لأبي الحسن الرّضا عليه السّلام و حسده على ما كان المأمون يفصّله به فأول ما ظهر لذی الرّئاستین من أبي الحسن عليه السّلام أنّ ابنه عمّ و هشام بن ابراهیم راشدی همدانی مقرب ترین مردم نزد حضرت رضا عليه السّلام بود، پیش از آن که آن جناب را به خراسان بیاورند و مردی ادیب بود و امور آن حضرت در دست او بود و قبل از رفتن آن حضرت به خراسان از اطراف و اکناف اموال به سوی او می آوردند، چون امام رضا عليه السّلام به خراسان آمد هشام به ذی الرّئاستین پیوست و او را مقرب گردانید و اخبار و احوال حضرت رضا عليه السّلام را به ذی الرّئاستین و مأمون می رسانید و نزد ایشان قدر و منزلت یافت و هیچ خبر امام عليه السّلام از ایشان پنهان نمی داشت، مأمون او را دربان امام رضا عليه السّلام گردانید؛ هیچ کس نمی توانست نزد امام رود؛ مگر این که او خواهد و او بر ایشان تنگ گرفت و هرکس از موالی ایشان که قصد آن جناب می کردند میسر نبود، هرکه با امام عليه السّلام در خانه حرفی می گفت آن را به مأمون و ذی الرّئاستین می رسانید و مأمون پسر خود عباس را به او سپرد و گفت: او را تادیب و تعلیم کن، از این جهت او را هشام عباسی نامیدند و ذی الرّئاستین عداوت سخت با امام رضا عليه السّلام ظاهر ساخت و حسد می برد که چرا مأمون او را بر او تفضیل می نهد، اول دشمنی ذی الرّئاستین این بود که دختر عم

المأمون كانت تحبّه و كان يحبّها و كان يفتح باب حجرتها إلى مجلس المأمون و كانت تميل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام و تحبّه و تذكر ذا الرئاستين و تقع فيه فقال ذو الرئاستين حين بلغه ذكرها له لا ينبغي أن يكون باب دار النساء مشرعا إلى مجلسك فأمر المأمون بسدّه و كان المأمون يأتي الرضا عليه السلام يوما و الرضا عليه السلام يأتي المأمون يوما و كان منزل أبي الحسن عليه السلام بجانب منزل المأمون فلما دخل أبو الحسن عليه السلام إلى المأمون و نظر إلى الباب مسدودا قال يا أمير المؤمنين ما هذا الباب الذي سدده فقال رأى الفضل ذلك و كرهه فقال عليه السلام إنا لله و إنا إليه راجعون ما للفضل و الدخول بين أمير المؤمنين و حرمة قال فما ترى قال فتحه و الدخول إلى ابنه عمّك و لا تقبل قول الفضل فيما لا يحلّ و لا يسع فأمر المأمون بهدمه و دخل على ابنه عمّه فبلغ الفضل ذلك فغمّه.

مأمون، امام را دوست می داشت مأمون نیز او را دوست می داشت و از حجره او به مجلس مأمون راه بود او امام رضا عليه السلام را دوست داشت و نزد مأمون از ذو الرئاستين یاد کرده و بد او می گفت، چون خبر به او رسید به مأمون گفت:

شایسته نیست از خانه زنان راه به مجلس تو باشد. مأمون گفت آن را بستند، یک روز مأمون نزد امام رضا عليه السلام می آمد و یک روز امام عليه السلام نزد او می رفت، روزی که امام بر مأمون داخل شد دید در خانه دختر عم او مسدود است، گفت: یا امیر! چرا این در بسته شد؟! گفت: رأی فضل چنین بود. امام عليه السلام فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فضل را چه کار که میان امیر و حرمش درآید. گفت: تو چه رأی داری؟ حضرت فرمود: بگشای و نزد دختر عم خود در آی // و قول فضل قبول مکن در آن چه حلال نیست و گنجایش ندارد، مأمون گفت تا آن در بگشودند و نزد دختر عم خود رفت، این خبر به فضل رسید و غمگین شد.

و وجدت في بعض الكتب نسخة كتاب الحباء و الشرط من الرضا علي بن موسى عليه السلام إلى العمال في شأن الفضل بن سهل و أخيه و لم أرو ذلك عن أحد أما بعد فالحمد لله البدعي الرفيع القادر القاهر الرقيب على عباده المقيت على خلقه الذي خضع كل شيء لملكه و ذل كل شيء لعزته و استسلم كل شيء لقدرته و تواضع كل شيء لسلطانه و عظمته و أحاط بكل شيء علمه و أحصى عدده فلا يؤده كبير و لا يعزب عنه صغير الذي لا تدركه أبصار الناظرين و لا تحيط به صفه الواصفين له الخلق و الأمر و المثل الأعلى في السماوات و الأرض و هو العزيز الحكيم و الحمد لله الذي شرع للإسلام ديناً ففضله و عظّمه و شرفه و كرمه و جعله الدين القيم الذي لا يقبل غيره و الصراط المستقيم الذي لا يضل من لزمه و لا يهتدي من صرف عنه و جعل فيه التور و البرهان و الشفاء و البيان و بعث به من اصطفي من ملائكته إلى من 794 23

در بعضی از کتب، نسخه نامه «حباء و شرط» از امام رضا علیه السلام به عمال درباره فضل بن سهل و برادرش را دیدم و این نسخه را از کسی روایت ندارم؛ حمد و سپاس خداوندی را که پدید آورنده، مخترع، توانا، نگهبان بر بندگان و خشم گیر بر آنهاست، خلاق به درگاهش سر اطاعت فرود آورده و به ذلت خود معترف، همه تسلیم او بوده و در برابر عظمتش فروتنی کنند، عالم بوده و شمار هر چیز بر او هویدا است، هیچ بزرگی در برابرش بزرگی نکند و هیچ حقیری از رحمتش محروم نماند، دیدگان او را در نیابد و وصف کنندگان او به جایی نرسند، برای اوست فرمان راندن و آفریدن، مثل اعلاست در آسمانها و زمین و اوست دانا و درستکار. و سپاس خداوندی که اسلام را قانون قرار داد و آنرا برتری و عظمت و شرافت داد و دین استوار معرفی کرد، راه راستی که هرکس در آن قدم گذارد و ملازم آن شود گمراه نگردد و هرکس از آن روی گرداند راه نیابد، در آن، نور، برهان، شفا و بیان قرار داد و آن را به وسیله فرشتگانش به سوی هرکس

اجتبی من رسله فی الأمم الخالیه و القرون الماضیه حتّی انتهت رسالته إلى محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله فحتم به التّیین و قفی به علی آثار المرسلین و بعثه رحمه للعالمین و بشیرا للمؤمنین المصدّقین و نذیرا للكافرین المکذّبین لتکون له الحجّه البالغه و لیهلک من هلک عن بیته و یحیی من حیّ عن بیته و إنّ الله لسمیع علیم و الحمد لله الذی أورث أهل بیته موارث النبوه و استودعهم العلم و الحکمه و جعلهم معدن الإمامه و الخلافه و أوجب ولایتهم و شرف منزلتهم فأمر رسوله بمسأله أمته موذّتهم إذ یقول: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و ما وصفهم به من إذهابه الرّجس عنهم و تطهيره إیّاهم فی قوله: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ثمّ إنّ المأمون برّ رسول الله صلی الله علیه و آله فی عترته و وصل أرحام أهل بیته فردّ ألفتهم و جمع فرقتهم و رأب صدعهم و رتق فتقهم و أذهب الله به الصّدغان و الإحـن بینهم و أسکن التّنـاصر و التّواصل و المودّه و المحبّه قلوبهم فأصبحت بیمنه که او را به رسالت انتخاب کرده بود فرستاد، در میان مردمی که در گذشته بوده و اکنون جای خویش را به دیگران داده اند، سپس نوبت به رسالت محمد صلی الله علیه و آله رسید و نبوت به او پایان یافت او را مایه رحمت و بشارت دهنده مؤمنین و مصدّقین و ترسانده منکران مکذّبین قرار داد تا حجّتش تمام گردد و تا نابود شود از روی دلیل و زنده شود از روی برهان و خدا شنوا و داناست.

سپاس خدای را که میراث نبوت به اهل بیتش عطا و علم و حکمت نزدشان ودیعت نهاد و ایشان را کانون امامت و امارت، محبتشان را واجب و مقامشان والا کرد و پیامبر را امر کرد از امت، موذّ ایشان بخواهد و فرمود: «بگو من مزد رسالت نمی خواهم مگر دوستی با اهل بیت» و وصف کرد ایشان را به پاکیزگی و دوری از پلیدی: «همانا خداوند خواسته است که شما را از پلیدی پاک نموده و شما را مطهر نگه دارد» و فرمود: مأمون نیکی کرد با عترت رسول صلی الله علیه و آله و صلّه رحم کرد با اهل او. الفت در بینشان بازگردانید و فراقشان را به جمع مبدل و خللشان را اصلاح کرد و پیوست کرد آنچه باز شده بود، خدا به او کینه ها از میان برد و دل هایشان را دوست یکدیگر قرار داد. به یمن

و حفظه و برکتہ و برّہ و صلّته ایدہم واحده و کلمتہم جامعہ و اہواؤہم متّفقہ و رعٰی الحقوق لأهلہا و وضع الموارث مواضعہا و کافاً إحسان المحسنین و حفظ بلاء المبتلین و قرّب و باعد علی الدین ثمّ اختصّ بالتّفضیل و التّقدیم و التّشریف من قدّمته مساعیہ فکان ذلك [ذی] إذا الرّئاستین الفضل بن سهل إذ رآه له مؤازرا و بحقّہ قائما و بحجّته ناطقا و لقبائه نقیبا و لخیولہ قائدا و لحروبه مدبرا و لرعیّته سائسا و إلیه داعیا و لمن أجاب إلی طاعته مکافیا و لمن عدل عنها منابذا و بنصرته متفرّدا و لمرض القلوب و التّیّات مداویا لم ینہہ عن ذلك قلّه مال و لا- عوز رجال و لم یمل به طمع و لم یلفته عن نیّته و بصیرته و جل بل عند ما یهول المہولون و یرعد و یرق له المبرقون و المرعدون و کثره المخالفین و المعاندين من المجاہدین و المخاتلین أثبت ما یرکون عزیمه و أجرأ جنانا و أنفذ مکیده و أحسن تدبیرا و أقوى فی تثبیت حقّ المأمون و الدّعاء إلیه حتّٰی قصم أنیب الضّلاله و فلّ حدّهم و قلّم أظفارهم و برکت و خیر او و نیکویی اش و صلّٰه او، دستان همه یکی و سخنانشان واحد و خواهش هاشان متفق شد و رعایت نمود صاحبان حقوق را و میراث را در جای خود نهاد و نیکوئی نیکوکاران و آزمایش آزمایش شونندگان را ارج نهاد، دین را معیار دوری و نزدیکی به حکومت قرار داد و آن را کہ با تلاش بیشتر بود شرافت داد، او ذو الریاستین فضل بن سهل است؛ زیرا ناصر او بود و به حق او قیام می نمود و زبان به حجّت او می گشود، به بیان او عارف، سپاهش را قائد و جنگهایش را مدبر و رعیتش را سیاستمدار بود و مردم را به او دعوت و مطیعان را مکاف می نمود و هرکہ برمی گشت از طاعت او، دور می افکند و در یاری او بی همتا بود و بیماری دل ها و دین ها را مداوا می نمود، کمی مال و فقدان سپاه مانع او نشد و مایل نکرد او را طمعی و وحشت او را از قصدش باز نداشت، در اوقاتی کہ او را می ترسانیدند بیم دهندگان و رعد و برق می انگیختند به تهدید، و معاندان بسیار بودند، در آن حال اراده او ثابت تر، کیدش نافع تر، تدبیرش نیکوتر و با نیروتر در ثابت کردن حق مأمون و دعوت مردم سوی او و تلاش در یاری او تا بشکست دندان ضلالت را و شمشیرشان را کند نمود و ناخن هایشان را چید

و حصد شوکتهم و صرعهم مصارع الملحدين في دينهم و التاكثين لعهدہ الوانين في امره المستخفين بحقه الامنين لما حذر من سطوته و بأسه مع آثار ذی الرئاستين في صنوف الأمم من المشركين و ما زاد الله به في حدود دار المسلمين مما قد وردت أنباؤه عليكم و قرئت به الكتب على منابرکم و حملة أهل الآفاق إليکم إلى غيرکم فانتهى شكر ذی الرئاستين بلاء أمير المؤمنين عنده و قيامه بحقه و ابتداله مهجته و مهجه أخيه أبي محمد الحسن بن سهل الميمون التقيبه المحمود السیاسه إلى غايه تجاوز فيها الماضين و فاز بها الفائزين و انتهت مكافاه أمير المؤمنين إياه إلى ما حصل له من الأموال و القطائع و الجواهر و إن كان ذلك لا يفی بيوم من أيامه و لا بمقام من مقاماته فترکه زهدا فيه و ارتفاعا من همته عنه و توفيراً له على المسلمين و إطراحاً للدنيا و استصغارا لها و إيثاراً للآخرة و منافسه فيها و سأل أمير المؤمنين ما لم يزل له سائلاً و إليه فيه راغباً من التخلي و التزهّد فعظم ذلك عنده و عندنا و شكوهشان را برکند و پشتشان را به خاک کوبید، آنان که عهد شکسته و در امرش سستی کردند و حق او سبک شمردند و از سطوت او ایمن بودند با دیگر اثرها که ذو الریاستین را حاصل بود در اصناف امم مشرکان، حدود بلاد اسلام را افزود احوال خیر آن به شما رسیده است و نام ها در آن باب بر منابر شما خوانده شد و جهانیان، آن خیرها به شما و دیگران رسانیده اند. پس شکر ذو الریاستین از موقعیت مأمون این شد که قیام کرد برای احقاق حق امیر و بذل خون خود و برادرش ابو محمد بن سهل که پاک و خوش طینت و پسندیده سیرت بود، از گذشتگان پیشی گرفت و بر رستگاران برتری یافت، پاداش مأمون به او اموال بسیار و اراضی پهناور و جواهرات بی شمار بود، هرچند همه آن ها حقوق یک روزه او و یک مقام از خدمات او نمی شد؛ لکن او به جهت بی رغبتی، بلندی همّتش، توفير اموال مسلمانان و ترک دنیا و خوار انگاشتن حطام این سرا و رغبت در آخرت، همه را وا گذاشت و از امیر المؤمنین درخواست تا از دنیا کناره گیرد و زاهد گردد و این بر خاطر ما و او گران آمد، چه عارف بودیم به آن

لمعرفتنا بما جعل الله عزّ وجلّ في مكانه الذي هو به من العزّ والدين والسلطان والقوه على صلاح المسلمين و جهاد المشركين و ما أرى الله به من تصديق نبيّه و يمن نقيبته و صحّه تدميره و قوه رأيه و نجح طلبته و معاونته على الحقّ و الهدى و البرّ و التقوى فلمّا وثق أمير المؤمنين و ثقنا منه بالنظر للدين و إثار ما فيه صلاحه و أعطيناها سؤاله الذي يشبه قدره و كتبنا له كتاب حباء و شرط قد نسخ في أسفل كتابي هذا و أشهدنا الله عليه و من حضرنا من أهل بيتنا و القواد و الصحابه و القضاة و الفقهاء و الخاصه و العامه و رأى أمير المؤمنين الكتاب به إلى الآفاق ليذيع و يشيع في أهلها و يقرأ على منابرها و يثبت عند ولايتها و قضاتها فسألني أن أكتب بذلك و أشرح معانيه و هي على ثلاثه أبواب:

ففي الباب الأوّل البيان عن كلّ آثاره التي أوجب الله تعالى بها حقّه علينا و على المسلمين.

و الباب الثانی البيان عن مرتبته في إزاحه علته في كلّ ما دبر و دخل فيه و الّا چه خداوند در وجود او نهاده و منزلت او به آن افرشته از عزت برای دین و شوکت و قوت بر صلاح مسلمین و جهاد با مشرکین و آنچه خداوند نموده است درباره او از تصدیق نیت و يمن نقيبت او و درستی تدبر و قوت رأی او و حصول مقاصد او و فیروزی او و نصرت او بر حق و هدی و برّ و تقوی؛ پس چون امیر المؤمنین اعتماد داشت و ما نیز وثوق داشتیم از جانب او که نظر او در دین است و طالب صلاح دین است، آن چه او خواست دادیم که موافق مقامش بود و برای او کتابی در حبا و شرط نوشتیم در فرود این نامه و گواه ساختیم خداوند عزّ و جلّ و آنان را که حاضر بودند از اهل بیت ما، سرداران، یاران، قاضیان، فقیهان، خاصه و عامه. امیر المؤمنین خواست در آن باب نامه نویسد سوی عالمیان تا منتشر گردد در میان مردمان و خوانده شود بر منابرشان و ثابت گردد نزد والیان و قاضیان؛ پس از من خواست که بنویسم و معانی آن شرح دهم و این بر سه باب است:

باب اوّل در آثار و احوال او که خداوند ثابت کرده حق او را بر ما و مسلمانان.

باب دوم بیان است از مرتبه او و کسی حق مخالفت ندارد نمی تواند مانع او شود و ذکر علت

سبیل علیه فیما ترک و کره و ذلك لما ليس لخلق ممّن في عنقه بيعه إلاّ له وحده و لأخيه و من إزاحه العله تحكيمها في كلّ من بغى عليهما و سعی بفساد علينا و عليهما و على أوليائنا لئلاّ يطمع طامع في خلاف عليهما و لا معصيه لهما و لا احتيال في مدخل بيننا و بينهما.

و الباب الثالث البيان عن إعطائنا إياه ما أحبّ من ملك التّحلّي و حليه الرّهد و حجّه التّحقيق لما سعی فيه من ثواب الآخرة بما يتقرّب في قلب من كان شاكّا في ذلك منه و ما يلزمنا له من الكرامه و العزّ و الحباء الّذي بذلناه له و لأخيه في منعهما ما نمنع منه أنفسنا و ذلك محيط بكلّ ما يحتاط فيه محتاط في أمر دين و دنيا و هذه نسخه الكتاب:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب و شرط من عبد الله المأمون أمير المؤمنين و وليّ عهده عليّ بن موسى الرضا لذي الرّئاستين الفضل بن سهل في يوم الإثنين لسبع ليال خلون من شهر رمضان من سنة إحدى و مائتين و هو اليوم الّذي تمّم الله فيه دوله أمير المؤمنين اعمال و اين به آن جهت است که کسانی که بیعت امير در گردن دارند چاره ای نیست جز آن که بیعت کنند با او و برادرش و آنان حق دارند عوامل ظلم به خودشان را برطرف کنند و آنان که سعی در فساد علیه ما و ایشان و دوستان ما کنند تا هیچ کس طمع نافرمانی نکند و تدبیر نکند در مداخله میان ما و ایشان.

و باب سوم؛ بیان عطایای ما بر او و بی رغبتی او به دنیا و آراستن به زهد، برای آنچه سعی در آن می نمود از ثواب آخرت به امری که استقرار کند بر دل آن که در شک باشد از آن درباره او، آنچه لازم بود بر ما درباره او از کرامت و عزت و عطا بذل کردیم او و برادرش را تا منع کنیم از ایشان آنچه منع می کنیم از خودمان و این شامل است به هرچه احتیاط کند در آن محتاط در امر دین و دنیا؛ و نسخه نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه و شرطی است از عبد الله المأمون، امير المؤمنين و وليّ عهد او علی بن موسى علیه السلام به ذو الرّیاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه، هفت شب از ماه رمضان گذشته در سال دویست و یک (201) و این روزی است که خداوند در آن روز دولت امير المؤمنين را تمام کرد

و عقد لولئی عهدہ و ألبس الناس اللباس الأخضر و بلغ أمله في إصلاح وليه و الظفر بعدوه إنا دعوناك إلى ما فيه بعض مكافاتك على ما قمت به من حق الله تبارك و تعالی و حق رسوله صلى الله عليه و آله و حق أمير المؤمنين و ولي عهدہ علی بن موسی و حق هاشم التي بها يرجی صلاح الدین و سلامه ذات البين بين المسلمين إلى أن يثبت النعمه علينا و على العامه بذلك و بما عاونت عليه أمير المؤمنين من إقامه الدین و السنه و إظهار الدعوه الثانيه و إثارة الأولى مع قمع المشركين و كسر الأصنام و قتل العتاه و سائر آثارك الممثله للأمصار في المخلوع و قابل و في المسمی بالأصفر المكنی بأبي السرايا و في المسمی بالمهدی محمد بن جعفر الطالبي و الترك الحوليه و في طبرستان و ملوكها إلى بندار هر مز بن شروين و في الديلم و ملكها مهورس و في كابل و ملكها هرموس ثم ملكها الأصفهيد و في ابن البرم و جبال بداربنده و غرشستان و الغور و أصنافها و في خراسان خاقان و ملون صاحب جبل التبت و في كيما ن و و عقد ولي عهدی بست و مردمان را لباس سبز پوشانید و به آرزوی خویش در صلاح ولي خود و پیروزی بر دشمن رسید. ای فضل! دعوت کردیم تو را به آنچه که بعضی از پادشاه تو در ادای حق خداوند و رسول خدا و امیر المؤمنین و ولیعهد او، علی بن موسی و حق بنی هاشم است که به آن ها امید صلاح دین و دوری از پراکندگی مسلمانان است تا به این سبب بر ما و عامه مردم نعمت ثابت شود. و سبب دیگر برای ثبوت نعمت آن که تو یاری امیر المؤمنین را به جهت برپایی دین و سنت و اظهار دعوت ثانیه و محقق و نابودی شرک و شکستن بتان و کشتن گردنکشان و سایر آثار تو که در شهرها روشن شد در حق امین مخلوع و آن که مسمی به اصفهید بود و کنیه اش ابو السرايا و آن دیگر که او را مهدی نامیده و اوست محمد بن جعفر طالبي نسب و ترکان خلجی و ملوک طبرستان تا هر مز بن شروين و در دیلم و سلاطین آن و در کابل و سلطانش هرموس و اصفهید و در ابن المبرم و در کوه های بداربند و غرشستان و غور و توابع آن و در خراسان خاقان و ملون صاحب جبل تبت و در کیما ن

التغرغر و فی ارمینیه و الحجاز و صاحب السّریر و صاحب الخزر و فی المغرب و حروبه و تفسیر ذلک فی دیوان السّیره و کان ما دعوناک
إلیه و هو معونه لک مائه ألف ألف درهم و غلّه عشره ألف ألف درهم جوهرها سوی ما أقطعک امیر المؤمنین قبل ذلک و قیمه مائه ألف ألف
درهم جوهرها یسیرا عندنا ما أنت له مستحقّ فقد ترکت مثل ذلک حین بذله لک المخلوع و آثرت اللّٰه و دینه و إنک شکرت امیر المؤمنین و
ولیّ عهدہ و آثرت توفير ذلک کلّه علی المسلمین و جدت لهم به و سألتنا أن نبّٰلغک الخصله الّتی لم تزل إلیها تائقا من الرّهد و التّخلّی
لیصحّ عند من شکّ فی سعیک للاخره دون الدّنیاء و ترکک الدّنیاء و ما عن مثلك یستغنی فی حال و لا مثلك ردّ عن طلبه و لو أخرجتنا
طلبتک عن شطر النّعم علینا فکیف [نأمر] بأمر رفعت فیہ المئونه و أوجبت به الحجّه علی من کان یزعم أنّ دعاک إلینا للدّنیاء لا للاخره و قد
أجبتناک إلی ما سألت به و جعلنا ذلک لک مؤکّدا بعهد اللّٰه و میثاقه الّذی لا تبدیل له و و تغرغر و در ارمینیه و حجاز و صاحب سریر،
صاحب خزر و در مغرب و نبردهای دیگر و تفسیر این ها در دیوان سیر و تاریخ مضبوط است و آن مواجبی که برای تو تعیین
کردیم، صد هزار هزار درهم بود و اجازه املاکی که ده هزار هزار درهم جواهر بود، سوای آن چه امیر المؤمنین برای تو معین کرده بود قبل از
این و آن صد هزار هزار درهم جواهر بود و این مواجب کم است نسبت به استحقاق تو و مثل این مواجب را چون امین بذل کرد، واگذاشتی
و خدا و دینش را برگزیدی و شکر کردی امیر المؤمنین و ولی عهدش و وفور نعمتها برای مردم خواستی و به آنها بخشیدی. از ما خواستی
خصلتی به تو دهیم که به آن راغب بودی از زهد و ترک دنیا تا راست آید نزد آنکه شک دارد که تو برای آخرت سعی می کنی یا دنیا، و احدی
از دنیا بی نیاز نشد و رو نکرد به دنیا بعد از طلب دنیا او را، ما به این امر راضی بوده، اگرچه طلب اموال باز دارد ما را از نعمت هایمان؛ چگونه
است امری که باعث زیادتی مؤنه ماست و با آن تمام شود حجت بر آنکه گمان می کند دعوت تو به سوی ما برای دنیاست نه
آخرت، خواسته ات را اجابت کنیم، این مؤنه برای تو قرار دادیم در حالی که مؤکد به میثاق خداست تغییر و تبدیل ندارد،

لا تغییر و فوّضنا الأمر فی وقت ذلك إلیک فما أقمت فغریز مزاح العله مدفوع عنک الدّخول فیما تکرهه من الأعمال کائنا ما کان نمنعک ممّا نمنع منه أنفسنا فی الحالات کلّها و إذا أردت التّخلّی فمکرّم مزاح البدن و حقّ لبدنک بالراحه و الکرامه ثمّ نعطیک ممّا تتناوله ممّا بذلناه لک فی هذا الکتاب فترکتہ الیوم و جعلنا للحسن بن سهل مثل ما جعلناه لک فنصف ما بذلناه من العطیّه و أهل ذلك هو لک و بما بذل من [نفسی] نفسه فی جهاد العتاه و فتح العراق مرّتين و تقریق جموع الشّیطان بیده حتّی قوّی الدّین و خاض نیران الحروب و وقانا عذاب السّموم بنفسه و أهل بیته و من ساس من أولیاء الحقّ و أشهدنا الله و ملائکته و خیار خلقه و کلّ من أعطانا بیعتّه و صفقه یمینه فی هذا الیوم و بعده علی ما فی هذا الکتاب و جعلنا الله علینا کفیلاً و أوجبنا علی أنفسنا الوفاء بما اشترطنا من غیر استثناء بشیء ینقضه فی سرّ و لا علانیه و المؤمنون عند شروطهم و العهد فرض مسئول و أولى النّاس بالوفاء من طلب امر را به تو واگذاشتیم؛ چون اراده کنی امری را بر آن مستولی بوده، کسی حقّ مداخله ندارد، از تو باز می داریم آن چه از خود باز می داریم در جمیع حالات و چون اراده کنی کناره جویی را؛ مکرّم باشی و سزاوار است در راحتی باشی. عطا کنیم تو را از آنچه بذل کردیم و تو ترک کردی و آنچه برای تو قرار دادیم، نصف آن برای حسن بن سهل قرار دادیم و نصف بخشش هایی که به او دادیم و او شایسته آنها بود به سبب تو و این که جان خود را بذل می کند در جهاد با سرکشان و به جهت دو بار فتح عراق و پراکنده کردن مفسدان تا دین را حفظ و آتش جنگ ها را خاموش کرد و با جان خود و کسان خود، ما و دوستان حق را حفظ کرد، خدا و ملائکه و برگزیدگان و بیعت کنندگان با ما که پیمان بستند امروز و بعد از آن، شاهد می گیریم بر مفاد این فرمان و خدا را ضامن خود گرفته و واجب کردیم بر خود وفای به عهد را بدون نقض آن در نهان و آشکار، بر مؤمنان لازم است وفا به عهد و در آخرت سؤال شود و بهترین مردم کسی است که طلب کند از مردم وفای به عهد را و مقتدای مردم باشد و خداوند می فرماید:

من النَّاسِ الْوَفَاءِ وَكَانَ مَوْضِعًا لِقَدْرِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» .

و كتب الحسن بن سهل توقيع المأمون فيه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قد أوجب أمير المؤمنين على نفسه جميع ما في هذا الكتاب وأشهد الله تعالى وجعله عليه داعيا وكفيلًا وكتب بخطه في صفر سنة اثنتين ومائتين تشريفا للحبَاء وتوكيدا للشروط توقيع الرضا عليه السلام فيه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قد أزم علي بن موسى الرضا نفسه بجميع ما في هذا الكتاب على ما أكد فيه في يومه وغده ما دام حيًا وجعل الله تعالى عليه داعيا وكفيلًا وكفى بالله شهيدا وكتب بخطه في هذا الشهر من هذه السنة والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وسلم وحسبنا الله ونعم الوكيل.

«به عهدی که به ضمان خداوند بسته اید وفا کنید و در آنچه سوگند یاد کرده اید پیمان شکنی نکنید پس از مؤکد ساختن آن به قسم، خداوند را بر اعمال خود کفیل قرار دادید همانا خداوند به اعمال شما آگاه است.»

حسن بن سهل فرمان توقيع مأمون را این طور نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به تحقیق واجب کرد امیر المؤمنین بر خود آن چه را که در این نوشته ثبت است و خدا را شاهد، ضامن و کفیل گرفته و این توقيع را به خط خود در صفر سال دویست و دو نوشته است برای تعیین عطای خود و تأکید شرط خود.

توقيع حضرت رضا عليه السلام این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به تحقیق علی بن موسی بر خود واجب کرد آنچه که در این کتاب است و عقد موثق شده از امروز تا مادامی که زنده است و خدا را ضامن و کفیل کرد و در شهادت خدا کافی است و به خط خود این توقيع را در این ماه از این سال نوشت: «والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وسلم وحسبنا الله ونعم الوكيل».

حدَّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام بقمّ في رجب سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة قال أخبرني عليّ بن إبراهيم بن هاشم فيما كتب إليّ سنة سبع و ثلاثمائة قال: حدّثني ياسر الخادم قال كان الرّضا عليه السّلام إذا كان خلا جمع حشمه كلّهم عنده الصّغير و الكبير فيحدّثهم و يأنس بهم و يؤنسهم و كان عليه السّلام إذا جلس على المائدة لا يدع صغيرا و لا كبيرا حتّى السّائس و الحجّام إلّا أقعده معه على مائدته قال ياسر الخادم فبينما نحن عنده يوما إذ سمعنا وقع القفل الّذي كان على باب المأمون إلى دار أبي الحسن عليه السّلام فقال لنا الرّضا عليه السّلام: قوموا تفرّقوا فقمنا عنه فجاء المأمون و معه كتاب طويل فأراد الرّضا عليه السّلام أن يقوم فأقسم عليه المأمون بحقّ رسول الله صلّى الله عليه و آله الّا يقوم إليه ثمّ جاء حتّى انكبّ على أبي الحسن عليه السّلام و قتل وجهه و قعد بين يديه على وساده فقرأ ذلك الكتاب عليه فإذا هو فتح لبعض 795 24

حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام بقمّ در سال سیصد و هفت (307) کتابی برای من فرستاد و در آن نقل کرده بود که یاسر خادم حدیث کرد که امام رضا علیه السلام هرگاه خلوت می کرد تمامی کارگزاران و خدمتکاران خویش را از خرد و بزرگ جمع می کرد و برای آنان سخن می گفت و با آنان گفتگو می نمود و انس می گرفت و هم صحبت می شد و هرگاه بر سفره می نشست فرو نمی گذاشت کوچک و بزرگی را حتی تیمارگر اسبان و حجامت کن را بر سر سفره حاضر می ساخت. یاسر خادم گفت: روزی با امام علیه السلام بودیم که ناگاه صدای قفل دری که از قصر مأمون به منزل حضرت باز می شد شنیدیم، امام علیه السلام فرمود: برخیزید و متفرق شوید. ما برخاستیم و مأمون با نامه بلندی که در دست داشت آمد، حضرت خواست احترام کند که مأمون قسم داد او را به حق رسول که برنخیزد. پس بیامد و روی امام علیه السلام را بوسید و پیش او بر بالشی نشست و آن نامه بر او خواند، ذکر فتوح مملکت کابل

قری کابل فيه إنا فتحنا قريه كذا وكذا فلما فرغ قال له الرضا عليه السلام و سرّك فتح قريه من قري الشّرك فقال له المأمون: أ و ليس في ذلك سرور فقال: يا أمير المؤمنين اتق الله في أمه محمد صلّى الله عليه وآله و ما ولاك الله من هذا الأمر و خصّك به فإنك قد ضيّعت أمور المسلمين و فوّضت ذلك إلى غيرك يحكم فيهم بغير حكم الله و قعدت في هذه البلاد و تركت بيت الهجره و مهبط الوحي و إنّ المهاجرين و الأنصار يظلمون دونك و لا يرقبون في مؤمن إلاّ و لا ذمه و يأتي على المظلوم دهر يتعب فيه نفسه و يعجز عن نفقته و لا يجد من يشكو إليه حاله و لا يصل إليك فاتق الله يا أمير المؤمنين في أمور المسلمين و ارجع إلى بيت النبوه و معدن المهاجرين و الأنصار أما علمت يا أمير المؤمنين أنّ والى المسلمين مثل العمود في وسط الفسطاط من أراذه أخذه قال المأمون يا سيدي فما ترى قال أرى أن تخرج من هذه البلاد و تتحوّل إلى موضع آبائك و أجدادك و تنظر في أمور المسلمين و لا تكلمهم إلى غيرك فإنّ الله بود كه فلان قريه و محل فلان و فلان فتح كرديم چون فارغ شد، امام رضا عليه السلام فرمود:

شاد کرد تو را فتح این قرای شرک؟ گفت: این جای شادی نیست؟ فرمود: یا امیر! پرهیز از خدا درباره امت محمد صلّى الله عليه وآله و آن چه تو را به ولایت آن اختصاص داده که تو ضایع گذاشتی امور مسلمانان را و کار به دیگری رها کردی که حکم می کنند در ایشان به غیر حکم خدای عزّ و جلّ و نشستی در این بلاد و ترک دادی سرای هجرت و مهبط وحی را و به درستی بر مهاجران و انصار ستم می رود و پاس نمی دارند برای مؤمن عهد و پیمانی را و روزگاری بر مردم مظلوم می گذرد که از نفقه خود عاجزند و کسی برای شکایت از حال خود نمی یابند و به تو دسترسی ندارند، ای امیر بترس از خدا در امور مسلمانان و بازگرد به بیت نبوت و معدن مهاجرین و انصار، ای امیر نمی دانی که والی مسلمانان مانند ستون است در میان خیمه هر که خواهد او را فراگیرد. مأمون گفت: ای سید من رأی شما چیست؟ فرمود: رأی آن می بینم که تو بیرون روی از این بلاد و بازگردی به نیکان پدران و اجداد خود نظر کنی در امور مسلمانان و رها نکنی به دیگران زیرا که خدای

تعالی سائلک عمّا ولاک فقام المأمون فقال: نعم ما قلت یا سیّدی هذا هو الرّأی فخرج و أمر أن یقدّم التّوائب و بلغ ذلك ذا الرّئاستین فغمّه غمّا شدیداً و قد کان غلب علی الأمر و لم یکن للمأمون عنده رأی فلم یجسر أن یکاشفه ثمّ قوی بالرّضا علیه السّلام جدّاً فجاء ذو الرّئاستین إلی المأمون فقال له: یا امیر المؤمنین ما هذا الرّأی الّذی أمرت به قال أمرنی سیّدی أبو الحسن علیه السّلام بذلك و هو الصّواب فقال:

یا امیر المؤمنین ما هذا الصّواب قتلت بالأمس أحاک و أزلت الخلافه عنه و بنو أبیک معادون لک و جمیع أهل العراق و أهل بیتک و العرب ثمّ أحدثت هذا الحدث الثّانی إتیّک ولیّت و لایه العهد لأبئی الحسن و أخرجتها من بنی أبیک و العامّه و الفقهاء و العلماء و آل العباس لا یرضون بذلك و قلوبهم متنافره عنک فالرّأی أن تقیم بخراسان حتّی تسکن قلوب النّاس علی هذا و یتناسوا ما کان من أمر محمّد أخیک و هاهنا یا امیر المؤمنین مشایخ قد خدموا الرّشید و عرفوا الأمر فاستشروهم فی ذلك فإنّ عزّ و جلّ می پرسد از تو آنچه که والی تو کرده است، مأمون گفت: آری ای سیّد من رأی این است و امر کرد تا همگی برای رفتن به عراق آماده شوند، خبر به فضل رسید و سخت غمگین شد زیرا تمام امور به دست او بود و مأمون جرأت مخالفت نداشت و با امام علیه السّلام قوّت تمام یافت، فضل نزد مأمون آمد و گفت:

یا امیر المؤمنین این چه رایی است که فرموده ای؟ گفت: سیّد من ابو الحسن مرا به آن امر فرموده و آن رأی صواب است. گفت: یا امیر این رأی صواب نیست، دیروز برادرت را کشتی و خلافت از او بردی، اولاد پدرت تو را دشمن اند، جمیع اهل عراق و خاندان تو و عرب با تو دشمنند بعد از آن، این کار دیگر که کردی و ابو الحسن را ولیعهد کردی و خلافت را از اولاد پدر خود بیرون کردی و عامه و فقها و علمای آل عباس به این راضی نیستند و دل هاشان از تورنجیده است و رأی آن است که در خراسان بمانی تا آن که دل های مردم بر تو آرام گیرد و حکایت برادرت را فراموش کنند و این جا یا امیر! کهن سالان هستند که خدمت رشید کردند و کاردان هستند با ایشان در این باب مشورت کن هرچه ایشان گویند به جای آر.

أشاروا بذلك فأمضه فقال المأمون: مثل من قال مثل علي بن أبي عمران و أبو يونس و الجلودي و هؤلاء الذين تقموا ببيعة أبي الحسن عليه السلام و لم يرضوا به فحبسهم المأمون بهذا السبب فقال المأمون: نعم فلما كان من الغد جاء أبو الحسن عليه السلام فدخل على المأمون فقال: يا أمير المؤمنين ما صنعت فحكى له ما قال ذو الرئاستين و دعا المأمون بهؤلاء الثغر فأخرجهم من الحبس فأول من أدخل عليه عليه السلام علي بن أبي عمران فنظر إلى الرضا عليه السلام بحجب المأمون فقال: أعيذك بالله يا أمير المؤمنين أن تخرج هذا الأمر الذي جعله الله لكم و خصكم به و تجعله في أيدي أعدائكم و من كان أبأوك [يقتلهم] يقتلونهم و يشردونهم في البلاد فقال المأمون: يا ابن الزانية و أنت بعد علي هذا قدمه يا حرسى فاضرب عنقه فاضرب عنقه فأدخل أبو يونس فلما نظر إلى الرضا عليه السلام بحجب المأمون فقال: يا أمير المؤمنين هذا الذي بحجبك و الله صنم يعبد من دون الله قال له المأمون يا ابن الزانية و أنت بعد علي هذا يا حرسى قدمه فاضرب عنقه مأمون گفت: مثل کیان؟! گفت: مثل علی بن ابی عمران و ابن یونس و جلودی. ایشان آنان بودند که به بیعت رضا علیه السلام رضا ندادند و از آن کار در خشم بودند و مأمون ایشان را به آن سبب محبوس کرده بود. مأمون گفت: آری چون فردا شد، ابو الحسن علیه السلام پیامد نزد مأمون و گفت: چه کردی یا امیر؟ آن چه فضل گفته بود گفت و دستور داد آن سه تن را از حبس بر آوردند، اول کسی که داخل شد علی بن ابی عمران بود چون نظرش بر امام رضا علیه السلام افتاد به مأمون گفت: به خدایت می سپارم یا امیر المؤمنین از این که این امر را که خدای در شما نهاده است و به آن تخصیص داده از خود بیرون کنی و در دست دشمنان خود نهی، آنان که پدران تو ایشان را می کشتند و در بلاد متفرق می ساختند. مأمون گفت: ای زنازاده تو هنوز بر این حرفی، ای نگهبان او را ببرید و گردنش بزنید، ابن یونس را در آوردند و او چون امام رضا علیه السلام را در نزد مأمون دید، گفت: یا امیر المؤمنین این شخص بتی است که او را می پرستند و خدا را ستایش نمی کنند. مأمون گفت: یا ابن الزانية تو نیز هنوز بر این اندیشه ای؟! ای جلاد گردنش جدا کن، جلاد گردنش بزد،

المأمون يا سيدي هذا الذي فعل بنات محمد صلى الله عليه وآله ما فعل من سلبهن فنظر الجلودى إلى الرضا عليه السلام وهو يكلم المأمون ويسأله عن أن يعفو عنه ويهبه له فظن أنه يعين عليه لما كان الجلودى فعله فقال: يا أمير المؤمنين أسألك بالله وبخدمتي الرشيد أن لا تقبل قول هذا في فقال المأمون: يا أبا الحسن قد استعفى ونحن نبر قسمه ثم قال لا والله لا أقبل فيك قوله ألحقوه بصاحبيه فقدّم فضرب عنقه ورجع ذو الرئاستين إلى أبيه سهل وقد كان المأمون أمر أن يقدم التائب وردها ذو الرئاستين فلمّا قتل المأمون هؤلاء علم ذو الرئاستين أنه قد عزم على الخروج فقال الرضا عليه السلام: ما صنعت يا أمير المؤمنين بتقديم التائب فقال المأمون: يا سيدي مرهم أنت بذلك قال فخرج أبو الحسن عليه السلام وصاح بالناس قدّموا التائب قال فكأنما وقعت فيهم النيران فأقبلت التائب تتقدم وتخرج وقعد ذو الرئاستين في منزله فبعث إليه المأمون فأثاه فقال له: ما لك قعدت في بيتك فقال: يا أمير المؤمنين إنّ ذنبي عظيم عند أهل مأمون گفت: يا سيدي اين است که با دختران رسول خدا صلى الله عليه وآله آن کرد که جامه هاشان بکنند، در اين وقت جلودی دید آن حضرت با مأمون گفتگو می کند، گمان برد که سعی در کشتن او می کند. گفت: یا امیر المؤمنین به حق خدا و خدمتم به رشید خواسته او را درباره می پذیرم. مأمون گفت: یا ابا الحسن او قسم می دهد که سخن تو قبول نکنم ما قسم او را راست کنیم. پس گفت: نه به خدا قبول نمی کنم قول او را درباره تو و او را به یارانش رسانید، بیاوردند و گردنش زدند و فضل پیش پدرش سهل بازگشت و مأمون فرموده بود، سواران حاضر شوند، ولی فضل آنها را رد کرده بود، چون مأمون این ها را بکشت بدانست که مأمون عزم سفر دارد، امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر! چه کردی؟ سواران پیش رفتند؟! مأمون گفت: ای سیّد من خود بفرما، آن حضرت بیرون آمد و آواز داد که سواران را پیش فرستید، گویا آتش در ایشان افتاد، سواران بیرون رفتند و روانه شدند و فضل در خانه اش نشسته بود. مأمون او را طلبید و گفت: چرا در خانه نشسته ای؟ گفت:

یا امیر المؤمنین! گناه من بزرگ است، خاندان

بیتک و عند العاقه و التّاس یلوموننی بقتل أخیک المخلوع و بیعه الرّضا علیه السّلام و لا آمن السّعاه و الحسد و أهل البغی أن [یسمعوا] یسعوا بی فدعنی أخلفک بخراسان فقال له المأمون: لا نستغنی عنک فأما ما قلت إنّه یسعی بک و تبغی لک الغوائل فلست أنت عندنا إلاّ التّقه المأمون التّاصح المشفق فاكتب لنفسک ما تثق به من الصّمان و الأمان و أكّد لنفسک ما تكون به مطمئنّاً فذهب و كتب لنفسه کتابا و جمع علیه العلماء و أتى به إلى المأمون فقراه و أعطاه المأمون کلّ ما أحبّ و كتب خطّه فيه و كتب له بخطّه کتاب الحبوه إنّی قد حبوتک بكذا و کذا من الأموال و الصّبیاع و السّلطان و بسط له من الدّنيا أمّله فقال ذو الرّئاستین: یا امیر المؤمنین نحبّ أن یكون خطّ أبی الحسن علیه السّلام فی هذا الأمان یعطينا ما أعطیت فإنّه ولیّ عهدک فقال المأمون: قد علمت أنّ أبی الحسن علیه السّلام قد شرط علینا أن لا یعمل من ذلك شیئا و لا یحدث حدثا فلا نسأله ما یکرهه فسله أنت فإنّه لا یأبى علیک فی هذا فجاء و استأذن علی أبی الحسن علیه السّلام تو و عامه مردمان مرا ملامت می کنند به قتل برادرت و بیعت رضا علیه السّلام و من ایمن نیستم از بدگویان و حاسدان که بدگویی من نزد تو کنند؛ بگذار در خراسان باشم. مأمون گفت: به تو نیاز است و آن که گفتی بدگویی تو می کنند و قاصد هلاک تو می شوند تو نزد ما محل اعتمادی و تو را مشفق می دانم؛ پس برای خود نامه بنویس آن چه به آن خاطر جمع کنی از ضمان و امان و کار خود استوار کن تا خاطرت جمع شود. برفت و نامه برای خود بنوشت و علما را برای آن جمع کرد و نزد مأمون آورد و مأمون بخواند آن چه مراد او بود با او شرط و عهد کرد و به خط خود برای او کتاب حبوه نهاد و نوشت که این از مال و املاک و سلطنت را به تو عطا کردم و آرزوی او از دنیا حاصل کرد، ذو الرّیاستین گفت: یا امیر المؤمنین واجب است که خط ابی الحسن در امان نامه باشد و او نیز بدهد آن چه تو دادی که او ولیعهد توست. مأمون گفت: تو می دانی که او شرط کرده از این کارها نکند و کار احداث ننماید، ما از او چیزی نمی توانیم بخواهیم که مکره باشد؛ پس تو از او بخواه که بر تو ابا نکند در این باب. پس پیامد و اذن خواست تا وارد شود،

قال ياسر فقال لنا الرضا عليه السلام: قوموا تنحوا فتنحينا فدخل فوقف بين يديه ساعه فرفع أبو الحسن رأسه إليه فقال له: ما حاجتك يا فضل قال يا سيدي هذا أمان ما كتبه لي أمير المؤمنين و أنت أولى أن تعطينا مثل ما أعطى أمير المؤمنين إذ كنت ولي عهد المسلمين فقال له الرضا عليه السلام: اقرأه و كان كتابا في أكبر جلد فلم يزل قائما حتى قرأه فلما فرغ قال له أبو الحسن الرضا عليه السلام يا فضل لك علينا هذا ما اتقيت الله عز و جل قال ياسر فنغض عليه أمره في كلمه واحده فخرج من عنده و خرج المأمون و خرجنا مع الرضا عليه السلام فلما كان بعد ذلك بأيام و نحن في بعض المنازل ورد على ذي الرئاستين كتاب من أخيه الحسن بن سهل إني نظرت في تحويل هذه السنه في حساب النجوم فوجدت فيه أنك تذوق في شهر كذا يوم الأربعاء حر الحديد و حر النار فأرى أن تدخل أنت و الرضا و أمير المؤمنين الحمام في هذا اليوم فتحتم فيهم و تصب الدم على بدنك ليزول نحسه عنك فبعث الفضل إلى المأمون و كتب إليه بذلك ياسر گفت: امام عليه السلام فرمود: برخيزيد. ما دور شديد و او داخل شد، ساعتی پیش حضرت بایستاد، حضرت فرمود: حاجتت چیست ای فضل؟! گفت: ای سید من این امان نامه است که امیر المؤمنین برای من نوشته و تو شایسته ای به بخشش آن چه امیر المؤمنین بخشیده است؛ زیرا ولیعهد مسلمانانی. حضرت فرمود: بخوان و آن نامه مجلدی بزرگ بود او هم چنان ایستاده آن را بخواند، چون فارغ شد، فرمود: ای فضل آن چه در آن است بر خود لازم کردیم مادام که از خدای عز و جل پرهیزی، ياسر گفت: امر او را به یک کلمه بر او منقص ساخت. پس بیرون رفت و مأمون روانه شد و ما با امام عليه السلام روانه شدیم بعد از چند روز در یکی از منازل نامه ای به ذی الریاستین آمد از جانب برادرش حسن بن سهل که من در تحویل این سال نظر کردم در حساب نجوم چنان یافتم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه گرمی آهن و آتش را می چشی، صلاح دیدم که تو و رضا و امیر المؤمنین در آن روز داخل حمام شوید و تو در حمام حجامت کنی و خون بر بدن خود بریزی تا نحوست از تو زایل شود.

فضل نزد مأمون فرستاد و این قصه به او نوشت

و سأله أن يدخل الحمام معه و يسأل أبا الحسن عليه السلام أيضا ذلك فكتب المأمون إلى الرضا عليه السلام رقعته في ذلك فسأله فكتب إليه أبو الحسن عليه السلام لست بداخل غدا الحمام و لا أرى لك يا أمير المؤمنين أن تدخل الحمام غدا و لا أرى للفضل أن يدخل الحمام غدا فأعاد إليه الرقعته مرتين فكتب إليه أبو الحسن عليه السلام لست بداخل غدا الحمام فإني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في النوم في هذه الليلة يقول لي يا علي لا تدخل الحمام غدا فلا أرى لك يا أمير المؤمنين و لا للفضل أن تدخل الحمام غدا فكتب إليه المأمون صدقت يا سيدي و صدق رسول الله صلى الله عليه وآله لست بداخل الحمام غدا و الفضل فهو أعلم و ما يفعله قال ياسر فلما أمسينا و غابت الشمس فقال لنا الرضا عليه السلام: قولوا نعوذ بالله من شر ما ينزل في هذه الليلة فأقبلنا نقول ذلك فلما صلى الرضا عليه السلام الصبح قال لنا قولوا نعوذ بالله من شر ما ينزل في هذا اليوم فما زلنا نقول ذلك فلما كان قريبا من طلوع الشمس قال الرضا عليه السلام اصعد السلم طح فاستمع هل تسمع شيئا فلما سعدت و درخواست که با او در حمام در آید و از ابو الحسن عليه السلام نیز این استدعا نماید، مأمون به امام رضا عليه السلام در این باب رقعته نوشت و آن حاجت درخواست به او نوشت من فردا داخل حمام نمی شوم و صلاح نمی بینم که تو نیز داخل حمام شوی و برای فضل هم نمی بینم که داخل حمام شود. پس آن رقعته را دو بار نزد امام رضا عليه السلام فرستاد و او نوشت که من فردا داخل حمام نمی شوم چرا که رسول خدا صلى الله عليه وآله را به خواب دیدم، که می گفت: یا علی فردا داخل حمام مشو؛ پس رأی نمی بینم برای تو و نه برای فضل که فردا داخل حمام شوید. مأمون به او نوشت: راست می گویی ای سید من و رسول خدا صلى الله عليه وآله راست می گوید، فردا داخل حمام نشوم و فضل خود داناست به آن چه می کند. یاسر گفت: چون شب شد و خورشید غروب کرد امام رضا عليه السلام فرمود: بگوید پناه می بریم از شر آن چه در این شب نازل می شود. پیوسته می گفتیم تا صبح شد و امام رضا عليه السلام نماز صبح گزارد و فرمود: بگوید پناه می بریم از شر آن چه فرود آید در این روز. پیوسته می گفتیم تا طلوع آفتاب نزدیک شد، به من فرمود: بالای بام رو، گوش کن آن چه می شنوی چون بالا رفتم

سمعت الصّدّجّه و التّحيب و كثر ذلك فإذا بالمأمون قد دخل من الباب الّذي كان إلى داره من دار أبي الحسن عليه السّلام يقول يا سيّدی یا ابا الحسن آجرك الله في الفضل و كان دخل الحمّام فدخل عليه قوم بالسّيوف فقتلوه و أخذ من دخل عليه في الحمّام و كانوا ثلاثة نفر أحدهم ابن خاله الفضل ذو القلمين قال و اجتمع القوّاد و الجند من كان من رجال ذی الرّئاستين على باب المأمون فقالوا اغتاله و قتله فلنطلبنّ بدمه فقال المأمون للرّضا عليه السّلام: يا سيّدی ترى أن تخرج إليهم و تقرّقهم قال ياسر فركب الرّضا عليه السّلام و قال لي اركب فلما خرجنا من الباب نظر الرّضا عليه السّلام إليهم و قد اجتمعوا و جاءوا بالنّيران ليحرقوا الباب فصاح بهم و أومى إليهم بيده فتفرّقوا فتفرّقوا قال ياسر فأقبل النّاس و الله يقع بعضهم على بعض و ما أشار إلى أحد إلا ركض و مرّ و لم يقف له أحد.

796 25

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمّد بن يحيى و آواز شيون شنيدم، در اين وقت مأمون از آن در كه به خانه امام عليه السّلام راه داشت در آمد و گفت: يا سيّدی یا ابا الحسن خدا مزد دهد تورا در مصيبت فضل كه به حمام رفته و قومی بر او می ریزند و او را می كشند و گرفتند آنان را كه در حمام بر او ريخته بودند و سه نفر بودند یکی پسر خاله فضل ذو القلمين بود. راوی گفت: پس سرداران و لشكريان ذو الرّياستين بر خانه مأمون گرد آمدند و گفتند: مأمون فرصت جسته و او را كشته است هر آينه ما خون او بخواهيم.

گفت: ای سيد من اگر صلاح می دانی بیرون برو و آنان را متفرق ساز، ياسر گفت: پس حضرت سوار شد و به من فرمود: سوار شو، چون از در بیرون آمدیم به ایشان نظر کرد كه مجتمع بودند و آتش آورده تا خانه مأمون بسوزند، بانگ زد بر ایشان و با دست اشاره كرد: متفرق شوید همه متفرق شدند. ياسر گفت: به خدا مردم چنان رفتند كه بر سر هم می افتادند و به کسی اشاره نکرد مگر به سرعت برفت و كس نایستاد.

796 25

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمّد بن يحيى صولی از عون بن محمّد كندی

ص: 302

الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَوْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبَادٍ قَالَ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلِ مَا كَانَ وَقْتِ قَتْلِ دَخَلَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي وَقَالَ لَهُ هَذَا وَقْتُ حَاجَتِي إِلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَتَنْظُرُ فِي الْأَمْرِ وَتَعِينَنِي فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ التَّدْبِيرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَيْنَا الدَّعَاءُ قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ قَلَّتْ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أُخْرَجْ أَعَزَّكَ اللَّهُ مَا قَالَهُ لَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبِيْتَهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا حُسَيْنٍ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأَيْتَ قَدْ اغْتَمَمْتَ فَقَالَ لِي: وَمَا لَكَ فِي هَذَا لَوْ آلَ الْأَمْرِ إِلَى مَا تَقُولُ وَأَنْتَ مَنِّي كَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ الْآنَ مَا كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كَمِّكَ وَكُنْتَ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.

797 26

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْمَوْجِ بْنِ الْحُسَيْنِ الرَّازِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ مِنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عِبَادٍ رَوَيْتَ كَرْدَةً كَمَا كُنْتَ تَقُولُ: «أَنَا فِي كَرْدَةٍ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ» فَتَنْظُرُ فِي الْأَمْرِ وَتَعِينَنِي فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ التَّدْبِيرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَيْنَا الدَّعَاءُ قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ قَلَّتْ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أُخْرَجْ أَعَزَّكَ اللَّهُ مَا قَالَهُ لَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبِيْتَهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا حُسَيْنٍ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأَيْتَ قَدْ اغْتَمَمْتَ فَقَالَ لِي: وَمَا لَكَ فِي هَذَا لَوْ آلَ الْأَمْرِ إِلَى مَا تَقُولُ وَأَنْتَ مَنِّي كَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ الْآنَ مَا كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كَمِّكَ وَكُنْتَ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.

وَأَيُّ بَرٍّ تَوَالَى أَبَا حُسَيْنٍ! هَيْجَ بَاكِي مِنْ هَذَا وَفِيهِ وَاقِعٌ شَدِيدٌ مِنْ نَيْسَبِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَجَةٌ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ: «أَنَا فِي كَرْدَةٍ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ» فَتَنْظُرُ فِي الْأَمْرِ وَتَعِينَنِي فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ التَّدْبِيرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَيْنَا الدَّعَاءُ قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ قَلَّتْ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أُخْرَجْ أَعَزَّكَ اللَّهُ مَا قَالَهُ لَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبِيْتَهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا حُسَيْنٍ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأَيْتَ قَدْ اغْتَمَمْتَ فَقَالَ لِي: وَمَا لَكَ فِي هَذَا لَوْ آلَ الْأَمْرِ إِلَى مَا تَقُولُ وَأَنْتَ مَنِّي كَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ الْآنَ مَا كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كَمِّكَ وَكُنْتَ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.

797 26

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْمَوْجِ بْنِ الْحُسَيْنِ الرَّازِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ مِنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عِبَادٍ رَوَيْتَ كَرْدَةً كَمَا كُنْتَ تَقُولُ: «أَنَا فِي كَرْدَةٍ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ» فَتَنْظُرُ فِي الْأَمْرِ وَتَعِينَنِي فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ التَّدْبِيرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَيْنَا الدَّعَاءُ قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ قَلَّتْ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أُخْرَجْ أَعَزَّكَ اللَّهُ مَا قَالَهُ لَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبِيْتَهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَا حُسَيْنٍ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأَيْتَ قَدْ اغْتَمَمْتَ فَقَالَ لِي: وَمَا لَكَ فِي هَذَا لَوْ آلَ الْأَمْرِ إِلَى مَا تَقُولُ وَأَنْتَ مَنِّي كَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ الْآنَ مَا كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كَمِّكَ وَكُنْتَ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.

ص: 303

الَّذِي حَفِظَ مِنَّا مَا ضَيَّعَ النَّاسُ وَرَفَعَ مِنَّا مَا وَضَعُوهُ حَتَّى لَقَدْ لَعَنَّا عَلَىٰ مَنَابِرِ الْكُفْرِ ثَمَانِينَ عَامًا وَكُتِمَتْ فَضَائِلُنَا وَبُذِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي الْكُذْبِ عَلَيْنَا وَاللَّهُ تَعَالَىٰ يَأْبَىٰ لَنَا إِلَّا أَنْ يَعْلَىٰ ذِكْرُنَا وَبَيِّنَ فَضْلَنَا وَاللَّهُ مَا هَذَا بِنَا وَإِنَّمَا هُوَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَرَابَتِنَا مِنْهُ حَتَّى صَارَ أَمْرُنَا وَمَا نَرَوِي عَنْهُ أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَنَا مِنْ أَعْظَمِ آيَاتِهِ وَدَلَالَاتِ نُبُوَّتِهِ.

798 27

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْغَلَابِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ زَيْدٍ أَنَّ الْمَأْمُونُ أَمَرَ بِقَتْلِ رَجُلٍ فَقَالَ: اسْتَبْقِنِي فَإِنَّ لِي شُكْرًا فَقَالَ: وَمَنْ أَنْتَ وَمَا شُكْرُكَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْشِدْكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَتَرَفَّقَ عَنْ شُكْرِ أَحَدٍ وَإِنْ قَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ عِبَادَهُ بِشُكْرِهِ فَشُكْرُوهُ فَعَفَا عَنْهُمْ.

که نگاه داشت از ما آن چه مردم ضایع کرده بودند و برداشت از ما آن چه ایشان فرو گذاشته بودند، تا آن که ما را لعنت کردند بر منابر کفار هشتاد سال و پوشیدند فضایل ما را و مال ها دادند تا بر ما دروغ بندند و خدای عزّ و جلّ راضی نشد؛ مگر که ذکر ما بلند گرداند و فضل ما ظاهر گردد. به خدا که این برای ما نیست، این برای رسول خدا صلیّ الله علیه و آله و به سبب قرابت ما است با او تا واقعه ما و آن چه ما روایت می کنیم از او که بعد از ما از بزرگتر علامات و دلالات پیغمبری او خواهد شد.

798 27

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی و او از غلابی روایت کرده که احمد بن عیسی بن زید گوید: مأمون به کشتن مردی امر صادر کرد و او گفت: مرا مکش چرا که مرا شکر هست و خدمتی انجام داده ام.

گفت: تو کیستی و شکر تو چیست؟ امام رضا علیه السّلام فرمود: یا امیر! تو را به خدا سوگند که شکر کسی را ردّ مکن هر چند کم باشد که خداوند بندگانش را به شکر امر نمود و شکر کردند و خداوند ایشان را عفو نمود.

ص: 304

وقد ذكر قوم أنّ الفضل بن سهل أشار إلى المأمون بأن يجعل عليّ بن موسى الرضا عليه السلام وليّ عهده منهم أبو عليّ الحسين بن أحمد السّلاميّ فإنّه ذكر ذلك في كتابه الذي صتّفه في أخبار خراسان وقال كان الفضل بن سهل ذو الرّاستين وزير المأمون ومدبّر أموره و كان مجوسيّاً فأسلم على يد يحيى بن خالد و صحبه و قيل بل أسلم سهل والد الفضل على يدى المهديّ و أنّ الفضل اختاره يحيى بن خالد البرمكيّ لخدمه المأمون فضمّه إليه فتغلّب عليه فاستبدّ بالأمر دونه فإنّما لقب بذو الرّاستين فإنّه تقدّم الوزاره و رئاسه الجند فقال الفضل: حين استخلف المأمون يوماً لبعض من كان يعاشره أين يقع فعلى فيما أتيته من فعال أبي مسلم فيما أتاه فقال: إنّ أبا مسلم حوّلها من قبيله إلى قبيله و أنت حوّلتها من أخ إلى أخ و بين الحاليتين ما تعلمه فقال الفضل بن سهل: فإنّي أحوّلها من قبيله إلى قبيله ثمّ أشار إلى المأمون بأن يجعل عليّ بن 799 28

و گروهی ذکر کرده اند که فضل بن سهل اشاره کرد که مأمون علی بن موسی علیهما السلام را ولی عهد خود قرار دهد، از جمله ایشان ابو علی بن الحسین بن احمد سلامی است که چنین گفته است در کتابی که در احوال خراسان تصنیف کرده است گفته که فضل وزیر مأمون و مدیر امور او بود و اول مجوس بود. پس بر دست یحیی بن خالد اسلام آورد و با او همراه بود و گفته اند بلکه به دست مهدی اسلام آورد و یحیی بن خالد، فضل را برای خدمت مأمون اختیار نمود و به او منضم ساخت، پس غالب شد بر او و مستقل شد به امر او و ذو الریاستین برای او لقب کردند چون هم وزارت کرد و هم ریاست لشکری. فضل روزی با بعضی از معاشران گفت: بعد از آن که مأمون خلیفه شده بود چگونه می بینی آنچه را که من کردم با آنچه که ابو مسلم کرد، او گفت: ابو مسلم خلافت از قبيله ای به قبيله دیگر گردانید، و تو از برادری به برادری گردانیدی و میان این دو حال می دانی چه تفاوت است؟ فضل گفت:

من از قبيله ای به قبيله دیگر بگردانم. پس به مأمون اشاره کرد که علی بن

موسى الرضا عليه السلام وليّ عهده فبايعه وأسقط بيعه المؤتمن أخيه و كان على بن موسى الرضا عليه السلام ورد على المأمون و هو
بخراسان سنه ماتتین على طریق البصره و فارس مع رجاء بن أبی الصّحّاک و كان الرضا عليه السلام متزوّجا بابنه المأمون فلما بلغ خبره
العباسيين ببغداد ساءهم ذلك فأخرجوا إبراهيم بن المهديّ و بايعوه بالخلافه ففیه يقول دعبل بن علی الخزاعي:

يا معشر الأجناد لا تقنطوا

خذوا عطاياكم و لا تسخطوا

فسوف يعطيكم حنينيه

يلذّها الأُمرد و الأشمط

و[المعيديات]المعبديات لقوادكم

لا تدخل الكيس و لا تربط

و هكذا يرزق أصحابه

خليقه[ضجفه]مصحفه البربط

و ذلك ابن إبراهيم بن المهديّ كان مؤلفا بضرب العود منهمكا في الشرب.

فلما بلغ المأمون خبر إبراهيم علم أنّ الفضل بن سهل أخطأ عليه و أشار بغير الصّواب فخرج من مرو منصرفا إلى العراق و احتال على
الفضل بن سهل حتّى موسى الرضا عليهما السلام را ولي عهد خود گرداند؛ پس با او بيعت کرد و بيعت برادر خود مؤتمن را بينداخت و
رضا عليه السلام در خراسان بر مأمون وارد شد در سال دويست هجری از راه بصره و فارس با رجاء بن ابی الصّحّاک و آن جناب دختر
مأمون را تزويج کرد، چون خبر به بنی عباس در بغداد رسید بر آنها گران آمد، ابراهيم بن المهدي را بيرون آوردند و با او به خلافت بيعت
نمودند و دعبل خزاعي گفت:

ای لشکریان ناامید نباشید، عطایای خود را بگیریید و غضبناک نباشید

خليفة به شما می بخشد کنیزک خوشرو که لذت برد جوان نارس و مرد موی جوگندمی

آلات موسیقی که از آن سران شماس است آنها را در کیسه نمی کنند و در مکانی نمی بندند

روزی می دهد یارانش را این خليفة ای که مصحفش ساز و آلت نوازندگان است

و این اشعار برای آن گفت که ابن ابراهيم دلداده ساز و ضرب بود و معتاد به شراب بود.

پس چون خبر ابراهيم بن مهدي به مأمون رسید، دانست که فضل بن سهل خطا کرده و راه نادرست را در مشورت با او گفته است؛ پس از

مرو متوجه عراق عرب شد و تدبیر قتل فضل بن سهل

ص: 306

قتله غالب خال المأمون في حمّام سرخس مغافسه في شعبان سنة ثلاث و مائتين و احتال المأمون على عليّ بن موسى الرضا عليه السلام حتى سمّ في علّه كانت أصابته فمات و أمر بدفنه بسناباد من طوس بجانب قبر هارون الرشيد و ذلك في صفر سنة ثلاث و مائتين و كان ابن اثنتين و خمسين سنة و قيل ابن خمس و خمسين سنة هذا ما حكاه أبو عليّ الحسين بن أحمد السّلاميّ في كتابه و الصّحیح عندی أنّ المأمون إنّما ولّاه العهد و بايع له للدّذر الّذی قد تقدّم ذكره و إنّ الفضل بن سهل لم يزل معاديا و مبغضا له و كارها لأمره لأنّه كان من صنائع آل برمک و مبلغ سنّ الرضا تسع و أربعون سنة و سنّه أشهر و كانت وفاته في سنة ثلاث و مائتين كما قد أسندته في هذا الكتاب.

800 29

حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثنا نمود تا بر دست غالب، دائی مأمون در حمام سرخس غافلگیر شد و به قتل رسید و این واقعه در شعبان سال دویست و سه (203) اتفاق افتاد، مأمون بعد از آن نقشه قتل علی بن موسی الرضا علیهما السّلام را کشید تا این که در بیماری جزئی که حضرت داشت ایشان را زهر خوراند. پس وفات یافت و او را در سناباد طوس در پهلوی قبر رشید دفن نمود و این در صفر سال دویست و سه (203) بود و او پنجاه و دو ساله بود، گفته اند یا پنجاه و پنج ساله. این سخن از ابو علی سلامی مذکور است در کتاب خودش و صحیح نزد من آن است که مأمون او را ولی عهد ساخته و با او بیعت نمود برای نذری که از این پیش گذشت و فضل بن سهل همیشه با او در مقام دشمنی و عداوت و منافرت بود؛ زیرا که او از تربیت یافتگان آل برمک بود و سنّ آن حضرت چهل و هفت سال و شش ماه بود و در سال دویست و سه وفات یافت چنان چه در کتاب سلامی نقل شد.

800 29

پدرم از احمد بن ادريس از محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از معاويه بن حكيم مروی است که معمر بن خلاد گوید:

ص: 307

قال لی أبو الحسن الرضا علیه السلام قال لی المأمون یوما یا أبا الحسن انظر بعض من تثق به نولیه هذه البلدان الّتی قد فسدت علینا فقلت له تفی لی و أوفی لک فإتی إنّما دخلت فیما دخلت علی أن لا آمر فیہ و لا أنهی و لا أعزل و لا أولی و لا أشیر حتی یقدّمنی اللّٰه قبلک فواللّٰه إنّ الخلافه لشیء ما حدّثت به نفسی و لقد كنت بالمدينه أتردد فی طرفها علی دابّتی و إنّ أهلها و غیرهم یسألونّی الحوائج فأفضیها لهم فیصیرون کالأعمام لی و إنّ کتبی لنافذه فی الأمصار و ما زدتی من نعمه هی علیّ من ربّی فقال له: أفی لک.

801 30

و روی أنّه قصد الفضل بن سهل مع هشام بن ابراهیم الرضا علیه السلام فقال له یا ابن رسول اللّٰه جنتک فی سرّ فأخل لی المجلس فأخرج الفضل یمینا مکتوبه بالعتق و الطلاق و مالا کفّاره له و قالوا له إنّما جنتاک لنقول کلمه حقّ و صدق و قد امام رضا علیه السلام فرمود: روزی مأمون به من گفت: یا ابا الحسن! کسی که به او اعتماد داشته باشی معرفی کن تا ما والی سازیم بر بعضی از این بلاد که فاسد شده است گفتم: ای امیر تو وفا می کنی به شرط من و من هم وفا می کنم به پیمان با تو؛ شرطم این بود که امر نکنم و نهی نکنم و عزل نکنم و والی نسازم تا خدای عزّ و جلّ مرا پیش از تو ببرد. پس به خدا که خلافت چیزی است که من آن را به خاطر نگذرانیده ام و من در مدینه در کوچه ها و راه ها بر چارپای خود تردد می کردم، اهل مدینه و غیر ایشان از من حاجت ها طلب می کردند و من قضا می کردم و ایشان مرا به جای عموها بودند و نامه های من در شهرها پذیرفته می شد و توبیفزودی بر من نعمتی را که بر من است از پروردگار من. گفتم: من وفا می کنم به شرط خود.

801 30

و مروی است که فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم نزد امام رضا علیه السلام آمدند، پس از ورود، فضل گفت: یا بن رسول اللّٰه! برای کاری آمده ایم مجلس را خالی کن؛ فضل قسم نامه بیرون آورد قسم به عتق و طلاق و آن چه کفاره ندارد و گفتند: آمده ایم کلمه حق بگوییم،

ص: 308

علمنا أنّ الإِمره إمرتكم و الحقّ حَقّكم يا ابن رسول الله و الّذى نقوله بألسنتنا عليه ضمائرنا و إلاّ ينعق ما نملك و النّساء طوالق و علىّ ثلاثون حجّه راجلا إنا على أن نقتل المأمون و تخلص لك الأمر حتّى يرجع الحقّ إليك فلم يسمع منهما و شتمهما و لعنهما و قال لهما كفرتما التّعمه فلا تكون لكما السّلامه و لا لى إن رضيت بما قلتما فلما سمع الفضل ذلك منه مع هشام علما أنّهما أخطئا فقصدا المأمون بعد أن قالا للرّضا عليه السّلام أردنا بما فعلنا أن نجربك فقال لهما الرّضا عليه السّلام كذبتما فإنّ قلوبكما على ما أخبرتماني به إلاّ أنّكما لم تجداني كما أردتما فلما دخلا على المأمون قالا يا أمير المؤمنين إنّا قصدنا الرّضا عليه السّلام و جرّناه و أردنا أن نقف ما يضمّره لك فقلنا و قال فقال المأمون و فقتما فلما خرجا من عند المأمون قصده الرّضا عليه السّلام و أخليا المجلس و أعلمه ما قالا و أمره أن يحفظ نفسه منهما فلما سمع ذلك من الرّضا عليه السّلام علم أنّ الرّضا عليه السّلام هو الصّادق.

می دانیم که این خلافت از آن شماسست، ای پسر رسول خدا! او آن چه می گوئیم موافق ضمیر مان است و اگر نه آزاد باشد هر مملوک که داریم و زنان مطلقه باشد و سیّ حجّ پیاده بر ما واجب باشد که مأمون را بکشیم و امر را خالص به تو بازگردانیم، حضرت از ایشان نشنید و نهی کرد و لعنتشان کرد و فرمود:

شما کافر شدید به نعمت؛ پس شما را نباشد سلامت و نه مرا اگر گفته شما بپذیرم، چون این بشنیدند، دانستند که خطا کردند؛ بعد از آن که امام علیه السّلام فرمود: دروغ می گوئید بلکه در دل آن داشتید که ظاهر کردید نزد مأمون رفتند، گفتند: یا امیر المؤمنین! نزد رضا علیه السّلام رفتیم و او را آزمودیم و خواستیم واقف شویم به ضمیر او درباره تو، پس این گفتیم و این گفت، مأمون گفت: واقف شدید؟ چون از نزد مأمون برآمدند. حضرت نزد مأمون رفت، خلوت کردند و آن چه ایشان گفته بود به مأمون اعلام نمود و فرمود خود را از ایشان نگاه دار، چون این را از امام علیه السّلام شنید دانست که راست می گوید.

41- باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السّلام و ما أراه الله عز و جل من القدره في الاستجابه له و في إهلاك من أنكر دلالته في ذلك

اشاره

باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السّلام

و ما أراه الله عز و جل من القدره في

الاستجابه له و في إهلاك من أنكر

دلالته في ذلك

1

802

حدّثنا أبو الحسن محمّد بن القاسم المفسّر رضى الله عنه قال: حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و عليّ بن محمّد بن سيّار، عن أبيهما، عن الحسن بن عليّ العسكريّ، عن أبيه عليّ بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ عليه السّلام أنّ الرّضا عليّ بن موسى عليه السّلام لمّا جعله المأمون وليّ عهده احتبس المطر فجعل بعض حاشيه المأمون و المتعصّبين على الرّضا يقولون انظروا لمّا جاءنا عليّ بن موسى عليه السّلام و صار وليّ عهدنا فحبس الله عنّا المطر و اتّصل ذلك بالمأمون فاشتدّ عليه فقال للرّضا عليه السّلام: قد احتبس

41- حكايت طلب باران از حضرت به درخواست مأمون و نشان دادن قدرت الهی در اجابت دعای او و هلاک منکران کرامت او

حكايت طلب باران از حضرت به

درخواست مأمون و نشان دادن قدرت

الهی در اجابت دعای او و هلاک

منکران کرامت او

1

802

ابو الحسن محمّد بن قاسم مفسر رضى الله عنه از يوسف بن محمّد بن زياد و عليّ بن محمّد بن سيّار از پدرانشان از امام حسن بن عليّ العسكريّ عليهم السّلام روايت کرده که فرمود: چون مأمون عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام را وليعهد خویش قرار داد، مدتی باران نیامد و بعضی از اطرافیان مأمون و دشمنان امام رضا عليه السّلام شروع به یاوه گویی کرده و گفتند: بینید در این وقت که عليّ بن موسى بیامد و

ولیعهد ما شد، خدای تعالی باران از ما بازگرفت، خبر به مأمون رسید و بر او گران آمد، نزد امام رضا علیه السّلام آمد و از ایشان درخواست کرد تا نماز

ص: 310

المطر فلو دعوت الله عزّ وجلّ أن يمطر الناس فقال الرضا عليه السلام: نعم قال فمتى تفعل ذلك و كان ذلك يوم الجمعة قال يوم الإثنين فإن رسول الله صلّى الله عليه وآله أتاني البارحة في منامي و معه أمير المؤمنين عليّ عليه السلام و قال يا بنّي انتظر يوم الإثنين فابرز إلى الصّحراء و استسق فإن الله تعالى سيسقيهم و أخبرهم بما يريك الله ممّا لا يعلمون من حالهم ليزداد علمهم بفضلك و مكانك من ربّك عزّ و جلّ فلما كان يوم الإثنين غدا إلى الصّحراء و خرج الخلائق ينظرون فصعد المنبر فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال:

اللهمّ يا ربّ أنت عظمت حقنا أهل البيت فتوسّلموا بنا كما أمرت و أمّلوا فضلك و رحمتك و توقّعوا إحسانك و نعمتك فاسقهم سقيا نافعا عامّا غير رائث و لا ضائر و ليكن ابتداء مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم هذا إلى منازلهم و مقارّهم قال فوالذي بعث محمّدا بالحقّ نبيا لقد نسجت الرّيح في الهواء الغيوم و أبردت و أبرقت و تحرّك الناس كأنّهم يريدون التّحّي عن المطر فقال الرضا عليه السلام استسقاء بخواند. امام عليه السلام فرمود: بسيار خوب، مأمون گفت: چه روزی- و آن روز روز جمعه بود- این کار را انجام می دهی؟ فرمود: روز دوشنبه زیرا جدّم رسول خدا صلّى الله عليه و آله را به خواب دیدم که امیر المؤمنین علیه السلام با او بود به من فرمود: ای پسر من تا روز دوشنبه صبر کن آنگاه به صحرا رو و باران بطلب که خدای عزّ و جلّ مردم را باران می دهد و ایشان را خبر ده به آن چه می نماید تو را خدای تعالی و از احوالی که ایشان نمی دانند تا علم ایشان به فضل و منزلت تو نزد پروردگارت بیفزاید. چون دوشنبه شد به صحرا رفت و خلائق بیرون رفتند پس منبر رفت و حمد کرد و فرمود:

ای پروردگار من که حق ما اهل بیت را بزرگ کردی، تا مردم به ما متوسل شده، امیدوار کرم و رحمت باشند و به احسانت چشم دوزند و بخششت را طلبند. ایشان را آب ده به باران پرسود، فراگیر، بی وقفه و بی ضرر، ابتدایش پس از بازگشتشان به قرارگاههایشان باشد، گفت:

قسم به آن که محمد صلّى الله عليه و آله را به حقّ به نبوت منصوب کرد، ناگاه بادهای وزیدن گرفت و ابرها به وجود آورد و آسمان به رعد و برق افتاد و مردم به جنبش افتاده، گویا قصد گریز داشتند، فرمود:

علی رسلكم أيها الناس فليس هذا الغيم لكم إنما هو لأهل بلد كذا فمضت السحابة و عبرت ثم جاءت سحابه أخرى تشتمل على رعد و برق فتحركوا فقال علی رسلكم فما هذه لكم إنما هي لأهل بلد كذا فما زالت حتى جاءت عشر سحابه و عبرت و يقول علی بن موسى الرضا عليه السلام:

فی كل واحد علی رسلكم لیست هذه لكم إنما هي لأهل بلد كذا ثم أقبلت سحابه حادیه عشر فقال أيها الناس هذه سحابه بعثها الله عز و جل لكم فاشكروا الله علی تفضله علیكم و قوموا إلى مقاركم و منازلکم فإتھا [مسامه] مسامته لكم و لرءوسکم ممسكه عنكم إلى أن تدخلوا إلى مقاركم ثم یأتیکم من الخیر ما یلیق بکرم الله تعالی و جلاله و نزل [علی] من المنبر و انصرف الناس فما زالت السحابه ممسكه إلى أن قربوا من منازلهم ثم جاءت بوابل المطر فملئت الأودیة و الحیاض و الغدران و الفلوات فجعل الناس یقولون هنیئا لولد رسول الله صلی الله علیه و آله کرامات الله عز و جل.

ثم برز إلیهم الرضا علیه السلام و حضرت الجماعه به جای خود باشید و بی تایی مکنید، ای مردمان! این ابر از آن شما نیست، از آن اهل فلان بلد است. آن ابر برفت و بگذشت؛ پس ابر دیگر بیامد مشتمل بر رعد و برق، مردم از جای جنبیدند، فرمود: بر جای باشید که این از شما نیست از اهل فلان بلد است. هم چنین ابرها می آمدند تا ده ابر بیامد و بگذشت و در هر یک، آن حضرت می فرمود: به جای خود باشید این از شما نیست از اهل فلان شهر است، بعد از آن ابر یازدهم بیامد. فرمود: ای مردمان این ابر را خدای عز و جل برای شما فرستاده است، شکر کنید خدای را بر تفضلی که بر شما کرد، بر خیزید و روانه شوید به منازل خود که این ابر بالای سر شماست نمی بارد تا شما به منزل های خود داخل شوید. بعد از آن به شما می آید از خیر و برکت آن چه لایق به کرم خداوند تعالی باشد. از منبر فرود آمد و مردم روانه شدند و آن ابر همچنان ایستاده بود تا نزدیک خانه ها شدند؛ پس بارانی چنان بیاید که وادی ها و حوض ها و غدیرها و صحراها پر شد و مردم بانگ برداشتند و می گفتند: گوارا و مبارک باد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرامات خدای تعالی.

بعد امام علیه السلام بیرون آمد و بسیاری از مردمان

الكثيره منهم فقال: يا أيها الناس اتقوا الله في نعم الله عليكم فلا تنفروها عنكم بمعاصيه بل استديموها بطاعته و شكره على نعمه و أياديه و اعلموا أنكم لا تشكرون الله تعالى بشيء بعد الإيمان بالله و بعد الاعتراف بحقوق أولياء الله من آل محمد رسول الله صلى الله عليه و آله أحب إليه من معاونتكم لإخوانكم المؤمنين على دنياهم التي هي معبر لهم إلى جنان ربهم فإن من فعل ذلك كان من خاصه الله تبارك و تعالى و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله في ذلك قولاً ما ينبغي لقائل أن يزهد في فضل الله عليه فيه إن تأمله و عمل عليه قيل يا رسول الله هللك فلان يعمل من الذنوب كيت و كيت فقال رسول الله صلى الله عليه و آله بل قد نجا و لا يختم الله عمله إلا بالحسنى و سيمحو الله عنه السيئات و يبدلها من حسنات إله كان يمر مره في طريق عرض له مؤمن قد انكشفت عورته و هو لا يشعر فسترها عليه و لم يخبره بها مخافه أن يخجل ثم إن ذلك المؤمن عرفه في مهواه فقال له أجزل الله لك الثواب و أكرم لك المآب و لا ناكشك في الحساب فاستجاب الله له حاضر شدند. سپس فرمود: ای مردمان! پرهیزید از خدا در نعمت هایی که شما را داد؛ آن ها را به معاصی مرانید، بلکه دایم سازید به شکر خداوند بر نعمتهایی که به شما داده و بدانید شما خدا را شکر نمی کنید به چیزی بعد از ایمان به او و اعتراف به حقوق دوستان او از آل محمد صلى الله عليه و آله که نزد او محبوب تر باشد از یاری مؤمنین یکدیگر را در امر دنیاشان که پلی است به سوی بهشت پروردگارشان؛ هر که چنین کند از خاصان خداوند باشد و رسول خدا سخنی گفته که سزاوار نیست هیچ عاقل را که زاهد شود در فضل خدای تعالی بر او در آن اگر تأمل کند آن سخن را و عمل کند بر آن. گفتند: یا رسول الله! فلانی هلاک شد از گناهانش. حضرت فرمود:

چنین نیست بلکه نجات یافت و خداوند عملش را ختم به خیر می کند و همه گناهانش را بخشیده و آنها را به حسنات مبدل خواهد نمود چراکه او در راهی می گذشت، کسی عورتش نمایان شده بود و خودش نمی دانست این پوشاند و او را خبر نداد مبادا خجل گردد تا در دره ای متوجه شد و گفت: ای مرد! خداوند تو را ثواب جزیل دهد و بازگشت تو را اکرام کند و با تو در حساب مناقشه نکند، خداوند دعای وی

فیه فهذا العبد لا یختتم الله له إلا بخیر بدعاء ذلك المؤمن فاتصل قول رسول الله صلی الله علیه و آله بهذا الرجل فتاب و أناب و أقبل علی طاعه الله عزّ و جلّ فلم یأت علیه سبعة أيام حتی أغیر علی سرح المدینه فوجه رسول الله صلی الله علیه و آله فی أثرهم جماعه ذلك الرجل أحدهم فاستشهد فیهم قال الإمام محمّد بن علی بن موسی علیه السّلام و عظم الله تبارک و تعالی البرکه فی البلاد بدعاء الرضا علیه السّلام وقد کان للمأمون من یرید أن یكون هو ولیّ عهدہ من دون الرضا علیه السّلام و حسّاد کانوا بحضره المأمون للرّضا علیه السّلام فقال للمأمون بعض أولئک یا امیر المؤمنین أعیذک بالله أن تكون تاریخ الخلفاء فی إخراجک هذا الشرف العمیم و الفخر العظیم من بیت ولد العباس إلی بیت ولد علیّ لقد أعنت علی نفسک و أهلك جنّت بهذا السّاحر ولد السّاحره و قد کان خاملاً فأظهرته و متّصعاً فرفعتہ و منسیّاً فذکرت به و مستحقّاً فنوّهت به قد ملأ الدّنيا مخرقه و تشوّقاً بهذا المطر الوارد عند دعائه ما أخوفنی أن یرج هذا الرجل هذا الأمر عن ولد العباس إلی ولد دربارہ او اجابت نمود؛ پس این بنده ختم کار او نشود؛ مگر به دعای آن مؤمن. پس این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد رسید توبه کرد و روی به طاعت خدای عزّ و جلّ آورد، پس بر او هفت روز نگذشت که قومی چارپایان مدینه را که می چریدند به غارت بردند رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقب ایشان جماعتی بفرستاد و این مرد یکی از ایشان بود و در آن میان شهید شد.

امام محمّد بن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام فرمود: خدای تعالی به دعای امام رضا علیه السّلام برکت بزرگ داد در بلاد و مأمون کسی بود که می خواست او ولی عهد باشد نه امام رضا علیه السّلام و حاسدان بودند به نزد مأمون که بر آن حضرت حسد می بردند، بعضی از ایشان با مأمون گفت: یا امیر المؤمنین! تو را به پناه خدا می برم از این که تو تاریخ خلفا شوی در بیرون کردن این شرف عمیم و فخر عظیم از خانه فرزندان عباس به خانه فرزندان علی، جفا با خود و اهل بیت خود کردی و این ساحر و ساحرزاده را آوردی، گمنام بود، او را آشکار کردی و پست بود، بلند ساختی و از یادها رفته بود، به یاد مردم آوردی و سبک بود در نظرها، معتبر کردی، آوازه اش را در دنیا بلند نمودی، به بارانی که به دعای او آمد

علی بل ما أخوفنی أن يتوصّل بسحره إلى إزاله نعمتك و التّوائب علی مملکتک هل جنی أحد علی نفسه و ملکه مثل جنایتک فقال المأمون قد كان هذا الرّجل مستترا عنّا يدعو إلى نفسه فأردنا أن نجعله ولیّ عهدنا لیکون دعاؤه لنا و ليعترف بالملک و الخلافه لنا و ليعتقد فيه المفتونون به أنّه ليس ممّا ادّعی فی قليل و لا كثير و أنّ هذا الأمر لنا من دونه و قد خشينا إن تركناه علی تلك الحاله أن يفتق علينا منه ما لا نسده و یأتی علينا منه ما لا نطقه و الآن فإذ قد فعلنا به ما فعلناه و أخطأنا فی أمره بما أخطأنا و أشرفنا من الهلاک بالتّوويه به علی ما أشرفنا فليس يجوز التّهاون فی أمره و لكننا نحتاج أن نضع منه قليلا قليلا حتّى نصوّره عند الرّعايا بصوره من لا يستحقّ لهذا الأمر ثمّ ندبر فيه بما يحسم عنّا موادّ بلائه قال الرّجل یا امیر المؤمنین فولّی مجادلته فإتی أفحمه و أصحابه و أضع من قدره فلو لا هیبتک فی نفسی لأنزلته منزلته و بیئت للنّاس قصوره عمّا رشّحته له قال المأمون ما شیء أحبّ إلّی من هذا قال فاجمع جماعه و جوه أهل مملکتک سخت می ترسم که به سحر، نعمت تو زایل سازد و مردم بر تو بشوراند، هیچ کس با خود و دولت خود چنین جنایتی کرده است که تو کرده ای؟ مأمون گفت: این مرد، مردم را پنهانی به سوی خود می خواند، خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا مردم را سوی ما خواند و اعتراف کند به خلافت ما و جماعتی که شیفته او بودند اعتقاد کنند که او از ادعای خود نصیبی ندارد از کم و بسیار و این امر برای ماست نه او و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم بر ما رخنه کرده و نوعی شکاف ایجاد کند که جلوگیری آن نباشیم، حال که او را ولیعهد خود کرده و مرتکب خطا و مشرف بر هلاک شده ایم که قدر او بلند کرده ایم جایز نیست سستی نمودن در کار او، شایسته است اندک اندک قدر او پست کنیم تا در نظر مردم جلوه دهیم او استحقاق این کار ندارد، سپس تدبیری کنیم که ریشه بلا از خود ببریم.

مرد گفت: یا امیر المؤمنین! مجادله او را به من واگذار تا او و اصحابش را عاجز کنم و منزلت او پست سازم، اگر از تو در هراس نباشم او را بر جای خود می نشانم و با مردمان ظاهر می کردم که او آن پایه ندارد که تو او را داده ای. مأمون گفت: از این دوست تر نزد من نیست، جمع کن جماعت

من القواد والقضاه وخيار الفقهاء لأبين [نفضه]نقصه بحضرتهم فيكون أخذاً له عن محله الذي أحلته فيه على علم منهم بصواب فعلك قال فجمع الخلق الفاضلين من رعيته في مجلس واسع قعد فيه لهم وأعد الرضا عليه السلام بين يديه في مرتبه التي جعلها له فابتدأ هذا الحاجب المتضمن للوضع من الرضا عليه السلام وقال له إن الناس قد أكثروا عنك الحكايات وأسرفوا في وصفك بما أرى أنك إن وقفت عليه برئت إليهم منه قال وذلك أنك قد دعوت الله في المطر المعتاد مجيئه فجاء فجعلوه آيه معجزه لك أوجبوا لك بها أن لا نظير لك في الدنيا وهذا أمير المؤمنين أدام الله ملكه وبقاءه لا يوازي بأحد إلا رجح به وقد أحلك المحلل الذي قد عرفت فليس من حقه عليك أن تسوغ الكاذبين لك وعليه ما يتكذّبونه فقال الرضا عليه السلام ما أدفع عباد الله عن التحدث بنعم الله عليّ وإن كنت لا أبغي أشراً ولا بطراً و أمّا ما ذكرك صاحبك الذي أحلني ما أحلني إلا المحلل الذي أحله ملك مصر يوسف الصديق عليه السلام وكانت حالهما ما قد علمت فغضب الحاجب عند ذلك وقال يا ابن اهل مملكت خود از سرداران، قاضيان و فقيهان را تا من نقص او روشن گردانم و بدانند تو صواب کردی که او را از مقامش کنار گذاشتی، گفت:

مردم برگزیده را در مجلس جمع کرد و خود بنشست و امام علیه السلام را برابر خود در جایگاهش، بنشانند؛ آن حاجب که گفته بود که قدر آن حضرت پست گرداند، گفت: مردم از تو حکایت ها بسیار کرده و در وصف تو از حد می گذرانند، اگر تو واقف شوی بر آن ها بیزاری جویی از ایشان، اول آن که تو دعا کردی برای باران که آمدنش عادت است؛ آن را معجزه ای برای شما دانسته و ثابت کرده اند که تو نظیر نداری در صورتی که امیر المؤمنین - که خداوند پایدارش دارد - مقابل نشود با کسی جز آن که بر او فزونی دارد و تو را در مقامی که می دانی قرار داد حق نبود آن چه به دروغ درباره تو گفته اند تجویز کنی و وزیر آن بر امیر المؤمنین باشد. حضرت فرمود: مردم را منع نمی کنم از بیان نعمت هایی که خداوند به تفضل مرا داده است هر چند من جویای خود پسندی نیستم؛ اما آنکه گفתי صاحب مرا در این مرتبه آورد، نیاورد؛ مگر در مرتبه ای که ملک مصر یوسف صدیق را آورد و حال ایشان آن است که می دانی. حاجب عصبانی شد و گفت: یابن

موسی لقد عدوت طورک و [تجاوزک] تجاوزت قدرک إن بعث الله بمطر مقدر وقته لا يتقدم ولا يتأخر جعلته آیه تستطیل بها و صوله
تصول بها کانتک جئت بمثل آیه الخلیل ابراهیم علیه السلام لما أخذ رعوس الطیر بیده و دعا أعضاءها التي كان فرقها على الجبال فأتينه
سعیاً و تریباً علی الرّعوس و خفقن و طرن یاذن الله تعالی فإن كنت صادقاً فیما توهم فأحی هذین و سلطهما علیّ فإن ذلك یكون حیث
آیه معجزه فأمّا المطر المعتاد مجیئه فلست أنت أحقّ بأن یكون جاء بدعائك من غیرک الّذی دعا كما دعوت و كان الحاجب أشار إلى
أسدین مصوّرین علی مسند المأمون الّذی كان مستندا إليه و كانا متقابلین علی المسند فغضب علیّ بن موسی علیه السلام و صاح
بالصّورتین دونكما الفاجر فافترساه و لا تبقی له عینا و لا أثراً فوثبت الصّورتان و قد عادتا أسدین فتناولوا الحاجب [ورضاه] و رضاه و
هشماه و أكلاه و لحسا دمه و القوم یظنون متحیرین ممّا یبصرون فلما فرغا منه أقبلا علی الرضا علیه السلام و قالوا یا ولیّ الله فی أرضه ما ذا
تأمرنا نفعل بهذا أنفعل به موسی! از قد و اندازة خود درگذشته ای که خدای تعالی بارانی که مقدر است و پیش و پس نمی شود بفرستاد و تو
آن را آیت خود ساختی به آن سربلندی می کنی و به آن صولت می کنی، گویا مثل آیت ابراهیم خلیل علیه السلام آورده ای که سرهای
مرغان به دست گرفت و اعضای متفرق آن ها را بخواند و بیامد سوی او شتابان و پیوستند با سرهانشان و پریدند به اذن خداوند تعالی. اگر تو
راست می گویی این دو شیر درنده را زنده کن و بر من مسلط ساز تا این معجزه باشد تو را، امّا بارانی که معتاد است آمدنش، تو اولی تر
نیستی که به دعای تو آمده باشد، بلکه دیگران هم دعا کردند چنان چه تو کردی و حاجب اشارت به صورت دو شیر کرد که بر مسند مأمون
مصوّر بودند رو به روی هم. علی بن موسی علیهما السلام در غضب شد و بانگ زد به آن دو صورت شیر که این فاجر را بدرید و اثری از او
باقی نگذارید. آن دو صورت دو شیر زنده شدند و حاجب را بگرفتند و بخوردند و خونس بلیسیدند و جماعت نگاه می کردند حیران از آن
حالت، و شیران چون فارغ شدند، روی به امام رضا علیه السلام کرده و گفتند: ای ولی خدا در روی زمین! چه می فرمایی ما را درباره این امر

ما فعلنا بهذا يشيران إلى المأمون فغشى على المأمون ممّا سمع منهما فقال الرضا عليه السلام قفا فوقفا قال الرضا عليه السلام صبّوا عليه ماء ورد و طيبوه ففعل ذلك به و عاد الأسدان يقولان أتأذن لنا أن نلحقه بصاحبه الذي أفيناه قال لا فإنّ الله عزّ و جلّ فيه تدبيرا هو ممضيه فقالا ما ذا تأمرنا قال عودا إلى مقرّكما كما كنتما فصارا إلى المسند و صارا صورتين كما كانتا فقال المأمون الحمد لله الذي كفاني شرّ حميد بن مهران يعنى الرجل المفترس ثمّ قال للرّضا عليه السلام يا ابن رسول الله هذا الأمر لجدّكم رسول الله صلّى الله عليه و آله ثمّ لكم فلو شئت لنزلت عنه لك فقال الرضا عليه السلام لو شئت لما ناظرتك و لم أسألك فإنّ الله تعالى قد أعطاني من طاعه سائر خلقه مثل ما رأيت من طاعه هاتين الصورتين إلاّ جهّال بنى آدم فإنّهم و إن خسروا حظوظهم فلله عزّ و جلّ فيه تدبير و قد أمرني بترك الاعتراض عليك و إظهار ما أظهرته من العمل من تحت يدك كما أمر يوسف بالعمل من تحت يد فرعون مصر قال فما زال المأمون ضئيلا في نفسه إلى أن قضى في عليّ بن موسى الرضا عليه السلام ما قضى.

که با این نیز آن کنیم که با او کردیم و اشاره به مأمون نمودند و مأمون از هوش برفت. امام علیه السلام فرمود: آرام باشید؛ فرمود: گلاب بر او زدند و آن دو شیر می گفتند: اذن می دهی که او را به یارش رسانیم. فرمود: نه خداوند را درباره او تدبیری است که خود انجام دهد. گفتند: چه می فرمایی ما را؟ فرمود: به جای خود باز گردید چنان چه بودید، باز گشتند و همان شدند که بودند. مأمون گفت: حمد خدای را که کفایت کرد از ما شر حمید بن مهران را؛ بعد با امام علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا صلّى الله عليه و آله! این امر از آن جدّ شما رسول خدا صلّى الله عليه و آله و بعد، از آن شما است، اگر خواهی به تو می سپارم و دست بر می دارم.

فرمود: اگر می خواستم مناظره نمی کردم و از تو نمی پرسیدم زیرا خداوند اطاعت خلائق را به من عطا کرده چنانکه دیدی؛ مگر جاهلان بنی آدم هر چند از نصیب های خود بی بهره شدند ولی خداوند را در ایشان تدبیری است و مرا امر نموده بر تو اعتراض نکنم و آن چه اظهار می کنی من در اختیار تو باشم چنان چه یوسف علیه السلام را تحت فرمان فرعون قرار داد. راوی گوید: مأمون پیوسته نزد امام علیه السلام اظهار حقارت می کرد تا کاری که می خواست درباره حضرت انجام داد.

باب ذکر ما أتاه المأمون من طرد

الناس عن مجلس الرضا عليه السلام

و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام

1

803

حدّثنا عليّ بن عبد الله بن الورّاق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب و حمزه بن محمّد بن أحمد العلويّ و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنهم قالوا أخبرنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهرويّ و حدّثنا أبو محمّد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی الله عنه، عن أحمد بن إدريس، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد السلام بن صالح الهرويّ قال: رفع إلى المأمون أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى عليه السلام يعقد مجالس الكلام و الناس يفتتنون بعلمه فأمر محمّد بن عمرو الطوسيّ حاجب المأمون

42- در دورکردن مأمون مردم را از مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن حضرت و نفرین آن حضرت

در دورکردن مأمون مردم را از

مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن

حضرت و نفرین آن حضرت

1

803

عليّ بن عبد الله وّراق و حسين بن إبراهيم بن احمد بن هشام مؤدب و حمزه بن محمد بن احمد علوي و احمد بن زياد بن جعفر همداني گفتند: خبر داد ما را علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروي و نیز ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از احمد بن ادريس از ابراهيم بن هاشم روايت کردند که عبد السلام بن صالح هروي نقل کرده و گفت: به مأمون خبر رسانيدند که ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام در مجالس می نشيند و با مردم سخن می گوید و مردم به علم او فريفته و شيفته می شوند، مأمون حاجب خود محمد بن عمرو طوسي را مأمور کرد

فطرد النَّاس، عن مجلسه و أحضره فلما نظر إليه المأمون زبره و استخفَّ به فخرج أبو الحسن عليه السَّلام من عنده مغضبا و هو يدمدم بشفتيه و يقول و حقَّ المصطفى و المرتضى و سيِّده النَّساء لأستنزلنَّ من حول الله عزَّ و جلَّ بدعائى عليه ما يكون سببا لطرده كلاب أهل هذه الكوره إيَّاه و استخفافهم به و بخاصَّته و عامَّته ثمَّ إنَّه عليه السَّلام انصرف إلى مركزه و استحضر الميضاه و توضَّأ و صلَّى ركعتين و قنت فى الثَّانیه فقال اللّهُمَّ یا ذا القدره الجامعه و الرِّحمه الواسعه و المنن المتتابعه و الآلاء المتوالیه و الأیادی الجمیله و المواهب الجزیله یا من لا یوصف بتمثیل و لا یمثّل بنظیر و لا یغلب بظہیر یا من خلق فرزق و ألهم فأنطق و ابتدع فشرع و علا فارقع و قدر فأحسن و صوّر فأتقن و أجنح فأبلغ و أنعم فأسبغ و أعطى فأجزل یا من سما فى العزّفات خواطف الأبصار و دنا فى اللّطف فجاز هو اجس الأفكار یا من تفرّد بالملك فلا ندّ له فى ملکوت سلطانه و توحد بالكبریاة فلا ضدّ له فى جبروت شأنه یا من حارت فى کبریاة هیبته دقائق تا مردم را از مجلس براند و او را حاضر گرداند و چون حضرت را دید و جفا و خفت رسانید، حضرت بیرون آمد در حالی که غضبناک بود و می فرمود: به حقّ مصطفی، مرتضى، سيِّده النَّساء او را نفرین کنم طوری که یاری خدا از او برمی دارم تا اراذل شهر او را برانند و به او و دربارانش خفت رسانند. پس آن حضرت آمد و آب طلبید و وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد و در قنوت، دعا نمود: ای صاحب قدرت جامعه و رحمت واسعة و نعمت های پیاپی و نیکوئیهای مداوم و دارنده کرامات بی شمار، ای آنکه وصفت را مثال نشاید و تشبیهت به مانند نیاید و نیروهای مددیافته بر ساحتت دست نیافته اند، ای آنکه آفرید و روزی رسانید و الهام کرد؛ پس گویا گردانید و راه بنموده و برتری گزیده و نظام بخشیده بسیار دقیق و نقش داده چه استوار، اقامه دلیل کرده کامل و به تمام کرامت فرموده و فراوان بخشیده، ای آنکه در بزرگی اوج گرفته تا از بینشها گذشته و در لطافت چنان نزدیک شده که از اندیشه ها فراتر آمده، ای آن که در سلطنت یگانگی گرفته و در اقتدارش مانند ندارد و در کبریایی اش یکتایی گزیده و حریفی در برابر قدرتش نیست.

اللّطائف الأوهام و حسرت دون إدراك عظمته خطائف أبصار الأنام يا عالم خطرات قلوب العارفين و شاهد لحظات أبصار الناظرين يا من عنت الوجوه لهيبته و خضعت الرقاب لجلالته و وجلت القلوب من خيفته و ارتعدت الفرائض من فرقه يا بدىء يا بديع يا قوى يا منيع يا علىّ يا رفيع صلّ على من شرف الصّلاه بالصّلاه عليه و انتقم لى ممّن ظلمنى و استخفّ بى و طرد الشّيعه عن بابى و أذقه مراره الدّلّ و الهوان كما أذاقنيها و اجعله طريد الأرجاس و شريد الأنجاس قال أبو الصّلت عبد السّلام بن صالح الهروىّ فما استتمّ مولای دعاءه حتّى وقعت الرّجفه فى المدينه و ارتجّ البلد و ارتفعت الرّعقه و الصّيحه و استفحلت النّعره و ثارت الغيره و هاجت القاعه فلم أزايل مكانى إلى أن سلّم مولای عليه السّلام فقال لى يا أبا الصّلت اصعد السّطح فإنّك سترى امرأه بعیة غثه رثه مهیّجه الأشرار متّسخه الأطمار یسمیها أهل هذه الكوره سمانه لغباوتها و تهتكها و قد أسندت مكان الرّمح إلى نحرها قصباً و قد شدّت وقایه لها حمراء إلى و در عظمتش ژرف اندیشان مبهوت مانده و دیده بینندگان پیش از دیدنش بینش خود را از دست داده، ای دانای خاطره ها که بر دل عارفان خطور می کند و ای بینای نگرستن بینندگان و خاضع شده گردن ها از جلالتش و ترسیده دل ها از ترسش و لرزیده فرایص در بیمش، ای اختراع کننده، ای توانا، ای منیع، ای بلند، ای رفیع! درود فرست بر آن که نماز را به درود بر او شرف بخشیدی، و انتقام بکش برای من از کسی که ظلم کرد مرا و خفت رسانید به من و منع نمود شیعه را از در من و بچشان او را به تلخی مذلت چنان چه او چشائید به من و او را از درگاه رحمت دور ساز آن چنانکه پلیدی دور ریخته می شود. ابو الصّلت گوید: امام علیه السّلام دعا را تمام نکرده بود که شهر بگردید و آشوب افتاد و غوغا بلند شد و گرد برخاست، از جای خود نرفتم تا مولایم سلام نماز گفت و فرمود: یا ابا الصّلت! بر بام شو و جاده را بنگر، زنی ناپاک که به فکر آمیختن با مرد اجنبی است خواهی دید، زنی که اشرار را تحریک می کند و جامه چرکین بر تن دارد و اهل این شهر او را سمانه می گویند به جهت بلاهت و بی شرمی او، به شاخه ای از نی توسل جسته و پرده سرخ رنگ خود بر آن بسته

طرفه مكان اللّواء فهى تقود جيوش القاعه و تسوق عساكر الطّغام إلى قصر المأمون و منازل قوّاده فصعدت السّطح فلم أر إلا نفوسا تزعر بالعصيّ و هامات ترضخ بالأحجار و لقد رأيت المأمون متدّعا قد برز من قصر شاهجان متوجّها للهرب فما شعرت إلا بشاگرد الحجام قد رمى من بعض أعالي السّطوح بلبنه ثقبه فضرب بها رأس المأمون فأسقطت بيضته بعد أن شقّت جلد هامته فقال لقاذف اللّبنة بعض من عرف المأمون و يلك هذا أمير المؤمنين فسمعت سمانه تقول اسكت لا أم لك ليس هذا يوم التّمیز و المحاباه و لا يوم إنزال التّاس على طبقاتهم فلو كان هذا أمير المؤمنين لما سلّط ذكور الفجّار على فروج الأبكار و طرد المأمون و جنوده أسوأ طرد أبعء إذلال و استخفاف شديد.

به جای لوا می کشد، می خواهد از غوغاگران سپاهی سازد و آنان را رهبری کند و اراذل را به قصر مأمون و منازل سران لشکرش سوق دهد؛ ابا الصلت گوید: من بر بالای بام شدم و ندیدم؛ مگر نفس ها که به عصا از هم ریخته می شد و سرها به سنگ شکسته می گشت و به تحقیق دیدم مأمون را که زره پوشیده و از قصر شاهجان بیرون شده و روی به فرار نهاده؛ پس ناگاه دیدم شاگرد حجامتچی را که خشتی گران پرتاب کرد و به سرش رسید و کلاهخودش از سر بیفکند و سرش بخراشید. کسی مأمون را بشناخت و خشت افکن را گفت: وای بر تو این امیر المؤمنین است، شنیدم که سمانه می گفت: ساکت شو بی مادر، امروز روز طرفداری و احترام به درجات نیست و روزی نیست که با هرکس طبق مقامش رفتار شود، اگر این واقعا امیر المؤمنین بود مردان فاجر را بر دختران بکر مسلط نمی کرد و پس از آن مأمون و لشکرش را با خفت و خواری از شهر بیرون راندند.

43- باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام المأمون من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر

اشاره

باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام

المأمون من الشعر في الحلم

و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب

الصديق و في استجلاب العدو حتى

يكون صديقا و في كتمان السر

1

804

حدّثنا محمّد بن موسى المتوكل رضی اللّٰه عنه و محمّد بن محمّد بن عصام الكلينيّ و أبو محمّد الحسن بن أحمد المؤدّب و عليّ بن عبد الوزّاق و عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضی اللّٰه عنهم قالوا حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ رحمه اللّٰه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم العلويّ الجوّانيّ عن موسى بن محمّد المحاربيّ عن رجل ذكر اسمه عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنّ المأمون قال له هل رويت من الشّعر شيئا؟

43- اشعاری که امام رضا عليه السلام برای مأمون در معنی حلم و سکوت در مقابل جاهلان و ترك عتاب دوستان و جذب دشمن فرموده تا دوست شوند و در پنهان داشتن رازها

اشعاری که امام رضا عليه السلام برای

مأمون در معنی حلم و سکوت در

مقابل جاهلان و ترك عتاب دوستان

و جذب دشمن فرموده تا دوست

شوند و در پنهان داشتن رازها

1

804

محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن محمد بن عصام کلینی و ابو محمد حسن بن احمد بن مؤدب و علی بن عبد الله بن وراق و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که محمد بن یعقوب کلینی گفت که علی بن ابراهیم علوی جوانی از موسی بن محمد محاربی از شخصی که نام او را برده بود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: تاکنون شعری برایت روایت کرده اند؟

ص: 323

فقال قد رويت منه الكثير فقال أنشدني أحسن ما رويته في الحلم فقال عليه السلام:

إذا كان دوني من بليت بجهله

أبيت لنفسي أن تقابل بالجهل

وإن كان مثلي في محلّي من التّهي

أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل

وإن كنت أدنى منه في الفضل والحجى

عرفت له حقّ التّقّدّم و الفضل

فقال له المأمون: ما أحسن هذا من قاله فقال بعض فتياننا قال فأنشدني أحسن ما رويته في السّكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصّديق فقال عليه السلام:

إتني ليهجرني الصّديق تجنّبا

فأريه أنّ لهجره أسبابا

و أراه إن عاتبته أغربته

فأرى له ترك العتاب عتابا

و إذا بليت بجاهل متحكّم

يجد المحال من الأمور صوابا

أوليته متى السّكوت و ربّما

كان السّكوت عن الجواب جوابا

فقال المأمون: ما أحسن هذا من قاله فقال لبعض فتياننا قال فأنشدني عن أحسن ما رويته في استجلاب العدو حتّى فرمود: بسیار روایت کرده اند، مأمون گفت: بهترین شعری که در حلم روایت داری بخوان؛ پس فرمود:

آن کس که من مبتلا شده ام به جهل او، نپسندم برای خود که به جهل او مقابل شوم

و اگر مثل من است در مرتبه عقل، چنگ در حلم زخم تا برتر شوم از مثل خود،

اگر من کمتر باشم از او در فضل و عقل، حق تقدم و فضل او بشناسم و از او بگذرانم.

مأمون گفت: چه خوب گفته اند! این را که گفته است؟ فرمود: بعضی از جوانان ما، گفت: بهترین شعری که در سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست روایت داری برایم بخوان، فرمود:

دوستم به قصد جدائی دوری می‌گزیند و من علت جدائی را از او می‌پرسم.

می‌نمایانم اگر تندی کنم در هجرش سبب شده ام، پس ترک عتاب را خود عتاب می‌بینم.

چون به دوست نادانی برخورد کنم که امور محال را باور دارد و شدنی می‌داند

سکوت را سزاوار او می‌دانم؛ زیرا خاموشی گاهی اوقات جواب محسوب می‌شود

مأمون گفت: چه خوب گفته اند، چه کسی گفته؟ فرمود: بعضی از جوانان ما. گفت: بخوان بهترین شعری که روایت داری در جلب دشمن تا

يكون صديقا فقال عليه السلام:

و ذى غلّه [سالمه] سالمته فقهرته

فأوقرته متى لعفو التّحمل

و من لا يدافع سيئات عدوّه

ياحسانه لم يأخذ الطّول من عل

و لم أر فى الأشياء أسرع مهلكا

لغمر قديم من و داد معجّل

فقال المأمون: ما أحسن هذا هذا من قاله فقال عليه السلام بعض فتياننا قال فأنشدنى أحسن ما روته فى كتمان السرّ فقال عليه السلام:

وإني لأنسى السرّ كى لا أذيعه

فيا من رأى سرّا يصرّ بأن ينسى

مخافه أن يجرى ببالى ذكره

فينبذه قلبى إلى ملتوى الحشا

فيوشك من لم يفش سرّا و جال فى

خواطره أن لا يطيق له حسبا

فقال المأمون: إذا أمرت أن يتربّ الكتاب كيف تقول قال ترّب قال فمن السّحاح قال سحّ قال فمن الطّين قال [طن] طين قال فقال المأمون يا غلام ترّب هذا الكتاب و سحّه و [طنه] طينه و امض به إلى الفضل بن سهل و خذ لأبى الحسن عليه السلام ثلاثمائة ألف درهم.

دوست گردد، حضرت فرمود:

بسا با شرور که از در دوستی درآمده ولی او را زیر بار بخشش برده، گرانبار نموده ام.

هرکس اعمال دشمن را به نیکی دفع نکند او بخشش را از مقام بالاتر فرانگرفته.

برای برطرف کردن اختلاف میان دو تن، راهی سریعتر از مهربانی ندیده ام.

مأمون گفت: خوب شعری است این را که گفته؟ فرمود: بعضی از جوانان ما، گفت: بخوان نیکوترین شعری که در کتمان سرّ روایت

داری، فرمود:

سرّ دیگری را فراموش کنم تا شایع نگردد اگر سرّی داری فراموش کن تا محفوظ بماند

فراموش کردن از آن جهت است که مبادا به یاد من آید. و دلم آن را به اطراف خود افکند.

ممکن است شخص سرّی را فاش ننماید ولی در ذهنش می‌گذرد و او را بی‌طاقت می‌کند

مأمون گفت: هرگاه بفرمایی که بر کتاب خاک ریزند چه می‌گوئی؟ فرمود: «تَرَبُّ» گفت: از ماده «سحا» اگر امر کنید؟ فرمود: «سَحَّ» گفت: از

ماده «طین»؟ فرمود: «طین». مأمون به غلامش گفت: بر این کتاب خاک ریز و به فضل بن سهل بفرست و سیصد هزار درهم برای ابو الحسن

از وی بستان.

ص: 325

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: كان سبيل ما يقبله الرضا عليه السلام من المأمون سبيل ما كان يقبله النبي صلى الله عليه وآله من الملوك و سبيل ما كان يقبله الحسن بن على عليه السلام من معاويه و سبيل ما كان يقبله الأئمة من آبائه من الخلفاء و من كانت الدنيا كلها له فغلب عليها ثم أعطى بعضها فجائز له أن يأخذ.

و مما أنشده الرضا عليه السلام و تمثل به.

805 2

حدّثنا على بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفى عن سهل بن زياد الأدمى عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى، عن عبد السلام بن صالح الهروى قال: حدّثنى معمر بن خلاد و جماعه قالوا: دخلنا على الرضا عليه السلام فقال له بعضنا جعلنا الله فداك ما لى أراك متغيّر الوجه فقال عليه السلام: إنى بقيت ليلتى ساهرا متفكرا فى قول مروان بن أبى حفصه:

أنى يكون و ليس ذاك بكائن

لبنى البنات وراثه الأعمام

مصنّف كتاب گوید: این مال ها که امام رضا علیه السلام از مأمون قبول می کرد از همان راه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ملوک قبول می کرد، از آن راه که امام حسن علیه السلام از معاویه قبول می نمود و سایر امامان از پدران مأمون که خلفا بودند، قبول می کردند، هرکه دنیا تماما از او باشد از دست او ببرند؛ پس بعضی از آن او را دهند او را جایز است که آن را بگیرد. آنچه که حضرت رضا علیه السلام انشاد فرموده و به آن تمثل نموده.

805 2

على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: محمد بن ابى عبد الله كوفى از سهل بن زياد آدمى از عبد العظيم بن عبد الله حسنى روايت کرده که گفت: معمر بن خلاد و جماعتى گفتند: بر امام رضا عليه السلام وارد شدیم پس يکى از ما عرض کرد: فدایت شوم چرا رخسار مبارکتان را دگرگون می بینم؟ فرمود:

من بیشتر شب بيدارى کشيدم و در این شعر مروان بن ابى حفصه می انديشيدم که گفته است:

از کجا می شود و این شدنى نخواهد بود دخترزاده ها ارث به جای عموها برند

ص: 326

ثمّ نمت فإذا أنا بقائل قد أخذ بعضاده الباب و هو يقول:

أنتى يكون و ليس ذاك بكائن

للمشركين دعائم الإسلام

لبنى البنات نصيبهم من جدّهم

و العمّ متروك بغير سهام

ما للطلاق و للثّراث و إنّما

سجد الطّليق مخافه الصّمصام

قد كان أخبرك القرآن بفضله

فمضى القضاء به من الحكّام

إنّ ابن فاطمه المنوّه باسمه

حاز الوراثة عن بنى الأعمام

و بقى ابن نثله واقفا متردّدا

يبكى و يسعده ذوو الأرحام

806 3

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الله بن المغيرة قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السّلام يقول:

إنّك فى دار لها مدّه

يقبل فيها عمل العامل

سپس خوابیدم در عالم خواب دیدم شخصی چهارچوب در را گرفته و می گوید:

این شدنی نخواهد بود که مشرکین پرچمداران اسلام باشند.

دخترزادگان از جدّشان ارث می برند در حالی که عمودون سهم الارث کنار می رود.

آنکه اسیر مسلمین شده چگونه ارث تبوت برد؟ از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده

قرآن از پیش به مقام آنکه ارث برد خیر داده و احکام آن را گفته است.

فرزند فاطمه که مشهور همگانست او ارث تبوت را از عموزاده ها می برد.

اما فرزند نثیله متحیر در کنار می ایستد و می گیرد و خویشانش با وی همدمی می کنند.

8063

پدرم گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الله بن مغیر که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود:

تو در سرائی هستی که ماندنت محدود است و در مدّت کوتاه عمل هر عاملی قبول است.

ص: 327

ألا ترى الموت محيطا بها

يكذب فيها أمل الآمل

تعجل الذنب لما تشتهي

و تأمل التوبه فى قابل

و الموت يأتى أهله بغته

ما ذاك فعل الحازم العاقل

8074

حدّثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري قال: أخبرني أبو بكر أحمد بن محمد بن الفضل المعروف بابن الخبّاز سنة أربع عشرة و ثلاثمائة قال: حدّثنا إبراهيم بن أحمد الكاتب قال: حدّثنا أحمد بن الحسين كاتب أبي الفيّاض عن أبيه قال: حضرنا مجلس عليّ بن موسى عليه السّلام فشكا رجل أخاه فأنشأ يقول:

أعذر أخاك على ذنوبه

و استر و غطّ على عيوبه

و اصبر على بهت السّفية

و للزّمان على خطوبه

و دع الجواب تقصّلا

و كل الظّلم إلى حسيبه

آیا نمی بینی که مرگ از هر سو این سرا را فراگرفته و آرزوها را بر باد فنا می دهد.

در مدّت کوتاه شتاب داری که شهوات خود را سیر کنی و توبه را به عقب می اندازی.

با این که مرگ ناگهان فرامی رسد، اکنون بین شخص با فکر و اندیشه چه باید بکند؟

8074

حسن بن عبد الله بن سعيد العسكري گوید:

خبر داد ما را ابو بکر احمد بن محمد بن فضل معروف به ابن خبّاز در سال سیصد و چهارده (314) که گفت: روایت کرد برای ما ابراهیم بن احمد بن کاتب از احمد بن حسین کاتب ابی قیاض از پدرش که گفت: در مجلس امام رضا علیه السلام بودیم که مردی از برادرش به آن حضرت شکوه کرد، آن بزرگوار این اشعار را برای او خواند:

برادرت را در کارهای نادرستش معذور بدار و اعمال نادرست او را بپوشان.

اگر نادانی، ناحقی به تو گفت شکیبائی کن و همچنین بر حوادث سخت روزگار که می آید.

از روی بزرگی خود، او را رها کن و ستمکار را به آنکه حساب او و همه در دست اوست واگذار.

ص: 328

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الرِّيان بن الصَّلْت قال: أنشدني الرضا عليه السلام لعبد
المطلب

يعيب النَّاس كلَّهم زمانا

و ما لزماننا عيب سوانا

نعيب زماننا و العيب فينا

و لو نطق الزَّمان بنا هجانا

و إنَّ الدَّنْب يترك لحم ذنْب

و يأكل بعضنا بعضا عيانا

لبسنا للخداع مسوك طيب

و ويل للغريب إذا أتانا

حدَّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدَّثنا أبو سعيد الحسين بن عليّ العدويّ قال: حدَّثنا الهيثم بن عبد
الله الرِّمانيّ قال: حدَّثنا عليّ بن موسى الرضا عليه السلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن عليّ، عن عليّ
بن الحسين، عن أبيه عليه السلام 808 5

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن الصلت که گفت: امام رضا علیه السلام
اشعاری برای من از عبد المطلب خواند:

مردم، زمانه را عیب می کنند و بد می گویند و حال آنکه ما برای زمانه عیب هستیم.

زمانه را نقد می کنیم لکن عیب در ماست و اگر زمانه زبان داشت ما را رسوا می کرد.

گرگ رقیب خود را می درد و آنرا نمی خورد ولی بعضی از مردم علنی دیگری را می خوردند.

ظاهر خود را برای فریب مردم می آرائیم وای به آنکه غریب باشد و فریب ما را بخورد.

ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسین بن علی عدوی که هیثم بن عبد الله رمانی گفت:

روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام از پدرش جعفر بن محمد علیهما السّلام
از پدرش محمد بن علی علیهما السّلام از علی بن حسین علیهما السّلام که فرمود:

ص: 329

قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول:

خلقت الخلائق في قدره

فمنهم سخيّ و منهم بخيل

فأما السخيّ ففي راحه

و أما البخيل فشوم طويل

8107

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى بن أبي عبّاد قال: حدّثني عمّي قال: سمعت الرّضا عليه السلام يوما ينشد و قليلا ما كان ينشد شعرا:

كلّنا نأمل مدّا في الأجل

و المنايا هنّ آفات الأمل

لا تغرّبك أباطيل المنى

و الزم القصد و دع عنك العلل

إنّما الدّنيا كظلّ زائل

حلّ فيه راكب ثمّ رحل

فقلت: لمن هذا أعزّ الله الأمير فقال لعراقيّ لكم قلت أنشدنيّه أبو العتاهيه لنفسه فقال هات اسمه و دع عنك هذا إنّ الله سبحانه و تعالى يقول
وَ لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ و لعلّ الرّجل يكره هذا.

امير المؤمنين عليه السلام مي خواند:

خداوندا مردم را بر يك فطرت آفريدي ولي برخی بخشنده و پاره اي تنگ نظرند.

اما بخشنده در كمال خوشي به سر مي برد و بخيل نهايت شومي را داراست.

8107

محمد بن يحيى صولي از محمد بن يحيى بن ابى عباد نقل کرده است که گفت: عمويم براييم گفت: روزی از امام رضا عليه السلام شنيدم که اين اشعار را مي خواند با اين که ايشان بسيار کم شعر مي خواند:

همه ما آرزو داریم که مرگ ما را مهلت دهد در حالی که مرگ خود نابودکننده آرزوهاست.

تورا آرزوهای دروغین فریب ندهد میانه رو باش و بیهوده گری را کنار بگذار.

دنیا سایه ای را مانند که ماندنی نیست، سواری بار می اندازد و پس از درنگی کوچ می کند.

گفتم: خداوند شما را عزیز دارد از کیست؟ فرمود: یک تن از اهل عراق، گفتم: ابو العتاهیه خود این را خواند. فرمود: وی را به نامش بخوان و این طرز سخن واگذار که خداوند فرمود: «مردم را به لقب بدشان نخوانید» شاید ناخوش دارد.

ص: 330

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدَّثني إبراهيم بن محمد الحسنی قال: بعث المأمون إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام جاريه فلما أدخلت إليه اشمأزت من الشيب فلما رأى كراهيتها ردّها إلى المأمون وكتب إليه بهذا الأبيات شعرا:

نعي نفسي إلى نفسي المشيب

وعند الشيب يتعظ اللبيب

فقد ولي الشباب إلى مداه

فلست أرى مواضعه يتوب

سأبكيه و أئدبه طويلا

و أدعوه إلى عسى يجيب

و هيهات الذي قد فات عني

تمنيني به النفس الكذوب

و راع الغانيات بياض رأسي

و من مدّ البقاء له يشيب

أرى البيض الحسان [يجدف] يحدن عني

و في هجرانهنّ لنا نصيب

احمد بن زياد بن جعفر همداني از علي بن ابراهيم بن هاشم روايت کرده که ابراهيم بن محمد حسني گفت: مأمون برای امام رضا عليه السلام كنيزي فرستاد، چون او را نزد آن حضرت آوردند كنيزك از پيري و موي سپيد ايشان اظهار كراهت كرد، امام چون ناخوشايندي كنيزك راديد او را با شعري كه براي مأمون نوشته بود بازگردانيد:

سپیدی مویم خیر مرگم را می دهد و شخص هشیار در پیری نصیحت پذیر است.

ایام جوانی سپری شد و به آخر رسید و بازگشتی از آن به جای خود نخواهم دید.

در فراقش ناله سر می دهم و همواره او را می خوانم باشد که بپذیرد و بازگردد.
هیئات آنچه را که از دست داده ام این نفس دروغزن مرا به امید بازگشتش وامیدارد.
زنان زیبا از موی سپید من می هراسند و هرکه بودنش طول کشید پیر خواهد گشت.
زیبارویان را می نگرم که از من گریزانند و جدائی آنان اکنون ما را نصیب است.

ص: 331

فإن يكن الشَّباب مَضَى حَبِيبًا

فإنَّ الشَّيْبَ أيضًا لِي حَبِيبٍ

سَأَصْحِبُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ حَتَّى

يَفْرُقَ بَيْنَنَا الْأَجَلَ الْقَرِيبَ

8129

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا أبو ذكوان قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال كان الرضا عليه السلام ينشد كثيرا:

إذا كنت في خير فلا تغترر به

ولكن قل اللهم سلّم وتّم

اگر جوانی ای که گذشته محبوب ما بود اینک پیری هم همچنان برای من محبوب است.

با همین پیری دوست می شوم با پروای از خداوند، تا اجل میان من و او جدایی اندازد.

8129

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت: امام رضا علیه السلام این شعر را زیاد می خواند:

هرگاه در خیر و خوشی باشی به آن فریفته مشو؛ بلکه بگو خدایا سالم دار و تمام کن.

ص: 332

44- باب فی ذکر أخلاق الرضا علیه السلام الکریمه و وصف عبادته

اشاره

باب فی ذکر أخلاق الرضا علیه السلام

الکریمه و وصف عبادته

1

813

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقی نیشابور سنه اثنتین و خمسین و ثلاثمائہ قال: حدّثنا محمد بن یحیی الصّولی قال: حدّثنا عون بن محمد عن أبي عبّاد قال کان جلوس الرضا علیه السلام فی الصّیف علی حصیر و فی الشّتاء علی مشح و لبسه الغلیظ من الثّیاب حتّی إذا برز للنّاس ترّین لهم.

8142

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقی قال: حدّثنا محمد بن یحیی الصّولی قال: حدّثنا جبلة بن محمد الکوفی قال: حدّثنا عیسی بن حمّاد بن عیسی، عن أبيه

44- ذکر اخلاق کریمه امام رضا علیه السلام و وصف عبادت آن بزرگوار

ذکر اخلاق کریمه امام رضا علیه السلام

و وصف عبادت آن بزرگوار

1

813

حسین بن احمد بیهقی در سال سیصد و پنجاه و دو (352) در نیشابور برایم از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از ابی عباد روایت کرده و گفت: امام رضا علیه السلام در تابستان بر حصیر می نشست و در زمستان بر روی نم، پیراهنی خشن می پوشید مگر آن که بخواهد پیش مردم درآید که در آن وقت لباس بهتر دربر می نمود.

8142

حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از جبلة بن محمد کوفی از عیسی بن حمّاد بن عیسی از پدرش از امام رضا علیه السلام از پدرش روایت کرده که جعفر بن محمد علیهما السلام

عن الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام أن جعفر بن محمد مد عليه السلام كان يقول إن الرجل ليسألني الحاجه فأبدر بقضائها مخافه أن يستغنى عنها فلا يجد لها موقعا إذا جاءته.

8153

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال: حدثتني جدتي أم أبي واسمها عذر قالت اشترت مع عده جوار من الكوفه و كنت من مولداتها قالت فحملنا إلى المأمون فكنّا في داره في جنّه من الأكل و الشرب و الطيب و كثره الدنانير فوهبني المأمون للرّضا عليه السلام فلما صرت في داره فقدت جميع ما كنت فيه من التّعيم و كانت علينا قيمه تبّهنا من اللّيل و تأخذنا بالصّلاه و كان ذلك من أشدّ شيء علينا فكننت أتمني الخروج من داره إلى أن وهبني لجدك عبد الله بن العباس فلما صرت إلى منزله كنت كائني قد أدخلت الجنّه قال الصولي: و ما رأيت امرأة قطّ أتمّ من جدتي هذه عقلا و لا أسخى كفا و توفيت سنه سبعين و مائتين و لها نحو مائه فرمود: مردی که از من حاجتی می خواهد پس من پیش دستی می کنم، به انجام آن، از بیم آن که او بی نیاز شود از آن؛ و من دیر برسم و حاجتش از طریق دیگری روا شده باشد.

8153

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

محمد بن یحیی صولی روایت کرده و گفت:

جده من، مادر پدرم که نام او «عذر» بود، گفت:

مرا با چند کنیز از کوفه خریدند و من خانه زاد بودم در کوفه؛ پس مرا نزد مأمون آوردند، در خانه او در بهشتی بودیم از راه اکل و شرب و طیب و زر بسیار و او مرا به امام رضا علیه السلام بخشید و چون به خانه او آمدم، همگی آن نعمتها را از دست دادم و زنی بر ما نگهبان بود که ما را در شب بیدار می کرد و به نماز وامی داشت و این کار بر ما بسیار سخت و ناگوار بود؛ پس همه آرزوی من این بود که از خانه او بیرون آیم تا این که مرا به جدّ تو، عبد الله بن عباس بخشید و چون به خانه او آمدم، گویا در بهشت داخل شدم. صولی گفت: من هیچ زنی ندیدم عاقل تر از این جده من و سخی تر از او و او در سال دویست و هفتاد (270) فوت کرد و نزدیک به یکصد

ص: 334

سنه و كانت تسأل عن أمر الرضا عليه السلام كثيرا فتقول ما أذكر منه شيئا إلا أتى كنت أراه يتبخّر بالعود الهنديّ السنّيّ و يستعمل بعده ماء ورد و مسكا و كان عليه السلام إذا صلّى الغداة و كان يصلّيها في أوّل وقت ثمّ يسجد فلا يرفع رأسه إلى أن ترتفع الشمس ثمّ يقوم فيجلس للنّاس أو يركب و لم يكن أحد يقدر أن يرفع صوته في داره كانت ما كان إنّما يتكلّم النّاس قليلا قليلا و كان جدّي عبد الله يتبرك بجدّتي هذه فدبرها يوم وهبت له فدخل عليه خاله العباس بن الأحنف الشّاعر فأعجبته فقال لجدّي هب لي هذه الجارية قال هي مدبره فقال العباس بن الأحنف:

[أيا]يا[غدر]عذر زين باسمك[الغدر]العذر و أساء لا يحسن بك الدّهر

8164

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول: ما رأيت الرضا عليه السلام يسأل عن شيء قطّ إلاّ علم سال عمره، او مي گفت: از احوال او (امام رضا عليه السلام) هيچ چيز ياد ندارم غير اين كه مي ديدم به عود خام هندي بخور مي كرد و بعد از آن گلاب و مشك به كار مي برد و نماز صبح در اوّل وقت بجا مي آورد؛ پس به سجده مي رفت و سر برنمي داشت تا آفتاب بلند مي شد؛ پس بر مي خاست يا با مردم مي نشست يا سوار مي شد و كسي در خانه او آواز بلند نمي كرد هر كه بود، با مردم به نرمي سخن مي گفت و جدّم عبد الله تبرك مي كرد به جدّه من و روزي كه امام او را به وي بخشيد با او تدبير كرد كه بعد از مرگ او آزاد باشد وقتي خالوي او عباس بن احنف شاعر بر او داخل شد، اين كنيز او را خوش آمد، گفت: اين را به من بخش. گفت: اين مدبره است، عباس بخواند:

اي عذر نيرنگ به نام تو زينت يافت، روزگار با كسي كه اراده احسان تو را داشت بد رفتار نمود.

8164

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ از محمد بن يحيى صوليّ از ابو ذكوان روايت کرده كه گفت:

شنيدم از ابراهيم بن العباس كه مي گفت: هرگز نديدم از حضرت علي بن موسى الرضا عليه السلام سؤالي شود مگر اين كه پاسخ آن را مي دانست.

ص: 335

و لا رأيت أعلم منه بما كان في الزمان الأول إلى وقته وعصره و كان المأمون يمتحنه بالسؤال عن كل شيء فيجيب فيه و كان كلامه كله و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن و كان يختمه في كل ثلاثة و يقول لو أردت أن أختمه في أقرب من ثلاثة تختمت و لكنني ما مررت بأية قط إلا فكرت فيها و في أي شيء أنزلت و في أي وقت فلذلك صرت أختم في كل ثلاثة أيام.

و من كلامه عليه السلام المشهور قوله: الصغائر من الذنوب طرق إلى الكبائر و من لم يخف الله في القليل لم [تخفه] يخفه في الكثير و لو لم يخوف الله الناس بجنّ و نار لكان الواجب أن يطيعوه و لا يعصوه لتفضله عليهم و إحسانه إليهم و ما بدأهم به من إنعامه الذي ما استحقّوه.

8175

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدّثني أبي، عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال سمعت رجاء بن أبي الضحّاك يقول: بعثني المأمون في إشخاص و ندیدم از او داناتر به احوالی که در زمان پیش تا زمان او گذشته است، و مأمون او را امتحان می نمود به هرسؤالی، و جواب می گفت و همه سخن او و جواب او و مثال هایی که می آورد همه از قرآن نشأت گرفته بود و او در سه روز یک قرآن را ختم می کرد و می گفت: اگر خواهم در کمتر از سه روز می توانم اما من هرگز به آیه نمی گذرم مگر در آن فکر می کنم که در چه چیز فرود آمده است و در کدام وقت، از این روی هر سه روز ختم می کنم.

و از کلام مشهور حضرت این است: گناهان صغیره، راه گناهان کبیره هستند، هر که از خدا در اندک نترسد در بسیار نیز نترسد و اگر خداوند مردم را نمی ترساند به جنّت و نار، هر آینه واجب بود که او را اطاعت کنند و معصیت نکنند به جهت تفضّل و احسانی که بر ایشان نموده و نعمت ها داده، پیش از آنکه استحقاق یابند.

8175

تمیم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش از احمد بن علی انصاری روایت کرده که گفت:

شنیدم از رجاء بن ابی الضحاک که می گفت:

مرا مأمون فرستاد که امام رضا علیه السلام را از مدینه

ص: 336

علی بن موسی علیه السلام من المدینه و قد امرنی أن آخذ به علی طریق البصره و الأهواز و فارس و لا آخذ به علی طریق قم و امرنی أن أحفظه بنفسی باللیل و النهار حتی أقدم به علیه فکنت معه من المدینه إلى مرو فوالله ما رأیت رجلاً کان اتقی لله تعالی منه و لا أكثر ذکراً لله فی جمیع أوقاته منه و لا أشدّ خوفاً لله عزّ و جلّ منه و کان إذا أصبح صلّی الغداه فإذا سلّم جلس فی مصلاه یسبح الله و یحمّده و یکبّره و یهلّله و یصلّی علی النبی صلّی الله علیه و آله حتی تطلع الشمس ثم یسجد سجده ینی فیها حتی یتعالی النهار ثم أقبل علی الناس یحدّثهم و یعظّمهم إلى قرب الزوال ثم جدّد وضوءه و عاد إلى مصلاه فإذا زالت الشمس قام فصلّی ستّ رکعات یقرأ فی الرکعه الأولى الحمد و قل یا ایها الکافرون و فی الثانیه الحمد و قل هو الله و یقرأ فی الأربع فی کلّ رکعه الحمد لله و قل هو الله أحد و یسلّم فی کلّ رکعتین و یقنت فیهما فی الثانیه قبل الرکوع و بعد القراءه ثم یؤدّن و یصلّی رکعتین ثم یتیم و یصلّی الظهر فإذا سلّم سبح الله و حمّده و کبّره بیاورم، و امر کرد او را از راه بصره و فارس و اهواز بیاورم نه راه قم و سفارش نمود که خود شخصاً شب و روز او را مراقبت نماید تا نزد او برسانم؛ پس از مدینه تا مرو با او بودم، به خدا قسم ندیدم مردی که از او متقی تر به خدای تعالی باشد و از او بیشتر یاد خدا کند و ذکر خدا گوید در همه اوقاتش و یا خدا ترس و پارسا تر از او باشد، نماز صبح می گزارد و چون سلام می داد در مصلائی خود می نشست و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت و صلوات بر پیامبر و آل او می فرستاد تا آفتاب برمی آمد، پس به سجده می رفت و می ماند در سجده تا روز بلند می شد، بعد از آن روی به مردم می آورد و با ایشان سخن و پند می داد تا نزدیک زوال؛ سپس وضو تازه می کرد و به مصلائی باز می گشت و نماز می نمود و چون ظهر می شد برمی خاست شش رکعت نماز، در رکعت اول «حمد» و «قُلْ یا ایها الکافرُونَ» و در رکعت دوم «حمد» و «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» می خواند و در هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند، سپس اذان می گفت، پس دو رکعت نماز می خواند، سپس اقامه می گفت و ظهر می گزارد و چون سلام می داد تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل می کرد

و هلله ما شاء الله ثم سجد سجده الشكر يقول فيها مائه مره شكرا لله فإذا رفع رأسه قام فصلّى ست ركعات يقرأ في كلّ ركعه الحمد و قل هو الله أحد و يسلم في كلّ ركعتين و يقنت في ثانيه كلّ ركعتين قبل الرّكوع و بعد القراءه ثم يؤذّن ثم يصلّى ركعتين و يقنت في الثانيه فإذا سلّم قام و صلّى العصر فإذا سلّم جلس في مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله ما شاء الله ثم سجد سجده يقول فيها مائه مره حمدا لله فإذا غابت الشمس توضأ و صلّى المغرب ثلاثا بأذان و إقامه و قنت في الثانيه قبل الرّكوع و بعد القراءه فإذا سلّم جلس في مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله ما شاء الله ثم يسجد سجده الشكر ثم يرفع رأسه و لم يتكلّم حتّى يقوم و يصلّى أربع ركعات بتسليمتين و يقنت في كلّ ركعتين في الثانيه قبل الرّكوع و بعد القراءه و كان يقرأ في الأولى من هذه الأربع الحمد و قل يا أيها الكافرون و في الثانيه الحمد و قل هو الله أحد و يقرأ في الرّكعتين الباقيتين الحمد و قل هو الله ثم يجلس بعد التسليم في التعقيب ما شاء الله.

فراوان، سپس سجده شکر کرده و صد بار «شکرا لله» می گفت، بعد سر بر می داشت، شش رکعت نماز می گزارد، در هر رکعت «حمد» و «قل هو الله» می خواند و در دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت می گفت، پس اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و در دوم قنوت می خواند و بعد از سلام برمی خاست و نماز عصر می کرد و بعد از سلام در مصلاي خود می نشست، تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل می کرد هرچه خدا می خواست، در سجده صد بار حمد می گفت و چون آفتاب فرومی رفت وضو می ساخت و نماز مغرب می کرد به اذان و اقامه و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند، بعد از سلام در مصلاي خود تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر می کرد هرچه خدا می خواست، سجده شکر می کرد، سخن نمی گفت تا برمی خاست و چهار رکعت به دو سلام می گزارد و در رکعت دوم قنوت می خواند پیش از رکوع و بعد از قرائت و در رکعت اول این چهار رکعت «حمد» و «قل یا ایها الکافرون» و در دوم «حمد» و «قل هو الله احد» می خواند و بعد از سلام در تعقیب می نشست تا هر زمان که خدا می خواست.

ثم يفطر ثم يلبث حتى يمضى من الليل قريب من الثلث ثم يقوم فيصلّي العشاء الآخرة أربع ركعات و يقنت في الثانية قبل الركوع و بعد القراءة فإذا سلّم جلس في مصلاه يذكر الله عزّ و جلّ و يسبّحه و يحمّده و يكبّره و يهلّله ما شاء الله و يسجد بعد التعقيب سجده الشكر ثم يأوى إلى فراشه فإذا كان الثلث الأخير من الليل قام من فراشه بالتسبيح و التّحميد و التّكبير و التّهلّيل و الاستغفار فاستاك ثم توضأ ثم قام إلى صلاة الليل فيصلّي ثمان ركعات و يسلم في كلّ ركعتين يقرأ في الأوليين منها في كلّ ركعه الحمد مرّة و قل هو الله أحد ثلاثين مرّة ثم يصلّي صلاة جعفر بن أبي طالب عليه السلام أربع ركعات يسلم في كلّ ركعتين و يقنت في كلّ ركعتين في الثانية قبل الركوع و بعد التسبيح و يحتسب بها من صلاة الليل ثم يقوم فيصلّي ركعتين الباقيتين يقرأ في الأولى الحمد و سورة الملك و في الثانية الحمد لله و هل أتى على الإنسان ثم يقوم فيصلّي ركعتي الشّفع يقرأ في كلّ ركعه منهما الحمد لله مرّة و قل هو الله أحد ثلاث مرّات و يقنت في الثانية سپس افطار می نمود و درنگ می کرد تا نزدیک به یک سوم از شب می گذشت؛ پس برمی خاست نماز عشا می گزارد چهار رکعت و در رکعت دوم قنوت می خواند و بعد از سلام در مصلاي خود می نشست ذکر خدای و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت چندان که خدا خواهد و بعد از تعقیب سجده شکر می کرد، سپس به فراش خود می رفت و چون ثلث سوم شب می شد از فراش برمی خاست با تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار؛ پس مسواک می کرد، وضو می ساخت و به نماز شب برمی خاست و هشت رکعت می گزارد به چهار سلام و در دو رکعت اول هر رکعت «حمد» یک بار و «قل هو الله احد» سی بار می خواند؛ پس نماز جعفر بن ابی طالب می گزارد، چهار رکعت به دو سلام و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند و تسبیح می خواند به حساب نماز شب می کرد؛ پس دو رکعت باقی را می گزارد و در اولی «حمد» و سورة «الملك» و در دوم «حمد» و «هل اتى على الانسان» می خواند؛ پس دو رکعت شفع می کرد در هر رکعت «حمد» یک بار و «قل هو الله» سه بار و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از

قبل الرُّكُوع و بعد القراءه فإذا سلّم قام فصلّى ركعه الوتر يتوجّه فيها و يقرأ فيها الحمد مرّه و قل هو الله أحد ثلاث مرّات و قل أعوذ بربّ الفلق مرّه واحده و قل أعوذ بربّ الناس مرّه واحده و يقنت فيها قبل الرُّكُوع و بعد القراءه و يقول فى قنوته: اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولّنا فيمن تولّيت و بارك لنا فيما أعطيت و قنا شرّ ما قضيت فإنك تقضى و لا يقضى عليك إله لا يذلّ من واليت و لا يعزّ من عاديت تباركت ربّنا و تعاليت ثمّ يقول أستغفر الله و أسأله التّوبه سبعين مرّه فإذا سلّم جلس فى التّعقيب ما شاء الله فإذا قرب من الفجر قام فصلّى ركعتى الفجر يقرأ فى الأولى الحمد و قل يا أيّها الكافرون و فى الثّانيه الحمد و قل هو الله أحد فإذا طلع الفجر أدّن و أقام و صلّى الغداه ركعتين فإذا سلّم جلس فى التّعقيب حتّى تطلع الشّمس ثمّ يسجد سجده الشّكر حتّى يتعالى النّهار و كان قراءته فى جميع المفروضات فى الأولى الحمد و إنا أنزلناه و فى الثّانيه الحمد و قل هو الله أحد إلا فى صلاه قرأنت قنوت مى گفت و سپس يك ركعت وتر مى گزارد به يك بار «حمد و قل هو الله» سه بار و «قل أعوذ بربّ الفلق» و «قل أعوذ بربّ الناس» يك بار و قنوت قبل از ركوع و بعد از قرائت مى خواند و در قنوت مى گفت: «اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولّنا فيمن تولّيت و بارك لنا فيما اعطيت و قنا شرّ ما قضيت فانك تقضى و لا يقضى عليك انه لا يذلّ من واليت و لا يعزّ من عاديت تباركت ربنا و تعاليت»، پس مى گفت: «استغفر الله و أسأله التّوبه» هفتاد بار و بعد از آن سلام مى گفت و در تعقيب نماز مى نشست و چون فجر نزديك مى شد دو ركعت فجر مى كرد و در اولى «حمد» و «قل يا ايها الكافرون» و در دوم «حمد» و «قل هو الله احد» مى خواند و چون فجر طالع مى شد اذان و اقامه مى گفت و دو ركعت نماز صبح مى گزارد و بعد از سلام به تعقيب مى نشست تا آفتاب بر مى آمد، پس سجده شكر مى كرد تا روز بلند مى شد.

و در همه فرايض در ركعت اول «حمد» و «انا انزلناه» مى خواند و در ركعت دوّم «حمد» و «قل هو الله احد» مى خواند؛ مگر نماز صبح

الغداه و الظَّهر و العصر يوم الجمعة فإنَّه كان يقرأ فيها بالحمد و سورة الجمعة و المنافقين و كان يقرأ في صلاه العشاء الآخره ليله الجمعة في الأولى الحمد و سورة الجمعة و في الثانيه الحمد و سبح اسم ربك الأعلى و كان يقرأ في صلاه الغداه يوم الإثنين و يوم الخميس في الأولى الحمد و هل أتى على الإنسان و في الثانيه الحمد و هل أتاك حديث الغاشيه و كان يجهر بالقراءه في المغرب و العشاء و صلاه الليل و الشَّفَع و الوتر و الغداه و يخفي القراءه في الظَّهر و العصر و كان يسبح في الأخرابين يقول: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر ثلاث مرَّات و كان قنوته في جميع صلاته رب اغفر و ارحم و تجاوز عمَّا تعلم إنك أنت الأعزُّ الأجلُّ الأكرم و كان إذا أقام في بلده عشره أيام صائماً لا يفطر فإذا جنَّ الليل بدأ بالصَّلاه قبل الإفطار و كان في الطَّريق يصلِّي فرائضه ركعتين ركعتين إلا المغرب فإنَّه كان يصلِّيها ثلاثاً و لا يدع نافلتها و لا يدع صلاه الليل و الشَّفَع و الوتر و ركعتي الفجر في سفر و لا حضر و كان لا يصلِّي و ظهر و عصر روز جمعه كه در آن اوقات «حمد» و سوره «جمعه» و «منافقين» می خواند و در نماز عشاء شب جمعه در ركعت اول «حمد» و سوره «جمعه» و در ركعت دوم «حمد» و «سبح اسم ربك الاعلى» می خواند و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در ركعت اول «حمد» و «هل اتى على الانسان» و در ركعت دوم حمد و «هل اتى على الانسان» می خواند و جهر می كرد در قرائت نماز مغرب و عشا و نماز شب و شفع و وتر و صبح، و خفا می كرد نماز ظهر و عصر و در دو ركعت آخر نماز ظهر و عصر تسبیح می كرد و سه بار می گفت: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» و در قنوت همه نمازهايش چنین می گفتند: «رب اغفر و ارحم و تجاوز عمَّا تعلم انك انت الاعزُّ الاجلُّ الاكرم» و هرگاه به شهری وارد می شد قصد اقامه ده روز می كرد روزه می داشت و چون شب فرا می رسید، اول نماز می گزارد و سپس افطار می نمود و در سفر فرائض را دو ركعت می گزارد؛ مگر نماز مغرب كه آن را سه ركعتی به جای می آورد و نافله آن را هم به جای می آورد و نیز نافله شب و شفع و وتر و دو ركعت نافله صبح را ترك نمی داد، نه در سفر و نه در حضر. و در سفر نافله روز

من نوافل التَّهَارِ فِي السَّفَرِ شَيْئًا وَكَانَ يَقُولُ بَعْدَ كُلِّ صَلَاةٍ يَقْصُرُهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَيَقُولُ هَذَا تَمَامَ الصَّلَاةِ وَ مَا رَأَيْتَهُ صَلَّى الصَّحِيحَ فِي سَفَرٍ وَ لَا حَضَرَ وَ كَانَ لَا يَصُومُ فِي السَّفَرِ شَيْئًا وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْدَأُ فِي دَعَائِهِ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ يَكْثُرُ مِنْ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ وَ غَيْرِهَا وَ كَانَ يَكْثُرُ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِهِ مِنْ تَلَاوِهِ الْقُرْآنَ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةِ فِيهَا ذَكَرَ جَنَّةً أَوْ نَارَ بَكِيٍّ وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْهَرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي جَمِيعِ صَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَ التَّهَارِ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قَالَ سِرًّا اللَّهُ أَحَدٌ إِذَا فَرَّغَ مِنْهَا قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا ثَلَاثًا وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ سُورَةَ الْجَحْدِ قَالَ فِي نَفْسِهِ سِرًّا يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ إِذَا فَرَّغَ مِنْهَا قَالَ رَبِّي اللَّهُ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ ثَلَاثًا وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونَ قَالَ عِنْدَ الْفِرَاغِ مِنْهَا بَلِيٍّ وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ لَا أَقْسَمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ عِنْدَ الْفِرَاغِ مِنْهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ كَانَ يَقْرَأُ فِي سُورَةِ الْجَمْعَةِ قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ نُومِي كَزَارِدٍ وَ بَعْدَ مِنْهُ نَمَازَ قَصْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً قُلْتُ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» وَ مَيَّ فَرَمُودَ: «إِنَّ دُرُكَةَ نَخْوَانِدَةَ رَأَيْتُ مَيَّ كُنْتُ وَ نَدِيدُ فِي سَفَرٍ وَ حَضَرَ نَمَازَ ضَحِيِّ بَخْوَانِدَةَ وَ فِي سَفَرِ رُوزَةِ نَمِي دَاشْتُ وَ فِي دَعَايَ ابْتِدَاءً بِصَلَوَاتِ بَرِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَوْ مَيَّ كَرْدٍ وَ بَسِيَارِ صَلَوَاتِ مَيَّ فَرَسْتَادِ فِي نَمَازٍ وَ غَيْرِ نَمَازٍ وَ شَبِّ فِي فِرَاشِ قُرْآنٍ بَسِيَارٍ مَيَّ خَوَانِدَةَ وَ هَرِگَاهَ بِهَ آيَةِ مَيَّ رَسِيدِ كَهْ فِي أَنَّ ذَكَرَ بَهْشْتِ يَ آتَشِ بُوْدِ مَيَّ گَرِيَسْتِ وَ بَهْشْتِ مَسْأَلْتِ مَيَّ كَرْدِ وَ از آتَشِ اسْتِعَاذَةَ مَيَّ نَمُودِ وَ فِي نَمَازِ هَيَّ شَبَانَةَ رُوزَشِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بَلَنْدِ مَيَّ كَرْدِ وَ هَرِگَاهَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ» مَيَّ خَوَانِدَةَ پَنَهَانَ مَيَّ كَرْدِ: «اللَّهُ أَحَدٌ» وَ بَعْدَ مِنْهُ سُوْرَةُ سَبْعِينَ مَرَّةً مَيَّ كَرْدِ: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا» وَ چُونِ سُوْرَةُ «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» مَيَّ خَوَانِدَةَ آهَسْتَةَ مَيَّ كَرْدِ:

«يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» وَ بَعْدَ مِنْهُ سُوْرَةُ سَبْعِينَ مَرَّةً مَيَّ كَرْدِ: «رَبِّي اللَّهُ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ» وَ هَرِگَاهَ سُوْرَةُ «وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونَ» مَيَّ خَوَانِدَةَ بَعْدَ مِنْهُ مَيَّ كَرْدِ: «بَلِيٍّ وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» وَ هَرِگَاهَ «لَا أَقْسَمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» رَأَيْتُ مَيَّ خَوَانِدَةَ پَسَ مِنْهُ فِرَاغِ مَيَّ كَرْدِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلِيٍّ» وَ فِي سُوْرَةِ جَمْعِهِ چُونِ آيَةِ «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ نُومِي

و من التّجاره للّذين اتّقوا و الله خير الرّازقين و كان إذا فرغ من الفاتحه قال الحمد لله ربّ العالمين و إذا قرأ سبح اسم ربّك الأعلى قال سرّاً سبحان ربّي الأعلى و إذا قرأ يا أيّها الّذين آمنوا قال لبيك اللهمّ لبيك سرّاً و كان عليه السّلام لا ينزل بلداً إلّا قصده النّاس يستفتونه في معالم دينهم فيجيبهم و يحدّثهم الكثير عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه و آله فلمّا وردت به على المأمون سألتني عن حاله في طريقه فأخبرته بما شاهدته منه في ليله و نهاره و طعنه و إقامته فقال لي يا ابن أبي الضّحّاك هذا خير أهل الأرض و أعلمهم و أعبدهم فلا تخبر أحداً بما شاهدته منه لئلاّ يظهر فضله إلّا على لساني و بالله أستعين على ما أقوى من الرّفح منه و الإساءة به.

8186

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال: جئت إلى باب الدّار التي حبس فيها الرّضا عليه السّلام بسرّخس و قد قيّد عليه السّلام و من التّجاره للّذين اتّقوا و الله خير الرّازقين» و چون از فاتحه فارغ می شد می گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و هرگاه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» می خواند، پنهان می گفت: «سبحان ربّي الاعلی»، هرگاه «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا» می خواند، می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، چون به شهری می رسید مردم سوی او آمده و معالم دین از او می پرسیدند، جواب می گفت و بسیار روایت می کرد از پدرش و پدراناش از علی علیه السّلام از رسول صلّى الله عليه و آله، چون او را نزد مأمون آوردم از حال او در راه پرسید، آنچه در شب و روز و در رفتن و ماندن دیده بودم، گفتم، گفت: یا ابن ابی الضّحّاك! این بهترین اهل زمین و عابدترین خلق است، آن چه دیده ای به احدی مگو تا فضل او ظاهر نگردد مگر از زبان من، به خدا استعانت می جویم که او را بلند کنم و قدر او رفیع سازم.

8186

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرده که گفت: من در سرخس به در خانه ای که علی بن موسی الرضا علیه السّلام را در آن حبس کرده بودند، رفتم و او

ص: 343

فاستأذنت عليه السَّجَّان فقال لا سبيل لك إليه عليه السَّلام قلت و لم قال لأئنه ربَّما صلَّى في يومه و ليلته ألف ركعه و إنَّما يفتل من صلاته ساعه في صدر النَّهار و قبل الزَّوال و عند اصفرار الشَّمس فهو في هذه الأوقات قاعد في مصلاه و يناجي ربَّه قال: فقلت له: فاطلب لي منه في هذه الأوقات إذنا عليه فاستأذن لي فدخلت عليه و هو قاعد في مصلاه متفكِّرا قال أبو الصَّلْت فقلت له يا ابن رسول الله صلَّى الله عليه و آله ما شىء يحكيه عنكم النَّاس قال و ما هو قلت يقولون إنَّكم تدعون أن النَّاس لكم عبيد فقال اللهم فاطر السَّموات و الأرض عالم الغيب و الشَّهاده أنت شاهد بآئى لم أقل ذلك قطَّ و لا سمعت أحدا من آبائى عليهم السَّلام قاله قطَّ و أنت العالم بما لنا من المظالم عند هذه الأئمّه و إنَّ هذه منها ثمَّ أقبل علىَّ فقال لي يا عبد السَّلام إذا كان النَّاس كلَّهم عبيدنا على ما حكوه عنَّا فممن نبيعهم قلت يا ابن رسول الله صدقت ثمَّ قال يا عبد السَّلام أمنكر أنت لما أوجب الله تعالى لنا من الولاية كما ينكره غيرك قلت معاذ الله بل أنا مقرّ بولايتكم.

در قید بود، از زندانبان اذن طلبیدم، گفتم: اذن نیست، گفتم: چرا؟ گفتم: زیرا او در شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد و تنها ساعتی در اول روز نزدیک زوال و نزدیک غروب و زردی آفتاب نماز نمی خواند و در این اوقات در مصلّی نشسته با پروردگار مناجات می کند. گفتم: در این اوقات برایم اذن بخواه، پس داخل شدم و او نشسته بود در مصلاّی خود متفکّر. گفتم: یا ابن رسول الله! این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟ فرمود: چه می گویند؟ گفتم: می گویند شما ادّعا می کنید که مردم بندگان شما هستند.

فرمود: خداوند! ای آفریننده آسمان ها و زمین ای دانای غیب و شهادت تو گواهی که من نگفته ام و هرگز نشنیده ام از پدران خود که این گفته باشند و تو می دانی که ما را چه مظالم است نزد این امّت و این از آن جمله است؛ پس روبه من کرد و گفت: یا عبد السَّلام هرگاه مردم همه عبيد ما باشند چنان چه حکایت می کنند؛ بگویند از چه کسی آنان را خریده ایم؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! راست می گویی، فرمود: یا عبد السَّلام آیا تو آن چه را خداوند برای ما از ولایت واجب کرده منکری، چنانکه دیگری منکر است؟ گفتم: معاذ الله من مقرّ به ولایت شما نمایم.

حدَّثنا الحاكم أبو جعفر بن نعيم بن شاذان رضى الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن إبراهيم بن هاشم، عن إبراهيم بن العباس قال: ما رأيت أبا الحسن الرضا عليه السلام جفا أحدا بكلمه قطّ ولا رأيت قطّ على أحد كلامه حتى يفرغ منه و ما ردّ أحدا، عن حاجه يقدر عليها و لا مدّ رجله بين يدي جليس له قطّ و لا اتكأ بين يدي جليس له قطّ و لا رأيت شتم أحدا من مواليه و مماليكه قطّ و لا رأيته نقل و لا رأيت يقهقه فى ضحكه قطّ بل كان ضحكه التّبسم و كان إذا خلا و نصب مائدته أجلس معه على مائدته مماليكه و مواليه حتى البوّاب السّائس و كان عليه السّلام قليل التّوم باللّيل كثير السّهير يحيى أكثر لياليه من أولها إلى الصّبح و كان كثير الصّيام فلا يفوته صيام ثلاثة أيّام فى الشّهر و يقول ذلك صوم الدّهر و كان عليه السّلام كثير المعروف و الصّدقه فى السّرّ و أكثر ذلك يكون منه فى اللّيالى المظلمه فمن زعم أنّه رأى مثله فى فضله فلا [تصدق] تصدّقه.

ابراهيم بن عباس گوید: هرگز ندیدم امام رضا علیه السلام در گفتارش به کسی جفا کند و هیچگاه ندیدم که سخن کسی را قطع کند، صبر می کرد تا از او فارغ شود و ندیدم کسی را از حاجتی بازگردانیده باشد با قدرت بر آن و ندیدم که پای خود پیش همنشینی دراز کند، در برابر همنشینی تکیه نمی داد و هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود کسی را دشنام دهد و ندیدم پیش چشم کسی آب دهان بیندازد و در خندیدن قهقهه نماید، بلکه خنده اش تبسم بود و چون خلوت می شد و سفره اش می گسترند، همه غلامان و خدمتکاران را بر سر سفره می خواند، حتی دربان و مهتر. و آن حضرت شب کم خواب می کرد و بسیار می بود اکثر شب ها از اول شب تا صبح احیا می نمود و بسیار روزه می داشت و روزه سه روز در ماه از او فوت نمی شد و می گفت روزه سال است و معروف از او بسیار صادر می شد و بسیار پنهانی صدقه می داد و بیشتر این کار را در شب های تاریک انجام می داد، هرکه گمان کند که مانند او در فضل دیده، او را تصدیق مکن.

باب ذکر ما یتقرب به المأمون إلى

الرضا علیه السلام من مجادله المخالفین فی

الإمامه و التفضیل

820 1

حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی رضی الله عنه قال: حدّثنا ابي قال: حدّثني أحمد بن علي الأنصاري عن إسحاق بن حماد قال: كان المأمون يعقد مجالس النظر و يجمع المخالفين لأهل البيت عليهم السلام و يكلمهم في إمامه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام و تفضيله على جميع الصحابه تقرّبا إلى أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام و كان الرضا عليه السلام يقول لأصحابه الذين يثق بهم: ولا تغتروا منه بقوله فما يقتلني و الله غيره و لكنّه لا بدّ لي من الصبر حتّى يبلغ الكتاب أجله.

45- بحث و جدال مأمون با مخالفان در امامت امير المؤمنين عليه السلام و تفضيل او برای تقرب به امام رضا عليه السلام

بحث و جدال مأمون با مخالفان در

امامت امير المؤمنين عليه السلام و تفضيل او

برای تقرب به امام رضا عليه السلام

820 1

تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از اسحاق بن حماد که گفتند: مأمون مجالسی برای بحث تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت عليهم السلام را جمع می کرد و با ایشان بحث می کرد در امامت امير المؤمنين عليه السلام و تفضیل آن حضرت با جمیع صحابه به قصد تقرب به امام رضا عليه السلام و دلجویی او، و امام رضا عليه السلام به اصحاب خود می فرمود: شما بازی مخورید به سخن او، که و الله مرا نکشد غیر او، و لیکن ناچار است از صبر تا آن مدّت که نوشته شده است به سر آید و تمام شود.

ص: 346

حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنهما قالَا حدَّثنا محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا قالَا حدَّثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال: حدَّثني أبو الحسين صالح بن أبي حماد الرازي، عن إسحاق بن حماد بن زيد قال: جمعنا يحيى بن أكثم القاضي قال أمرني المأمون بإحضار جماعه من أهل الحديث و جماعه من أهل الكلام و النظر فجمعت له من الصنفين زهاء أربعين رجلا- ثم مضيت بهم فأمرتهم بالكينونه في مجلس الحاجب لأعلمه بمكانهم ففعلوا فأعلمته فأمرني بإدخالهم فدخلوا فسلموا فحدّثهم ساعه و آنسهم ثم قال إني أريد أن أجعلكم بيني و بين الله تبارك و تعالى في يومى هذا حجّه فمن كان حاقنا أو له حاجه فليقم إلى قضاء حاجته و انبسطوا و سلّوا خفافكم و ضعوا أرديتكم ففعلوا ما أمروا به فقال يا أيها القوم إنّما استحضرتكم لأحتجّ بكم عند الله تعالى فاتّقوا الله و انظروا 821 2

محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري گوید: صالح بن ابی حماد رازی از اسحاق بن حماد بن زيد روایت کرده که گفت:

يحيى بن اكثم قاضى، ما را جمع کرد و گفت:

مأمون به من امر کرده است تا جماعتی از اهل حدیث و گروهی از علمای علم کلام و معارف را برای مناظره در مجلسی دعوت کنم، من نیز فرمانش را عملی کرده و از این دو صنف قدر چهل مرد جمع کردم و بردم. پس گفتم در مجلس حاجب باشند تا اعلام کنم او را، چون اعلام کردم، دستور حضور داد آنان بر او وارد شدند و سلام کردند. مأمون ساعتی با ایشان سخن گفت و انس گرفت، بعد از آن گفت: من نمی خواهم که شما را امروز میان خود و خدای تعالی حجّت کنم هرکه مجبور است و نیاز به قضاء حاجت دارد برخیزد و خود را از فشار بول و آن دیگر رها سازد، راحت بنشینید و چکمه ها بکنید و روها بیفکنید، هم چنان کردند. پس گفت: ای قوم من شما را برای آن حاضر ساختم تا به شما حجّت سازم نزد خداوند تعالی؛ پس از خدا بترسید و خود و امامتان را

لأنفسكم وإمامكم ولا يمنعكم جلالتي و مكاني من قول الحق حيث كان وردّ الباطل على من أتى به و أشفقوا على أنفسكم من النار و تقرّبوا إلى الله تعالى برضوانه و إيثار طاعته فما أحد تقرّب إلى مخلوق بمعصيه الخالق إلا سلّطه الله عليه فناظروني بجميع عقولكم إني رجل أزعم أنّ عليّاً عليه السّلام خير البشر بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله فإن كنت مصيباً فصوّبوا قولي و إن كنت مخطئاً فردّوا عليّ و هلمّوا فإن شئتم سألتكم و إن شئتم سألتموني فقال له الذين يقولون بالحديث بل نسألك فقال هاتوا و قلّدوا كلامكم رجلاً واحداً منكم فإذا تكلم فإن كان عند أحدكم زياده فليزد و إن أتى بخلل فسددوه فقال قائل منهم إنّما نحن نزعّم أنّ خير النّاس بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله أبو بكر من قبل أنّ الرّوايه المجمع عليها جاءت عن الرّسول صلّى الله عليه و آله أنّه قال اقتدوا باللّذين من بعدى أبو بكر و عمر فلما أمر نبيّ الرّحمة بالافتداء بهما علمنا أنّه لم يأمر بالافتداء إلاّ بخير النّاس فقال المأمون الرّوايات كثيره و لا بدّ من أن تكون كلّها حقّاً أو كلّها باطلاً أو ملاحظه نماييد مبادا بزرگي من شما را مانع شود از گفتن حق هر جا باشد و رد کردن باطل هر که بیارد و بترسید بر خودتان از آتش و تقرّب کنید به خداوند بر رضا و طاعت او که کس تقرّب نکند به مخلوقی، مگر به معصیت خالق که خداوند آن مخلوق را بر او بگمارد، با من مناظره کنید به همه عقول خود، من گمان دارم که علی علیه السّلام بهتر آدمیان است بعد از نبي صلّى الله عليه و آله اگر بر صواب باشم قول مرا صواب شمارید و اگر بر خطا باشم ردّ نماييد و اگر خواهيد شما پرسيد از من. جماعتي که ارباب حدیث بودند، گفتند: ما می پرسیم. گفت: بگوئید و یک مرد از جانب خود مأمور این کار کنید چون سخن گوید اگر کسی زیاده بر آن چیزی داشت بگوئید و اگر خطا کرد خطایش را جبران کنید، یکی از ایشان گفت:

گمان ما آن است که بهترین مردم بعد از نبي صلّى الله عليه و آله ابو بكر بود، از جهت روايتي اجماعي که از رسول صلّى الله عليه و آله که فرمود: «بعد از من به رهبران خود اقتدا کنید ابو بكر و عمر». چون نبي رحمت امر کرد به اقتدا بر ایشان دانستيم امر نکند؛ مگر اقتدا به بهترین مردم. مأمون گفت:

روایات بسیار است و ناچار یا همه حق است یا همه باطل، یا بعضی حق و بعضی باطل، اگر

كانت كلّها حقًا كانت كلّها باطلا من قبل أنّ بعضها ينتقض بعضها و لو كانت كلّها باطلا كان في بطلانها بطلان الدّين و دروس الشّريعة فلمّا بطل الوجهان ثبت الثّالث بالاضطرار و هو أنّ بعضها حقّ و بعضها باطل فإذا كان كذلك فلا بدّ من دليل على ما يحقّ منها ليعتقد و ينفي خلافه فإذا كان دليل الخبر في نفسه حقًا كان أولى ما أعتقده و أخذ به و روايتك هذه من الأخبار التي أدلتها باطله في نفسها و ذلك أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله أحكم الحكماء و أولى الخلق بالصدق و أبعد النّاس من الأمر بالمحال و حمل النّاس على التّدبّر بالخلاف و ذلك أنّ هذين الرّجلين لا يخلوان من أن يكونا متّقين من كلّ جهه أو مختلفين فإن كانا متّقين من كلّ جهه كانا واحدا في العدد و الصّفة و الصّوره و الجسم و هذا معدوم أن يكون اثنان بمعنى واحد من كلّ جهه و إن كانا مختلفين فكيف يجوز الاقتداء بهما و هذا تكليف ما لا يطاق لأنك إذا اقتديت لواحد خالفت الآخر و الدّليل على اختلافهما أنّ أبا بكر سبى أهل الرّده و ردّهم عمر أحرارا همه حق باشد، لازم می آید همه باطل باشد؛ زیرا با هم مخالف و متناقضند و اگر همه باطل باشد، موجب بطلان دین شود؛ پس چون آن دو احتمال باطل است احتمال سوم البته ثابت که روایات بعضی حق و بعضی باطل است و هرگاه چنین است ناچار است از دلیل بر آن چه حق است تا به آن اعتقاد شود و خلاف آن نفی شود؛ پس اگر دلیل خبر خود حق بود سزاوار است که به آن معتقد شویم و بپذیریم و ملاک علم و عمل قرار دهیم، این روایت تو از روایاتی است که دلیل بطلان آن در خود آن است چراکه رسول صلّى الله عليه و آله از همه حکیمان حکیمتر و از همه خلق به صدق اولی تر و از امر محال و فرمودن مردم به مخالفت در دین دورتر بود و این دو مرد یا با هم متفق بودند از همه جهت یا مختلف بودند، اگر متفق می بودند از همه جهت یکی می بودند در عدد و صفت و جسم و این نشود که دو، یکی شود از همه جهت و اگر مختلف بودند، چگونه جایز است اقتدا به ایشان و این تکلیف به مالایطاق است زیرا هرگاه به این اقتدا کنی مخالفت آن دیگری کرده باشی و دلیل بر اختلاف ایشان آن که ابا بکر اهل رده را اسیر کرد و عمر بازگردانید و آزاد کرد

و أشار عمر إلى أبي بكر بعزل خالد و بقتله بمالك بن نويرة فأبى أبو بكر عليه و حرّم عمر المتعتين و لم يفعل ذلك أبو بكر و وضع عمر ديوان العطية و لم يفعله أبو بكر و استخلف أبو بكر و لم يفعل ذلك عمر و لهذا نظائر كثيرة.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه في هذا فصل و لم يذكر المأمون لخصمه و هو أنهم لم يرووا أن النبي صلى الله عليه و آله قال اقتدوا بالذين من بعدى أبي بكر و عمر و إنما روى أبو بكر و عمر و منهم من روى أبا بكر و عمر فلو كانت الرواية صحيحة لكان معنى قوله بالنصب اقتدوا بالذين من بعدى كتاب الله و العترة يا أبا بكر و عمر و معنى قوله بالرفع اقتدوا أيها الناس و أبو بكر و عمر بالذين من بعدى كتاب الله و العترة رجعنا إلى حديث المأمون فقال آخر من أصحاب الحديث فإن النبي صلى الله عليه و آله قال لو كنت متخذًا خليلاً لا اتخذت أبا بكر خليلاً فقال المأمون هذا مستحيل من قبل أن رواياتكم أنه عليه السلام آخى بين أصحابه و آخر علياً عليه السلام فقال له في ذلك فقال و ما آخرتك إلا لنفسى فأبى و عمر از ابو بكر خواست كه خالد بن وليد را عزل کرده و او را به قتل مالك بن نويرة قصاص کند، ابو بكر نپذیرفت و عمر متعه را حرام کرد، ابو بكر نکرد و عمر ديوان عطيه را وضع کرد و ابو بكر نکرد و ابو بكر خليفه گماشت به جای خود و عمر نگماشت و امثال این بسیار است.

مصنف گوید: در اینجا فصلی است که مأمون به خصم نگفت این که ایشان روایت کرده اند که حضرت فرمود: «اقتدوا بالذين من بعدى ابى بكر و عمر»؛ در نقل آنان لفظ «ابو بكر و عمر» مرفوع آمده و در پاره ای هم به صورت منصوب نقل شده، اگر روایات نصب صحیح باشد معنی قول آن حضرت می شود «ای ابا بكر و عمر بعد از من به كتاب خدا و عترتم اقتدا کنید» و اگر روایات مرفوع صحیح باشد معنی چنین شود «ای مردم و ابو بكر و عمر بعد از من به كتاب خدا و عترتم اقتدا کنید» یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت نبی صلى الله عليه و آله فرمود: اگر من دوستی می گرفتم، حتما ابا بكر را دوست می گرفتم. مأمون گفت:

این محال است؛ زیرا در روایات شما است که آن حضرت میان اصحاب عقد برادری بست و علی را وا گذاشت علی شکایت کرد، رسول صلى الله عليه و آله فرمود: تو را وانگذاشته ام؛ مگر برای خودم

الروایتین ثبتت بطلت الأخرى قال الأخر إن علياً عليه السلام قال على المنبر خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر و عمر قال المأمون هذا مستحيل من قبل أن النبي صلى الله عليه وآله لو علم أنهما أفضل ما ولى عليهما مره عمرو بن العاص و مره أسامه بن زيد و ممّا يكذب هذه الروايه قول علي عليه السلام لما قبض النبي صلى الله عليه وآله و أنا أولى بمجلسه مني بقميصي و لكنني أشفقت أن يرجع الناس كفّاراً و قوله عليه السلام أنّي يكونان خيراً مني و قد عبت الله تعالى قبلهما و عبتة بعدهما قال آخر فإنّ أبا بكر أغلق بابه و قال هل من مستقيل فأقبله فقال علي عليه السلام قدّمك رسول الله صلى الله عليه وآله فمن ذا يؤخرك فقال المأمون هذا باطل من قبل أنّ علياً عليه السلام قعد عن بيعه أبي بكر و رويتم أنّه قعد عنها حتّى قبضت فاطمه عليها السلام و أنّها أوصت أن تدفن ليلاً لئلا يشهدا جنازتها و وجه آخر و هو أنّه إن كان النبي صلى الله عليه وآله استخلفه فكيف كان له أن يستقيل و هو يقول للأنصار قد رضيت لكم أحد هذين الرجلين أبا عبيده و عمر قال آخر إنّ عمرو بن العاص قال يا نبي الله من أحبّ الناس إليك من النساء قال عائشه فقال از دو روايت هر کدام ثابت باشد ديگري باطل است، شخصی گفت: علي عليه السلام بر منبر فرمود:

بهترین امت بعد از نبی ابو بکر و عمر است.

مأمون گفت: محال است چون پیامبر صلى الله عليه وآله را فاضل تر می دانست بر ایشان والی نمی ساخت یک بار عمرو و عاص و یک بار اسامه بن زید را و این روایت را تکذیب می کند، فرموده علی علیه السلام که وفات یافت رسول صلى الله عليه وآله و من سزاوارتر بودم به جای او از خودم به پیراهنم، ترسیدم مردم کافر شوند و قول او که چگونه ایشان از من بهترند و حال آنکه من خدا را عبادت کردم پیش از ایشان و بعد از ایشان، دیگری گفت: ابا بکر در خانه نشست و گفت: کسی هست که بیعت خلافت مرا فسخ کند؟ علی علیه السلام فرمود: تو را رسول صلى الله عليه وآله تقدّم داشته، کیست که مؤخر سازد؟ مأمون گفت: باطل است چون علی علیه السلام از بیعت تخلف نمود و شما روایت کردید که بیعت نکرد تا فاطمه علیها السلام از دنیا برفت و وصیت کرد شبانه دفن شود تا بر جنازه او حاضر نشوند، هرگاه رسول صلى الله عليه وآله او را جانشین کرده بود، جایز نبود طلب فسخ کند و به انصار بگوید به یکی از این دو (ابو عبیده و عمر) رأی دهید.

دیگری گفت: عمرو و عاص به رسول صلى الله عليه وآله گفت: از زنان، که را دوست تر داری؟ گفت: عایشه را، گفت:

من الرجال فقال أبوها فقال المأمون هذا باطل من قبل أنكم رويتم أن النبي صلى الله عليه وآله وضع بين يديه طائر مشوي فقال اللهم ايتني بأحب خلقك إليك فكان علياً عليه السلام فأى روايتكم تقبل فقال آخر فإن علياً عليه السلام قال من فضّلني على أبي بكر وعمر جلدته حدّ المفترى قال المأمون كيف يجوز أن يقول عليّ عليه السلام أجد الحدّ على من لا يجب حدّ عليه فيكون متعدّياً لحدود الله عزّ وجلّ عاملاً بخلاف أمره وليس تفضيل من فضّله عليهما فريه وقد رويتم عن إمامكم أنّه قال وليتكم ولست بخيركم فأى الرجلين أصدق عندكم أبو بكر على نفسه أو عليّ عليه السلام على أبي بكر مع تناقض الحديث في نفسه ولا بدّ له في قوله من أن يكون صادقاً أو كاذباً فإن كان صادقاً فأنى عرف ذلك بوحى فالوحى منقطع أو بالتّظنّي فالمتّظنّي متخيّر أو بالنّظر فالنّظر مبحث وإن كان غير صادق فمن المحال أن يلي أمر المسلمين ويقوم بأحكامهم ويقيم حدودهم كذاب قال آخر فقد جاء أن النبي صلى الله عليه وآله قال أبو بكر وعمر سيّدا كهول أهل الجنّه قال المأمون هذا الحديث محال لأنّه لا يكون في الجنّه از مردان، گفت: پدرش را. مأمون گفت: این باطل است؛ شما روایت می کنید که مرغ بریان نزد آن حضرت نهادند، فرمود: خداوند ارباب به بر من دوست ترین خلق را نزد تو و او علی علیه السلام بود؛ پس کدام روایتان درست است، شخصی گفت: علی علیه السلام فرمود: هر که مرا بر ابی بکر و عمر ترجیح دهد حدّ افترا بر او زخم. مأمون گفت: چگونه جایز است که علی علیه السلام حدّ زند کسی را که بر او حد واجب نشده؛ پس از حدود خدا تجاوز نموده و خلاف امر او کرده باشد و تفضیل او افترا نیست و شما از امام خود روایت کرده اید که گفت: «مرا بر خود والی کردید و من بهتر شما نیستم»؛ پس کدام یک صادق ترند، ابو بکر بر خود یا علی علیه السلام بر ابو بکر با آن که این حدیث در ذات خود تناقض دارد و او در سخن خود یا صادق است یا کاذب، اگر صادق است از کجا دانست؟ یا به وحی بود که پس از رسول منقطع است یا به گمان که محلّ حیرت است یا نظر که جای بحث است و اگر صادق نیست، محال است فرد دروغگویی والی شود بر امر مسلمانان و قیام کند به احکام. دیگری گفت: رسول صلی الله علیه وآله فرمود: ابو بکر و عمر پیران اهل بهشتند، مأمون گفت: محال است چون در

کهل و يروي أن أشجعيه كانت عند النبي صلى الله عليه وآله فقال لا يدخل الجنة عجوز فبكت فقال لها النبي صلى الله عليه وآله إن الله تعالى يقول إنا أنشأناهم إنشاءً فجعلناهم أبقاراً عرباً أتراباً فإن زعمتم أن أبا بكر ينشأ شاباً إذا دخل الجنة فقد رويتم أن النبي صلى الله عليه وآله قال للحسن والحسين إنهما سيّدا شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين وأبوهما خير منهما قال آخر فقد جاء أن النبي صلى الله عليه وآله قال لو لم أكن أبعث فيكم لبعث عمر قال المأمون هذا محال لأن الله تعالى يقول إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده وقال تعالى وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ابن مريم فهل يجوز أن يكون من لم يؤخذ ميثاقه على النبوة مبعوثاً ومن أخذ ميثاقاً على النبوة مؤخراً قال آخر إن النبي صلى الله عليه وآله نظر إلى عمر يوم عرفه فتبسّم فقال إن الله تبارك وتعالى باهى بعباده عامه وبعمر خاصه فقال المأمون هذا مستحيل من قبل أن الله تبارك وتعالى لم يكن ليباهى بعمر ويدع نبيه صلى الله عليه وآله فيكون عمر في الخاصه والنبي صلى الله عليه وآله في العامه بهشت پير مرد نیست. دیگری گفت: مروی است که اشجعیه نزد نبی صلی الله علیه و آله بود، نبی صلی الله علیه و آله گفت:

داخل نمی شود در بهشت عجوز؛ بگریست، نبی صلی الله علیه و آله گفت: خداوند فرماید: «ایجاد می کنیم زنان را ایجاد می چنان و همه را بکر قرار می دهیم» گمان می کنید تنها ابو بکر جوان می شود هنگام ورود به بهشت و شما روایت کردید نبی صلی الله علیه و آله گفت: حسن و حسین مهتر جوانان بهشت اند و پدرشان از ایشان بهتر است، دیگری گفت: نبی صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد. مأمون گفت: محال است زیرا خداوند فرماید: «وحی می کنیم به تو چنان که وحی کردیم به نوح و پیامبران بعد او» و فرمود: «هنگامی که از پیامبران پیمانشان را و از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ميثاق گرفتیم» جایز است کسی که ميثاقی برای نبوت او بوده به پیغمبری نرسد و کسی که پیمانی نداشته به پیغمبری برسد، دیگری گفت: نبی صلی الله علیه و آله نظر کرد به عمر روز عرفه، تبسّم نمود و فرمود: خداوند مباحات می کند به بندگان عاماً و به عمر خاصه. مأمون گفت:

محال است که حق به عمر مباحات کند و نبی را واگذارد؛ عمر در خاصه باشد و نبی صلی الله علیه و آله در عامه

و ليست هذه الروایات بأعجب من روايتكم أن النبی صلی الله علیه و آله قال دخلت الجنة فسمعت خفق نعلین فإذا بلال مولی ابي بكر سبقنی إلى الجنة و إنما قالت الشیعة علی علیه السلام خیر من ابي بكر فقلتم عبد ابي بكر خیر من الرسول صلی الله علیه و آله لأن السابق أفضل من المسبوق و كما رویتم أن الشیطان یفرّ من ظل عمر و ألقى علی لسان نبی الله صلی الله علیه و آله و إنهن الغرائق العلی ففرّ من عمر و ألقى علی لسان النبی صلی الله علیه و آله بزعمكم الكفار قال آخر قد قال النبی صلی الله علیه و آله لو نزل العذاب ما نجا إلا عمر بن الخطاب قال المأمون هذا خلاف الكتاب أيضا لأن الله تعالى یقول لنبیّه صلی الله علیه و آله و ما كان الله لیعذبهم و أنت فیهم فجعلتم عمر مثل الرسول قال آخر فقد شهد النبی صلی الله علیه و آله لعمر بالجنة فی عشره من الصحابه فقال المأمون لو كان هذا كما زعمتم لكان عمر لا یقول لحذیفه نشدتك بالله أمن المنافقین أنا فإن كان قد قال له النبی صلی الله علیه و آله أنت من أهل الجنة و لم یصدقه حتی زكاه حذیفه فصّدق حذیفه و لم یصدّق النبی صلی الله علیه و آله فهذا علی غیر الإسلام و إن كان قد صدّق النبی صلی الله علیه و آله فلم سأل حذیفه این روایت عجیب تر روایتی نیست که می گوید، نبی صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت آواز نعلین شنیدم دیدم بلال غلام ابو بكر پیش از من داخل شده، شیعه می گوید: علی از ابو بكر بهتر است و شما می گوید غلام ابو بكر از پیامبر بهتر است، زیرا سابق بهتر از مسبوق بود، روایت کرده اید که شیطان از سایه عمر می گریزد و می گوید شیطان در زبان نبی انداخت که بگوید این بتها طاوس مثالان رفیع اند، شیطان از عمر می گریزد و کفر به نبی القاء می کند، دیگری گفت: نبی فرمود: چون عذاب نازل شود جز عمر کسی نجات نیابد، مأمون گفت: این مخالف نص است زیرا خداوند می فرماید: «تا تو در میانشان باشی عذاب نفرستیم» شما عمر را مانند رسول کردید. دیگری گفت: رسول به اهل بهشت بودن عمر در جمله عشره مبشره شهادت داده، مأمون گفت: اگر چنین بود عمر به حذیفه نمی گفت تو را به خدا سوگند می دهم که آیا من از منافقانم؟ اگر پیغمبر به او گفته بود او را تصدیق نکرده و از حذیفه می پرسد، پس حذیفه را باور داشت نه پیامبر را، این خلاف مسلمانی است، اگر پیامبر را تصدیق کرده بود چرا از حذیفه سؤال کرد؟

و هذان الخبران متناقضان فی أنفسهما قال الآخر فقد قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَضَعَتْ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ وَضَعَتْ أُمَّتِي فِي كِفَّةِ أُخْرَى فَرَجَحَتْ بِهِمْ ثُمَّ وَضَعَ مَكَانِي أَبُو بَكْرٍ فَرَجَحَ بِهِمْ ثُمَّ عَمَرَ فَرَجَحَ بِهِمْ ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مَحَالٌ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ أَجْسَامُهُمَا أَوْ أَعْمَالُهُمَا فَإِنْ كَانَتِ الْأَجْسَامُ فَلَا- يَخْفَى عَلَى ذِي رُوحٍ أَنَّهُ مَحَالٌ لِأَنَّهُ لَا يَرَجَّحُ أَجْسَامُهُمَا بِأَجْسَامِ الْأُمَّةِ وَ إِنْ كَانَتِ أَعْمَالُهُمَا فَلَمْ تَكُنْ بَعْدَ فَكَيْفٍ تَرَجَّحَ بِمَا لَيْسَ فَأَخْبِرُونِي بِمَا يَفْضُلُ النَّاسُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَالَ فَأَخْبِرُونِي فَمَنْ فَضَّلَ صَاحِبَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ إِنَّ الْمَفْضُولَ عَمِلَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِ الْفَاضِلِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيْلِحَقُّ بِهِ فَإِنْ قُلْتُمْ نَعَمْ أَوْ جَدْتُمْ فِي عَصْرِنَا هَذَا مِنْ هُوَ أَكْثَرُ جِهَادًا وَ حَجًّا وَ صَوْمًا وَ صَلَاةً وَ صَدَقَةً مِنْ أَحَدِهِمْ قَالُوا صَدَقْتَ لَا يَلْحَقُ فَاضِلٌ دَهْرِنَا لِفَاضِلِ عَصْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الْمَأْمُونُ فَانظُرُوا فِيمَا رَوَيْتُمْ أَنْتُمْ الَّذِينَ أَخَذْتُمْ عَنْهُمْ أَدْيَانَكُمْ فِي فَضَائِلِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ قَيْسُوا إِلَيْهَا مَا رَوَوْا فِي فَضَائِلِ تَمَامِ إِيْنِ دُوْ خَيْرِ بَا هُمْ تَنَاقُضُ دَارِنْد. دِيْغِرِيْ كَفْت:

نبي صَلَّى الله عليه و آله فرمود: مرا با امتم سنجیدند و من رجحان یافتم، بعد از آن ابو بکر را با امتم سنجیدند او هم راجح آمد، بعد از آن عمر سنجیده شد و راجح آمد؛ پس میزان برداشته شد، مأمون گفت: این محال است از جهت این که اجسام آن دو کس مراد است یا اعمالشان، هرکس داند که محال است که اجسامشان بر اجسام همه امّت راجح آید و اما افعالشان هنوز به وجود نیامده بود، چگونه راجح آمدند به چیزی که نبود و بگویند که مردم به چه چیز برهم فاضل آیند. بعضی گفتند: به اعمال صالحه. گفت: بگویند که اگر کسی بر دیگری در عهد نبی صَلَّى الله عليه و آله فاضل بود بعد از وفات نبی اعمال صالحه او زیاد شد آیا به مقام فاضل در زمان نبی می رسد، اگر می گویند آری من جمعی به شما بنمایم که اعمال صالح و عبادتشان از روزه و نماز و صدقه زیاده باشد از یکی از فاضلان عصر آن حضرت. گفتند: راست می گویی به فاضل عصر نبی صَلَّى الله عليه و آله نمی رسد. مأمون گفت: پس ببینید، روایاتی که ائمه شما که دین از ایشان فراگرفته اید در فضایل علی علیه السلام روایت کرده اند، بسنجید با روایاتی که در فضایل تمام

العشره الذين شهدوا لهم بالجنه فان كانت جزءا من اجزاء كثيره فالقول قولكم و ان كانوا قد رووا في فضائل علي عليه السلام أكثر فخذوا عن أنتمكم ما رووا و لا تعدوه قال فاطرق القوم جميعا فقال المأمون ما لكم سكتتم قالوا قد استقصينا قال المأمون فإني أسألكم خبروني أي الأعمال كان أفضل يوم بعث الله نبيّه صلى الله عليه و آله قالوا السبق إلى الإسلام لأنّ الله تعالى يقول السابِقُونَ السَابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ قال فهل علمتم أحدا أسبق من عليّ عليه السلام إلى الإسلام قالوا إنا سبقت حدثنا لم يجر عليه حكم و أبو بكر أسلم كهلا قد جرى عليه الحكم و بين هاتين الحالتين فرق قال المأمون فخبروني عن إسلام عليّ عليه السلام أي الهام من قبل الله تعالى أم بدعاء النبيّ صلى الله عليه و آله فإن قلتم بإلهام فقد فضّلتموه على النبيّ صلى الله عليه و آله لأنّ النبيّ صلى الله عليه و آله لم يلهم بل أتاه جبرئيل عن الله تعالى داعيا و معرّفا فإن قلتم بدعاء النبيّ صلى الله عليه و آله فهل دعاه من قبل نفسه أو بأمر الله تعالى فإن قلتم من قبل نفسه فهذا خلاف ما وصف الله تعالى به نبيّه صلى الله عليه و آله في قوله تعالى و ما أنا من المتكلفين و في قوله ده تن كه بر ايشان شهادت به جنّت می دهند اگر ديديد جزئی از بسيار است، سخن شما حق باشد و اگر روايات فضل علي عليه السلام بیشتر است پس از ائمه خود آنچه روايت کرده اند قبول کنید و نگذريد. راوی گفت: جماعت سرها زیر افکندند، مأمون گفت: چرا ساکت شديد؟ گفتند:

هرچه بود گفتيم. مأمون گفت: بگويد فاضل ترين اعمال در روزی که خداوند نبی را برانگیخت چیست؟ گفتند: سبقت به اسلام؛ زیرا خداوند فرماید: «آنان که پیشی گرفتند در ایمان به نبی و اسلام آنان مقربند» گفت: آیا کسی قبل از علی اسلام آورده بود؟ گفتند: او سبقت کرد اما در کودکی، و بر آن حکمی جاری نشود و ابو بكر اسلام آورد در كهولت و این اعتبار دارد و در میانه فرقی تمام است. مأمون گفت: بگويد آیا اسلام علي عليه السلام به الهام خدا بود یا به دعوت نبی صلى الله عليه و آله، اگر گوید به الهام بود او را بر نبی صلى الله عليه و آله تفضیل داده اید؛ زیرا نبی را الهام نشد بلکه جبرئیل عليه السلام از جانب خداوند پیام به او رسانید و اگر می گوید به دعوت نبی صلى الله عليه و آله بود، آیا او از خود او را به اسلام دعوت نمود یا به امر خدا، اگر می گوید از جانب خود بود این خلاف وصف خداوند است که فرمود

تعالی و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدَعَاءِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَيْنِ صَبِيَّانِ النَّاسِ وَإِثَارِهِ عَلَيْهِمْ فِدَعَاءَهُ ثِقَةً بِهِ وَعِلْمًا بِتَأْيِيدِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَلَّةٍ أُخْرَى خَبَّرُونِي عَنِ الْحَكِيمِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكْلَفَ خَلْقَهُ مَا لَا يَطِيقُونَ فَإِنْ قَلْتُمْ نَعَمْ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَإِنْ قَلْتُمْ لَا فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَأْمُرَ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدَعَاءِ مَنْ لَا يُمْكِنُهُ قَبُولُ مَا يُؤْمَرُ بِهِ لَصْغَرِهِ وَحِدَاثَةِ سَنَّتِهِ وَضَعْفِهِ عَنِ الْقَبُولِ وَخَلَّةٍ أُخْرَى هَلْ رَأَيْتُمْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا أَحَدًا مِنْ صَبِيَّانِ أَهْلِهِ وَغَيْرِهِمْ فَيَكُونُوا أَسْوَأَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُ غَيْرَهُ فَهَذِهِ فَضِيلَةٌ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ صَبِيَّانِ النَّاسِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ بَعْدَ السَّبْقِ إِلَى الْإِيمَانِ قَالُوا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ فَهَلْ تَجِدُونَ لِأَحَدٍ مِنَ الْعَشْرَةِ فِي الْجِهَادِ مَا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ مَوَاقِفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْأَثَرِ هَذِهِ بَدْرٌ قَتَلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِيهَا نِتْفٌ وَسِتُّونَ رَجُلًا قَتَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ نِتْفًا وَعَشْرِينَ وَأَرْبَعُونَ لِسَائِرِ النَّاسِ فَقَالَ قَائِلٌ كَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَرِيْشِهِ يَدْبُرُهَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ «مَنْ أَزَّ مَتَكَلِّفَانِ نَيْسْتُمْ» وَنَيْزُ فَرْمُودِهِ: «أَزَّ هَوَايَ نَفْسِ خُودِ سَخْنِ نَمِي گُوِيْدِ، أَنْچِه مِي گُوِيْدِ بِه وَحِي خُدَاوَنْدِ اسْتِ» اگَرِ اَزْ جَنْابِ خُدَا بُود؛ خُدَاوَنْدِ نَبِي رَا اْمَرِ كَرْدِ كِه او رَا اَزْ مِيانِ سَايِرِ كُودَكَا نِ بِه اِسْلَامِ خُوَانْدِ؛ پَسِ او رَا بَا اِعْتِمَادِ بِه تَأْيِيْدِ خُدَاوَنْدِ بِه اِسْلَامِ بِخُوَانْدِ. مَطْلَبِ دِيْگَرِ بگوِيْدِ، آيَا جَايِزِ اسْتِ خُدَاوَنْدِ، خَلْقِ رَا بِه كَارِي كِه طَاقْتِ نِدَارَنْدِ تَكْلِيْفِ كَنْدِ؟ اگَرِ مِي گُوِيْدِ آري، كَاْفِرِ شَدِيْدِ وَاگَرِ مِي گُوِيْدِ نِه، پَسِ چگوْنِه جَايِزِ اسْتِ كِه نَبِي رَا اْمَرِ كَنْدِ بِه دَعْوَتِ كَسِي كِه بِه جِهَتِ خُرْدَسَالِي نَمِي تُوَانْدِ قَبُولِ كَنْدِ وَا سَخْنِ دِيْگَرِ، هِيْچِ دِيْدِيْدِ كِه نَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَزْ كُودَكَا اِهْلِ خُودِ يَا غَيْرِ رَا بِه اِسْلَامِ خُوَانْدِه بَاشْدِ تَا اِيْشَانِ هَمِ چُونِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاشَنْدِ؟ قَايِلَنْدِ هِيْچِ كَسِ رَا نَخُوَانْدِه؛ پَسِ اِيْنِ فَضِيْلَتِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ بَرِ دِيْگَرِ كُودَكَا، بَعْدِ اَزْ اَنْ گُفْتِ: كَدَامِ عَمَلِ بَعْدِ اَزْ سَبْقَتِ بِه اِيْمَانِ فَاضَلِ تَرِ اسْتِ؟ گُفْتَنْدِ: جِهَادِ دَرِ رَاهِ خُدَا.

گفت: آیا کسی می یابید که مانند سابقه جهاد علی در غزوات نبی باشد، این غزوه بدر است که از مشرکان شصت و چند مرد کشته شد و علی علیه السلام از ایشان بیست و چند مرد کشت و چهل مرد را سایر مردمان، یکی گفت: ابو بکر در سایه بان با پیامبر بود و جنگ را رهبری می کرد، مأمون گفت:

لقد جئت بها عجيبه أكان يدبر دون النبي صلى الله عليه وآله أو معه فيشركه أو لحاجه النبي صلى الله عليه وآله إلى رأى أبى بكر أى الثلاث أحب إليك أن تقول فقال أعوذ بالله من أن أزعم أنه يدبر دون النبي صلى الله عليه وآله أو يشركه أو بافتقار من النبي صلى الله عليه وآله إليه قال فما الفضيله فى العريش فإن كانت فضيله أبى بكر بتخلفه عن الحرب فيجب أن يكون كل متخلف فاضلا أفضل من المجاهدين والله عز وجل يقول لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير أولى الصّرة والمجاهدون فى سبيل الله بأموالهم وأنفسهم فضل الله المجاهدين بأموالهم وأنفسهم على القاعدىن درجه وكلا وعد الله الحسنى وفضل الله المجاهدين على القاعدىن أجرا عظيما الآية قال إسحاق بن حمّاد بن زيد ثم قال لى اقرأ هل أتى على الإنسان حين من الدهر فقرأت حتى بلغت ويطعمون الطّعام على حبه مسكينا و يتيما وأسيرا إلى قوله و كان سعيكم مشكورا فقال فيمن نزلت هذه الآيات فقلت فى على عليه السلام قال فهل بلغك أن عليا عليه السلام قال حين أطعم المسكين و اليتيم و الأسير إنّما نطعمكم لوجه الله عجب سخنى بود آیا او جدای از نبى تدبير مى کرد يا با نظر آن حضرت بود و يا تدبير مى کرد چون نبى صلى الله عليه وآله به تدبير او محتاج بود؟ گفت: پناه مى برم به خدا هيچ کدام نبود. گفت: پس در عريش بودن چه فضيلت است، اگر فضيلت ابو بكر تخلف از جنگ است، مى بايد همه متخلفين صاحب فضل بر مجاهدين باشند و خداوند فرمايد: «برابر نيستند آنانى كه بدون عذر به جنگ نمى روند با آنانكه با مال و جان خود در راه خدا جهاد نمودند زيرا خداوند مقام مجاهدين را برتر نمود از آنانكه از جنگ كناره مى گيرند اگرچه خداوند به مؤمنين وعده نيكو داده ولى مجاهدين را بر كناره گيران از جنگ برترى داده است».

اسحاق بن حمّاد بن زيد گفت: سپس مأمون گفت: بخوان «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» را، خواندم تا رسيدم به آيه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» تا «وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» گفت: اين آيات در شأن كه نازل شده؟ گفتم: در شأن على عليه السلام، گفت: به تو خبرى رسيده كه على هنگام اطعام مسكين و يتيم و اسير چنان چه خداوند فرموده، گفته باشد: «شما را براى رضای خدا اطعام مى كنم

لا نريد منكم جزاء ولا شكورا على ما وصف الله عزّ وجلّ في كتابه فقلت لا قال فإنّ الله تعالى عرف سريره علىّ عليه السلام و نبيته فأظهر ذلك في كتابه تعريفا لخلقه أمره فهل علمت أنّ الله تعالى وصف في شيء ممّا وصف في الجنّه ما في هذه السّوره قواريرا من فضّه قلت لا قال فهذه فضيله أخرى فكيف تكون القوارير من فضّه فقلت لا أدري قال يريد كأنّها من صفائها من فضّه يرى داخلها كما يرى خارجها و هذا مثل قوله صلّى الله عليه وآله يا إسحاق رويدا شوقك بالقوارير و عنى به نساء كأنّها القوارير رقه و قوله صلّى الله عليه وآله ركبت فرس أبى طلحه فوجدته بحرا أى كأنّه بحر من كثره جريه و عدوه و كقول الله تعالى و يأتيه الموت من كلّ مكان و ما هو بميت و من ورائه عذاب غليظ أى كأنّه يأتيه الموت و لو أتاه من مكان واحد مات ثمّ قال يا إسحاق أ لست ممّن يشهد أنّ العشره في الجنّه فقلت بلى قال أ رأيت لو أنّ رجلا قال ما أدري أصحيح هذا الحديث أم لا أ كان عندك كافر اقلت لا قال أفأريت لو قال ما أدري هذه السّوره از شما مزد و شكرى نمى خواهم؟! گفتم: نه! گفت: پس خداوند آن چه در نیت و سرّ او بود بدانست و آن را در کتاب ظاهر کرد تا حال او بر خلق ظاهر شود و هیچ می دانی که خداوند در وصف بهشت این گونه وصفی کرده باشد که در این سوره می کند که «شیشه هایی از جنس نقره»؟! گفتم: نه! گفت: این خود فضیلتی است و شیشه از نقره چون تواند. گفتم: نمی دانم.

گفت: می خواهد بگوید که از غایت صفا، نقره ای است که درونش دیده می شود همچون برونش و ای اسحاق این مثل سخن رسول خدا صلّى الله عليه وآله است که فرمود: «ای انجشه! آهسته ببر آن شیشه ها را» و مراد زنان بود، گویا شیشه بودند از لطافت و نازکی و گفت: سوار شدم بر اسب ابی طلحه او را دریایی یافتم از بسیاری عرق که می کرد و خداوند فرمود: «مرگ از هر طرف او را احاطه کرده ولی او نمرده، بلکه عذاب خداوند سخت است». بعد از آن گفت: ای اسحاق! آیا تو از آنانی نیستی که شهادت می دهند «عشره مبشره» در بهشتند. گفتم: بلی! گفت: بگو که اگر مردی بگوید نمی دانم این حدیث صحیح است یا نه آیا نزد تو کافر باشد؟! گفتم: نه! گفت:

اگر بگوید نمی دانم این سوره قرآن است

قرآن أم لا أكان عندك كافرا قلت بلى قال أرى فضل الرجل يتأكد خبروني يا إسحاق عن حديث الطائر المشويّ صحيح عندك قلت بلى قال بان والله عنادك لا يخلو هذا من أن يكون كما دعاه النبيّ صلّى الله عليه وآله أو يكون مردودا أو عرف الله الفاضل من خلقه و كان المفضول أحبّ إليه أو تزعم أنّ الله لم يعرف الفاضل من المفضول فأىّ الثلاث أحبّ إليك أن تقول به قال إسحاق فأطرقت ساعه ثمّ قلت يا أمير المؤمنين إنّ الله تعالى يقول في أبي بكر ثانی اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إنّ الله معنا فنسبه الله عزّ وجلّ إلى صحبه نبيّه صلّى الله عليه وآله فقال المأمون سبحان الله ما أقلّ علمك باللّغه و الكتاب أما يكون الكافر صاحبا للمؤمن فأىّ فضيله في هذا أما سمعت قول الله تعالى قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ثمّ من نطفه ثمّ سوّاك رجلا فقد جعله له صاحبا و قال الهدليّ شعرا:

و لقد غدوت و صاحبي و حشيه

تحت الرداء بصيره بالمشرق

و قال الأزديّ شعرا:

يا نه آیا كافر می شود؟! گفتیم: بلی. گفت: من فضل علی را افزون می بینم، ای اسحاق! خبر مرغ بریان صحیح است نزد تو؟ گفتیم: بلی! گفت: به خدا عناد تو ظاهر شد، از این سه خالی نیست که یا به دعای آن حضرت مقبول شد یا مردود یا خداوند فاضل را بدانست و مفضول نزد او دوست تر بود یا خداوند فاضل را از مفضول نشناخت، کدام از این دوست تر است نزد تو؟ اسحاق گفت: سر به زیر افکندم سپس گفتیم: یا امیر المؤمنین خداوند درباره ابو بکر می گوید: «دومین آن دو در غار هنگامیکه پیامبر به صاحبش گفت: مترس خدا با ماست» پس او صاحب رسول نامیده شد. مأمون گفت: سبحان الله چه نادانی به لغت؛ مگر کافر صاحب مؤمن نمی باشد، در این فضل است؟ نشنیدی خداوند می گوید: «به صاحبش که با او می ستیزید گفت: آیا به خدا کافر شدی؟ او که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه، آنگاه تو را مرد تمامی ساخت» پس کافری مصاحب مؤمنی شده. هدلی گفت:

صبح کردم و اسب من وحشی بود و از زیر جلش به همه جا بینا بود.

و ازدی گفت:

ص: 360

فصير فرسه صاحبه و اما قوله ان الله معنا فان الله تبارك و تعالى مع البر و الفاجر ا ما سمعت قوله تعالى ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم و لا - خمسة الا - هو سادسهم و لا - ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم اين ما كانوا و اما قوله لا تحزن فأخبرني من حزن أبي بكر ا كان طاعه أو معصيه فان زعمت أنه طاعه فقد جعلت النبي صلى الله عليه و آله ينهى عن الطاعة و هذا خلاف صفه الحكيم و ان زعمت أنه معصيه فأى فضيله للعاصي و خبرني عن قوله تعالى فأنزل الله سكينة عليه على من قال إسحاق فقلت على أبي بكر لأن النبي صلى الله عليه و آله كان مستغنيا عن الصفة السكينة قال فخبرني عن قوله عز و جل و يوم حنين إذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا و ضاقت عليكم الأرض بما رحبت ثم وليتم مدبرين ثم أنزل الله سكينة على رسوله و على المؤمنين أتدري من المؤمنون الذين أراد الله تعالى في هذا الموضوع قال فقلت لا فقال ان الناس انهزموا يوم ترسيدم و وحشت كردم از تنهایی در آن مكان و تنها همدم و دمساز من چارپایي نجيب و بلندقامت بود.

پس اسب خود را صاحب گفت، اما قول رسول صلى الله عليه و آله «خداوند با ماست» خداوند با هر نیکوکار و بدکار است و می فرماید: «سه کس با هم نجوی نکنند جز اینکه خداوند چهارمی آنها و پنج تن با هم نباشند جز اینکه خداوند ششمی آنهاست کمتر و بیشتر از این جماعتی گرد نیابند جز آنکه خداوند با آنان است هرکجا باشند» و اما قول رسول صلى الله عليه و آله «غمگین مشو» بگو غمگین شدن ابو بکر طاعت بود یا معصیت، اگر طاعت بود، پس نبی صلى الله عليه و آله از طاعت نهی کرده و اگر معصیت بود، عاصی را چه فضیلت باشد و بگو قول خداوند که فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» این سکینه بر که فرود آمد، اسحاق گوید، گفتم: بر ابو بکر زیرا نبی صلى الله عليه و آله مستغنی بود. گفت: قول خداوند در روز حنین که فرمود: «روز حنین که از بسیاری جمعیتان خوشحال شدید و ثمره ای نداشت و فرار کردید و زمین شما را تحت فشار مرگ قرار داد تا خداوند آرامش را به پیامبرش و مؤمنین نازل کرد» این مؤمنان کیستند؟ گفتم: ندانم. گفت: مردم فرار کردند

حنین فلم یبق مع النبی صلی الله علیه و آله إلا سبعة من بنی هاشم علیّ علیه السلام یضرب بسیفه و العباس أخذ بلجام بغله رسول الله صلی الله علیه و آله و الخمسة یحذقون بالنبی صلی الله علیه و آله خوفا من أن یناله سلاح الکفار حتی أعطى الله تبارک و تعالی رسوله صلی الله علیه و آله الظفر عنی بالمؤمنین فی هذا الموضع علیا علیه السلام و من حضر من بنی هاشم فمن کان أفضل أمن کان مع النبی صلی الله علیه و آله فنزلت السّکینه علی النبی صلی الله علیه و آله و علیه أم من کان فی الغار مع النبی صلی الله علیه و آله و لم یکن أهلا لنزولها علیه یا إسحاق من أفضل من کان مع النبی صلی الله علیه و آله فی الغار أو من نام علی مهاده و فراشه و وقاه بنفسه حتی تمّ للنبی صلی الله علیه و آله ما عزم علیه من الهجره إنّ الله تبارک و تعالی أمر نبيّه صلی الله علیه و آله أن یأمر علیا علیه السلام بالنوم علی فراشه و وقایته بنفسه فأمره بذلك فقال علیّ علیه السلام أ تسلّم یا نبیّ الله [قال] نعم قال سمعا و طاعة ثمّ أتى مضجعه و تسجّی بثوبه و أحدق المشرکون به لا- یشکّون فی أنّه النبیّ صلی الله علیه و آله و قد أجمعوا علی أن یضربه من کلّ بطن من قریش رجل ضربه لئلاّ یطلب الهاشمیون بدمه و علیّ علیه السلام یسمع بأمر القوم فیهِ من التّدبیر و با نبی غیر هفت کس از بنی هاشم نماند علی علیه السلام شمشیر می زد و عباس لجام استر حضرت را گرفته و پنج دیگر گرداگرد آن حضرت درآمده تا مبادا سلاح کفار به او رسد تا خداوند رسول را ظفر داد و مقصود از مؤمنان علی است و آنان که حاضر بودند از بنی هاشم حالا چه کسی فاضل تر است، کسی که با نبی صلی الله علیه و آله همراه بود و سکینه نازل شد بر نبی صلی الله علیه و آله و او یا کسی که با نبی صلی الله علیه و آله در غار شد و سکینه بر نبی نازل شد و او اهل آن نبود، ای اسحاق! کدام فاضل تر است کسی که با نبی صلی الله علیه و آله در غار رفت یا آن که بر بستر او خوابید و او را به جان خود حمایت نمود و خود را سپر او ساخت تا پیامبر کار هجرت به مدینه را به انجام رساند، از این رو خداوند او را امر کرد که علی را امر کند تا بر فراش او خوابیده و به جان از او حمایت کند؛ پس او را به آن امر کرد. علی علیه السلام گفت: ای نبی الله! آیا سالم می مانی؟ گفت: آری.

گفت: اطاعت می کنم. پس به خوابگاه آمد و جامه او را پوشید و مشرکان گرداگرد او گرفته شک نداشتند که او نبی صلی الله علیه و آله است و هم پیمان بودند که از هر طایفه مردی ضربت زند تا هاشمیان خونخواهی او نکنند و علی علیه السلام می شنید که قوم در او چه تدبیر می کردند که او

فی تلف نفسه فلم يدعه ذلك إلى الجزع كما جزع أبو بكر في الغار و هو مع النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله و عليّ عليه السّلام وحده فلم يزل صابرا محتسبا فبعث الله تعالى ملائكته تمنعه من مشركي قريش فلما أصبح قام فنظر القوم إليه فقالوا أين محمد قال و ما علمى به قالوا فانت غدرتنا ثمّ لحق بالنبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله فلم يزل عليّ عليه السّلام أفضل لَمَّا بدا منه إلاّ ما يزيد خيرا حتّى قبضه الله تعالى إليه و هو محمود مغفور له يا إسحاق أما تروى حديث الولاية فقلت نعم قال اروه فرويته فقال أ ما ترى أنّه أوجب لعليّ عليه السّلام على أبي بكر و عمر من الحقّ ما لم يوجب لهما عليه قلت إنّ الناس يقولون إنّ هذا قاله بسبب زيد بن حارثه فقال و أين قال النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله هذا قلت بغدير خمّ بعد منصرفه من حجّه الوداع قال فمتى قتل زيد بن حارثه قلت بموته قال أفليس قد كان قتل زيد بن حارثه قبل غدير خمّ قلت بلى قال أخبرني لو رأيت ابنا لك أتت عليه خمس عشره سنه يقول مولاي مولى ابن عمّي أيّها النّاس فاقبلوا أكنت تكره له ذلك فقلت بلى قال أفنتزّه ابنك عمّا لا يتنزّه را هلاك كنند و او نگران نبود چنان چه ابو بكر در غار جزع كرد با آن كه نبى صَلَّى اللهُ عليه وآله همراه او بود و على عليه السّلام تنها بود و صبر نمود برای ثواب و قرب الارباب؛ پس خداوند ملايکه را فرستاد تا او را از مشركان بازداشتند و چون صباح شد برخاست مشركان او را دیدند و گفتند: محمد كو؟ گفت:

نمی دانم! گفتند: ما را غافل كردی؛ پس به دنبال نبی صَلَّى اللهُ عليه وآله رفت و به او پیوست و پیوسته عملی از وی بروز می کرد و او را مقرب تر می ساخت تا خداوند او را نزد خود برد و او آمرزیده بود، ای اسحاق! تو حديث ولايت را روايت نمی کنی؟ گفتم: می کنم. گفت: بگو. بگفتم، گفت: نمی بینی برای علی علیه السّلام ثابت کرد حق بر ابو بكر و عمر که بر ایشان ثابت نکرد مثل آن را؛ گفتم: می گویند به سبب زيد بن حارثه گفته. مأمون گفت: این را کجا گفت؟ گفتم: در غدير خم بعد از بازگشت از حجّه الوداع. گفت: زيد چه وقت کشته شد؟ گفتم: در موته و آن مدتی پیش از حجّه الوداع بود. گفت: پس زيد پیش از غدير خم کشته شده بود. گفتم: بلى! گفت: اگر پسرت پانزده ساله باشد و بگوید مولای من مولای پسر عم من است تو را بد می آید؟ گفتم: بلى! گفت: چنین سخنی لایق پسر خود نمی دانی و رسول صَلَّى اللهُ عليه وآله را لایق می دانی،

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُ وَيُحْكَمُ أَجْعَلْتُمْ فَفَقِهُاءَكُمْ أَرَبَابَكُمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُؤُوسَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَكِنَّهُمْ أَمَرُوا لَهُمْ فَأَطِيعُوا ثُمَّ قَالَ أ تَرَوْنَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ مَنْتَى بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى قُلْتَ نَعَمْ قَالَ أ مَا تَعْلَمُ أَنَّ هَارُونَ أَخُو مُوسَى لِأَيِّهِ وَأُمُّهُ قُلْتَ بَلَى قَالَ فَعَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ قُلْتَ لَا قَالَ وَ هَارُونَ نَبِيٌّ وَ لَيْسَ عَلِيٌّ كَذَلِكَ فَمَا الْمَنْزِلَةُ الثَّلَاثَةُ إِلَّا الْخِلَافَةُ وَ هَذَا كَمَا قَالَ الْمُنَافِقُونَ إِنَّهُ اسْتَخْلَفَهُ اسْتِثْقَالاً لَهُ فَأَرَادَ أَنْ يَطِيبَ بِنَفْسِهِ وَ هَذَا كَمَا حَكَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ يَقُولُ لِهَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمَفْسِدِينَ فَقُلْتَ إِنَّ مُوسَى خَلَّفَ هَارُونَ فِي قَوْمِهِ وَ هُوَ حَيٌّ ثُمَّ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ تَعَالَى وَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلَّفَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ فَقَالَ أَخْبَرَنِي عَنْ مُوسَى حِينَ خَلَّفَ هَارُونَ أَكَانَ مَعَهُ حَيْثُ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقُلْتَ نَعَمْ قَالَ أَوْ لَيْسَ قَدْ اسْتَخْلَفَهُ عَلِيٌّ جَمِيعَهُمْ قُلْتَ بَلَى قَالَ فَكَذَلِكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَّفَهُ وَآيُ بِرِ شَمَا، فَقَهَا رَا خَدَايَانِ كَرْدِه ايد، چنانچه خدا فرمود: «مسيحيان دانشمندان را خدایان گرفته اند» به خدا سوگند برای ایشان روزه نداشته و نماز نمی خواندند اما به غیر حق امر کردند و اطاعت نمودند. مأمون گفت: حدیث «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی» را روایت کرده ای؟ گفتم: آری! گفت: هارون برادر پدر و مادری موسی علیه السَّلَام بود.

گفتم: آری! گفت: علی علیه السَّلَام نیز چنین بود. گفتم:

نه! گفت: هارون نبی بود و علی نبود. وجه سومی غیر از خلافت نیست به این دلیل که منافقان گفتند رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در مدینه گذاشت که بر او گران بود؛ خواست او را خوش دل کند چنین گفت چنانچه خداوند از موسی حکایت کرده که به هارون گفت: «تو در قوم من بمان و امور را اصلاح کن و حرف فاسدان را گوش مکن و راهشان را پیشه نکن». گفتم: موسی هارون را خلیفه کرد و خود زنده بود و به میقات پروردگار رفت و نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را خلیفه کرد وقتی که به غزوه رفت؛ گفت: موسی وقتی به میقات می رفت کسی از اصحابش با او همراه بودند؟! گفتم:

آری! گفت: آیا هارون را بر همه خلیفه نکرد؟! گفتم: بلی! گفت: علی علیه السَّلَام را نیز چنین خلیفه کرد

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ فِي الصَّعْفَاءِ وَالتَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ إِذَا كَانَ أَكْثَرَ قَوْمِهِ مَعَهُ وَإِنْ كَانَ قَدْ جَعَلَهُ خَلِيفَةً عَلَى جَمِيعِهِمْ وَالدَّلِيلَ عَلَى أَنَّهُ جَعَلَهُ خَلِيفَةً عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِهِ إِذَا غَابَ وَبَعْدَ مَوْتِهِ قَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيُّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَزِيرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضًا بِهَذَا الْقَوْلِ لِأَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى وَقَالَ فِيمَا دَعَا وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي أَشَدَّ بِهِ أَزْرَى وَأَشْرَكَهُ فِي أَمْرِي فَإِذَا كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَهُوَ وَزِيرُهُ كَمَا كَانَ هَارُونَ وَزِيرَ مُوسَى وَهُوَ خَلِيفَتُهُ كَمَا كَانَ هَارُونَ خَلِيفَةَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِ النَّظَرِ وَالكَلَامِ فَقَالَ أَسْأَلُكُمْ أَوْ تَسْأَلُونَنِي فَقَالُوا بَلْ نَسْأَلُكَ قَالَ قَوْلُوا فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ أَلَيْسَتْ إِمَامَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَقَلَ ذَلِكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ نَقْلِ الْفَرَضِ مِثْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَفِي مَائَتِي دَرَاهِمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ وَالحَجَّ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بِالْهَمِّ لَمْ يَخْتَلَفُوا فِي جَمِيعِ الْفَرَضِ وَاخْتَلَفُوا فِي خِلَافِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَهَا قَالَ الْمَأْمُونُ لِأَنَّ جَمِيعَ دَرَمِيانِ ضَعِيفَانِ وَزَنَانِ وَكُودَكَانِ وَقَتِي كَهَ بِهَ غَزْوَهُ رَفَتَ زَيْرًا أَكْثَرَ أَصْحَابِشَ بَا أَوْ بُوْدُنْدَ هَرْچُنْدَ أَوْ رَا بَرِ جَمِيعَ خَلِيفَهُ كَرْدَ وَ دَلِيلَ بَرِ خَلِيفَهُ بُوْدُنْ عَلِيٍّ پَسَ از نَبِيِّ اَيْنِ اسْتِ كَهَ فَرَمُود: «عَلِيٌّ نَسَبَتْ بِهَ مِنْ مَائِنْدَ هَارُونَ اسْتِ نَسَبَتْ بِهَ مُوسَى جَزَ اَيْنَكَهَ بَعْدَ از مِنْ پِيَامَبَرِي نَخَوَاهْدَ بُوْدُ» وَ اَوْ وَزِيرَ اَنِّ حَضْرَتِ اسْتِ بِهَ اَيْنِ قَوْلِ زَيْرَاكَهَ هَارُونَ وَزِيرِ مُوسَى بُوْدَ چَهَ مُوسَى از خُدَاوَنْدِ دَرِخَوَاسْتِ كَرْدَ:

«مَدَدكَارِي از اَهْلِ مِنْ قَرَارِ دَهَ وَ اَنِّ بَرَادَرْمِ هَارُونَ بَاشَدَ وَ پِشْتِ مَرَا بِهَ اَوْ مَحْكَمِ كَرْدَهَ وَ اَوْ رَا دَرِ تَبْلِيغِ نَبُوْتِ شَرِيكِ مِنْ گَرْدَانِ»؛ پَسَ هَرْگَاهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا مَنزَلْتِ هَارُونَ بَاشَدَ؛ پَسَ وَزِيرِ اَوْ بُوْدَ چَنَانِ چَهَ هَارُونَ وَزِيرِ مُوسَى بُوْدَ وَ خَلِيفَهُ اَوْ بُوْدَ چَنَانِ چَهَ هَارُونَ خَلِيفَهُ بُوْدُ. مَأْمُونُ رُوِي بِهَ أَصْحَابِ كَلَامِ كَرْدَ وَ گَفْت: مَنْ بِيْرَسْمِ يَا شَمَا مِي پَرَسِيْدَ؟ اِگَفْتَنْدَ: مَا مِي پَرَسِيْمِ. گَفْت: بَگُوِيْدَ، يَكِي از اَيْشَانِ گَفْت: اَيَا چَنِيْنِ نَيْسْتِ كَهَ اِمَامْتِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ از جَانِبِ خُدَا بُوْدُ، رَوَايْتِ شُدَهَ از رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَهَ فَرَمُود: چَوْنِ فَرَايِضِ دِيْگَرِ اسْتِ مَائِنْدَ اَيْنِ كَهَ ظُهْرِ چَهَارِ رَكَعْتِ اسْتِ وَ دَرِ دُوِيْسْتِ دَرَهْمِ بِهَ پَنَجِ دَرَهْمِ زَكَاتِ اسْتِ وَ حَجِّ مَكَّهَ وَاجِبِ اسْتِ. گَفْت: بَلَى! اِگَفْت:

چَرَا دَرِ اَيْنِ فَرَضِ هَا اِخْتِلَافِ نَكَرْدَنْدَ وَ دَرِ خِلَافْتِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِخْتِلَافِ كَرْدَنْدَ؟! مَأْمُونُ گَفْت: زَيْرَا دِيْگَرِ فَرَضِ هَا

الفرض لا يقع فيه من التنافس و الرغبه ما يقع في الخلافه فقال آخر ما أنكرت أن يكون النبي صلى الله عليه و آله أمرهم باختيار رجل منهم يقوم مقامه رافه بهم و رقه عليهم من غير أن يستخلف هو بنفسه فيعصى خليفته فينزل بهم العذاب فقال أنكرت ذلك من قبل أن الله تعالى أرفأ بخلقه من النبي صلى الله عليه و آله و قد بعث نبيه صلى الله عليه و آله إليهم و هو يعلم أن فيهم [عاص] [عاصيا] و [مطيع] [مطيعا] فلم يمنع الله تعالى ذلك من إرساله و عله أخرى و لو أمرهم باختيار رجل منهم كان لا يخلو من أن يأمرهم كلهم أو بعضهم فلو أمر الكل من كان المختار و لو أمر بعضنا دون بعض كان لا يخلو من أن يكون على هذا البعض علامه فإن قلت الفقهاء فلا بد من تحديد الفقيه و سمته قال آخر فقد روى أن النبي صلى الله عليه و آله قال ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله تعالى حسن و ما رأوه قبيحا فهو عند الله قبيح فقال هذا القول لا بد من أن يكون يريد كل المؤمنين أو البعض فإن أراد الكل فهذا مفقود لأن الكل لا يمكن اجتماعهم و إن كان البعض فقد روى كل في صاحبه حسنا مثل روايه الشيعة في علي و روايه مردم را خواهش و كوشش و تنافسي نیست که در خلافت است. دیگری گفت: چرا روا نداری که نبی صلی الله علیه و آله امت را امر کرده باشد که خود مردی اختیار کنند تا خلیفه آن حضرت باشد از روی مهربانی بدون اینکه خود کسی انتخاب کند و مردم مخالفت کرده و عذاب فرود آید.

گفت: برای آن روا ندارم که خداوند مهربان تر است به خلق از آن حضرت و نبی را مبعوث ساخت و می دانست که بعضی عاصی خواهند شد این معنی مانع از بعثت او نشد و علت دیگر اگر ایشان می فرمود: خود مردی را اختیار کنند، یا همه امت را امر می کرد یا بعضی را، اگر همه را می فرمود؛ پس که را اختیار می کردند و اگر بعضی را می فرمود باید بر آن بعضی علامتی باشد، اگر گویی فقهایند باید فقیه را علامتی باشد، دیگری گفت: نبی صلی الله علیه و آله فرموده که:

آن چه مسلمانان نیک دانند آن نزد خداوند نیک است و آن چه قبیح دانند نزد خداوند قبیح است، گفت: آیا همه مسلمانان مراد است یا بعضی، اگر همه مراد است این درست نیاید که همه بر یک رأی مجتمع شوند و اگر بعضی مراد است هر فرقه ای درباره یار خود نیک روایت کرده اند مثل روایت شیعه در مورد علی علیه السلام و روایت

الحشویّه فی غیره فمتی یثبت ما تریدون من الإمامه قال آخر فیجوز أن تزعم أن أصحاب محمد صلی الله علیه و آله أخطئوا قال کیف تزعم أنهم أخطئوا و اجتمعوا علی ضلاله و هم لم یعلموا فرضا و لا سنّه لأنک تزعم أن الإمامه لا فرض من الله تعالی و لا سنّه من الرسول صلی الله علیه و آله فکیف یكون فیما لیس عندک بفرض و لا سنّه خطأ قال آخر إن كنت تدعی لعلی علیه السلام من الإمامه دون غیره فهات بیئتک علی ما تدعی فقال ما أنا بمدّع و لکنّی مقرّ و لا بیّنه علی مقرّ و المدعی من یزعم أن إلیه التّولیه و العزل و أن إلیه الاختیار و البیّنه لا تعری من أن تكون من شرکائه فهم خصماء أو تكون من غیرهم و الغیر معدوم فکیف یؤتی بالبیّنه علی هذا قال آخر فما کان الواجب علی علی علیه السلام بعد مضمی رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما فعله قال أفما وجب علیه أن یعلم الناس أنه إمام فقال إن الإمامه لا تكون بفعل منه فی نفسه و لا بفعل من الناس فی من اختیار أو تفضیل أو غیر ذلك و [إنها] إنما یكون بفعل من الله تعالی فی ما قال لإبراهیم علیه السلام إئی جاعلک للناس إماماً حشویه دربارہ غیر. پس امامت چگونه ثابت می شود، دیگری گفت: جایز می دانی که اصحاب نبی صلی الله علیه و آله خطا کنند. گفت: چطور فکر کنیم که آنان خطا کرده و بر ضلالت مجتمع شده اند و حال آن که امامت را نه فرض می دانستند و نه سنت، چراکه تو گمان می کنی امامت نه از جانب خداست و نه از جانب رسول بلکه به اختیار مردم است، پس چگونه خطا خواهد بود چیزی که نه فرض است و نه سنت. دیگری گفت: اگر تو ادعا می کنی که علی علیه السلام امام است نه دیگران بیّنه بیاور. مأمون گفت: من مدعی نیستم بلکه مقرّم و بر مقرّ بیّنه نیست، مدعی اعتقاد دارد عزل و نصب خلیفه در اختیار اوست و بیّنه خالی نیست که یا از همردیفان او باشد که همگی دشمنند یا از دیگران که غیر ایشان نیست. پس چگونه بیّنه بر این آورده می شود. دیگری گفت:

چه چیز واجب بود بر علی علیه السلام بعد از رفتن رسول صلی الله علیه و آله؛ گفت: آنچه را که به جای آورد، گفت:

آیا واجب نبود مردم را عالم سازد که او امام است، گفت: امامت به فعلی نیست که او در خود کند یا مردم در او کنند از اختیار و تفضیل یا غیر این، بلکه به فعل خداوند است، چنان چه به ابراهیم علیه السلام فرمود: «من تو را امام مردمان می گردانم»

و كما قال تعالى لداود عليه السلام يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض و كما قال عزّ و جلّ للملائكة في آدم إني جاعل في الأرض خليفة فالإمام إنما يكون إماماً من قبل الله تعالى و باختياره إياه في بدء الصّنيعه و التّشريف في النّسب و الطّهارة في المنشأ و العصمه في المستقبل و لو كانت بفعل منه في نفسه كان من فعل ذلك الفعل مستحقاً للإمامه و إذا عمل خلافها اعتزل فيكون خليفه من قبل أفعاله قال آخر فلم أوجبت الإمامه لعليّ عليه السلام بعد الرسول صلّى الله عليه و آله فقال لخروجه من الطّفوليه إلى الإيمان كخروج النّبيّ صلّى الله عليه و آله من الطّفوليه إلى الإيمان و البراءه من ضلاله قومته عن الحجّه و اجتنابه الشّرك كبراءه النّبيّ صلّى الله عليه و آله من الضلاله و اجتنابه الشّرك لأنّ الشّرك ظلم و لا يكون الظّالم إماماً و لا من عبد و ثنا بإجماع و من [شرك] أشرك فقد حلّ من الله تعالى محلّ أعدائه فالحكم فيه الشّهاده عليه بما اجتمعت عليه الأمّه حتّى يجيء إجماع آخر مثله و لأنّ من حكم عليه مرّه فلا يجوز أن يكون حاكماً فيكون الحاكم محكوماً عليه فلا- يكون حينئذ فرق بين و چنان چه به داود عليه السلام فرمود: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم» و با ملایکه درباره آدم علیه السلام فرمود: «من در زمین خلیفه ای قرار می دهیم». پس امام از جانب خداوند امام می گردد و به اختیار خداوند از ابتدای وجود کامل و دارای خلقت نیکو و شرافت نسب و طهارت مولد و منشأ و عصمت در جمیع عمر است، اگر امامت به فعل شخصی بود هر کس که می توانست خود را امام می کرد یا مستحق امامت می شد هرگاه خلاف آن می کرد معزول می شد؛ پس او از جانب افعال خود خلیفه می بود. دیگری گفت: پس چرا امامت بعد از رسول صلّى الله عليه و آله را برای علی علیه السلام ثابت کردی؟! گفت: زیرا او از طفولیت مؤمن بوده و از شرک بری بود همچون رسول صلّى الله عليه و آله، زیرا شرک ظلم است و ظالم امام نباشد و نه کسی که بت پرستید به اجماع مردم و هرکه شرک آورد او با خدای عزّ و جلّ جای دشمن دارد و در عداد دشمنان است؛ پس در او این حکم کنیم و گواهی دهیم چنان چه اجماع امت است تا اجماعی دیگر مثل آن بیاید؛ زیرا هرکس که یک بار بر او حکم کرده شود جایز نیست که او حکم کند پس محکوم علیه باشد و فرقی نخواهد ماند میان

الحاكم و المحكوم عليه قال آخر فلم لم يقاتل على عليه السلام أبا بكر و عمر كما قاتل معاوية فقال المسألة محال لأن لم اقتضاء و لم يفعل نفى و التفي لا يكون له عله إنما العله للإثبات و إنما يجب أن ينظر في أمر على عليه السلام أ من قبل الله أم من قبل غيره فإن صح أنه من قبل الله تعالى فالشك في تدبيره كفر لقوله تعالى فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما فأفعال الفاعل تبع لأصله فإن كان قيامه عن الله تعالى فأفعاله عنه و على الناس الرضا و التسليم و قد ترك رسول الله صلى الله عليه و آله القتال يوم الحديبيه يوم صدّ المشركون هديه عن البيت فلمّا وجد الأعوان و قوى حارب كما قال الله تعالى في الأول فاصفح الصّفح الجميل ثم قال عزّ و جلّ: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ قال آخر إذا زعمت أن إمامه على عليه السلام من قبل الله تعالى و أنه مفترض الطاعة فلم لم يجز إلا التبليغ و الدعاء للأنبياء عليه السلام و جاز لعلي أن يترك ما حاكم و محكوم. دیگری گفت: چرا علی علیه السلام با ابوبکر و عمر و عثمان جنگ نکرد چنانچه با معاویه کرد؟ گفت: این سؤال محال است زیرا سؤال از مثبت کنند نه منفی، نفی را علت نباشد بلکه مثبت را باشد، واجب است نظر کنید در امامت علی علیه السلام آیا از جانب خداست یا نه، اگر از خداست؛ پس شک در تدبیر او کفر بوده که خدا فرمود: «به حق پروردگارت، که ایمان نیاورند تا آنکه تو را حکم سازند در نزاع میانشان و در خاطرشان حرجی نباشد از حکم تو و تسلیم شوند تسلیم شدنی» پس افعال تابع اصل اوست اگر امامت علی علیه السلام از جانب خداست افعال او نیز چنان است و مردم باید تسلیم او شوند، رسول صلی الله علیه و آله روز حدیبیه که مشرکان مانع شدند هدی او را به خانه خدا، جنگ نکرد و چون یارانش بیشتر شد جنگ کرد و خداوند بار اول فرمود: «عفو کن، عفو نیکو» سپس فرمود: «بکشید مشرکان را هر جا بیابید و راه بر ایشان ببندید، و در کمینگاه بنشینید.» دیگری گفت: اگر امامت علی علیه السلام از جانب خداست و اطاعت او فرض است همچو رسول صلی الله علیه و آله چرا جایز نیست رسول را مگر تبلیغ و دعوت همچو سایر انبیا علیهم السلام و جایز است

أمر به من دعوه النَّاس إلى طاعته فقال من قبل أنا لم نزعم أنَّ عليًّا عليه السَّلام أمر بالتَّبليغ فيكون رسولاً و لكنَّه عليه السَّلام وضع علما بين الله تعالى و بين خلقه فمن تبعه كان مطيعاً و من خالفه كان عاصياً فإن وجد أعواناً يتقوى بهم جاهد و إن لم يجد أعواناً فاللَّوم عليهم لا عليه لأنَّهم أمروا بطاعته على كلِّ حال و لم يؤمر هو بمجاهدتهم إلاَّ بقوِّه و هو بمنزله البيت على النَّاس الحجَّ إليه فإذا حجَّوا أدوا ما عليهم و إذا لم يفعلوا كانت اللَّائمه عليهم لا على البيت و قال آخر إذا أوجب أنَّه لا بدَّ من إمام مفترض الطَّاعه بالاضطرار كيف يجب بالاضطرار أنَّه على عليه السَّلام دون غيره-فقال من قبل أنَّ الله تعالى لا يفرض مجهولاً و لا يكون المفروض ممتنعاً إذ المجهول ممتنع فلا بدَّ من دلاله الرَّسول صلَّى الله عليه و آله على الفرض ليقطع العذر بين الله عزَّ و جلَّ و بين عباده أ رأيت لو فرض الله تعالى على النَّاس صوم شهر فلم يعلم النَّاس أيَّ شهر هو و لم يوسم بوسم و كان على النَّاس استخراج ذلك بعقولهم حتَّى يصيبوا ما أراد الله تعالى فيكون النَّاس حينئذ برأى على عليه السَّلام ترك أن چه که به آن مأمور شده از دعوت مردم به طاعت خود؟ گفت: ما معتقد نیستیم که علی علیه السَّلام مأمور است به تبلیغ تا رسول باشد، اما خداوند او را نشان میان خود و خلق گردانید، هر که او را تابع شود، مطیع است و هر که مخالفت کند عاصی است، اگر یارانی بیابد که به ایشان قوت گیرد، جهاد می کند و اگر نیابد ملامت بر مردم است نه بر او، زیرا ایشان مأمورند به اطاعت او در همه حال، و او مأمور نیست به قتال ایشان؛ مگر به قوت انصار، او همچو خانه خداست و مردم مأمورند به حج او، اگر کردند واجب خود را به جای آورده اند و اگر نرفتند ملامت بر ایشان است نه بر خانه خدا. دیگری گفت: اگر واجب است که مردم امامی داشته باشند به ضرورت، از کجا واجب کردی که او علی علیه السَّلام است نه دیگری؟ گفت:

خداوند مجهول واجب نکند و آن چه فرض کند ممتنع نباشد و مجهول ممتنع است؛ پس ناچار است که رسول صلَّى الله عليه و آله به آن فرض راهنمایی کند تا عذری میان خدا و بندگان نماند، نمی بینی اگر خداوند بر مردم روزه ماهی فرض کند و اعلام نکند کدام ماه است و نشانی نهد و مردم به عقل خود استخراج کنند که مراد خدا چیست؛

مستغنین عن الرسول المبین لهم و عن الإمام الناقل خبر الرسول إلیهم و قال آخر من این أوجبت أن علیاً علیه السلام کان بالغاً حین دعاه النبی صلی الله علیه و آله فإن الناس یزعمون أنه کان صبیاً حین دعی و لم یکن جاز علیه الحکم و لا بلغ مبلغ الرجال فقال من قبل أنه لا یرعى فی ذلك الوقت من أن یرسل إلیه فقد لزم النبی صلی الله علیه و آله لیدعوه فإن کان كذلك فهو محتمل التکلیف قوی علی أداء الفرائض و إن کان ممن لم یرسل إلیه فقد لزم النبی صلی الله علیه و آله قول الله عزّ و جلّ و لو تقول علينا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و کان مع ذلك فقد کلف النبی صلی الله علیه و آله عباد الله ما لا یطیقون عن الله تبارک و تعالی و هذا من المحال الّذی یمتنع کونه و لا یأمر به حکیم و لا یدلّ علیه الرسول تعالی الله عن أن یأمر بالمحال و جلّ الرسول من أن یأمر بخلاف ما یمکن کونه فی حکمه الحکیم فسکت القوم عند ذلك جمیعاً فقال المأمون قد سألتمونی و نقضتم علیّی أفسألكم قالوا نعم قال ألیس قد روت الأئمّه بإجماع منها أن النبی صلی الله علیه و آله قال من پس مردم از رسول مستغنی باشند و نیز از امام که خبر رسول صلی الله علیه و آله را به ایشان می رساند.

دیگری گفت: از کجا ثابت کردی که علی علیه السلام بالغ بود وقتی که نبی او را دعوت نمود و اعتقاد مردم آن است که در آن وقت کودک بود و بر او حکم نمی رفت و به حدّ مردان نرسیده بود؟ گفت: از این جهت که خالی نبود از این که یا در آن وقت نبی صلی الله علیه و آله به دعوت او مأمور گشته بود؛ پس باید به تکلیف رسیده باشد و بتواند فرایض را انجام دهد و اگر نبی صلی الله علیه و آله به دعوت او مأمور نبود، لازم آید قول خداوند که به او فرمود:

«اگر بر ما افترا بندد هرآینه با دست راست، او را گرفته و رگ قلبش را قطع می کنم» با این وجود آیا آن حضرت مردم را به تکلیفی امر می کند که خدا توان گزاردن به آنها نداده و این محال است و حکم به این نفرماید و رسول را به این دلالت نکند و خداوند منزّه است از امر به محال و رسول صلی الله علیه و آله برتر است از اینکه امر کند به چیزی که در حکمت حکم ممکن نباشد شدن آن؛ پس قوم همه ساکت شدند؛ سپس مأمون گفت: شما پرسیدید و بر من سخن بازگردانیدید من نیز بپرسم؟ گفتند: بپرس.

گفت: آیا این نیست که امت روایت کرده اند

کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار قالوا بلی قال ورووا عنه علیه السلام أنه قال من عصی الله بمعصیه صغرت أو کبرت ثم اتخذها دیناً و مضی مصرّاً علیها فهو مخلّد بین أطباق الجحیم قالوا بلی قال فخبّرونی عن رجل یختاره الأُمّه فتتصبه خلیفه هل یجوز أن یقال له خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و من قبل الله عزّ و جلّ و لم یستخلفه الرسول فإن قلت نعم فقد کابرتهم و إن قلت لا و جب أن أبا بکر لم یکن خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و لا - کان من قبل الله عزّ و جلّ و أنکم تکذّبون علی نبیّ الله صلی الله علیه و آله فإنکم متعرّضون لأن تكونوا ممّن و سمه التّبیّ صلی الله علیه و آله بدخول النار و خبّرونی فی ایّ قولیکم صدقتم أ فی قولکم مضی علیه السلام و لم یستخلف أو فی قولکم لأبی بکر یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فإن کنتم صدقتم فی القولین فهذا ما لا یمکن کونه إذ کان متناقضاً و إن کنتم صدقتم فی أحدهما بطل الآخر فاتّقوا الله و انظروا لأنفسکم و دعوا التّقلید و تجنّبوا الشّبهات فوالله ما یقبل الله تعالی إلاّ من عبد لا یأتی إلاّ بما یعقل و لا یدخل إلاّ فیما یعلم از آن حضرت که فرمود: هر که معصیت کند خدا را به معصیتی خرد یا بزرگ و آن را عقیده خود داند و از دنیا برود در حالی که مقرر به آن باشد، پس او مخلّد است میان طبقات جهنّم؟ گفتند: بلی، گفت: مردی را که مردم خلیفه سازند، جایز است او را خلیفه رسول گفتن و از جانب خدا دانستن و حال آنکه او را رسول خلیفه نکرده است، اگر بگویند آری مکابره کرده اید و اگر می گویند نه، پس ثابت شد که ابی بکر خلیفه رسول خدا نیست و نه از جانب خداوند است و شما دروغ می بندید بر رسول صلی الله علیه و آله و متعرض آن شده اید که از آنان باشید که ایشان را رسول علامتی بر نهاد که داخل نار کردند. بگویند کدام از این دو قول شما صادق است: آن حضرت برفت و خلیفه نگماشت یا این قول که به ابی بکر بگویند: یا خلیفه رسول الله؟ اگر در هر دو قول صادق هستید این محال است و اگر در یکی صادقید، آن دیگر باطل است. پس از خدا بپرهیزید و در صلاح خود بیندیشید و تقلید را کنار گذاشته و از شبهات دور شوید. به خدا قسم که خداوند عملی را از بنده قبول نکند مگر آن که از روی عقل انجام شود و نپذیرد مگر آن که عقل حق بودنش را

أَنَّهُ حَقٌّ وَالرَّيْبُ شَكٌّ وَإِدْمَانُ الشَّكِّ كُفْرٌ بِاللَّهِ تَعَالَى وَصَاحِبُهُ فِي النَّارِ وَخَبْرُونِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَبْتَاعَ أَحَدُكُمْ عِبْدًا فَإِذَا ابْتِاعَهُ صَارَ مَوْلَاهُ وَصَارَ الْمُشْتَرَى عِبْدَهُ قَالُوا لَا قَالَ فَكَيْفَ جَازَ أَنْ يَكُونَ مِنْ اجْتِمَعْتُمْ عَلَيْهِ أَنْتُمْ لِهَوَاكُمْ وَاسْتَخْلَفْتُمُوهُ صَارَ خَلِيفَهُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ وَلِيَّتُمُوهُ أَلَا كُنْتُمْ أَنْتُمْ الْخُلَفَاءُ عَلَيْهِ بَلْ تَوْتُونَ خَلِيفَهُ وَتَقُولُونَ إِنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ إِذَا اسْتَخْلَفْتُمْ عَلَيْهِ قَتَلْتُمُوهُ كَمَا فَعَلَ بَعْثَمَانُ بْنُ عَفَّانٍ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِأَنَّ الْإِمَامَ وَكَيْلَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا رَضُوا عَنْهُ وَلَوْهُ وَإِذَا سَخَطُوا عَلَيْهِ عَزَلُوهُ قَالَ فَلِمَنْ الْمُسْلِمُونَ وَالْعِبَادُ وَالْبِلَادُ قَالُوا لِلَّهِ تَعَالَى [فَوَاللَّهِ] قَالَ فَاللَّهُ أَوْلَى أَنْ يُوَكَّلَ عَلَى عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ مِنْ غَيْرِهِ لِأَنَّ مِنْ إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ أَنَّهُ مَنْ أَحْدَثَ حَدِثًا فِي مَلِكٍ غَيْرِهِ فَهُوَ ضَامِنٌ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَحْدِثَ فَإِنْ فَعَلَ فَاتِّمَّ غَارِمٌ ثُمَّ قَالَ خَبْرُونِي عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ اسْتَخْلَفَ حِينَ مَضَى أُمٌّ لَا فَقَالُوا لَمْ يَسْتَخْلَفْ قَالَ فَتَرَكَهُ ذَلِكَ هَدَى أَمْ ضَلَالٌ قَالُوا هَدَى قَالَ فَعَلَى النَّاسِ أَنْ يَتَّبِعُوا الْهَدَى وَيَتْرَكُوا الْبَاطِلَ وَيَتَنَكَّبُوا الضَّلَالَاتِ قَالُوا قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ قَالَ فَلِمَ اسْتَخْلَفَ النَّاسُ بَعْدَهُ وَقَدْ تَرَكَهُ هُوَ تَأْيِيدُ كُنْدٍ، دَوْلِي شَكُّ بُوْدَهُ وَكُفْرٌ بِهٖ خِدَاسَتُ وَصَاحِبِشُ دَرِ نَارِ اسْتِ، بَگُوِيِيْدُ جَازِزِ اسْتِ يَكِي اَزِ شَمَا بَرْدَهٗ اِي بَخْرَدُ وَبَرْدَهٗ مَوْلِي شُوْدُ وَ مَوْلِي بَرْدَهٗ گُرْدَدُ؟ گُفْتَنْدُ: نَهٗ! گُفْتُ: چَگُوْنَهٗ اسْتِ كَسِي كِهٖ شَمَا اَوِ رَا بَهٗ خِلَافَتِ رَسَانْدَهٗ اِيْدُ اَوِ خَلِيفَهٗ شَمَا شُوْدُ دَرِ حَالِي كِهٖ شَمَا اَوِ رَا نَصَبُ كَرْدَهٗ اِيْدُ، اِيَا شَمَا بَرِ اَوِ خَلِيفَهٗ نَخَوَاهِيْدُ بُوْدُ؟ بَلَكِهٖ شَمَا خَلِيفَهٗ مِي گَمَارِيْدُ وَ مِي گُوِيِيْدُ اَوِ خَلِيفَهٗ نَبِي اسْتِ وَ چُوْنِ بَرِ اَوِ خَشْمِ گِيْرِيْدُ، اَوِ رَا بَهٗ قَتْلِ رَسَانِيْدِ چَنَانِ چِهٖ بَا عَثْمَانَ كَرْدِيْدُ؟ يَكِي گُفْتُ: زِيْرَا اِمَامُ وَكِيْلُ مُسْلِمَانَانَ اسْتِ هَرگَاهِ رَاضِي بَاشَنْدُ، نَصَبُ مِي كَنْنَدُ وَ هَرگَاهِ دَرِ خَشْمِ شُوْنَدُ، عَزْلُ مِي كَنْنَدُ. گُفْتُ: مُسْلِمَانَانَ وَ عِبَادُ وَ بِلَادُ اَزِ كِيْسْتِ؟ گُفْتَنْدُ: اَزِ خِدَاوَنْدُ. گُفْتُ:

پس خدا سزاوارتر است که بر عباد و بلاد خود کسی بگمارد زیرا امت اجماع دارند که هرکس در ملک دیگری ضرری وارد کند ضامن است و او را نرسد که در ملک دیگری تصرف کند که اگر کرد تاوان بر اوست. سپس گفت: بگوئید نبی صلی الله علیه و آله برای خود جانشینی معین کرد یا نه؟ گفتند: نه! گفت: ترک تعیین، هدایت بود یا ضلالت؟ گفتند: هدایت. گفت: پس واجب است مردم تابع هدایت شوند. گفتند: بلی! چنین کردند.

گفت: چرا مردمان خلیفه گماشتند بعد از او

فترك فعله ضلال و محال أن يكون خلاف الهدى هدى و إذا كان ترك الاستخلاف هدى فلم يستخلف أبو بكر و لم يفعله النبي صلى الله عليه و آله و لم جعل عمر الأمر بعده شورى بين المسلمين خلافا على صاحبه لأنكم زعمتم أن النبي صلى الله عليه و آله لم يستخلف و أن أبا بكر استخلف و عمر لم يترك الاستخلاف كما تركه النبي صلى الله عليه و آله بزعمكم و لم يستخلف كما فعل أبو بكر و جاء بمعنى ثالث فخبروني أي ذلك ترويه صوابا فإن رأيتم فعل النبي صلى الله عليه و آله صوابا فقد أخطأتم أبا بكر و كذلك القول في بقيه الأقاويل و خبروني أيهما أفضل ما فعله النبي صلى الله عليه و آله بزعمكم من ترك الاستخلاف أو ما صنعت طائفه من الاستخلاف و خبروني هل يجوز أن يكون تركه من الرسول صلى الله عليه و آله هدى و فعله من غيره هدى فيكون هدى ضد هدى فأين الصلال حينئذ و خبروني هل ولى أحد بعد النبي صلى الله عليه و آله باختيار الصحابه منذ قبض النبي صلى الله عليه و آله إلى اليوم فإن قلت لا فقد أوجبتم أن الناس كلهم عملوا ضلاله بعد النبي صلى الله عليه و آله و إن قلت نعم كذبتم الأئمه و أبطل قولكم الوجود الذي لا يدفع باين كه نبى صلى الله عليه و آله تعيين خليفه را ترك کرده بود، و ترك طريقه او گمراهی است و محال است كه خلاف هدايت، هدايت باشد، پس چرا ابو بكر براى خود خليفه قرار داد و نبى صلى الله عليه و آله به اعتقاد شما خليفه قرار نداده بود و همچنين عمر امر را به شورا ميان مسلمانان قرار داد به خلاف يار خود، چون گمان شما آن است كه نبى صلى الله عليه و آله خليفه اى نگماشت و ابو بكر بگماشت و عمر نيز تعيين خليفه را ترك نكرد چنان كه رسول خدا صلى الله عليه و آله ترك کرده بود، به اعتقاد شما مانند ابو بكر نكرد و راه سومى انتخاب كرد، پس به من بگويد اين سه راه کدام صواب است و به من بگويد کدام راه بهتر است و آیا جايز است ترك تعيين از رسول، هدايت باشد و طريقه ديگران نيز هدايت باشد و هدايت خود ضد هدايت باشد؛ پس ضلالت چيست و به من بگويد آیا هيچ كس بعد از نبى صلى الله عليه و آله والى شد به اختيار صحابه از آن زمان كه نبى صلى الله عليه و آله از جهان برفت تا امروز، اگر بگويد خير، پس تمامى مردم بعد از نبى صلى الله عليه و آله راه ضلالت پيموده اند و اگر بگويد آرى، ائت را تكذيب مى كنيد و دروغ مى بنديد بر ايشان و قول شما را باطل مى كند و جوهى كه دفع آنها ممكن نيست

و خبرونی عن قول الله عزّ وجلّ قل لمن ما في السموات والأرض قل لله أصدق هذا أم كذب قالوا صدق قال أفليس ما سوى الله لله إذ كان محدثه و مالکه قالوا نعم قال ففي هذا بطلان ما أوجبتم من اختياركم خليفه تفرضون طاعته و تسمونه خليفه رسول الله صلّى الله عليه و آله و أنتم استخلفتموه و هو معزول عنكم إذا غضبتم عليه و عمل بخلاف محبتكم و مقتول إذا أبى الاعتزال و يلکم لا تفتروا على الله کذبا فتلقوا و بال ذلك غدا إذا قمتم بين یدی الله تعالی و إذا وردتم على رسول الله صلّى الله عليه و آله و قد کذبتم عليه متعمّدين و قد قال من کذب علیّ متعمّدا فلیتبوأ مقعده من النار ثمّ استقبل القبله و رفع یدیه و قال اللهمّ إنّی قد أرشدتهم اللهمّ إنّی قد أخرجت ما وجب علیّ إخراجہ من عنقی اللهمّ إنّی لم أدعهم فی ریب و لا فی شکّ اللهمّ إنّی أدين بالتقرّب إلیک بتقدیم علیّ علیه السّلام علی الخلق بعد نبیک محمّد صلّى الله عليه و آله كما أمرنا به رسولک صلّى الله عليه و آله قال ثمّ افترقنا فلم نجتمع بعد ذلك حتّى قبض المأمون.

بگویند قول خداوند که فرمود: «بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است، بگو از آن خداست»؛ راست است یا دروغ؟ گفتند:

راست است. گفت: آیا هرچه غیر خداست از آن خداست که خالق و مالک آن بوده است؟ گفتند:

آری! گفت: پس باطل باشد آن چه ثابت کردید که خود خلیفه اختیار کرده و طاعت او را فرض سازید و او را خلیفه رسول خدا نامیده اید؛ هر چند خود خلیفه کرده اید و معزول شود هرگاه بر او غضب کرده و او به خلاف مراد شما عمل نماید و اگر ابا نماید بر دست شما کشته گردد، وای بر شما! دروغ بر خدا می بندید و بال آن در قیامت به شما رسد چون پیش خدا حاضر گشته و بر رسول صلّى الله عليه و آله وارد گردید و شما دانسته بر او دروغ بستید و او گفته «هرکه بر من دروغ بندد جایگاه خود را در دوزخ مهیا بیند»، مأمون رو به قبله کرد و دست ها برداشت و گفت: خدایا من ایشان را نصیحت کردم، خدایا من ایشان را راه نمودم، خدایا من از گردن خود انداختم، خدایا من ایشان را در شک و ریب رها نکردم، خدایا من تقرّب می جویم به تو به تقدیم علی علیه السّلام بر خلق بعد از نبی صلّى الله عليه و آله چنانکه رسول تو امر کرده. راوی گوید: همه متفرق شدیم و بعد از آن جمع نشدیم تا مأمون بمرد.

قال محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ وفي حديث آخر قال فسكت القوم فقال لهم لم سكتتم قالوا لا ندري ما تقول قال تكفيني هذه الحجّة عليكم ثمّ أمر بإخراجهم قال فخرجنا متحيرين خجلين ثمّ نظر المأمون إلى الفضل بن سهل فقال هذا أقصى ما عند القوم فلا يظنّ ظانّ أنّ جلالتي منعتهم من التّقض عليّ.

محمد اشعري گفت: در حدیث دیگر چنین است که گفت: پس جماعت ساکت شدند. مأمون گفت: چرا ساکت شدید؟ گفتند:

نمی دانیم چه بگوییم. مأمون گفت: مرا این حجّت بر شما بس است. پس فرمود بیرونشان کردند. راوی گفت: ما بیرون آمدیم حیران و خجل، بعد از آن مأمون روی به فضل کرد و گفت: نهایت آن چه ایشان دارند در این امر این بود که گفتند، کسی گمان نکند که بزرگی من ایشان را مانع شد از روکردن بر من.

اشاره

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه

دلائل الأئمة عليه السلام و الرد على الغلاة

و المفوضه لعنهم الله

1

822

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثني أبي قال: حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن الحسن بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون يوما و عنده عليّ بن موسى الرضا عليه السلام و قد اجتمع الفقهاء و أهل الكلام من الفرق المختلفه فسأله بعضهم فقال له يا ابن رسول الله بأيّ شيء تصحّ الإمامه لمدّعيتها قال بالنصّ و الدليل قال له فدلاله الإمام فيما هي قال في العلم و استجابته الدّعوه قال فما وجه إخباركم بما يكون قال ذلك بعهد معهود إلينا من رسول الله صلّى الله عليه و آله قال فما وجه إخباركم بما في قلوب الناس

46- آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است در ادلّه امامان عليهم السلام و ردّ بر غلات و مفوضه لعنهم الله

آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است

در ادلّه امامان عليهم السلام و ردّ بر غلات

و مفوضه لعنهم الله

1

822

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از حسن بن جهم که گفت: حاضر شدم روزی در مجلس مأمون و امام رضا عليه السلام نزد او بود و فقیهان و ارباب کلام از هر فرقه ای مجتمع بودند. یکی از ایشان به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله! به چه چیز امامت ثابت می شود برای مدّعی آن؟ فرمود: به نصّ و دلیل. گفت: دلالت بر امام در چه چیز بود؟ فرمود: در علم او و اجابت دعای او. گفت: خبرها که شما می دهید به آن چه واقع خواهد شد از چه روست؟ فرمود: به عهدهی است که از رسول خدا صلّى الله عليه و آله به ما رسیده است. گفت: خبرها که از ضمائر مردم

قال عليه السلام له أما بلغك قول الرسول صَلَّى اللهُ عليه وآله اتقوا فراسه المؤمن فإنه ينظر بنور الله قال بلى قال و ما من مؤمن إلا وله فراسه ينظر بنور الله على قدر إيمانه و مبلغ استبصاره و علمه و قد جمع الله للأئمة منا ما فرقه في جميع المؤمنين و قال عزّ و جلّ في محكم كتابه إنّ في ذلك لآيات للمتوسمين فأول المتوسمين رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله ثم أمير المؤمنين عليه السلام من بعده ثم الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين عليه السلام إلى يوم القيامة قال فنظر إليه المأمون فقال له يا أبا الحسن زدنا ممّا جعل الله لكم أهل البيت فقال الرضا عليه السلام إنّ الله عزّ و جلّ قد أيدنا بروح منه مقدّسه مطهّره ليست بملك لم تكن مع أحد ممّن مضى إلاّ مع رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و هي مع الأئمة ممّا تسدّدهم و توقّتهم و هو عمود من نور بيننا و بين الله عزّ و جلّ قال له المأمون يا أبا الحسن بلغني أنّ قوما يغلون فيكم و يتجاوزون فيكم الحدّ فقال الرضا عليه السلام حدّثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ مي دهيد از چه راه است؟ فرمود: به تو رسیده که رسول صَلَّى اللهُ عليه وآله فرمود: از فراست مؤمن پرهیزید که او به نور خدا نظر می کند؟ گفت:

بلى! فرمود: پس هیچ مؤمنی نیست؛ مگر او را فراستی هست به نور خدا، می بیند به اندازه ایمان و بصیرت و علم خود، همانا جمع کرده است خداوند برای امامان از ما آن چه متفرق کرده است در همه مؤمنان، و خداوند می فرماید: «همانا در آن نشانه هاست برای آنان که نظر می کنند»؛ پس اول متوسمین رسول صَلَّى اللهُ عليه وآله بود، سپس امیر المؤمنین عليه السلام؛ پس حسن و حسین و امامان از نسل حسین عليهم السلام تا روز قیامت. راوی گفت: پس مأمون نظر کرد به امام رضا عليه السلام و گفت: یا ابا الحسن! بیفزای برای ما آن چه خداوند به شما اهل بیت داده. فرمود:

خداوند ما را مؤید کرده است به روح مقدسی از جانب خود که با هیچ کس از گذشتگان نبود؛ مگر با رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله و او با امامان از ما هست و ایشان را یاری می کند و عمودی است از نور میان ما و خداوند. مأمون گفت: یا ابا الحسن! به من رسیده که قومی در شما غلو کرده و از حد در گذشته، امام عليه السلام فرمود: پدرم مرا حدیث کرد از پدرش از محمد بن علی از پدرانش عليهم السلام

عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ترفعوني فوق حقي فإن الله تبارك تعالى اتخذني عبدا قبل أن يتخذني نبيا قال الله تبارك وتعالى ما كان لبشر أن يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون ولا يأمركم أن تتخذوا الملائكة والنبيين أربابا أيا أمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون قال علي عليه السلام يهلك في اثنان ولا ذنب لي محب مفرط ومبغض مفرط وأنا أبرأ إلى الله تبارك وتعالى ممن يغلو فينا ويرفعنا فوق حدنا كبراء عيسى ابن مريم عليه السلام من النصارى قال الله تعالى وإذ قال الله يا عيسى ابن مريم أنت قلت للناس اتخذوني وأمي إلهين من دون الله قال سبحانه ما يكون لي أن أقول ما ليس لي بحق إن كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي ولا أعلم ما في نفسك إنك أنت علام الغيوب ما قلت لهم إلا ما أمرتني به أن اعبدوا الله ربي وربكم وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم از رسول صلى الله عليه وآله که فرمود: مرا برتر از حق من مپندارید؛ زیرا خدا پیش از رسالت مرا بنده قرار داد و فرمود: «هیچ بشری که خدا وی را به رسالت برگزیند و به او کتاب و نبوت بخشد نرسد که به مردم گوید مرا به جای خدا پرستید، بلکه انبیا گویند خداپرست باشید چنانچه این حقیقت را می آموزید و می خوانید هرگز خدا امر نکند که فرشتگان و انبیا را خدایان خود دانید، چگونه شما را بعد از ایمان آوردن به کفر خوانند» و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو فرقه درباره من خود را هلاک کردند و مرا گناهی نیست، دوستدار و دشمنی که افراط کند و من بیزاری می جویم به خدا از کسی که غلو کرده و ما را از اندازه مان برتر دارد چنانچه مسیح بیزار شد، خداوند فرمود: «آیا تو به مردم گفتی، من و مادرم را دو خدای دیگر غیر از خدای عالم اختیار کنید؟ عیسی گفت: خداوندا تو از هر شریک منزهی، اگر گفته باشم تو بهتر می دانی و من از آنچه تو دانی آگاهی ندارم، همانا اسرار را می دانی و من جز آنچه تو امر نمودی نگفته ام فرمان دادی بگویم:

تنها خدا را پرستید که پروردگار من و شمامست و من خود گواه آنان و ناظر عملشان بوده تا زنده بودم و چون مرا بردی خود ناظر اعمالشان بودی

وَأنت على كلِّ شيءٍ شهيدٌ وقال عزَّ وجلَّ لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون. وقال عزَّ وجلَّ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ومعناه أَنَّهُمَا كَانَا يَتَغَوَّطَانِ فَمَنْ ادَّعَى لِلأَنْبِيَاءِ رَبوبِيَّةً وَادَّعَى لِلأَنْمَةِ رَبوبِيَّةً أَوْ نَبُوَّةً أَوْ لغيرِ الأَنْمَةِ إمامه فنحن منه براء في الدُّنْيَا وَالأخره فقال المأمون يا أبا الحسن فما تقول في الرَّجْعِ فقال الرضا عليه السَّلام إِنَّهَا لِحَقٌّ قَدْ كَانَتْ فِي الأُمَّمِ السَّالِفَةِ وَنَطَقَ بِهِ القُرْآنُ وَقد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الأُمَّةِ كَلٌّ مَا كَانَ فِي الأُمَّمِ السَّالِفَةِ حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالقَدَّةُ بِالقَدَّةِ قال عليه السَّلام إذا خرج المهديّ من ولدى نزل عيسى ابن مريم عليه السَّلام فصلّى خلفه وقال عليه السَّلام إِنَّ الإِسْلامَ بدأ غريباً وَسيعود غريباً فطوبى للغرباء قيل يا رسول الله ثمّ يكون ما ذا قال ثمّ يرجع الحقّ إلى أهله فقال المأمون يا أبا الحسن فما تقول في القائلين بالتَّناسُخِ فقال الرضا عليه السَّلام من قال بالتَّناسُخِ فهو كافر بالله العظيم مكذّب بالجنّة والنار قال المأمون ما تقول في المسوخ قال الرضا عليه السَّلام و تو بر هرامری گواهی» و فرمود: «مسیح و فرشتگان مقرب باکی ندارند و امتناع نمی کنند از این که بنده خدا باشند». نیز فرمود: «مسیح پسر مريم پیامبری بیش نبود و قبل از او انبیایی آمده و رفته بودند و مادرش زنی راستگو و باایمان بود و هر دو غذا می خوردند» یعنی نیاز به دفع داشتند، هرکس برای انبیا و امامان ربوبیتی مدعی گردد یا نبوت امامان را معتقد باشد یا برای غیر ایشان پیشوایی قائل شود، بیزاریم از او در دنیا و آخرت. مأمون گفت: یا ابا الحسن! چه می گویی در رجعت؟ فرمود:

رجعت حق است و در امت های سابق بوده و قرآن به آن ناطق شده و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: در این امت خواهد بود همتا و برابر آن چه در امت های پیش بوده، بدون تفاوت و فرمود: هرگاه مهدی از اولاد من آید مسیح فرود آید و در پس او نماز گزارد و فرمود: اسلام با غریبی شروع شد و به زودی غریب خواهد گشت، خوشا به حال غربا. گفتند: یا رسول الله! بعد از آن چه خواهد بود؟ فرمود: حق به اهل خود بازمی گردد. مأمون گفت: یا ابا الحسن چه می گویی درباره قائلان تناسخ؟ فرمود: او کافر به خدای بزرگ و منکر بهشت و جهنم است.

مأمون گفت: چه می گویی در مسخ شدگان؟

أولئك قوم غضب الله عليهم فمسخهم فعاشوا ثلاثة أيام ثم ماتوا ولم يتناسلوا فما يوجد في الدنيا من القرده و الخنازير و غير ذلك ممّا وقع عليهم اسم المسوخيه فهو مثل ما لا يحلّ أكلها و الانتفاع بها قال المأمون لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن فوالله ما يوجد العلم الصّحيح إلاّ عند أهل هذا البيت و إليك انتهت علوم آبائك فجزاك الله عن الإسلام و أهله خيرا قال الحسن بن جهّم فلما قام الرضا عليه السّلام تبعته فانصرف إلى منزله فدخلت عليه و قلت له يا ابن رسول الله الحمد لله الذي وهب لك من جميل رأى أمير المؤمنين ما حمله على ما أرى من إكرامه لك و قبوله لقولك فقال عليه السّلام يا ابن الجهم لا يغزّك ما ألفتته عليه من إكرامى و الاستماع منى فإنّه سيقتلنى بالسّمّ و هو ظالم إلىّ أن أعرف ذلك بعهد معهود إلىّ من أبائى عن رسول الله صلّى الله عليه و آله فاکتم هذا ما دمت حيّا قال الحسن بن الجهم فما حدّث أحدا بهذا الحديث إلىّ أن مضى عليه السّلام بطوس مقتولا بالسّمّ و دفن فى دار حميد بن قحطبه الطائى فى القبّه الّتى فيها قبر هارون الرّشيد إلىّ جانبه.

فرمود: آن ها قومی بودند که خداوند برایشان غضب کرد و مسخ نمود؛ سه روز بزیستند و بمردند و نسل نکردند. پس آن چه در دنیا یافت می شود از بوزینه و خوک و غیر این ها از مسوخانند و مثل آن هاست حیواناتی که حلال نیستند. مأمون گفت: خدا بعد از تو مرا باقی ندارد یا ابا الحسن! و الله علم صحیح یافت نگرود مگر نزد خاندان شما و علوم پدرانت به تو رسیده است، خدای تو را از اسلام و اهل اسلام خیر دهد. ابن جهّم گفت: چون امام علیه السّلام برخاست، در پی او رفتم تا به منزل خود رفت؛ پس داخل شدم و گفتم: یا بن رسول الله! حمد خدای را که تو را بخشید، اعتقاد نیکو که امیر المؤمنین در تو دارد و او را بر اکرام تو وامی دارد. گفت: یا بن جهّم! فریب ندهد تو را آن چه او را بر آن یافتی از اکرام من و گوش داشتن به سخن من که زود باشد او مرا به زهر هلاک گرداند و ستمکار باشد بر من، این را به عهدی که از پدران خود از رسول خدا صلّى الله عليه و آله دارم می دانم، این را تا زنده هستم کتمان کن، حسن بن جهّم گوید: این حدیث را به احدی روایت نکردم تا امام علیه السّلام در طوس به زهر از جهان برفت و در سرای حمید بن قحطبه طایی در قبه ای به جانب هارون الرشید مدفون شد.

حدَّثنا محمد بن موسى المتوكِّل رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد الصيرفي قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السلام: من قال بالتناسخ فهو كافر ثم قال عليه السلام: لعن الله الغلاة ألا كانوا يهودا ألا كانوا مجوسا ألا كانوا نصارى ألا كانوا قدرية ألا كانوا مرجئه ألا كانوا حرورية ثم قال عليه السلام لا تقاعدوهم ولا تصادقوهم و ابرءوا منهم برئ الله منهم.

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله قال:

حدَّثنا علي بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن ياسر الخادم قال: قلت للرضا عليه السلام: ما تقول في التفويض فقال: إن الله تبارك و تعالی فوَّض إلى نبيِّه صلي الله عليه و آله أمر دينه فقال ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فأما الخلق و الرزق فلا ثم قال عليه السلام:

إن الله عزَّ و جلَّ يقول الله خالق كلِّ شيء و هو يقول الله الذي خلقكم ثم رزقكم ثم 823 2

محمد بن موسى بن متوكل از حسين بن خالد صيرفي روايت کرده که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هرکس قائل به تناسخ باشد، کافر است، سپس فرمود: خدا لعنت کند غاليان را چرا مجوس نشدند؟ چرا نصاری نشدند؟ چرا قدریه نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ چرا حروریه نشدند؟ سپس فرمود: با ایشان نشينيد، به ایشان دوستي نکنيد، بيزار شويد از ایشان که خدا از ایشان بيزار است.

محمد بن علي بن ماجيلويه از علي بن ابراهیم بن هاشم از پدرش روايت کرده که ياسر خادم به امام رضا عليه السلام گفت: چه می گوئيد در تفويض؟ فرمود: خداوند به نبي صلي الله عليه و آله خود امر دين خود را تفويض کرد و فرمود:

آن چه رسول صلي الله عليه و آله بدهد و بياورد، شما فرا گيريد و از آن چه نهي کند باز ايستيد و اما آفريدن و روزی دادن را تفويض نکرده، سپس فرمود: خدای عزَّ و جلَّ فرمود: خداوند خالق هر چيز است و فرمود:

خداوندي که شما را خلق کرد پس روزی داد،

یَمِيتُكُمْ ثُمَّ يَحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

825 4

حدَّثنا محمد بن علي بن بشار رحمه الله قال:

حدَّثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد بن الحسن القزويني قال: حدَّثنا العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر عليه السلام قال: حدَّثنا الحسن بن سهل القمي، عن محمد بن خالد، عن أبي هاشم الجعفری قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الغلاة و المفوضه فقال الغلاة كفار و المفوضه مشركون من جالسهم أو خالطهم أو آكلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوجهم أو تزوج منهم أو آمنهم أو اتمنهم على أمانه أو صدق حديثهم أو أعانهم بشرط كلمه خرج من ولايه الله عزّ و جلّ و ولايه رسول الله صلّى الله عليه و آله و ولايتنا أهل البيت.

826 5

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي قال: حدَّثني أبي، عن أحمد بن إسحاق بن ميراند و زنده کرد آيا آنان را که خدا پنداشته ايد چنین کارهایی می توانند بکنند خدا از آنچه برای او شریک قرار داده اند منزّه است.

825 4

محمد بن علي بن بشار گوید: روایت کرد برای ما ابو الفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوينی از عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر از حسن بن سهل قمی از محمد بن خالد از ابی هاشم جعفری که گفت:

از حضرت رضا عليه السلام درباره غالیان و مفوضه پرسیدم، فرمود: غالیان کافرانند و مفوضه مشرکان هستند، هر که نشیند با ایشان، یا مخالطه کند، یا هم کاسه و هم کوزه شود، یا مواصلت کند یا زن دهد و یا بستاند، یا ایمن گرداندشان یا امین سازدشان بر امانتی یا باور دارد سخنانشان را یا به کلمه ای اعانت نمایدشان، بیرون زده از ولایت خدای عزّ و جلّ و ولایت رسول صلّى الله عليه و آله و ولایت ما اهل بیت.

826 5

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی

ص: 383

علیٰ الأنصاری، عن أبی الصّلت الهروی قال: قلت للرّضا علیه السّلام یا ابن رسول الله إنّ فی سواد الکوفه قوما یزعمون أنّ النّبیّ صلّی الله علیه و آله لم یقع علیه السّ هو فی صلاته فقال کذبوا لعنهم الله إنّ الذی لا یسهو هو الله الذی لا إله إلاّ هو قال: قلت یا ابن رسول الله و فیهم قوما یزعمون أنّ الحسین بن علیّ علیه السّلام لم یقتل و أنّه ألقى شبهه علی حنظله بن أسعد الشّامی و أنّه رفع إلى السّماء کما رفع عیسی ابن مریم علیه السّلام و یحتجّون بهذه الآیه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سیّلاً فقال کذبوا علیهم غضب الله و لعنته و کفروا بتکذیبهم لنبیّ الله صلّی الله علیه و آله فی إخباره بأنّ الحسین بن علیّ علیه السّلام سیقتل و الله لقد قتل الحسین علیه السّلام و قتل من کان خیرا من الحسین امیر المؤمنین و الحسن بن علیّ علیه السّلام و ما منّا إلاّ لمقتول و انّی و الله لمقتول بالسّم باغتيال من یغتالنی أعرف ذلك بعهد معهود الیّ من رسول الله صلّی الله علیه و آله أخبره به جبرئیل عن ربّ العالمین عزّ و جلّ و أمّا قول الله عزّ و جلّ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً فَإِنَّه انصاری از ابی الصّلت هروی که گفت: به امام رضا علیه السّلام گفتم: یا بن رسول الله در اطراف کوفه قومی عقیده دارند که نبی صلّی الله علیه و آله سهو در نماز نکند. فرمود: دروغ می گویند، خدا آنان را لعنت کند، آنکه سهو نمی کند خداست که معبودی جز او نیست. گفتم: در میانشان گروهی گمان کنند که حسین بن علی علیهما السّلام کشته نشد و مثال او بر حنظله افتاد و او چون عیسی بن مریم به آسمان رفت و استدلال کنند که «خداوند برای کافران راهی بر مؤمنان قرار نداده»؟ فرمود: دروغ می گویند، غضب و لعنت خدا بر ایشان باد، کافر شدند که نبی صلّی الله علیه و آله را باور نداشتند در خبر او که فرمود:

حسین بن علی کشته شود. به خدا حسین کشته شد و کشته شد آنکه از او بهتر بود، امیر المؤمنین و حسن بن علی کشته شدند و از ما کسی نیست؛ مگر اینکه کشته می شود، به خدا من به زهر کشته می شوم به حیل و مکر، این را می دانم به عهدی که از پیامبر صلّی الله علیه و آله به من رسیده است و جبرئیل او را خبر داده است از جانب پروردگار و کلام خداوند که «برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است» همانا می گوید خداوند برای

يقول لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجّه و لقد أخبر الله عزّ و جلّ عن كفّار قتلوا النّبیین بغير الحقّ و مع قتلهم إيّاهم لن يجعل الله لهم على أنبيائه عليه السّلام سبيلا من طريق الحجّه.

وقد أخرجت ما روّيته في هذا المعنى في كتاب إبطال الغلو و التفويض.

كافرين عليه مؤمنين حجتي قرار نداده و به تحقيق خدای عزّ و جلّ خبر داده است از كافران که كشتند پيغمبران را به غير حق و خداوند راهی برای كشتن پیامبرانش نگذاشته که حجت و دليل آنان باشد.

و من آن چه در این معنی روایت کرده ام، ذکر کرده ام در کتاب «ابطال الغلو و التفويض».

ص: 385

اشاره

باب دلالات الرضا عليه السلام

1

827

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عمير بن يزيد قال: كنت عند أبي الحسن الرضا عليه السلام فذكر محمد بن جعفر بن محمد عليه السلام فقال: إني جعلت على نفسي أن لا يظلني وإياه سقف بيت فقلت في نفسي: هذا يأمرنا بالبرِّ والصَّلة ويقول هذا لعَمِّه فنظر إليّ فقال: هذا من البرِّ والصَّلة إنَّه متى يأتيني ويدخل عليّ فيقول فيّ يصدِّقه النَّاسُ وإذا لم يدخل عليّ ولم أدخل عليه لم يقبل قوله إذا قال.

828 2

دلالة أخرى:

حدَّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن

47- نشانه های امامت امام رضا عليه السلام

1

827

عمير بن يزيد گوید: نزد امام رضا عليه السلام بودم، سخنی از محمد بن جعفر بن محمد عليهما السلام به میان آورد و فرمود: من با خود واجب کردم که با او زیر یک سقف نمانم. من در خاطر خود گفتم ما را می فرماید که نیکی و صله رحم کنیم و خودش در باب عمّ خود چنین می گوید؛ پس نظر به من کرد و فرمود: این نیکی و صله است که او هر وقت بر من داخل می شود سخنانی درباره من می گوید و مردم باور می کنند و هرگاه او داخل نشود بر من و من هم داخل نشوم بر او قبول نکنند سخنان او را هرگاه بگوید.

828 2

نشانه دیگر:

روایت کرد برای ما پدرم از سعد بن عبد الله

ص: 386

عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد قال:

إنَّ محمد بن عبد الله الطَّاهِرِيَّ كتب إلى الرضا عليه السَّلام يشكو عمَّه بعمل السَّلمان و التَّلبس به و أمر وصيَّته في يديه فكتب عليه السَّلام
أما الوصيَّه فقد كفيت أمرها فاغتمَّ الرَّجل و ظنَّ أنَّها تؤخذ منه فمات بعد ذلك بعشرين يوما.

829 3

دلالة أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال:

حدَّثنا محمد بن الحسن الصَّفَّار عن أحمد بن محمد بن عيسى قال: حدَّثنا محمد بن الحسن بن علان عن محمد بن عبد الله القمِّي
قال: كنت عند الرضا عليه السَّلام و بي عطش شديد فكرهت أن أستسقى فدعا بماء و ذاقه و ناولني فقال: يا محمد اشرب فإنَّه بارد فشربت.

830 4

دلالة أخرى:

حدَّثنا محمد بن موسى المتوكِّل رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار از محمد بن عيسى بن عبيد که گفت: محمد بن عبد الله
طاهري به امام رضا عليه السَّلام نامه ای نوشت و از عمويش که خدمت سلطان می کند و به لباس آنان درآمده، شکوه کرد و وصیت وی در
دست اوست. جواب نوشت: اما وصيَّت از گردن تو افتاد و محمد غمگين شد و گمان برد که آن وصيَّت از دست او بستانند و بعد از بيست
روز بمرد.

829 3

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن وليد گوید: روایت کرده برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن حسن بن علان از
محمد بن عبد الله قمي که گفت: نزد امام رضا عليه السَّلام بودم و بسيار تشنه بودم و نمی خواستم آب بطلبم، آن حضرت آب خواست و به
من بخشید و فرمود: يا محمد! بياشام که خنک است، آشاميدم.

830 4

نشانه دیگر:

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از محمد بن

ص: 387

عن محمد بن أحمد الأشعري عن عمران بن موسى عن أبي الحسن داود بن محمد النهدي عن علي بن جعفر عن أبي الحسن الطيب قال:

سمعتَه يقول: لَمَّا تَوَفَّى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّوقَ فَاشْتَرَى كَلْبًا وَ كِبْشًا وَ دِيكًا فَلَمَّا كَتَبَ صَاحِبُ الْخَبَرِ إِلَى هَارُونَ بِذَلِكَ قَالَ قَدْ أَمَّنَّا جَانِبَهُ وَ كَتَبَ الزُّبَيْرِيُّ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ فَتَحَ بَابَهُ وَ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ هَارُونَ وَاعْجَبَا مِنْ هَذَا يَكْتُبُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ اشْتَرَى كَلْبًا وَ كِبْشًا وَ دِيكًا وَ يَكْتُبُ فِيهِ بِمَا يَكْتُبُ.

8315

دلالة أخرى:

حدَّثنا علي بن عبد الله الوراق قال:

حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا يعقوب بن يزيد قال: حدَّثنا محمد بن حسان و أبو محمد التَّيْلِيّ عن الحسين بن عبد الله قال:

حدَّثنا محمد بن علي بن شاهويه بن عبد الله عن أبي الحسن الصَّائِغِ عَنْ عَمِّهِ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى خِرَاسَانَ أَمْرَهُ فِي قَتْلِ رَجَاءِ بْنِ أَبِي الصَّحَّاحِ الَّذِي حَمَلَهُ إِلَى أَحْمَدَ اشْعَرِيٍّ مِنْ عَمْرَانَ بْنِ مُوسَى مِنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدٍ نَهْدِيٍّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ طَيْبٍ كَمَا كُتِبَ: چُونِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَفَاتِ يَافِتِ أَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهٖ بَازَارِ رَفْتِ وَ سَگِی وَ قَوچِی وَ خِرُوسِی بِخَرِیدِ، چُونِ وَاقَعَهُ نَوِیسِ خَبَرِ رَا بِهٖ هَارُونَ نَوِشْتِ. هَارُونَ كُفْتِ: اَیْمَنِ شَدِیدِمْ اَزْ جَانِبِ اَوْ، زَبِیرِی نَوِشْتِ اَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ كَشُودِهٖ اَسْتِ وَ مَرْدَمِ رَا دَعَوْتِ مِی كَنْدِ بِهٖ سَوِی خُودِ. هَارُونَ كُفْتِ: وَاعْجَبَا! اَزْ اَیْنِ مِی نَوِیْسَدِ كِهٖ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى سَگِ وَ قَوچِ وَ خِرُوسِ خَرِیدِ وَ مِی نَوِیْسَدِ كِهٖ مَرْدَمِ رَا بِهٖ سَوِی خُودِ مِی خَوَانَدِ.

8315

نشانه دیگر:

علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از یعقوب بن يزيد از محمد بن حسان از ابو محمد نیلی از حسین بن عبد الله از محمد بن علی بن شاهویه بن عبد الله از ابو الحسن صائغ از عمش که گفت: همراه امام رضا علیه السلام بیرون رفتیم به جانب خراسان و با حضرت مشورت کردم در کشتن رجاء بن ابی الصَّحَّاحِ که مأمور بردن امام علیه السلام به خراسان

ص: 388

خراسان فنهانی عن ذلك وقال أترید أن تقتل نفسا مؤمنة بنفس كافرہ قال فلما صار إلى الأهواز قال لأهل الأهواز اطلبوا لي قصب سكر فقال بعض أهل الأهواز ممن لا يعقل أعرابي لا يعلم أن القصب لا يوجد في الصّيف فقالوا يا سيّدنا إن القصب لا يوجد في هذا الوقت إنّما يكون في الشتاء فقال بلي اطلبوه فإنكم ستجدونه فقال إسحاق بن إبراهيم والله ما طلب سيّدی إلاّ موجودا فأرسلوا إلى جميع التّواحي فجاؤا أكره إسحاق فقالوا عندنا شيء اذخرناه للبذرہ نزرعه فكانت هذه إحدى براهينه فلما صار إلى قريه سمعته يقول في سجوده لك الحمد إن أطعتك ولا حجّه لي إن عصيتك ولا صنع لي ولا لغيري في إحسانك ولا عذر لي إن أسأت ما أصابني من حسنه فمّنك يا كريم اغفر لمن في مشارق الأرض ومغاربها من المؤمنين والمؤمنات قال فصلينا خلفه أشهرًا فما زاد في الفرائض على الحمد وإنا أنزلناه في الأولى و على الحمد وقل هو الله أحد في الثانيه.

بود، امام عليه السلام مرا نهی کرد و فرمود: می خواهی نفس مؤمن را به نفس کافری بکشی، راوی گفت:

چون به اهواز رفت، فرمود: برای من نیشکر بجوید، بعضی از نادانان گفتند: این مرد اعرابی است، نمی داند که در تابستان یافت نمی شود.

مردمی هم گفتند: ای سرور ما در فصل زمستان یافت می شود، فرمود: جستجو کنید که آن را خواهید یافت. اسحاق بن ابراهیم گفت: به خدا که سیّد من طلب نکند؛ مگر موجود را، بفرستید تا اطراف را جستجو کنند. پس زارعان آمدند و گفتند: نزد ما اندکی هست ذخیره کردیم تا بکاریم. پس این یکی از برهان های امام علیه السلام بود و چون به دهی رسید، شنیدم که در سجود می گفت: «حمد مخصوص توست اگر اطاعت کنم و مرا عذری نیست اگر نافرمانی کنم و عملی از برای من و غیر من نیست در احسان تو و مرا عذری نیست اگر بدی انجام دهم و از نیکی آنچه به من رسد از جانب توست ای کریم بیامرز هرکس که در مشرق و مغرب عالم از مؤمنین و مؤمنات است» و گفت: چند ماه عقب او نماز گزاردیم در فرایض در رکعت اول حمد و انا انزلناه و در رکعت دوم حمد و قل الله چیزی زیاده نکرد.

دلاله آخری:

حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه قال:

حدّثنا محمد بن یحیی العطّار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن محمد بن حسان الرّازی عن محمد بن علی الكوفی عن الحسن بن هارون الحارثی عن محمد بن داود قال كنت أنا و أخي عند الرّضا علیه السّلام فأتاه من أخیره أنّه قد ربط ذقن محمد بن جعفر فمضی أبو الحسن علیه السّلام و مضینا معه و إذا لحياه قد ربطا و إذا إسحاق بن جعفر و ولده و جماعه آل أبی طالب یبکون فجلس أبو الحسن علیه السّلام عند رأسه و نظر فی وجهه فتبسّم فنقم من كان فی المجلس علیه فقال بعضهم إنّما تبسّم شامتا بعمّه قال و خرج لیصلی فی المسجد فقلنا له جعلت فداک قد سمعنا فیک من هؤلاء ما نکره حين تبسّمت فقال أبو الحسن علیه السّلام إنّما تعجّبت من بکاء إسحاق و هو يموت و اللّٰه قبله و یبکیه محمد قال فبرأ محمد و مات إسحاق

8326

نشانه دیگر:

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن حسان رازی از حسن بن هارون حارثی از محمد بن داود که گفت: من و برادرم نزد امام رضا علیه السّلام بودیم، کسی آمد و به او خبر داد که چانه محمد بن جعفر علیه السّلام بستند؛ آن حضرت برفت و ما همراه او برفتیم، دیدیم چانه اش را بسته اند و اسحاق بن جعفر و فرزندانش و جماعت آل ابو طالب می گریند، ابو الحسن نزد سرش بنشست و بر رویش تبسّم نمود، اهل مجلس را بد آمد و بعضی گفتند: این تبسّم از راه شماتت بود به مردن عمّش.

راوی گفت: پس بیرون آمد تا در مسجد نماز گزارد. ما گفتیم: فدای تو شویم از این ها شنیدیم درباره تو حرفی که ناخوش آمد ما را، وقتی که تو تبسّم نمودی. فرمود: من تعجّب از گریه اسحاق کردم، به خدا او پیش از محمد بمیرد و محمد بر او بگرید. راوی گفت: پس محمد بهبود یافت و اسحاق پیش از او جان سپرد.

ص: 390

دلالت له أخرى:

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمه محمد بن أبي [القاسم] القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن الحسن بن علي الحداء قال: حدَّثني يحيى بن محمد بن جعفر قال مرض أبي مرضاً شديداً فأتاه أبو الحسن الرضا عليه السلام يعودُه وعمي إسحاق جالس يبكي قد جزع عليه جزعاً شديداً قال يحيى فالتفت إليّ أبو الحسن عليه السلام فقال ممّا يبكي عمك قلت يخاف عليه ما ترى قال فالتفت إليّ أبو الحسن عليه السلام قال لا تغتمنّ فإنّ إسحاق سيموت قبله قال يحيى فبرأ أبي محمد و مات إسحاق.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علم الرضا عليه السلام ذلك بما كان عنده من كتاب علم المنايا وفيه مبلغ أعمار أهل بيته متوارثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله و من ذلك

قال أمير المؤمنين عليه السلام أوتيت علم المنايا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب.

نشانه ديگر:

محمد بن علي ماجيلويه از عمّش محمد بن ابی القاسم روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما يحيى بن محمد بن جعفر عليهما السلام که گفت: پدرم سخت بیمار شد، امام رضا عليه السلام به عيادت او آمد و عمّ اسحاق نشسته بود و می گریست و سخت بر او جزع می کرد.

يحيى گفت که ابو الحسن عليه السلام به من ملتفت شد و فرمود: چرا عمّت می گريد؟ گفتم:

می ترسد بر او از این حال که می بینی. فرمود:

غمگين مشو زود باشد که اسحاق پیش از پدريت بميرد و يحيى گفت: پدرم بهبود يافت و اسحاق بمرد.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: امام رضا عليه السلام این را از آن جا دانست که علم منايا نزد او بود و در آن عمرهای اهل بيت او درج بود، از رسول الله عليه وآله آن را ميراث يافته بود و از آن جا امير المؤمنين عليه السلام فرمود: به من داده شده علم مرگ ها و بلاها و نسب ها و فصل میان حق و باطل.

دلالت له أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب قال: حدّثني إسحاق بن موسى قال لما خرج عمّي محمّد بن جعفر بمكّه ودعا إلى نفسه ودعى بأمر المؤمنين وبيع له بالخلافه و دخل عليه الرضا عليه السّلام وأنا معه فقال له يا عمّ لا تكذب أباك ولا أخاك فإنّ هذا أمر لا يتمّ ثمّ خرج و خرجت معه إلى المدينه فلم يلبث إلا قليلا حتّى أتى الجلوديّ فلقية فهزمه ثمّ استأمن إليه فلبس السواد وصعد المنبر فخلع نفسه وقال إنّ هذا الأمر للمأمون وليس لي فيه حقّ ثمّ أخرج إلى خراسان فمات بجرجان.

835 9

دلالت له أخرى:

حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطار قال: حدّثني أبي وسعد بن عبد الله جميعا عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب 834 8

نشانه ديگر:

اسحاق بن موسى گفت: وقتی که عمّم محمّد بن جعفر بمکه خروج کرد و مردم را به امامت خویش خواند و نام امیر المؤمنین بر خود نهاد بر او به خلافت بیعت کردند. امام رضا علیه السّلام بر او داخل شد و من با او بودم. فرمود:

ای عمو! پدرت و برادرت را تکذیب مکن که این امری است که تمام نمی شود، بعد از آن برآمد و من با او برآمدم به سوی مدینه؛ پس نگذشت، مگر اندک زمانی و جلودی سردار مأمون به او باز خورد و او را منهزم ساخت و بعد از آن از او امان خواست و سیاه پوشید و بر منبر رفت و خود را خلع کرد و گفت: این امر از آن مأمون است و مرا در آن حقی نیست.

بعد از آن به خراسان آوردندش و در جرجان بمرد.

835 9

نشانه ديگر:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عطار که گفت: روایت کرد برای ما پدرم و سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب

ص: 392

عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن عبد الصمد بن عبيد الله عن محمد بن الأثرم و كان على شرطه محمد بن سليمان العلوي بالمدينة أيام أبي السرايا قال اجتمع عليه أهل بيته وغيرهم من قريش فبايعوه وقالوا له لو بعثت إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام كان معنا و كان أمرنا واحدا فقال محمد بن سليمان اذهب إليه فأقرئه السلام و قل له إن أهل بيتك اجتمعوا و أحبوا أن تكون معهم فإن رأيت أن تأتينا فافعل قال فأتيته و هو بالحمراء فأذيت ما أرسلني به إليه فقال أقرئه مني السلام و قل له إذا مضى عشرون يوما أتيتك قال فاجتته فأبلغته ما أرسلني به فمكثنا أياما فلما كان يوم ثمانية عشر جاءنا ورقاء قائد الجلودي فقاتلنا و هزمتنا و خرجت هاربا نحو الصورين فإذا هاتف يهتف بي يا أثرم فالتفت إليه فإذا أبو الحسن عليه السلام و هو يقول مضت العشرون أم لا و هو محمد بن سليمان بن داود بن حسن بن حسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام.

از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از محمد بن اثرم- او در زمان ابو السرایا رئیس شرطه محمد بن سلیمان علوی بود- که گفت:

اهل بیت محمد بن سلیمان و دیگران از قریش نزد او مجتمع شدند و بر او بیعت کردند و به او گفتند: خوب است بفرستی و ابو الحسن رضا علیه السلام را بخوانی تا با ما باشد و کار ما یکی باشد. ابن اثرم گفت: محمد بن سلیمان با من گفت: نزد او برو و سلام من برسان و بگو اهل بیت تو مجتمع شده اند و دوست می دارند که تو با ایشان باشی اگر رضا داشته باشی بیان چنان کن. ابن اثرم گفت: آمدم نزد او و او در حمرا بود و رسالت بگذاردم. فرمود: او را سلام من برسان و بگو بیست روز که می گذرد پیش تو می آیم، آمدم و بگفتم. پس چند روز بماندیم وقتی که هجده روز شد ورقاء فرمانده با لشکر جلودی بیامد و با ما قتال کرد و بگریزاند و من به جانب صورین فرار کردم ناگاه کسی مرا آواز داد که یا اثرم! ملتفت شدم ابو الحسن رضا علیه السلام بود. با من گفت: بیست روز گذشت یا نه و این محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

دلاله أخرى:

حدّثنا محمّد بن أحمد بن إدريس قال:

حدّثني أبي عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن معمر بن خلاد قال: قال لي الرّيان بن الصّلت بمرو وقد كان الفضل بن سهل بعثه إلى بعض كور خراسان فقال لي أحبّ أن تستأذن لي على أبي الحسن عليه السّلام فأسلّم عليه و أحبّ أن يكسوني من ثيابه و أحبّ أن يهب لي من الدّراهم التي ضربت باسمه فدخلت على الرّضا عليه السّلام فقال لي مبتدئا إنّ الرّيان بن الصّلت يريد الدّخول علينا و الكسوه من ثيابنا و العطيّه من دراهمنا فأذنت له فدخل فسلم فأعطاه ثوبين و ثلاثين درهما من الدّراهم المضروبه باسمه.

837 11

دلاله أخرى:

حدّثنا أبو القاسم عليّ بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ رحمه الله قال: حدّثني أبي و عليّ بن محمّد بن 836 10

نشانه ديگر:

معمر بن خلاد گفت: ریان بن الصّلت در مرو- او را فضل بن سهل به بعضی از ولایت خراسان فرستاده بود- با من گفت: می خواهم اذن من بخواهی از ابو الحسن الرّضا علیه السّلام تا بر او سلام کنم و می خواهم که مرا از جامه های خود جامه ای پوشاند و مرا از درهم هایی که به نام او زده شده چیزی بخشد؛ پس من بر امام رضا علیه السّلام داخل شدم و ایشان ابتدا به من فرمود: ریان بن الصّلت می خواهد بر ما داخل شود و جامه ای از ما می خواهد و عطیه ای از درهم های ما؛ پس او را اذن دادم، داخل شد و سلام کرد، او را دو جامه و سی درهم از درهم که به نام او سگّه زده بودند، داد.

837 11

نشانه ديگر:

ابو القاسم عليّ بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقيّ گوید: روایت کرد برای ما پدرم و علی بن محمد بن ماجیلویه از

ص: 394

ماجیلویه جمیعاً عن أحمد بن أبی عبد اللّٰه البرقی عن أبیه عن الحسین بن موسی بن جعفر بن محمّد العلوی قال کنا حول أبی الحسن الرضا علیه السّلام ونحن شبّان من بنی هاشم إذ مرّ علینا جعفر بن عمر العلوی و هو رثّ الهیئہ فنظر بعضنا إلى بعض وضحکنا من هیئہ جعفر بن عمر فقال الرضا علیه السّلام لترونه عن قریب کثیر المال کثیر التبع فما مضى إلاّ شهر أو نحوه حتّی ولی المدینہ و حسنت حاله فكان یمرّ بنا و معه الخصیان و الحشم و جعفر هذا هو جعفر بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام.

838 12

دلالتہ آخری:

حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمّد بن عیسی بن عبید عن الحسین بن بشّار قال: قال الرضا علیه السّلام إنّ عبد اللّٰه یقتل محمّداً فقلت له عبد اللّٰه بن ہارون یقتل محمّد بن ہارون فقال لی:

نعم عبد اللّٰه الذی بخراسان یقتل محمّد ابن زبیدہ الذی هو ببغداد فقتله

احمد بن عبد اللّٰه برقی از پدرش روایت کرد و از حسین بن موسی بن جعفر علیہما السّلام کہ گفت: ما جمعی از جوانان بنی ہاشم در کنار ابو الحسن رضا علیہ السّلام بودیم کہ جعفر بن عمر علوی بر ما بگذشت و او ہیئت کهنہ داشت؛ با یکدیگر نگاه کردیم و بخندیدیم از ہیئت او. امام رضا علیہ السّلام فرمود: عن قریب او را خواهید دید، صاحب مال و تبع بسیار. پس یک ماہ نگذشت کہ والی مدینہ گشت و حالش نیکو شد؛ پس می گذشت و ہمراہ او خواجہ سرایان و حشم بودند و این جعفر بن محمّد بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن بن ابی طالب علیہم السّلام می باشد.

838 12

نشانه دیگر:

سعد بن عبد اللّٰه از محمّد بن عیسی بن عبید از حسین بن بشّار روایت کرده کہ گفت:

امام رضا علیہ السّلام فرمود: همانا عبد اللّٰه، محمّد را می کشد، گفتم: عبد اللّٰه بن ہارون، محمّد بن ہارون را می کشد؟ فرمود: آری! عبد اللّٰه کہ بہ خراسان است محمّد بن زبیدہ را کہ در بغداد است خواهد کشت. و او ہم وی را کشت.

ص: 395

دلالت له أخرى:

حدَّثنا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام بقم في رجب سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة قال أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم فيما كتب إلي سنة سبع و ثلاثمائة قال: حدَّثني محمد بن عيسى بن عبيد عن عبد الرحمن بن أبي نجران و صفوان بن يحيى قالا حدَّثنا الحسين بن قياما و كان من رؤساء الواقفة فسألنا أن نستأذن له على الرضا عليه السلام ففعلنا فلمَّا صار بين يديه قال له أنت إمام قال نعم قال إني أشهد الله أنك لست بإمام قال فنكت عليه السلام في الأرض طويلا منكس الرأس ثم رفع رأسه إليه فقال له ما علمك أنني لست بإمام قال له إنا قد روينا عن أبي عبد الله عليه السلام أن الإمام لا يكون عقيما و أنت قد بلغت السن و ليس لك ولد قال فنكس رأسه أطول من المره الأولى ثم رفع رأسه فقال إني أشهد الله أنه لا تمضي الأيام و الليالي حتى يرزقني الله ولدا مني قال 839 13

نشانه دیگر:

حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابی طالب علیهما السلام در قم در رجب سیصد و نود و سه (393) روایت کرد برای ما و گفت: خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم در آنچه که در سال سیصد و هفت (307) برای من نوشت و گفت: محمد بن عیسی بن عبید از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی روایت کرده که گفتند: حسین بن قیاما- از رؤسای واقفیه- از ما خواست که از امام رضا علیه السلام برای او اذن بخواهیم چون داخل شد، گفت: شما امام هستید؟ فرمود: آری! گفت: خدا را گواه می سازم که تو امام نیستی. پس حضرت سر به زیر انداخته زمین را نگریست؛ سپس فرمود: از کجا دانستی که من امام نیستم؟! گفت: ما روایت داریم از ابی عبد الله علیه السلام که امام عقیم نباشد و تو به این سن رسیده ای و فرزند نداری. راوی گفت:

این بار بیشتر سر به زیر انداخت؛ سپس فرمود:

خدا را گواه می سازم که ایام و لیالی نگذرد تا خدای عز و جل مرا فرزندی دهد از من.

ص: 396

عبد الرحمن بن أبي نجران فعددنا الله هور من الوقت الذي قال فوهب الله له أبا جعفر عليه السلام في أقل من سنة قال وكان الحسين بن قياما هذا واقفا في الطواف فنظر إليه أبو الحسن الأول عليه السلام فقال ما لك حيرك الله تعالى فوقف عليه بعد الدعوه.

840 14

دلالة أخرى:

حدّثنا أبي قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن أبي يعقوب عن موسى بن هارون قال رأيت الرضا عليه السلام وقد نظر إلى هرثمه بالمدينة فقال كأتني به وقد حمل إلى مرو فضربت عنقه فكان كما قال.

841 15

دلالة أخرى:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى عن أبي حبيب [البناجي] التّباخي أنّه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام وقد وافى [البناج] التّباخي ونزل بها في عبد الرحمن بن أبي نجران گفت: ما ماه ها می شمردیم، یک سال نگذشت که خدای عزّ و جلّ او را فرزندى داد، و حسین بن قياما هنگام طواف متحیر ایستاده موسى بن جعفر عليه السلام به او نگاه کرد و فرمود: تورا چه شده؟ خدا تورا حیران کند؛ پس واقفی شد بر او بعد از دعوت.

840 14

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى بن عبيد از محمد بن ابى يعقوب از موسى بن هارون روایت کرده که گفت: در مدینه امام رضا عليه السلام را دیدم که به هرثمه نظر کرد و فرمود:

گویا می بینم او را نزد هارون می برند و گردنش می زنند و چنان شد که آن حضرت فرمود.

841 15

نشانه دیگر:

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عيسى از ابى حبيب نباخي که گفت:

در خواب دیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله به نباج آمده و در مسجدی که حاجیان هر سال در آن منزل

ص: 397

المسجد الذي ينزله الحاج في كل سنة و كآتي مضيت إليه و سلّمت عليه و وقتت بين يديه و وجدت عنده طبقا من خوص نخل المدينة فيه تمر صيحاني فكأنه قبض قبضه من ذلك التمر فناولني منه فعدده فکان ثمانی عشره تمره فتأولت أنّی أعیش بعدد كلّ تمره سنه فلما كان بعد عشرين يوما كنت في أرض تعمر بين يدي للزراعة حتّى جاءني من أخبرني بقدم أبي الحسن الرضا عليه السلام من المدينة و نزوله ذلك المسجد و رأيت الناس يسعون إليه فمضيت نحوه فإذا هو جالس في الموضع الذي كنت رأيت فيه النبي صلي الله عليه و آله و تحته حصير مثل ما كان تحته و بين يديه طبق خوص فيه تمر صيحاني فسلّمت عليه فردّ السلام عليّ و استدانني فناولني قبضه من ذلك التمر فعدده فإذا عدده مثل ذلك التمر الذي ناولني رسول الله صلي الله عليه و آله فقلت له زدني منه يا ابن رسول الله صلي الله عليه و آله فقال عليه السلام لو زادك رسول الله صلي الله عليه و آله لزدناك.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله للصادق عليه السلام دلالة مثل هذه الدلالة و قد ذكرتها في الدلائل.

می کنند فرود آمده و گویا من رفتم به سوی او و سلام کردم و پیش روی او ایستادم، دیدم نزد او طبقی از برگ نخیل مدینه بود که در آن خرماي صيحاني بود، یک قبضه از آن برداشت و به من داد، شمردم هجده خرما بود.

پس چنین تأویل کردم که من به عدد خرما یک سال بزیم و چون بیست روز بگذشت در زمین بودم که برای زراعت آن را اصلاح می نمودم، کسی آمد و خبر قدم حضرت رضا علیه السلام آورد که در آن مسجد فرود آمده از مدینه می آید و مردم می شتافتند به سوی او؛ پس من نیز آمدم او را دیدم نشسته در موضعی که نبی صلي الله عليه و آله را دیده بودم، در زیر او حصیری بود چنان چه در زیر آن حضرت بود و نزدش طبقی از برگ خرما بود در آن خرماي صيحاني، سلام کردم بر او و جواب داد و مرا نزدیک خواند و کفی از آن خرما بداد و بشمردم به همان عدد بود که آن حضرت داده بود. گفتم:

زیاد کن یا بن رسول الله! فرمود: اگر رسول خدا صلي الله عليه و آله از این زیادتر می داد ما هم می دادیم.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: امام صادق علیه السلام را نیز دلالتی مثل این است و من در دلایل ذکر کرده ام.

دلالت له أخرى:

حدّثنا أبو حامد أحمد بن عليّ بن الحسين الثعالبيّ قال: حدّثنا أبو أحمد عبد الله بن عبد الرحمن المعروف بالصّفوانيّ قال قد خرجت قافله من خراسان إلى كرمان فقطع اللّصوص عليهم الطّريق وأخذوا منهم رجلا اتّهموه بكثرة المال فبقى في أيديهم مدّة يعدّبونه ليفتدي منهم نفسه وأقاموه في الثّلج وملتوا فاه من ذلك الثّلج فشدّوه فرحمته امرأه من نسائهم فأطلقته وهرب فانفسد فمه ولسانه حتّى لم يقدر على الكلام ثمّ انصرف إلى خراسان وسمع بخبر عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام وأنّه بنيسابور فرأى فيما يرى النائم كأنّ قاتلا يقول له: إنّ ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله قد ورد خراسان فسله عن علّتك فرّبما يعلمك دواء تنتفع به قال فرأيت كأني قد قصدته عليه السّلام وشكوت إليه ما كنت دفعت إليه وأخبرته بعلّتي فقال لي خذ من الكّمون والسّعتر والملح ودقه وخذ منه في فمك مرّتين أو ثلاثا فإنّك تعافى فانته

842 16

نشانه دیگر:

صفوانی گفت: قافله ای از خراسان به جانب کرمان بیرون آمد، دزدان بر ایشان راه زدند و مردی از ایشان گرفتند که به زیادی مال متهم می کردند. او در دست ایشان مدّتی بماند، و شکنجه می کردند تا فدیّه دهد و خلاص شود، او را در برف وا داشتند و دهانش از برف پر کردند، زنی از ایشان بر او رحمت آورد و او را برهانید، او بگریخت و دهان و زبانش تباه شده و نمی توانست سخن بگوید. بعد از آن به خراسان آمد و شنید که امام رضا علیه السّلام در نیشابور بود، در خواب دید گویا کسی به او می گوید پسر رسول خدا وارد خراسان شده است، علّت خود را از او بپرس، بسا باشد تو را دوایی تعلیم کند که نفع دهد. نیز گفت: در خواب دیدم که گویا نزد او آمدم و از آن چه بر سرم آمده بود، شکایت کردم و علّت خود گفتم. به من فرمود: زیره و آویشن و قدری نمک را بکوب دو یا سه بار در دهان گیر که عافیت می یابی. مرد از خواب بیدار شد، فکر نکرد در آن خوابی که دیده و اعتنایی به آن نکرد تا

ص: 399

الرَّجُلُ مِنْ مَنَامِهِ وَ لَمْ يَفَكَّرْ فِيمَا كَانَ رَأَى فِي مَنَامِهِ وَ لَا اعْتَدَّ بِهِ حَتَّى وَرَدَ بَابَ نَيْسَابُورَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ ارْتَحَلَ مِنْ نَيْسَابُورَ وَ هُوَ بِرِبَاطِ سَعْدٍ فَوَقَعَ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ أَنْ يَقْصِدَهُ وَ يَصِفُ لَهُ أَمْرَهُ لِيَصِفَ لَهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ مِنَ الدَّوَاءِ فَقْصِدْهُ إِلَى رِبَاطِ سَعْدٍ فَدَخَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَمْرِي كَيْتٌ وَ كَيْتٌ وَ قَدْ انْقَسَدَ عَلَيَّ فَمَيٌّ وَ لِسَانِي حَتَّى لَا أَقْدِرُ عَلَى الْكَلَامِ إِلَّا بِجَهْدٍ فَعَلَّمَنِي دَوَاءً أَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَمْ أَعَلِّمَكَ إِذْ هَبْتَ فَاسْتَعْمَلْ مَا وَصَفْتَهُ لَكَ فِي مَنَامِكَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَعِيدَهُ عَلَيَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي خُذْ مِنَ الْكَمُونِ وَ السَّعْتَرِ وَ الْمَلْحِ فَدَقِّقْهُ وَ خُذْ مِنْهُ فِي فَمِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَإِنَّكَ سَتَعَافَى قَالَ الرَّجُلُ فَاسْتَعْمَلْتُ مَا وَصَفَ لِي فَعُوفِيْتُ.

قال أبو حامد أحمد بن علي بن الحسين الثعالبي سمعت أبا أحمد عبد الله بن عبد الرحمن المعروف بالصّفّ فوائتي يقول رأيت هذا الرجل و سمعت منه هذه الحكاية.

به دروازه نیشابور رسید، به او گفتند: امام رضا علیه السلام از نیشابور کوچ کرد و در رباط سعد است. در خاطر مرد افتاد که نزد او رود و حکایت خود به او بگوید شاید دوايي تعليم کند که نفع بخشد؛ پس به رباط سعد آمد و بر آن حضرت داخل شد. گفت: ای پسر رسول خدا! حال من این و دهان و زبانم تباه شده و نمی توانم حرف بزنم مگر به سختی، باشد دوايي تعليم کنی که از آن منتفع شوم. فرمود:

آیا به تو یاد ندادم؟ برو همان که در خواب تعليمت کردم انجام ده که بهبودی یابی. مرد به او گفت: یا بن رسول الله! اگر صلاح می دانی یک بار دیگر بگو. فرمود: زیره و آویشن و نمک را بکوب و دو یا سه بار در دهان بگردان که بهبودی یابی. مرد گفت: آن کار کردم و عافیت یافتم.

ابو حامد احمد بن علي بن حسين ثعالبي گوید: از ابو حامد عبد الله بن عبد الرحمن مشهور به صفوانی شنیدم که می گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت از او شنیدم.

دلالته آخری:

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثني الريان بن الصلت قال لما أردت الخروج إلى العراق وعزمت على توديع الرضا عليه السلام فقلت في نفسي إذا ودَّعته سألته قميصا من ثياب جسده لأكفن به و دراهم من ماله أصوغ بها لبناتي خواتيم فلما ودَّعته شغلني البكاء والأسف على فراقه عن مسأله ذلك فلما خرجت من بين يديه صاح بي يا ريان ارجع فرجعت فقال لي أ ما تحب أن أدفع إليك قميصا من ثياب جسدي تكفن فيه إذا فني أجلك أو ما تحب أن أدفع إليك دراهم تصوغ بها لبناتك خواتيم فقلت يا سيدي قد كان في نفسي أن أسألك ذلك فمنعني الغم بفراقك فرفع عليه السلام الوساده وأخرج قميصا فدفعه إليّ ورفع جانب المصلي فأخرج دراهم فدفعها إليّ وعددها فكانت ثلاثين درهما.

نشانه ديگر:

احمد بن زياد همداني از علي بن ابراهيم قمي از ريان بن صلت روايت کرده که گفت:

وقتی که اراده عراق و عزم وداع امام رضا عليه السلام داشتيم در خاطر خود گفتم: چون او را وداع کنم از او پيراهنی از جامه های تنش بخواهم تا مرا در آن کفن کنند و درهمی چند از مال او که از برای دخترانم انگشترها بسازم، چون او را وداع کردم بر من گريه افتاد و اندوه از فراق او غلبه کرد، فراموش کردم که آن ها بخواهم، چون بيرون آمدم آواز داد که يا ريّان بازگرد. باز گشتم، فرمود: آيا دوست می داری که پيراهنی از جامه های تن خود به تو دهم تا در آن تو را کفن کنند چون عمرت به سر آيد، آيا دوست نمی داری که درهمی چند تو را دهم تا برای دختران خود انگشترها سازی؟ گفتم: يا سيدي در خاطر من بود که از تو بخواهم، اندوه فراق تو مرا بازداشت؛ حضرت پشتی اش را برداشت و پيراهن بيرون آورد و به من داد و سپس جانب مصلي برداشت و درهمی چند بر آورد و به من داد، شمردم سی درهم بود.

دلالته آخري:

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطى قال كنت شاكراً في أبي الحسن الرضا عليه السلام فكتبت إليه كتاباً أسأله فيه الإذن عليه وقد أضمرت في نفسي أن أسأله إذا دخلت عليه عن ثلاث آيات قد عقدت قلبى عليها قال فأتانى جواب ما كتبت به إليه عافانا الله وإياك أمّا ما طلبت من الإذن على فإنّ الدخول إلى صعب و هؤلاء قد ضيقوا علىّ في ذلك فلست تقدر عليه الآن و سيكون إن شاء الله و كتب عليه السلام بجواب ما أردت أن أسأله عنه عن الآيات الثلاث في الكتاب و لا والله ما ذكرت له منهنّ شيئاً و لقد بقيت متعجباً لما ذكرها في الكتاب و لم أدر أنّه جوابى إلاّ بعد ذلك فوقفت على معنى ما كتب به عليه السلام.

نشانه ديگر:

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى كه گفت: من در امامت امام رضا عليه السلام شك داشتم، پس نامه اى نوشته و در خواست ملاقات كردم، در خاطر خود گفتم اگر اذن دهد در باب سه آيه از او بپرسم، پس عزم جزم كردم، گوید: پاسخ آمد كه «خداوند ما را عافيت عنایت فرماید و نیز شما را، این كه اذن ملاقات طلبیدی، كار سختی است، چراكه این قوم رفت و آمد دیگران را تحت کنترل در آورده اند و موجبات زحمت است و اکنون نمی توانی چنین اذنی بیابی، ان شاء الله آزادی دهند و آن وقت اذن خواهم داد، و بعد جواب آنچه در نظر داشتم كه از حضرتش سؤال كنم برایم نوشته بودند، به خدا سوگند من در نامه ام اشاره اى به آن آيات نكرده بودم، در تعجب بودم كه این مطالب چیست و پاسخ چیست، بعد متوجه شدم معنى این كار كه حضرت در نامه اشاره کرده چیست.

دلالته آخری:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی اللہ عنہ قال: حدَّثني محمد بن الحسن الصَّفَّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن يحيى بن أبي نصر البزنطي قال بعث الرضا عليه السلام إلى بحمار فركبتة و أتيتہ فأقمت عنده بالليل إلى أن مضى منه ما شاء الله فلمَّا أراد أن ينهض قال لي لا أراك تقدر على الرجوع إلى المدينة قلت أجل جعلت فداك قال فبت عندنا الليله و اغد على بركة الله عزّ و جلّ قلت أفعل جعلت فداك قال يا جاريه افرشى له فراشى و اطرحي عليه ملحفتي التي أنام فيها وضعي تحت رأسه مخدّتي قال فقلت في نفسي من أصاب ما أصبت في ليلتي هذه لقد جعل الله لي من المنزله عنده و أعطاني من الفخر ما لم يعطه أحدا من أصحابنا بعث إلى بحماره فركبتة و فرش لي فراشه و بتّ في ملحفته و وضعت لي مخدّته ما أصاب مثل هذا أحد من أصحابنا قال و هو قاعد معي و أنا أحدث

845 19

نشانه ديگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: امام رضا علیه السلام حماری را نزد من فرستاد، سوار شدم نزد او رفتم و تا پاسی از شب نزد او بودم و چون خواست برخیزد، فرمود: گمان ندارم که بتوانی به مدینه بازگردی. گفتم: آری فدای تو شوم. به من فرمود: امشب نزد ما باش و صبح روانه شو به برکت خدای عزّ و جلّ. گفتم: چنین می کنم.

گفت: ای جاریه فرش برای او بگستران و ملحفه ای که من در آن می خوابم بر او بیفکن و بالش من زیر سرش نه. گوید: من در خاطر خود گفتم: که را چنین دولتی رسید که مرا امشب برسد، خداوند مرا این منزلت و فخر داد که هیچ یک از اصحاب ما را نداد، حمار خود را فرستاد تا سوار شدم و فراش خود بهر من بگسترده و در ملحفه او خفتم و زیر سر من نهاد مخده اش را، هیچ یک از اصحاب ما نیافت.

راوی گفت: آن حضرت با من نشسته بود و من در

ص: 403

نفسی فقال علیه السّلام لی: یا أحمد إنّ امیر المؤمنین علیه السّلام أتى زید بن صوحان فی مرضه یعود فافتخر علی النّاس بذلك فلا تذهبنّ نفسک إلى الفخر و تذللّ لله عزّ و جلّ و اعتمد علی یده فقام علیه السّلام.

846 20

دلّاله آخری:

حدّثنا علیّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقّاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن ابی عبد الله الكوفیّ قال: حدّثنی جریر بن حازم عن ابی مسروق قال: دخل علی الرّضا جماعه من الواقفه فیهم علیّ بن ابی حمزه البطائیّ و محمّد بن إسحاق بن عمّار و الحسین بن مهران و الحسن بن ابی سعید المکارى فقال له علیّ بن ابی حمزه: جعلت فداک أخبرنا عن ابیک علیه السّلام ما حاله فقال له: إنّّه قد مضى فقال له فإلی من عهد فقال: إلیّ فقال له: إنّک لتقول قولاً ما قاله أحد من آبائک علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فمن دونه قال لکن قد قاله خیر آبائی و أفضلهم رسول الله صلّی الله علیه و آله فقال له أما تخاف هؤلاء علی نفسک فقال لو خفت خاطر این می گفتم. فرمود: یا احمد! امیر المؤمنین علیه السّلام به عیادت صعصعه بن صوحان رفت در بیماری او. پس او به آن افتخار می کرد با مردمان، نفس تو به فخر مایل نگردد و افتادگی کن برای خداوند، پس بر دست تکیه کرد و برخاست.

846 20

نشانه دیگر:

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از ابی مسروق گفت: جماعتی از واقفیه بر امام رضا علیه السّلام داخل شدند از جمله علی بن حمزه بطائی و محمّد بن اسحاق بن عمار و حسین بن مهران و حسن بن سعید مکاری بود و علی بن ابی حمزه گفت: فدایت شوم به ما بگو که حال پدرت چیست؟ فرمود: او رفت از جهان. گفت: به که عهد کرد؟ فرمود: به من.

گفت: تو سخنی می گویی که هیچ یک از پدران تو نگفتند نه علی بن ابی طالب علیه السّلام و نه فروتر از او. فرمود: بهترین پدران من و افضل ایشان که رسول خدا صلّی الله علیه و آله است گفته، گفت: بر جان خود از این ها نمی ترسی؟ فرمود: اگر می ترسیدم یاری بر هلاک خود کرده بودم به درستی که

ص: 404

عليها كنت عليها معينا إن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله أتاه أبو لهب فتهدده فقال له رسول الله صَلَّى الله عليه وآله إن خدشت من قبلك خدشه فأنا كذاب فكانت أول آية نزع بها رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و هي أول آية أنزع لكم إن خدشت خدشه من قبل هارون فأنا كذاب فقال له الحسن بن مهران قد أتانا ما نطلب إن أظهرت هذا القول قال فتريدها ذا أتريد أن أذهب إلى هارون فأقول له إني إمام و أنت لست في شيء ليس هكذا صنع رسول الله صَلَّى الله عليه وآله في أول أمره إنما قال ذلك لأهله و مواليه و من يثق به فقد خصهم به دون الناس و أنتم تعتقدون الإمامه لمن كان قبلي من آبائي و لا تقولون إنه إنما يمنع علي بن موسى أن يخبر أن أباه حتى تقيته فإني لا أتقيكم في أن أقول إني إمام فكيف أتقيكم في أن أدعي أنه حتى لو كان حيا.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله إنما لم يخش الرشيد لأنه قد كان عهد إليه أن صاحبه المأمون دونه

ابو لهب رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله را تهدید کرد و رسول صَلَّى الله عليه وآله فرمود: اگر مرا از جانب تو یک خدشه رسد، من کذاب باشم. پس این اول آیتی بود که گرفت به آن و این اول آیتی است از برای شما که اگر مرا خدشه ای از جانب هارون رسد، من کذابم. حسین بن مهران گفت: آن چه ما می جستیم به ما آمد که رسما امامت خود را آشکارا اعلام کنی. فرمود: نظر تو چیست؟ می خواهی نزد هارون بروم و بگویم من امامم و تو هیچکاره، رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله در اول چنین نکرد بلکه ابتدا به اهل خود و موالی و آنان که محل اعتماد بودند اعلام کرد نه همه مردم و شما امامت را برای پدران من که پیش از من بودند پذیرفتید و نمی گوید که علی بن موسی از تقیه با ما نمی گوید که پدرش زنده است، زیرا من تقیه نمی کنم از شما در این که می گویم پدرم امام است. پس چگونه دعوی کنم در حیات او اگر زنده می بود.

مصنف کتاب رحمه الله گفت: این که حضرت از جانب هارون ایمن بود به دلیل عهدی بود که به او رسیده بود و در آن کشنده وی را مأمون نامبرده بود نه هارون.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إبراهيم بن هشام المكتَّب رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن يحيى بن بشار قال دخلت على الرضا عليه السلام بعد مضي أبيه عليه السلام فجعلت أستفهمه بعض ما كلمني به فقال لي نعم يا سماع فقلت جعلت فداك كنت والله ألقب بهذا في صباي وأنا في الكتاب قال فتبسّم في وجهي.

848 22

دلالة أخرى:

حدَّثنا محمد بن أحمد السنائي رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدَّثنا محمد بن خلف قال: حدَّثني هرثمه بن أعين قال دخلت على سيدي و مولاي يعني الرضا عليه السلام في دار المأمون و كان قد ظهر في دار المأمون أن الرضا عليه السلام قد توفي و لم يصح هذا القول فدخلت أريد الإذن عليه قال و كان في بعض ثقات خدم المأمون غلام يقال له صبيح الديلمي و كان 847 21

نشانه ديگر:

احمد بن ابراهيم بن هشام از يحيى بن بشار روايت کرده که گفت: داخل شدم بر امام رضا عليه السلام بعد از شهادت پدرش عليه السلام. از بعضی سخنان که با من می فرمود توضیح می خواستم. فرمود: بسیار خوب ای سماع! گفتم: فدایت شوم به خدا سوگند در کودکی به این لقب مذکور می شدم وقتی که در مکتب بودم. پس در روی من تبسم نمود.

848 22

نشانه ديگر:

محمد بن احمد بن سناني گوید: روايت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن خلف از هرثمه بن اعين که گفت: بر سيّد و مولایم امام رضا عليه السلام در سرای مأمون داخل شدم و در آنجا شایع شده بود که امام رضا عليه السلام وفات یافته و-این درست نبود- داخل شدم می خواستم که اذن دخول برای او حاصل کنم و در میان خادمان معتمد مأمون غلامی بود که او را صبيح ديلمي می گفتند و او به

ص: 406

یتوالی سیدی حق ولایت و إذا صبیح قد خرج فلما رأی قال لی یا هرثمه ألت تعلم أئی ثقہ المأمون علی سرّه و علانیته قلت بلی قال اعلم یا هرثمه أن المأمون دعانی و ثلاثین غلاما من ثقاته علی سرّه و علانیته فی الثلث الأول من اللیل فدخلت علیه و قد صار لیلہ نهارا من کثره الشّموع و بین یدیه سیوف مسلولة مشحوزه مسمومه فدعا بنا غلاما غلاما و أخذ علینا العهد و الميثاق بلسانه و لیس بحضرتنا أحد من خلق اللّٰه غیرنا فقال لنا هذا العهد لازم لکم أنکم تفعلون ما آمرکم به و لا تخالفوا فیہ شیئا قال فحلفنا له فقال یاخذ کلّ واحد منکم سیفا بیده و امضوا حتّٰی تدخلوا علی علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام فی حجرته فإن وجدتموه قائما أو قاعدا أو نائما فلا تکلموه و وضعوا أسیافکم علیه و اخلطوا لحمه و دمه و شعره و عظمه و مخّه ثم اقبلوا علیه بساطه و امسحوا أسیافکم به و صيروا إلیّ و قد جعلت لکلّ واحد منکم علی هذا الفعل و کتمانہ عشر بدر دراهم و عشر ضیاع منتخبه و الحظوظ عندی ما حییت و شدت سیّد مرا دوست داشت. در این وقت صبیح بیرون آمد چون مرا دید، گفت: یا هرثمه! نمی دانی که من معتمد مأمونم بر سرّ و علانیه او. گفتم: بلی. گفت: بدان مرا بخواند و سی غلام دیگر از معتمدان در ثلث اوّل شب رفتم نزد او و آن شب به روز شده بود از کثرت شمع ها و پیش او شمشیرهایی برهنه تیز زهر داده بود، ما را یک یک بخواند و به زبان از ما عهد بگیرد، هیچ کس دیگر غیر ما آن جا نبود. با ما گفت: این عهد بر شما لازم است که آن چه شما را بگویم بکنید و هیچ خلاف مکنید ما همه بر آن سوگند خوردیم. گفت، هر یک شمشیری بر می گیرید و می روید تا داخل شوید بر علی بن موسی علیهما السّلام در حجره اش اگر او را ایستاده یا نشسته یا خفته می بینید هیچ سخن به او نمی کنید و شمشیرها بر او می نهدید و گوشت و خون و مو و استخوان و مغزش درهم می کنید. سپس بساط او را بر او می پیچید و شمشیرها را به آن پاک می کنید و نزد من می آید و برای هر کدام از شما برای این کار که کنید و پوشیده دارید ده بدره درهم و ده صنیعه منتخبت مقرر کرده ام و نوشته ها نزد من است از شما چندان که من زنده ام

بقیت قال فأخذنا الأسياف بأيدينا و دخلنا عليه في حجرته فوجدناه مضطجعا يقلب طرف يديه و يكلم بكلام لا نعرفه قال فبادر الغلمان إليه بالسّيوف و وضعت سيفي و أنا قائم أنظر إليه و كأنه قد كان علم مصيرنا إليه فليس على بدنه ما لا تعمل فيه السّيوف فطووا على بساطه و خرجوا حتّى دخلوا على المأمون فقال ما صنعتم قالوا فعلنا ما أمرتنا به يا أمير المؤمنين قال لا تعيدوا شيئاً ممّا كان فلماً كان عند تبلّج الفجر خرج المأمون فجلس مجلسه مكشوف الرّأس محلّل الأزرار و أظهر وفاته و قعد للتّعزية ثمّ قام حافياً حاسراً فمشى لينظر إليه و أنا بين يديه فلماً دخل عليه حجرته سمع همهمته فأرعد ثمّ قال من عنده قلت لا علم لنا يا أمير المؤمنين فقال أسرعوا و انظروا قال صبيح فأسرعنا إلى البيت فإذا سيّدی عليه السّلام جالس في محرابه يصلّي و يسبح فقلت يا أمير المؤمنين هو ذا نرى شخصاً في محرابه يصلّي و يسبح فانتفض المأمون و ارتعد ثمّ قال غدرتموني لعنكم الله ثمّ التفت إلى من بين الجماعه فقال لي يا صبيح أنت و باقى ام.گفت: پس ما شمشیرها به دست گرفته و در حجره اش داخل شدیم، دیدیم حضرت به پهلو خوابیده و انگشتان مبارکش را حرکت می داد و با خود سخنانی می گفت که ما نمی دانستیم. پس غلامان شمشیرها بر او می زدند و من شمشیر خود نهاده و ایستاده بودم و گویا او می دانست چیزی پوشیده بود که شمشیر بر او کار نمی کرد. پس آن بساط را بر او پچیدند و بیرون آمدند نزد مأمون.

گفت: چه کردید؟ گفتند: آن چه گفتمی کردیم یا امیر. گفت: چیزی از این وا نگوئید. چون صبح شد مأمون بیرون آمد و در جای خود نشست، سر برهنه و بندها و تکمه ها گشوده و اظهار وفات امام علیه السّلام می نمود برای تعزیه نشست. پس برخاست پابرهنه و سر برهنه، پیامد تا او را ببیند و من پیش او می رفتم. چون در حجره او داخل شدم هممه ای بشنید، بلرزید و به من گفت: نزد او کیست؟ گفتم: نمی دانم یا امیر. گفت: زود بروید و ببینید. صبح گفت: ما درون حجره شدیم دیدیم که سیدم علیه السّلام در محراب خود نشسته نماز می گزارد و تسبیح می کند. گفتم: یا امیر! شخصی در محراب نماز می گزارد و تسبیح می کند. مأمون بلرزید، گفت: مرا بازی دادید، خدا بر شما لعنت کند. پس به من روی کرد و گفت: یا صبیح! تو

تعرفه فانظر من المصلّي عنده قال صبيح فدخلت و تولّى المأمون راجعا ثمّ صرت إليه عند عتبه الباب قال عليه السّلام لى يا صبيح قلت لبيك يا مولاي وقد سقطت لوجهي فقال قم يرحمك الله يريدون أن يطفؤا نور الله بأفواههم... والله متمّ نوره و لو كره الكافرون قال فرجعت إلى المأمون فوجدت وجهه كقطع الليل المظلم فقال لى يا صبيح ما وراءك فقلت له يا أمير المؤمنين هو والله جالس فى حجرته وقد نادانى وقال لى كيت و كيت قال فشدد أزراره و أمر بردّ أثوابه و قال قولوا إنّّه كان غشى عليه و إنّّه قد أفاق قال هرثمه فأكثرت لله عزّ و جلّ شكرا و حمدا ثمّ دخلت على سيّدى الرضا عليه السّلام فلما رآنى قال: يا هرثمه لا تحدّث أحدا بما حدّثك به صبيح إلاّ من امتحن الله قلبه للإيمان بمحبّتنا و ولايتنا فقلت نعم يا سيّدى ثمّ قال عليه السّلام: يا هرثمه و الله لا يضرّنا كيدهم شيئا حتّى يبلغ الكتاب أجله.

اورا مى شناسى بين كيست كه نماز مى كند.

پس من داخل شدم و مأمون بازگشت و من چون به آستانه در رسيدم امام عليه السّلام فرمود: يا صبيح! گفتم: لبيك يا مولاي و به روى در افتادم. فرمود: برخيز، خدا رحمت كند بر تو، مى خواهند كه خاموش كنند نور خدا را و خدا تمام كننده است نور خود را هر چند كافران كاره باشند آن را. پس بازگشتم نزد مأمون، ديدم كه رويش سياه شده همچو شب تاريك.

گفت: يا صبيح! چه خبر داري؟ گفتم: يا امير! به خدا ديدم كه در حجره خود نشسته بود و مرا بخواند و چنين و چنان گفت. صبيح گفت: پس بندهاى خود بيست و گفت كه درها را وا كنند و گفت: بگويد از خود رفته بود و به هوش آمد. هرثمه گفت: من شكر بسيار خداى را كردم و بر سيّد خود امام رضا عليه السّلام داخل شدم چون مرا ديد، فرمود: يا هرثمه! آن چه صبيح با تو گفت: با كسى مگو مگر كسى كه خداى عزّ و جلّ دل او را امتحان كرده باشد براى ايمان به محبّت و ولايت ما. گفتم: آرى يا سيّدى! بعد از آن فرمود: هرثمه و الله كيد ايشان به ما ضرر نكند تا كتاب به مدّت خود برسد.

دلالت له أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدّثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الكوفيّ الأسديّ قال: حدّثنا الحسن بن عيسى الخراط قال: حدّثنا جعفر بن محمد التوفليّ قال أتيت الرضا وهو بقنطرة أربق فسلمت عليه ثمّ جلست وقلت جعلت فداك إنّ أناسا يزعمون أنّ أباك حيّ فقال كذبوا لعنهم الله و لو كان حيّا ما قسم ميراثه و لا نكح نساؤه و لكنّه و الله ذاق الموت كما ذاقه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: فقلت له: ما تأمرني قال عليك بابني محمد من بعدى و أمّا أنا فإنّي ذاهب فى وجه الأرض لا أرجع منه بورك قبر بطوس و قبران ببغداد قال: قلت: جعلت فداك قد عرفنا واحدا فما الثّانى قال:

ستعرفونه ثمّ قال عليه السّلام: قبرى و قبر هارون الرّشيد هكذا و ضمّ بإصبعيه.

نشانه ديگر:

على بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسين محمد بن جعفر کوفی اسدی از حسن بن عیسی از جعفر بن محمد نوفلی که گفت: نزد امام رضا علیه السّلام آمدم و او در قنطره اربق بود، سلام کردم، نشستم و گفتم:

فدای تو شوم، مردم را گمان آن است که پدر تو زنده است. فرمود: دروغ می گویند، لعنت کند خدا بر ایشان، اگر زنده می بود میراثش قسمت نمی شد و زنانش را نکاح نمی کردند، بلکه به خدا که چشید مرگ را چنان چه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام چشید. پس گفتم: چه می فرمایی مرا؟ فرمود: فراگیرید پسرم محمد را بعد از من و امّا من می روم و برای من بازگشتی نیست، مبارک است قبری در طوس و دو قبر در بغداد. گفتم: فدای تو شوم یکی را می دانیم، دومین کدام است؟ فرمود: خواهید دانستن بعد از آن گفت: قبر من و قبر هارون، هم چنین است و دو انگشت به هم ضم نمود.

دلالته أخرى:

حدَّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص عن حمزة بن جعفر الأرجاني قال:

خرج هارون من المسجد الحرام من باب و خرج الرضا عليه السلام من باب فقال الرضا عليه السلام:

و هو يعتبر لهارون ما أبعد الدار و أقرب اللقاء بطوس يا طوس يا طوس ستجمعني و إياه.

851 25

دلالته أخرى:

حدَّثنا أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن إدريس عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص قال: حدَّثني مولى العبد الصالح أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال: كنت و جماعه مع الرضا عليه السلام في مفازه فأصابنا عطش شديد و دوابنا حتى خفنا على أنفسنا فقال لنا الرضا عليه السلام اتوا موضعا وصفه لنا فإنكم تصيبون الماء فيه قال فأتينا الموضع فأصبنا الماء و سقينا دوابنا حتى رويت 850 24

نشانه دیگر:

حسن بن احمد بن ادريس از پدرش از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حفص از حمزه بن جعفر ارجانی روایت کرده که گفت: هارون از مسجد الحرام از دری بیرون آمد و امام رضا علیه السلام از دری دیگر. از روی عبرت به هارون فرمود:

چه دور است سرا، چه نزدیک است لقا، ای طوس زود باشد که جمع کنی مرا و او را.

851 25

نشانه دیگر:

ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان گوید:

خبر داد ما را احمد بن ادريس از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حفص که گفت: روایت کرد برای ما غلام عبد صالح موسى بن جعفر علیهما السلام که گفت: من و جماعتی با حضرت رضا علیه السلام بودیم در بیابانی سخت تشنه شدیم، چنان که از هلاکت بترسیدیم، حضرت علیه السلام فرمود: بیایید به این موضع و برای ما وصف آن بگفت که آن جا آب می یابید. گفت: به آن موضع آمدیم و آب یافتیم و چارپایان را آب دادیم تا همه سیراب

و روینا و من معنا من القافله ثم رحلنا فأمرنا عليه السّلام بطلب العين فطلبناها فما أصبنا إلا [بقره] بعر الإبل و لم نجد للعین أثرا فذكر ذلك لرجل من ولد قنبر كان يزعم أنّ له مائه و [عشرون] عشرين سنه فأخبرني القنبري بمثل هذا الحديث سواء قال كنت أنا أيضا معه في خدمته و أخبرني القنبري أنّه كان في ذلك مصعدا إلى خراسان.

852 26

دلالتہ آخری:

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمداني رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدّثني [محول] مخول السجستاني قال لما ورد البريد بإشخاص الرضا عليه السّلام إلى خراسان كنت أنا بالمدينه فدخل المسجد ليودّع رسول الله صلّى الله عليه و آله فودّعه مرارا كلّ ذلك يرجع إلى القبر و يعلو صوته بالبكاء و التّحبيب فتقدّمت إليه و سلّمت عليه فردّ السّلام و هنّاته فقال ذرني فأني أخرج من جوار جدّي صلّى الله عليه و آله و أموت في غربه و أدفن في جنب هارون قال فخرجت متّبعاً لطريقه حتّى مات بطوس و دفن إلى جنب هارون.

شدیم و هرکه در قافله بود، پس کوچ کردیم.

سپس فرمود: تا چشمه را بجوییم نیافتیم مگر پشکل شتر، ندیدیم از چشمه اثری. و این حکایت پیش مردی از اولاد قنبر که به اعتقاد خودش صد و بیست (120) سال از عمرش گذشته بود مذکور شد، او نیز این قصّه را به همین شرح بگفت و گفت: من هم در خدمت او بودم. و قنبری گفت: در آن وقت امام علیه السّلام به خراسان می رفت.

852 26

نشانه دیگر:

مخول سجستانی گوید: چون مأمور مأمون آمد تا امام رضا علیه السّلام را به خراسان برد.

من در مدینه بودم، آن حضرت داخل مسجد شد تا رسول خدا صلّى الله عليه و آله را وداع کند، چند بار وداع کرد و هر بار برمی گشت به جانب قبر و آوازش بلند می شد به گریه و ناله. من پیش آمدم و بر او سلام کردم جواب بداد، او را تهنیت کردم. فرمود: مرا زیارت کن که مرا از جوار جدّم بیرون می برند و در غربت می میرم و در پهلوی هارون مدفون می شوم. و گفت که من از مدینه بیرون آمدم و در راه از پس او بودم تا در طوس درگذشت و در جنب هارون مدفون گشت.

ص: 412

دلالته أخرى:

حدّثنا محمّد بن أحمد السنّاني رحمه الله قال:

حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ قال:

حدّثني سعد بن مالك عن أبي حمزه عن ابن أبي كثير قال لما توفّي موسى عليه السّلام وقف النّاس في أمره فحجّجت تلك السّنة فإذا أنا بالرّضا عليه السّلام فأضمرت في قلبي أمرا فقلت أ بشرا متّ واحدا نتّبعه الآيه فمرّ عليّ عليه السّلام كالبرق الخاطف عليّ فقال أنا والله البشر الّذي يجب عليك أن تتّبعني فقلت معذره إلى الله تعالى وإليك فقال مغفور لك.

و حدّثني بهذا الحديث غير واحد من المشايخ عن محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ بهذا الإسناد.

854 28

دلالته أخرى:

حدّثنا أبو محمّد جعفر بن نعيم الحاكم الشاذانيّ رحمه الله قال: أخبرنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن الحسن 27 853

نشانه ديگر:

ابن ابی کثیر گفت: چون موسی بن جعفر علیه السّلام وفات یافت، مردم در کار او متوقف شدند. من آن سال به حج رفتم، به علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام برخورد و در دل قصدی کردم و گفتم: ما یک آدم همچون خود را پیروی می کنیم. پس امام علیه السّلام همچو برق خاطف بر من بگذشت و فرمود: به خدا من آن بشرم که واجب است بر تو مرا پیروی کنی. گفتم:

معذرت می خواهم به سوی خدای عزّ و جلّ و به سوی تو. فرمود: مغفور است برای تو.

و این حدیث را چندین یک نفر از مشایخ روایت کردند از محمّد بن عبد الله الكوفيّ به این اسناد.

854 28

نشانه ديگر:

ابو محمد جعفر بن نعيم شاذانی گوید: خبر داد ما را احمد بن ادريس از محمد بن عيسى بن عبيد از حسن بن علی بن وشاء که گفت:

ص: 413

بن علی الوشاء قال: قال لی الرضا علیه السلام:

إني حيث أرادوا الخروج بي من المدينة جمعت عيالي فأمرتهم أن يبكوا علي حتى أسمع ثم فرقت فيهم اثني عشر ألف دينار ثم قلت أما إني لا أرجع إلى عيالي أبدا.

855 29

دلالة أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدّثني محمّد بن جعفر بن بطّه قال: حدّثني محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عبد الرّحمن الهمدانيّ قال: حدّثني أبو محمّد الغفاريّ قال لزمني دين ثقيل فقلت ما لقضاء ديني غير سيّدي و مولاي أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام فلما أصبحت أتيت منزله فاستأذنت فأذن لي فلما دخلت قال لي ابتداء يا أبا محمّد قد عرفنا حاجتك و علينا قضاء دينك فلما أمسينا أتى بطعام للإفطار فأكلنا فقال يا أبا محمّد تبيت أو تنصرف فقلت يا سيّدي إن قضيت حاجتي فالانصراف أحبّ إليّ قال فتناول عليه السّلام من تحت البساط قبضه فدفعها إليّ فخرجت و دنوت امام رضا عليه السّلام به من فرمود: وقتی که می خواستند مرا از مدینه بیرون برند، عیال خود را جمع کردم پس گفتم: بر من بگریید تا من بشنوم. پس میان ایشان دوازده هزار دینار تقسیم کردم. پس گفتم: من بر نمی گردم به عیال خود هرگز.

855 29

نشانه دیگر:

علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن حسن صفار از محمد بن عبد الرحمن همدانی از ابو محمّد غفاری که گفت: بر من دینی گران لازم آمد. گفتم: دین مرا غیر مولایم علی بن موسی الرضا علیه السّلام ادا نکند. چون صبح کردم آمدم به منزل او و اذن خواستم. اذن داد و چون داخل شدم، ابتدا فرمود: یا ابا محمّد! ما حاجت تو دانستیم و قضای دین تو بر ماست. چون شب شد طعامی آوردند برای افطار بخوردیم. پس فرمود: یا ابا محمّد! شب می روی یا می مانی؟ گفتم: اگر حاجتم روا شود، رفتن را دوست تر می دارم، پس از زیر بساط خود یک قبضه زر برگرفت و به من داد، به چراغ نزدیک شدم

ص: 414

من السَّراج فإذا هي دنانير حمر و صفر فأول دينار وقع بیدی و رأیت نقشه کان علیه یا با محمّد الدنانیر خمسون ستّه و عشرون منها لقضاء دینک و أربع و عشرون لنفقه عیالک فلما أصبحت فتشت الدنانیر فلم أجد ذلك الدینار و إذا هی لا تنقص شیئا.

856 30

دلالتہ آخری:

حدّثنا أحمد بن الہارون الفامی رحمہ اللہ قال:

حدّثنا محمّد بن جعفر بن بطّہ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عیسی بن عبید عن موسی بن عمر بن بزیع قال کان عندی جاریتان حاملتان فکتبت إلی الرّضا علیہ السّلام أعلمہ ذلك و أسألہ أن یدعو اللّٰہ تعالیٰ أن یجعل ما فی بطونہما ذکرین و أن یهب لی ذلك قال فوَّع علیہ السّلام أفعل إن شاء اللّٰہ تعالیٰ ثمّ ابتدأنی علیہ السّلام بکتاب مفرد نسخته بسم اللّٰہ الرّحمن الرّحیم عافانا اللّٰہ و إیّاک بأحسن عافیہ فی الدّنیاء و الآخِرہ برحمته الأمور بید اللّٰہ عزّ و جلّ یمضی فیها مقادیرہ علی دیدم از سرخ و زرد بود و اول دینار کہ بہ دستم آمد و نقش او بدیدم بر او نوشته بود: یا ابا محمّد! دینارها پنجاه تا است و بیست و شش از آن برای قضای دین توست و بیست و چهار برای نفقه عیال توست. چون صبح شد دینارها تقشیش کردم آن دینار نقش بسته را نیافتم و هیچ دیناری کم نیامد.

856 30

نشانه دیگر:

احمد بن ہارون فامی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن حسن صفار از موسی بن عمر بن بزیع کہ گفت:

نزد من دو جاریه حامله بودند، به امام رضا علیہ السّلام نوشتم در آن باب و درخواستم کہ دعا کند کہ مرا از ایشان دو پسر عطا شود، توقیع فرمود کہ بہ یاری خدا دعا خواهم کرد. بعد از آن نامہ جداگانه بہ من نوشت بہ این مضمون: بسم اللّٰہ الرّحمن الرّحیم عافیت بخشد ما را خدای عزّ و جلّ و شما را بہ بہترین عافیت خود در دنیا و آخرت بہ رحمت خود، کار بہ دست خدای عزّ و جلّ است. امضا می کند در آن مقادیر خود را چنان چہ می خواهد برای تو

ص: 415

ما یحبّ یولد لک غلام و جاریه إن شاء الله تعالی فسمّ الغلام محمّدا و الجاریه فاطمه علی برکه الله تعالی قال فولد لی غلام و جاریه علی ما قاله علیه السّلام.

857 31

دلّاله آخری:

حدّثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدّب رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبیه عن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال قال:

قال لنا عبد الله بن المغیره كنت واقفیا و حججت علی ذلك فلمّا صرت بمكّه اختلج فی صدری شیء فتعلّقت بالملتزم ثمّ قلت اللهمّ قد علمت طلبتی و إرادتی فأرشدنی إلى خیر الأدیان فوقع فی نفسی أن آتی الرضا علیه السّلام فأتیت المدینه فوقفت ببابه فقلت للغلام قل لمولاک رجل من أهل العراق بالبواب فسمعت نداءه علیه السّلام و هو یقول ادخل یا عبد الله بن المغیره فدخلت فلمّا نظر إلیّ قال قد أجاب الله دعوتک و هداک لدینه فقلت أشهد أنّک حجّه الله و أمین الله علی خلقه.

پسری و دختری متولد می شود. ان شاء الله پسر را محمّد نام نه و دختر را فاطمه، به برکت خدای عزّ و جلّ. گفت: چنان شد و دختر و پسری زائیدند.

857 31

نشانه دیگر:

علی بن حسین بن شاذویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی از پدرش از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن مغیره که گفت:

من واقفی بودم و با آن اعتقاد به حج آمدم، چون به مکه رسیدم در آن باب چیزی در دلم گذشت، به ملتزم چسبیدم و گفتم: خداوندا تو می دانی مطلب مرا و اراده مرا. پس مرا راه نما به بهترین دین ها پس در دلم افتاد که نزد امام رضا علیه السّلام آیم، به مدینه آمدم و بر در خانه او ایستادم و به غلام گفتم: به مولای خود بگو مردی از اهل عراق بر در است، آواز او شنیدم که می فرمود: داخل شو یا عبد الله بن المغیره! داخل شدم و چون مرا دید، فرمود: خدا دعای تو را اجابت نمود و تو را به دین خود هدایت کرد، پس گفتم: گواهی می دهم که تو حجت خدا و امین او بر خلق او هستی.

ص: 416

دلاله أخرى:

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن داود بن رزين قال كان لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام عندى مال فبعث فأخذ بعضه و ترك عندى بعضه وقال من جاءك بعدى يطلب ما بقى عندك فإنه صاحبك فلما مضى عليه السلام أرسل إلى عليّ ابنه عليه السلام ابعث إلى بالذى هو عندك و هو كذا و كذا فبعثت إليه ما كان له عندى.

دلاله أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: سألتني العباس بن جعفر بن محمد بن الأشعث أن أسأل الرضا عليه السلام أن يحرق كتبه إذا قرأها مخافه أن تقع فى يد غيره قال الوشاء فابتدأنى عليه السلام بكتاب قبل أن أسأله أن يحرق كتبه فيه أعلم صاحبك أنى إذا قرأت كتبه إلى حرقته.

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله از داود بن رزين روايت کرده که گفت: ابو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام را نزد من مالى بود، فرستاد و پاره ای از آن بخواست و پاره ای بگذاشت و فرمود: هر که بعد از من بيايد و مابقى را از تو بطلبد، صاحب تو اوست. چون او رحلت فرمود، پسرش على عليه السلام بفرستاد که آن مال را بفرست و آن اين قدر است پس آنچه نزد من بود فرستادم.

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از حسن بن عليّ وشا روايت کرده که گفت:

عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث از من درخواست که از امام رضا عليه السلام درخواهم که نامه های او چون می خواند پاره کند تا مبادا به دست دیگری افتد. وشا گفت: امام عليه السلام پیش از آن که من حرفی با او بگویم به من نوشت که با یار خود بگو که من هرگاه نامه های او را می خوانم، پاره می کنم.

دلالتی آخری:

حدّثنا أبی رضی اللہ عنہ قال: حدّثنا سعد بن عبد اللہ عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی قال: تمّنت فی نفسی إذا دخلت علی أبی الحسن الرضا علیه السّلام أن أسأله کم أتى علیک من السّنّ فلما دخلت علیه و جلست بین یدیه جعل ینظر إلیّ و یتفرّس فی وجهی ثمّ قال کم أتى لک فقلت جعلت فداک کذا و کذا قال فأنا أكبر منک و قد أتى علیّ اثنتان و أربعون سنه فقلت جعلت فداک قد و اللّٰه أردت أن أسألك عن هذا فقال قد أخبرتك.

861 35

دلالتی آخری:

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنہ قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن عیسیٰ بن عبید قال: حدّثنی فیض بن مالک المدائنی قال:

حدّثنی زروان المدائنی بأنّه دخل علی أبی الحسن الرضا علیه السّلام یرید أن یسأله عن 860 34

نشانه دیگر:

سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که گفت: در خاطر خود قرار گذاشتم که چون بر امام رضا علیه السّلام داخل شوم از او بپرسم که چند سال بر او گذشته، چون داخل شدم و نشستم دیدم که در من نظر می کرد و در روی من دقت می نمود بعد از آن فرمود: تو را چند سال گذشته؟! گفتم: فدای تو شوم چنین و چنان.

فرمود: پس من از تو بزرگترم، چهل و دو سال بر من گذشته، گفتم: فدای تو شوم می خواستم که همین از تو بپرسم، فرمود: من خود با تو بگفتم.

861 35

نشانه دیگر:

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسیٰ بن عبید از فیض بن مالک مدائنی از زروان مدائنی که گفت: نزد علی بن موسی الرضا علیه السّلام وارد شده و می خواستم از او در مورد عبد اللّٰه بن جعفر پرسشی کنم،

ص: 418

عبد الله بن جعفر الصادق قال فأخذ بيدي فوضعها على صدري قبل أن أذكر له شيئاً ممّا أردت ثم قال لي يا محمد بن آدم إن عبد الله لم يكن إماماً فأخبرني بما أردت أن أسأله عنه قبل أن أسأله.

862 36

دلالة أخرى:

حدّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى اليقطينيّ قال: سمعت الهشام العبّاسيّ يقول: دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السّلام وأنا أريد أن أسأله أن يعوّذني لصداع أصابني وأن يهب لي ثوبين من ثيابه أحرم فيهما فلمّا دخلت سألت عن مسألتي فأجابني ونسيت حوائجي فلمّا قمت لأخرج وأردت أن أوّدعه قال لي اجلس فجلست بين يديه فوضع يده على رأسي وعوّذني ثم دعا لي بثوبين من ثيابه فدفعهما إليّ وقال لي أحرم فيهما قال العبّاسيّ وطلبت بمكّه ثوبين سعيديّين إحداهما لابني فلم أصب بمكّه منهما شيئاً عليّ نحو ما أردت فمررت بالمدينة في كفت: دست مرا گرفت و بر سينه خود گذاشت پیش از آن که من به او چیزی بگویم از آن چه در خاطر داشتم و فرمود: یا محمد بن آدم! عبد الله، امام نبود.

862 36

نشانه دیگر:

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم بن هاشم از عیسی یقطنینی روایت کرده که گفت: از هشام عباسی شنیدم که می گفت: داخل شدم نزد ابو الحسن الرضا علیه السّلام و می خواستم از او در خواهم که برای درد سر من دعا خواند و دو جامه مرا بخشد از جامه های خود که در آن احرام بندم، چون داخل شدم چند سؤال داشتم آن ها را پرسیدم و آن حاجت ها را فراموش کردم، چون برخاستم تا بیرون آیم و خواستم وداع کنم، فرمود: بنشین.

پیش روی او نشستم، پس دست خود بر سر من نهاد و بر من عوده بخواند، پس دو جامه از جامه های خود بخواست و مرا داد و فرمود: در این ها احرام بند. عباسی گفت: من در مکّه دو جامه سفیدی طلب کردم برای پسر. آن چه من می خواستم در مکّه به دست نیامد. پس به مدینه بازگشتم

ص: 419

منصرفی فدخلت علی ابي الحسن الرضا عليه السلام فلما ودعته وأردت الخروج دعا بثوبين سعديين علی عمل الموشى الذى كنت طلبته فدفعهما إلى.

863 37

دلالة أخرى:

حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن موسى قال خرجنا مع أبي الحسن الرضا عليه السلام إلى بعض أملاكه في يوم لا سحاب فيه فلما برزنا قال: حملتم معكم المماطر قلنا لا و ما حاجتنا إلى المماطر و ليس سحاب و لا نتخوف المطر فقال لكنى حملته و ستمطرون قال فما مضينا إلا يسيرا حتى ارتفعت سحابه و مطرنا حتى أهمتنا أنفسنا فما بقى منا أحد إلا ابتل.

864 38

دلالة أخرى:

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدثنى أبى عن محمد بن عيسى عن موسى و بر امام رضا عليه السلام داخل شدم، چون وداع کردم و خواستم بیرون آیم دو جامه سفید بر آن نقش و طرحی که می خواستم طلبید و به من داد.

863 37

نشانه دیگر:

حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از حسین بن موسى روایت کرده که گفت: با امام رضا عليه السلام بیرون رفتیم به ملکی از ملک های او در روزی که ابر نبود، چون بیرون آمدیم، فرمود:

بارانی ها را با خود برداشتید؟ گفتیم: نه، چه حاجت به بارانی است و ابری نیست و بیم باران نداریم. فرمود: من برداشتم و خواهد بارید.

گفت: اندک راه پیش نرفتیم که ابری بلند شد و بارید تا ما را به فکر خود انداخت. پس هیچ کس از ما نماند مگر این که خیس شد.

864 38

نشانه دیگر:

احمد بن محمد بن يحيى از پدرش از محمد بن عيسى بن مهران روایت کرد که

ص: 420

بن مهران آنه كتب الى الرضا عليه السلام يسأله أن يدعو الله لابن له فكتب عليه السلام إليه وهب الله لك ذكرا صالحا فمات ابنه ذلك و ولد له ابن.

865 39

دلالة أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله عن الهيثم بن أبي المسروق التّهدّي عن محمّد بن الفضيل قال نزلت ببطن مرّ فأصابني العرق المدينيّ في جنبى و في رجلى فدخلت على الرضا عليه السلام بالمدينة فقال ما لى أراك متوجّعا فقلت إنّى لَمّا أتيت بطن مرّ أصابني العرق المدينيّ في جنبى و في رجلى فأشار عليه السّلام إلى الذى فى جنبى تحت الإبط و تكلم بكلام و نقل عليه ثمّ قال عليه السّلام ليس عليك بأس من هذا و نظر إلى الذى فى رجلى فقال قال أبو جعفر عليه السّلام من بلى من شيعتنا ببلاء فصبر كتب الله عزّ و جلّ له مثل أجر ألف شهيد فقلت فى نفسى لا أبرأ و الله من رجلى أبدا قال الهيثم فما زال يعرج منها حتّى مات

گفت: همانا او به امام رضا عليه السلام نامه ای نوشت و درخواست کرد که دعا کند برای پسری که داشت.

در جواب او نوشت: خدای تعالی تو را پسری صالح بخشد. پس آن پسر بمرد و پسری از برای او متولد شد.

865 39

نشانه دیگر:

علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از هیثم بن ابی مسروق نهدی از محمّد بن فضیل که گفت: در «بطن مر» فرود آمدم و مرا «عرق مدینی» در پهلو و در پا برآمد، در مدینه بر امام رضا علیه السّلام داخل شدم گفت: چرا تو را دردناک می بینم؟ گفتم: چون به «بطن مر» برآمدم «عرق مدینی» در پهلو و پایم برآمد. پس به آن دردی که در پهلویم و زیر بغل بود اشاره کرد و سخنی گفت و بر او دمید. سپس فرمود: از این باکی بر تو نیست و نظر کرد به آن چه در پایم بود. پس فرمود: ابو جعفر علیه السّلام فرمود: از شیعیان ما هر که به بلایی مبتلا شود و صبر کند خدای عزّ و جلّ برای او اجر هزار شهید نویسد و من در خاطر خود گفتم به خدا از این علت پا تا بمیرم شفا نخواهم یافت. هیثم گفت که همیشه آن رشته از پای او بر می آمد تا بمرد.

ص: 421

دلالت له أخرى:

حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن أبي عليّ الحسن بن راشد قال: قدمت عليّ أحمال و أتاني رسول الرضا عليه السلام قبل أن أنظر في الكتب أو أوجه بها إليه فقال لي:

يقول الرضا عليه السلام: سرّح إليّ بدفتر و لم يكن لي في منزلي دفتر أصلا قال: فقلت:

فأطلب ما لا أعرف بالتصديق له فلم أجد شيئا و لم أقع على شيء فلمّا وليّ الرسول قلت مكانك فحللت بعض الأحمال فتلّقاني دفتر لم أكن علمت به إلا أنّي علمت أنّه لم يطلب إلاّ الحقّ فوجهت به إليه.

867 41

دلالت له أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصّدّيق عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ عن محمد بن الوليد بن يزيد الكرمانيّ عن أبي محمد المصريّ قال قدم 866 40

نشانه دیگر:

حسن بن راشد گوید: بارهایی چند برای من آمد و پیش از آن که در بارنامه ها و تفصیل بارها نظر کنم یا نزد حضرت فرستم، فرستاده امام رضا علیه السلام آمد و به من گفت: امام رضا علیه السلام می فرماید دفتری به من فرست و مرا هیچ دفتری در منزلم نبود. با خود گفتم: باری بجویم آن چه گمان ندارم. برای تصدیق قول او بجستم ولی چیزی نیافتم. چون فرستاده حضرت خواست برگردد، گفتم: باش، بعضی از آن بارها را بگشودم، دفتری دیدم که هیچ گمان نداشتم اما این قدر می دانستم که او چیزی به باطل طلب نکند، پس نامه را برایش فرستادم.

867 41

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن مهزيار از برادرش از محمد بن وليد بن يزيد کرمانی از ابی محمد مصری که گفت:

ابو الحسن رضا علیه السلام وارد شد و من به نامه ای از او

ص: 422

أبو الحسن الرضا عليه السلام فكتبت إليه أسأله الإذن في الخروج إلى مصر أتجر إليها فكتب إليّ أقم ما شاء الله قال فأقمت سنتين ثم قدم الثالثة فكتبت إليه أستأذنه فكتب إليّ اخرج مباركاً لك صنع الله لك فإن الأمر يتغير قال فخرجت فأصبت بها خيراً و وقع الهرج ببغداد فسلمت من تلك الفتنة.

868 42

دلالة أخرى:

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه قال: حدثني أبي عن محمد بن إسحاق الكوفي عن عمه أحمد بن عبد الله بن حارثه الكرخي قال كان لا يعيش لي ولد و توفي لي بضعة عشر من الولد فحججت و دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فخرج إليّ و هو متّزر بإزار موزّذ فسلمت عليه و قبلت يده و سألته عن مسائل ثم شكوت إليه بعد ذلك ما ألقى من قلّه بقاء الولد فأطرق طويلاً و دعا ملياً ثم قال لي إني لأرجو أن تنصرف و لك حمل و أن يولد لك ولد بعد ولد و تمتّع بهم أيام حياتك فإنّ الله تعالى إذا أراد أن يستجيب الدعاء فعل اذن خواستم تا به مصر برای تجارت روم. پاسخ نوشت: به جای خود باش چندان که خدا خواهد. دو سال ماندم و بار دیگر به حضرت نوشتم و اذن خواستم، پاسخ نوشت: بیرون رو این سفر را خداوند برای تو مبارک گردانید و امر تغییر خواهد کرد.

گفت: بیرون شدم و در آن سفر خیر یافتم و در بغداد هر ج و مرج شد و من از آن فتنة برستم.

868 42

نشانه دیگر:

احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید: روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن اسحاق کوفی از عمّش از احمد بن عبد الله بن حارثه کرخی که گفت: فرزندانم زنده نمی ماندند و بیش از دوازده تن از فرزندانم مردند. پس به حج رفته و نزد امام رضا علیه السلام رفتم، بیرون آمد و ازاری موزّذ پوشیده بود بر او سلام کردم و دستش بوسیدم و مسئله چند پرسیدم. پس شکایت آن کردم که مرا فرزند نمی ماند. پس زمانی دراز سر به زیر انداخت و مدّتی دعا کرد و فرمود: امیدوارم که بازگردی و تو را حملی باشد و بعد از او فرزندان باشد که در ایام حیات به ایشان تمتع یابی، زیرا خدا هرگاه خواهد که دعا اجابت کند می کند

ص: 423

و هو علی کلّ شیء قدیر قال فانصرفت من الحجّ إلى منزلی فأصببت أهلی ابنه خالی حاملاً فولدت لی غلاماً سمّیته إبراهیم ثمّ حملت بعد ذلك فولدت لی غلاماً سمّیته محمّداً و کنّیته بأبی الحسن فعاش إبراهیم یتیمًا و ثلاثین سنه و عاش أبو الحسن [أربع] أربعاً و عشرين سنه ثمّ إنّهما اعتلّا جمیعا و خرجت حاجّاً و انصرفت و هما علیلان فمکثا بعد قدومی شهرین ثمّ توقّی إبراهیم فی أوّل الشّهر و توقّی محمّد فی آخر الشّهر ثمّ مات بعدهما بسنه و نصف و لم یکن یعیش له قبل ذلك ولد إلاّ أشهر.

869 43

دلاله آخری:

حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحمیری عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن سعید بن سعد عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام أنّه نظر إلى رجل فقال له: یا عبد الله أوص بما ترید و استعدّ لما لا بدّ منه فکان کما قال فمات بعد ذلك بثلاثه آیام.

و او بر همه چیز قادر است. گفت: از حج بازگشتم و اهل خود را که دختر خاله ام بود، آبستن یافتم و پسری بزایید نام او را ابراهیم نهادم. بعد از آن باز حامله شد و پسری بزایید، نام او را محمّد نهادم و کنیه اش ابو الحسن ابراهیم، سی و چند سال بزیست. و ابو الحسن بیست و چهار سال. بعد از آن هر دو بیمار شدند و من به حج آمدم و بازگشتم و ایشان بیمار بودند. بعد از آمدن من دو ماه بماندند. پس ابراهیم در اوّل ماه وفات یافت و محمّد در آخر ماه. و خود یک سال و نیم بعد از ایشان بمرد و از آن پیش او را فرزند نمی زیست مگر ماهی چند.

869 43

نشانه دیگر:

محمد بن موسی بن متوکل گوید: عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن سعد از ابی الحسن رضا علیه السّلام روایت کند که آن حضرت در مردی نظر کرد و سپس به او فرمود: یا عبد الله! وصیّت کن به آن چه خواهی و مهیا باش برای حالتی که چاره ای نیست از آن. و چنان شد که او فرمود.

پس از سه روز بمرد.

ص: 424

دلالت‌ه آخري:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن محمد الهاشمي قال:

دخلت على المأمون يوماً فأجلسني وأخرج من كان عنده ثم دعا بالطعام فطعمنا ثم طيّبنا ثم أمر بستاره فضربت ثم أقبل على بعض من كان في الستاره فقال بالله لِمَا رثيت لنا من بطوس فأخذت [يقول] تقول:

سقىا بطوس و من أضحى بها قطنا

من عتره المصطفى أبقى لنا حزنا

قال ثم بكى وقال لي يا عبد الله أيلومني أهل بيتي و أهل بيتك أن نصبت أبا الحسن الرضا عليه السلام علما فوالله لأحدّثك بحديث تتعجب منه جنته يوماً فقلت له جعلت فداك إنّ أباك موسى بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علي و علي بن الحسين عليهم السلام كان عندهم علم ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة و أنت وصي القوم و وارثهم و عندك علمهم و قد بدت لي إليك حاجة قال هاتها فقلت هذه 870 44

نشانه ديگر:

عبد الله بن محمد الهاشمي گفت: روزی بر مأمون داخل شدم مرا بشانند و هرکس نزد او بود بیرون کرد. پس طعام خواست، بخوردیم و طیب [خوش بو] بکار بردیم پس فرمود:

پرده ای بکشیدند. پس به یکی از آنان که در پس پرده بود خطاب کرد و گفت: تو را به خدا سوگند مرثیه کن برای ما آن چه را که در حق آن که در طوس است سروده ای مغنیّه سر کرد و بخواند:

گوارا باد برای طوس و از عترت مصطفی آنکه در آنجاست که رفت و اندوه بر ما گذاشت.

گفت: مأمون بگریست و گفت: یا عبد الله! آیا اهل بیت من و تو مرا ملامت می کنند بر اینکه رضا را علم نصب کردم، به خدا قسم به تو حدیثی گویم که تعجب کنی، روزی نزد او آمده و گفتم: فدای تو شوم، پدرانت موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن حسین علیهم السلام نزد ایشان بود علم آن چه شده و آن چه خواهد شد تا روز قیامت و تو وصی و وارث ایشان و علم ایشان نزد توست و مرا به تو حاجتی است. فرمود: بگو. گفتم: این

ص: 425

الزَّاهِرِيَّةَ [حَطَّتِي] حَطَّتِي و لا أَقْدَمَ عَلَيْهَا مِنْ جَوَارِيٍّ قَدْ حَمَلَتْ غَيْرَ مَرَّةٍ وَ أَسْقَطَتْ وَ هِيَ الْآنَ حَامِلٌ فَدَلَّنِي عَلَيَّ مَا تَتَعَالَجُ بِهِ فَتَسْلَمُ فَقَالَ لَا تَخَفْ مِنْ إِسْقَاطِهَا فَإِنَّهَا تَسْلَمُ وَ تَلِدُ غَلَامًا أَشْبَهَ النَّاسَ بِأُمِّهِ وَ يَكُونُ لَهُ خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ فِي يَدِهِ الْيَمْنَى لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ وَ فِي رِجْلِهِ الْيَسْرَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَوَلَدَتْ الزَّاهِرِيَّةَ غَلَامًا أَشْبَهَ النَّاسَ بِأُمِّهِ فِي يَدِهِ الْيَمْنَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ وَ فِي رِجْلِهِ الْيَسْرَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ عَلَى مَا كَانَ وَصْفُهُ لِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ يَلُومُنِي عَلَى نَصْبِي إِيَّاهُ عُلَمَاً وَ الْحَدِيثُ فِيهِ زِيَادَةٌ حَذْفَانِهَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال مصنف هذا الكتاب: إنما علم الرضا عليه السلام ذلك مما وصل إليه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله و ذلك أن جبرئيل عليه السلام قد كان نزل عليه بأخبار الخلفاء و أولادهم من بني أمية و ولد العباس و بالحوادث التي تكون في أيامهم و ما يجري على أيديهم و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«زاهريه» برگزیده من است و تقدیم نمی دهم بر او هیچ یک از جوار خود را و او چند بار حامله شده و سقط کرده و حالا حامله است. مرا دلالت کن به چیزی که علاج کند به آن خود را و سالم ماند. فرمود: خاطر جمع دار از سقط طفل که سالم می ماند و پسری می زاید و به مادرش ماند و انگشت کوچک زانوی در دست راست و پای چپش دارد بدون بند. با خود گفتم: گواهی می دهم که خدای عزّ و جلّ بر همه چیز قادر است. پس زاهریه بزاد پسری از همه مردم به مادرش مانندتر، در دست راست و پای چپ او انگشت زائد بدون بندی بود بر آن وصف که امام رضا علیه السلام فرموده بود.

پس کیست که ملامت می کند مرا که او را نصب کردم علم میان عالمیان. و حدیث زیاد است و ترک کردیم آن را.

مصنّف کتاب گوید: علم امام رضا علیه السلام به این واقعه از صحیفه ای است که از پدران خود از رسول صلی الله علیه و آله به او رسیده؛ زیرا بر جبرئیل علیه السلام اخبار خلفا و اولادشان از بنی امیه و اولاد عباس و حادثه ها که در ایام ایشان خواهد شد و بر دست ایشان خواهد گذشت نازل شد و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى.

48- باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابة الله عزّ وجلّ دعاءه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمه

اشاره

باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابة الله

عزّ وجلّ دعاءه على بكار بن عبد الله

بن مصعب بن الزبير بن بكار لما

ظلمه

1

871

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أحمد بن محمد بن إسحاق الخراسانيّ قال سمعت عليّ بن محمد النوفليّ يقول استحلف الزبير بن بكار رجل من الطّالبيين على شيء بين القبر والمنبر فحلف فبرص فأنا رأيتاه و بساقيه و قدميه برص كثير و كان أبوه بكار قد ظلم عليّ بن موسى الرضا عليه السلام في شيء فدعا عليه فسقط في وقت دعائه عليه حجر من قصر فاندقت عنقه و أمّا أبوه عبد الله بن مصعب فإنّه مزق عهد

48- باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت نمودن خدای عزّ وجلّ دعای او را بر بكار بن عبد الله بن مصعب پدر زبير بن بكار چون بر او ظلم کرد

باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت

نمودن خدای عزّ وجلّ دعای او را بر

بكار بن عبد الله بن مصعب پدر زبير

بن بكار چون بر او ظلم کرد

1

871

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از احمد بن محمد بن اسحاق خراسانی روایت کرد که گفت: شنیدم از علی بن محمد نوفلی که می گفت: زبیر بن بکار را مردی از اولاد ابی طالب میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره چیزی قسم داد و او قسم خورد. پس برص گرفت و من او را دیدم که در دو ساق و دو قدمش برص بسیار داشت و پدرش بکار بر امام رضا علیه السلام در

چیزی ظلم کرد و آن حضرت بر او نفرین کرد، همان لحظه از قصر بیفتاد، گردنش بشکست و اما پدرش عبد الله بن مصعب او عهدنامه

یحیی بن

ص: 427

یحیی بن عبد اللہ بن الحسن و اہانہ بین یدی الرشید و قال اقتله یا امیر المؤمنین فإِنَّه لا أمان له فقال یحیی للرشید إِنَّه خرج مع أخی بالأمس و أنشد أشعارا له فأنکرها فحلَّفه یحیی بالبراءه و تعجیل العقوبه فحمّ من وقته و مات بعد ثلاثه و انخسف قبره مرّات کثیره و ذکر خبرا طویلا له اختصرت هذا منه.

عبد اللہ بن الحسن را در حضور رشید پاره کرد و به او اهانت کرد و گفت: او را بکش یا امیر المؤمنین! که او را امان نبود. یحیی به رشید گفت: او دیروز با برادر من خروج نمود و برای رشید اشعار او را که در آن باب گفته بود بخواند، او منکر شد، یحیی او را قسم داد به براءت و تعجیل عقوبت همان وقت تب کرد و بعد از سه روز بمرد و قبرش چندین بار به زمین فرورفت و خبری در او ذکر کرده که من از آن اختصار نمودم.

اشاره

باب دلالتہ فیما أخبر به من أمره

أنه لا يرى بغداد و لا تراه فكان

كما قال عليه السلام

1

872

حدَّثنا أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد قال:

حدَّثنا محمد بن أبي عبّاد قال: قال المأمون يوماً للرّضا عليه السّلام: ندخل بغداد إن شاء الله تعالى فنفعل كذا و كذا فقال عليه السّلام له تدخل أنت بغداد يا أمير المؤمنين فلمّا خلوت به قلت له إني سمعت شيئاً غمّني و ذكرته له فقال يا حسين و ما أنا و بغداد لا أرى بغداد و لا تراني.

49- دلالت آن حضرت عليه السلام در آنچه خبر داد به امر خود که بغداد را نمی بیند و بغداد او را نمی بیند و چنان شد

دلالت آن حضرت عليه السلام در آنچه خبر

داد به امر خود که بغداد را نمی بیند

و بغداد او را نمی بیند و چنان شد

1

872

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

محمد بن یحیی صولی برای ما روایت کرد و گفت: مأمون روزی به امام رضا علیه السلام گفت که به بغداد می رویم، اگر خدا بخواهد چنین و چنان می کنیم آن حضرت علیه السلام فرمود: تو داخل بغداد می شوی یا امیر المؤمنین؛ پس چون به خلوت رفتیم به حضرت عرض کردم: از تو چیزی شنیدم که مرا غمگین کرد و آن سخن به او گفتم، فرمود: ای ابا حسین! مرا با بغداد چه کار، من بغداد را نمی بینم و بغداد مرا نمی بیند.

اشارہ

باب دلالتہ علیہ السّلام فی إجابہ اللّٰہ

عزّ و جلّ دعاءہ فی آل برمک و إخبارہ

بما یجری علیہم و بأنہ لا یصل إلیہ

من الرشید مکروه

1

873

حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمہ اللّٰہ قالاً حدّثنا سعد بن عبد اللّٰہ عن محمّد بن عیسیٰ بن عبید قال:

حدّثنا علیّ بن الحکم عن محمّد بن الفضیل قال لمّا کان فی السنّہ الّتی بطش ہارون بآل برمک بدأ بجعفر بن یحییٰ و حبس یحییٰ بن خالد و نزل بالبرامکہ ما نزل کان أبو الحسن علیہ السّلام واقفا بعرفہ یدعو ثمّ طأطأ رأسہ فسئل عن ذلك فقال إتی کنت أدعو اللّٰہ تعالیٰ علی البرامکہ بما فعلوا بأبی علیہ السّلام فاستجاب اللّٰہ لی الیوم فیہم فلمّا انصرف لم یلبث إلاّ یسیرا حتّٰی بطش بجعفر و یحییٰ و تعیّرت أحوالہم.

50- دلالت آن حضرت علیہ السّلام بر اجابت نفرین او در آل برمک و خبر دادن او بر آنچه بر ایشان می گذرد و این کہ از

جانب رشید بہ او مکروهی نیست

دلالت آن حضرت علیہ السّلام بر اجابت

نفرین او در آل برمک و خبر دادن او

بر آنچه بر ایشان می گذرد و این کہ از

جانب رشید بہ او مکروهی نیست

1

873

محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد اللّٰہ از محمد بن عیسیٰ بن عبید از علی بن حکم از محمّد بن فضیل روایت کرد کہ

گفت: در سالی که هارون بر آل برمک غضب کرد، اوّل جعفر بن یحیی را بکشت و یحیی را حبس کرد و بر سر ایشان آمد، آن چه آمد، ابو الحسن علیه السلام در عرفه ایستاده بود و دعا می کرد، بعد از آن سر زیر انداخت از او خبر پرسیدند، فرمود:

خدا را می خواندم بر برمکیان به سبب آن چه با پدرم کردند، امروز خدای عزّ و جلّ دعای من درباره ایشان اجابت نمود؛ پس چون بازگشت، اندکی بگذشت جعفر و یحیی به عذاب مبتلا شده و احوال ایشان دگرگون شد.

حدّثنا محمّد بن موسى المتوكّل قال:

حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء عن مسافر قال كنت مع أبي الحسن الرضا عليه السلام بمنى فمرّ يحيى بن خالد مع قوم من آل برمك فقال عليه السلام مساكين هؤلاء لا يدرون ما يحلّ بهم في هذه السنّه ثمّ قال هاه و أعجب من هذا هارون وأنا كهاتين و ضمّ بإصبعيه قال مسافر فوالله ما عرفت معني حديثه حتّى دفناه معه.

875 3

حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النيسابوريّ العطار بنيسابور سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبه عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن محمّد بن يعفور البلخيّ عن موسى بن مهران قال:

سمعت جعفر بن يحيى يقول سمعت عيسى بن جعفر يقول لهارون حيث توجه من الرّقه إلى مكّه اذكر يمينك التي حلفت بها في آل 2

874

محمد بن موسى بن متوكل از محمد بن عيسى بن عبید از حسن بن علی بن وشاء از مسافر روایت کرده که گفت: من با امام رضا علیه السلام بودم در منی، که یحیی بن خالد با قومی از آل برمک گذشتند. حضرت فرمود: مسکینان اینان نمی دانند که امسال بر ایشان چه می آید، بعد از آن فرمود: ها، وا عجباً که هارون و من همچو این دو هستیم. و دو انگشت خود به یکدیگر چسبانید و مسافر گفت: به خدا معنی سخن او ندانستم تا او را با هارون دفن کردیم.

875 3

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری اهل نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دو گفت: علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی از محمد بن یعفور از موسی بن مهران روایت کرد که گفت: شنیدم از جعفر بن یحیی که می گفت: شنیدم عیسی بن جعفر وقتی که از رقه به مکّه می رفت، به هارون گفت: سوگندی که درباره آل ابی طالب خورده ای فراموش نکن، تو سوگند خوردی که

ص: 431

أبي طالب فإنيك حلفت إن ادعى أحد بعد موسى الإمامه ضربت عنقه صبورا و هذا عليّ ابنه يدعى هذا الأمر و يقال فيه ما يقال في أبيه فنظر إليه مغضبا فقال و ما ترى تريد أن أقتلهم كلهم قال موسى بن مهران فلما سمعت ذلك صرت إليه فأخبرته فقال عليه السلام ما لي ولهم لا يقدرن إليّ على شيء.

8764

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن صفوان بن يحيى قال: لما مضى أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و تكلم الرضا عليه السلام خفنا عليه من ذلك فقلت له:

إنك قد أظهرت أمرا عظيما و إننا نخاف من هذا الطاغى فقال: ليجهد جهده فلا سبيل له عليّ قال صفوان: فأخبرنا أنّ يحيى بن خالد قال للطاغى هذا عليّ ابنه قد قعد و ادعى الأمر لنفسه فقال ما يكفيننا ما صنعنا بأبيه تريد أن تقتلهم جميعا و لقد كانت البرامكة مبغضين على بيت رسول الله صلى الله عليه و آله مظهرين لهم العداوه.

اگر کسی بعد از موسی دعوی امامت کند گردش را بزنی، اینک پسر او علی دعوی امامت کرده و مردم همانند اعتقاد به پدرش به او معتقدند، هارون غضب آلود نگریست و گفت: چه می گویی می خواهی ایشان را بکشم. موسی گفت: نزد امام علیّه السلام رفته و خبر را گفتم، فرمود: مرا با ایشان چه کار، به خدا قادر نیستند در حقّ من کاری کنند.

8764

احمد بن زياد از علی بن ابراهیم از صفوان بن يحيی روایت کرده که گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام درگذشت و امام رضا علیه السلام در امر امامت سخن گفت، از این جهت بر او ترسیدیم و به حضرت گفتم: شما امری عظیم ظاهر کردی و ما می ترسیم بر تو از این طاغی، فرمود: هر کاری می تواند انجام دهد، که او را بر من راهی نیست. صفوان گوید: شخصی ثقه به من گفت:

يحيى بن خالد به آن طاغی گفت: این علی پسر موسی است که به جای او نشسته و این امر را برای خود ادعا می کند، گفت: بهره ای نیست ما را از آن چه با پدرش کردیم، می خواهی همه را بکشیم. برمکیان دشمن خاندان رسول خدا صلى الله عليه و آله بودند و آن را ظاهر می کردند.

ص: 432

51- باب دلالتہ علیہ السلام فی أخبارہ بأنه یدفن مع ہارون فی بیت واحد

اشارہ

باب دلالتہ علیہ السلام فی أخبارہ بأنه

یدفن مع ہارون فی بیت واحد

877 1

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن ہاشم عن أبیہ عن موسی بن مهران قال رأیت علی بن موسی الرضا علیہ السلام فی مسجد المدینہ و ہارون یخطب فقال أترونی و إیّاه ندفن فی بیت واحد.

878 2

حدّثنا محمد بن علی ماجیلویہ رضی اللہ عنہ عن عمّہ محمد بن أبی القاسم قال: حدّثنی محمد بن علی القرشی عن محمد بن الفضیل قال أخبرنی من سمع الرضا علیہ السلام و هو ینظر إلی ہارون بمنی أو بعرفات فقال أنا و ہارون ہکذا و ضمّ بین إصبعیہ فکتنا لا ندری ما یعنی بذلک حتّی کان من أمرہ بطوس ما کان فأمر المأمون بدفن الرضا علیہ السلام إلی جنب ہارون.

51- دلالت حضرت علیہ السلام در اخبار بہ این کہ با ہارون در یک جا دفن می شوند

دلالت حضرت علیہ السلام در اخبار بہ این

کہ با ہارون در یک جا دفن می شوند

877 1

احمد بن زیاد بن جعفر ہمدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن ہاشم از پدرش از موسی بن مهران کہ گفت: علی بن موسی علیہ السلام را در مسجد مدینہ دیدم و ہارون خطبہ می خواند، حضرت فرمود: آیا می بینید کہ من و این در یک خانہ مدفون می شویم!

878 2

محمد بن علی ماجیلویہ از محمد بن علی قرشی از محمد بن فضل روایت کردہ کہ گفت:

خبر داد مرا کسی کہ از امام رضا علیہ السلام شنیدہ بود کہ حضرت، ہارون را در عرفات یا منی می بیند و می فرماید: من و ہارون چنین باشیم و دو انگشت بہ ہم ختم نمود. ما نمی دانستیم معنی آن چیست تا آن کہ در طوس واقع شد آن چہ شد و مأمون فرمان داد تا او را در جنب ہارون دفن کردند.

اشاره

باب إخباره عليه السّلام بأنه سيقتل

مسموماً و يقبر إلى جنب هارون

الرشيد

1

879

حدّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت الرّضا عليه السّلام يقول إنّي سأقتل بالسّمّ مظلوماً و أقبر إلى جنب هارون و يجعل الله تربتي مختلف شيعتي و أهل محبّتي فمن زارني في غربتي و جبت له زيارتي يوم القيامة و الذي أكرم محمّداً صلّى الله عليه و آله بالنّبوة و اصطفاه على جميع الخليقة لا يصلّي أحد منكم عند قبري ركعتين إلاّ استحقّ المغفرة من الله عزّ و جلّ يوم يلقاه و الذي أكرمنا بعد محمّد صلّى الله عليه و آله بالإمامه و خصّنا بالوصيّة إن زوّار قبري

52- خبر دادن آن حضرت عليه السّلام که او به زهر کشته می شود و در جنب هارون رشيد مدفون می گردد

خبر دادن آن حضرت عليه السّلام که او به

زهر کشته می شود و در جنب هارون

رشيد مدفون می گردد

1

879

عبد السّلام هارون گفت: شنیدم امام رضا عليه السّلام می فرمود: زود باشد که من به زهر کشته شوم مظلوم و در جنب هارون الرشيد مدفون گردم و خدای عزّ و جلّ تربت مرا زیارتگاه دوستان من گرداند. پس هر که مرا زیارت کند در غربت من، واجب است برای او که زیارت کنم روز قیامت، و به حق آن که محمّد صلّى الله عليه و آله را گرامی ساخت به نبوت، و بر همه خلق برگزید نماز نکند کسی از ایشان نزد قبر من دو رکعت مگر مستحقّ مغفرت گردد از جانب خداوند، روزی که او را ملاقات کند، به حق آن خداوند که ما را اکرام کرد بعد از محمّد صلّى الله عليه و آله به امامت، مخصوص ساخت به وصیت که زائران قبر من

لأكرم الوفود على الله يوم القيامة و ما من مؤمن يزورني فيصيب وجهه قطره من الماء إلا حرم الله تعالى جسده على النار.

گرامی ترین افرادند نزد خدای تعالی در روز قیامت و هیچ مؤمن مرا زیارت نکند پس به غربت من گریه کند و بر روی او قطره ای از اشک برسد، مگر این که خدای عزّ و جلّ جسد او را بر آتش حرام گرداند.

ص: 435

53- باب صحه فراسه الرضا عليه السلام و معرفته بأهل الإيمان و أهل النفاق

اشاره

باب صحه فراسه الرضا عليه السلام

و معرفته بأهل الإيمان و أهل النفاق

1

880

حدّثنا أبو رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا عبد الله بن عامر بن سعد عن عبد الرحمن بن أبي نجران قال كتب أبو الحسن الرضا عليه السلام و أقرأنيه رساله إلى بعض أصحابنا إنّنا لنعرف الرجل إذا رأيناه بحقيقه الإيمان و بحقيقه النفاق.

53- در صحت فراست امام رضا عليه السلام و معرفت به اهل ایمان و اهل نفاق

در صحت فراست امام رضا عليه السلام

و معرفت به اهل ایمان و اهل نفاق

1

880

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما عبد الله بن عامر بن سعد از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت: امام رضا عليه السلام به بعضی از اصحاب خود نامه ای نوشت و من آن را خواندم که مضمونش چنین بود که ما شخص را چون بینیم بشناسیم که به حقیقت اهل ایمان است یا نفاق.

ص: 436

باب معرفته عليه السّلام بجميع اللغات

1

881

حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمّد بن جزّك عن یاسر الخادم قال: كان غلمان لأبّی الحسن علیه السّلام فی البیت الصّـمّـهـه و رومیّه و كان أبو الحسن علیه السّلام قریبا منهم فسمعهم باللیل یتراطنون بالصّـقـلبیّه و الرّومیّه و یقولون إنّنا كنّا نقتصد فی كلّ سنه فی بلادنا ثمّ لیس نقتصد هاهنا فلمّا كان من الغد وجّه أبو الحسن إلى بعض الأطبّاء فقال له افصد فلانا عرق كذا و افصد فلانا عرق كذا و افصد فلانا عرق كذا و افصد فلانا عرق كذا ثمّ قال یا یاسر لا تقتصد أنت قال فافتصدت فورمت یدی و احمرت فقال لی یا یاسر ما لك فأخبرته فقال ألم أنهك عن ذلك هلّم یدك فمسح یده علیها و ثقل فیها ثمّ

54- در دانستن آن حضرت علیه السّلام همه لغات و زبان ها را

در دانستن آن حضرت علیه السّلام همه

لغات و زبان ها را

1

881

سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن جزك از یاسر خادم روایت کرده كه گفت: امام رضا علیه السّلام غلامانی از صقالبیه و رومیه در خانه داشت و آن حضرت با ایشان نزدیک بود، شنیدم كه ایشان در شب به زبان صقالبیه و رومیه می گفتند: ما هر سال در بلاد خود فصد می کردیم و این جا فصد نکردیم چون صبح شد، امام رضا علیه السّلام بعضی از طبیبان را بخواند و فرمود: فلان را از فلان رگ فصد کن، فلان را از فلان رگ فصد کن، فلان را از فلان رگ فصد کن، سبس فرمود: ای یاسر تو رگ نزن اما من توجه نکردم و خون گرفتم، دستم آماس کرد و كبود شد، به من فرمود: تو را چه شده؟ عرض کردم: رگ زدم، فرمود: مگر تو را از این كار نهی نکردم؟ دست خود را پیش من آر، دستم را پیش بردم حضرت دست خویش را بر آن مالید

ص: 437

أوصاني أن لا أتعشى فمكثت بعد ذلك ما شاء الله لا أتعشى ثم أغافل فأتعشى فيضرب عليّ.

882 2

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ قال: حدّثنا أبو هاشم داود بن القاسم الجعفرىّ قال كنت أتغدى مع أبي الحسن عليه السّلام فيدعو بعض غلمانہ بالصّقليّيه و الفارسيّيه و ربّما بعثت غلامى هذا بشىء من الفارسيّيه فيعلّمه و ربّما كان ينغلق الكلام على غلامه بالفارسيّيه فيفتح هو على غلامه.

883 3

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبي الصّلت الهروىّ قال: كان الرّضا عليه السّلام يكلم النّاس بلغاتهم و كان و الله أفصح النّاس و أعلمهم بكلّ لسان و لغه فقلت له: يوما يا ابن رسول الله إنى لأعجب من معرفتك بهذه اللّغات على اختلافها فقال:

يا أبا الصّلت أنا حجّبه الله على خلقه و برّ أن آب دهان گذارد و فرمود: شبها غذا مخور، من تا توانستم شبها غذا نخوردم و چون غفلت مى کردم و مى خوردم آن ناراحتى عود مى کرد.

882 2

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن ابى عبد الله برقى از داود بن قاسم جعفرى که گفت: من با ابو الحسن عليه السّلام چاشت مى خوردیم، بعضى از غلامان را به زبان صقلی و فارسى مى خواند و من این غلامم را به کارى مى فرستادم و به زبان فارسى مى گفتم او مى دانست و گاه بود که سخن فارسى بر غلامش بسته بود، او مى گشود بر او.

883 3

احمد بن زياد بن جعفر همدانى گوید:

روایت کرد برای ما على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ابا صلت هروى که گفت: امام رضا عليه السّلام با افراد به زبان های ایشان سخن مى کرد، او از همه مردم فصیح تر و داناتر به هر زبان و لغتى بود. روزى به او گفتم: یا بن رسول الله! من عجب دارم از معرفت تو به این لغت ها با اختلاف آن ها. فرمود: یا ابا صلت! من حجّت خدايم بر

ص: 438

و ما كان الله ليأخذ حجه على قوم و هو لا- يعرف لغاتهم أو ما بلغك قول أمير المؤمنين عليه السلام أوتينا فصل الخطاب فهل فصل الخطاب إلا معرفه اللغات.

خلق او و خدای عزّ و جلّ کسی را حجّت بر خلق نمی گرداند که لغات ایشان نداند، آیا به تو رسیده است قول امیر المؤمنین علیه السلام: فصل خطاب به ما داده شده است، آیا فصل الخطاب چیزی غیر از شناخت زبان هاست؟

ص: 439

اشاره

باب دلالتہ علیہ السلام فی إجابته الحسن

بن علی الوشاء عن المسائل التي أراد

أن يسأله عنها قبل السؤال

1

884

حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال: حدّثنا أبو الخیر صالح بن أبي حمّاد عن الحسن بن علیّ الوشاء قال كنت كتبت معی مسائل كثيره قبل أن أقطع علیّ أبي الحسن علیه السّلام و جمعتها فی كتاب ممّا روى عن أبائه علیهم السّلام و غیر ذلك و أحببت أن أثبت فی أمره و أختبره فحملت الكتاب فی كمّی و صرت إلى منزله و أردت أن آخذ منه خلوه فأناوله الكتاب فجلست ناحیه و أنا متفكّر فی طلب الإذن علیه و بالباب جماعه جلوس يتحدّثون فبینا أنا كذلك فی الفکره فی الاحتيال للدّخول علیه إذ أنا بغلام قد خرج من الدّار فی یده كتاب

55- دلالت آن حضرت علیہ السلام در جواب مسائل حسن بن علی و شاء قبل از آنکه بپرسد

دلالت آن حضرت علیہ السلام در جواب

مسائل حسن بن علی و شاء قبل از

آنکه بپرسد

1

884

حسن بن علی و شاء گوید: پیش از آن که به امامت امام رضا علیه السّلام یقین کنم، مسائل بسیاری نوشته بودم و آنها را به صورت کتابی جمع کرده که احادیثی از پدرانش علیهم السّلام و غیر آنان بود، اراده داشتم که او را آزموده و در امامت او تحقیق کنم، پس آن کتاب را در آستین خود نهادم و به منزل او رفتم و جوای خلوّتی بودم تا آن کتاب را به او بدهم و نظرخواهی کنم.

پس در جانبی نشستیم و متفکر بودم در طلب اذن دخول و جماعتی بر در خانه نشسته بودند و سخن می گفتند، در این اثنا که من برای داخل شدن تدبیری می جستیم، ناگاه غلامی از خانه بیرون آمد و در دستش نامه ای

فنادی أیکم الحسن بن علیّ الوشاء ابن بنت إلیاس البغدادیّ فقامت إلیه فقلت أنا الحسن بن علیّ فما حاجتک فقال هذا الکتاب أمرت بدفعه إلیک فهاک خذه فأخذته و تتحیت ناحیه فقرأته فإذا و الله فیه جواب مسأله مسأله فعند ذلك قطعت علیه و ترکت الوقف.

885 2

دلالت له علیه السلام:

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أبو الخیر صالح بن أبی حمّاد عن الحسن بن علیّ الوشاء قال بعث إلیّ أبی الحسن الرضا علیه السلام غلامه و معه رقعه فیه ابعا إلیّ بثوب من ثياب موضع کذا و کذا من ضرب کذا.

فکتبت إلیه و قلت للرّسول لیس عندی ثوب بهذه الصّفه و ما أعرف هذا الصّرب من الثّياب فأعاد الرّسول إلیّ و قال فاطلبه فأعدت إلیه الرّسول و قلت لیس عندی من هذا الصّرب شیء فأعاد إلیّ الرّسول اطلبه فإنّه عندک منه قال الحسن بن علیّ الوشاء و قد کان أبضع منی رجل ثوبا منها بود و آواز داد حسن بن علی و شاء پسر دختر الیاس بغدادی کیست؟ برخاستم و گفتم: منم حسن بن علی، چه کار داری؟ گفتم: این را فرموده اند به تو دهم، بیا و بستان، گرفتم و گوشه ای رفتم و بخواندم، به خدا در آن جواب یک یک آن مسائل نوشته بود، پس قطع کردم به امامت او و مذهب واقفیه را رها کردم.

885 2

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما ابو الخیر صالح بن ابی حمّاد از حسن بن علی و شاء که گفت: امام رضا علیه السلام غلام خود را نزد من فرستاد و رقعه ای آورد که در آن نوشته بود فلان جامه را از فلان جا از فلان باب برای من بفرست.

به او نوشتم و با رسول او گفتم: جامه ای به این صفت نزد من نیست و آن نوع لباس را من نمی شناسم، رسول بازگشت و گفت: بگرد که آن را خواهی یافت، باز رسول را بازگردانیدم و گفتم: از آن قسم پیش من نیست، باز رسول آمد که بجو که هست. و شا گفتم: مردی از آن جامه ها به من داده بود که برای او بفروشم

ص: 441

و أمرنی ببیعه و کنت قد نسیتہ فطلبت کلّ شیء کان معی فوجدته فی سفظ تحت الثیاب کلّھا فحملته إلیه.

8863

دلالتہ آخری له علیہ السّلام:

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن صفوان بن یحیی قال کنت عند الرّضا علیہ السّلام فدخل علیہ الحسین بن خالد الصّیرفیّ فقال له جعلت فداک إتیّی أرید الخروج إلی الأعوض فقال حیث ما ظفرت بالعافیہ فالزمه فلم یقنعه ذلک فخرج یرید الأعوض فقطع علیہ الطّریق و أخذ کلّ شیء کان معه من المال

و من فراموش کرده بودم، اسباب خود تمام جستم به آخر بسته زیر جامه ها یافتم که آن جامه در آن جا بود، نزد او بردم.

8863

نشانه دیگر:

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صفوان بن یحیی که گفت: نزد امام رضا علیہ السّلام بودم. حسین بن خالد صیرفی بر او داخل شد و گفت: فدای تو شوم، من می خواهم با اعوض بیرون روم. فرمود: هر جا که بر عافیت ظفر می یابی از او مگذر، این سخن او را قانع نساخت و به آن سورهسپار شد، در راه راهزنان به او حمله کرده و هر چه داشت از مال بر بودند.

ص: 442

باب جواب الرضا عليه السلام عن سؤال

أبي قره صاحب الجائليق

1

887

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هاشم المكتَّب وعلی بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن صفوان بن يحيى صاحب السَّابريِّ قال سألتني أبو قره صاحب الجائليق أن أوصله إلى الرضا عليه السلام فاستأذنته في ذلك فقال عليه السلام أدخله عليّ فلما دخل عليه قُتِل بساطه وقال هكذا علينا في ديننا أن نفعل بأشراف أهل زماننا ثم قال أصلحك الله ما تقول في فرقه ادّعت دعوى فشهدت لهم فرقه أخرى معدّلون قال الدّعوى لهم قال فادّعت فرقه أخرى دعوى فلم يجدوا شهودا من غيرهم قال

56- باب جواب امام رضا عليه السلام از سؤال ابی قره صاحب جائليق

باب جواب امام رضا عليه السلام از سؤال

ابی قره صاحب جائليق

1

887

احمد بن زياد بن جعفر همداني وعلی بن عبد الله وراق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از صفوان بن یحیی مصاحب سابری که گفت: ابو قره صاحب جائليق از من درخواست کرد که او را به امام رضا عليه السلام رسانم و در این باب از او اذن خواستم، فرمود: او را درآر چون وارد شد فرش زیر پای حضرت را بوسید و گفت: قانون است در دین ما که با اشراف زمانه خود چنین کنیم بعد از آن به امام عليه السلام گفت: اصلحك الله چه می گویی در طریقی که دعوی کنند فرقه ای و فرقه دیگر که عادل باشند بر آن گواهی دهند، فرمود: دعوی ایشان ثابت است. گفت: فریقه ای دیگر که دعوی کنند و غیر ایشان بر آن گواهی ندهند، فرمود:

ص: 443

لا- شيء لهم قال فإننا نحن ادعينا أن عيسى روح الله و كلمته ألقاها فوافقنا على ذلك المسلمون و ادعى المسلمون أن محمداً نبى فلم نتابعهم عليه و ما أجمعنا عليه خير مما افترقنا فيه فقال له الرضا عليه السلام ما اسمك قال يوحنا قال يا يوحنا إنا أمنا بعيسى ابن مريم عليه السلام روح الله و كلمته الذى كان يؤمن بمحمد صلى الله عليه و آله و يشتر به و يقر على نفسه أنه عبد مروب فإن كان عيسى الذى هو عندك روح الله و كلمته ليس هو الذى آمن بمحمد صلى الله عليه و آله و يشتر به و لا هو الذى أقر لله عز و جل بالعبودية و الربوبية فنحن منه براء فأين اجتمعنا فقام و قال لصفوان بن يحيى قم فما كان أغنانا عن هذا المجلس.

ادعای ایشان صحت ندارد. گفت: حال ما ادعا می کنیم که عیسی روح خدا و کلمه او است و مسلمانان با ما موافق اند و بر این دعوی شاهد، مسلمانان ادعا می کنند که محمد صلی الله علیه و آله نبی است و ما به ایشان موافق و متفق نیستیم و آن چه ما بر آن اجماع کرده ایم بهتر است از آن چه در آن اختراق و اختلاف کردیم. امام رضا علیه السلام فرمود: نام تو چیست؟ گفت: یوحنا.

فرمود: ای یوحنا! ما به عیسی بن مریم و روح الله و کلمه خدایی ایمان داریم که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشته و به آمدن او بشارت داده و اقرار داشت به خدای عز و جل و عبودیت او، پس اگر آن عیسی که تو به او اقرار داری این چنین نیست که به محمد ایمان آورده باشد و اقرار به عبودیت کرده و خدا را پروردگار خود بداند، ما از او بیزاریم، پس چگونه اجماع کردیم؟! پس ابو قره برخاست و به صفوان گفت: برخیز ما را هیچ کاری نبود به این مجلس بیاییم.

باب ذکر ما کلم به الرضا عليه السلام يحيى

بن الضحاک السمرقندی فی الإمامه

عند المأمون

1

888

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: يحكى عن الرّضا عليه السّلام خبر مختلف الألفاظ لم تقع لي روايته بإسناد أعمل عليه وقد اختلفت ألفاظ من رواه إلا أنّي سأتي به وبمعانيه وإن اختلفت ألفاظه كان المأمون في باطنه يحبّ سقطات الرّضا عليه السّلام وأن يعلوه المحتجّ وإن أظهر غير ذلك فاجتمع عنده الفقهاء والمتكلّمون فدسّ إليهم أن ناظروه في الإمامه فقال لهم الرّضا عليه السّلام اقتصروا عليّ واحد منكم يلزمكم ما يلزمه فرضوا برجل يعرف بيحيى بن الضّحاک السمرقندیّ

57- در ذکر آن چه امام رضا عليه السلام نزد مأمون با يحيى بن ضحاک سمرقندی در باب امامت تکلم کرد

در ذکر آن چه امام رضا عليه السلام نزد

مأمون با يحيى بن ضحاک سمرقندی

در باب امامت تکلم کرد

1

888

محمد بن يحيى صوليّ گفت: از امام رضا عليه السلام خبری به الفاظ مختلف آمده و من سندی معتبر بر آن نیافتم و با الفاظ گوناگونی دیدم جز این که آن را می آورم و معنای آن را نقل می کنم هرچند الفاظش اختلاف دارد؛ مأمون در باطن خود دوست می داشت که امام رضا عليه السلام از چشم مردم ساقط شود و می خواست مردم در بحث بر او غالب آیند هرچند غیر این ظاهر می کرد. پس فقها و متکلمان را جمع و با ایشان پنهانی گفت تا با حضرت مناظره کنند. امام عليه السلام فرمود: یکی را از خود اختیار کنید که لازم باشد بر شما آن چه لازم آید بر او، پس راضی شدند به مردی معروف به يحيى بن الضحاک سمرقندی

و لم يكن بخراسان مثله فقال له الرضا عليه السلام يا يحيى سل عما شئت فقال نتكلم في الامامه كيف ادعيت لمن لم يؤم و تركت من أم و وقع الرضا به فقال له: يا يحيى اخبرني عن صدق كاذبا على نفسه أو كذب صادقا على نفسه أ يكون محققا مصيبا أو مبطلا مخطئا فسكت يحيى فقال له المأمون: أجبه فقال يعفيني أمير المؤمنين من جوابه فقال المأمون يا أبا الحسن عرفنا الغرض في هذه المسأله فقال لا بد ليحيى من أن يخبر عن أئمتة أنهم كذبوا على أنفسهم أو صدقوا فإن زعم أنهم كذبوا فلا أمانه لكذاب و إن زعم أنهم صدقوا فقد قال أولهم وليتكم و لست بخيركم و قال تاليه كانت بيعته فلتة فمن عاد لمثلها فاقتلوه فوالله ما رضی لمن فعل مثل فعلهم إلا بالقتل فمن لم يكن بخير الناس و الخيريّه لا- تقع إلا بنعوت منها العلم و منها الجهاد و منها سائر الفضائل و ليست فيه و من كانت بيعته فلتة يجب القتل على من فعل مثلها كيف يقبل عهده إلى غيره و هذه صورته ثم يقول على المنبر إن لي شيطانا يعتريني و در خراسان مثل او نبود. امام عليه السلام فرمود: ای يحيى پرس آن چه می خواهی، گفت: چگونه ادعا می شود برای کسی که امامت نکرد و ترک می شود به آن که امامت کرد، امام علیه السلام فرمود: مرا خبر ده از کسی که تصدیق کند دروغگورا بر خود یا تکذیب کند راستگورا از خود، کدام بر حق است و کدام باطل؟ مأمون به او گفت: جواب ده.

گفت: مرا معاف دارد امیر المؤمنین از جواب.

پس مأمون گفت: یا ابا الحسن مرا معلوم گردان به غرض در این مسئله، فرمود: ناچار است يحيى که از امامان خود خبر دهد که ایشان بر خود دروغ بستند یا راست گفتند، اگر معتقد است که دروغ گفته اند. پس دروغگورا امامت نبود اگر گوید راست گفتند، اول ایشان گفت: مرا والی ساختید و من بهتر از شما نیستم و آن که پس از وی بود گوید:

بیعت با اولی اشتباه بود پس هرکه به مثل آن باز گردد، او را بکشید، به خدا برای کسی که مثل آن کار کند جز به کشتن راضی نشد پس هرکه بهترین مردم نیست و بهتر بودن به صفاتی مثل علم و جهاد و سایر فضایل درونی است و کسی که ناگاه بیعت کند و هرکه مثل آن کند واجب است بکشندش، چگونه قبول می شود و صورت حال این باشد و بعد از آن بر منبر بگوید مرا شیطانی است

فإذا مال بي فقوموني وإذا أخطأت فأرشدوني فليسوا أئمة بقولهم إن صدقوا أو كذبوا فما عند يحيى في هذا جواب فعجب المأمون من كلامه
وقال يا أبا الحسن ما في الأرض من يحسن هذا سواك.

که بر من عارض می شود هرگاه از طریق مستقیم مرا به کجی کشانید شما مردم مرا به راه راست آورید و هرگاه خطائی از من سر زد ارشادم کنید، اینان به قول خودشان امام نیستند چه راست بگویند و چه دروغ، پس یحیی را در این جوابی نبود مأمون از کلام او در عجب شد و گفت: یا ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این را چنین خوب داند به جز تو.

ص: 447

**58- باب قول الرضا عليه السلام لأخيه زيد بن موسى حين افتخر على من في مجلسه و قوله عليه السلام فيمن يسىء
عشره الشيعة من أهل بيته و يترك المراقبه**

اشاره

باب قول الرضا عليه السلام لأخيه زيد بن

موسى حين افتخر على من فى

مجلسه و قوله عليه السلام فيمن يسىء عشره

الشيعة من أهل بيته و يترك المراقبه

1

889

حدّثنا محمد بن أحمد السناني قال:

حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال:

حدّثنا أبو الفيض صالح بن أحمد قال:

حدّثنا سهل بن زياد قال: حدّثنا صالح بن أبي حمّاد قال: حدّثنا الحسن بن موسى بن عليّ الوشاء البغداديّ قال كنت بخراسان مع عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فى مجلسه و زيد بن موسى حاضر قد أقبل على جماعه فى المجلس يفتخر عليهم و يقول نحن و نحن و أبو الحسن عليه السلام مقبل على قوم يحدّثهم فسمع مقاله زيد فالتفت إليه فقال يا زيد أغرّك قول ناقلى الكوفه إنّ

**58- گفتگوی امام رضا عليه السلام با برادرش زيد وقتى که بر اهل مجلس او افتخار کرد و سخنان حضرت در باب معاشرت بد
با شیعیان اهل بیت او و ترک تأسى جانب ایشان**

گفتگوی امام رضا عليه السلام با برادرش

زيد وقتى که بر اهل مجلس او افتخار

کرد و سخنان حضرت در باب

معاشرت بد با شیعیان اهل بیت او

و ترک تأسى جانب ایشان

محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از ابو الفیض صالح بن احمد از سهل بن زیاد از صالح بن ابی حماد از حسن بن موسی بن علی و شاء بغدادی که گفت: من در خراسان با امام رضا علیه السلام بودم در مجلس او و زید بن موسی حاضر بود روی کرده بود به جماعت اهل مجلس و برایشان افتخار می کرد و می گفت:

ما چنین و چنانیم، امام رضا علیه السلام که روی به قومی داشت و با ایشان سخن می کرد گفتار او را شنید روی به او کرد و فرمود: یا زید! آیا تو را بازی داده است و مغرور کرده، سخن ناقلان کوفه

ص: 448

فاطمه علیه السلام آحضنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار فوالله ما ذاک إلا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصه فأما أن یکون موسی بن جعفر علیه السلام یطیع الله و یصوم نهاره و یقوم ليله و تعصیه أنت ثم تجیان یوم القیامه سواء لأنت أعز علی الله عزّ و جلّ منه إن علی بن الحسین علیه السلام کان یقول لمحسننا کفلان من الأجر و لمسینا ضعفان من العذاب قال الحسن الوشاء ثم التفت إلیّ فقال لی یا حسن کیف تقرأون هذه الآیه قال یا نوح إبه لیس من أهلك إبه عمل غیر صالح فقلت من الناس من یقرأ إبه عمل غیر صالح و منهم من یقرأ إبه عمل غیر صالح فمن قرأ إبه عمل غیر صالح فقد نفاه عن أبیه فقال علیه السلام: کلاً لقد کان ابنه و لکن لما عصی الله عزّ و جلّ نفاه عن أبیه کذا من کان ممّا لم یطع الله عزّ و جلّ فلیس ممّا و أنت إذا أطعت الله عزّ و جلّ فأنت ممّا أهل البیت.

که فاطمه علیها السلام عفت خود را حفظ کرد و خدا آتش را بر ذریه او حرام گردانید، به خدا سوگند که این نیست مگر حسن و حسین و فرزندان بلا واسطه آن حضرت، اما این که موسی بن جعفر علیهما السلام خدای را طاعت کند و روز روزه دارد و شب برپا باشد ولی تو نافرمانی کنی خدای را بعد از آن هر دو روز قیامت در عمل مساوی باشید و جزای هر دو بهشت باشد تو عزیزتر باشی بر خدای عزّ و جلّ از او! به درستی علی بن حسین علیهما السلام فرمود: نیکوکار ما را دو برابر اجر است و بدکار ما را دوچندان عذاب است.

و شاء گفت: پس امام به من ملتفت شد و فرمود: یا حسن! چگونه می خوانید این آیه را «قال یا نوح إبه لیس من أهلك إبه عمل غیر صالح» گفتم:

بعضی مردم به طریق وصفی خوانند که «آن عملی نادرست است» برخی به اضافه خوانند که «کار بدی کرده» و هرکه چنین خواند او را از نوح نفی کرده و غیر را پدر او داند نفی می کند.

امام علیه السلام فرمود: هرگز این طور نیست بلکه او پسر واقعی نوح بود و لیکن چون معصیت کرد، خدا او را از پدرش نفی کرد. هم چنین هرکه از ما، خدای عزّ و جلّ را طاعت نکند از ما نیست و تو هرگاه خدای را اطاعت کنی پس از ما اهل بیتی.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّولي قال: حدَّثنا محمد بن يزيد التّحويّ قال: حدَّثني ابن أبي عبدون عن أبيه قال لمّا جيء بزيد بن موسى أخي الرّضا عليه السّلام إلى المأمون وقد خرج بالبصره و أحرقت دور العباسيين و ذلك في سنه تسع و تسعين و مائه فسَمّي زيد النّار قال له المأمون يا زيد خرجت بالبصره و تركت أن تبدأ بدور أعدائنا من بني أميّه و ثقيف و عديّ و باهله و آل زياد و قصدت دور بني عمّك قال و كان مزّاحاً أخطأت يا أمير المؤمنين من كلّ جهه و إن عدت بدأت بأعدائنا فضحك المأمون و بعث به إلى أخيه الرّضا عليه السّلام و قال قد وهبت جرمه لك فلمّا جاءوا به عتّفه و خلّى سبيله و حلف أن لا يكلمه أبداً ما عاش.

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد برای من محمد بن یحیی صولی از محمد بن یزید نحوی از ابن ابی عبدون از پدرش که گفت: چون زید برادر امام رضا علیه السّلام را نزد مأمون آوردند و او در سال 199 در بصره خروج کرده و خانه های عباسیان را سوزانده بود و او را زید النّار می نامیدند. مأمون به او گفت: ای زید! خروج کردی به بصره و به جای آن که به خانه های دشمنانمان (بنی امیّه، ثقیف، غنی، باهله و آل زیاد) آغاز کنی به خانه های پسرعموهایت شروع کردی. زید که مردی خوش طبع بود، گفت: خطا کردم یا امیر المؤمنین! از همه جهت، و اگر بازگردم ابتدا به دشمنان شما می پردازم. مأمون بخندید و او را نزد برادرش امام رضا علیه السّلام فرستاد و گفت: جرم او را به تو بخشیدم و چون او را آوردند او را سرزنش کرد و رها کرد و سوگند خورد که با او هرگز سخن نکنند چندان که زنده باشد.

حدّثنا أبو الخیر علی بن أحمد التّسابه عن مشایخه أنّ زید بن موسی کان ینادم المستنصر و کان فی لسانه فضل و کان زیدیا و کان زید هذا ینزل بغداد علی نهر کرخایا و هو الذی کان بالكوفه آیام ابي السّرایا فولاه فلما قتل أبو السّرایا تفرّق الطّالبیون فتواری بعضهم ببغداد و بعضهم بالكوفه و صار بعضهم إلى المدینه و کان ممّن تواری زید بن موسی هذا فطلبه الحسن بن سهل حتّی دلّ علیه فأتی به فحبسه ثمّ أحضره علی أن یضرب عنقه و جرّد السّیّاف السّیف لیضرب عنقه و کان حضر هناك الحجاج بن [خثیمه] خثیمه فقال أيّها الأمير إن رأیت أن لا تعجل و تدعونی إلیک فإنّ عندی نصیحه ففعل و أمسک السّیّاف فلما دنا منه قال أيّها الأمير أتاک بما ترید أن تفعله أمر من أمير المؤمنین قال لا قال فعلام تقتل ابن عمّ أمير المؤمنین من غیر إذن و أمره و استطلاع رأیه فیہ ثمّ حدّثه بحديث ابي عبد الله بن أفضس و أنّ الرّشید حبسه عند جعفر بن یحیی فأقدم 891 3

ابو الخیر علی بن احمد نسابه از مشایخ خود روایت کرده است که زید بن موسی ندیم مستنصر شده بود، و او مردی زبان آور و خوش بیان بود و او زیدی مذهب بود و در کنار نهری در بغداد موسوم به «کرخایا» منزل گزیده بود و در آیام ابي السّرایا در کوفه والی بود؛ چون ابي السّرایا کشته شد طالبیون متفرق شدند و بعضی به بغداد پنهان شدند و بعضی به کوفه و بعضی به مدینه رفتند و از آنان که پنهان شد زید بن موسی بود، حسن بن سهل او را بجست تا بیافت و حبس کرد، سپس حاضر ساخت تا گردنش بزند و جلاد شمشیر برکشید تا گردنش بزند، حجاج بن خثیمه (خثیمه) حاضر بود، گفت:

ای امیر اگر صلاح دانی تعجیل نکنی و مرا خوانی که نزد من نصیحتی هست او بخواند و جلاد دست نگاه داشت حجاج نزدیک شد و گفت: ای امیر این کار که می کنی فرمانی از امیر المؤمنین به تو آمده؟ گفت: نه! گفت: پس به چه وجه پسر عم امیر المؤمنین را می کشی بی اذن او و استطلاع رأی او در این کار، سپس قصه عبد الله بن افضس بگفت که رشید او را نزد جعفر بن یحیی حبس کرد

عليه جعفر فقتله من غير أمره وبعث برأسه إليه في طبق مع هدايا التّيروز.

وإنّ الرّشيد لما أمر مسرورا الكبير بقتل جعفر بن يحيى قال له إذا سألك جعفر عن ذنبه الّذي تقتله به فقل له إنّما أقتلك بآبِنِ عَمِّي ابْنِ الْأَفْطَسِ الّذي قتلته من غير أمرى.

ثمّ قال الحجاج بن خثيمه للحسن بن سهل أفتأمن أيّها الأمير حادثه تحدث بينك وبين أمير المؤمنين وقد قتلت هذا الرّجل فيحتجّ عليك بمثل ما احتجّ به الرّشيد على جعفر بن يحيى.

فقال الحسن للحجّاج جزاك الله خيرا ثمّ أمر برفع زيد و أن يردّ إلى محبسه فلم يزل محبوسا إلى أن ظهر أمر إبراهيم بن المهتدي [فخير] فحسّر أهل بغداد بالحسن بن سهل فأخرجوه عنها فلم يزل محبوسا حتّى حمل إلى المأمون فبعث به إلى أخيه الرضا عليه السّلام فأطلقه وعاش زيد بن موسى إلى آخر خلافة المتوكّل و مات بسرّ من رأى.

جعفر بی امر رشید او را بکشت و سرش در طبقی با هدیه های نوروزی نزد رشید فرستاد.

و رشید چون مسرور کبیر را دستور داد تا جعفر را بکشد، به او گفت: اگر جعفر از تو بپرسد که مرا به چه گناه می کشی؟ بگو به جای پسر عمم ابن الافطس که او را بی امر من کشتی.

پس حجاج با حسن گفت: آیا تو ایمنی ای امیر از این که حادثه ای میان تو و امیر المؤمنین روی دهد و این مرد را کشته باشی و او بر تو حجّت گیرد به مثل آن حجّت که رشید بر جعفر گرفت.

حسن به حجاج گفت: جزاک الله خیرا؛ پس فرمود تا او را به حبس بازگردانند و محبوس بود تا امر ابراهیم بن مهدی ظاهر شد و اهل بغداد جرأت نموده، حسن بن سهل را از بغداد بیرون کردند، باز او محبوس بود تا او را نزد مأمون آوردند و او را نزد برادرش امام رضا علیه السّلام فرستاد و او را رها کرد و زید تا آخر خلافت متوکّل بزیست و در سرّ من رأى بمرد.

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه و محمّد بن موسی المتوکّل و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنهم قالوا حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم قال: حدّثنی یاسر أنّه خرج زید بن موسی أخو أبی الحسن علیه السّلام بالمدينة و أحرق و قتل و کان یسمی زید النّار فبعث إلیه المأمون فأسر و حمل إلی المأمون فقال المأمون اذهبوا به إلی أبی الحسن قال یاسر فلما أدخل إلیه قال له أبو الحسن علیه السّلام یا زید أغرّک قول سفله أهل الکوفه إنّ فاطمه علیها السّلام أحصنت فرجها فحرّم الله ذرّيتها علی النّار ذلك للحسن و الحسین خاصّه إن كنت ترى أنّک تعصى الله عزّ و جلّ و تدخل الجنّه و موسی بن جعفر علیه السّلام أطاع الله و دخل الجنّه فأنت إذا أکرم علی الله عزّ و جلّ من موسی بن جعفر علیه السّلام و الله ما ینال أحد ما عند الله عزّ و جلّ إلاّ بطاعته و زعمت أنّک تناله بمعصيته فبئس ما زعمت فقال له زید أنا أخوک و ابن أبیک فقال له أبو الحسن علیه السّلام أنت أخي ما أطعت الله عزّ و جلّ إنّ نوحا علیه السّلام قال ربّ إنّ ابنی من 8924

یاسر گوید: زید برادر امام رضا علیه السّلام در مدینه خروج کرد و بسوخت و بکشت و او را زید النّار گفتند، مأمون بفرستاد و او را اسیر کرده، بردند. مأمون گفت: او را نزد ابو الحسن برید. یاسر گفت: چون او را در آوردند امام رضا علیه السّلام به او فرمود: یا زید! آیا تو را فریفته است گفتار سفلیگان کوفه که فاطمه علیها السّلام فرج خود را حفظ نمود؛ پس حرام ساخت خدای عزّ و جلّ ذریّه او را بر آتش، این مخصوص حسنین علیهما السّلام است. اگر تو اعتقاد داری که خدای را معصیت کرده و داخل بهشت می شوی و موسی بن جعفر علیه السّلام طاعت کرده و داخل بهشت می شود؛ بنابراین گرامی تر باشی بر خدای عزّ و جلّ از او، به خدا که در نیابد کسی آن چه نزد خدای عزّ و جلّ است مگر به طاعت او و تو گمان می بری که به معصیت او خواهی دریافتن، بدگمانی است که تو داری.

زید گفت: من برادر توام و پسر پدر تو. امام رضا علیه السّلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که خدای عزّ و جلّ را اطاعت می کنی، همانا نوح گفت: پروردگارا همانا پسر من از اهل من است

أهلي وإن وعدك الحقّ وأنت أحكم الحاكمين فقال الله عزّ وجلّ يا نوح إنّه ليس من أهلك إنّه عمل غير صالح فأخرجه الله عزّ وجلّ من أن يكون من أهله بمعصيته.

893 5

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو عليّ أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن أبي الصّلت الهرويّ قال سمعت الرّضا عليه السّلام يحدث عن أبيه أنّ إسماعيل قال للصادق عليه السّلام يا أبتاه ما تقول في المذنب منّا و من غيرنا فقال عليه السّلام ليس بأمانتكم ولا أمانتي أهل الكتاب من يعمل سوءا يجز به.

894 6

حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ قال: حدّثنا أبو الخير صالح بن أبي حمّاد عن الحسن بن الجهم قال كنت عند الرّضا عليه السّلام وعنده زيد بن موسى أخوه و هو يقول يا زيد اتق الله فإنّه بلغنا ما بلغنا و وعدة تو حق است و حکم تو بهترین حکم هاست، خداوند در پاسخش فرمود:

همانا او از اهل تو نیست و عمل غیر صالح انجام داده است، پس خداوند او را به واسطه معصیتش از اهل او خارج کرد.

893 5

تميم بن عبد الله بن تميم قرشيّ گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از ابو الصّلت هروی که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم از پدرش حدیث می کرد که اسماعیل با امام صادق علیه السّلام گفت: ای پدر! چه می گویی در گناهکار از ما و غیر ما؟ فرمود: به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست بلکه هرکس کار بدی انجام دهد سزای آن را خواهد دید.

894 6

علی بن احمد بن محمد بن عمران دّقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی الکوفی از ابو الخير صالح بن ابی حماد از حسن بن جهم که گفت: نزد امام رضا علیه السّلام بودم و برادرش زید آن جا بود به او فرمود: یا زید! از خدا بپرهیز که ما رسیدیم به منزلتی که رسیدیم

ص: 454

بالتقوى فمن لم يتق الله و لم يراقبه فليس منا و لسنا منه يا زید ایاک ان تهين من به تصول من شيعتنا فيذهب نورك يا زید ان شيعتنا إنما أبغضهم الناس و عادوهم و استحلوا دماءهم و أموالهم لمحبتهم لنا و اعتقادهم لولايتنا فإن أنت أسأت إليهم ظلمت نفسك و أبطلت حقك قال الحسن بن الجهم ثم التفت عليه السلام إلى فقال لي يا ابن الجهم من خالف دين الله فابراً منه كائنا من كان من أي قبيله كان و من عادى الله فلا تواله كائنا من كان من أي قبيله كان فقلت له يا ابن رسول الله و من الذي يعادى الله تعالى قال من يعصيه.

8957

حدّثنا أبو محمد جعفر بن نعيم الشاذاني رضي الله عنه قال أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن إبراهيم بن محمد الهمداني قال سمعت الرضا عليه السلام يقول من أحب عاصيا فهو عاص و من أحب مطيعا فهو مطيع و من أعان ظالما فهو ظالم و من خذل عادلا فهو ظالم إله ليس بين الله و بين أحد قرابه و لا ينال أحد ولاية الله به تقوى. هرکه از خدا نپرهیزد و پاس فرمان او ندارد از ما نیست و ما از او نیستیم، یا زید! حذر کن از آن که از شیعه ما کسی را خواریگری و به او حمله کنی پس نور تو برود، یا زید! مردم شیعه ما را دشمن داشتند و خون و مالشان حلال دانستند برای آن که محبت ما و ولایت ما دارند، اگر تو با ایشان بد کنی بر خود ظلم کرده و حق خود باطل ساخته. ابن جهم گفت: سپس به من فرمود: یا بن جهم هرکه مخالفت کند دین خدا را، از او بیزار باش، هرکس و از هر قبيله باشد و هرکه با خدا دشمنی کند با او دوستی مکن، هرکه و از هر قبيله باشد، گفتم: یا بن رسول الله! کیست که با خدا دشمنی کند؟ فرمود: هرکه او را معصیت کند.

8957

جعفر بن نعيم شاذاني گوید: خبر داد ما را احمد بن ادريس از ابراهيم بن محمد همداني که گفت: شنيدم امام رضا عليه السلام می فرمود: هرکه دوست دارد عاصی را او عاصی است و هرکه دوست دارد مطیع را او مطیع است و هرکه اعانت کند ظالمی را او ظالم است و هرکه فروگذارد عادل را او ظالم است، میان خدای و کسی خویشی نیست و درنیاید کسی ولایت خدای را

ص: 455

إلا بالطّاعه و لقد قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لبنى عبد المطلب ايتونى بأعمالكم لا بأحسابكم و أنسابكم قال الله تعالى فإذا نفخ فى الصّور فلا أنساب بينهم يومئذ و لا يتساءلون فمن ثقلت موازينه فأولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فأولئك الذين خسروا أنفسهم فى جهنّم خالدون.

8968

حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن علىّ البصرىّ قال: حدّثنا أبو الحسن صالح بن شعيب الغريّانىّ من قرى الغازيات قال:

حدّثنا زيد بن محمّد البغدادىّ قال: حدّثنا علىّ بن أحمد العسكريّ قال: حدّثنا عبد الله بن داود بن قبيصه الأنصارىّ عن موسى بن علىّ القرشىّ عن أبى الحسن الرضا عليه السّلام قال رفع القلم عن شيعتنا فقلت يا سيّدى كيف ذاك قال لأنّهم أخذ عليهم العهد بالتّقيه فى دوله الباطل يأمن النّاس و يخوفون و يكفّرون فينا و لا نكفّر فيهم و يقتلون بنا و لا تقتل بهم ما من أحد من شيعتنا ارتكب ذنبا أو خطأ إلاّ ناله فى ذلك غمّ يمحّص عنه ذنوبه و لو أنّه أتى بذنوب مگر به طاعت، پیامبر صلّى الله عليه و آله با پسران عبد المطلب فرمود: اعمال خود را نزد من بیاورید نه انساب و احساب خود را، خداوند فرمود: «چون در صور دمیده شود نسبهها در میان نباشند و از آن نپرسند، آنان که میزان سنجش اعمالشان افزون باشد رستگارند و آنان که میزانشان سبک باشد زیان داده و در دوزخ جاودان باشند».

8968

ابو الحسن محمد بن عمر بن احمد بصرى گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن صالح بن شعيب غريانى از زيد بن محمد بغدادى از على بن احمد عسكرى از عبد الله بن داود قبيصه انصارى از موسى بن على قرشى از امام رضا عليه السّلام که فرمود: برداشته شده قلم از شيعه. گفتم: يا سيّدى از چه روى؟ فرمود: زیرا بر ایشان عهد گرفته شده به تقيه در دولت باطل، مردمان ايمن هستند و ایشان ترسانیده مى شوند و ایشان را درباره ما کافران مى دانند و ایشان را به سبب ما مى کشند و ما را به سبب ایشان نمى کشتند. هيچ کس از شيعه ما نيست که ارتكاب گناهی خطايى کند مگر او را در آن غمی رسد که گناهان را از او پاک کند، هرچند گناهان کرده باشد

ص: 456

بعدد القطر و المطر و بعدد الحصى و الرّمل و بعدد الشّوك و الشّجر فإن لم ينله فى نفسه ففى أهله و ماله فإن لم ينله فى أمر دنياه و ما يغتمّ به تخايل له فى منامه ما يغتمّ به فىكون ذلك تمحيصا لذنوبه.

897 9

حدّثنا علىّ بن عبد الله الورّاق رضى الله عنه قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنى الحسين بن أبى قتاده عن محمّد بن سنان قال: قال أبو الحسن الرّضا عليه السّلام إنّ أهل بيت و جب حقّنا برسول الله صلّى الله عليه و آله فمن أخذ برسول الله حقّا و لم يعط النّاس من نفسه مثله فلا حقّ له.

898 10

حدّثنا الحاكم أبو علىّ الحسين بن أحمد البيهقى قال: حدّثنى محمّد بن يحيى الصّولى قال: حدّثنى أبو عبد الله محمّد بن موسى بن نصر الرّازى قال سمعت أبى يقول قال رجل للرّضا عليه السّلام و الله ما على وجه الأرض أشرف منك أبا فقال التّقوى شرفهم به عدد قطرات باران و سنگ ریزه و ریگ و خار و درخت، اگر در خودش غمی نرسد در اهل و مالش برسد، اگر در امر دنیا چیزی نیست که به آن غمگین گردد در خواب خیالی چند او را نموده شود که به آن غمگین گشته و باعث خلاصی از گناهان گردد.

897 9

على بن عبد الله ورّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از محمّد بن سنان که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود: ما اهل بیتیم که واجب شد حق ما به سبب رسول خدا صلّى الله عليه و آله پس هر که بر رسول خدا صلّى الله عليه و آله بستاند حقّی را، و ندهد مردمان را از خود مثل آن را برای او حقّی نیست.

898 10

حاکم ابو علىّ حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولى از محمد بن نصر رازی که گفت: مردی به امام رضا علیه السّلام گفت: به خدا بر روی زمین کسی که پدرش از پدر تو شریف تر باشد، نیست، فرمود: تقوی ایشان را شریف گردانید

ص: 457

و طاعه الله أحظتهم فقال له آخر أنت و الله خير الناس فقال له لا تحلف يا هذا خير منى من كان أتقى لله تعالى و أطوع له و الله ما نسخت هذه الآية و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم .

899 11

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول سمعت عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام يقول حلفت بالعتق ألاّ أحلف بالعتق إلاّ أعتقت رقبه و أعتقت بعدها جميع ما أملك إن كان يرى أنّه خير من هذا [و أومى إلى عبد أسود من غلمانہ] بقرابتی من رسول الله صلّى الله عليه و آله إلاّ أن يكون لي عمل صالح فأكون أفضل به منه.

و طاعت خدای ایشان را تفضیل داد. دیگری گفت: به خدا که تو بهترین مردمانی. فرمود: قسم مخور ای مرد از من بهتر آن است که تقوی خدا بیشتر دارد و اطاعت بهتر کند، به خدا نسخ نکرد آیه ای این آیه را «شما را به صورت قبیله قرار دادیم تا بدانید گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».

899 11

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: از ابراهیم بن عباس شنیدم که می گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: قسم می خورم به عتق، آگاه باش قسم نمی خورم به عتق مگر اینکه برده ای را آزاد می کنم و پس از آن جمیع آن چه مالکم من اگر به خاطر رسد این که بهترم از این و اشاره کرد به بنده ای سیاه از غلامان خود، به قرابت من بر رسول خدا مگر این که مرا عملی باشد، که افضل از او باشم.

ص: 458

باب الأسباب التي من أجلها قتل

المأمون على بن موسى الرضا عليه السلام

بالسم

1

900

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب وعلی بن عبد الله الوراق و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضی الله عنهم قالوا حدثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن سنان قال كنت عند مولای الرضا عليه السلام بخراسان و كان المأمون يقعدہ علی يمينه إذا قعد للناس يوم الإثنين و يوم الخميس فرفع إلى المأمون أن رجلا من الصوّفیه سرق فأمر بإحضاره فلما نظر إليه وجده متقشفا بين عينيه أثر السجود فقال له سواء لهذه الآثار الجميله و لهذا الفعل القبيح أ تنسب إلى السرقه مع ما أرى من جميل آثارك و ظاهرک

59- در اسبابی که مأمون امام رضا عليه السلام را به زهر شهید کرد

در اسبابی که مأمون امام رضا عليه السلام

را به زهر شهید کرد

1

900

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم مؤدب و احمد بن زياد بن جعفر همدانی گویند:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان که گفت: با امام رضا عليه السلام وارد خراسان شدم، مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که ملاقات عمومی داشت حضرت را به جانب راست خود می نشاند، روزی به مأمون گفتند: مردی از صوفیه دزدی کرده، دستور داد تا او را حاضر کنند، چون نظر کرد، دید مردی ژنده پوش است که آثار سجود در پیشانی اش هویداست، گفت: شگفتا! این آثار نیکو و این فعل قبیح، تو را به دزدی نسبت دهند به این آثار نیکو که ظاهر است،

ص: 459

قال فعلت ذلك اضطرارا لا اختيارا حين منعتني حقي من الخمس والفيء فقال المأمون أي حق لك في الخمس والفيء قال إن الله تعالى قسم الخمس ستة أقسام وقال الله تعالى وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ قسم الفيء على ستة أقسام فقال الله تعالى مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كي لا يكون دوله بين الأغنياء منكم قال الصوفي فمنعني حقي وأنا ابن السبيل منقطع بي و مسكين لا أرجع على شيء و من حملة القرآن فقال له المأمون أعطل حدًا من حدود الله و حكما من أحكامه في السارق من أجل أساطيرك هذه فقال الصوفي ابدأ بنفسك تطهرها ثم طهر غيرك و أقم حد الله عليها ثم على غيرك فالتفت المأمون إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال ما يقول فقال إنه يقول سرق فسرق فغضب گفت: این کار را به اضطرار کردم نه به اختیار، وقتی که حق مرا از خمس و از فئ ندادی. مأمون گفت: کدام حق در خمس و فیء برای توست. گفت: خدای عز و جل خمس را شش قسم کرده و گفته: «بدانید آنچه غنیمت می برید از هرچه باشد، به راستی که خمس آن حق خدا و رسول او و خویشان اوست و نیز برای یتیمان و درویشان و در ماندگان در سفر است، اگر شما به خدا ایمان داشته باشید و به آنچه فرورستادیم بر بنده خود در روز بدر» و فیء را نیز شش قسمت کرده و گفته:

«آنچه بازگردانید خداوند بر پیامبر خود از زمینها و اموال اهالی آن قریه ها که به جنگ با مسلمانان برخاسته بودند، پس برای خدا و پیغمبرش و خویشان او و یتیمان و محتاجان و در راه ماندگان در راه سفر حقی معین است تا این که آن اموال تنها در دست توانگران شما نچرخد». آن گاه مرد صوفی گفت: تو حق من ندادی و من ابن السبیلم دستم از همه گسیخته و مسکین در سفر و به چیزی راه نمی برم و از حاملان قرآنم. مأمون گفت: آیا معطل کنم حدی از حدود خدای را درباره دزد، به این افسانه ها که تو می گویی؟ صوفی گفت:

اول خود را پاک کن سپس دیگری را و اول خود را حد بزنی بعد از آن دیگری را. مأمون به امام علیه السلام رو کرد و گفت:

المأمون غضبا شديدا ثم قال للصوفي والله لأقطعنك فقال الصوفي أتقطعني وأنت عبد لي فقال المأمون ويلك و من أين صرت عبدا لك قال لأن أمك اشترت من مال المسلمين فأنت عبد لمن في المشرق و المغرب حتى يعتقوك و أنا لم أعتقك ثم بلعت الخمس و بعد ذلك فلا- أعطيت آل الرسول حقا و لا أعطيتني و نظرائي حقا و الأخرى أن الخبيث لا يطهر خبيثا مثله إنما يطهره طاهر و من في جنبه الحد لا يقيم الحدود على غيره حتى يبدأ بنفسه أما سمعت الله تعالى يقول أ تأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون فالتفت المأمون إلى الرضا عليه السلام فقال ما ترى في أمره فقال عليه السلام إن الله تعالى قال لمحمد صلى الله عليه و آله قل فله الحجة البالغة و هي التي لم تبلغ الجاهل فيعلمها على جهله كما يعلمها العالم بعلمه و الدنيا و الآخرة قائمتان بالحجة و قد احتج الرجل فأمر المأمون عند ذلك بإطلاق الصوفي و احتجب عن الناس و اشتغل بالرضا عليه السلام حتى سمه فقتله و قد كان قتل الفضل بن سهل و جماعه من الشيعة.

چه می گوید؟ فرمود: می گوید مال او دزدیدند او نیز بدزدید، مأمون در غضب شد و گفت: به خدا دستت ببرم.

صوفی گفت: تو دست من می بری و تو عبد منی. مأمون گفت: ویلک از کجا عبد تو شدم. گفت: مادرت از مال مسلمانان خریده شده، پس تو بنده همه خلقی که در مشرق و مغربند تا تو را آزاد کنند و من تو را آزاد نکردم.

بعد از آن به خمس دست رسانیدی و نه حق آل رسول دادی و نه حق من و امثال مرا و دیگر این که خبیث نتواند خبیثی مانند خود را پاک گرداند، بلکه ناپاک را، پاک می تواند پاک کند و هرکه بر او حد هست حد بر دیگری نزند تا اول خود را حدّ زند، نشنیدی خداوند گفت:

«مردم را به نیکوکاری امر می کنید و خود را فراموش می کنید و شما کتاب می خوانید آیا نمی اندیشید؟» مأمون به امام علیه السلام رو کرد و گفت:

چه می فرمایی درباره این؟ فرمود: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «برای خداست حجت بالغه» و این حجتی است که چون بر بی خبر رسد با وجود جهل به آن، آن را می فهمد همان طور که عالم به علم خود می فهمد، دنیا و آخرت به حجت قائم اند و این مرد حجت آورد. پس مأمون گفت تا صوفی را رها کردند و بیرون نیامد و مشغول به کار امام رضا علیه السلام شد تا او را زهر خوراند و شهید کرد چنان که فضل بن سهل و جماعتی از شیعه را کشته بود.

حدّثنا أبو الطيّب الحسين بن أحمد بن محمد الرّازيّ رضی الله عنه بنيسابور سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقيّ قال أخبرني أبي قال أخبرني الرّيان بن شبيب خال المعتصم أخو ماردة أنّ المأمون لمّا أراد أن يأخذ البيعه لنفسه بإمره المؤمنین و لأبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام بولاية العهد و لفضل بن سهل بالوزاره أمر بثلاثة كراسی فنصبت لهم فلما قعدوا عليها أذن للنّاس فدخلوا يبائعون فكانوا يصفقون بأيّمانهم على أيّمان الثّلاثة من أعلى الإبهام إلى الخنصر و يخرجون حتّى بايع في آخر الثّاس فتى من الأنصار فصفق يمينه من أعلى الخنصر إلى أعلى الإبهام فتبسّم أبو الحسن الرضا عليه السّلام ثمّ قال كلّ من بايعنا بايع بفسخ البيعه غير هذا الفتى فإنّه بايعنا بعقدها فقال المأمون و ما مصتّف كتاب گوید: این حدیث چنان چه حکایت کردم روایت شده و من صحّت آن را به عهده نمی گیرم.

ابو الطيّب حسين بن احمد رازی به سال سیصد و پنجاه و دو در نیشابور روایت کرده که گفت: محمد بن علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد برقی و او از پدرش از ریّان بن شیب، دایی معتصم برادر ماردة روایت کرده که گفت: چون مأمون خواست که بیعت برای خود بستاند به خلافت و برای امام رضا علیه السّلام به ولایت عهد و برای فضل بن سهل به وزارت، فرمان داد: سه کرسی بنهادند و بر او بنشستند و مردم را بار دادند، درمی آمدند و بیعت می کردند به این طور که دست راست بر دست راست ایشان می زدند از بالای ابهام تا خنصر و بیرون می رفتند، تا در آخر همه جوانی از انصار بیعت کرد از بالای خنصر تا بالای ابهام امام رضا علیه السّلام تبسم نمود و سپس فرمود: این ها با ما همه بیعت کردند به فسخ، غیر این جوان که او بیعت به قصد کرد. مأمون گفت: فسخ بیعت کدام است و عقد بیعت کدام است؟

فسخ البيعه من عقدها قال أبو الحسن عليه السلام عقد البيعه هو من أعلى الخنصر إلى أعلى الإبهام وفسخها من أعلى الإبهام إلى أعلى الخنصر قال فماج الناس في ذلك و أمر المأمون بإعادة الناس إلى البيعه على ما وصفه أبو الحسن عليه السلام وقال الناس كيف يستحق الإمامه من لا يعرف عقد البيعه إن من علم لأولى بها ممن لا يعلم قال فحمله ذلك على ما فعله من ستمه.

9023

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال سألت أبا الصلت الهرويّ فقلت له كيف طابت نفس المأمون بقتل الرضا عليه السلام مع إكرامه و محبّته له و ما جعل له من ولايه العهد بعده فقال إنّ المأمون إنّما كان يكرمه و يحبّه لمعرفته بفضلّه و جعل له ولايه العهد من بعده ليرى الناس أنّه راغب في الدّنيا فيسقط محلّه من نفوسهم فلمّا لم يظهر منه في ذلك للناس إلّا ما ازداد به فضلا عندهم و محلاً في نفوسهم جلب عليه المتكلّمين فرمود: عقد بيعت از بالای خنصر تا بالای ابهام بود و فسخ بيعت از بالای ابهام تا بالای خنصر، مردم درهم شدند و مأمون فرمود: بيعت از سر گیرند چنان چه امام رضا عليه السلام فرموده بود و مردم گفتند: چگونه مستحق امامت باشد کسی که عقد بيعت نداند، البته آن که داند سزاوارتر باشد از آن که نداند. پس باعث شد مأمون را تا آن حضرت را زهر خورانید.

9023

تميم بن عبد الله قرشي گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: از ابا صلت هروی پرسیدم: چگونه مأمون را دل داد که امام رضا عليه السلام را بکشت با اکرام و محبتی که نسبت به او داشت و او را ولی عهد گردانید؟ ابا صلت گفت: مأمون به جهت شناختی که از فضیلت آن حضرت داشت او را اکرام می کرد، ولی علّت اینکه او را ولیعهد خود قرار داد این بود که به مردم بنماید که او راغب است در دنیا، تا منزلت او از دل ها فروافتد. پس چون در این کار غالب نشد او را از مردم، مگر آن چه موجب زیادتى فضل او شد نزد ایشان و منزلت او در خاطر هاشان، متکلمان

ص: 463

من البلدان طمعا في أن يقطعه واحد منهم فيسقط محلّه عند العلماء و بسببهم يشتهر نقصه عند العامّة فكان لا يكلمه خصم من اليهود و النّصارى و المجوس و الصّابئين و البراهمه و الملحدين و الدّهريّه و لا خصم من فرق المسلمين المخالفين إلّا قطعه و ألزمه الحجّه و كان التّاس يقولون و اللّٰه إنّهُ أولى بالخلافه من المأمون و كان أصحاب الأخبار يرفعون ذلك إليه فيغتاظ من ذلك و يشتدّ حسده له و كان الرّضا عليه السّلام لا يحابى المأمون من حقّ و كان يجيبه بما يكره فى أكثر أحواله فيغيظه ذلك و يحقده عليه و لا يظهره له فلمّا أعيته الحيله فى أمره اغتاله فقتله بالسّم.

و علما را از شهرها بکشانید بر روی او به طمع آن که کسی از ایشان او را عاجز و منقطع کند، پس منزلت او نزد علما ساقط شود به سبب ایشان و از رهگذر ایشان نقص او میان عامه منتشر گردد. اما هیچ خصمی با او سخن نمی کرد، چه از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و برهمنان و ملحدان و دهریه و چه از فرق مسلمانان و مخالفان او مگر ایشان را منقطع می ساخت و به حجت ملزم می گردانید و مردم می گفتند: به خدا که این سزاوارتر است به خلافت از مأمون.

و جاسوسان این خبرها برای او می آوردند و او در خشم می شد و حسدش می افزود و قوت می گرفت و امام رضا علیه السّلام محابا نمی کرد از مأمون در حقّی و او را جواب ها می گفت در اکثر احوال که موجب حقد و غیظ او می گشت و نمی توانست در روی او ظاهر کند و چون از همه حيله ها در ماند و عاجز شد او را به حيله زهر خورانید.

اشاره

باب نص الرضا عليه السلام على ابنه أبي

جعفر محمد بن علي عليه السلام بالإمامه

و الخلافة

1

903

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا عون بن محمد قال:

حدّثنا أبو الحسين بن محمد بن أبي عبّاد و كان يكتب للرّضا عليه السّلام ضمّه إليه الفضل بن سهل قال ما كان عليه السّلام يذكر محمّدا ابنه إلاّ بكنيته يقول كتب إليّ أبو جعفر عليه السّلام و كنت أكتب إلى أبي جعفر عليه السّلام و هو صبيّ بالمدينه فيخاطبه بالتّعظيم و ترد كتب أبي جعفر عليه السّلام في نهايه البلاغه و الحسن فسمعتّه يقول أبو جعفر وصيّ و خليفتي في أهلي من بعدى.

60- تصريح و نصّ حضرت رضا عليه السلام بر پسر خود ابى جعفر محمد بن علي عليهما السلام به امامت و خلافت

تصريح و نصّ حضرت رضا عليه السلام

بر پسر خود ابى جعفر محمد بن

علي عليهما السلام به امامت و خلافت

1

903

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ گويد: روايت کرد برای من محمد بن يحيى صولى از عون بن محمد از محمّد بن ابى عبّاد كه گفت: و او كاتب امام رضا عليه السّلام بود و فضل بن سهل او را به آن حضرت پيوسته بود و او مى گفت كه هيچ وقت آن حضرت پسر خود محمّد را به غير كنيه نام نمى برد و مى فرمود: ابو جعفر به من چنين نوشته است و من نامه به ابى جعفر مى نوشتم از جانب آن حضرت و او طفل بود در مدينه و او را به تعظيم خطاب مى نمود و نامه هاى ابو جعفر مى آمد در نهايت بلاغت و خوبى، پس از او شنيدم كه مى فرمود: ابو جعفر وصيّ من و خليفه من است در اهل من بعد از من.

باب وفاه الرضا عليه السلام مسموما

باغتيال المأمون

1

904

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني عبيد الله بن عبد الله و محمد بن موسى بن نصر الرّازيّ عن أبيه و الحسين بن عمر الأخباريّ عن عليّ بن الحسين كاتب بقاء الكبير في آخرين أنّ الرّضا عليه السّلام حمّ فعزم عليّ الفصد فركب المأمون و قد كان قال لغلام له فتّ هذا بيدك [الشيء] لشيء أخرجه من برّيّه ففتّه في صينيّه ثمّ قال كن معي و لا تغسل يدك و ركب إلى الرّضا عليه السّلام فجلس حتّى فصد بين يديه و قال عبيد الله بل أخر فصدّه و قال المأمون لذلك الغلام هات من ذلك الرّمّان و كان الرّمّان في

61- وفات حضرت رضا عليه السلام با زهر به حيله مأمون

1

904

حسين بن احمد بيهقيّ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صوليّ از عبيد الله بن عبد الله و محمد بن موسى بن نصر رازی از پدرش و حسين بن عمر اخباری از علی بن حسین بن كاتب بقاء كبير كه گفت: امام رضا عليه السلام تب کرد و عزم فصد نمود، مأمون سوار شد و نزد امام عليه السلام رفت و چیزی از برنی برآورده بود و به غلام داده و به او گفت آن را به دست بمال و خورد کن او آن را در سینی خورد کرده، مأمون به او گفت: با من باش دستت را مشو و سوار گشته نزد امام رضا عليه السلام آمد و بنشست تا فصد کرد و عبد الله گفت: در فصد تأخیر کرد و مأمون به آن غلام گفت:

از آن انار بیاور و اناری از درخت خانه

ص: 466

شجره فی بستان دار الرضا علیه السلام فقطف منه ثم قال اجلس ففتته ففت منه فی جام و امر بغسله ثم قال للرّضا علیه السلام مصّ منه شیئا فقال حتّی یخرج أمير المؤمنین فقال لا- و الله إلاّ بحضرتی و لو لا- خوفی أن یرطب معدتی لمصصته معک فمصّ منه ملاءق و خرج المأمون فما صلّیت العصر حتّی قام الرضا علیه السلام خمسين مجلسا فوجهّ إلیه المأمون و قال قد علمت أنّ هذه آفة و قنار للفصد الّذی فی یدک و زاد الأمر فی اللیل فأصبح علیه السلام میّتا فکان آخر ما تکلم به قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الّذین کتب علیهم القتل إلی مضاجعهم... و کان أمر الله قدرا مقدورا و بکر المأمون من الغد فأمر بغسله و تکفینه و مشی خلف جنازته حافیا حاسرا یقول یا أخی لقد ثلم الإسلام بموتک و غلب القدر تقدیری فیک و شقّ لحد الرّشید فدفنه معه فقال نرجو أنّ الله تبارک و تعالی ینفعه بقربه.

آن حضرت چید، گفت: این را خورد کن، او در جام خورد کرد، گفت تا دستهایش را بشوید؛ به امام علیه السلام گفت: از این بمک. حضرت فرمود:

امیر المؤمنین بیرون رود. گفت: نه و الله در حضور من بمک اگر خوف آن نداشتم که معده ام سست شود همراه تو می مکیدم؛ پس بمکید از آن چند ملعقه، مأمون بیرون رفت و ما هنوز نماز عصر نکرده بودیم که آن حضرت پنجاه مجلس برخاست مأمون کس فرستاد و گفت: این بیهوشی مربوط به حجامت است و چون شب شد حال او سخت تر شد و برای صبح وفات کرده بود و آخر کلامش این بود: «بگو اگر شما در خانه های خود باشید آنان که شهادت بر ایشان تقدیر شده است به خوابگاه های خود رهسپار خواهند شد» (و امر پروردگار حکمی انجام شدنی است) و مأمون فرمود تا تغسیل و تکفین آن حضرت کردند و از پس جنازه پا برهنه و سر برهنه می رفت و می گفت:

ای برادر در اسلام به مرگ تو رخنه افتاد و مقدرات الهی بر کوشش من درباره تو غالب آمد و لحد رشید را بگشاد و او را در کنارش دفن کرد و گفت: امید داریم که او را خداوند نفع رساند به قرب او.

62- باب ذکر خبر آخر فی وفاه الرضا علیه السلام عن طریق الخاصه

اشاره

باب ذکر خبر آخر فی وفاه

الرضا علیه السلام عن طریق الخاصه

1

905

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم قال: حدّثنا یاسر الخادم قال لما کان بیننا و بین طوس سبعة منازل اعتلّ أبو الحسن علیه السلام فدخلنا طوس و قد اشتدّت به العله فبقینا بطوس آیاما فكان المأمون یأتیه فی کلّ یوم مرّتين فلما کان فی آخر یومه الذی قبض فیہ کان ضعیفا فی ذاک الیوم فقال لی بعد ما صلّی الظهر یا یاسر ما أکل النّاس شیئا قلت یا سیّدی من یأکل هاهنا مع ما أنت فیہ فانتصب علیه السلام.

ثمّ قال هاتوا المانده و لم یدع من حشمه أحدا إلاّ أقعده معه علی المانده یتفقّد واحدا واحدا فلما أکلوا قال ابعثوا

62- در ذکر خبری دیگری در وفات امام رضا علیه السلام از طریق خاصه

1

905

علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که یاسر خادم گفت: چون میان ما و طوس هفت منزل بماند، ابو الحسن علیه السلام بیمار شد و داخل طوس شدید، بیماری آن حضرت اشتداد یافت و چند روز بماندیم. مأمون هرروز دو بار می آمد و روز آخر که روز وفات آن حضرت بود، ضعیف بود چون نماز ظهر گزارد، با من گفت:

یاسر مردم چیزی خورده اند؟! گفتم: یا سیّدی چه کسی چیزی می خورد این جا و تو به این حالتی؟ پس راست نشست.

سپس گفت: سفره بیاورید و هیچ کس از حشم نماند مگر همه ایشان را بر سر سفره بنشانند و یک یک را تققد می نمود و چون بخوردند، گفت: خوردنی برای زنان ببرید

ص: 468

إلى النساء بالطعام فحمل الطعام إلى النساء فلمّا فرغوا من الأكل أغمى عليه و ضعف فوقعت الصّيححه و جاءت جواری المأمون و نساؤه حافيات حاسرات و وقعت الوحیّه بطوس و جاء المأمون حافيا حاسرا يضرب على رأسه و يقبض على لحيته و يتأسف و يبکی و تسيل دموعه على خديه فوقف على الرضا عليه السلام و قد أفاق فقال يا سيدي و الله ما أدري أئى المصيبتين أعظم على فقدى لك و فراقى إيتاك أو تهمة الناس لى أئى اغتلتك و قتلتك قال فرغ طرفه إليه ثم قال أحسن يا أمير المؤمنين معاشره أبى جعفر عليه السلام فإن عمره و عمره هكذا و جمع بين سبّابتيه قال فلمّا كان من تلك الليله قضى عليه بعد ما ذهب من الليل بعضه فلمّا أصبح اجتمع الخلق و قالوا إن هذا قتله و اغتاله يعنون المأمون و قالوا قتل ابن رسول الله صلّى الله عليه و آله و أكثر القول و الجلبه و كان محمّد بن جعفر بن محمّد استأمن إلى المأمون و جاء إلى خراسان و كان عمّ أبى الحسن عليه السلام فقال المأمون يا أبى جعفر اخرج إلى الناس و أعلمهم أنّ أبى الحسن لا يخرج اليوم و كره أن يخرج به بردند، چون از خوردن فارغ شدند آن حضرت از خود برفت و ضعيف گشت. پس آواز بلند شد و كنيزكان و زنان مأمون بيامدند پا برهنه و فغان افتاد به طوس و مأمون سر و پا برهنه آمد بر سر مى زد و ريش به دست گرفته تأسف مى خورد و مى گريست و اشك بر دو گونه اش مى دوید؛ پس بر سر زد و بايستاد، آن حضرت به هوش آمد، مأمون گفت: يا سيدي به خدا نمى دانم کدام از اين دو مصيبت بر من بزرگتر است فراق تو و فقدان تو يا تهمت مردمان مرا كه با تو حيله كردم و تورا كشتم. راوى گفت: آن حضرت چشم به سوى او برداشت، فرمود: نيكو معاشرت كن يا امير المؤمنين! با ابو جعفر كه عمر تو و عمر او هم چون اين دو است. و دو سبابه خود به هم بپيوست و همان شب درگذشت، چون صبح شد، خلق مجتمع شدند و گفتند: اين، او را كشته و حيله كرده است. و گفتند: پسر رسول خدا كشته شده و سخن بسيار شد و آواز و نفير بلند و محمّد بن جعفر عموى امام رضا عليه السلام به خراسان آمده بود و در امان مأمون بود، و مأمون با او گفت: يا ابا جعفر! بيرون شو و به مردم اعلام كن كه ابا الحسن را امروز بيرون نمى آورند و دوست نداشت بود كه او را بيرون آورند

فتقع الفتنة فخرج محمد بن جعفر إلى الناس فقال أيها الناس تفرقوا فإنّ أبا الحسن عليه السلام لا يخرج اليوم فتفرق الناس وغسل أبو الحسن عليه السلام في الليل ودفن قال علي بن إبراهيم وحدثني ياسر بما لم أحبّ ذكره في الكتاب.

پس فتنه به پا شد پس محمد بن جعفر بیرون آمد و گفت: ای مردمان (مؤمنان) متفرق شوید که امروز ابا الحسن را بیرون نمی آورند، مردم متفرق شدند و در شب آن حضرت را غسل دادند و دفن نمودند. علی بن ابراهیم گفت: یاسر با من سخنی گفت که دوست نمی دارم در کتاب یاد کنم.

ص: 470

اشاره

باب ما حدث به أبو الصلت

الهروي عن ذكر وفاه الرضا عليه السلام أنه

سم في عنب

1

906

حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه و محمّد بن موسى المتوكّل و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ و أحمد بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب و عليّ بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي الصلت الهرويّ قال بينا أنا واقف بين يدي أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام إذ قال لي يا أبا الصلت ادخل هذه القبّة التي فيها قبر هارون و انتنى بتراب من أربعه جوانبها قال فمضيت فأتيّت به فلمّا مثلت بين يديه فقال لي ناولني هذا التراب و هو من عند

63- آن چه ابا صلت هروی در شهادت امام رضا عليه السلام با انگور زهرآلود گفته است

آن چه ابا صلت هروی در شهادت

امام رضا عليه السلام با انگور زهرآلود گفته

است

1

906

محمّد بن عليّ ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوكل و احمد بن زياد بن جعفر همداني و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام و علي بن عبد الله وراق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابا صلت هروی که گفت: پیش روی حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم، به من فرمود: یا ابا الصلت! داخل این قبه شو که هارون مدفون است و از چهار جانب آن خاک بردار و نزد من بیاور، گفت که رفتم و آوردم، چون پیش او ایستادم، فرمود: این خاک را به من ده و از جانب در برگرفته بودم، پس بدادم

الباب فناولته فأخذه و شمه ثم رمى به ثم قال سيحفر لي هاهنا فتظهر صخره لو جمع عليها كل معول بخراسان لم يتهيأ قلعتها ثم قال في الآذی عند الرجل و الآذی عند الرأس مثل ذلك ثم قال ناولني هذا التراب فهو من تربتي ثم قال سيحفر لي في هذا الموضع فتأمرهم أن يحفروا لي سبع مراقي إلى أسفل و أن يشق لي ضريحه فإن أبوا إلا أن يلحدوا فتأمرهم أن يجعلوا اللحد ذراعين و شبرا فإن الله سيوسعه ما يشاء فإذا فعلوا ذلك فإتك ترى عند رأسي نداوه فتكلم بالكلام الذي أعلمك فإنه ينبع الماء حتى يمتلئ اللحد و ترى فيه حيتانا صغارا ففت لها الخبز الآذی أعطيك فإنها تلتقطه فإذا لم يبق منه شيء خرجت منه حوته كبيره فالتقطت الحيتان الصغار حتى لا يبقى منها شيء ثم تغيب فإذا غابت فضع يدك على الماء ثم تكلم بالكلام الذي أعلمك فإنه ينضب الماء لا يبقى منه و لا تفعل ذلك إلا بحضوره المأمون.

ثم قال عليه السلام يا أبا الصلت غدا أدخل على هذا الفاجر فإن أنا خرجت و أنا مكشوف الرأس فتكلم أكلّمك و إن أنا خرجت و أنا بگرفت و بوئيد و بينداخت، فرمود: به زودی این جاقبر مرا حفر کنند و سنگی ظاهر شود که هر کلنگ که در خراسان است جمع کنند نتوانند آن را برکنند، درباره خاک پائین پا و خاک بالا سر هارون مثل این بگفت و فرمود: این خاک را بده که از تربت من است و فرمود: زود باشد که در این موضع قبر من بکنید، پس بفرما ایشان را که هفت پایه ای تا پایین روند و ضریح شق کنند و اگر ابا کنند و لحد کنند، پس بفرما که لحد را دو ذراع و یک شبر کنند که خداوند برای من وسیع می کند آن چه خواهد و چون این کردند جانب سر من تری خواهی دید پس متکلم شو به کلامی که تورا تعلیم می کنم که آب خواهد جوشیدن تا لحد پر شود و در آن ماهیان خرد می بینی این نان که به تو می دهم برای آن ها خورد کن که برمی چینند و چون از نان هیچ نماند، ماهی بزرگ بیرون می آید و ماهیان خرد را برمی چیند تا هیچ نمی ماند و چون غایب شد دست بر آب می نهی و کلامی که تورا تعلیم می کنم می گویی که آب فرو می رود و هیچ نمی ماند و این کار نکنی مگر در حضور مأمون.

سپس فرمود: یا ابا صلت! فردا من بر این فاجر داخل می شوم، اگر سر برهنه بیرون آمدم با من سخن گوی و اگر سرم را پوشاندم

مغطى الرأس فلا تكلمنى قال أبو الصّدّ لمت فلمّا أصبحنا من الغد لبس ثيابه و جلس فجعل فى محرابه ينتظر فبينما هو كذلك إذ دخل عليه غلام المأمون فقال له أجب أمير المؤمنين فلبس نعله و ردائه و قام يمشى و أنا أتبعه حتّى دخل المأمون و بين يديه طبق عليه عنب و أطباق فأكهه و بيده عنقود عنب قد أكل بعضه و بقى بعضه فلمّا أبصر بالرّضا عليه السّلام وثب إليه فعانقه و قَبَل ما بين عينيه و أجلسه معه ثمّ ناوله العنقود و قال يا ابن رسول الله ما رأيت عنبا أحسن من هذا فقال له الرّضا عليه السّلام ربّما كان عنبا حسنا يكون من الجنّه فقال له كل منه فقال له الرّضا عليه السّلام تعفّينى منه فقال لا بدّ من ذلك و ما يمنعك منه لعلّك تتهمنا بشىء فتناول العنقود فأكل منه ثمّ ناوله فأكل منه الرّضا عليه السّلام ثلاث حبات ثمّ رمى به و قام فقال المأمون إلى أين فقال إلى حيث و جهتّى فخرج عليه السّلام مغطى الرأس فلم أكلمه حتّى دخل الدّار فأمر أن يغلق الباب فغلق ثمّ نام عليه السّلام على فراشه و مكثت واقفا فى صحن الدّار مهموما محزوننا فبينما أنا با من سخن مكن. ابا صدّ لمت گفت: چون صبح شد جامه ها پوشید و در محراب انتظار نشست، ناگاه غلام مأمون داخل شد و گفت: امیر المؤمنین تو را می خواند؛ پس نعلین و ردا پوشید و برخاست، می رفت و من از پس او بودم تا بر مأمون داخل شد و پیش او طبقی بود و در او انگور و طبق هایی از میوه و در دست خوشه انگور داشت، پاره ای از آن خورده و پاره ای مانده، چون امام رضا علیه السّلام را بدید برجست و دست در گردن او کرد و میان هردو چشمش ببوسید و با خود بنشانند و پس آن خوشه را به او داد و گفت: یا بن رسول الله! انگور از این نیکوتر ندیده ام. امام رضا علیه السّلام فرمود: بسا انگوری خوب است که از بهشت باشد. گفت: از این انگور بخور. امام رضا علیه السّلام فرمود: مرا معاف دار از این. گفت: نه البته باید خوردن چه مانعی است تو را، مگر ما را متهم می دانی به چیزی؛ پس خود از آن خوشه بخورد و به او داد، آن حضرت سه دانه از آن بخورد؛ پس بیفکند و برخاست. مأمون گفت:

کجا می روی؟ فرمود: آن جا که تو مرا فرستادی و بیرون آمد سر پوشیده، پس من با او سخن نگفتم تا به خانه در آمد و فرمود در بیستند و بر فراش بخفت و من در صحن مهموم محزون ایستاده،

كذلك إذ دخل عليّ شابّ حسن الوجه قطط الشّعر أشبه النَّاس بالرّضا عليه السّلام فبادرت إليه فقلت له من أين دخلت و الباب مغلق فقال الّذي جاء بي من المدينة في هذا الوقت هو الّذي أدخلني الدّار و الباب مغلق فقلت له و من أنت فقال لي أنا حجّه الله عليك يا أبا الصّلت أنا محمّد بن عليّ ثمّ مضى نحو أبيه عليه السّلام فدخل و أمرني بالدّخول معه فلمّا نظر إليه الرّضا عليه السّلام وثب إليه فعانقه و ضمّه إلى صدره و قبّل ما بين عينيه ثمّ سحبه سحبا إلى فراشه و أكبّ عليه محمّد بن عليّ عليه السّلام يقبّله و يسارّه بشيء لم أفهمه و رأيت عليّ شفّتي الرّضا عليه السّلام زيدا أشدّ بياضا من الثلج و رأيت أبا جعفر عليه السّلام يلحسه بلسانه ثمّ أدخل يده بين ثوبيه و صدره فاستخرج منه شيئا شبيها بالعصفور فابتلعه أبو جعفر عليه السّلام و مضى الرّضا عليه السّلام فقال أبو جعفر عليه السّلام قم يا أبا الصّلت ايتني بالمغتسل و الماء من الخزانة فقلت ما في الخزانة مغتسل و لا ماء و قال لي ايته إلى ما أمرك به فدخلت الخزانة فإذا فيها مغتسل و ماء فأخرجته و شمّرت ثيابي لأعسّله فقال لي تنحّ يا أبا الصّلت ناگاه جوان خوش رویی داخل شد کوتاه موی و شبیه ترین مردم به امام عليه السّلام پیش رفتم و گفتم:

از کجا داخل شدی، در بسته است؟! گفت: آن که مرا از مدینه در این وقت آورد، او مرا در این سرای در بسته داخل کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من حجّت خدایم بر تو یا ابا صّلت! من محمّد بن علی هستم. سپس به جانب پدر رفت و داخل شد و مرا نیز فرمود: با او داخل شدم چون امام رضا علیه السّلام او را بدید برجست و دست در گردن، او را بر سینه خود نهاد و میان دو چشمش بوسه داد؛ پس او را در بستر خود کشید و محمّد بن علی بر روی او افتاد، او را می بوسید و پنهان سخن می گفت که من نفهمیدم و دیدم بر دو لب امام علیه السّلام کفی بود از برف سپیدتر و جعفر آن را به زبان می لیسید، پس دست میان جامه و سینه کرد و چیزی شبیه گنجشک بیرون آورد و ابو جعفر آن را فرو برد، پس از آن امام رضا علیه السّلام درگذشت و ابو جعفر علیه السّلام با من گفت: برخیز یا ابا صّلت! مغتسل و آب از خزانة بیاور. گفتم: در خزانة مغتسل و آب نیست. گفت: آن چه می فرمایم بکن، پس داخل خزانة شدم مغتسل و آب بود، بیاوردم و جامه های خود بر زدم که آن حضرت را بشویم. گفتم: دور شو یا ابا صّلت!

فإنَّ لى من يعينى غيرك فغسَّ له ثمَّ قال لى ادخل الخزانة فأخرج إلىَّ السَّ فط الذى فيه كفته وحنوطه فدخلت فإذا أنا بسفط لم أراه فى تلك الخزانة قَطَّ فحملته إليه فكفَّنه وصلَّى عليه ثمَّ قال لى ايتنى بالتَّابوت فقلت أمضى إلى النَّجَّار حتَّى يصلح التَّابوت قال قم فإنَّ فى الخزانة تابوتا فدخلت الخزانة فوجدت تابوتا لم أراه قَطَّ فأتيته به فأخذ الرِّضا عليه السَّ لام بعد ما صلَّى عليه فوضعه فى التَّابوت وصفَّ قدميه وصلَّى ركعتين لم يفرغ منهما حتَّى علا التَّابوت وانشقَّ السَّ قف فخرج منه التَّابوت و مضى فقلت يا ابن رسول الله السَّاعه يجيئنا المأمون و يطالبنا بالرِّضا عليه السَّ لام فما نصنع فقال لى اسكت فإنَّه سيعود يا أبا الصَّلْت ما من نبى يموت بالمشرق و يموت وصيِّه بالمغرب إلَّا جمع الله بين أرواحهما و أجسادهما و ما أتمَّ الحديث حتَّى انشقَّ السَّ قف و نزل التَّابوت فقام عليه السَّ لام فاستخرج الرِّضا عليه السَّ لام من التَّابوت و وضعه على فراشه كأنَّه لم يغسَّل و لم يكفَّن ثمَّ قال لى يا أبا الصَّلْت قم فافتح الباب للمأمون ففتحت الباب فإذا المأمون و الغلمان بالباب فدخل كسى ديگر مرا يارى مى دهد، پس او را بشست؛ سپس به من گفت که داخل خزانة شو و جامه دانى که در آن کفن و حنوط است بياور، رفتم و بقچه اى ديدم که هرگز آن را ندیده بودم، آوردم پس او را کفن کرد و بر او نماز گزارد؛ فرمود: تابوت بياور.

گفتم: نزد نجار روم تا تابوت بسازد؟ فرمود: برخيز که در خزانة تابوت هست؛ در خزانة شدم تابوتى ديدم که هرگز ندیده بودم، بياوردم؛ پس امام رضا عليه السَّ لام را بعد از آن که بر او نماز کرد و در تابوت نهاد و دو قدمش راست داشت و دو رکعت نماز گزارد و فارغ نشده بود که تابوت هوا گرفت و سقف خانه شکافته شد و تابوت بيرون رفت. من گفتم: اى پسر رسول خدا! حالا مأمون مى آيد و از ما امام رضا عليه السَّ لام را مى خواهد، ما چه کنيم؟ فرمود: ساکت باش که زود مى آيد، يا ابا صَّ لمت! هيچ پيغمبرى در مشرق نمى ميرد و وصى او در مغرب بميرد مگر خداوند جمع کند ميان ارواحشان و اجسادشان، سخن تمام نکرده بود که سقف خانه شکافته شد و تابوت فرود آمد، آن حضرت برخاست و امام رضا عليه السَّ لام را از تابوت بيرون آورد و بر فراش خود گذاشت، گویا غسل نداده و کفنى نکرده، سپس فرمود: يا ابا صَّ لمت! در را بر مأمون ملعون بگشا، من در گشودم مأمون و غلامان بر در بودند پس در آمد

باکیا حزینا قد شقّ جیبه و لطم رأسه و هو یقول یا سیداه فجعّت بک یا سیدی ثمّ دخل فجلس عند رأسه و قال خذوا فی تجهیزه فأمر بحفر القبر فحفرت الموضع فظهر کلّ شیء علی ما وصفه الرضا علیه السّلام فقال له بعض جلسائه أ لست تزعم أنّه إمام فقال بلی لا یكون الإمام إلاّ مقدّم الناس فأمر أن یحفر له فی القبلة فقلت له أمرنی أن یحفر له سبع مراقی و أن أشقّ له ضریحه فقال انتهوا إلی ما یأمر به أبو الصّلت سوی الضّریح و لکن یحفر له و یلحد فلما رأى ما ظهر له من التّداوه و الحیتان و غیر ذلك قال المأمون لم یزل الرضا علیه السّلام یرینا عجائبه فی حیاته حتّی أراناها بعد وفاته أيضا فقال له وزیر کان معه أتدری ما أخبرک به الرضا علیه السّلام قال لا قال إنّه قد أخبرک أنّ ملککم یا بنی العباس مع کثرتکم و طول مدّتکم مثل هذه الحیتان حتّی إذا فنیتم آجالکم و انقطعت آثارکم و ذهبت دولتکم سلّط الله تعالی علیکم رجلا منّا فأفناکم عن آخرکم قال له صدقت ثمّ قال لی یا أبا الصّلت علّمنی الکلام الذی تکلمت به قلت و الله لقد نسیت الکلام من ساعتی گریان و گریبان پاره کرده، بر سر می زد و می گفت: یا سیدی! مرا مصیبت رسید به موت تو، ای سید من! پس داخل شده و به بالین جنازه نشست و گفت: شروع در تجهیز کنید و گفت: قبر بکنند آن موضع را، چنان چه گفته بود، شد که نتوانستند آن را چاره کنند، بعضی از همراهان گفتند: زعم تو این است که او امام بود.

گفت: بلی، امام باید مقدم مردمان باشد، پس گفت: در جانب قبله بکنند. گفتیم: مرا فرمود که هفت پایه کنده و ضریح شق کنیم. گفت: آن چه ابا صّلت می گوید بکنید غیر ضریح که لحد بکنید و چون مأمون آب و ماهیان و غیر آن دید.

گفت: همیشه رضا علیه السّلام عجایب خود در زندگی بنموده بعد از فوت هم بنمود یکی از وزراء گفت:

می دانی رضا علیه السّلام از چه به تو خبر می دهد؟ گفت:

نه. گفت: خبر داد که ملک شما ای بنی عباس با بسیاری و طول مدت مثل این ماهیان است تا روزگار شما کوتاه گردد و آثار شما منقطع شده و دولتتان برود و خدا بر شما مسلط سازد مردی از ما را تا تمام شما را فانی سازد. گفت:

راست گفتمی. سپس گفت: یا ابا صّلت کلامی را که گفتمی و ماهیان بلعیده شدند به من تعلیم ده. گفت: و الله! همان ساعت آن را فراموش کردم

وقد كنت صدقت فأمر بحبسى و دفن الرضا عليه السلام فحبست سنه فضاق على الحبس و سهرت الليله و دعوت الله تبارك و تعالى بدعاء ذكرت فيه محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله و سألت الله بحقهم أن يفرج عني فما استتم دعائي حتى دخل على أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام فقال لي يا أبا الصلت ضاق صدرك فقلت إي و الله قال قم فأخرجني ثم ضرب يده إلى القيود التي كانت علي ففكها و أخذ بيدي و أخرجني من الدار و الحرسه و الغلمان يروني فلم يستطيعوا أن يكلموني و خرجت من باب الدار ثم قال لي امض في ودائع الله فإنك لن تصل إليه و لا يصل إليك أبدا فقال أبو الصلت فلم ألتق المأمون إلى هذا الوقت.

907 2

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدثني محمد بن يحيى الصولي قال: حدثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول كانت البيعه للرضا عليه السلام لخمس خلون من شهر رمضان سنه إحدى و مائتين پس فرمود: تا مرا حبس کرده و امام عليه السلام را دفن نمودند و من یک سال محبوس بماندم؛ پس تنگ شد بر من حبس و شب بیدار ماندم و خدای را خواندم و در دعا محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله را یاد کردم و مسئلت کردم به حق ایشان که فرج بخشد؛ پس دعا را تمام نکرده بودم که ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام در آمده و فرمود: یا ابا صلت! سینه ات تنگ شد. گفتم:

آری و الله! فرمود: برخیز؛ پس مرا بیرون برد، دست بر قیدهای من بزد و باز کرد و دست مرا بگرفت و از سرای بیرون برد و حارثان و غلامان مرا می دیدند قدرت نداشتند که با من سخن کنند و از در سرای بیرون شدم؛ پس به من فرمود برو در امان خدا که تو هرگز با مأمون روبه رو نشوی و او هم تو را نخواهد یافت، ابا صلت گفت: تاکنون مأمون به من دست نیافته است.

907 2

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: شنیدم ابراهیم بن عباس می گوید:

بیعت با امام رضا علیه السلام در روز پنجم از ماه رمضان گذشته سال دویست و یک واقع شد

ص: 477

و زَوْجِه ابنته أم حبيب في أول سنة اثنتين و مائتين و توفى سنة ثلاث و مائتين بطوس و المأمون متوجه إلى العراق في رجب و روى لى غيره أن الرضا عليه السلام توفى و له تسع و أربعون سنة و ستة أشهر و الصحيح أنه عليه السلام توفى في شهر رمضان لتسع بقين منه يوم الجمعة سنة ثلاث و مائتين من هجره النبي صلى الله عليه و آله.

و مأمون دختر خود ام حبيب را در اول سال دويست و دو به آن حضرت تزويج نمود و در سال دويست و سه (203) امام رضا عليه السلام در طوس وفات يافت، وقتى که مأمون متوجه عراق بود در ماه رجب همان سال به عراق حرکت کرد و ديگرى روايت کرد که امام رضا عليه السلام وفات يافت و چهل و نه سال و شش ماه داشت و صحيح آن است که آن حضرت در دهه آخر ماه رمضان نه روز مانده وفات يافت در سال دويست و سه (203) هجرى قمرى.

اشاره

باب ما حدث به أبو حبيب هرثمه

بن أعين من ذكر وفاه الرضا عليه السلام و أنه

سم في العنب و الرمان جميعا

1

908

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثني محمد بن يحيى قال: حدَّثني محمد بن خلف الطاطري قال: حدَّثني هرثمه بن أعين قال كنت ليله بين يدي المأمون حتى مضى من الليل أربع ساعات ثم أذن لي في الانصراف فانصرفت فلما مضى من الليل نصفه قرع قارع الباب فأجابه بعض غلماني فقال له قل لهرثمه أجب سيّدك قال فقمت مسرعا و أخذت عليّ أثوابي و أسرعرت إلى سيّد الرضا عليه السلام فدخل الغلام بين يديّ و دخلت وراءه فإذا أنا بسيّد عليّ عليه السلام في صحن داره جالس فقال لي يا هرثمه فقلت

64- آن چه هرثمه بن اعين حديث کرد از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور و انار مسموم

آن چه هرثمه بن اعين حديث کرد

از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور

و انار مسموم

1

908

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن يحيى از محمد بن خلف طاطري از هرثمه بن اعين که گفت: من شبی پیش روی مأمون بودم تا از شب چهار ساعت بگذشت، پس مرا رخصت انصراف داد، برفتم و چون از شب نیمی بگذشت کسی در زد یکی از غلامان من او را جواب داد، گفت: به هرثمه بگو سيّد تو، تو را می طلبد. برخاستم به سرعت جامه ها بر خود نهادم و نزد سيّد امام رضا عليه السلام برفتم و غلام پیش از من داخل شد و من از پی او داخل شدم، سيّد امام رضا عليه السلام را دیدم که در صحن سرا نشسته به من فرمود: یا هرثمه! گفتم:

لبيك يا مولاي فقال لي اجلس فجلست فقال لي اسمع وعه يا هرثمه هذا اوان رحيلي إلى الله تعالى و لحوقي بجدى و آبائي عليهم السلام
وقد بلغ الكتاب أجله و قد عزم هذا الطاغى على سمي في عنب و رمان مفروك فأما العنب فإنه يغمس السمك في السم و يجذبه بالخيط
بالعنب و أما الرمان فإنه يطرح السم في كف بعض غلمانة و يفرك الرمان بيده ليتلطح حبه في ذلك السم و إنه سيدعوني في اليوم المقبل و
يقرب إلى الرمان و العنب و يسألني أكلها ف أكلها ثم ينفذ الحكم و يحضر القضاء فإذا أنا مت فسيقول أنا أغسله بيدي فإذا قال ذلك فقل
له عني بينك و بينه إنه قال لي لا تتعرض لغسلي و لا لتكفيني و لا لدفني فإنك إن فعلت ذلك عاجلك من العذاب ما آخر عنك و حل بك
أليم ما تحذر فإنه سينتهي قال فقلت نعم يا سيدي قال فإذا خلتي بينك و بين غسلي حتى ترى فيجلس في علو من أبنيته مشرفا على موضع
غسلي لينظر فلا تتعرض يا هرثمه لشيء من غسلي حتى ترى فسقاطا أبيض قد ضرب في جانب لبيك اي مولاي من افرمود: بنشين،
بنشستم؛ پس به من فرمود: بشنو و ياد دار اي هرثمه! حالا وقت رحلت من است به سوي خدای عزّ و جلّ، و رسيدن من به جدّ و آباء خود
عليهم السلام و كتاب به اجل و وفات خود رسیده است و اين طاغی عزم کرده است که مرا زهر خوراند در انگور و انار مالیده، اما انگور
رشته را در زهر آغشته به زهر بمالد تا زهر در دانه انار در رود و او امشب مرا می خواند و نار و انگور نزد من می آورد و مرا تکلیف به خوردن
آن می کند، پس من می خورم و حکم جاری می شود و قضا حاضر می گردد و چون من مردم او خواهد گفت: من او را به دست خود غسل
می دهم. چون این بگويد به او بگو از جانب من که او گفت که متعرض غسل من و نه تکفين و نه دفن من مشو که اگر این کار کنی در
همان لحظه، تو را يابد عذابی که بازپس داشته شده است و فرود آيد آن چه از آن حذر می کنی به او، چون این شنود، دست باز دارد.

گفت که گفتم: آری ای سید من! چنین کنم، فرمود: چون برای تغسيل من تو را گمارد و خود مشرف بر موضع غسل من باشد تا ببیند عمل تو
را، ای هرثمه متعرض غسل من مشو تا سراپرده سپید ببینی چون این دیدی مرا در

الدَّارِ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَاحْمَلْنِي فِي أَثْوَابِي الَّتِي أَنَا فِيهَا فَضَعْنِي مِنْ وَرَاءِ الْفَسْطَاطِ وَقِفْ مِنْ وَرَائِهِ وَيَكُونُ مِنْ مَعَكَ دُونَكَ وَ لَا تَكْشِفْ عَنِّي الْفَسْطَاطَ حَتَّى تَرَانِي فَتَهْلِكَ فَإِنَّهُ سَيَشْرَفُ عَلَيْكَ وَيَقُولُ لَكَ يَا هَرِثْمَةُ أَلَيْسَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسَلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ فَمَنْ يَغْسِلُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ ابْنَهُ مُحَمَّدًا بِالْمَدِينَةِ مِنْ بِلَادِ الْحِجَازِ وَ نَحْنُ بَطُوسٌ فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ فَأَجِبْهُ وَ قُلْ لَهُ إِنَّا نَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَجِبُ أَنْ يَغْسَلَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ فَإِنْ تَعَدَّى مُتَعَدِّ فَغَسَلِ الْإِمَامَ لَمْ تَبْطُلْ إِمَامَهُ الْإِمَامَ لَتَعَدَّى غَاسِلُهُ وَ لَا بَطُلَتْ إِمَامَهُ الْإِمَامَ الَّذِي بَعْدَهُ بَأَنْ غَلَبَ عَلَى غَسْلِ أَبِيهِ وَ لَوْ تَرَكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ لَغَسَلَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ ظَاهِرًا مَكْشُوفًا وَ لَا يَغْسَلُهُ إِلَّا الْآنَ أَيْضًا إِلَّا هُوَ مِنْ حَيْثُ يَخْفَى فَإِذَا ارْتَفَعَ الْفَسْطَاطُ فَسَوْفَ تَرَانِي مُدْرَجًا فِي أَكْفَانِي فَضَعْنِي عَلَى نَعْشِي وَ احْمَلْنِي فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَحْفَرَ قَبْرِي فَإِنَّهُ سَيَجْعَلُ قَبْرَ أَبِيهِ هَارُونَ الرَّشِيدَ قَبْلَهُ لِقَبْرِي وَ لَا- يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا فَإِذَا ضَرَبْتَ الْمَعَاوِلَ نَبْتَ عَنِ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَحْفَرِ لَهُمْ مِنْهَا شَيْءٌ وَ لَا مِثْلَ قَلَامِهِ ظَفَرَ فَإِذَا اجْتَهَدُوا فِي ذَلِكَ وَ صَعِبَ عَلَيْهِمْ فَقُلْ جَامِهِ هَيَّ خُودَ بَرْدَارٍ دَرِ پَسِ سَرَاپَرْدِه بَگَذار وَ از پَسِ آن بایست وَ آنان که با تو تَواند از تو عَقَب تَر باشند وَ سَرَاپَرْدِه را باز مَکن تا مَرَا بَیْنِی پَسِ هَلاک شوی که او بر تو مَشرَف می شود وَ می گوید: یا هَرِثْمَةُ اعْتَقَادِ شَمَا این است که اِمَامَ را غَسَلِ نَمی دَهد مَگر اِمَامی مِثْلِ او پَسِ اِبُو الْحَسَنِ را که غَسَلِ می دَهد وَ پَسِرَشِ مُحَمَّدٌ دَرِ مَدینَه است از بِلَادِ حِجَازِ وَ ما دَرِ طُوسِ هَسْتِیم، چُون بَگوید او را جَوَابِ دِه وَ بَگو که اِمَامَ را جَزِ اِمَامَ غَسَلِ نَدَهد وَ لَیْکِنِ اِگر کَسی تَعَدَّى کَند وَ اِمَامَ را غَسَلِ دَهد اِمَامَتِ او بَه تَعَدَّى غَاسِلِ باطل نَشود وَ نَه اِمَامَتِ اِمَامِ بَعْدِ از او این که پَدَرَشِ را بَه تَعَدَّى غَسَلِ دَهد وَ اِگر اِمَامِ رِضَا عَلِیْهِ السَّلَامِ را دَرِ مَدینَه می گَذاشتند، پَسِرَشِ او را غَسَلِ می داد ظَاهِرِ وَ عِیَانِ وَ حَالًا هَمِ غَیْرِ او کَسی غَسَلِ نَدَهد وَ لَیْکِنِ پُوشِیدِه وَ نَهَانِ وَ چُون سَرَاپَرْدِه بَرداشتَه شود مَرَا دَرِ کَفَنِ پِیچِیدِه خَواهی دَید، پَسِ مَرَا دَرِ تَابُوتِ بَگَذارِ وَ چُون مَأْمُونِ خَواهد قَبْرِ مَن بَکَند قَبْرِ پَدَرَشِ هَارُونِ را قَبْلَه قَبْرِ مَن سَازَد این هَرگِزِ نَشود وَ چُون کَلَنگِ بَزنند یک رُوزِ هِیچِ کَندِه نَشود وَ نَه بَه قَدْرِ سَرِ نَاخَنِ وَ چُون جَهدِ کَندند وَ کَاری از پِیشِ نَبَرنند از جَانِبِ مَن مَأْمُونِ را بَگو

له عنى إني أمرتك أن تضرب معولا واحدا في قبله قبر أبيه هارون الرثيد فإذا ضربت نفذ في الأرض إلى قبر محفور و ضريح قائم فإذا انفرج القبر فلا- تنزلى إليه حتى يفور من ضريحه الماء الأبيض فيمتلى منه ذلك القبر حتى يصير الماء مساويا مع وجه الأرض ثم يضطرب فيه حوت بطوله فإذا اضطرب فلا- تنزلى إلى القبر إلا- إذا غاب الحوت و أغار الماء فأنزلى في ذلك القبر و ألحدنى في ذلك الضريح و لا تتركهم يأتوا بتراب يلقونه على فإن القبر ينطبق من نفسه و يمتلى قال قلت نعم يا سيدي ثم قال لي احفظ ما عهدت إليك و اعمل به و لا تخالف قلت أعوذ بالله أن أخالف لك أمرا يا سيدي قال هرثمه ثم خرجت باكيا حزينا فلم أزل كالحب على المقلاه لا يعلم ما في نفسى إلا الله تعالى ثم دعانى المأمون فدخلت إليه فلم أزل قائما إلى ضحى النهار ثم قال المأمون امض يا هرثمه إلى أبى الحسن عليه السلام فقرأه منى السلام و قل له تصير إلينا أو نصير إليك فإن قال لك بل نصير إليه فاسأله عنى أن يقدم ذلك قال كه تورا فرموده ام يك كلنگ در قبله قبر پدرش هارون بزنى كه چون بزنى در زمين در شود و به قبرى كنده و ضريح مهيا برسد و چون آن قبر ديده شود مرا در او مگذار تا از ضريح او آب سپيد بجوشد و پر شود قبر از آن، سپس در آن ماهي به طول قبر نمايان شود و به حركت در آيد مرا در قبر ميريد تا ماهي نهان گردد و آب فرورود. پس در قبر نه و لحد بگذار، مگذار كسى خاك بر روى من ريزد چرا كه قبر خود به هم مى آيد و پر مى شود.

هرثمه گوید گفتم: آرى چنين كنم يا سيدي! بعد از آن فرمود: به آن محافظت كن آن چه با تو عهد كردم و سفارش نمودم و مخالفت مكن. گفتم: پناه به خدا مى برم از اين كه مخالفت كنم تو را در امرى اى سيّد من! هرثمه گفت: پس بيرون آمدم گريان و اندوهگين همچو دانه كه بر سر تابه برشته كنند نمى دانست حال دل مرا مگر خداى تعالى، بعد از آن مأمون مرا بخواند در شدم و ايستاده بودم تا روز بلند شد؛ پس گفت: برو يا هرثمه! نزد ابو الحسن و از من سلام برسان و با او بگو تو نزد ما مى آيى يا ما نزد تو آييم؟ اگر بگويد ما نزد او مى رويم پس درخواست كن كه زود بيايد. گفت

فجئته فلما اطلعت عليه قال لي يا هرثمه اليس قد حفظت ما اوصيتك به قلت بلى قال قدّموا إليّ نعلي فقد علمت ما ارسلك به قال فقدّمت نعليه و مشى إليه فلما دخل المجلس قام إليه المأمون قائما فعانقه وقبّل ما بين عينيه وأجلسه إلى جانبه على سريره وأقبل عليه يحادثه ساعه من النهار طويلا ثم قال لبعض غلمانہ يؤتى بعنب ورمّان قال هرثمه فلما سمعت ذلك لم أستطع الصبر ورأيت التّفصنه قد عرضت في بدني فكرهت أن يتبيّن ذلك فيّ فتراجعت القهقري حتى خرجت فرميت نفسي في موضع من الدّار فلما قرب زوال الشّمس أحسست بسیدی قد خرج من عنده ورجع إلى داره ثم رأيت الأمر قد خرج من عند المأمون بإحضار الأطباء و المترفقين فقلت ما هذا فقيل لي علّه عرضت لأبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام و كان النّاس في شكّ و كنت على يقين لما أعرف منه قال فما كان من الثّالث الثّاني من اللّيل علا الصّياح و سمعت الصّيححه من الدّار فأسرعت فيمن أسرع فإذا نحن بالمأمون مكشوف الرّأس محلّل الأزرار قائما كه آمدم و چون بر او مشرف شدم، با من گفت:

ای هرثمه آیا حفظ کرده ای آن چه تو را به آن وصیت کردم؟! گفتم: بلی. فرمود: نعلین من بیاورید که دانستم تو را به چه کار فرستاده است. گفت: من نعلین پیش بردم و نزد مأمون رفت و چون داخل مجلس شد، مأمون برخاست و او را در بر گرفت و میان دو چشمش ببوسید و در جانب خود بر تخت نشاند رو به او آورد و ساعتی دراز از روز سخن می گفت، پس به غلامی گفت: انار و انگور بیاور و هرثمه گفت:

من چون این شنیدم به لرزه آمدم و نخواستم که آن حال از من ظاهر گردد، پس بیرون شدم و در جایی از آن سراپرده رفتم و چون ظهر نزدیک شد، احساس کردم که سیدم بیرون آمد و به سرای خود بازگشت، بعد از آن دیدم که از نزد مأمون فرمان آمد که طیبیان و چاره گران حاضر کنند. گفتم: چه خبر است؟ گفتند:

ابو الحسن را بیماری روی داده و مردم بر شک بودند و من بر یقین بودم که احوال از جانب او می دانستم. گفت: چون ثلث دوم شب شد، آواز بلند شد و صیحه شنیدم از سرای، شتافتم در جمله مردم که می شتافتند، به مأمون بازخوردم که سر برهنه، بندها گشوده ایستاده است

علی قدمیه ینتحب و یبکی قال فوقفت فیمن وقف و أنا أتتفس الصّعداء ثمّ أصبحنا فجلس المأمون للتّعزیه ثمّ قام فمشی إلى الموضع الّذی فیہ سیّدنا علیہ السّلام فقال أصلحوا لنا موضعا فإنی أرید أن أغسله فدنوت منه فقلت له ما قاله سیّدی بسبب الغسل و التّکفین و الدّفن فقال لی لست أعرض لذلك ثمّ قال شأنک یا هرثمه قال فلم أزل قائما حتّی رأیت الفسّاط قد ضرب فوقفت من ظاهره و کلّ من فی الدّار دونی و أنا أسمع التّکبیر و التّهلّیل و التّسییح و تردّد الأوانی و صبّ الماء و تضحّو الطّیب الّذی لم أشمّ أطیب منه قال فإذا أنا بالمأمون قد أشرف علی بعض أعالی داره فصاح یا هرثمه ألیس زعمتم أنّ الإمام لا یغسله إلاّ إمام مثله فأین محمّد بن علیّ ابنه عنه و هو بمدینه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و هذا بطوس خراسان قال:

فقلت له: یا امیر المؤمنین إنّما نقول إنّ الإمام لا یجب أن یغسله إلاّ إمام مثله فإنّ تعدّی متعدّد فغسل الإمام لم تبطل إمامه الإمام لتعدّی غاسله و لا تبطل إمامه الإمام الّذی بعده بأن غلب علی غسل أبیه و لو ترک أبو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیہ السّلام و گریه و نوحه می کند و من هم در میان مردم بایستادم و آه بلند می کشیدم صبح شد و مأمون به تعزیه بنشست، بیامد آن جا که سیّد من بود و گفت: جای بسازید برای من که می خواهم او را غسل دهم، نزدیک شدم و آن چه سیّد من گفته بود به او گفتم در غسل و تکفین و دفن. گفت: من متعرض این کار نمی شوم تو خود می دانی ای هرثمه! هرثمه گوید: من ایستاده بودم تا این که سرپرده ای برپا شد و من و هرکه در خانه بود از پس من ایستاده بودند و من می شنیدم تکبیر و تهلیل و تسییح و آمد شد ظرف ها و ریختن آب و بوی خوش که از آن بهتر هرگز به مشام من نرسیده بود، در این وقت مأمون را دیدم مشرف شده بر من از بعضی غرفه های سرای خود و آواز داد مرا که یا هرثمه! شما معتقدید که امام را غسل نمی دهد مگر امامی همچون او، پس کجاست پسرش محمّد بن علی، او در مدینه است و این در طوس، من گفتم: یا امیر المؤمنین ما می گوئیم امام را غسل نمی دهد مگر امامی و اگر کسی تعدّی کند و امام را غسل دهد امامت او باطل نشود به سبب تعدّی غاسل و امامت امام بعد از او باطل نشود به این که دیگری به تعدّی پدرش را غسل دهد اگر ابو الحسن را

بالمدينة لغسله ابنه محمّد ظاهرًا ولا يغسّله الآن أيضًا إلا هو من حيث يخفى قال فسكت عني ثم ارتفع الفسطاط فإذا أنا بسیدی عليه السلام مدرج في أكفانه فوضعتة على نعشه ثم حملناه فصلّي عليه المأمون وجميع من حضر ثم جئنا إلى موضع القبر فوجدتهم يضربون المعاول دون قبر هارون ليجعلوه قبله لقبره و المعاول تنبو عنه حتى ما يحفر ذره من تراب الأرض فقال لي ويحك يا هرثمه أما ترى الأرض كيف تمتنع من حفر قبر له فقلت له يا أمير المؤمنين إنّه قد أمرني أن أضرب معولا واحدا في قبله قبر أمير المؤمنين أبيك الرشيد ولا أضرب غيره قال فإذا ضربت يا هرثمه يكون ما ذا قلت إنّه أخير أنّه لا يجوز أن يكون قبر أبيك قبله لقبره فإذا أنا ضربت هذا المعول الواحد نفذ إلى قبر محفور من غير يد تحفّره و بان ضريح في وسطه قال المأمون سبحان الله ما أعجب هذا الكلام و لا أعجب من أمر أبي الحسن عليه السلام فاضرب يا هرثمه حتى نرى قال هرثمه فأخذت المعول بيدي فضربت به في قبله قبر هارون الرشيد قال فنفذ إلى قبر محفور من غير يد تحفّره در مدينة می گذاشتند پسرش محمّد او را ظاهرًا غسل می داد و حالا هم او غسل می دهد از طریق پنهان. گفت: ساکت شد و بعد از آن فساط برداشته شد، دیدم سیّدیم را در کفن پیچیده پس بر نعش دیدم و برداشتیم، مأمون بر او نماز گزارد با جمیع حاضران. پس به موضع قبر آمدیم دیدم که کلنگ می زنند نرسیده به قبر هارون می خواهند آن را قبله قبر آن حضرت کنند و کلنگ ها کار نمی کرد و یک ذره از آن خاک را نمی کند. مأمون به من گفت: ويحك يا هرثمه! نمی بینی که زمین امتناع می کند از کندن قبر برای او. گفتم: یا امیر المؤمنین! سیّدیم مرا امر فرموده است که یک کلنگ در قبله قبر پدرت رشید بزنم غیر یکی بزنم. گفت: وقتی که زدی چه خواهد شد.

گفتم: مرا خبر داده که جایز نیست که قبر پدر تو قبله قبر او شود و من چون یک کلنگ بزنم به قبری در رود کنده بی دست کنده و ضریحی پیدا شود در میان آن. مأمون گفت: سبحان الله! عجب سخنی است و از کار ابی الحسن عجب نیست، بزن یا هرثمه تا ببینم. هرثمه گفت: کلنگ به دست گرفتم و زدم در قبله قبر هارون در شد به قبری کنده و ضریحی پیدا

و بان ضریح فی وسطه و الناس ینظرون إلیه فقال أنزله إلیه یا هرثمه فقلت یا امیر المؤمنین إن سیدی امرنی أن لا أنزل إلیه حتی ینفجر من أرض هذا القبر ماء أبيض فیمتلی منه القبر حتی یکون الماء مع وجه الأرض ثم یضطرب فیہ حوت بطول القبر فإذا غاب الحوت و غار الماء وضعته علی جانب القبر و خلّیت بینہ و بین ملحدہ فقال فافعل یا هرثمه ما أمرت به قال هرثمه فانتظرت ظهور الماء و الحوت فظهر ثم غاب و غار الماء و الناس ینظرون ثم جعلت التّعش إلی جانب قبره فغطی قبره بثوب أبيض لم أسطه ثم أنزل به إلی قبره بغير یدی و لا ید أحد ممّن حضر فأشار المأمون إلی التّاس أن هاتوا التّراب بأیدیکم و اطرحوه فیہ فقلت لا نفعل یا امیر المؤمنین قال فقال و یحک فمّن یملؤه فقلت قد امرنی أن لا یطرح علیه التّراب و أخبرنی أن القبر یمتلی من ذات نفسه ثم ینطبق و یتربّع علی وجه الأرض فأشار المأمون إلی الناس أن کفوا قال فرموا ما فی أیدیهم من التّراب ثم امتلأ القبر و انطبق و تربّع علی وجه شد در میان آن و مردم همه می دیدند، گفت:

یا هرثمه! تو او را در قبر گذار. گفتم: یا امیر سید من مرا فرموده است که او را در قبر نگذارم تا از زمین قبر آبی سپید بجوشد و قبر از آن پر شود تا آب به روی زمین آید بعد از آن ماهی در آن بجنبند و چون ماهی غایب شود و آب فرورود او را در قبر گذارم و او را با لحد او رها کنم. مأمون گفت: انجام بده یا هرثمه! آن چه مأموری به آن. پس انتظار کشیدم تا آب و ماهی ظاهر شد و ماهی غایب شد و آب فرورفت و مردم می دیدند، بعد از آن نعش را به جانب قبر بردم و بر سر قبر جامه سپید گسترده دیدم که من نگسترده، بعد از آن به درون قبر برده شد بی دست من و دست کسی از حاضران، پس مأمون اشارت کرد به مردم که به دست خاک برگیرید و بریزید. من گفتم:

مکن یا امیر. گفت: و یحک پس که پر می کند.

گفتم: سیدم فرموده است که خاک بر او نریزم و گفته است که قبر به خود پر می شود و سر به هم می آورد و مربع می شود بر روی زمین، مأمون به مردم اشارت نمود که مکنید. خاکی که در دست داشتند بینداختند؛ پس قبر خود پر شد و به هم آمد و مربع شد

الدَّارِ قَالَ فَجَلَسَ وَدَعَانِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ كَالسَّكَرَانِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَنْتَ عَلَيَّ أَعَزُّ مِنْهُ وَلَا جَمِيعٌ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَاللَّهِ لَنْ بَلِّغَنِي أَنْكَ أَعَدْتَ مِمَّا رَأَيْتَ وَسَمِعْتَ شَيْئًا لِيَكُونَ هَلَاكُكَ فِيهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ ظَهَرْتَ عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ مَنِّي فَأَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ دَمِي قَالَ لَا وَاللَّهِ وَتَعْطِينِي عَهْدًا وَمِيثَاقًا عَلَيَّ كَتَمَانَ هَذَا وَتَرْكَ إِعَادَتِهِ فَأَخَذَ عَلَيَّ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَأَكَّدَهُ عَلَيَّ قَالَ فَلَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهُ صَفَقَ بِيَدَيْهِ وَقَالَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يَبْتَئُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا وَكَانَ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْوَلَدِ مُحَمَّدٌ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يَقُولُ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّادِقُ وَالصَّابِرُ وَالْفَاضِلُ وَقَرَّةُ أَعْيُنِ الْمُؤْمِنِينَ وَغِيظَ الْمَلْحَدِينَ.

همچون فردی مست. مأمون گفت: به خدا تو در نزد من از او عزیزتر نیستی بلکه جمیع اهل آسمان و زمین به خدا اگر به من برسد که تو آن چه شنیده ای و دیده ای چیزی از آن باز گفته ای البته موجب هلاک خود شده ای.

گفتم: یا امیر! اگر بر تو ظاهر شود خون من حلال است بر تو. گفت: نه به خدا تا عهد و میثاق ندهی که این بیهوشی در جایی باز نگویی. پس از من عهد و میثاق بستاند. هرثمه گوید: چون من از او بازگشتم دست ها برهم می زد و می گفت: «از مردم می پوشند و پنهان می سازند و از خدا نمی پوشند و او با ایشان است وقتی که با هم می گویند سخنی که خدا از آن راضی نیست». و امام رضا علیه السلام را محمد امام فرزند بود و او را رضا و صادق و صابر و فاضل و قره اعین المؤمنین و غیظ الملحدین می گفتند.

65- باب ذكر بعض ما قيل من المراثي في حق أبي الحسن الرضا عليه السلام

اشاره

باب ذكر بعض ما قيل من المراثي

في حق أبي الحسن الرضا عليه السلام

1

909

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال: قال ابن المشيّع المدنيّ يرثي الرضا عليه السلام بشعر يأتي ذكره إن شاء الله تعالى:

يا بقعه مات بها سيّدي

ما مثله في الناس من سيّد

مات الهدى من بعده والنّدى

وشمّر الموت به يقتدي

لا زال غيث الله يا قبره

عليك منه رائحة مغتدي

كان لنا غيثا به نرتوي

وكان كالنّجم به نهتدي

65- در بعضی از مرثیه ها درباره حضرت رضا علیه السلام

1

909

تميم بن عبد الله بن تميم قرشيّ گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: ابن مشيّع مدنی اشعاری در مرثیه امام رضا علیه السلام سروده است، که ان شاء الله می گوئیم:

ای بقعه ای که در او وفات یافت سیدی که
بزرگواری همچون او در مردم جهان نبود
بعد از او هدایت و خیر به کلی رخت بر بست
و مرگ در بردن این صفات به او اقتدا نمود
پیوسته باران رحمت الهی بر قبر او در هر
صبحگاه و شامگاه به نور فرود آید
برای ما بارانی بود که به او سیراب می شدیم
و همچون ستاره و ماه بود که با او راه می یافتیم

ص: 489

إِنَّ عَلِيًّا ابْنَ مُوسَى الرَّضَا

قَدْ حَلَّ وَالسَّوْدَدَ فِي مَلْحَدِ

يَا عَيْنَ فَبِكِي بَدْمَ بَعْدَهُ

عَلَى انْقِرَاضِ الْمَجْدِ وَالسَّوْدَدِ

وَلِعَلِّيَّ بَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْخَوَافِي يَرِثِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَعْرًا:

يَا أَرْضَ طُوسٍ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ

مَاذَا حَوَيْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسَ

طَابَتْ بِقَاعِكَ فِي الدُّنْيَا وَطَيِّبَهَا

شَخْصَ ثَوِيَّ بِسَنَابَادِ مَرْمُوسَ

شَخْصَ عَزِيزِ عَلِيٍّ الْإِسْلَامِ مِصْرَعَهُ

فِي رَحْمَةِ اللَّهِ مَغْمُورٍ وَمَغْمُوسَ

يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنْتَهُ

حِلْمٍ وَعِلْمٍ وَتَطْهِيرٍ وَتَقْدِيسِ

فَخِرَا فَايَاتِكَ مَغْبُوطِ بَحْثَتِهِ

وَبِالْمَلَانِكَةِ الْأَبْرَارِ مَحْرُوسِ

9102

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَهَلَّبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي دَعْبَلُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ لَهُ دَرَسْتِي كَمَا عَلِيَ بْنَ مُوسَى الرَّضَا وَبِزَرْغَوَارِي هَرْدُو دَرِ يَكِ خَوَابِغَاهُ فَرُودَ أَمَدَنْدِ

ای چشم خون گریه کن که بعد از او بزرگی و سیادت منقرض شدند.

وعلی بن عبد الله خوانفی را مرثیه ای است برای آن حضرت که بهترین سلامها و کاملترین درودها بر او باد:

ای زمین طوس! خدا بر تو باران رحمت فرستاد، چه خیرات که گرفتی آن را، ای طوس!

بقاع تو پاکیزه گشت در دنیا و آن را پاکیزه ساخت کالبدی که در سناباد مکان گرفت

کسی که مرگش برای اسلام گران بود اکنون خود در رحمت خدا غوطه ور است

ای قبر! که او را در بر گرفتی توفیری هستی که در ضمن توست حلم و علم و پاکی و طهارت

بناز، بر تو رشک برند تمام عالم به جثه مطهری که در بر داری و ملایکه مقرب از تو حراست نمایند

9102

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از هارون بن عبد الله مهلبی از دعبل بن علی خزاعی که گفت: وقتی که در قم بودم

ص: 490

جاءنى خبر موت الرضا عليه السلام و أنا بقم و قلت قصيدتى الزائيه فى مرثيته عليه السلام

أرى أميّه معذورين أن قتلوا

و لا أرى لبني العباس من عذر

أولاد حرب و مروان و أسرتهم

بنو معيط و لاه الحقد و الوغر

قوم قتلتم على الإسلام أولهم

حتى إذا استمكنوا جازوا على الكفر

أربع بطوس على قبر الزكيّ به

إن كنت تربيع من دين على فطر

قبران فى طوس خير الناس كلهم

و قبر شرهم هذا من العبر

ما ينفع الرجس من قرب الزكيّ و ما

على الزكيّ بقرب الرجس من ضرر

هيهات كلّ امرئ رهن بما كسبت

له يده فخذ ما شئت أو فذر

قال الصّولىّ و أنشدنى عون بن محمّد قال أنشدنى منصور بن طلحه قال أبو محمّد اليزيدىّ لما مات الرضا عليه السلام رثيته
فقلت:

ما لطوس لا قدّس الله طوسا

كلّ يوم تحوز علقا نفيسا

و خبر وفات آن حضرت به من رسيد، قصيده رائيه را در مرثيه آن حضرت سرودم:

بنى اميّه را معذور مى بينم اگر آل رسول صلّى الله عليه و آله را كشتند؛ اما بنى عباس را عذرى نمى بينم

خاندان حرب و مروان و بنو معیط اهل کینه و دشمنی با خاندان رسول هستند

قومی که اولیائشان را برای اسلام کشتید؛ چون فرصت یافتند با کفر به انتقام شتافتند

مقام کن در طوس بر قبر امام مطهر آن جا، اگر از دین بر حاجتی مقام باشد

دو قبر در طوس است یکی از آن بهترین و دیگری از آن بدترین مردمان، موجب عبرت است.

پلید را چه نفع دهد قرب با مدفن شخص مطهر، و پاک را چه زیان رسد از قرب با پلید

هیئات هرکس در گرو عمل خویش خواهد بود، خواه این را بپذیر خواه رها کن

صولی گوید: منصور بن طلحه برایم اشعاری خواند و گفت که ابو طلحه از ابو محمد یزیدی نقل کرده که گفت: چون امام رضا علیه السلام به شهادت رسید مرثیه ای در رثای حضرت سرودم:

چه حال دارد طوس! خدای او را پاک نسازد، هرروز گوهری نفیس را از چنگ ما می رباید

بدأت بالرّشيد فاقتبضته

و ثنت بالرّضا عليّ بن موسى

يا مام لا كالائمه فضلا

فسعود الزّمان عادت نحوسا

و وجدت في كتاب لمحمّد بن حبيب الصّبيّ:

قبر بطوس به أقام إمام

حتم إليه زياره و لمام

قبر أقام به السّلام و إن غدا

تهدى إليه تحيّه و سلام

قبر سنا أنواره تجلو العمى

و بتربه قد تدفع الأسقام

قبر يمثّل للعيون محمّدا

و وصيّه و المؤمنون قيام

خشع العيون لذا و ذاك مهابه

في كنهها لتحيّر الأفهام

قبر إذا حلّ الوفود بربعه

رحلوا و حطّ عنهم الآثام

و تزوّدوا أمن العقاب و أومنوا

من أن يحلّ عليهم الأعدام

اللّه عنه به لهم متقبّل

و بذاك عنهم جفّت الأفلام

اول رشید را به دام کشید و بعد از آن علی بن موسی الرضا علیه السلام را

امامی نه همچو امامان دیگر، از همه فاضل تر، سعد روزگار با رفتن او به نحس مبدل شد

و در کتاب محمد بن حبیب ضبی این اشعار را یافتیم:

قبری در طوس است که امامی در آن مدفون است و زیارت او بر ما لازم

قبری که دار السلام بهشت بدان برپاست و هر روز پیوسته به آن تحیت و سلام اهدا می گردد.

قبری که انوارش دیده نابینا را نور و خاک کویش مرضها را شفا می بخشد

قبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیش را در دیده مؤمن زائر مجسم می سازد

چشمها از هیبتی که از والائی مقام آنان در اندیشه خود دارد خاشع شدند

مزاری که زوارش چون بر آن وارد گردند هنگامی که بیرون روند گناهانشان ریخته شود

کسانی که قصد زیارت داشتند از عذاب الهی و گرفتاری به تهیدستی ایمن باشند

خداوند ایمنی را برای زائرین آن ضامن گشته و به این سبب قلم از ایشان برداشته شده

إن يغن عن سقى الغمام فإنه

لولا له لم تسق البلاد غمام

قبر عليّ بن موسى حلّه

بثراه يزهو الحلّ والإحرام

فرض إليه السعى كالبيت الذي

من دونه حقّ له الإعظام

من زاره في الله عارف حقّه

فالمسّ منه على الجحيم حرام

و مقامه لا شكّ يحمد في غد

و له بجنّات الخلود مقام

و له بذاك الله أو في ضامن

قسما إليه تنتهي الأقسام

صلّى الإله على النّبىّ محمّد

و علت عليّا نصره و سلام

و كذا على الزّهراء صلّى سرمد

ربّ بواجب حقّها علام

و عليه صلّى ثمّ بالحسن ابتدى

و على الحسين لوجهه الإكرام

و على عليّ ذى النّقى و محمّد

صلّى و كلّ سيّد و همام

و على المهذب و المطهّر جعفر

اگر از باران بی نیاز شدیم به برکت آن قبر شریف است، اگر نبود بر این بلاد باران نمی بارید

قبری که علی بن موسی الرضا را دربر دارد بر حلّ و حرم فخر می کند

زیارت آن مانند زیارت کعبه واجب و تعظیم آن بر هرکس که در کنار آن باشد واجب است

هرکس عارف به حقّ او و به قصد قربت، او را زیارت کند آتش دوزخ بر وی حرام گردد

و به یقین روز قیامت دارای مقامی پسندیده است و در فردوس برین مقام دارد

و خداوند برای او این مقام را ضامن است و به کسی که سوگندها به او می رسد سوگند خورده

خداوند رحمت فرستاده است بر محمد پیامبر و مقام علی را بلند گردانید

پیوسته درود فراوان بر زهرا فرستد برای ادای حقّش چون حقّ او را می شناسد

و بر او و بر فرزندش حسن اول و بر حسین که از رویش بزرگی نمایان است

و بر علی بن حسین صاحب تقوی و بر فرزندش محمد باقر درود که بزرگ و محترمند

و بر آن پاک و پاکیزه جعفر بن محمد بهترین درود باد اگرچه ناکسان از آن ابا دارند

الصّادق المأثور عنه علم ما

فيكم به تتمسك الأقوام

و كذا على موسى أبيك و بعده

صلى عليك و للصّلاه دوام

و على محمّد الزكيّ فضوعفت

و على عليّ ما استمرّ كلام

و على الرضا ابن الرضا الحسن الذي

عمّ البلاد لفقده الأظلام

و على خليفته الذي لكم به

تمّ النّظام فكان فيه تمام

فهو المؤمّل أن يعود به الهدى

غضّبا و أن تستوثق الأحكام

لو لا الأئمّه واحد عن واحد

درس الهدى و استسلم الإسلام

كلّ يقوم مقام صاحبه إلى

أن تنتهي بالقائم الأيام

يا ابن النّبيّ و حجّه الله التي

هي للصّلاه و للصيام قيام

ما من إمام غاب عنكم لم يقم

خلف له تشفى به [الأرغام] الأوغام

إنّ الأئمّه تستوى في فضلها

راستگویی که همه علوم اسلامی شما از او مأثور است و شیعیان به او تمسک می جویند

و همچنین درود بر موسی پدرت و بعد از او درود بر تو تا رحمت را دوامی باشد

و بر فرزندان محمد زکی درود دوچندان باد و بر فرزندش علی مادامی که سخن برقرار است

و بر آن پسندیده فرزند پسندیده حسن بن علی که به فوت او تاریکی همه بلاد را فرا گرفت

و درود بر جانشین او که نظام به او وجود یابد و عدل و امامت در او تمامیت یابد

پس اوست آرزویی که هدایت به وجودش شکوفا گردد و فرامین الهی در جهان استوار شود

اگر امامان یکی پس از دیگری نبودند، هدایت از بین می رفت و اسلام مغلوب می شد

هریک از ائمه جانشین امام پیش از خود شدند تا نوبت به قائم این زمان رسید

ای فرزند پیامبر و ای حجت خدا بر روی زمین که نماز و روزه به وجود تو برپاست

امامی از شما از دنیا نرفت مگر اینکه برایش امامی بود که امراض و مفسد به او دفع می شد

در امامت و علم و کمال مساوی هستند چه در پیری به امامت رسند و چه نوجوان باشند

أنتم إلى الله الوسيله و الأولى

علموا الهدى فهم له أعلام

أنتم و لاه الدين و الدنيا

و من لله فيه حرمه و ذمام

ما الناس إلا من أقر بفضلكم

و الجاحدون بهائم و سوام

بل هم أضلّ عن السبيل بكفرهم

و المقتدى منهم بهم ألام

يدعون فى دنياكم و كآتهم

فى جحدهم إنعامكم أنعام

يا نعمه الله التى [تحبوا] يحبوا بها

من يصطفى من خلقه المنعام

إن غاب منك الجسم عنا إنه

للروح منك إقامه و نظام

أرواحكم موجوده أعيانها

إن عن عيون غيّت أجسام

الفرق بينك و النبى نبوه

إذ بعد ذلك تستوى الأقدام

قبران فى طوس الهدى فى واحد

و الغى فى لحد يراه ضرام

قبران مقترنان هذا ترعه

شما راهنمای به سوی خدا هستید که راه هدایت را شناختید و خود از نشانه های آن بودید
شما اولیاء خدا در دین و دنیا و شما ئید صاحبان حرمت و اختیار از جانب خدا
از مردم نیست مگر کسی که اقرار به برتری شما کند و منکران فضل شما چهارپایانند
بلکه از حیوانات پست ترند به جهت عنادی که دارند و اقتداکنندگان به آنان هدف تیر باشند
از بهره دنیایی شما استفاده می کنند و آنان در انکار فضل شما مانند چهارپایانند
ای نعمت و برکتی که خداوند به هرکس که بخواهد ارزانی داشته است
اگرچه جسم تو را خداوند از ما پنهان کرد اما روح تو موجب آرامش روان و زندگی ماست
ارواح شما همه به عینه موجود است اگر چه جسمتان از دیده ما پنهان می باشد
فرق میان تو و پیغمبر، نبوت است و در غیر این در فعل و صفت تو با وی همگامی
دو قبر در طوس، هدایت در یکی و ضلالت در دیگری مدفون است، که شعله آتش آن را می بیند
دو قبر در کنار هم، این روضه ای بهشتی است که امامی در آن زیارت شود

و كذاك ذلك من جهنم حفره

فيها يجدد للغوى هيام

قرب الغوى من الزكى مضاعف

لعذابه ولأنفه الإرغام

إن يدن منه فإنه لمباعد

وعليه من خلع العذاب ركام

وكذاك ليس يضرك الرجس الذى

يدنيه منك جنادل و رخام

لا بل يريك عليك أعظم حسره

إذ أنت تكرم و اللعين يسام

سوء العذاب مضاعف تجرى به

الساعات و الأيام و الأعوام

يا ليت شعرى هل بقائكم غدا

يغدو و يكفى للقراع حسام

تطفى يداى به غليلا فيكم

بين الحشا لم ترو منه أوام

و لقد يهيئجنى قبوركم إذا

هاجت سوى معالم و خيام

من كان يغرم بامتداح ذوى الغنى

فبمدحكم لى صبوه و غرام

و إلى أبى الحسن الرضا أهديتها

دیگری گودالی از جهنّم است که برای صاحب گمراهش عطش و تشنگی است

نزدیکی گور آن گمراه به روضه آن پاک و مطهّر، موجب دوچندان شدن عذاب اوست

دوقبر در ظاهر نزدیک هم و در باطن بسیار دور از هم، بر گور ظالم خلعتهای عذاب متراکم

ضرر نمی رساند به تو ناپاکی که بنای ساخته شده از سنگهای ریز و نرم آن را به تو نزدیک کرده

بلکه او را حسرت فراوان بر تو می نماید چون تو مورد اکرام واقع می شوی و آن لعین مورد شتم

بدی عذاب هر آن دوچندان می گردد در ساعات و روزها و سالها مدام

کاش می دانستم فردا با قائمتان هستم و شمشیر به دستم برای قلع دشمنان خواهد افتاد

دستانم با آن شمشیر در میان شما ظاهر آید در حالی که لبانم تشنه باشد تا به مقصود برسم

قبر خاندان شما مرا به خروش می آورد و دیگران را پرچم های افراشته بر خیمه ها

هرکس به ثناگویی توانگران افتخار می کند من به ثناخوانی شما اهل بیت عشق می ورزم

و آن را به علی بن موسی اهداء می کنم تا مورد پسند افتد و اندیشه ها از آن لذت برند

خذها عن الضَّيِّعِ عَبْدِكُم الَّذِي

هانَت عليه فيكم الألوام

إن أقضَ حقَّ الله فيك فإنَّ لي

حقَّ القرى للضَّيف إذ يعتام

فاجعله منك قبول قصدي إنَّه

غنم عليه حداني استغنام

من كان بالتَّعليم أدرك حبَّكم

فمحبَّتي إيَّاكم إلهام

این هدیه را از بنده ناچیز خود «ضبی» بپذیر آنکه در محبت شما هر ملامتی را می پذیرد

اگر در مدح تو حق خدا را رعایت نمودم زیرا می دانم مهمان را حقی است اگرچه تأخیر افتد

این مهمانداری را از نیت من بپذیر که اگر قصدم قبول افتد من به دلخواهم رسیده ام

اگر دیگران به تعلیم دوستی شما را درک کرده اند، من از راه الهام محبت شما را دارا شدم

اشاره

باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام

علی بن موسی الرضا علیه السلام

1

911

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن یاسر الخادم قال:

قال علی بن موسی الرضا علیه السلام لا تشدّ الرّحال إلى شیء من القبور إلاّ إلى قبورنا ألاّ وائی مقتول بالسّمّ ظلما و مدفون فی موضع غربه فمن شدّ رحله إلى زیارتی استجیب دعاؤه و غفر له ذنوبه.

9122

حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق و محمّد بن أحمد السنائی و علی بن عبد الله الوراق و الحسین بن ابراهیم بن هشام المکتب رضی الله عنهم

66- در ذکر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام

1

911

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از یاسر خادم که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: بارها بسته نمی شود به قبری از قبرها؛ مگر به قبر ما، بدانید که من کشته می شوم به زهر به ستم و مدفون می گردم در موضع غربت؛ پس هر که بار بندد به زیارت من، دعای او مستجاب شود و گنااهش آمرزیده شود.

9122

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنائی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم بن هشام مکتب روایت کرده و گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی

قالوا حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي الأسدي عن أحمد بن محمد بن صالح الرازي عن حمدان الديواني قال: قال الرضا عليه السلام من زارني على بعد داري أتته يوم القيامة في ثلاث مواطن حتى أخلصه من أهوالها إذا تطايرت الكتب يمينا و شمالا و عند الصراط و عند الميزان.

9133

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدثنا عبد الرحمن بن حماد عن عبد الله بن إبراهيم عن أبيه عن الحسين بن زيد قال سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول يخرج رجل من ولد ابني موسى اسمه اسم أمير المؤمنين عليه السلام إلى أرض طوس و هي بخراسان يقتل فيها بالسم فيدفن فيها غربيا من زاره عارفا بحقه أعطاه الله عز و جل أجر من أنفق من قبل الفتح و قاتل.

عبد الله كوفي اسدي از احمد بن محمد بن صالح رازي از حمدان ديواني كه گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هر كه مرا زيارت كند با دوري سراي من، مي آيم نزد او روز قيامت در سه موطن تا برهانم او را از هول هاي آن، وقتي كه نامه ها به راست و چپ دهند و نزد صراط و نزد ميزان.

9133

محمد بن علي ماجيلويه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد الرحمن بن حماد از پدرش از حسین بن یزید كه گفت: شنیدم از امام صادق عليه السلام كه مي فرمود: فرزندی از فرزندان پسر من موسى كه نامش نام امير المؤمنين عليه السلام باشد بيرون مي آيد از زمين طوس و آن در خراسان است و در آن جا به زهر كشته شود و آن جا غريب مدفون شود، هر كه او را زيارت كند در حالي كه عارف باشد به حق او، خدای تعالی او را بخشد اجر آن كس كه انفاق كند قبل از فتح و قتال كند.

ص: 499

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى قال: حدَّثنا محمد بن زكريا قال:

حدَّثنا جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيدفن بضعه مني بأرض خراسان لا يزورها مؤمن إلا أوجب الله عز وجل له الجنة وحرم جسده على النار.

9155

حدَّثنا أحمد بن الحسن القطاني و محمد بن أحمد بن إبراهيم الليثي و محمد بن إبراهيم بن إسحاق المكتب الطالقاني و محمد بن بكران النقاش قالوا حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه قال إن بخراسان لبقعه يأتي عليها زمان تصير مختلف الملائكة ولا يزال فوج ينزل من 9144

محمد بن إبراهيم بن اسحاق طالقاني گوید:

روایت کرد برای ما عبد العزيز بن يحيى از محمد بن زكريا از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از امام صادق از آبای گرامی اش عليهم السلام از امير المؤمنين، علي عليه السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: زود باشد که پاره ای از من مدفون گردد به زمین خراسان، زیارت نکند او را مؤمن، مگر واجب گرداند خدای تعالی برای او جنت را و حرام گرداند تن او را بر آتش.

9155

احمد بن حسن قطناني و محمد بن احمد بن ابراهيم ليثي و محمد بن اسحاق مكتب طالقاني و محمد بن بكران نقاش گویند: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی گوید: علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در خراسان بقعه ای است، زمانی بر او بیاید که محل آمد و شد ملائکه گردد و همیشه فوجی از آسمان فرود آیند و فوجی بالا روند تا آن زمان که نفخ صور

ص: 500

السَّماءِ وفوج يصعد إلى أن ينفخ في الصُّور فقیل له یا ابن رسول الله و أیّ بقعه هذه قال هی بأرض طوس و هی و الله روضه من ریاض الجنّه من زارنی فی تلك البقعه كان كمن زار رسول الله صلّى الله علیه و آله و كتب الله تعالی له ثواب ألف حجّه مبروره و ألف عمره مقبوله و كنت أنا و آبائی شفعاؤه یوم القیامه.

9166

حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن أبی هاشم داود بن القاسم الجعفری قال سمعت أبا جعفر محمّد بن علی علیه السّلام یقول إنّ بین جبلی طوس قبضه قبضت من الجنّه من دخلها كان آمنا یوم القیامه من النار.

9177

حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن أبی جعفر محمّد بن علی الرضا علیه السّلام قال ضمنت لمن زار أبی علیه السّلام بطوس عارفا بحقّه الجنّه علی الله تعالی.

دمیده شود. گفتند: یا بن رسول الله! کدام بقعه است آن؟! فرمود: آن در زمین طوس است و آن به خدا روضه ای است از ریاض بهشت، هر که مرا در آن بقعه زیارت کند چنان باشد که رسول خدا صلّى الله علیه و آله را زیارت کرده و خداوند برای او بنویسد ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول و من و پدران من شفیعان او باشیم روز قیامت.

9166

محمد بن موسی بن متوکّل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از داود بن قاسم جعفری که گفت: شنیدم از ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام که فرمود: میان دو کوه طوس قطعه ای است که از جنّت قبض شده، هر که داخل آن شود ایمن باشد روز قیامت از آتش.

9177

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد العظیم بن حسنی از ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام که فرمود: کسی که زیارت کند پدرم علیهم السّلام را به طوس، در حالی که عارف باشد به حقّ او، به خدا من جنّت را برای او ضامنم.

ص: 501

و بهذا الإسناد عن عبد العظيم بن عبد الله قال قلت لأبي جعفر عليه السلام قد تحيّرت بين زیاره قبر ابي عبد الله عليه السلام و بین زیاره قبر ابيک عليه السلام بطوس فما ترى فقال لی مکانک ثم دخل و خرج و دموعه تسيل على خديه فقال زوار قبر ابي عبد الله عليه السلام كثيرون و زوار قبر ابي عليه السلام بطوس قليلون.

حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن ابي الصّلت عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت الرضا عليه السلام يقول و الله ما منّا إلا مقتول شهيد فقيل له و من يقتلك يا ابن رسول الله قال شرّ خلق الله في زمانی يقتلني بالسّم ثم يدفني في دار مضيقه و بلاد غربه ألا فمن زارني في غربتي كتب الله تعالى له أجر مائه ألف شهيد و مائه ألف صديق و مائه ألف حاجّ و معتمر و مائه ألف مجاهد و حشر في زمرة و جعل في الدرجات العلى في الجنة رفيقنا.

عبد العظيم حسنی گوید: به ابي جعفر عليه السلام عرض کردم که من متحیرم میان زیارت قبر ابي عبد الله عليه السلام و میان قبر پدر تو در طوس، رأی تو چیست؟ افرمود: همین جا باش؛ پس داخل شد و بیرون آمد و اشک های او بر گونه اش می ریخت و می فرمودند: زوار قبر ابي عبد الله عليه السلام بسیارند و زوار قبر پدرم عليه السلام در طوس کم هستند.

علی بن ابراهیم از پدرش از ابا صلت روایت کند که گفت: شنیدم از امام رضا عليه السلام که می فرمود: و الله! هیچ یک از ما نبود مگر مقتول و شهید. با او گفتند: تو را که می کشد یا بن رسول الله؟ افرمود: بدترین خلق خدا در زمان من، مرا به زهر می کشد؛ پس دفن می کند مرا در سرای مضیعه و بلاد غربت، هر که مرا زیارت کند در غربت، بنویسد خدای تعالی برای او اجر صد هزار شهید و صد هزار صديق و صد هزار حج گزار و صد هزار جهادکننده و در جمع ما محشور گردد و در درجات اعلى در جنت رفيق ما باشد.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفَّار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر البزنطی قال قرأت کتاب أبی الحسن الرضا علیه السلام أبلغ شیعتنا أن زیارتی تعدل عند الله ألف حجّه قال فقلت لأبی جعفر علیه السلام ابنه ألف حجّه قال ای و الله ألف ألف حجّه لمن زاره عارفا بحقه.

921 11

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعید الكوفی مولى بنی هاشم عن علی بن الحسين بن علی بن فضال عن أبيه عن أبی الحسن علی بن موسى الرضا علیه السلام أنه قال له رجل من أهل خراسان یا ابن رسول الله رأیت رسول الله صلّى الله علیه و آله فی المنام كأنه یقول لی کیف أتم إذا دفن فی أرضکم بضعتی و استحفظتم و دیعتی و غیب فی ثراکم نجمی فقال له الرضا علیه السلام أنا المدفون فی أرضکم و أنا 920 10

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: نامه ابو الحسن الرضا علیه السلام را خواندم که نوشته بود: به شیعه ما برسان که زیارت من نزد خدا برابر است با هزار حج. گفتم: با پسر او ابو جعفر علیه السلام که هزار حج؟ فرمود: و الله! هزار هزار حج برای کسی که زیارت او کند، در حالی که عارف باشد به حق او.

921 11

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش که گفت: مردی از خراسان به امام رضا علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! در خواب دیدم حضرت رسول صلّى الله علیه و آله را گویا که با من می فرمود: چگونه خواهد بود بر شما وقتی که مدفون شود در زمین شما پاره ای از من و به شما سپرده شود و دیعت من و در خاک شما غایب شود ستاره من؟ امام رضا علیه السلام به او فرمود: منم مدفون در زمین شما، و منم

ص: 503

بضعه نبیکم فأنا الوديعه و النجم ألا و من زارنی و هو يعرف ما أوجب الله تبارک و تعالی من حقّی و طاعتی فأنا و آبائی شفعاؤه يوم القیامه و من کنا شفعاؤه نجا و لو کان علیه مثل وزر الثقلین الجنّ و الإنس و لقد حدّثنی أبی عن جدّی عن أبیه عن آبائه علیه السّلام أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قال من زارنی فی منامه فقد زارنی لأنّ الشّیطان لا یتمثّل فی صورتی و لا فی صوره أحد من أوصیائی و لا فی صوره أحد من شیعتهم وإنّ الرّویا الصّادقه جزء من سبعین جزءا من التّبوّه.

922 12

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الرّحمن بن أبی نجران قال سألت أبا جعفر علیه السّلام ما تقول لمن زار أباک قال الجنّه و الله.

پاره نبی و ودیعه و ستاره، بدانید هرکه مرا زیارت کند و بداند آن چه خداوند واجب کرده از حق من و طاعت من؛ پس من و پدرانم شفیعیان او باشیم روز قیامت، و هرکه ما شفیعیان او باشیم برهد هرچند بر او مثل وبال ثقلین، جنّ و انس باشد و مرا پدرم حدیث کرد از جدّم از پدرش از پدرانش علیهم السّلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکه مرا زیارت کند در خواب خود، به تحقیق زیارت کرده است مرا، زیرا شیطان متمثل نشود در صورت من و نه یکی از صورت اوصیای من و نه در صورت یکی از شیعیان آنها و رویای صادقه یک جزء از هفتاد جزء نبوّت هستند.

922 12

سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت:

از ابو جعفر علیه السّلام پرسیدم: چه می گوئید برای کسی که پدرت را زیارت کند؟ فرمود: جنّت به خدا قسم.

ص: 504

حدَّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی اللّٰه عنه قال: حدَّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن عليّ بن أسباط قال سألت أبا جعفر عليه السّلام ما لمن زار والدك عليه السّلام بخراسان قال الجنّة واللّٰه الجنّة واللّٰه.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد قال: حدَّثنا محمّد بن سليمان المصريّ عن أبيه عن إبراهيم بن أبي حجر الأسلميّ قال: حدَّثنا قبيصة بن جابر بن يزيد الجعفيّ قال سمعت وصيّ الأوصياء ووارث علم الأنبياء أبا جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام يقول حدّثني سيّد العابدين عليّ بن الحسين عن سيّد السّهداء الحسين بن عليّ عن سيّد الأوصياء أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه وآله ستدفن 923 13

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از علی بن اسباط که گفت: از ابا جعفر علیه السّلام پرسیدم که چه باشد برای کسی که پدرت را زیارت کند در خراسان؟ فرمود: جنّت به خدا قسم جنّت.

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن سلیمان مصری از پدرش از ابراهیم بن حجر اسلمی که گفت: روایت کرد برای ما قبیصة بن جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء ابا جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام می فرمود: روایت کرد برای من سید عابدین علی بن حسین از سیّد الشهداء حسین بن علی از سیّد اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلّى اللّٰه عليه وآله فرمود:

زود باشد که دفن شود بضعة من در سرزمین

حدّثنا جعفر بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن عبد الله بن المغيرة الكوفيّ رضى الله عنه قال: حدّثنى جدّى الحسين بن عليّ عن الحسين بن يوسف عن محمّد بن أسلم عن محمّد بن سليمان قال سألت أبا جعفر محمّد بن عليّ الرضا عليه السّلام عن رجل حجّ حجّه الإسلام فدخل متمتعا بالعمرة إلى الحجّ فأعانه الله تعالى على حجّه و عمرته ثم أتى المدينة فسلم على النّبيّ صلّى الله عليه وآله ثم أتى أباك أمير المؤمنين عليه السّلام عارفا بحقه يعلم أنّه حجّه الله على خلقه و بابه الّذى يؤتى منه فسلم عليه ثم أتى أبا عبد الله الحسين بن عليّ عليه السّلام فسلم عليه ثم أتى بغداد فسلم على أبى الحسن موسى عليه السّلام ثم انصرف إلى بلاده فلمّا كان فى هذا الوقت رزقه الله تعالى ما يحجّ به فأيهما أفضل أ هذا الّذى حجّ حجّه الإسلام يرجع أيضا فيحجّ أو يخرج إلى خراسان إلى أبيك عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام فيسلم عليه قال بلى يأتى خراسان، او را زیارت نکند غمزده و گناهکاری، مگر اینکه خداوند غم او را رفع کند و گناهانش را بیامرزد.

جعفر بن علی بن حسین بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی گوید: روایت کرد برای من جدّم از محمّد بن سلیمان گفت: پرسیدم از ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام که مردی به حج اسلام رفت، عمره و تمتع گزارد؛ پس از حجّ خدای عزّ و جلّ او را اعانت نمود بر حج و عمره؛ پس به مدینه آمد و بر نبی صلّى الله عليه و آله سلام کرد؛ پس نزد پدر تو امیر المؤمنین علیه السّلام آمد در حالتی که عارف بود، به حق او و می دانست که او حجّت خداست بر خلق او و بابی است که از آن جا باید درآمدن و بر او سلام کرد؛ پس به نزد ابی عبد الله حسین علیه السّلام رفت و بر او سلام کرد؛ پس به بغداد آمد و بر ابی الحسن موسى علیه السّلام سلام کرد؛ پس بازگشت به بلاد خود و چون آن وقت او را خدای تعالی مالی روزی کرد که به آن می تواند حج انجام دهد حالا کدام بهتر است او را که حجّه الاسلام گزارده است، باز عود کند و حج گزارد یا بیرون رود به خراسان به جانب پدرت علیّ بن موسى الرضا علیهما السّلام و بر او سلام کند؟

إلى خراسان فيسلم على أبي عليه السلام أفضل و ليكن ذلك في رجب و لا ينبغي أن تفعلوا هذا اليوم فإن علينا و عليكم من السلطان شنه.

926 16

حدّثنا أبي رحمه الله و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى و محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ قال سمعت الرضا عليه السلام يقول ما زارني أحد من أوليائي عارفا بحقّي إلا تشفّعت له يوم القيامة.

927 17

حدّثنا عليّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنه قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال:

حدّثنا عمران بن موسى عن الحسين بن عليّ بن التّعمان عن محمّد بن الفضيل عن غزوان الصّبيّ قال أخبرني عبد الرّحمن بن إسحاق عن التّعمان بن سعد قال: قال أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام سيقتل رجل من ولدي بأرض خراسان بالسّم فرمود: به خراسان رود و بر پدرم سلام کند، بهتر است و باید آن در رجب باشد و نباید امروز کنید که از ناحیه سلطان بر ما و شما عیب کنند.

926 16

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله بن ابی خلف از احمد بن محمد بن عیسی از ابی الخطّاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام می فرمود: مرا زیارت نکنند یکی از دوستان من که عارف به حق من باشد، مگر این که شفاعت کنم برای او روز قیامت.

927 17

علی بن عبد الله بن ورّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله بن ابی خلف از عمران بن موسی از حسین بن علی بن نعمان از محمد بن فضیل از غزوان ضبّی که گفت: خبر داد مرا عبد الرحمن بن اسحاق از نعمان بن سعد که گفت: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: زود باشد که کشته شود مردی از فرزندان من به زمین خراسان به زهر و به ظلم،

ص: 507

ظلما اسمه اسمى و اسم أبيه اسم ابن عمران موسى عليه السلام ألا فمن زاره فى غربته غفر الله تعالى ذنوبه ما تقدم منها و ما تأخر و لو كانت مثل عدد النجوم و قطر الأمطار و ورق الأشجار.

928 18

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و محمد بن عليّ ماجيلويه و محمد بن موسى بن المتوكّل و عليّ بن هبة الله الورّاق رضى الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن حمزه بن حرمان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام يقتل حفدتي بأرض خراسان فى مدينة يقال لها طوس من زاره إليها عارفا بحقه أخذته بيدى يوم القيامة فأدخلته الجنّة و إن كان من أهل الكبائر قال قلت جعلت فداك و ما عرفان حقه قال يعلم أنّه إمام مفترض الطّاعة شهيد من زاره عارفا بحقه أعطاه الله تعالى له أجر سبعين ألف شهيد ممّن استشهد بين يدى رسول الله صلّى الله عليه و آله على حقيقه.

نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران موسى عليه السلام باشد، هرکه او را زیارت کند در غربت او، خداوند گناهان او را بیامرزد، آن چه متقدّم است و آن چه متأخّر است هرچند همچو عدد ستارگان و قطره های باران و برگ درختان باشد.

928 18

حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوكل و علي بن هبة الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حمزه بن حرمان که گفت: ابو عبد الله عليه السلام فرمود: نبیره من کشته شود به زمین خراسان در شهری که او را طوس گویند، هرکه زیارت کند او را آن جا، عارف به حق او، دست او روز قیامت بگیرم و در جنّت در آورم، هرچند از اهل کبایر باشد. گفتم: فدای تو شوم، حق او شناختن کدام است؟! فرمود: داند که او امام مفترض الطّاعة است و شهید، هرکه او را زیارت کند، عارف به حق، خدای تعالی او را اجر هفتاد شهیدی بخشد که پیش روی رسول صلی الله علیه و آله شهید شده باشد به حقیقت.

ص: 508

و فی حدیث آخر قال: قال الصادق علیه السلام یقتل لهذا و اومی بیده إلى موسى علیه السلام ولد بطوس و لا یزوره من شیعتنا إلا الأندر فالأندر.

929 19

حدَّثنا أحمد بن محمد بن یحیی العطَّار قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح قال سمعت أبا جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام یقول من زار قبر أبي علیه السلام بطوس غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر فإذا كان یوم القیامه نصب له منبر یحذاء منبر رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یفرغ الله تعالی من حساب العباد.

930 20

حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه قال: حدَّثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمّه عبد الله بن عامر عن سلیمان بن حفص المروزی قال سمعت أبا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام یقول من زار قبر ولدی علیّ كان له عند الله تعالی سبعون حجّه مبروره قلت سبعون حجّه قال نعم در حدیث دیگر است که امام صادق علیه السلام اشاره به فرزند خود موسی علیه السلام کرد و فرمود:

کشته می شود فرزندی از این در طوس، زیارت نمی کند او را شیعه ما مگر افراد کم و کمتری.

929 19

احمد بن محمد بن یحیی عطَّار از ایوب بن نوح روایت کرده که گفت: شنیدم از ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام که می فرمود: هر که زیارت کند قبر پدرم را در طوس، بیامزد خدای تعالی گناهان او را، آن چه گذشته و آن چه بیاید و چون روز قیامت شود منبری برای او برابر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب شود تا خدای تعالی از حساب عباد خود فارغ شود.

930 20

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از عبد الله بن عامر از سلیمان بن حفص مروزی که گفت: شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود: هر که زیارت کند قبر فرزند مرا، او را نزد خداوند هفتاد حجّ مقبول باشد. گفتم: هفتاد حجّ؟! فرمود: آری، هفتاد هزار حجّ پس گفت:

ص: 509

و سبعون ألف حجّه ثمّ قال ربّ حجّه لا تقبل و من زاره أو بات عنده ليله كان كمن زار الله تعالى في عرشه قلت كمن زار الله في عرشه قال نعم إذا كان يوم القيامة كان على عرش الله تعالى أربعة من الأوّلين و أربعة من الآخرين فأما الأوّلين فنوح و إبراهيم و موسى و عيسى عليه السّلام و أمّا الأربعة الآخرون فمحمّد و عليّ و الحسن و الحسين صلّى الله عليه و آله ثمّ يمدّ المطمار فتقعد معنا زوّار قبور الأئمّه إلا أنّ أعلاهم درجه و أقربهم حبه زوّار قبر ولدى عليّ.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه معنى قوله عليه السّلام كان كمن زار الله تعالى في عرشه ليس بتشبيه لأن الملائكة تزور العرش و تلوذ به و تطوف حوله و تقول زور الله في عرشه كما نقول نحج بيت الله و نزور الله لأن الله تعالى ليس بموصوف بمكان تعالى عن ذلك علوا كبيرا.

931 21

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن أبي الصّلت و بسا حجّ كه مقبول نشود و هر كه او را زیارت كند یا نزد او به سر آورد مانند کسی است كه خدا را در عرش زیارت كرده. گفتیم: مانند کسی كه خدا را در عرش زیارت كرده؟! فرمود: آری! هرگاه قیامت شود بر عرش خداوند چهار كس از اوّلین باشند و چهار كس از آخرین امّا اوّلین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام و آخرین محمّد و علی و حسن و حسین علیهم السّلام، سپس مطمر كشیده شود؛ پس با ما بنشینند زوّار قبور امامان علیهم السّلام، بدانید كه بالاتر از همه در پایه و نزدیک ترشان در عطا، زوّار قبر فرزند من علی هستند.

مصنّف گوید: معنی حدیث این است كه مانند کسی بود كه خدا را در عرش او زیارت كند، تشبیه نیست زیرا ملائكه عرش خدا را زیارت می كنند و به او پناه برده و بر آن طواف می كنند و می گویند ما خدا را در عرش او زیارت می كنیم، چنان چه می گوئیم حج خانه خدا می كنیم و خدا را زیارت می كنیم و خدا را مكان نباشد و متعالی باشد از این نسبت.

931 21

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از ابا صلت هروی كه گفت:

ص: 510

الهروی قال كنت عند الرضا عليه السلام فدخل عليه قوم من أهل قم فسلموا عليه فردّ عليهم وقربهم ثم قال لهم الرضا عليه السلام مرحبا بكم و أهلا فأنتم شيعتنا حقًا و سيأتي عليكم يوم تزوروني فيه تربتي بطوس ألا فمن زارني و هو على غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه.

932 22

حدّثنا محمد بن أحمد السناني رضي الله عنه قال: حدّثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال: حدّثني سهل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني قال سمعت علي بن محمد العسكري عليه السلام يقول أهل قم و أهل آبه مغفور لهم لزيارتهم لجدّي علي بن موسى الرضا عليه السلام بطوس ألا و من زاره فأصابه في طريقه قطره من السماء حرّم الله جسده على النار.

933 23

حدّثنا أحمد بن هارون الفامي رضي الله عنه قال:

حدّثنا محمد بن جعفر بن بطة قال: حدّثنا محمد بن علي بن محبوب عن إبراهيم نزد امام رضا عليه السلام بودم، قومی از اهل قم داخل شدند و سلام کردند، جواب ایشان بگفت و ایشان را نزدیک ساخت؛ پس فرمود: مرحبا بكم و اهلا و شيعه ما هستيد حقا و زود باشد که روزی بیاید بر شما که زیارت کنید تربت مرا به طوس، بدانید که هرکه مرا زیارت کند و او با غسل باشد، از گناهان بیرون رود همچو روزی که او را مادر زایید.

932 22

محمد بن احمد سناني گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسين محمد بن جعفر اسدی از سهل بن زياد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی که گفت: شنیدم از علي بن محمد عسکری علیهما السلام که می فرمود: اهل قم و اهل آبه مغفورند به خاطر زیارت جدّم علی بن موسی الرضا علیهما السلام به طوس، هرکه زیارت کند او را و در راه برسد به او قطره ای از آسمان، حرام کند خدای تعالی جسد او را بر آتش.

933 23

احمد بن هارون فامی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بطة از محمد بن علی بن محبوب از ابراهیم بن هاشم از سلیمان بن

ص: 511

بن هاشم عن سليمان بن حفص المروزي قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام إن ابني [علي] عليًا مقتول بالسهم ظلما و مدفون إلى جنب هارون بطوس من زاره كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله.

934 24

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصّدِّقُ فَمَارَ عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول إن لكلّ إمام عهدا في عنق أوليائه و شيعته و إن من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زيارة قبورهم فمن زارهم رغبه في زيارتهم و تصديقا بما رغبوا فيه كانت أئمتهم شفعا لهم يوم القيامة.

935 25

حدّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن عليّ بن محمد الحصيني عن عليّ بن محمد بن مروزي که می گفت: شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود: پسر من علی به زهر ستم کشته شود، و در جانب هارون مدفون شود در طوس، هرکه او را زیارت کند مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.

934 24

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار از حسن بن علی و شاء که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که فرمود: هر امامی را عهدی است در گردن اولیا و شیعه او و از تمام کردن وفا به عهد و خوب گزاردن آن است که قبور ایشان زیارت کنند؛ پس هرکه ایشان را زیارت کند از روی رغبت، و تصدیق کند به آن چه در ترغیب ایشان آمده است، امامان ایشان شفیعان ایشان باشند روز قیامت.

935 25

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد حصینی از علی بن محمد بن مروان از ابراهیم بن عقبه

ص: 512

مروان عن إبراهيم بن عقبة قال كتبت إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام أسأله عن زيارة أبي عبد الله الحسين عليه السلام وعن زيارة أبي الحسن و أبي جعفر عليه السلام فكتب إلي أبو عبد الله عليه السلام المقدم و هذا أجمع و أعظم أجرا.

936 26

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار قال قلت لأبي جعفر عليه السلام يعني محمد بن علي الرضا عليه السلام جعلت فداك زيارة الرضا عليه السلام أفضل أم زيارة أبي عبد الله الحسين عليه السلام فقال زيارة أبي عليه السلام أفضل و ذلك أن أبا عبد الله عليه السلام يزوره كل الناس و أبي عليه السلام لا يزوره إلا الخواص من الشيعة.

937 27

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السلام إني سأقتل بالسِّمِّ كه غفتم: نوشتم به امام علي نقی عليه السلام و از او پرسیدم از زیارت ابا عبد الله حسين عليه السلام و زیارت ابي الحسن عليه السلام و ابي جعفر عليه السلام، به من نوشت: ابا عبد الله مقدم است و آن جا معتبر و بزرگ تر است در اجر.

936 26

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن مهزیار که گفت: به ابي جعفر عليه السلام یعنی محمد بن علی الرضا عليه السلام، گفتم: فدای تو شوم زیارت امام رضا عليه السلام فاضل تر است یا زیارت ابو عبد الله الحسين عليه السلام؟ فرمود: زیارت پدرم فاضل تر است چراکه ابو عبد الله عليه السلام را همه زیارت می کنند و پدر مرا زیارت نمی کنند، مگر خاصان شیعه.

937 27

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علی بن وشاء که گفت: ابو الحسن امام رضا عليه السلام فرمود:

من زود باشد که به زهر کشته شود مظلوم،

ص: 513

مظلوما فمّن زارنی عارفا بحقی غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر.

938 28

حدّثنا محمّد بن أحمد السنّانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن یحیی بن زکریّا القطن قال: حدّثنا أبو محمّد بکر بن عبید الله بن حبیب قال: حدّثنا تمیم بن بهلول عن أبیه عن إسماعیل بن مهران عن جعفر بن محمّد بن محمد بن علی بن السّلام قال إذا حجّ أحدکم فلیختم حجّه بزيارتنا لأنّ ذلك من تمام الحجّ.

939 29

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار قال:

حدّثنا محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن محمّد بن سنان عن عمّار بن مروان عن جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال تمام الحجّ لقاء الإمام.

940 30

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا علیّ بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن محمّد بن هرکه مرا زیارت کند عارف به حق من، خداوند گناهان متقدّم و متأخّر او را بیامرزد.

938 28

محمّد بن احمد سنّانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن یحیی بن زکریا از ابو محمد بکر بن عبید الله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمّد علیهما السّلام که فرمود: هرگاه حج کند یکی از شما، باید ختم آن را به زیارت ما کند که آن از تمام حج است.

939 29

محمّد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب از محمّد بن سنان از عمار بن مروان از جابر از ابو جعفر علیه السّلام که فرمود: کامل شدن حج، به ملاقات امام است.

940 30

پدرم از علی بن إبراهیم بن هاشم از پدرش از محمّد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از

ص: 514

أبي عمير عن عمر بن أذينة عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيتطوفوا بها ثم يأتونا فيخبرونا بولايتهم ويعرضوا علينا نصرتهم.

941 31

حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبه عن زيد الشحام قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما لمن زار واحدا منكم قال كمن زار رسول الله صلّى الله عليه وآله.

942 32

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و محمّد بن عليّ ماجيلويه و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم [بن] تاتانه و عليّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الصّقر بن دلف قال سمعت سيّدی عليّ بن محمّد بن عليّ الرضا عليه السلام يقول من كانت له إلى الله حاجة فليزر قبر جدّي زراره از ابو جعفر عليه السلام که فرمود: مردم مأمور شده اند که خود را به آن سنگها نزدیک کرده و گرد آن طواف نمایند، آنگاه به سوی ما آیند و دوستی و نصرت خود را به ما عرضه دارند.

941 31

محمد بن يحيى عطار گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح بن عقبه از زيد شحام که گفت: به ابو عبد الله عليه السلام عرض کردم:

کسی که شما را زیارت کند او را چه باشد؟ فرمود:

مانند آن چه که کسی رسول صلی الله عليه وآله را زیارت کند.

942 32

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم تاتانه و علی بن عبد الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف که گفت: شنیدم از سیّد خود، علی بن محمّد بن علی الرضا علیهم السلام که می فرمود:

هرکه او را حاجتی باشد با خدای عزّ و جلّ، باید قبر جدّم امام رضا علیه السلام را در

ص: 515

الرّضا عليه السّلام بطوس و هو على غسل و ليصلّ عند رأسه ركعتين و ليسأل الله حاجته في قنوته فإنّه يستجيب له ما لم يسأل في مأثم أو قطيعه رحم و إنّ موضع قبره لبقعه من بقاع الجنّه لا يزورها مؤمن إلاّ أعتقه الله من النّار و أحله إلى دار القرار.

943 33

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ مولى بني هاشم قال:

حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضال عن أبيه قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام يقول أنا مقتول و مسموم و مدفون بأرض غربه أعلم ذلك بعهد عهده إلىّ أبي عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه و آله ألا فمن زارني في غربتي كنت أنا و آبائي شفعاؤه يوم القيامة و من كنّا شفعاؤه نجا و لو كان عليه مثل وزر الثّقلين.

طوس زیارت کند و او غسل کرده باشد و نزد سر او دو رکعت نماز گزارد و از خدا حاجت خواهد در قنوت آن، زیرا مستجاب می شود برای او مادام که گناهی یا قطع رحمی نباشد. و موضع قبر او بقعه ای است از بقعه های بهشت، زیارت نمی کند آن بقعه را مگر مؤمنی که آزاد می کند او را خداوند از آتش و جای می دهد در جنت.

943 33

محمد بن إبراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضال از پدرش که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السّلام که می فرمود: من کشته می شوم و زهر داده می شوم و مدفون می گردم به ارض غربت، می دانم این به عهدی است که پدرم با من کرده است از پدرانش از علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه و آله، بدانید که هرکه مرا زیارت کند در غربتم، من و پدرانم شفیعان او باشیم روز قیامت و هرکه ما شفیعان او باشیم، نجات یابد؛ اگرچه بر او همچو وبال ثقلین باشد.

ص: 516

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب وعلی بن عبد الله الورّاق رضی الله عنهما قالا حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن عبد السلام بن صالح الهروي قال دخل دعبل بن علی الخزاعي رحمه الله على علی بن موسى الرضا عليه السلام بمر و فقال له يا ابن رسول الله صلّي الله عليه و آله ائتني قد قلت فيك قصيده و آليت على نفسي أن لا أنشدها أحدا قبلك فقال عليه السلام هاتها فأنشده:

مدارس آيات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

فلما بلغ إلى قوله

أرى فيهم في غيرهم متقسّما

و أيديهم من فيهم صفرات

بكى أبو الحسن الرضا عليه السلام و قال له صدقت يا خزاعي فلما بلغ إلى قوله:

إذا وتروا مدّوا إلى و اتربهم

أكفّا عن الأوتار منقبضات

جعل أبو الحسن عليه السلام يقلّب كفيه و يقول:

حسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم از عبد السلام بن صالح هروی که گفت: زمانی که امام رضا علیه السلام در مرو نزول اجلال فرمود، دعبل بن علی خزاعی رحمه الله داخل شد بر امام رضا علیه السلام و عرض کرد: یابن رسول الله! قصیده ای در شأن شما سروده ام و سوگند یاد کرده ام که برای احدی قبل از شما نخوانم، حضرت فرمود: بخوان، دعبل شروع به خواندن کرد:

مدارس تفسیر قرآن اکنون خالی است و محل نزول وحی چون صحرای خشک است

تا به این جا رسید که:

غنائم مسلمین بین دیگران تقسیم می شود و دستان آل محمد صلّي الله عليه و آله خالی است

امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: راست گفתי ای خزاعی! همین طور است. پس وقتی که به اینجا رسید:

هرگاه هدف تیر دشمن واقع می شوند دستان بسته و تهی از حربه را می گشایند

امام علیه السلام دو دستش را چرخانید و فرمود:

ص: 517

أجل والله منقبضات فلما بلغ إلى قوله:

لقد خفت في الدنيا و أيام سعيها

وإني لأرجو الأمان بعد وفاتي

قال الرضا عليه السلام آمنك الله يوم الفزع الأكبر فلما انتهى إلى قوله:

وقبر ببغداد لنفس زكيته

تضمّنها الرحمن في الغرفات

قال له الرضا عليه السلام أفلا ألحق لك بهذا الموضع بيتين بهما تمام قصيدتك فقال بلى يا ابن رسول الله فقال عليه السلام:

وقبر بطوس يا لها من مصيبه

توقد في الأحشاء بالحرقات

إلى الحشر حتى يبعث الله قائما

يفرّج عنا الهمم والكربات

فقال دعبل يا ابن رسول الله هذا القبر الذي بطوس قبر من هو فقال الرضا عليه السلام قبرى ولا تنقضى الأيام و اللبالي حتى تصير طوس مختلف شيعتى و زوارى ألا فمن زارنى فى غربتى بطوس كان معى فى درجتى يوم القيامة مغفورا له ثم نهض الرضا عليه السلام بعد فراغ دعبل من إنشاد القصيده و أمره أن لا يبرح من موضعه فدخل الدار فلما كان بعد ساعه خرج به خدا دست ها بسته است، وقتى كه به اين بيت رسيد:

همه عمر در وحشت زندگى كردم، اميد من اين است كه بعد از مرگ از عذاب در امان باشم

امام عليه السلام فرمود: خداوند تو را از عذاب قيامت در امان دارد، چون به اين بيت رسيد:

وقبرى در بغداد از آن نفس زكيه اى است كه خداوند او را در يكي از غرفات بهشت مأوا داده

امام رضا عليه السلام فرمود: برای تو در اين جا دو بيت ملحق كنم كه قصيده تو را تمام كند؟

گفت: بلى يا بن رسول الله! پس بفرمود:

وقبرى در طوس و امصيتا از اندوهش كه مصيبت مرگش در اعضاى بدن شعله مى زند

تا روز حشر تا خداوند قائمى را برانگيزد كه از ما اندوه و غم ها را بگشايد.

دعبل گفت: یا بن رسول الله این قبر در طوس قبر کیست؟! فرمود: قبر من است و منقضى نشود روزگار تا طوس محل آمد و شد شیعه و زائرین من شود. هر که مرا زیارت کند در غربتم به طوس با من همراه باشد در درجه من روز قیامت و آمرزیده گردد. پس امام رضا علیه السلام برخاست بعد از آن که دعبل فارغ شد از خواندن قصیده و فرمود او را تا نرود از جای خود، پس به درون خانه رفت و بعد از ساعتی خادم بیرون آمد

ص: 518

الخدام إليه بمائه دينار رضويّه فقال له يقول لك مولاي اجعلها في نفقتك فقال دعبل و الله ما لهذا جئت ولا قلت هذه القصيده طمعا في شيء يصل إلى ورد الصّره وسأل ثوبا من ثياب الرضا عليه السلام ليتبرك ويتشرف به فأنفذ إليه الرضا عليه السلام جبّه خزّ مع الصّره وقال للخدام قل له خذ هذه الصّره فإنك ستحتاج إليها ولا تراجعني فيها فأخذ دعبل الصّره والجبّه وانصرف وسار من مرو في قافله فلما بلغ میان قوهان وقع عليهم اللصوص فأخذوا القافله بأسرها وكتفوا أهلها وكان دعبل فيمن كتف و ملك اللصوص القافله وجعلوا يقسمونها بينهم فقال رجل من القوم متمثلا بقول دعبل في قصيدته:

أرى فيئهم في غيرهم متقسّما

وأيديهم من فيئهم صفرات

فسمعه دعبل فقال له لمن هذا البيت فقال لرجل من خزاعه يقال له دعبل بن عليّ قال فأنا دعبل قائل هذه القصيده التي منها هذا البيت فوثب الرجل إلى رئيسهم وكان يصلّي على رأس تلّ و كان من و صد دينار سرخ رضوي برای او آورد و گفت:

مولای تو می فرماید این را در نفقه خود صرف کن. دعبل گفت: و الله برای این نیامده ام و نه به طمع چیزی این قصیده گفتم و این کیسه باز گردانید و جامه ای از جامه های امام رضا علیه السلام بخواست تا به آن تبرک کند و مشرف شود، امام رضا علیه السلام جبّه ای از خز با کیسه نزد او فرستاد و به خادم فرمود: با او بگو این کیسه بستان که تو عن قریب به آن محتاج می شوی و باز مگردان. دعبل کیسه و جبّه بگرفت و بازگشت و از مرو بیرون آمد در قافله ای، چون به میان قوهان رسید دزدان بر ایشان زدند و همه قافله را گرفتند و دست ها بستند و دعبل را نیز از جمله دستش بستند و قافله را مالک شدند و مال ایشان میان خود قسمت می کردند، در این وقت یکی از ایشان به این بیت دعبل از قصیده مذکور متمثل شد

غنایم مسلمین بین دیگران تقسیم شود و دست های ایشان از آن خالی است

دعبل بشنید و گفت: این بیت را که گفته؟ گفت: مردی از خزاعه که او را دعبل بن علی می گویند، دعبل گفت: من گوینده این قصیده هستم که این بیت از آن است، آن مرد برجست و نزد رئیس خود رفت که بر سر تلی نماز می گزارد

الشيعة فأخبره فجاء بنفسه حتى وقف على دعبل وقال له أنت دعبل فقال نعم فقال له أنشدني القصيده فأنشدها فحل كتافه وكتاف جميع أهل القافله و ردّ إليهم جميع ما أخذ منهم لكرامه دعبل و سار دعبل حتى وصل إلى قم فسأله أهل قم أن ينشدهم القصيده فأمرهم أن يجتمعوا في المسجد الجامع فلما اجتمعوا صعد المنبر فأنشدهم القصيده فوصله الناس من المال و الخلع بشيء كثير و اتصل بهم خبر الجبّه فسألوه أن يبيعهها منهم بألف دينار فامتنع من ذلك فقالوا له فبعنا شيئاً منها بألف دينار فأبى عليهم و سار عن قم فلما خرج من رستاق البلد لحق به قوم من أحداث العرب و أخذوا الجبّه منه فرجع دعبل إلى قم و سألهم ردّ الجبّه فامتنع الأحداث من ذلك و عصوا المشايخ في أمرها فقالوا لدعبل لا- سبيل لك إلى الجبّه فخذ ثمنها ألف دينار فأبى عليهم فلما يس من ردّهم الجبّه سألهم أن يدفعوا إليه شيئاً منها فأجابوه إلى ذلك و أعطوه بعضها و دفعوا إليه ثمن باقيها ألف دينار و انصرف دعبل إلى وطنه فوجد اللصوص و شيعة بود، او را خبر داد و خود بیامد و بر سر دعبل ایستاد و گفت: تو دعبلی؟! گفت: آری.

گفت: قصیده را بخوان، پس بخواند؛ پس دست او بگشود و دست همه اهل قافله و اموال ایشان باز داد برای موهبت دعبل و دعبل برفت تا به قم رسید، اهل قم از او درخواست نمودند که قصیده را برای ایشان بخواند، بفرمود تا در مسجد جامع مجتمع شدند و بر منبر شد و بخواند مردم او را مال و خلعت های بسیار دادند و خیر جبّه به ایشان رسید از او درخواست نمودند که جبّه را به هزار دینار سرخ به ایشان فروشد، راضی نشد.

گفتند: پس چیزی از آن را به هزار سرخ به ما بفروش، باز ابا نمود و از قم بیرون رفت. چون از رستاق شهر بیرون شد جماعتی از نوسالان از پس او رفتند و بر او زدند و جبّه از او بستانند. دعبل به قم بازگشت و جبّه را از ایشان بازخواست، نوسالان قبول نکردند و وی را در آن باب فرمان نبردند؛ پس مردم قم با دعبل گفتند: جبّه به دست تو نیاید، قیمت آن را هزار دینار سرخ بستان، قبول نکرد، آخر که نومید شد از گرفتن جبّه درخواست کرد که چیزی از آن جبّه به او بدهند، بدادند و هزار دینار سرخ هم قیمت باقی جبّه بدادند و دعبل به وطن خود بازگشت، دید که دزدان هرچه در خانه اش

قد أخذوا جميع ما كان في منزله فباع المائه الدینار التي كان الرضا عليه السلام وصله بها فباع من الشيعة كل دينار بمائه درهم فحصل في يده عشرة آلاف درهم فذكر قول الرضا عليه السلام إنك ستحتاج إلى الدنانير و كانت له جارية لها من قلبه محل فرمدت عينها رمدا عظيما فأدخل أهل الطب عليها فنظروا إليها فقالوا أما العين اليمنى فليس لنا فيها حيلة و قد ذهبت و أما اليسرى فنحن نعالجها و نجتهد و نرجو أن تسلم فاغتم لذلك دعبل غمما شديدا و جزع عليها جزعا عظيما ثم إنّه ذكر ما كان معه من وصله الجبّه فمسحها على عيني الجارية و عصّبها بعصابه منها من أول الليل فأصبحت و عيناها أصحّ ما كانتا قبل ببركه أبي الحسن الرضا عليه السلام.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه:

إنما ذكرت هذا الحديث في هذا الكتاب و في هذا الباب لما فيه من ثواب زياره الرضا عليه السلام. و لدعبل بن علي خبر عن الرضا عليه السلام في النص على القائم عليه السلام أحببت إirاده على أثر هذا الحديث.

بوده، برده اند؛ پس آن صد دینار سرخ را که امام رضا علیه السلام به او صله داده بود به شیعیان بفروخت هر دینار سرخ به صد درهم؛ پس ده هزار درهم او را حاصل شد؛ پس یادش آمد که امام رضا علیه السلام فرمود: عن قریب محتاج خواهی شد به این دینارهای سرخ و او را جاریه ای بود که وی را دوست داشت، چشمش درد سختی گرفت، طبیبان بر او گرد آوردند و گفتند: چشم راست چاره ندارد و تلف شده است و چشم چپ را علاج کنیم و امید داریم که سالم ماند.

دعبل از این رهگذر سخت غمگین شد و جزع عظیم کرد، بعد از آن یادش آمد که آن پارچه جبّه با اوست، او را بر دو چشمش مالید و عصابه بر چشم او بست، شب اول چون صباح شد، دو چشمش صحیح تر از پیش شده بود به برکت آن حضرت.

مصنّف کتاب گوید: این حدیث را در این کتاب و در این باب برای آن که مشتمل است بر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام و دعبل بن علی را خبری از امام رضا علیه السلام در نصّ بر قائم علیه السلام بود دوست داشتم که از پی این حدیث بیاورم.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهرويّ قال سمعت دعبل بن عليّ الخزاعيّ يقول لمّا أنشدت مولای الرضا عليه السلام قصيدتی التي أولها:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

فلمّا انتهیت إلى قولی:

خروج إمام لا محاله خارج

يقوم على اسم الله و البركات

يميز فينا كلّ حقّ و باطل

و يجزى على التّعماء و التّقمات

بکی الرضا عليه السلام بکاء شديدا ثم رفع رأسه إلى فقال لي يا خزاعيّ نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين فهل تدري من هذا الإمام و متى يقوم فقلت لا يا سيدي إلا أنّي سمعت بخروج إمام منكم يطهر الأرض من الفساد و يملؤها عدلا فقال يا دعبل الإمام بعدی محمّد ابني و بعد محمّد ابنه عليّ و بعد عليّ ابنه الحسن 945 35

احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی که گفت:

از دعبل خزاعی شنیدم که می گفت: چون بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را خواندم که بیت اولش این بود:

مدارس تفسیر قرآن اکنون خالی است و محل نزول وحی چون صحرای خشک است

تا به این جا رسیدم:

خروج امامی که ناچار خارج شود به نام خدا و همه برکات را به خود می آورد

در میان ما هر حقی را از باطل جدا می سازد و بر نیکی و بدی جزا می دهد

امام رضا علیه السلام به شدت گریست، سر برداشت و فرمود: یا خزاعی! روح القدس به زبان تو گویا شده است به این دو بیت، آیا می دانی این نام کیست و کی قیام خواهد نمود؟! گفتم: نه، ای مولای من جز این که شنیده ام که امامی از شما بیرون می آید و زمین را از فساد پاک می سازد و به عدل پر می کند. فرمود: یا دعبل! امام بعد از من محمّد است پسر من و بعد از محمّد پسرش علی

و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملأها عدلا كما ملئت جورا وظلما و أما متى فأخبار عن الوقت و لقد حدثني أبي عن أبيه عن آباءه عن علي عليه السلام أن النبي صلى الله عليه و آله قيل له يا رسول الله صلى الله عليه و آله متى يخرج القائم من ذريتك فقال مثله مثل الساعة لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات و الأرض لا تأتيكم إلا بعته.

946 36

خبر دعبل عند وفاته

حدثنا أبو علي أحمد بن محمد بن أحمد بن إبراهيم الهرمزي البيهقي قال سمعت أبا الحسن داود البكري يقول سمعت علي بن دعبل بن علي الخزاعي يقول لما أن حضرت أبي الوفاء تغير لونه و انعقد لسانه و اسود وجهه فكادت الرجوع من مذهبه فرأيته بعد ثلاثة أيام فيما يرى التائم و عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء فقلت له يا أبت ما فعل الله بك فقال يا بني إن الآذی رأيت من اسوداد وجهي و انعقاد لساني كان من و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجت قائم منتظر که مطاع باشد در وقت ظهورش، اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، آن را خدا دراز کند تا او بیرون آید؛ پس دنیا را به عدل پر کند چنان چه پر شده است به جور، اما کی بیرون می آید. خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که به نبی صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! کی بیرون می آید قایم از ذریه تو؟ فرمود: مثل او مثل قیامت است آشکار نکند آنرا مگر خداوند، گران است بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید مگر ناگهان.

946 36

خبر دعبل در زمان وفاتش:

احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم هر مزی بیهقی گوید: روایت کرد برای ما ابا الحسن بکری که گفت: شنیدم از علی بن دعبل که می گفت:

چون پدرم را وفات رسید، رنگش بگشت و زبانش بسته شد و رویش سیاه گشت؛ پس نزدیک بود که من از مذهب او برگردم؛ پس او را بعد از سه روز در خواب دیدم که جامه های سپید در بر و قلنسوه سپید در سر. گفتم: ای پدر خدای تعالی با تو چه کرد؟! گفت: ای پسرک من آن که تو دیدی رویم سیاه شد و زبانم بسته شد، از جهت آن بود

ص: 523

شربى الخمر فى دار الدنيا و لم أزل كذلك حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه و آله و عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء فقال لى أنت دعبل
قلت نعم يا رسول الله قال فأنشدنى قولك فى أولادى فأنشدته قولى:

لا أضحك الله سنّ الدهر إن ضحكت

و آل أحمد مظلومون قد قهروا

مشرّدون نفوا عن عقر دارهم

كأنّهم قد جنوا ما ليس يغتفر

قال فقال لى أحسنت و شفّع فىّ و أعطانى ثيابه و ها هى و أشار إلى ثياب بدنه.

947 37

ذكر ما وجد على قبر دعبل مكتوبا:

سمعت أبا نصر محمّد بن الحسن الكرخى الكاتب يقول رأيت على قبر دعبل بن علىّ الخزاعىّ مكتوبا:

أعدّ لله يوم يلقاه

دعبل أن لا إله إلاّ هو

يقولها مخلصا عساه بها

يرحمه فى القيامة الله

الله مولاه و الرسول و من

بعدهما فالوصىّ مولاه

که در دنیا خمر می خوردم و بر آن حال بودم که به رسول الله صلى الله عليه و آله باز خوردم، جامه های سپید و قلنسوه سپید پوشیده. به من
فرمود: تو دعبلی؟! گفتم: آری یا رسول الله! فرمود: بخوان بر من آنچه چه بر فرزندان من گفته ای، بر او بخواندم که:

خداوند دندان روزگار را به خنده آشکار نکند در حالی که آل پیامبر مظلوم گردیده اند

همه از کاشانه خود رانده شده که گویی از آنان گناهی سرزده که قابل بخشش نیست

پس به من فرمود: احسنت، درباره من شفاعت کرد و جامه های خود را در من کرد.

ذکر آنچه بر سنگ مزار دعبل یافت شده:

ابا نصر محمد بن حسن کرخی کاتب گوید:

روی سنگ قبر دعبل بن علی این ابیات نوشته شده بود:

آماده گردانید دعبل برای روزی که خدا را ملاقات می کند کلمه «لا اله الا الله»

آن را از روی اخلاص شهادت می داد به امید آنکه خدا او را از سختیهای قیامت نجات بخشد خداوند مولای اوست و پس از او پیامبرش و از پس این دو، وصی پیامبر مولای او خواهد بود.

ص: 524

اشاره

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في ثواب

زياره فاطمه بنت موسى بن جعفر عليه السلام

بقم

1

948

حدَّثنا أبي و محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قالاً حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن سعد بن سعد قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن زياره فاطمه بنت موسى بن جعفر عليه السلام فقال من زارها فله الجنة.

67- آن چه از امام رضا عليه السلام نقل شده در ثواب زيارت فاطمه بنت موسى بن جعفر عليهما السلام که در قم مدفون است

آن چه از امام رضا عليه السلام نقل شده در

ثواب زيارت فاطمه بنت موسى بن

جعفر عليهما السلام که در قم مدفون است

1

948

محمد بن موسى بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از سعد بن سعد که گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم از زیارت قبر فاطمه بنت موسى بن جعفر عليهما السلام فرمود: هر که او را زیارت کند بهشت برای او باشد.

ص: 525

اشاره

باب فی ذکر زیاره الرضا علیه السلام

بطوس

1

949

ذکرها شیخنا محمد بن الحسن فی جامعه فقال إذا أردت زیاره الرضا علیه السلام بطوس فاغتسل عند خروجک من منزلک و قل حین تغتسل «اللهم طهرنی و طهر قلبی و اشرح لی صدری و أجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک فإنه لا حول و لا قوه إلا بک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء» و تقول حین تخرج «بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله و إلى الله و إلى ابن رسول الله حسبي الله... توکلت علی الله اللهم إلیک توجهت و إلیک قصدت و ما عندک أردت» فإذا خرجت فقف علی باب دارک و قل «اللهم إلیک وجهت و جهی و علیک خلقت أهلی و مالی و ولدی و ما خولتني و بک

68- در کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام به طوس

اشاره

در کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام به

طوس

1

949

چون زیارت امام رضا علیه السلام کنی در طوس، غسل کن و در وقت غسل بگو: «خدایا خودم و دلم را پاک گردان و سینه ام بگشا و جاری کن بر زبانم مدح و دوستی ات را، زیرا غیر اراده تو نیست، خدایا این عمل را شفاء و طهور برایم قرار ده زیرا تو توانایی» و وقتی بیرون می آیی بگو: «به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر به نام خدا و برای خدا و به سوی خدا و فرزند رسول خدا، خدا مرا کفایت کند توکل کردم بر خدا، خدایا به سوی تو رو کردم و آن چه در نزد توست اراده کردم». چون بیرون آمدی بر در خانه بایست و بگو: «خدایا به سوی تو توجه نمودم و به خاطر تو گذاشتم خانواده و مالم و آن چه را داده ای،

وثقت فلا- تخيبي يا من لا- يخيب من اراده و لا- يضيع من حفظه صلّ على محمد و آل محمد و احفظني بحفظك فإنه لا يضيع من حفظته» فإذا وافيت سالما فاغتسل و قل حين تغتسل «اللهم طهّرني و طهّر لي قلبي و اشرح لي صدري و أجر علي لساني مدحتك و محبتك و الثناء عليك فإنه لا قوه إلا بك و قد علمت أنّ قوه ديني التسليم لأمرک و الاتباع لسنته نبيك و الشّهاده على جميع خلقك اللهم اجعل لي شفاء و نورا إنك على كلّ شيء قدير» و البس أطهر ثيابك و امش حافيا و عليك السنه كينه و الوقار و التكبير و التهليل و التمجيد قصّر خطاك و قل حين تدخل «بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله و على مله رسول الله صلّى الله عليه و آله أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شريك له و أشهد أنّ محمدا عبده و رسوله و أشهد أنّ عليا وليّ الله» و سرّ حتى تقف على قبره عليه السلام و تستقبل وجهه بوجهك و اجعل القبلة بين كتفيك و قل «أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شريك له و أشهد أنّ محمدا عبده و رسوله و أنّه سيّد الأولين و الآخرين به تو اميدوارم، پس مرا محروم مکن، ای که محروم نکنی آن را که تو را اراده نموده، و ضایع نسازی آن را که محافظتت کنی، درود فرست بر محمد و آل محمد، و محافظت فرما مرا به حفظ خودت، زیرا ضایع نشود آن را که تو نگه داری». چون به سلامت رسیدی، غسل کن در وقت غسل بگو: «خدایا پاک کن مرا و قلبم را و مرا شرح صدر عنایت فرما و جاری ساز بر زبانم مدح و ثنای خود را، زیرا نیرویی نیست جز تو، می دانم که قوام دینم پیروی فرمان تو و سنت پیامبر تو و شهادت بر همه خلق توست، خدایا آن را برای من شفای از هر درد و روشنایی قرار ده، زیرا بر هر چیزی توانایی». جامه پاک تر خود بپوش و روان شو پابرهنه با سکینه و تکبیر و تهلیل کرده و گام ها نزدیک بنه و چون داخل می شوی، بگو: «به نام خدا و به خدا و بر آیین رسول خدا صلّى الله عليه و آله شهادت می دهم نیست معبودی جز خدای یگانه و شریکی ندارد و شهادت می دهم محمد بنده و رسول اوست و علی ولی خداست». برو تا روی بر روی او کنی و قبله را میان دو دوش بگذار و بگو: «شهادت می دهم خدا یکتاست و شریکی ندارد، گواهی می دهم محمد بنده و رسول اوست و او آقای اولین و آخرین

وَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدِكَ وَأَخِي رَسُولِكَ الَّذِي أَنْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالذَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَانَ الدِّينِ بَعْدَكَ وَفَصَلَ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمَهِيْمِينَ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجِهِ وَلِيِّكَ وَأُمَّ السَّبْطِينَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الطَّاهِرَةِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ التَّقِيَّةِ الرَّضِيَّةِ الْمَرْضِيَّةِ الرَّكِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَبْطِي نَبِيِّكَ وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمِينَ فِي خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِينَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَانِي الدِّينِ بَعْدَكَ وَفَصَلِي قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَأَقَايِ پیامبران است، خدایا درود فرست بر محمد بنده و پیامبرت و سرور مخلوقین درودی که کسی جز تو احصا نکند، خدایا درود فرست بر امیر مؤمنان بنده ات و برادر رسالت، که به علمت برگزیدی و قرار دادی او را هادی خلقت و دلیل بر آنکه مبعوث کردی او را به رسالاتت، و قاضی در امور دینی به عدالتت و حاکم مخلوقینت و مهیمن بر آنان، سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش بر او باد، خدایا درود فرست بر فاطمه دختر پیامبرت و زوجه ولایت و مادر دو سبط و سرور جوانان بهشت، بانوی پاکیزه و مطهر و باتقوای نظیف، راضی از خدا و خدا از او راضی، دارای ترکیه و پارسایی، بزرگ زنان بهشت، درودی که جز تو کسی احصا نکند، خدایا درود فرست بر حسنین علیهما السَّلَامُ دو نوه پیغمبرت و دو سید جوانان بهشت، قیام کنندگان میان خلقت، دو راهنمای مردم بر دین پیامبر که به رسالاتت مبعوثش کردی، و دو حاکم در دین به عدالتت، قاضی مخلوقینت، خدایا درود فرست بر علی بن حسین، بنده ات، قائم میان خلقت، و راهنمای مردم بر دین پیامبر که مبعوث به رسالاتت کردی

و دِيَّانِ الدِّينِ بَعْدَكَ وَ فَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ بِأَقْرَبِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ وَ حِجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَ لِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المَرْتَضَى عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بَعْدَكَ وَ الدَّاعِي إِلَى دِينِكَ وَ دِينَ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَ حِجَّتِكَ الْمُؤَدِّيَ عَنْ نَبِيِّكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حِجَّتِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَاةً تَامَّةً وَ حَاكِمِ دَرَامُورِ دِينِي مُرَدِّمِ بِي عَدَالَتِكَ، وَ قَاضِيِ اخْتِلَافَاتِ مَخْلُوقِيكَ سُرُورِ عَابِدِينَ أَمَامِ سَجَّادِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، بِنْدِهِ وَ جَانِشِينِ دَرِ رُويِ زَمِينِ، شَكَافِنْدَةُ عِلْمِ أَنْبِيَاءِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ جَعْفَرِ صَادِقِ، بِنْدِهِ وَ وَلِيِّ دِينِ، حِجَّتِ بَرِ خَلْقِكَ، رَاسْتِگُويِ نِيكُوكَارِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ، بِنْدَةُ صَالِحَتِ، زَبَانِ مِيَانِ خَلْقِكَ، نَاطِقِ بِي حُكْمِ تُو وَ حِجَّتِ تُو بَرِ هَمَّةِ خَلْقِكَ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ أَمَامِ رِضَا كِي مَورِدِ رِضَايِ خَدَايَا، بِنْدِهِ وَ وَلِيِّ دِينِ وَ قَائِمِ بِي عَدَالَتِكَ، دَاعِي بِي دِينِ وَ دِينِ پَدَرَانِ رَاسْتِگُويِشِ، دَرُودِي كِي كَسِي جَزِ تُو اِحْصَا نَكُنْدِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، بِنْدِهِ وَ وَلِيَّتِ كِي قَائِمِ بِي أَمْرِ وَ دَاعِي بِي رَاهِ تُو سَتِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، بِنْدِهِ وَ وَلِيِّ دِينِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَامِلِ بِي أَمْرِ تُو وَ قَائِمِ بَرِ خَلْقِ تُو وَ حِجَّتِ تُو كِي از طَرَفِ پِيَا مَبْرَتِ اِدَاءِ وَظِيْفِهِ مِي نَمُودِ، وَ شَاهِدَتِ بَرِ خَلْقِ كِي او رَا بِي كَرَامَتِ مَخْصُوصِ گَرْدَانْدِي، دَاعِي بِي اطَاعَتِ وَ اطَاعَتِ رَسُولِ كِي دَرُودِ بَرِ هَمَّةِ أَنْانِ بَادِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بَرِ وَلِيَّتِ، قَائِمِ مِيَانِ خَلْقِكَ، دَرُودِ

فَزَائِنْدَةُ

نامیه باقیه تعجّل بها فرجه و تنصره بها و تجعلنا معه فی الدّنیاء و الآخرة اللّهمّ انّی أتقرّب إلیک بحبّهم و أوالی ولیّهم و أعادی عدوّهم و ارزقنی بهم خیر الدّنیاء و الآخرة و اصرف عنّی بهم شرّ الدّنیاء و الآخرة و أهوال یوم القیامه ثمّ تجلس عند رأسه و تقول السّلام علیک یا ولیّ اللّهِ السّلام علیک یا حبّه اللّهِ السّلام علیک یا نور اللّهِ فی ظلمات الأرض السّلام علیک یا عمود الدّین السّلام علیک یا وارث آدم صفیّ اللّهِ السّلام علیک یا وارث نوح نجیّ اللّهِ السّلام علیک یا وارث إبراهیم خلیل اللّهِ السّلام علیک یا وارث إسماعیل ذبیح اللّهِ السّلام علیک یا وارث موسی کلیم اللّهِ السّلام علیک یا وارث عیسی روح اللّهِ السّلام علیک یا وارث محمّد بن عبد اللّهِ خاتم النّبیین و حبیب ربّ العالمین السّلام علیک یا وارث علیّ بن أبی طالب علیه السّلام امیر المؤمنین ولیّ اللّهِ السّلام علیک یا وارث فاطمه الزّهراء سیّده نساء العالمین السّلام علیک یا وارث الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّه السّلام علیک یا وارث علیّ بن الحسین سیّد العابدین باقی و ماندنی، که به سبب آن تعجیل در فرجش نمایی و یاری نمایی و ما را با او در دنیا و آخرت قرار دهی، خدایا تقرّب جویم به تو به دوستی آنان، دوست دارم دوست آنان را، و دشمن دارم دشمن آنان را، پس به واسطه آنان خیر دنیا و آخرت را روزیم گردان و دور کن از من به وسیله آنان شر دنیا و آخرت و ترس های روز قیامت را». بعد از آن می نشینی نزد سر آن حضرت و می گویی: «سلام بر تو ای ولیّ خدا، سلام بر تو ای حجّت خدا، سلام بر تو ای نور خدا در ظلمات زمین، سلام بر تو ای عمود و ستون دین، سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث نوح پیغمبر خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست خدا، سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح خدا، سلام بر تو ای وارث موسی هم کلام خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمّد بن عبد اللّهِ خاتم پیامبران و حبیب پروردگار عالمیان رسول خدا، سلام بر تو ای وارث امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب ولیّ خدا، و وصیّ و جانشین فرستاده پروردگار عالمیان، سلام بر تو ای وارث فاطمه زهرا بزرگ زنان عالمیان و سلام بر تو ای وارث حسن و سلام بر تو ای وارث حسین، دو سیّد جوانان اهل بهشت، سلام بر تو ای وارث علیّ بن حسین آقای (سرور) عبادت کنندگان،

السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علم الأولين و الآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق الباقر الأمين السلام عليك يا وارث أبي الحسن موسى الكاظم الحلیم السلام عليك أيها السيد سعيد المظلوم المقتول السلام عليك أيها الصديق الوصي الباقر التقى أشهد أنك قد أقيمت الصلاة و آتيت الزكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و عبدت الله مخلصا حتى أتاك اليقين السلام عليك يا أبا الحسن و رحمه الله و بركاته إنه حميد مجيد لعن الله أمه قتلتك لعن الله أمه ظلمتك لعن الله أمه أسست أساس الظلم و الجور و البدعه عليكم أهل البيت ثم تنكب على القبر و تقول اللهم إليك صمدت من أرضي و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبي و لا تردني بغير قضاء حوائجي و ارحم قلبي على قبر ابن أخي رسولك صلواتك عليه و آله بأبي و أمي أتيتك زائرا و افدا عائدا ممّا جنيت على نفسي و احتطبت على ظهري فكن لي شافعا إلى الله تعالى يوم حاجتي و فقري و فاقتي فلک عند الله مقاما محمودا سلام بر تو ای وارث محمد بن علي شکافنده علوم اولين و آخرين، سلام بر تو ای وارث جعفر بن محمد، آن راستگوی نیکوکار، سلام بر تو ای وارث موسی بن جعفر، سلام بر تو ای بسیار راستگوی شهید، سلام بر تو ای وصی نیکوکار با تقوی، شهادت می دهم که تو برپا داشتی نماز را، و زکات دادی و امر به معروف نمودی، و نهی از منکر کردی، و عبادت کردی خدا را تا یقین برایت حاصل شد و تا وقتی که از دنیا رحلت کردی، سلام بر تو ای ابو الحسن و رحمت خدا و بركاتش بر تو باد». سپس بر روی قبر می آفتی و می گویی: «من از سرزمینم به قصد تو حرکت نمودم، و دیارم را به امید رحمت تو ترک نمودم پس مرا محروم و ناامید مکن، و بدون روا شدن حاجتم بر مگردان، و به روی آوردنم بر قبر فرزند برادر رسالت ترحم فرما، که درودت بر او و آتش باد، پدر و مادرم به فدایت ای مولای من، به زیارت شما آمده ام و بر شما وارد شده و به شما پناه آورده ام از جنایاتی که کرده ام، و بار گناهان را چون هیزم بر پشت خود دارم، شفیع من باش در نزد خدا در روز فقر و بینواییم، زیرا برای توست در پیشگاه خدا مقامی پسندیده،

و أنت عند الله و جیه ثم ترفع یدک الیمنی و تبسط الیسری علی القبر و تقول اللهم انی اتقرب إلیک بحبهم و بولایتهم أتولی آخرهم بما تولیت به أولهم و أبرأ إلی الله من کلّ ولیجه دونهم اللهم العن الآذین بدلوا دینک و غیروا نعمتک و اتهموا نبیک و جحدوا بآیاتک و سخروا بامامک و حملوا الناس علی أکتاف آل محمد اللهم انی اتقرب إلیک باللّعنه علیهم و البراءه منهم فی الدنیا و الآخره یا رحمان ثم تحوّل عند رجلیه و تقول صلّی الله علیک یا ابا الحسن صلّی الله علی روحک و بدنک صبرت و أنت الصادق المصدّق لعن الله من قتلك بالأیدی و الألسن ثم ابتهل فی اللّعنه علی قاتل امیر المؤمنین و علی قتله الحسن و الحسین و علی جمیع قتله أهل بیت رسول الله صلّی الله علیه و آله ثم تحوّل عند رأسه من خلفه و صلّ رکعتین تقرأ فی إحداهما الحمد و یس و فی الأخری الحمد و الرّحمن و إن لم تحفظهما فتقرأ سورہ الإخلاص فی کلّیها و تدعو للمؤمنین و المؤمنات و خاصّه لوالدیک و تجتهد فی الدعاء و التضرّع و أكثر من الدعاء لنفسک و لوالدیک تو در پیشگاه او آبرومندی». سپس دست راست بر می داری و دست چپ بر قبر می گذاری و می گویی: «خدایا تقرب می جویم به درگاه تو به دوستی آنان، دوست می دارم آخرین آنان را همان طوری که دوست می دارم اولینشان را، و بیزارم از غیرشان، خدایا لعنت کن آنانی که نعمت را تبدیل کرده، پیامبرت را متهم، آیات را انکار و امامت را مسخره نمودند، و سوار کردند مردم را بر شانه های آل محمد، خدایا تقرب می جویم به تو با لعن بر آنان و بیزاری از آنان در دنیا و آخرت ای بخشنده». سپس به پایین پا رفته و می گویی: «درود خدا بر تو ای ابا الحسن، درود خدا بر روح و بدنت، صبر کردی و تو صادق و مورد تصدیق بودی، خدا بکشد آنانی را که تو را با دست و زبان کشتند».

سپس از روی اخلاص و تضرّع لعن می کنی قاتل امیر المؤمنین و حسنین و اهل بیت رسول صلّی الله علیه و آله را، سپس به جانب سر می آیی و دو رکعت نماز می گذاری، در اول «حمد» و «یس» و در دوم «حمد» و «رحمن» و اگر این ها را حفظ نداری اخلاص را بخوان و برای مؤمنین و مؤمنات دعا می کنی و برای خود و والدین

و لجميع إخوانك و أقم عند رأسه ما شئت و لتكن صلاتك عند القبر.

الوداع

إشارة

فإذا أردت أن تودّعه فقل: «السّلام عليك يا مولاي و ابن مولاي و رحمه الله و بركاته أنت لنا جتّه من العذاب و هذا أوان انصرافي عنك إن كنت أذنت لي غير راغب عنك و لا مستبدل بك و لا مؤثر عليك و لا زاهد في قربك و قد [جرت] جدت بنفسي للحدثان و تركت الأهل و الأولاد و الأوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي و فقري و فاقتي يوم لا يغني عنّي حميمي و لا قريبي يوم لا يغني عنّي والدي و لا ولدي أسأل الله الآذني قدر عليّ رحيلي إليك أن تنفّس بك كربتي و أسأل الله الآذني قدر عليّ فراق مكانك أن لا يجعله آخر العهد من زيارتي لك و رجوعي إليك و أسأل الله الآذني أبكي عليك عيني أن يجعله سببا لي و ذخرا و أسأل الله الآذني أراني مكانك و هداني للتسليم عليك و زيارتي إيّاك أن يوردني حوضكم و يرزقني من مرافقتكم في الجنان السّلام عليك يا صفوه الله السّلام على أمير المؤمنين و وصي رسول ربّ العالمين و جميع برادرانت بسیار دعا می کنی و نزد سر می ایستی چندان که می خواهی و نماز تو نزد قبر باشد.

زیارت وداع

و هنگام وداع بگو: «السّلام عليك يا مولاي و ابن مولاي و رحمه الله و بركاته أنت لنا جتّه من العذاب و هذا أوان انصرافي عنك إن كنت أذنت لي غير راغب عنك و لا مستبدل بك و لا مؤثر عليك و لا زاهد في قربك و قد [جرت] جدت بنفسي للحدثان و تركت الأهل و الأولاد و الأوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي و فقري و فاقتي يوم لا يغني عنّي حميمي و لا قريبي يوم لا يغني عنّي والدي و لا ولدي أسأل الله الآذني قدر عليّ رحيلي إليك أن تنفّس بك كربتي و أسأل الله الآذني قدر عليّ فراق مكانك أن لا يجعله آخر العهد من زيارتي لك و رجوعي إليك و أسأل الله الآذني أبكي عليك عيني أن يجعله سببا لي و ذخرا و أسأل الله الآذني أراني مكانك و هداني للتسليم عليك و زيارتي إيّاك أن يوردني حوضكم و يرزقني من مرافقتكم في الجنان السّلام عليك يا صفوه الله السّلام على أمير المؤمنين و وصي رسول ربّ العالمين

ص: 533

وقائد الغر المحجلين السّلام على الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّه السّلام على الأئمّه و تسمّيهم واحدا واحدا عليه السّلام و رحمه الله و بركاته السّلام على ملائكه الله الحاقين السّلام على ملائكه الله المقيمين المسبّحين الّذين هم بأمره يعملون السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتى إيّاه فإن جعلته فاحشرنى معه و مع [آبائى]آبائه الماضين و إن أبقيتنى يا ربّ فارزقنى زيارته أبدا ما أبقيتنى إنك على كلّ شىء قدير».

و تقول:«أستودعك الله و أسترعيك و أقرأ عليك السّلام آمنا بالله و بما دعوت إليه اللهم فاكتبنا مع الشّاهدين اللهم فارزقنى حبّهم و موّدتهم أبدا ما أبقيتنى السّلام على ملائكه الله و زوّار قبرك يا ابن نبيّ الله السّلام عليك متى أبدا ما بقيت و دائما إذا فنيت السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين».

و إذا خرجت من القبّه فلا تولّ وجهك حتّى يغيب عن بصرك إن شاء الله تعالى.

وقائد الغر المحجلين السّلام على الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّه السّلام على الأئمّه و تسمّيهم واحدا واحدا عليه السّلام و رحمه الله و بركاته السّلام على ملائكه الله الحاقين السّلام على ملائكه الله المقيمين المسبّحين الّذين هم بأمره يعملون السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتى إيّاه فإن جعلته فاحشرنى معه و مع [آبائى]آبائه الماضين و إن أبقيتنى يا ربّ فارزقنى زيارته أبدا ما أبقيتنى إنك على كلّ شىء قدير».

و تقول:«أستودعك الله و أسترعيك و أقرأ عليك السّلام آمنا بالله و بما دعوت إليه اللهم فاكتبنا مع الشّاهدين اللهم فارزقنى حبّهم و موّدتهم أبدا ما أبقيتنى السّلام على ملائكه الله و زوّار قبرك يا ابن نبيّ الله السّلام عليك متى أبدا ما بقيت و دائما إذا فنيت السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين».

و إذا خرجت من القبّه فلا تولّ وجهك حتّى يغيب عن بصرك إن شاء الله تعالى.

حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّدّق عار عن علی بن حسنّان قال سئل الرضا علیه السلام فی إتیان قبر أبی الحسن موسی علیه السلام فقال صلّوا فی المساجد حوله و یجزی فی المواضع کلّها أن تقول:

«السلام علی أولیاء الله و أصفیائه السلام علی أمناء الله و أحبّائه السلام علی أنصار الله و خلفائه السلام علی محالّ معرفه الله السلام علی مساکن ذکر الله السلام علی مظهری أمر الله و نهیه السلام علی الدّعاء إلی الله السلام علی المستقرّین فی مرضاه الله السلام علی المخلصین فی طاعه الله السلام علی الأدلاء علی الله السلام علی الذّین من والاهم فقد والی الله و من عاداهم فقد عادی الله و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله و من تخلّى منهم فقد تخلّى من الله أشهد الله

از امام رضا علیه السلام در آن چه کفایت کند در زیارت جمیع ائمه علیهم السلام

محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفّار از علی بن حسان روایت کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدند، چگونه آیند نزد قبر ابی الحسن موسی علیه السلام، فرمود: در مسجدها که در گرد اوست نماز کنید و کافی است در همه مواضع این که بگویی: «سلام بر دوستان خدا و برگزیدگانش، سلام بر امانتداران خدا و دوستانش، سلام بر یاران و جانشینان خدا، سلام بر قلبهایی که جایگاه شناخت خدا و ذکر اوست، سلام بر ظاهرکنندگان امر و نهی خدا، و داعیان به سوی خدا، سلام بر ثابت قدمان در راه رضای خدا، سلام بر آنان که در اطاعت خدا با اخلاصند، سلام بر راهنمایان بر وجود خدا، سلام بر آنان که هرکه دوستشان دارد خدا را دوست داشته، هرکه دشمن دارد آنان را خدا را دشمن داشته، و هرکه آنان را بشناسد خدا را شناخته، و هرکه آنان را نشناخت خدا را نشناخته، و هرکه به آنان تمسّک جست به خدا تمسّک جست، و هرکه کناره گرفت از آنان از خدا کناره

أَتَى سَلَمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مَوْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ مَفْوضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ لَعَنَ اللَّهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَبْرَأَ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

هذا يجزى في الزيارات كلها وتكثر من الصلاة على محمد وآل محمد والأئمة وتسمى واحدا واحدا بأسمائهم وتبرأ من أعدائهم وتخبر ما شئت من الدعاء لنفسك وللمؤمنين والمؤمنات.

گرفته، گواه می گیرم خدا را که من در صلح با هر که شما با آن در صلحید، و در جنگ با هر که شما با آن در جنگید، به ظاهر و باطن شما ایمان دارم و واگذار کرده ام امورم را به شما، خدا لعنت کند دشمن آل محمد را از جن و انس، از آنان به خدا بیزاری می جویم و خدا بر محمد و آلش درود فرستد».

این قدر در همه زیارت کافی است و باید بسیار صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله فرستی و یک به یک امامان را نام ببری و از دشمنان ایشان بیزار شوی و آن چه خواهی از دعا برای خود و برای مؤمنین و مؤمنات اختیار کنی.

حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی اللہ عنہ و محمد بن أحمد السنائی و علی بن عبد اللہ الوراق و الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتب قالوا حدّثنا محمد بن ابی عبد اللہ الکوفی و أبو الحسین الأسدی قالوا حدّثنا محمد بن إسماعیل المکّی البرمکی قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی قال قلت لعلی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام علّمنی یا ابن رسول اللہ قولاً - أقوله بلیغاً كاملاً إذا زرت واحداً منکم فقال إذا صرت إلى الباب فقف و اشهد الشّهادتین و أنت علی غسل فإذا دخلت و رأیت القبر فقف و قل اللّهُ أكبر ثلاثین مرّة ثمّ امش قليلاً و علیک السّکینه و الوقار و قارب بین خطاک ثمّ قف و کبر اللّهُ عزّ و جلّ ثلاثین مرّة ثمّ ادن من القبر و کبر اللّهُ أربعین مرّة تمام مائه تکبیره ثمّ قل:

زیارت جامعہ امام علی بن موسی الرضا علیہ السلام و جمیع ائمه علیهم السلام

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنائی و علی بن عبد اللہ وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد اللہ کوفی و ابو الحسین اسدی که گفت:

محمد بن اسماعیل مکی برمکی از موسی بن عمران نخعی روایت کرده که گفت: به علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب علیهم السلام عرض کردم: یا بن رسول اللہ! مرا تعلیم کن قولی تمام و کامل که در زیارت هر یک از شما بگویم، فرمود: چون پیش در می روی بایست و شهادتین بگو و باید غسل کرده باشی و چون داخل شدی و قبر را دیدی بایست و سی بار «اللّهُ اکبر» بگو و آن گاه آرام آرام گام بردار و با کمال آرامش پیش برو، چون برابر قبر رسیدی، آن گاه بایست و سی بار «اللّهُ اکبر» بگو سپس به قبر نزدیک شو و چهل بار «اللّهُ اکبر» بگو تا صد تکبیر تمام شود، بعد از آن بگو:

«السلام عليكم يا أهل بيت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهى الحلم و أصول الكرم و قاده الأمم و أولياء النعم و عناصر الأبرار و دعائم الأخيار و ساسه العباد و أركان البلاد و أبواب الإيمان و أمناء الرحمن و سلالة التبيين و صفوه المرسلين و عتره خيره رب العالمين و رحمه الله و بركاته السلام على أئمة الهدى و مصابيح الدجى و أعلام التقى و ذوى النهى و أولى الحجى و كهف الورى و ورثة الأنبياء و المثل الأعلى و الدعوة الحسنى و حجج الله على أهل الآخرة و الأولى و رحمه الله و بركاته السلام على محال معرفه الله و مساكن بركه الله و معادن حكمه الله و حفظه سرّ الله و حملة كتاب الله و أوصياء نبى الله و ذرّيه رسول الله صلى الله عليه و آله و رحمه الله و بركاته السلام على الدعاه إلى الله و الأدلاء على مرضاه الله و المستقرّين فى أمر الله و نهيه و الثامّين فى محبته الله و المخلصين فى توحيد الله و المظهرين لأمر الله و نهيه و عباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول» (سلام بر شما ای اهل بيت پیامبر، و محلّ رسالت و رفت و آمد فرشتگان و نزول وحى و معدن رحمت، و سلام بر شما ای گنجینه های علوم، حلم بى نهايت و ریشه های جوانمردى، و پیشوایان امت ها، و ولى نعمت ها و ارکان نیکوکارى، و ستون های خوبى ها و سیاستمداران بندگان خدا، و ارکان شهرها و درهای ایمان، و امانتداران خداوند و از نسل پیامبران و برگزیدگان رسولان، و عترت اختیارشده از جانب پروردگار جهانیان، و رحمت و بركات خدا بر شما باد، سلام بر امامان هدایت و چراغ های تاریكى و پرچمداران تقوى، و صاحبان عقل و خرد، و پناه مردم، و ارثان پیغمبران، نمونه عالی و برتر، و مبلغان خوب تر، و حجّت های خدا بر اهل دنیا و آخرت، رحمت خدا و بركاتش بر شما باد، سلام بر جایگاه های معرفت خدا، و بر مساكن بركات خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهداران راز خدا، و حاملان کتاب خدا، و جانشینان پیامبر خدا، و ذرّیه رسول خدا صلى الله عليه و آله و رحمت و بركات خدا بر او باد، سلام بر مبلغان به سوى خدا و راهنمایان مردم در راه رضای خدا، و استواران در فرمان خدا، کاملین در محبّت به خدا و مخلصین در توحيد خدا، ظاهرکنندگان امر و نهی خدا و بندگان عزیز خدا که بر کلام خدا سبقت نمى گیرند،

و هم بأمره يعملون و رحمه الله و بركاته السلام على أمته الدعاة و القاده الهداه و الساده الولاه و الداده الحماه و أهل الذكر و أولى الأمر و بقيه الله و خيرته و حزه و عيبه علمه و حجته و صراطه و نوره و برهانه و رحمه الله و بركاته أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائكته و أولو العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم و أشهد أن محمدا عبده المصطفى و رسوله المرتضى أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون و أشهد أنكم الأئمة الراشدون المهديون المعصومون المكرّمون المقربون المتّقون الصّادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه و ارتضاكم لدينه و اختاركم لسره و اجتباكم بقدرته و أعزكم بهداه و خصكم ببرهانه و انتجبكم لنوره و أيدكم بروحه و رضيكم خلفاء في أرضه و حججا على بريته و أنصارا لدينه و حفظه لسره و خزنه لعلمه و مستودعا لحكمته و تراجمه لوحيه و أركانا لتوحيده به امر خدا عمل می نمایند، رحمت و بركات خدا بر آنان باد، سلام بر امامان داعی و پیشوایان هادی، والیان خلق و طرفداران دین خدا، اهل ذکر و صاحبان امر، باقیمانده خدا و برگزیدگان خدا و حزب او و مخزن علم و حجت و نور و برهان او، رحمت و بركات خدا بر آنان باد. شهادت می دهم که نیست معبودی جز خدا و شریکی ندارد، همان طور که خدا بر خود و فرشتگان و صاحبان علم شهادت می دهند که نیست معبودی جز او که عزیز و حکیم است و شهادت می دهم محمّد بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست، که او را فرستاده برای هدایت خلق و یاری دین حق، تا غلبه دهد دینش را بر همه ادیان اگرچه مشرکان بدشان آید، شهادت می دهم شما را ارشادکننده هدایت یافته و معصوم، مقرب و پرهیزکار صادق و منتخبین و مطیعین خدا، قائمین و عاملین به امر او و کامیابان به کرامت او، خدا شما را برای عمل خود برگزیده، برای اخبار عینی خود پسندیده، برای راز خود اختیار کرده، عزیز کرده شما را به هدایت نمودن خود، مخصوص نموده شما را به برهان خود، شما را برای نور خود برگزیده، و شما را تأیید کرد به روح کلی الهی خودش، خشنود گردید که شما جانشینانش در زمین و حجت های خدا بر مردمش و انصار دینش و نگهداران رازش، و گنجینه های علمش، و سپرده شدگان حکمتش، و مفسر و حیش و ارکان توحید،

و شهداء علی خلقه و أعلاما لعباده و منارا فی بلاده و أدلاء علی صراطه عصمکم اللّٰه من الزّلل و آمنکم من الفتن و طهّركم من الدّنس و أذهب عنکم الرّجس و طهّركم تطهیرا فعظمتکم جلاله و کبرتم شأنه و مجدتم کرمه و أدمتکم ذکرة و وکّدتکم میثاقه و حکمتکم عقد طاعته و نصحتکم له فی السّرّ و العلانیة و دعوتکم إلی سبیلہ بالحکمه و الموعظه الحسنه و بذلتکم أنفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه و أقمتم الصّلاه و آتیتم الزّکاه و أمرتم بالمعروف و نهیتکم عن المنکر و جاهدتم فی اللّٰه حقّ جهاده حتّٰی أعلنتمّ دعوته و بیّنتم فرائضه و أقمتم حدوده و نشرتم شرائع أحكامه و سننتم سنّته و صرتم فی ذلک منه إلی الرّضا و سلّمتکم له القضاء و صدّقتکم من رسله من مضی فالزّاغب عنکم مارق و اللّٰزم لکم لاحق و المقصّر فی حقّکم زاهق و الحقّ معکم و فیکم و منکم و إلیکم و أنتم أهله و معدنه و میراث النّبوه عندکم و ایاب الخلق إلیکم و حسابه علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات اللّٰه و شاهدان بر خلق و پرچم های بندگان، و نشانه روشنی در شهرها، و راهنمایان بر راه مستقیمش باشید، خدا شما را از لغزش ها نگهداشته، و از فتنه ها در امان داشته، و از پلیدی ها پاک نموده، و پلیدی را از شما بر طرف نموده و پاک گردانده شما را پاک گرداندنی، پس تعظیم نمودید جلال خدا را، و بزرگ دانستید مقام او را و ستودید کرامت او را، و ذکر و یادش را ادامه دادید، و محکم نمودید پیمانش را، و محکم کردید عقد طاعتش را، و نصیحت کردید برای خاطر خدا مردم را در آشکار و پنهانی و مردم را دعوت نمودید به راه خدا با حکمت و موعظه و اندرز نیکو و بذل کردید جان خود را در راه رضای او و صبر کردید بر مصیبت هایی که بر شما رسید و اقامه کردید نماز و زکات را و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد کردید و حق جهاد را انجام دادید، تا این که دعوتش را علنی و واجباتش را بیان نمودید، و حدودش را برپا داشتید و نشر و پخش نمودید قوانین احکامش را، و برپا داشتید سنّتش را، به طوری که رضایت خدا را به دست آوردید، و تسلیم قضا و قدر او شدید، و تصدیق کردید (احکام خدا را) از رسولانش که درگذشتند، پس آن که از شما برگشت از دین خارج، و ملازم شما به شما ملحق گشت، و مقصّر در حق شما نابود گردید، و حقّ با شما و در اهل بیت و از شما و به شما است، و حساب آن بر شماست، و فرق حق و باطل خطاب نزد شماست، و آیات و نشانه های عظمت

لديکم و عزائمہ فيکم و نوره و برهانه عندکم و أمره إليکم من والاکم فقد والى الله و من عاداکم فقد عادى الله و من أحببکم فقد أحب الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله أنتم السبيل الأعظم و الصراط الأقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرّحمه الموصوله و الآيه المخزونه و الأمانه المحفوظه و الباب المبتلى به التّاس من أتاکم نجا و من لم يأتکم هلک إلى الله تدعون و عليه تدلّون و به تؤمنون و له تسلّمون و بأمره تعملون و إلى سبيله ترشدون و بقوله تحکمون سعد و الله من والاکم و هلک من عاداکم و خاب من جحدکم و ضلّ من فارقکم و فاز من تمسک بکم و أمن من لجأ إليکم و سلم من صدّقکم و هدى من اعتصم بکم و من اتّبعکم فالجنّه مأواه و من خالفکم فالنار مثواه و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من ردّ علیکم فهو فى أسفل درک من الجحيم أشهد أنّ هذا سابق لکم فيما مضى و جار لکم فيما بقى و أنّ ارواحکم و نورکم و طينتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم خدا در نزد شما است، تصميمات نبوت و اسرار الهی در خاندان شما، برهانش نزد شما و امر او متوجّه شماست، آن که شما را مولای خود دانست خدا را مولای خود و دشمن شما، خدا را دشمن داشته، و دوست شما خدا را دوست و هرکه با شما دشمنی نمود خدا را دشمن داشته، شماييد راه مستقيم خدا و گواهان دنيا و شفيعان آخرت، و رحمت پيوسته و نشانه ی نهفته، و امانت محفوظ، و درگاه مورد آزمایش مردم، خادم شما نجات يافت و هر کس روگرداند از شما هلاک شد، مردم را به خدا دعوت و خود به او ايمان داريد، به امر او عمل، به راه او ارشاد و به گفتار او حکم می کنید، دوستدار شما، سعيد و دشمن شما، هلاک شد و منکر شما زيان کرد، جدای از شما، گمراه و متمسک به شما، کامياب گرديد، هرکه به شما پناه آورد، ايمن شد و سالم است هرکه شما را تصديق کند، و هدايت يافت آن که به شما تمسک جست، آن کس که از شما پيروي کرد بهشت مأواى اوست، و آن کس که با شما مخالفت نمود آتش دوزخ جاىگاه اوست، و آن کس که شما را انکار کرد کافر است، و آن کس که با شما جنگيد مشرک است، و آن کس که حکم شما را رد کند در درک اسفل و پايين ترين طبقه جهنّم است، شهادت می دهيم که اين اوصاف و مقام ها در گذشته برای شما بوده و در آینده نيز برای شما باقى خواهد بود، و اين که ارواح و نور و طينت شما يکى است، که خوب و پاکيزه است بعضى از

أنوارا فجعلکم بعرضه محققین حتی منّ علینا فجعلکم الله فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ و جعل صلاتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره لأنفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا فکتنا عنده مسلمین بفضلكم و معروفین بتصدیقنا ایاکم فبلغ الله بکم أشرف محلّ المکرّمین و أعلى منازل المقرّبین و أرفع درجات أوصیاء المرسلین حیث لا یلحقه لا حق و لا یفوقه فائق و لا یسبغه سابق و لا یطمع فی إدراکه طامع حتی لا- ینی ملک مقرّب و لا نبی مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لا دنی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبّار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلك شهید إلاّ عرفهم جلاله أمرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلّکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصّتکم لده و قرب منزلتکم منه بأبی ائتم و أمی و أهلی و مالی و أسرتی أشهد الله و أشهدکم ائی مؤمن بکم و بما ائیتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به مستبصر بشأنکم و بضلاله آن ها از بعض دیگر، خدا شما را از نور آفرید و قرار داد شما را گرداگرد عرشش، منت نهاد بر ما به شما، قرار داد شما را در خانه های مرتفع که نامش در آن ذکر شود و قرار داد دروهای ما را برای شما و ولایت شما را مخصوص ما گردانید، به خاطر نیکویی خلقت ما و پاکی جان ما، و تزکیه و تهذیب ما، و کفاره گناهانمان، پس بودیم ما در نزد او از قبول کنندگان فضیلت شما، ما شناخته شده ایم به تصدیق مقام شما، پس خدا رسانید شما را به شریف ترین جایگاه اهل کرامت، و برترین منازل مقرّبانش، و بالاترین درجات رسولانش، طوری که کسی به آن نتواند رسید، و هیچ برتری از او برتری نگیرد، و سبقت گیرنده ای از او سبقت نگیرد و طمع کننده ای در درک آن مقام طمع نکند، تا این که نماند فرشته مقرّبی، و نه پیامبر مرسلی، و نه صدیق و شهیدی، و نه عالمی و جاهلی و نه رذل و فضلی و نه صالح و فاجری و نه جبّار سرکش و شیطان متمردی و نه خلقی در میان این ها گواه، جز این که معرفتی کرد به آن جلالت امر و عظمت مقام شما و شأن شما را، و نور کامل شما را، و شرافت مقام شما و کرامت شما و مقام خاصّ شما را در نزدش، و تقرّب شما را به او، پدر و مادرم و اهل بیتم و مالم و خانواده ام فدای شما باد، شاهد می گیرم خدا را و شما را که من مؤمن به شمایم و به آن چه شما به آن مؤمنید، و به دشمن شما و به آن چه شما کافرید به آن کافر، و به مقام شما و گمراهی مخالفین شما

من خالفکم موال لکم و لأولیائکم مبغض لأعدائکم و معاد لهم و سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حقیقتکم مبطل لما أبطلتم مطیع لکم عارف بحقیقتکم مقرّ بفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بدمتکم معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بأمرکم مستجیر بکم زائر لکم عائد بکم لائذ بقبورکم مستشفع إلى الله عزّ و جلّ بکم و متقرّب بکم إليه و مقدّمکم أمام طلبتی و حوائجی و إرادتی فی کلّ أحوالی و أموری مؤمن بسرّکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و أولکم و آخرکم و مفوض فی ذلک کلّه إلیکم و مسلّم فیہ معکم و قلبی لکم مؤمن و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معده حتّی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی آیامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه فمعکم معکم لا مع عدوکم آمنت بکم و تولّیت آخرکم بما تولّیت به أولکم و برئت إلى الله تعالی من أعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم و الجاحدین لحقّکم و آگاهم، دوستدار شما و دوستدار دوستان شما، دشمنم با دشمنان شما در صلح با هرکه شما در صلحید، و در جنگ با هرکه شما در جنگید، حق می دانم آن چه را شما حق می دانید، باطل می دانم آن چه را شما باطل می دانید، مطیع و عارف به حقّ شما، مقرّ برتری و حامل علم شما، در پرده ذمه و معترف به امامت شما، معتقدم به رجعت شما، تصدیق کننده رجعت شما، منتظر امر و دولت بر حقّ شما، عامل به گفتار و فرمان شما، پناه آورنده به شما، زائر و پناهنده به قبرهای شما، شفاعت و تقرب جویم به درگاه خدا به شما، و شما را مقدم داشته ام پیشاپیش حاجاتم و آن چه که خواسته ام در همه حالات و امور، ایمان دارم به باطن و ظاهر شما، و حاضر و غایب شما، و اول و آخر شما، و واگذار می کنم خود را در همه این امور به شما و تسلیم شما، و دلم تسلیم شما، و رأیم تابع رأی شما، و آماده یاری شما تا این که زنده گرداند خدا دینش را به وسیله شما، و برگرداند شما را در ایام آن حضرت به دنیا، و ظاهر گرداند شما را برای عدالتش، و قدرت بخشد شما را در زمینش، پس با شما، نه با غیر شما، ایمان آوردم به شما و دوست می دارم آخرین شما حضرت حجّت را همان طور که اولین شما را و بیزاری می جویم به سوی خدا از دشمنان شما و از جبت و طاغوت، و از شیطان ها و گروه ظلم کننده به شما منکرین حقّ شما،

المارقين من ولايتكم و الغاصبين لإرثكم الشاكين فيكم المنحرفين عنكم و من كل وليجه دونكم و كل مطاع سواكم و من الأئمة الذين يدعون إلى التار فثبتني الله أبدا ما حيت على موالاتكم و محبتكم و دينكم و وقفتني لطاعتكم و رزقني شفاعتكم و جعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتهم إليه و جعلني ممن يقتص آثاركم و يسلك سبيلكم و يهتدى بهداكم و يحشر في زمركم و يكر في رجعتكم و يملك في دولتكم و يشرف في عافيتكم و يمكن في أيامكم و تقر عينه غدا برؤيتكم بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي من أراد الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه إليكم موالئ لا أحصى ثناءكم و لا أبلغ من المدح كنهكم و من الوصف قدركم و أنتم نور الأخيار و هداه الأبرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث و بكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بكم ينفس الهم و بكم يكشف الضر و عندكم ما ينزل به رسله و هبطت به ملائكته و إلى جدكم بعث الروح الأمين» طاغيان ولايت شما، غاصبان ارث شما، شكاكين شما و منحرفان از شما، خلاصه از همه و از هر وسیله و اطاعت شده غیر شما بیزاری می جویم، از پیشوایانی که دعوت به آتش دوزخ می کنند، خدا ثابت دارد مرا مادامی که زنده ام بر ولایت و محبت و دین شما، و موفق دارد بر اطاعت شما، شفاعت شما روزیم گرداند، قرار دهد مرا از بهترین دوستان شما، که مطیعین دعوت شمايند، قرار دهد مرا از پیروان آثار شما که به راه شما می روند، هدایت می شوند به هدایت شما محشور می شوند با شما، در رجعت شما به این جهان بازگشته و در دولت شما به حکومت و در عافیت شما به مقام رسیده و قدرت پیدا می کنند در روزگار شما، روشن می شود فردا چشم ایشان به دیدار شما، پدر و مادر و جان و اهل و عیال و مالم فدای شما، آنکه خدا را اراده کند از شما آغاز کند، و هر که خدا را یکتا داند از شما تعلیم یافته و هر که او را قصد کرده رو به سوی شما کند، سرورانم نمی توان مدح شما را شمرد نمی رسم با مدح به کنه معرفت شما و با وصف به منزلت شما، شمايید نور خوبان و هادیان نیکوکاران و حجت های خدای جبار، خدا به شما جهان را آغاز کرد و ختم نمود، به شما باران نازل کرد و آسمان را نگه داشت که بر زمین فرود نیاید جز به اذنش و به شما برطرف می کند غصه و سختی را، نزد شماست آن چه فرستادگانش آورده، و فرشتگانش از آسمان نازل کرده اند، و به سوی جد شما نازل شد روح الامین»

[وإن كانت الزّياره لأمير المؤمنين عليه السّلام فقل: «وإلى أخيك بعث الرّوح الأمين] آتاكم الله ما لم يؤت أحدا من العالمين طأطأ كلّ شريف لشرفكم و بخر كلّ متكبر لطاعتكم و خضع كلّ جبار لفضلكم و ذلّ كلّ شيء لكم و أشرفت الأرض بنوركم و فاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك إلى الرّضوان و على من جحد ولايتكم غضب الرّحمن بأبي أنتم و أمّی و نفسی و أهلی و مالی ذکرکم فی الذّاكرين و أسماءكم فی الأسماء و أجسادكم فی الأجساد و أرواحكم فی الأرواح و أنفسكم فی النفوس و آثاركم فی الآثار و قبوركم فی القبور فما أحلى أسماءكم و أكرم أنفسكم و أعظم شأنكم و أجلّ خطرکم و أوفى عهدكم كلامكم نور و أمرکم رشد و وصييتكم التقوى و فعلكم الخير و عادتكم الإحسان و سجييتكم الكرم و شأنكم الحقّ و الصّدق و الرّفق و قولكم حكم و حتم و رأيكم علم و حلم و حزم إن ذكر الخير كنتم أوّله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه بأبي أنتم و أمّی و نفسی و أهلی و مالی كيف أصف حسن ثنائكم و كيف أحصى جميل بلانكم و اگر زیارت امير المؤمنين عليه السّلام می کنی بگو: «به سوی برادر شما مبعوث شده روح الامين، خدا به شما مقامی داده که به احدی نداده، سر خم کرده هر شریفی در برابر مقام شما، معترف گشته هر متكبری به اطاعت شما و هر جباری در برابر فضیلت شما خاضع گشته، ذلیل گشته در پیشگاه شما هر چیزی، نورانی شده زمین به نور شما، رستگار شدند رستگاران به ولایت شما، به شما راه بهشت را جویند، بر آن که انکار کند ولایت شما را غضب خدای رحمان است. پدر و مادر و جان و اهل و عیال و مالم فدای شما، یاد شما در میان ذاکران، نام های شما در میان نام ها، جسم شما در میان جسم ها، و روح های شما در میان ارواح، جان های شما در میان جان ها، آثار شما در میان آثار و قبرهای شما در میان قبرها، چه شیرین است نام های شما و چه گرامی است جان های شما، عظیم است مقام شما، و چه با جلالت است منزلت شما و چقدر به عهدتان وفادارید، و چه راست است وعده شما، کلام شما نور، امر شما باعث رشد، سفارش شما تقوی و کار شما خوبی است، عادت شما احسان، شیوه شما کرم است و کارتار حقگویی و مداراست، گفتارتان حکم و رأی شما علم و بردباری و دوراندیشی است، اگر یادی از خیر شود شما بید شروع، اصل و فرع و جایگاه و سرانجام آن، پدر و مادر و جانم فدای شما، چگونه وصف کنم خوبی و ثنای شما را، چگونه وصف کنم ابتلا و خوبی صبر شما را،

و بكم أخرجنا الله من الدّلّ و فرّج عتّا غمرات الكروب و أنقذنا من شفا جرف الهلكات و من التّار بأبي أنتم و أمّی و نفسی بموالاتكم علّمنا الله معالم ديننا و أصلح ما كان فسد من ديننا و بموالاتكم تمّت الكلمه و عظمت التّعمه و اتتلفت الفرقة و بموالاتكم تقبل الطّاعه المفترضه و لكم المودّه الواجبه و الدّرجات الرّفيعه و المقام المحمود عند الله تعالى و المكان المعلوم و الجاه العظيم و الشّان الرّفيح و الشّفاعه المقبوله ربّنا آمنا بما أنزلت و اتّبعنا الرّسول فاكتبنا مع الشّاهدين ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمه إنك أنت الوهاب سبحان ربّنا إن كان وعد ربّنا لمفعولا يا [ولیی] ولیّ الله [یا أولیاء الله] إنّ بینی و بین الله ذنوبا لا یأتی علیها إلاّ رضاكم فبحقّ من ائتمنکم علی سرّه و استرعاکم أمر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لّمّا استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعاى انّی لکم مطیع من أطاعکم فقد أطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من أحبّکم فقد أحبّ الله و من أبغضکم فقد أبغض الله اللّهمّ انّی لو وجدت شفعا به شما خدا ما را از ذلّت بیرون آورد و گرفتاری ها را گشود، ما را نجات داد از پرتگاه هلاکت و آتش دوزخ، پدر و مادر و جانم فدای شما، به ولایت شما خدا قوانین دینی را به ما آموخت، اصلاح نمود مفاسد دنیای ما را، به ولایت شما دین به حدّ کمال رسید، نعمت بزرگ و تفرقه به اتّحاد تبدیل شد، به ولایت شما پذیرفته می شود اطاعت الهی، دوستی واجب و درجات رفیع و مقام پسندیده و منزلت معین نزد خدا، جلال بزرگ و شکوه عظیم و شفاعت مورد قبول خدا برای شما، پروردگارا ایمان آوردیم به آن چه نازل فرمودی و پیروی از رسولت نمودیم، بنویس ما را با شاهدان، پروردگارا کج نکن دل های ما را پس از آن که هدایتمان کردی، و ببخش ما را از پیشگاه خودت رحمتی، زیرا تویی بسیار بخشنده پاک و منزّه از همه نقص ها، پروردگارا، همانا وعده پروردگار ما شدنی است، ای ولیّ خدا به درستی که بین من و خدا گناهیانی است، محو نمی کند آن ها را جز رضایت شما، به حقّ آن که شما را بر راز خود امین دانست، و امور خلقش را به شما واگذار کرد، مقرون ساخت اطاعت شما را به اطاعت خودش، طلب بخشش کنید از خدا برای گناهانم و شفیعان من باشید، زیرا مطیع امر شمایم، آن که اطاعت کند شما را اطاعت کرد خدا را، نافرمانی شما نافرمانی خداست، دوستدار شما خدا را دوست داشته، دشمن شما با خدا دشمنی نموده، خدایا اگر می یافتم شفیعیانی نزدیک تر به

أقرب إليك من محمد و أهل بيته الأختيار الأئمة الأبرار لجعلتهم شفعاى فبحقهم الذى أوجبت لهم عليك أسألك أن تدخلنى فى جملة العارفين بهم و بحقهم و فى زمرة المرؤين لشفاعتهم إنك أرحم الراحمين و صلى الله على محمد و آله حسبنا الله و نعم الوكيل».

الوداع

اشاره

إذا أردت الانصراف فقل: «السلام عليكم يا أهل بيت النبوة سلام مودع لا سئم و لا قال و رحمه الله و بركاته إنك حميد مجيد سلام ولى غير راغب عنكم و لا- مستبدل بكم و لا- مؤثر عليكم و لا منحرف عنكم و لا زاهد فى قربكم لا جعله الله آخر العهد من زياره قبورك و إتيان مشاهدكم و السلام عليكم و حشرنى الله فى زمركم و أوردنى حوضكم و جعلنى من حزبكم و أرضاكم عنى و مكنتنى من دولتكم و أحيانى فى رجعتكم و ملكنى فى أيامكم و شكر سعى بكم و غفر ذنبى بشفاعتكم و أقال عشرتى بحبكم و أعلى كعبى بموالاتكم و شرفنى بطاعتكم و درگاه تو از محمد و اهل بيت نيكوكارش، آن امامان خوب، قطعاً آنان را شفيع خود قرار مى دادم، پس به حق آنان كه آن را واجب گرداندی بر خود از تو درخواست مى كنم مرا داخل كنى در جمله عارفان به مقام آنان و به حق آنان، و در زمرة رحمت شدگان به شفاعت آنان همانا تویی رحم كننده ترين رحم كنندگان، و درود فرستند خدا بر محمد و آل پاكش، و سلام كند سلام بسيارى، و خدا ما را كفايت كند و خوب و كيلي است».

زيارت وداع

زمان برگشت بگو: «سلام بر اهل بيت نبوت، سلام وداع كننده اى كه نه از قرب شما خسته و نه خوش دارد دور شود و نه از مجاورت شما ملول گشته، رحمت حق و بركاتش بر شما باد اى اهل بيت نبوت! اوست به يقين ستوده، و با عظمت و شريف. سلام بر شما، سلام دوستى از دوستان كه از شما روى نتابد، و ديگرى را برنمى گزيند، شما را رها نكرده تا او را اختيار كند، نه از قرب شما سير مى شود. پروردگار اين را آخرين زيارت و تشرف به مشاهد شما قرار ندهد، درود بر شما، خدا مرا در جمع شما و واردين بر كوثر و حزبتان قرار دهد، شما را از من راضى گرداند، در حكومت شما مرا از قدرتى برخوردار ساخته زنده گرداند و مالك امرى قرار دهد، تلاشم را مشكور دارد، گناهانم را با شفاعت شما بيمرزد، به محبت شما لغزش هايم را عفو و مقامم را رفيع سازد،

أَعَزَّنِي بِهَدَاكُم وَجَعَلَنِي مَمَّنْ أَنْقَلَبُ مَفْلَحًا مَنجَحًا غَانِمًا سَالِمًا مَعَا فَاغْنِيَا فَائِزًا بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَكِفَايَتِهِ بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ زَوَارِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ وَمُحِبِّكُمْ وَشِيَعَتِكُمْ وَرِزْقِي اللَّهُ الْعُودَ ثُمَّ الْعُودَ أَبَدًا مَا أَبْقَانِي رَبِّي بِنَيْبِهِ صَادِقِهِ وَإِيمَانٍ وَتَقْوَى وَإِخْبَاتٍ وَرِزْقٍ وَاسِعٍ حَلَالٍ طَيِّبٍ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِمْ وَذِكْرِهِمْ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَأَوْجِبْ [إِلَى] إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْخَيْرِ وَالْبِرْكَهَ وَالتَّوَرَّعَ وَالْإِيمَانَ وَحَسْنَ الْإِجَابَةِ كَمَا لِأَوْلِيَائِكَ الْعَارِفِينَ بِحَقِّهِمُ الْمَوْجِبِينَ لَطَاعَتِهِمْ وَالرَّاعِيِينَ فِي زِيَارَتِهِمُ الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْكَ وَإِلَيْهِمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي اجْعَلُونِي فِي هَمَّتِكُمْ وَصَيْرُونِي فِي حِزْبِكُمْ وَأَدْخِلُونِي فِي شِفَاعَتِكُمْ وَاذْكُرُونِي عِنْدَ رَبِّكُمْ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْلُغْ أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ مَنَى السَّلَامِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسَبْنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ».

و مرا در پرتو راهنمایی شما عزیز گرداند، با بهترین پاداش و رستگاری و برخورداری از نعمات و سلامتی و عافیت و بی نیازی و خشنودی خدا و تفضّل و کفایت و حمایت او به وطن بازگرداند. مانند زائرین و دوستان و شیعیان شما که با اندوختن آن موهبات به وطن بازمی گردند، مرا به دیارم بازگرداند. تا هر زمان که خدا مرا زنده بدارد همیشه زیارت شما را برای من با توشه ای از صدق و صفا و ایمان و تقوی و خشوع و روزی فراوان و حلال و طیب و طاهر روزی ام فرماید. خداوند! این را آخرین زیارت و تقدیم درود من بر ایشان قرار مده، و رحمت و خیر و برکت و نور و ایمان و حسن اجابت دعا را، چنان برای من حتمی ساز که برای دوستان و اولیاءت که به حقّ اهل بیت عارفند - آنان که طاعتشان را بر خود واجب دانند و به زیارت ایشان سخت شیفته اند - حتم ساخته ای و با آن زیارت به درگاه تو و ایشان تقرّب می جویند. پدرم و مادرم و خانواده ام و مال و هستی ام فدای شما خاندان، مرا از راه رحمت مورد عنایت قرار دهید، و در حزب خود بپذیرید، و مشمول شفاعتتان کنید، و نزد پروردگارتان از من یاد نمایید، خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و سلام مرا به روان پاک آنان و جسم مطهرشان برسان.

سلام و رحمت و برکات خدا بر وی و بر ایشان باد، و درود خداوند بر محمد و آلش افزون باد، خدا برای رفع نیاز ما کافی است و او بهترین وکیل است.

اشاره

باب ذکر ما ظهر للناس في وقتنا

من برکه هذا المشهد و علاماته

و استجابہ الدعاء فيه

1

952

حدّثنا أبو طالب الحسين بن عبد الله بن بنان الطائي قال سمعت محمد بن عمر النوقاني يقول بينما أنا نائم بنوقان في عليّ لينا في ليلاه ظلماء إذا انتبهت فنظرت إلى التّاحيه التي فيها مشهد عليّ بن موسى الرضا عليه السلام بسناباد فرأيت نورا قد علا حتّى امتلأ منه المشهد و صار مضيئا كأنه نهار و كنت شاكا في أمر الرضا عليه السلام و لم أكن علمت أنه حقّ فقالت لي أمي و كانت مخالفه ما لك يا بنيّ فقلت لها رأيت نورا ساطعا قد امتلأ منه المشهد فأعلمت أمي ذلك و جئت بها إلى المكان الذي كنت فيه حتّى رأيت ما رأيت من النور

69- آن چه ظاهر شد مردم را در زمان ما از برکت این مشهد و علامات آن و اجابت دعا در آن

آن چه ظاهر شد مردم را در زمان

ما از برکت این مشهد و علامات آن

و اجابت دعا در آن

1

952

ابو طالب حسين بن عبد الله بن بنان طائي گوید: شنیدم محمد بن عمر نوقاني می گفت:

من در نوقان در قصر خود خفته بودم در شبی تاریک، بیدار شدم و نظر در جانب مشهد آن حضرت به سناباد کردم، نوری دیدم به آسمان بلند شد تا مشهد هم از آن نور پر شد و چنان روشن شد که مگر روز است و من شک داشتم در امر امام رضا علیه السلام و حقایق را نمی دانستم و راه مادرم مخالف او بود. مادرم در آن وقت با من گفت: تورا چه می شود؟ گفتم: نوری بلند تابان دیدم که مشهد از آن پر شد.

مادرم را اعلام کردم و او را به آن مکان آوردم تا آن نور را دید در حیرت شد

و امتلاً المشهد منه فاستعظمت ذلك فأخذت في الحمد لله إلا أنها لم تؤمن بها كإيماني فقصدت المشهد فوجدت الباب مغلقاً فقلت اللهم إن كان أمر الرضا عليه السلام حقاً فافتح هذا الباب ثم دفعته بيدي فانفتح فقلت في نفسي لعله لم يكن مغلقاً على ما وجب فغلقت حتى علمت أنه لم يمكن فتحه إلا - بمفتاح ثم قلت اللهم إن كان أمر الرضا عليه السلام حقاً فافتح لي هذا الباب ثم دفعته بيدي فانفتح فدخلت وزرت و صلّيت و استبصرت في أمر الرضا عليه السلام فكنت أقصده بعد ذلك في كلّ ليله جمعه زائراً من نوقان و أصلى عنده إلى وقتي هذا.

953 2

حدّثنا أبو طالب الحسين بن عبد الله بن بنان الطائي قال سمعت أبا منصور بن عبد الرزاق يقول للحاكم بطوس المعروف بالبيوردی هل لك ولد فقال لا فقال له أبو منصور لم لا تقصد مشهد الرضا عليه السلام و تدعو الله عنده حتى يرزقك ولداً فإني سألت الله تعالى هناك في حوائج فقضيت لي قال الحاكم فقصدت المشهد على ساكنه السلام و شروع در حمد و ثنای خدای تعالی کرد اما آن اعتقاد که من آوردم او نیاورد؛ سپس آمدم به جانب مشهد و دیدم در بسته است. گفتم:

بار خدایا! اگر امر امام رضا علیه السلام حق است این در را برای من بگشا؛ پس دست بر در نهادم باز شد. با خود گفتم: شاید خوب بسته نبوده است؛ پس خوب بستم تا بدانستم که بی کلید باز نمی شود؛ پس همان نیت اول کردم و آن قول اول، گفتم و بر در دست نهادم باز شد وارد شدم و زیارت کردم و نماز به جای آوردم و در امر آن حضرت مستبصر شدم و آگاهی یافتم. بعد از آن هر جمعه از نوقان به زیارت او می آیم و آن جا نماز می گزارم تا این زمان.

953 2

حسین بن عبد الله بن بنان طائي گوید: از ابو منصور بن عبد الرزاق شنیدم که به حاکم طوس معروف به بیوردی معروف می گفت:

فرزندى داری؟ می گفت: نه، به او می گفت: به مشهد امام رضا علیه السلام نمی روی و آن جا دعا کنی و از خدای تعالی فرزند خواهی که من حاجت ها آن جا خواستم و برآمد. حاکم گفت:

من قصد زیارت آن جناب که سلام بر او باد

ص: 550

و دعوت الله عزّ و جلّ عند الرضا عليه السلام أن يرزقني ولدا فرزقني الله عزّ و جلّ ولدا ذكرا فجئت إلى أبي منصور بن عبد الله الرزّاق و أخبرته باستجابته الله تعالى في هذا المشهد فوهب لي و أعطاني و أكرمني على ذلك.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: لما استأذنت الأمير السعيد ركن الدولة في زیاره مشهد الرضا عليه السلام فأذن لي في ذلك في رجب من سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائة فلما انقلبت عنه ردني فقال لي هذا مشهد مبارك قد زرته و سألت الله تعالى حوائج كانت في نفسي فقضاها لي فلا تقصر في الدعاء لي هناك و الزیاره عنی فإن الدعاء فيه مستجاب فضمنت ذلك له و وفيت به فلما عدت من المشهد على ساكنه التحیه و السلام و دخلت إليه فقال لي هل دعوت لنا و زرت عنا فقلت نعم فقال لي قد أحسنت قد صح لي أن الدعاء في ذلك المشهد مستجاب.

نمودم و در آن مشهد دعا کردم و از خدای تعالی فرزندی خواستم خدای عزّ و جلّ مرا پسری بداد نزد ابا منصور بیامدم و او را خبر دادم که دعای من در آن مشهد مستجاب شد و خداوند مرا پسری عطا کرد و بخشید و مرا به آن اکرام کرد.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: چون از امیر سعید رکن الدولة زیارت مشهد امام رضا علیه السلام خواستم مرا در رجب سنه سیصد و پنجاه و دو اذن داد و چون از نزد او برگشتم مرا باز خواند و گفت: این مشهدی مبارک است، من زیارت کردم، در او از خدا حاجت ها خواستم و قضا کرده است برای من، آن جا در دعا و زیارت تقصیر مکن که دعا آن جا مستجاب است، من ضامن شده ام برای او آن را وفا کردم و چون از مشهد برگشتم و به او رسیدم، با من گفت:

برای ما دعا کردی و از جانب ما زیارت کردی؟! گفتم: آری. گفت: خوب کردی به تحقیق صحیح معلوم شد مرا که دعا در آن مشهد مستجاب است.

حدَّثنا أبو نصر أحمد بن الحسين الضَّبِّيُّ و ما لقيت أنصب منه و بلغ من نصبه أنه كان يقول: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» فردا و يمتنع من الصَّلاه على آلِه قال سمعت أبا بكر الحَمَّامِيَّ الفَرَّاءَ في سَكَّةَ حرب نيسابور و كان من أصحاب الحديث يقول أودعني بعض النَّاس وديعه دفنتها و نسيت موضعها فتحيرت فلَمَّا أتى علي ذلك مدَّه جاني صاحب الوديعه يطالبني بها فلم أعرف موضعها و تحيرت و اتَّهمني صاحب الوديعه فخرجت من بيتي مغموما متحيرا و رأيت جماعه من النَّاس يتوجَّهون إلى مشهد الرضا عليه السَّلام فخرجت معهم إلى المشهد و زرت و دعوت الله عزَّ و جلَّ أن يبيِّن لي موضع الوديعه فرأيت هناك فيما يرى النَّائم كأنَّ آتيا أتاني فقال لي دفنت الوديعه في موضع كذا و كذا فرجعت إلى صاحب الوديعه فأرشدته إلى ذلك الموضع الَّذي رأيتُه في المنام و أنا غير مصدِّق بما رأيت فقصد صاحب الوديعه ذلك المكان فحفره 954 3

ابو نصر احمد بن حسين ضبِّي با ما حديث کرد و من از او ناسپاس تر ندیده بودم و در آن باب به حدی بود که می گفت: «اللهم صلی علی محمد» تنها و علی آله نمی گفت، او گفت: شنیدم از ابو بکر فراء و او از اصحاب حدیث بود، می گفت: کسی به من و ديعه ای داد و من آن را دفن کردم و بعد از آن جای آن را فراموش کردم. چون مدتی بگذشت صاحب و ديعه بیامد و آن را طلبید و من جای آن ندانستم و متحیر بماندم و آن شخص مرا متهم ساخت. پس از خانه غمگین و متحیر بیرون آمدم، دیدم جماعتی به مشهد امام رضا علیه السلام متوجه اند با ایشان برفتم و زیارت مشهد کردم و دعا کردم و درخواست کردم از خدای تعالی که موضع و ديعه را برای من روشن سازد؛ پس در خواب دیدم گویا کسی آمد و به من گفت: و ديعه را در فلان جا دفن کرده، پس بازگشتم و صاحب و ديعه نزد من آمد او را به آن موضع که در خواب دیده بودم، راه نمودم و من باور نمی داشتم آن چه دیده بودم؛ پس آن شخص به آن مکان رفت و بکند

و استخرج منه الوديعه بختم صاحبها فكان الرجل بعد ذلك يحدث الناس بهذا الحديث و يحثهم على زياره هذا المشهد على ساكنه التَّحِيَّه و السَّلَام.

9554

حدَّثنا أبو جعفر محمد بن أبي القاسم بن محمد بن الفضل التَّمِيمِيّ الهرويّ رحمه الله قال سمعت أبا الحسن عليّ بن الحسن القهستانيّ قال كنت بمرورود فلقيت بها رجلا من أهل مصر مجتازا اسمه حمزه فذكر أنّه خرج من مصر زائرا إلى مشهد الرِّضَا عليه السَّلَام بطوس و أنّه لما دخل المشهد كان قرب غروب الشَّمْس فزار و صلّى و لم يكن ذلك اليوم زائر غيره فلما صلّى العتمه أراد خادم القبر أن يخرجّه و يغلق الباب فسأله أن يغلق عليه الباب و يدعه في المشهد ليصلّى فيه فإنّه جاء من بلد شاسع و لا يخرجّه و أنّه لا حاجه له في الخروج فتركه و غلق عليه الباب و إنّّه كان يصلّى وحده إلى أن أعيافجلس و وضع رأسه على ركبتيه ليستريح ساعه فلما رفع رأسه رأى في الجدار مواجهه و وديعه را بيرون آورد به مهر صاحبش؛ پس آن مرد بعد از آن این حدیث با مردم می گفت و آنها را به زیارت این مشهد مطهر که بر ساکنش سلام باد، ترغیب می نمود.

9554

ابو جعفر محمد بن ابی القاسم بن فضل تمیمی هروی گوید: از ابا الحسن علی بن حسن قهستانی شنیدم که می گفت: در مرو الرّود بودم به مردی برخوردیم از اهل مصر که نامش حمزه بود، گفت: از مصر به زیارت مشهد امام رضا علیه السَّلَام آمده و چون به مشهد رسیده، غروب آفتاب نزدیک بود زیارت می کند و نماز می گزارد و آن روز هیچ کس آن جا نبود و چون نماز خفتن می کند، خادم قبر می خواسته او را بیرون کند و در ببندد، درخواست می کند که او را به جا بگذارد و در ببندد تا او آن جا نماز بکند که از دیار دور آمده است و بیرونش نکنند که او حاجتی به بیرون شدن ندارد، خادم در بر او می بندد و می رود و او تنها نماز می گزارد تا خسته می شود و می نشیند و سر به زانو می نهد که ساعتی استراحت کند چون سر بر می دارد بر دیوار مقابل روی

ص: 553

وجهه رقعہ علیہا ہذان البیتان:

من سرّہ أن یرى قبراً برؤیتہ

یفرّج اللّٰہ عمّن زارہ کرہ

فلیأت ذا القبر إنّ اللّٰہ أسکنہ

سلالہ من نبیّ اللّٰہ منتجبہ

قال فقمت و أخذت فی الصّلاہ إلی وقت السّحر ثمّ جلست کجلستی الأولى و وضعت رأسی علی رکتی فلما رفعت رأسی لم أر ما علی الجدار شیئا و کان الذی أراه مکتوبا رطبا کأنّہ کتب فی تلك السّاعه قال فانفلق الصّبح و فتح الباب و خرجت من هناک.

9565

حدّثنا أبو علیّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن یحییٰ المعاذیّ النّیسابوریّ قال:

حدّثنا أبو الحسن علیّ بن أحمد بن علیّ البصریّ المعدّل قال رأى رجل من الصّالحین فیما یرى التّائم رسول اللّٰہ صلیّ اللّٰہ علیہ و آلہ فقال یا رسول اللّٰہ من أزور من أولادک فقال صلیّ اللّٰہ علیہ و آلہ إنّ من أولادی من أتانی مسموما و إنّ من أولادی من أتانی مقتولا قال:

فقلت له: فمن أزور منهم یا رسول اللّٰہ او رقعہ می بیند این دو بیت بر او نوشته:

هرکه دوست دارد قبری را زیارت کند که خدا از زائر آن رفع حزن کرده و او را فرج دهد

پس بیاید این قبری را که خداوند یک تن از دودمان پیامبر را در آن مسکن داده، زیارت کند

آن مصری گفت: پس برخاستم و مشغول نماز شدم، در وقت سحر، بعد از آن بنشستم همچو بار اوّل و سر به زانو نهادم چون سر برداشتم، آن نوشته و رقعہ بر دیوار ندیدم و آن که دیدم تازه نوشته شده بود و تروتازه بود گویا همان ساعت نوشته بودند؛ پس صبح شد و در بگشود و بیرون آمدم.

9565

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحییٰ معاذی نیشابوری گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن احمد بن علی بصری معدّل که گفت: مردی از صلحا رسول خدا صلیّ اللّٰہ علیہ و آلہ را در خواب دید و به حضرت عرض کرد: یا رسول اللّٰہ از اولاد تو که را زیارت کنم؟! فرمود:

اولاد من بعضی نزد من می آیند مسموم و بعضی می آیند مقتول، گفت عرض کردم:

پس کدام را زیارت کنم یا رسول اللّٰہ!

مع تشئت مشاهدهم أو قال أماكنهم قال من هو أقرب منك يعني بالمجاوره و هو مدفون بأرض الغربه قال: فقلت: يا رسول الله تعنى الرضا عليه السلام فقال صلى الله عليه وآله: قل صلى الله عليه قل صلى الله عليه ثلاثا.

9576

حدّثنا أبو عليّ محمد بن أحمد بن محمد بن يحيى المعاذي قال: حدّثنا أبو عمرو محمد بن عبد الله الحكمي الحاكم بنوقان قال خرج علينا رجلان من الرّبي برسالة بعض السّلاطين بها إلى الأمير نصر بن أحمد ببخارا و كان أحدهما من أهل الرّبي و الآخر من أهل قم و كان القميّ على المذهب الذي كان قديما بقم في النّصب و كان الرّازي متشيّعا فلمّا بلغا بنيسابور قال الرّازي للقميّ أ لا تبدأ بزياره الرضا عليه السّلام ثمّ نتوجه إلى بخارا فقال القميّ قد بعثنا سلطاننا برسالة إلى الحضرة ببخارا فلا يجوز لنا أن نشتغل بغيرها حتّى نفرغ منها فقصدنا البخارا و أدّيا الرّسالة و رجعا حتّى إذا حاذيا طوس فقال الرّازي للقميّ أ لا تزور الرضا عليه السّلام فقال خرجت كه مكان هاشان يا مشاهدشان دور است، فرمود:

كسى را زیارت كن كه به تو نزدیکتر است و تو با آن مجاوری و او در زمین غربت مدفون است، گفت: پس عرض کردم: یا رسول الله مرادتان رضا علیه السلام است، فرمود: بگو صلی الله علیه و آله سه بار.

9576

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن يحيى معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو عمرو و محمد بن عبد الله حکمی حاکم نوقان که گفت: دو مرد از ری بیرون آمدند که بعضی از سلاطین ایشان را به بخارا نزد امیر نصر بن احمد به رسالت فرستاده بود، یکی از آن دو اهل ری بود و دیگری اهل قم و قمی بر مذهب قدیم اهل قم بود در نصب و از ری شیعه بود چون به نیشابور رسیدند رازی با قمی گفت:

اول زیارت امام رضا علیه السلام بکنیم و بعد از آن متوجه بخارا شویم، قمی گفت: سلطان ما را به رسالتی به بخارا فرستاده است، جایز نیست که به کار دیگر مشغول شویم تا از آن فارغ نشویم پس به بخارا رفتند و رسالت بگذارند و بازگشتند تا برابر طوس رسیدند. رازی با قمی گفت: زیارت امام رضا علیه السلام نمی کنیم؟ گفت:

ص: 555

من الرّیّ مرجئاً لا- أرجع إليها رافضياً قال فسلم الرّازیّ أمتعه و دوابّه إليه و ركب حماراً و قصد مشهد الرّضا علیه السّلام و قال لخدّام المشهد خلّوا لی المشهد هذه اللّیله و ادفعوا إلیّ مفتاحه ففعلوا ذلك قال فدخلت المشهد و علّقت الباب و زرت الرّضا علیه السّلام ثمّ قمت عند رأسه و صلّیت ما شاء الله تعالی و ابتدأت فی قراءه القرآن من أوّله قال فکنت أسمع صوتاً بالقرآن كما أقرأ فقطعت صوتی و زرت المشهد کلّه و طلبت نواحیه فلم أر أحداً فعدت إلی مکانی و أخذت فی القراءه من أوّل القرآن فکنت أسمع الصّوت كما أقرأ لا ینقطع فسکتّ هنیئّه و أصغیت بأذنی فإذا الصّوت من القبر فکنت أسمع مثل ما أقرأ حتّی بلغت آخر سورّه مریم علیها السّلام فقرأت یوم نحشر المتّقین إلی الرّحمن وفداً و نسوق المجرمین إلی جهنّم وردا فسمعت الصّوت من القبر یوم یحشر المتّقون إلی الرّحمن وفداً و یساق المجرمون إلی جهنّم وردا حتّی ختمت القرآن و ختم فلما أصبحت رجعت إلی نوقان فسألّت من بها من المقرّنین عن هذه القراءه فقالوا از قم مرجئه بیرون آمدم و رافضه بازنگردم. پس رازی اسباب و چارپایان خود به او سپرد و بر خری سوار شد و سوی مشهد امام رضا علیه السّلام رفت و با خادمان مشهد گفت: امشب کلید این مشهد را به من دهید، آنان چنین کردند گفت: داخل مشهد شدم و درها بیستم و زیارت امام رضا علیه السّلام کردم پیش سر به نماز ایستادم و ابتدا در قرائت قرآن از اوّل نمودم آوازی می شنیدم که همراه من قرآن می خواند قرائت را بریدم و همه جای مشهد بگشتم و در نواحی جستجو کردم کسی ندیدم پس بازگشتم و مشغول قرائت شدم از اوّل قرآن و آن آواز می شنیدم که هرچه من می خواندم او نیز می خواند و منقطع نمی شد؛ لحظه ای خاموش شدم و گوش داشتم، یافتم که آواز از قبر می آید و هم چنین هرچه می خواندم مثل آن می شنیدم تا به آخر سورّه مریم علیها السّلام رسیدم و خواندم یوم نحشر المتّقین إلی الرّحمن وفداً* و نسوق المجرمین إلی جهنّم و زداً آواز قبر می شنیدم که می خواند یوم نحشر المتّقین إلی الرّحمن وفداً* و نسوق المجرمین إلی جهنّم و زداً تا من قرآن را ختم کردم چون صبح شد به نوقان بازگشتم و از قاریان آن جا پرسیدم از این قرائت. گفتند:

هذا في اللفظ و المعنى مستقيم لكننا لا نعرفه في قراءه أحد قال فرجعت إلى نيسابور فسألت من بها من المقرئين عن هذه القراءه فلم يعرفها أحد منهم حتى رجعت إلى الرّيّ فسألت بعض المقرئين عن هذه القراءه فقلت من قرأ يوم يحشر المتّقون إلى الرّحمن وفدا و يساق المجرمون إلى جهنّم وردا فقال لي من أين جئت بهذا فقلت وقع لي احتياج إلى معرفتها في أمر حدث لي فقال هذه قراءه رسول الله صلّى الله عليه و آله من روايه أهل البيت عليهم السّلام ثم استحكاني السّبب الذي من أجله سألت عن هذه القراءه فقصصت عليه القصّه و صحّت لي القراءه.

9587

حدّثنا أبو عليّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن يحيى المعاذي قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن أبي عبد الله الهرويّ قال حضر المشهد رجل من أهل بلخ و معه مملوك له فزار هو و مملوكه الرضا عليه السّلام و قام الرّجل عند رأسه يصلّي و مملوكه يصلّي عند رجليه فلما فرغا من صلاتهما سجدا فأطالا سجودهما فرفع الرّجل رأسه اين به حسب لفظ و معنى درست است اما نمی دانيم قرائت كيست، گفتم: برگشتم به نيشابور و از قاريان آنجا پرسيدم، هيچ کدام ندانست تا برگشتم به ري و از بعضی قاريان آنجا پرسيدم که کسی چنين قرائت کرده يوم يحشر المتّقون إلى الرحمن وفدا و يساق المجرمون إلى جهنم وردا، گفتم:

قرايت از کجا آورده ای؟ گفتم: احتياجي افتاده به دانستن آن در کاری که روی داده. گفتم: اين قرايت رسول خدا صلّى الله عليه و آله از طريق روايت اهل بيت عليهم السّلام است، سپس سبب سؤال را پرسيد قصّه را گفتم و قرايت نزد من به صحّت پيوست.

9587

ابو عليّ محمّد بن احمد بن محمد بن يحيى معاذي گويد: روايت کرد برای ما ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله هروي که گفت: مردی از اهل بلخ به مشهد مقدّس در آمد با او مملوک او بود، او و مملوکش زیارت کردند و آن مرد در جانب سر نماز می گزارد و مملوکش در جانب پا چون از نماز فارغ شدند هر دو به سجده رفتند زمانی دراز؛ پس مرد سر از

ص: 557

من السَّ جود قبل المملوك و دعا بالمملوك فرفع رأسه من السَّ جود و قال لبيك يا مولاي فقال له تريد الحرَّية فقال نعم فقال أنت حرَّ لوجه الله تعالى و مملوكتي فلانه ببلخ حرَّه لوجه الله تعالى و قد زوّجتها منك بكذا و كذا من الصّدق و ضمنت لها ذلك عنك و ضيعتني الفلانه و وقف عليكما و على أولادكما و أولاد أولادكما ما تناسلوا بشهاده هذا الإمام عليه السَّ لام فبكي الغلام و حلف بالله تعالى و بالإمام عليه السَّ لام أنّه ما كان يسأل في سجوده إلا هذه الحاجه بعينها و قد تعرّفت الإجابه من الله تعالى بهذه السَّ رعه.

9598

حدّثنا أبو عليّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن يحيى العطار المعاذيّ قال:

حدّثنا أبو النّصر المؤدّن النّيسابوريّ قال أصابتنى علّه شديدته ثقل منها لسانى فلم أقدر على الكلام فخطر ببالى أن أזור الرّضا عليه السَّ لام و أدعو الله تعالى عنده و أجعله شفيعى إليه حتّى يعافينى من علّتى و يطلق لسانى فركبت حمارا و قصدت المشهد و زرت الرّضا عليه السَّ لام و قمت عند رأسه و صلّيت سجده برداشت پیش از مملوك و او را بخواند سر برداشت و گفت: لبيك يا مولاي. به او گفت:

می خواهی آزاد شوی؟ گفت: آری. گفت: تو آزادی در راه خدا و آن کنیز من فلان در بلخ آزاد است و او را به زنی به تو دادم به این و این و من آن مهر از جانب تو ضامن شدم و فلان ملک من وقف است بر شما و اولاد شما و اولاد اولاد شما چندان که تناسل کنند به شهادت این امام علیه السَّ لام پس غلام بگریست و سوگند خورد به خدای عزّ و جلّ و به امام که او در سجود خویش جز آن حاجت به عینه نخواست و چنین زود حاجت او بر آورده شد.

9598

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن يحيى عطار معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو نصر مؤذن نیشابوری که گفت: مرا علّتی رسید و زبانم از آن گران شد چنان چه نمی توانستم سخن بگویم. در خاطرم گذشت که زیارت امام رضا علیه السَّ لام کنم و در آن جا دعا کنم و از خدای تعالی شفا مسئلت کنم و امام را شفیع گردانم؛ پس بر خری سوار شدم و قاصد مشهد گشتم و زیارت آن حضرت کردم و در جانب سر دورکعت

ص: 558

ركعتين و سجدت و كنت فى الدعاء و التضرع مستشفعا بصاحب هذا القبر إلى الله تعالى أن يعافيني من علتى و يحل عقده لسانى فذهبت فى النوم فى سجودى فرأيت فى المنام كأن القبر قد انفرج و خرج منه رجل كهل آدم شديد الأدمه فدنا منى و قال لى يا أبا نصر قل لا إله إلا الله قال فأومأت إليه كيف أقول و لسانى مغلق قال فصاح على صيحه فقال تنكر لله قدره قل لا إله إلا الله قال فانطلق لسانى فقلت لا إله إلا الله و رجعت إلى منزلى راجلا و كنت أقول لا إله إلا الله و انطلق لسانى و لم ينغلق بعد ذلك.

9609

حدثنا أبو على محمد بن أحمد المعاذى قال سمعت أبا النصر المؤدب يقول امتلأ السيل يوما بسناباد و كان الوادى أعلى من المشهد فأقبل السيل حتى إذا قرب من المشهد خفنا على المشهد منه فارتفع بإذن الله و وقع فى قناه أعلى من الوادى و لم يقع فى المشهد منه شيء.

نماز گزاردم و به سجده رفتم و دعا و تضرع می کردم و صاحب قبر را شفیع می ساختم که مرا از آن علت عافیت بخشد و گره از زبان من بردارد؛ پس در سجده خوابم برد در خواب دیدم که گویا قبر باز شد و مردی بیرون آمد به سن کهولت، سخت گندم گون به من نزدیک شد و گفت: یا ابانصر بگو لا-اله الا-الله، من با اشارت گفتم: زبانم بسته است چگونه بگویم؟ بر من بانگ زد و گفت: منکر قدرت خدای می شوی، بگو لا اله الا الله؛ پس زبانم گشوده شد و گفتم: لا اله الا الله و به خانه بازگشتم پیاده و می گفتم: لا اله الا الله؛ پس زبانم باز شد و بعد از آن بسته نشد.

9609

ابو على محمد بن احمد معاذى گوید: از ابو نصر مؤذن نیشابوری شنیدم که می گفت:

سیلی عظیم از ناحیه سناباد به سوی مشهد سرازیر شد که خوف آن می رفت بقعه و مزار را ویران نماید اما به خواست خدا منحرف شد و در قناتی که بالاتر از وادی بود بریخت و هیچ در مشهد نریخت.

ص: 559

حدّثنا أبو الفضل محمّد بن أحمد بن إسماعيل السّليطيّ التّيسابوريّ قال:

حدّثني محمّد بن أحمد السّنانيّ التّيسابوريّ قال كنت في خدمه الأمير أبي نصر بن أبي عليّ الصّغانيّ صاحب الجيش و كان محسنا إليّ فصحبته إلى صغانيان و كان أصحابه يحسدونني على ميله إليّ و إكرامه لي فسلمّ إليّ في بعض الأوقات كيسا فيه ثلاث آلاف درهم و بختمه و أمرني أن أسلمّه في خزائنه فخرجت من عنده فجلست في المكان الّذي يجلس فيه الحاجب و وضعت الكيس عندي و جعلت أحدث التّاس في شغل لي فسرق ذلك الكيس فلم أشعر به و كان للأمير أبي النّصر غلام يقال له خطلخ تاش و كان حاضرا فلمّا نظرت لم أر الكيس فأنكر جميعهم أن يعرفوا له خبرا و قالوا لي ما وضعت هاهنا شيئا فما وضعت هذا إلاّ افتعلا و كنت عارفا بحسدهم لي فكرهت عليّ تعريف الأمير أبي نصر الصّغانيّ لذلك خشيه أن يتّهمني فبقيت متحيّرا متفكّرا 961 10

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سليطي نيشابوري گوید: روایت کرد برای ما محمد بن احمد سنانی نیشابوری که گفت: در خدمت امیر ابی نصر صغانی صاحب جیش و سپهسالار بودم و او با من نیکویی می کرد و همراه او به صغانیان رفتم و یاران او بر من حسد می بردند که او مرا اکرام می کرد؛ پس وقتی به من کیسه سر به مهری داد که در او سه هزار درهم بود و گفت: به خزانه تسلیم کنم از پیش او بیرون آمدم و در جای که حاجبان می نشینند، بنشستم و کیسه را پیش خود نهادم و با مردم به سخن و کاری که داشتم، مشغول شدم آن کیسه را دزدیدند و من با خبر نشدم و امیر ابی نصر غلامی داشت به نام خطلخ تاش و او حاضر بود چون نظر کردم و کیسه را ندیدم به آنان گفتم همگی منکر شدند و گفتند: ما خبر نداریم و گفتند: تو این جا چیزی ننهادی و این ها را می سازی و من می دانستم حسد ایشان را؛ پس نخواستم این قضیه را به امیر ابو نصر بگویم که ترسیدم مرا متهم سازد و متحیر بماندم

ص: 560

لا أدري من أخذ الكيس وكان أبي إذا وقع له أمر يحزنه فزع إلى مشهد الرضا عليه السلام فزاره و دعا الله تعالى عنده و كان يكفى ذلك و يفرج عنه فدخلت إلى الأمير أبي نصر من الغد فقلت له أيها الأمير تأذن لي في الخروج إلى طوس فلي بها شغل فقال لي و ما هو قلت لي غلام طوسي فهرب مني و قد فقدت الكيس و أنا أتهمه به فقال لي انظر أن لا تفسد حالك عندنا فقلت أعوذ بالله من ذلك فقال لي و من تضمن لي الكيس إن تأخرت فقلت له إن لم أعد بعد أربعين يوما فمنزلي و ملكي بين يديك فكتب إلى أبي الحسن الخزاعي بالقبض على جميع أسبأبي بطوس فأذن لي فخرجت و كنت أكثرى من منزل إلى منزل حتى وافيت المشهد على ساكنه السلام فررت و دعوت الله تعالى عند رأس القبر أن يطلعني على موضع الكيس فذهب بي النوم هناك فرأيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المنام يقول لي قم فقد قضى الله حاجتك فقامت و جددت الوضوء و صليت ما شاء الله تعالى و دعوت فذهب بي النوم فرأيت نبي دانستم كيسه را که برده و پدر من هرگاه او را امری روی می داد پناه به مشهد امام رضا علیه السلام می برد و آن جا دعا می کرد و آن ساخته می شد و اندوه از او زایل می گشت پس فردا نزد ابو نصر رفتم و گفتم: ای امیر رخصت می دهی مرا که به طوس روم که آن جا کاری دارم. گفتم: چه کار؟ گفتم: غلام طوسی داشتم گریخته است و کیسه پیدا نیست و به او گمان دارم، گفتم: در کار خود دقت کن که اعتقاد ما را به خود فاسد نکنی به خیانت، گفتم: به خدا پناه می برم از آن. گفتم: تو می روی ضامن کیسه ما که می شود اگر دیر کنی. گفتم: اگر بعد از چهل روز باز نگردم منزل و ملک پیش تو است بنویس به ابی الحسن خزاعی که اسبابت در طوس همه فراگیرد پس مرا اذن داد و من منزل کرایه می کردم تا به مشهد مقدس رسیدم و زیارت کردم و در جانب سر دعا کردم و از خدا مسئلت نمودم که مرا اطلاع دهد که کیسه کجاست، پس آن جا خوابم ربود و در خواب رسول خدا صلى الله عليه و آله را دیدم که به من فرمود: برخیز که خدای تعالی حاجت تو را برآورده برخاستم و وضو تازه کردم و نماز گزاردم و دعا خواندم، باز خوابم برد، در خواب

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي الْكَيْسُ سَرَقَهُ خَطْلُخُ تَاشُ وَدَفَنَهُ تَحْتَ الْكَانُونِ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ هُنَاكَ بِخَتْمِ أَبِي نَصْرِ الصَّغَانِيِّ قَالَ فَانصرفت إِلَى الْأَمِيرِ أَبِي نَصْرِ قَبْلَ الْمِيعَادِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ قَضَيْتُ لِي حَاجَتِي فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَخَرَجْتُ وَغَيَّرْتُ ثِيَابِي وَعَدْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ أَيْنَ الْكَيْسُ فَقُلْتُ لَهُ الْكَيْسُ مَعَ خَطْلُخُ تَاشُ فَقَالَ مَنْ أَيْنَ عَلِمْتَ فَقُلْتُ أَخْبَرَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْامِي عِنْدَ قَبْرِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَاقشَعِرْ بَدَنَهُ لِذَلِكَ وَأَمْرٌ بِاحضارِ خَطْلُخُ تَاشُ فَقَالَ لَهُ أَيْنَ الْكَيْسُ الَّذِي أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَأَنْكَرَ وَكَانَ مِنْ أَعَزِّ غُلَمَانِهِ فَأَمَرَ أَنْ يَهْدَدَ بِالضَّرْبِ فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَا تَأْمُرْ بِضَرْبِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَخْبَرَنِي بِالْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ قَالَ وَأَيْنَ هُوَ قُلْتُ هُوَ فِي بَيْتِهِ مَدْفُونٌ تَحْتَ الْكَانُونِ بِخَتْمِ الْأَمِيرِ فَبَعَثَ إِلَيَّ مَنْزِلَهُ بِثِقَةٍ وَأَمَرَ بِحَفْرِ مَوْضِعِ الْكَانُونِ فَتَوَجَّهْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَحَفَرْتُ وَأَخْرَجْتُ الْكَيْسَ مَخْتُومًا فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا نَظَرَ الْأَمِيرُ إِلَى الْكَيْسِ وَخَتَمِهِ عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا أَبَا نَصْرِ لِمَ أَكُنْ عَرَفْتُ فَضْلَكَ قَبْلَ هَذَا رَسُولُ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَيْتُمْ بَا مِنْ فَرْمُودَ: كَيْسَهُ رَا خَطْلُخُ تَاشُ دزدیده و در زیر تنور خانه اش دفن کرده است، کیسه همان جاست به همراه مهر ابی نصر صغانی، برگشتم نزد جابر بن ابی نصر سه روز زودتر از میعاد و چون داخل شدم، گفتم: حاجتم روا شد. گفت: الحمد لله؛ پس بیرون آمدم و جامه گردانیدم و نزد او بازگشتم. گفت: کجاست کیسه؟ گفتم: کیسه نزد خطلخ تاش است. گفت: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خواب نزد قبر امام رضا علیه السَّلَامُ به من گفت، امیر از این سخن بلرزید و فرمود تا خطلخ تاش را حاضر کنند و به او گفت: کیسه ای که برداشتی کجاست؟ او منکر شد و او از همه غلامان عزیزتر بود، او را به ضرب تهدید کرد. گفتم: ای امیر زدن او در کار نیست که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا خبر داده به موضعی که کیسه آن جا نهاده است. گفت: کجا نهاده است؟ گفتم: در خانه اش زیر تنور مدفون است به مهر امیر پس کس مورد اعتمادی به خانه او فرستاد و فرمود که جای تنور را بکنند، او برفت و بکند و کیسه را بیرون آورد هم چنان مهر بر نهاده و پیش او بر زمین نهاد و امیر چون آن کیسه و مهر بر آن بدید. گفت: یا ابا نصر من فضل و قدرت را

الوقت و سآزید فی برك و إكرامك و تقدیمك و لو عرفتنی أنك تريد قصد المشهد لحملتك على دابته من دوابی قال أبو نصر فخشيت أولئك الأتراك أن يحقدوا علي ما جرى فيوقعوني في بليته فاستأذنت الأمير و جئت إلى نيسابور و جلست في الحانوت أبيع التبن إلى وقتي هذا و لا قوه إلا بالله.

962 11

حدثنا أبو الفضل محمد بن أحمد بن إسماعيل السليطي رضي الله عنه قال سمعت الحاكم الرازي صاحب أبي جعفر العتبي يقول بعثني أبو جعفر العتبي رسولا إلى أبي منصور بن عبد الرزاق فلما كان يوم الخميس استأذنته في زياره الرضا عليه السلام فقال اسمع مني ما أحدثك به في أمر هذا المشهد كنت في أيام شبابي أتصعب على أهل هذا المشهد و أتعرض الزوار في الطريق و أسلب ثيابهم و نفقاتهم و مرقعاتهم فخرجت متصييدا ذات يوم و أرسلت فهدا على غزال فما زال يتبعه حتى ألجأه إلى حائط المشهد فوقف الغزال و وقف الفهد مقابله لا يدنو منه فجهدنا تا اين وقت نمی دانستم و بعد از آن با تو اكرام و نكویی بیشتر كنم و اگر با من می گفتمی كه قصد مشهد داری تو را بر یکی از اسبهای خود سوار می كردم. ابو نصر گفت: من پس از آن از ترکان ترسیدم كه به سبب آن واقعه با من كینه ورزند و مرا در بلیتی افكنند از امیر اذن خواستم و به نیشابور رفتم و در دكان نشستم و كاه می فروشم تا امروز.

962 11

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سليطي گفت: از حاكم رازی یار ابی جعفر عتبی شنیدم كه می گفت: مرا ابو جعفر عتبی به رسالت فرستاد نزد ابی منصور بن عبد الرزاق چون روز پنج شنبه شد، از او اذن خواستم، در زیارت امام رضا علیه السلام، گفت:

حدیثی با تو گویم از كار این مشهد، من در جوانی تعرض می كردم بر اهل این مشهد و راه بر زوار آن می بستم و جامه هاشان می ربودم، روزی برای صید آن جا رفتم آهویی را دیدم و تازی خود را پی او فرستادم، تازی او را تعقیب می كرد تا آهو به داخل مشهد پناه برد و تازی در مقابل آن ایستاد و نزدیک نمی رفت

ص: 563

كُلَّ الجهد بالفهد أن يدنو منه فلم ينبعث و كان متى فارق الغزال موضعه يتبعه الفهد فإذا التجأ إلى الحائط رجع عنه فدخل الغزال حجرا في حائط المشهد فدخلت الرِّباط فقلت لأبي النَّصر المقرئ أين الغزال الذي دخل هاهنا الآن فقال لم أره فدخلت المكان الذي دخله فرأيت بعر الغزال و أثر البول و لم أر الغزال و فقدته فنذرت الله تعالى أن لا أوذى الزَّوار بعد ذلك و لا أتعرِّض لهم إلا بسبيل الخير و كنت متى ما دهمني أمر فرعت إلى هذا المشهد فزرتة و سألت الله تعالى فيه حاجتي فيقضئها لي و لقد سألت الله تعالى أن يرزقني ولدا ذكرا فرزقني ابنا حتى إذا بلغ و قتل عدت إلى مكاني من المشهد و سألت الله تعالى أن يرزقني ولدا ذكرا فرزقني ابنا آخر و لم أسأل الله تعالى هناك حاجه إلا قضاها لي فهذا ما ظهر لي من بركة هذا المشهد على ساكنه السَّلام.

و من آنچه می کردم که نزدیک شود نمی شد، چون آهو از جای خود حرکت می کرد تازی آن را دنبال می کرد تا آهو داخل صحن گردید و تازی در همان موضع ایستاد چون به دیوار می رسید، می ایستاد، آهو در حجره ای داخل شد و من داخل صحن شدم و ندیدم، از ابو نصر پرسیدم: آهوئی که داخل شد کجا رفت؟! گفت: ندیدم، جایی که آهو در شده بود، در شدم پیک و اثر بول آهو دیدم و او را نیافتم، با خدا عهد کردم متعرِّض زَّوار نشوم مگر برای خیر، پس از آن هروقت مرا مشکلی می آمد به زیارت حضرت می رفتم و دعا و زاری می کردم و از خدا حاجت خود می خواستم و خداوند مرحمت می فرمود، از خدا خواستم به من پسری عنایت فرماید دعایم مستجاب شد چون به بلوغ رسید او را کشتند، باز به مشهد رفته و از خدا پسری خواستم و خدا دوم بار عنایت کرد و تا حال حاجتی از خدا نخواستہ ام جز این که عطا فرموده و این همان است که برای من از برکت این مرقد مطهر خداوند-بر ساکنش درود فرستد-به ظهور رسیده.

حدَّثنا أبو الفضل محمد بن أحمد بن إسماعيل السليطي قال: حدَّثنا أبو الطَّيِّب محمد بن أبي الفضل السليطي قال خرج حمويه صاحب جيش خراسان ذات يوم بنيسابور على ميدان الحسين بن يزيد لينظر إلى من كان معه من القواد [باب] باب عقيل و كان قد أمر أن يبنى و يجعل بیمارستان فمرَّ به رجل فقال لغلام له أتبع هذا الرجل و رده إلى داری حتَّى أعود فلما عاد الأمير حمويه إلى الدار أجلس من كان معه من القواد على الطعام فلما جلسوا على المائدة فقال للغلام أين الرجل قال هو على الباب قال أدخله فلما دخل أمر أن يصبَّ على يده الماء و أن يجلس على المائدة فلما فرغ قال له أ معك حمار قال لا فأمر له بحمار ثمَّ قال له أ معك دراهم للتَّقَه فقال لا فأمر له بألف درهم و بزوج جوالق خوزيَّه و بسفره و بآلات ذكرها فأتى بجميع ذلك ثمَّ التفت حمويه إلى القواد فقال لهم أ تدررون من هذا قالوا لا قال اعلموا أنّي كنت في شبایي زرت 963 12

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سليطي گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی الفضل سلیطی که گفت: حمویه امیر لشکر خراسان در نیشابور روزی در میدان حسین بن یزید بود تا کسانی از صاحب منصبان را که با او باب عقیل بودند، ببیند، قبل از امر کرده بود در آن جا بیمارستانی بسازند، مردی گذشت حمویه غلامی را گفت تا او را به خانه امیر برد و خود بازگردد، غلام چنین کرد و امیر از کار خود فراغت یافته با صاحب منصبان به خانه بازگشت، چون بر سر سفره غذا نشستند امیر از غلام پرسید: آن مرد کجاست؟ غلام گفت: دم در ایستاده، گفت: او را بیاور، چون وارد شد امیر دستور داد آب آورده و دست این مرد را بشویند، سپس بر سر سفره نشانید و چون از غذا فارغ شدند به آن مرد گفت:

چارپا داری؟ گفت: نه، دستور داد چارپایی به او دادند، پرسید: پولی به همراه داری؟ گفت: نه، فرمان داد هزار درهم پول و دو جوال خوزیه و خورجین و لوازم سفر برای او مهیا کردند، امیر به صاحب منصبان گفت: می دانید این مرد کیست؟ گفتند: نمی دانیم، گفت: در جوانی زیارت

الرّضا عليه السّلام وعلیّ أطمار رثّه و رأیت هذا الرّجل هناك و كنت أدعو الله تعالى عند القبر أن یرزقنی و لایه خراسان و سمعت هذا الرّجل یدعو الله تعالى و یسأله ما قد أمرت له به فرأیت حسن إجابته الله تعالى لی فیما دعوته فیہ ببرکه هذا المشهد فأحببت أن أری حسن إجابته الله تعالى لهذا الرّجل علی یدیّ و لكن بینی و بینہ قصاص فی شیء قالوا ما هو قال إنّ هذا الرّجل لَمَّا رآنی و علیّ تلك الأطمار الرّثّه و سمع طلبتی بشیء عظیم فصغر عنده محلیّ فی الوقت و رکلنی برجله و قال لی مثلک بهذا الحال یطمع فی و لایه خراسان و قود الجیش فقال له القوَادُ أيّها الأمير اعف عنه و اجعله فی حلّ حتّیّ تكون قد أكملت الصّنیعه إلیه قال قد فعلت و كان حمّویه بعد ذلك یزور هذا المشهد و زوّج ابنته من زید بن محمّد بن زید العلویّ بعد قتل أبیه رض بجرجان و حوّله إلی قصره و سلّم إلیه ما سلّم من النّعمه کلّ ذلك لما كان یعرفه من برکه هذا المشهد و لَمَّا خرج أبو الحسین محمّد بن أحمد بن زیاد العلویّ رحمه الله و بايع له عشرون ألف رجل امام رضا علیه السّلام می کردم لباسهای کهنه ای داشتم در کنار مرقد مطهر از خدا می خواستم که امارت خراسان را روزی من گرداند و این مرد در کنار من دعا می کرد که خدا اسبابی را که امروز برای او مهیا کردم به او عطا کند چون حسن اجابت دعایم را در آن مشهد دیدم بسیار مایل بودم که خدا حوائج این مرد را به دست من حواله کند اما میان من و او تقاصی است، گفتند: چیست؟ گفت: این مرد در حرم چون مرا با لباسهای کهنه دید و دعاهایم را می شنید که از خدا مطلب بزرگی می خواهم مرا در نزد خود بسیار کوچک دید که توقعات بیجا می نمایم، تیپایی به من زد و گفت:

تو با این وضع طمع بیجایی داری توقع امارت خراسان و ریاست لشکر داری؟! صاحب منصبان گفتند: او را ببخش تا محبتت را در حقّ او تمام کرده باشی، امیر گفت: بخشیدم، حمویه پس از آن به زیارت حضرت می رفت و دختر خود را به زید بن محمد علوی داد پس از آن که پدرش در گرگان به قتل رسید، او را به قصر خود انتقال داد و آنچه انعام باید تسلیم وی کرد، تمام امور به برکتی بود که از مرقد مطهر امام رضا علیه السّلام دیده بود، زمانی که ابو الحسین احمد بن زیاد علوی خروج کرد و قریب بیست هزار تن از نیشابور با او بیعت کردند،

بنیساپور آخذہ الخلیفہ بہا و أنفذه إلى بخارا فدخل حمويه ورفع قيده وقال لأمير خراسان هؤلاء أولاد رسول الله صلى الله عليه وآله وهم جياع فيجب أن تكفيهم حتى لا يخرجوا إلى طلب المعاش فأخرج له رسما في كل شهر وأطلق عنه وردّه إلى نيسابور فصار ذلك سببا لما جعل لأهل الشرف ببخارا من الرسم وذلك ببركة هذا المشهد على ساكنه السلام.

964 13

حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين الحاكم رضي الله عنه قال سمعت أبا عليّ عامر بن عبد الله البيورديّ الحاكم بمرور الرد و كان من أصحاب الحديث يقول حضرت مشهد الرضا عليه السلام بطوس فرأيت رجلا تركيا قد دخل القبّة و وقف عند الرأس و جعل يبكي و يدعو بالتركيّة و يقول يا ربّ إن كان ابني حيّا فاجمع بيني و بينه و إن كان ميتا فاجعلني من خبره على علم و معرفه قال و كنت أعرف اللّغه التركيّة فقلت له أيّها الرجل ما لك فقال كان لي ولد و كان معي في حرب إسحاق آباد ففقدته خليفه او را دستگیر کرده و به بخارا فرستاد، حمويه بر او وارد شد و زنجير از گردنش باز کرد و به امير خراسان گفت: اينان فرزندان پیغمبر می باشند و گرسنگی می کشند واجب است امورشان را کفایت نمایی تا برای معاش به خروج ناچار نشوند، حمويه برای او مقرری قرار داد و به نیشابور بازگردانید و این عمل موجب شد که در بخارا سادات را وظیفه می دادند و این است برکت این مرقد شریف که بر ساکنش درود باد.

964 13

احمد بن محمد حاکم گوید: عامر بن عبد الله بیوردی حاکم مرو و از جمله محدثین می گفت: در طوس به زیارت امام رضا علیه السلام رفتم، مردی ترک زبان را دیدم که وارد قبّه شد و بالای سر امام ایستاد و شروع به گریه کرد و به زبان ترکی می گفت: خدای من! اگر فرزندم زنده است فاصله من و او را بگیر و ما را به هم برسان و اگر از دنیا رفته مرا از خبر او و محل دفنش آگاه ساز، چون ترکی می دانستم حاجت او را فهمیدم و از او پرسیدم: چرا بیتابی؟ گفت: فرزندی داشتم که در حرب اسحاق آباد با من بود، او را گم کردم

ص: 567

و لا أعرف خبره و له أم تديم البكاء عليه فأنا أدعو الله تعالى هاهنا في ذلك لأني سمعت أن الدعاء في هذا المشهد مستجاب قال فرحمته و أخذته بيده و أخرجته لأضيفه ذلك اليوم فلما خرجنا من المسجد لقينا رجلا شاب طوال مختط عليه مرقعه فلما أبصر بذلك التركي وثب إليه فعانقه و بكى و عرف كل واحد منهما صاحبه فإذا هو ابنه الذي كان يدعو الله تعالى أن يجمع بيننا و بينه أو يجعله من خبره على علم عند قبر الرضا عليه السلام قال فسألته كيف وقعت إلى هذا الموضع فقال وقعت إلى طبرستان بعد حرب إسحاق آباد و رباني ديلمی هناك فالآن لما كبرت خرجت في طلب أبي و أمي و قد كان خفي علي خبرهما و كنت مع قوم أخذوا الطريق إلى هاهنا فجت معهم فقال ذلك التركي قد ظهر لي من أمر هذا المشهد ما صح لي به يقيني و قد آليت على نفسي أن لا أفارق هذا المشهد ما بقيت.

و الحمد لله أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و الصلاه و السلام على محمد المصطفى و آله و سلم تسليمًا كثيرًا.

و سالهاست که از او خبری ندارم و مادرش شبانه روز در غم او ناله می کند آمده ام تا دعا کنم خداوند مشکلم را حل کند چون شنیده ام دعا در این مکان مستجاب است، عامر گوید: به حال او رقت کردم و دست او را گرفته تا از حرم به خانه برده و پذیرائی کنم، چون از مسجد خارج شدیم جوان بلندقامتی دیدیم که جامه و صله دار بر تن داشت، مرد ترکی تا چشمش به او افتاد برجست او را در آغوش گرفت و بنا کرد به گریه کردن و هردو یکدیگر را شناختند و او پسرش بود که سالها انتظارش را داشت و دعا می کرد که خدا او را به وی برساند و یا از خبرش آگاه کند، عامر گوید: پرسیدم چگونه به این جا آمدی؟ گفت: پس از قضیه اسحاق آباد به طبرستان افتادم و مردی از ديلم مرا به خانه خود برد و تربیت کرد، اکنون که به سن بلوغ رسیدم به سراغ پدر و مادرم بیرون آمدم و چون راه را نمی دانستم با گروهی همراه شده و به این جا رسیدم، مرد ترک زبان گفت: از این مرقه شریف چیزی که یقینم را محکم نمود دیدم و قسم یاد می کنم از مجاورت این مشهد تا زنده هستم دست برندارم.

و سپاس خدایی راست در ابتدا و انتها و آشکار و نهان و درود بر محمد مصطفی و خاندانش و سلام فراوان بر آنها باد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

